منابع تاریخ و جغرافیای ایران «۲۶»

شاه طهماسب صفوی

مجموعه

اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی

به اهتمام

دکتر عبدالحسین نوائی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۰۵»

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیق جامع و کامل و دقیق انجام گیرد نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر در دسترس محققان واقع شود.

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است و البته هر پژوهنده‌ای نمی‌تواند با چندین زبان بیگانه آشنائی داشته باشد.

برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می‌کوشد کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه‌های خطی آنها از دسترس علاقه‌مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد.

پرویز ناتل خانلری

دبیرکل بنیاد فرهنگ ایران

شاه طهماسب صفوی

مجموعهٔ

اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی

به اهتمام

دکتر عبدالحسین نوائی

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۰۵»

ازاین کتاب
۲۰۰۰ نسخه در بهار ۱۳۵۰ درچاپخانه
خوشه و بهمن چاپ شد

فهرست مطالب

پیشگفتار	یازده - بیست و شش
متن کتاب	۱-۵۱۴
فرمان شاه‌طهماسب به‌امیر بیک‌مهردار	۷
جواب	۹
نامهٔ مریم‌بیکم به‌مادرش	۱۴
نامهٔ دیگر مریم‌بیکم به‌مادرش	۱۵
نامهٔ مریم‌بیکم به خواهرش زینب‌بیکم	۱۸
فرمان شاه‌طهماسب در بخشیدن مالیات تبریز	۱۹
فرمان شاه‌طهماسب در بخشیدن مالیات	۲۲
فرمان شاه‌طهماسب در باب ملاحسن مذهب	۲۴
نامهٔ عبیدالله اوزبك بشاه‌طهماسب	۲۸
جواب	۳۵
نامهٔ همایون‌پادشاه بشاه‌طهماسب	۴۷
نامهٔ طهماسب به همایون پادشاه	۴۹
نامهٔ دوم همایون‌شاه به شاه‌طهماسب	۵۱
فرمان شاه طهماسب به محمدخان شرف‌الدین اوغلی در باب پذیرائی از همایون	۵۳
نامهٔ قاضی جهان اعتمادالدوله بهمایون‌پادشاه هند	۶۳
نامهٔ شاه طاهر به شاه‌طهماسب	۶۹
عریضهٔ شاه‌طاهر به‌شاه‌طهماسب	۷۳
عریضهٔ طاهرشاه بشاهزاده سلطانم	۷۶
نامهٔ شاه‌طاهر به شاه‌طهماسب	۷۸
نامهٔ نظام‌شاه بشاه‌طهماسب	۸۲
نامهٔ طاهرشاه به‌شمس‌الدین محمدخفری	۹۹
کتابت میرجلیل‌قاری کوکه به‌خان‌احمد گیلانی	۱۰۷
جواب کتابت میرجلیل	۱۰۸

نامهٔ خان‌احمد به‌استاد زیتون	۱۱۰
مکتوب خان‌احمد به‌ملاعبدالله	۱۱۱
نامهٔ ملک‌محمد رستمداری به‌خان‌احمد	۱۱۳
جواب	۱۱۵
منشور شاه طهماسب به‌خان احمدخان حاکم گیلان	۱۱۸
جواب	۱۲۷
فرمان شاه‌طهماسب به رکن‌الدوله معصوم‌بیک‌صفوی	۱۳۳
نامهٔ شاه‌اسمعیل‌ثانی به‌خان‌احمدخان	۱۳۵
نامهٔ شاه‌سلطان‌محمدخدابنده به‌خان‌احمد گیلانی	۱۳۸
کتابت ابوطالب‌میرزا به‌خان‌احمد گیلانی	۱۳۹
نامهٔ تهدیدآمیز سلطان‌سلیمان به شاه‌طهماسب	۱۵۱
نامهٔ سلطان‌سلیمان‌خان به منکلی گرای‌خان در بشارت فتح عراقین	۱۵۸
نامهٔ القاص‌میرزا به‌سلطان‌سلیمان	۱۷۰
فتح‌نامهٔ شاه‌طهماسب به‌ملک کیومرث رستمدار	۱۷۵
نامهٔ سلطان‌سلیمان به‌قرال فرنک درخصوص فتح قلعهٔ وان و غلبه برقزلباش	۱۸۹
نامهٔ سلطان سلیمان به‌عبداللطیف اوزبك امیر سمرقند	۱۹۵
نامهٔ سلطان‌سلیمان به‌شاه‌طهماسب دردعوت وی به‌جنگ	۲۰۰
نامهٔ شاه‌طهماسب به‌سلطان‌سلیمان	۲۰۳
نامهٔ سلطان‌سلیمان به‌یکی ازحکام ترکمان	۲۳۸
نامهٔ اسکندرپاشا به‌وزرای شاه‌طهماسب	۲۴۰
نامهٔ سلطان‌سلیمان به‌وکلای شاه‌طهماسب	۲۴۵
نامهٔ دیگری دراین زمینه	۲۴۷
ایضاً نامهٔ دیگر	۲۵۰
نامهٔ رستم‌پاشا درجواب وکلاء شاه‌طهماسب که‌ازاماسیه‌نامه فرستاده بودند	۲۵۶
نامهٔ شاهزاده محمد پسرشاه طهماسب به‌رستم پاشا	۲۶۰
نامهٔ لله محمد میرزا به‌رستم‌پاشا	۲۶۶

نامهٔ صدراعظم عثمانی بمحمد میرزا پسر شاه‌طهماسب	۲۷۱
نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه‌طهماسب	۲۷۳
نامهٔ شاه‌طهماسب بسلطان سلیمان	۲۷۷
نامهٔ سلطان‌سلیمان بشاه طهماسب	۲۸۴
نامهٔ شاه‌طهماسب بسلطان سلیمان	۲۸۸
نامهٔ سلطان سلیمان بشاه‌طهماسب	۲۹۸
نامهٔ اسکندرپاشا بشاه طهماسب صفوی	۳۰۱
نامه‌ای به‌سلطان سلیمان که بتوسط سیدعلی قپودان ارسال شده	۳۰۶
نامهٔ شاه‌طهماسب بسلطان سلیمان	۳۰۹
نامهٔ براق‌خان امیرماوراء النهر بسلطان سلیمان	۳۱۴
نامهٔ دیگر براق‌خان	۳۱۶
از مکتوب جوابیهٔ سلطان سلیمان‌خان به‌براق‌خان	۳۱۸
ازنامهٔ سلطان سلیمان‌خان درجواب قتلق فولادخان اوزبك	۳۱۹
نامهٔ سلطان سلیمان بشاه طهماسب درخصوص رفع شربت‌خانه وزجر و منع ارباب فسق	۳۲۰
نامهٔ خواهر شاه‌طهماسب به‌خاصکی‌سلطان	۳۴۳
جواب	۳۴۸
نامهٔ شاه‌طهماسب بشاهزاده بایزید	۳۵۶
نامهٔ سلطان سلیمان بشاه‌طهماسب	۳۵۹
نامهٔ شاه‌طهماسب بسلطان‌سلیمان	۳۶۱
نامهٔ سلطان سلیمان بشاه‌طهماسب درخصوص بایزید	۳۶۹
صورت نامهٔ سلطان سلیمان‌خان بشاه طهماسب	۳۷۴
نامهٔ دیگر سلطان‌سلیمان‌خان بشاه طهماسب درخصوص بایزید	۳۷۸
نامهٔ شاهزاده سلیم پسرسلطان سلیمان بشاه طهماسب درخصوص بایزید	۳۸۳
جواب	۳۸۷
نامهٔ شاهزاده سلیم بشاه‌طهماسب	۳۹۰
نامهٔ محمد پاشا وزیر دوم سلطان‌سلیمان بشاه طهماسب درباب بایزید	۳۹۸

نامهٔ لالامصطفی پاشا به‌شاه طهماسب درباب بایزید ۴۰۱
نامهٔ شاه طهماسب به‌شهزاده سلیم درباب بایزید ۴۰۳
نامهٔ دیگر سلطان‌سلیمان‌خان به‌شاه طهماسب درخصوص بایزید ۴۰۷
جواب ۴۱۲
نامهٔ سلطان‌سلیمان به‌پیر محمدخان اوزبك ۴۱۴
نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه طهماسب ۴۱۶
نامهٔ سلطان‌سلیمان خان به‌ابراهیم‌سلطان ۴۲۰
نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه طهماسب ۴۲۲
نامهٔ شاه‌طهماسب به‌سلطان سلیمان‌خان ۴۲۵
نامهٔ شاه‌طهماسب به‌سلطان سلیمان ۴۲۹
نامهٔ وکلای شاه طهماسب در امر صلح به‌وزرای دولت عثمانی ۴۳۷
جواب ۴۴۲
نامهٔ‌سلطان سلیمان‌خان به‌شاه طهماسب دربارهٔ بایزید ۴۴۶
نامهٔ سلطان سلیم ثانی به‌شاه طهماسب درمورد جلوس خود پس ازمرگ سلطان سلیمان ۴۵۲
جواب ۴۶۰
نامهٔ شاه‌طهماسب به‌سلطان مرادسوم ۴۷۲
نامهٔ شاه‌طهماسب به‌سلطان مراد سوم ۴۸۶
جواب نامهٔ ابراهیم پاشا ۴۹۷
نامهٔ سلطان سلیمان درپاسخ شاه طهماسب ۵۰۱
نامهٔ‌شاه اسمعیل ثانی به‌محمدحکیم میرزا ۵۰۳
فرمان شاه طهماسب ۵۰۸
فرمان شاه‌طهماسب ۵۱۰
فرمان شاه‌طهماسب ۵۱۱
فرمان شاه‌طهماسب ۵۱۳
فهرست‌ها ۵۱۵

پیشگفتار

کتاب حاضر سومین مجلداست از مجموعهٔ اسناد ومکاتبات سیاسی وفرمانهای رسمی و سلطنتی کشور ایران. نخستین مجلد از این مجموعه درسال ۱۳۴۱ شمسی انتشار یافت به‌نام اسناد ومکاتبات سیاسی از تیمورتاشاه‌اسمعیل، ودومین مجلد درسال ۱۳۴۷ شمسی به‌نام شاه اسمعیل صفوی.

آنچه درباب اهمیت وارزش اسناد تاریخی لازم به‌نظر می‌رسید درمقدمهٔ دو کتاب پیشین به‌قلم آورده و مشروحاً بدین نکته اشاره کرده‌ام‌که تابدین اسناد توجهی نشود وتااین مدارك اصیل و دست اول سنگ زیربنای تدوین وتحریر تاریخ کشورما قرارنگیرد، هرگز نمی‌توان به‌اصالت کتبی که دربارهٔ تاریخ ایران نوشته می‌شود اعتماد نمود. زیرا از منابع تاریخ ایران وکتابهائی‌که تاکنون دراین رشته نوشته شده آنچه پرداختهٔ قلم مورخین وسفرنامه نویسان اروپائی است سراسر آلوده است به‌غرض‌ورزی وکینه‌توزی وحسادت، وآنچه نوشتهٔ وقایعنگاران وتاریخ نویسان ایرانی است سراپا آمیخته است به‌افسانه‌سازی ومدیحه‌سرائی وحق‌کشی وظالم‌پروری. بنابراین به‌تکرار مطالب گذشته نمی‌پردازم. چه‌تکرار در هرحال موجب ملالت است وشایستهٔ ملامت.

با این همه از ذکر این نکته نمی‌توانم بگذرم که در کشور ما به‌اسناد ومدارك سیاسی وتاریخی توجهی به‌سزا نشده واین مآخذاصیل و استوارکمتر مورد اعتنا قرار گرفته‌است و بی‌آن که قصد خودستائی درمیان باشد می‌توانم به‌حق ادعا کنم که برای نخستین بار این بنده ، نگارندهٔ این سطور، اهمیت اسناد رابیان داشته واز بیست و چند سال پیش‌تاکنون درجمع وانتشاراسناد باهمهٔ اشتغالات‌فکری‌وگرفتاریهای اداری، دراین راه کوشیده‌ام .

درست است‌که پس از انتشار نخستین مجلد ازاین مجموعه ، دو کتاب درزمینهٔ‌اسناد ومکاتبات‌انتشاریافت ولی‌هیچیك‌ازآن‌دوجوابگوی نیاز اهل‌نظر نبود . زیرا دریکی از آن دوکتاب تنها موضوع نگارش وترسل وتطورفن‌انشا درزمان صفوی‌مطرح بود نه‌اهمیت جنبهٔ‌تاریخی مکاتبات (و براین اساس بسیاری ازنامه‌ها ناقص وابترنقل شده‌بود) و درکتاب دیگر صرفاً نظربرنقل نامه‌های تاریخی بوده خواه ازعرب خواه ازعجم، بدون تفکیك وبررسی نامه‌های مربوط به‌تاریخ ایران. دراین میان تنها اولیاء مجلهٔ بررسیهای تاریخی ارتش درجمع آوری اسناد تاریخی کوششی شایستهٔ تحسین دارند . توفیقشان یارباد .

درمقدمهٔ‌کتاب اسناد ومکاتبات تاریخی وهمچنین درپیشگفتار کتاب شاه اسمعیل‌صفوی بدین نکته اشاره‌کردم که : « منابع ومآخذی که در دسترس بنده بود بسیار محدود بوده و مسلماً بسیاری از مکاتیب این دوره در مجموعه نیامده است . دراین مورد چشم انتظار من به کرم و لطف اصحاب فضل و مطالعه می‌باشد که اگر به مکتوبی مربوط بدین دوره برخورند یا با ارسال رونوشت مکتوب

یا باارائه مآخذواشاره بدانها مرا درتکمیل این مجموعه یاری فرمایند،
ولی دیدهٔ انتظار برراه‌کرم اهل فضل سفید شد وهرگز دستی از آستین
به‌در نیامد وباری از دوش این خسته برنداشت ومن همچنان باتوشه‌ای
سخت اندك در راهی ناهموار ودشوار به‌سوی‌کعبهٔ مقصود می‌شتابم و به
قول سعدی :

جمال‌کعبه چنان می‌دواندم از شوق
که خارهای مغیلان حریر می‌آید

این جمله نه‌ازطریق تفاخر یاخودستائی برقلم رفت بلکه عذری
است به‌درگاه‌اهل‌معرفت‌که‌اگر برخطایی‌یاسهوی درآین‌کتاب‌برخورند
ونقصی دراین مجموعه مشاهده فرمایند به‌عین الرضا در نگرند و از
لغزشها کریمانه درگذرند وبدین‌نکته توجه‌فرمایندکه درتهیه وتنظیم
این مجموعه همواره در این اندیشه بوده‌ام که کتابی شایستهٔ تقدیم به
ساحت اهل فضل فراهم آرم ودراین راه به‌قدروسع کوشیده‌ام . بااین
حال‌اگرمراد نیافته‌ام معذورم‌که پای‌لنگ بود ومنزل خطرناك ومقصد
ناپدید وتوشه‌اندك . امیدوارم‌که این‌عذر درپیشگاه اهل نظرپسندیده
آید . زیرا العذر عند کرام‌الناس مقبول.

* * *

این‌کتاب مبتنی‌است براسناد ومکاتبات سیاسی وفرمانهای شاه
طهماسب دومین پادشاه مقتدر وخردمند صفوی. شاه‌طهماسب‌از۱۹رجب
سال۹۳۰ تاسه شنبه ۱۵صفر سال ۹۸٤ هـ. برایران حکومت‌کرده‌است
وبنابراین تاریخ سلطنت وی‌تاریخ سیاسی واجتماعی کشور ایران‌است
درطول مدتی نزدیك به‌پنجاه وچهارسال قمری .

دوران زندگانی این پادشاه مصادف است باظهور نامدارانی در

عرصهٔ سیاست چون هانری هشتم و دخترش ملکه الیزابت اول در انگلستان، فرانسوای اول درفرانسه، وشارلکن دراطریش و آلمان واسپانی، وایوان چهارم ملقب به‌مخوف در روسیه، و بالاخره سلطان سلیمان‌خان قانونی درکشور عثمانی (ترکیه فعلی). اینان هریك ستارگان قدر اول تاریخ کشور خود بلکه تاریخ جهان می‌باشند.

مهمترین‌رقیب شاه‌طهماسب درعرصهٔ سیاست سلیمان‌خان است. در زمان این پادشاه که اروپائیان او را بحق محتشم یاشکوهمند (Magnifique) لقب داده‌اند،کشور عثمانی به‌منتهای وسعت وقدرت خودرسید. وی برسرزمینی از ساحل غربی مدیترانه والجزایر تا آبهای خلیج فارس و از کرانهٔ شمالی دریای سیاه تابحراحمر وعدن فرمانروائی‌داشت. سربازان‌وی‌باتوپ دیوارهای‌شهر وین‌رافروکوفتند وشهر بود پایتخت مجارستان را تصرف کردند وملاحان وی برسراسر مدیترانه دست یافتند وتا اقیانوس هندپیش راندند وسرداران وی جزیرهٔ رودس را جبراً قهراً ازدست شوالیه‌های مسیحی‌بیرون‌کشیدند.

اما همین سرداران وسربازان جنگ آزموده و همین سلطان مغرور وبلندپرواز ترك دربرابر شاه‌طهماسب وسیاست خردمندانهٔوی همچون‌موج سهمگینی که به‌کوهی برخورد متوقف ماندند و آنان‌که تاقلب اروپا پیش‌رفته وهمه جارا به‌آتش وخون‌کشیده بودنددرایران باشکست مواجه شدند تابه‌حدی‌که سلطان عثمانی یك شب ازبیم‌حملهٔ قزلباشان تاصبح برروی اسب به‌روز آورد.

دربارهٔ شاه‌طهماسب هنوز آن چنان که باید وشاید تحقیق نشده وحق این مرد بزرگ به‌هیچ‌وجه ادا نگردیده است. درحالی‌که‌ایران

و ایرانی سخت بدومدیون است . چه‌اگر سیاست خردمندانه وشخصیت قابل‌احترام‌او نبود، چه‌بساکه این‌کشور دربرابر حملات بی‌امان‌اوزبکان درشرق،وفشارسهمگین وهولناك ترکان‌عثمانی درغرب‌ازپای درمی‌آمد. همان‌گونه که سلاطین روم شرقی برضد دولت ساسانی با وحشیان زردپوست شرق ایران‌همداستان شده بودند ، سلاطین‌آل عثمان نیزبرای درهم‌شکستن دولت‌نوپای‌قزلباش بااوزبکان دست‌اتحاد داده وبرای‌آشنا کردن‌اوزبکان وحشی به‌تجهیزات جدید وروشهای‌تازهٔ جنگی‌مستشاران نظامی به‌بخارا فرستاده بودند و این تنها حسن سیاست شاه‌طهماسب و شجاعت وی بودکه ایران را درمیان این دو سنگ آسیا حفظ نمود .

شاه‌طهماسب درچهارشنبه۲٦ ذی‌الحجه۹۱۹ چشم به‌جهان‌گشود و روز دو شنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ متعاقب مرگ پدر خود شاه اسمعیل صفوی برتخت سلطنت نشست ودرآن تاریخ بیش از ده‌سال وشش‌ماه وبیست وسه‌روز نداشت .

خردسالی شاه موجب گردید که سران قزلباش هریك سودائی درسر بپرورانند ودواندیشهٔ استقلال‌وخودمختاری هرکدام نغمه‌ای‌تازه سر کنند وکوس سلطنت زنند . در چنین شرایطی پسری خردسال می‌بایست رسالت تاریخی‌خودرا درحفظ‌کشور کهنسال‌ایران‌و نگهداشت فرهنگ وهنر ودانش و ذوق قوم ایرانی به‌انجام رساند .

سالهای‌نخستین سلطنت‌وی به‌فرونشاندن شورشها ودرهم‌کوبیدن استقلال‌طلبان گذشت ونوجوان تاجدار به‌بهترین‌وجهی توانست‌سران قزلباش راکه پس از مرگ شاه اسمعیل چون دیوان از شیشه بیرون آمده بودند گوشمالی دهد وهنوز ازسرکوبی آنان فراغت نیافته بود که ازبکان به‌ایران حمله‌ور شدند وجنگ عظیمی که درناحیهٔ جام

بین‌سپاه‌ایران وازبکان درگرفت نخست به‌شکست قزلباشان منتهی شد به‌طوری که بعضی‌از سرداران گریخته تاسبزوار وسمنان ودامغان‌عنان باز نکشیدند. سران میمنه ومیسره همه‌گریختند وتنهاشاه‌طهماسب که درقلب سپاه ایستاده بود پـای استقامت فشرد وبـاهمان افراد معدود همراه خود براوزبکان حمله برد وآنان را درهم شکست . در آن روز خونین وآن جنگ سرنوشت، شاه طهماسب هنوز شانزده سال نداشت.

بااین که این جنگ به‌شکست ازبکان پایان یافت ، آنان بـاز سالهای بعد همچنان به‌خراسان تاختند وسلطان جوان صفوی در سال ۹۳۸ به‌عزم جنگ باآنان به‌خراسان رفت ودرآن جابود که از حملهٔ ترکان عثمانی به‌مناطق غرب ایران خبریافت . سلطان سلیمان خان با استفاده از سرگرمی شاه جوان صفوی در مشرق ، سپاهیان ورزیـدهٔ خودرا به‌مغرب‌ایران‌فرستاده‌بود.دربارهٔ این‌جنگها درمتن‌کتاب نسبةً به‌تفصیل اشاره شده است واین‌جا دیگر به‌تکرار آن نیازی نیست .

شاه طهماسب نه‌تنها از این‌همه خطرات ومهالک‌کشور ایران را رهایی‌بخشیدبلکه‌صفحهٔ غرورانگیزی‌نیز بردیگرصفحات غرورآفرین تاریخ ایران افزود وآن پذیرائی شاهانهٔ وی بود از همایون ، پادشاه شکست خورده وسرگردان هند . شاه طهماسب او را همراه سپاهیـان قزلبـاش بهسرزمین هند بازگردانید و در حقیقت تاج سلطنت هند را برسرهمایون گذاشت .

باتمام‌این‌حال‌سراسرزندگانی‌شاه‌طهماسب‌آمیخته‌به‌شادی‌وکامرانی نبود. رفتارناجوانمردانهٔ برادرش‌القاس‌وپناهندگی وی به‌دشمن‌دیرین وکینه‌توز، سلطان‌سلیمان‌خان، طهماسب‌را سخت رنجه‌داشت‌وخواست خدا بودکه خیانت‌آن مردبه‌جائی نرسید . بعدازآن موضوع‌نافرمانی

وطغیان سام میرزا برادر دیگرش پیش آمدوسرانجام نافرمانی وهرزگی ودراز دستی پسر شجاعش اسماعیل میرزا تاجائی که بـاهمه علاقه اش، طهماسب مجبور شد پسرخود را مدتی نزدیك به بیست سال در زندان قلعهٔ قهقهه محبوس نماید و اگر مرگ شاه پیش نمی آمد چه بسا که همچنان درزندان باقی می ماند .

شاه طهماسب درشب سه شنبه پانزدهم صفر پس از پنجاه وسه سال وشش ماه وبیست وشش روز سلطنت درگذشت . درآن لحظه وی شصت وچهارسال ویك مـاه ونوزده روز داشت . به نظر می آیدکه مرگ وی طبیعی نبوده است .

قول حسن بیك روملوکه می نویسد بلافـاصله پس از مرگ وی حکیم ابونصر گیلانی پزشك شاه ، را به عنوان خیانت درمعالجه، به قتل رسانده اند نشان می دهدکه دستهائی برای خاتمه دادن به حیات شاه صفوی درکار بوده است . ماده تاریخ مرگ اورا «پانزدهم شهر صفر» و«گورش پرنور» یافته اندکه این دومی درستتراست. زیرا نخستین ماده تاریخ ۹۸۳ می شود نه ۹۸٤. چنین بودداستان زندگانی شاه طهماسب. اما دریغم آید که این سخن به پایان برم و از شرحی که حسن بیك روملو دربارهٔ خلق وخوی وشکل وشمایل این پادشاه نوشته است درگذرم . این شرح حائز اهمیت فراوان است. چه حسن بیك روملو مدتی نزدیك به چهل سـال درسفر وحضر ازملتزمین رکاب شاه طهماسب وبه اصطلاح اسکندر بیك منشی «ازحضارحاشیهٔ بساط عزت بود.[۱]» واینك آنچه حسن بیك روملو دراین باره نوشته است[۲] :

۱ــ عالم آرای عباسی چاپ تهران ج۱ ص ۹۹ ۲ــ درنسخهٔ چاپ سدون این شرح آمده ولی بانسخ خطی اختلافاتی داردکه بدان اشاره خواهد شد.

«آن حضرت دراوایل شباب به‌خط نوشتن و نقاشی میل‌تمام داشت و بعداز آن به‌خرهای مصری سوار می‌شد و به هم سنان بازی می کرد. بنابر آن‌خرها را با زینهای‌طلاوجلهای‌زربفت می‌گردانیدند. به‌واسطهٔ آن بوق العشق این بیت‌راگفته:

بی‌تکلف خوش ترقی‌کرده‌اند　　کاتب و نقـاش و قزوینی وخر

ودرایام‌کهولت ازصباح [تارواح دفتررا‌پیش‌گذاشته درکارملکی می‌پرداخت[1]] وبه‌جمیع جزئیات خود می‌رسید. چنان که وکلاو وزرا [بی اذن آن حضرت فلوس به‌کسی نمی‌توانستند داد.[2]] وقـاعدهٔ آن حضرت آن‌بودکه یك روز ناخن می‌گرفتی ویك روز دیگرصباح‌تاشام درحمام می‌بودی. اکثر اشیا را نجس می‌دانست و نیم‌خوردهٔ خود را به‌آب وآتش می‌ریخت ودرمجالس طعام نمی‌خورد ودرنخوردن شراب غلوی عظیم داشت وقرب پانصد تومان تریاق فـاروق به آب حل کرد وجمیع لذات را ترك کرده بود وقرب بیست سال سوار نشده بود .... ودیگر قیافه‌اش بلندبالا،کشیده‌رو و دستها دراز و زرد چهره، محاسن تمام سفید. ودرایام او رفاهیت رعایا به‌نهایت رسیده بود. آن حضرت اکثر زمـان داروغه به‌الکا نمی‌فرستاد. بنابر آن هرروز میان عوام[3] جنـگ بود ولشکر قزلباش چنان معتقد وی بودند که چهـارده سال مواجب‌نداده بودوهیچ احدی‌شکوه نمی‌کرد ودرخدمت‌به‌جدبودند.»[4]

اسکندر بیك منشی نیز شرحی درباب عقاید مذهبی وی آورده

۱ـ درنسخهٔ‌خطی: تانقارهٔ‌صبح می‌نشست وبه‌کار وبار ملك می‌پرداخت.
۲ـ ایضاً: قادر نبودندکه نیم‌دینار بی‌اذن آن حضرت به‌کسی‌دهند.
۳ـ نسخهٔ چاپی: میان رعایای آذربایجان.
۴ـ احسن‌التواریخ‌جلد دوازدهم

است که نقل آن به‌روشن ساختن طرز فکر و روحیهٔ این پادشاه کمك می‌نماید :

«آن‌حضرت [را] درایام جهانبانی هرگاه ازمشاغل مهام سلطنت وکشورستانی فراغی‌حاصل‌گشتی اوقات شریف به‌انتظام مهمات و انجاح مطالب ومقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی وترویج شریعت غرا و وتعظیم‌علما واحترام‌ارباب زهد واصحاب‌تقوی‌و رواج ورونق آستانه‌ها ومدارس و بقاع خیر وتعمیر درمساجد به اقصی‌الغایه توجه مبـذول داشته پیوسته امر معروف و نهی منکر نصب‌العین ضمیر انورش بود چنانچه‌از نیت درست وحسن‌اعتقاد، درعنفوان شباب و اوان نشأه‌جوانی وعین‌لذات نفسانی به توفیقات آسمانی به‌توبت وانابت راغب گشته در سنهٔ تسع وثلاثین وتسعمائه که نه‌سال ازجلوس همایونش‌گذشته بیست ساله بود که زبان صدق بیان به کلمهٔ طیبهٔ توبوا الی‌الله گویا ساخت وعن‌صمیم‌القلب از جمیع مناهی توبه کرده به نوعی راسخ بودند که هرگز نقض توبه پیرامن خاطر شریفش نگردید. وجوه شرابخانه و قمارخانه وبیت‌اللطف[1] را از دفاتر اخراج کردند... مجملاً در زمان دولت همایون آن حضرت خلایق وعبادالله تقوی وپرهیزکاری شیوه و شعارخود گردانیده به‌طاعات وعبادات می‌گذرانیدند. درامر معروف و نهی‌منکر به‌نوعی مبالغه فرمودند که قصه خوانان و معرکه گیران از اموری‌که دراو شایبهٔ لهو ولعب باشد ممنوع گشته پانصد تومان تریاك فاروق که درسرکارخاصهٔ شریفه موجودبود به‌شبههٔ حرمت درآب‌روان حل‌کردند. به‌جهت مولود هریك ازحضرات چهاردهمعصوم علیه‌السلام مبلغی معین نذرفرموده بودند و هرساله وجه مولودی را به‌یك طبقه

۱ــ یعنی روسپی‌خانه

ازسادات‌عظام‌محال‌یقین‌التشیع می‌دادندکه درمیان ایشان قسمت‌می‌شد ودراکثر بلاد سواداعظم وشهرهای معتبر نان تصدق‌تعیین‌فرموده به‌فقرا و محتاجان ذکور و اناث بی‌نوای آن شهر می‌دادند. دربلاد شیعه به‌تخصیص مشهد مقدس معلی و سبزوار و استراباد وقم و کاشان ویزد و تبریز واردبیل چهل نفر از ایتام ذکور وچهل نفر از اناث ملبوس و مایحتاج‌تعیین‌فرموده معلم ومعلمهٔ شیعه‌مذهب پرهیزگاروخدمتکاران صلاحیت شعارقرارداده تربیت می‌کردند و درهنگام بلوغ هریك را با دیگری تزویج داده غیربالغی درعوض می‌آوردند...»[1]

بااین‌حال‌ظاهراً نمی‌توان درخست وعلاقهٔ وی به‌جمع‌مال‌تردید نمود.زیرا گسیل‌نداشتن داروغه به ولایات ونپرداختن‌حقوق‌سربازان از خست این پادشاه حکایتی و روایتی تمام دارد. شرف‌خان بدلیسی مؤلف کتاب شرف نامه راجع به‌میزان اموال و خزاین شاه طهماسب چنین‌آورده‌است :

« درحینی‌که شاه‌اسماعیل[2] مسود این اوراق را به‌تفحص خزینه و بیت‌المال وسایر اموال شاه مرحوم (= شاه‌طهماسب) مأمور گردانید سیصد وهشتاد هزارتومان نقد طلا ونقره مسکوك و ششصد عدد خشت طلا ونقره هریك از قرارسه‌هزارمثقال وهشتصدعدد سرپوش‌طلاونقره‌و دویست‌هزارخروارحریروسی‌هزارجامه‌وفراجه دوخته از اقمشهٔ‌نفیسه واسلحه ویراق سی‌هزارسوار ازجبه وجوشن وبرگستوان درجبه‌خانه، سه‌هزار شترماده و سه هزار رأس مادیان تازی پاکیزه ودویست رأس اسب خاصه درطویله موجود بود. ومال وخراج آذربایجان و شروان

۱ـ عالم‌آرای عباسی ج ۱ چاپ تهران ص ۱۲۳ـ۱۲۲
۲ـ مقصود شاه‌اسمعیل‌ثانی است پسروجانشین شاه طهماسب.

واران، بعضی محال را هفت‌ساله و بعضی‌را نه‌ساله نگرفته دردست‌رعایا مانده بود.»[1]

مقداری ازاین خشتهای زرین وسیمین در قلعهٔ قهقهه سپرده شده بود واسمعیل‌میرزا درهنگامی که دراین قلعه زندانی بود چند عدد ازاین‌خشتها را بر بود وبه‌دست همراهان وهواداران خود رسانید و چون این خبر به شاه‌طهماسب رسید نسبت به اسماعیل‌میرزا سخت متغیر وخشمگین گردید. رضاقلی‌خان‌هدایت نیزدرروضةالصفای‌ناصری چنین آورده است:

«اسباب سلطنت وی به‌جائی رسید که‌کمتر ازپادشاهان اسلامیهٔ ایران را حاصل بود و به عدد اسم مبارك امیرالمؤمنین‌علی یك صدو. چهارده[2]هزارسپاه علوفه خوار ازتربیت اودرایران به‌هم پیوسته‌بودند و درجباخانه شاهی چندان اسلحه جمع شده بود که محاسب وهم از احصای‌آن عاجزآمدی. زیراکه قریب به‌دوقرن هرساله در اکثر بلاد ایران اسلحه آماده کرده تحویل‌به جباخانه می‌کردند ودرفراش‌خانه ازخیام مخمل و اطلس فرنگ و خرگاه آلاچیق و گلابتون دوزی و گلیمهای ابریشمینه چندان بود که تاآن غایت هیچ سلطانی ازسلاطین عراق ندیده بودند و دوازده هزار اسب و دوازده هزار استر به وقت رحلت درسرکار پادشاهی‌بود...»

یك ونیزی‌هم به‌نام الساندری که‌کمی قبل ازمرگ شاه‌طهماسب به‌ایران آمده دربارهٔ شاه صفوی چنین نوشته است:

۱ـ شرف‌نامه بدلیسی به نقل از کتاب زندگانی شاه‌عباس اول به قلم نصرالله فلسفی.

۲ـ اسم علی برابراست با صدوده، نه صدوچهارده.

«دارای قامتی متوسط، هیکلی زیبا وقیافه‌ای نیکو بود. هرچند چهره‌ای تیره ولبهای ضخیم و ریشی مهیب داشت.»

طبق نوشتهٔ این ونیزی، شاه مدت یازده سال قصر خود را ترك نکرده‌بود وگوئی‌کشور خودرا فراموش‌کرده وجز به‌پول و زن‌به‌چیزی نمی‌اندیشید. مردم قادر نبودند که عرایض خویش به وی رسانند. راهها نا امن وقضات رشوه خوار بودند.»[1]

این بیان‌کمی مغرضانه به نظر می‌آید. زیرا نمی‌توان تصور کرد‌که مردمی سالهای سال با ناامنی راهها و رشوه‌خواری قضات و پول‌پرستی شاه بسازند ودم بر نیاورند. بااین‌حال همهٔ قرائن از علاقهٔ فراوان شاه طهماسب به‌پول حکایت می‌کند.

از این گذشته عیوب دیگری برشاه‌طهماسب گرفته‌اندکه یکی تسلیم بایزید است به‌سلطان سلیمان و دیگر تعصب شدید او به امور مذهبی.

درمورد نخست درمتن کتاب اشاره‌کرده‌ام‌که‌اروپائیان این‌اقدام شاه‌طهماسب را سخت نکوهیده وحتی سایکس‌آن را فرومایگی‌منفور خوانده و به اقتفای از اروپائیان، نویسندگان ومورخین‌ایرانی، به‌شاه صفوی‌سخت‌تاخته‌اند. درحالی‌که به‌نظراین‌بنده، شاه‌صفوی دراین‌عمل کاملاً محق بوده است. شاه‌طهماسب در مقام یك پادشاه نخست وظیفه داشته است‌که جان ومال ایرانیان‌را حفظ‌کند وهرگزروا نبودکه‌برای حفظ جان یك شاهزادهٔ ترك دوباره قرارداد صلح باعثمانی را برهم‌زند وبا این‌عمل سربازان ترك‌را به‌مناطق غربی ایران بکشد وپس از سی سال زد وخورد باردیگر قری وقصبات و مزارع وباغها وکشتزارهای

۱ــ تاریخ ایران تألیف سایکس.

مردم این کشور را پای‌کوب سربازان غارتگر ترك وجولانگاه آغنجیان ینی‌چریان بنماید واز مکاتیب سلطان‌عثمانی ورجال دربار وی نیز بخوبی برمی‌آید که آنان بدین‌کار تصمیم گرفته بودند. چه وجود یك‌شاهزادهٔ ترك درخاك ایران تهدید خطرناك ومستمری بوده برای دولت عثمانی و سلطان‌ترك تااین خاررا ازسرراه حکومت خویش بر نمی‌داشت از پای نمی‌نشست وشاه‌طهماسب باتحویل دادن‌شاهزادهٔ مغرورترك جان‌هزاران ایرانی را خریده وهزاران قریه و مزرعه و کشتزار را ازخطر انهدام و نیستی نجات داده‌است. وانگهی‌شاهزادهٔ ترك نیزچنان مغرور ومتکبر ودسیسه‌کار بودکه نه تشریفات سیاسی را درنظرداشت نه‌حق نان و نمك ومحبتهای شاه‌صفوی‌را. چه ازطرفی‌شاه‌طهماسب‌را به‌جنگ‌باعثمانیان برمی‌انگیخت وازجانب‌دیگر نه‌فقط‌باافراد دسیسه‌کاری‌چون‌خان‌احمد ارتباط مخفیانه برقرار کرده بود بلکه قصد داشت که پادشاه‌صفوی را ازمیان بردارد وبا ده‌هزار نفرسپاهی همراه خود به ایران دست یابد واین اقدام را وسیلهٔ ابراز حسن خدمت دربرابر پدرکینه توز و بلند پرواز خود نماید تامگرازسطوت و بأس او برهد وازکینه وخشم وی جان به‌سلامت برد .

اما تعصب شدید مذهبی‌شاه‌طهماسب نیز نباید موجب سرزنش‌وی شود.این‌مطلب را نیز نویسندگان اروپائی‌بزرگ‌کرده‌اند ونوشته‌اندکه وی سفیر ملکه الیزابت را به‌نام آنتونی‌جنکین‌سون از دربارخویش بیرون نمود و از همکاری با دولت انگلیس به عنوان اختلاف مذهب خودداری نمود و حتی دستور داد که جای قدمهای سفیر انگلیس را خاك بریزند.

دراین مورد نیز نظر من برآن است‌که اوبیشتر جنبهٔ سیاسی را

درنظر داشته تا تعصب مذهبی را. زیرا صرف نظر از آن که نیاکان ما بحق ازمراوده با خارجیان و نظریات آنان اکراهی آمیخته به‌سوءظن داشته‌اند، شاه‌طهماسب، برای تحکیم موقعیت ومحبوبیت خود، درمیان ایرانیان مجبوربه ابراز احساسات شدید مذهبی و دلبستگی فراوان به تشیع بوده است. پدرش شاه‌اسمعیل به کمك شمشیرقزلباشان که از لحاظ مذهبی به غلاة نزدیکتر بودند برآق‌قوینلویان و اوزبکان سنی مذهب دست یافت. او به نیروی شمشیر بران حکومتی نوبنیان گذاشت. ولی لازم بودکه احساسات مردم نسبت به‌این دولت نوخاسته جلب شود. خاصه آن که براثر اقدامات شاه‌اسمعیل جنگ بین ایرانیان و ترکان بالا گرفته بود و لازم بود برای برانگیختن ایرانیان درجنگ با ترکان ازهرگونه عاملی من‌جمله مذهب استفاده شود والا چگونه مشتی ایرانی می‌توانستند دربرابرسپاه‌عظیم وبی‌کران ترك ایستادگی نمایند درحالی که هردوقوم یك خدارا می‌پرستیدند وازیك پیغمبر ویك‌دین اطاعت می‌کردند وبه یك کتاب ایمان داشتند.

شاه‌طهماسب درطول حیات خود زنان متعدد گرفت وفرزندان زیاد پیدا کرد و اختلاف‌نظرمیان زنان وفرزندان وی ازمشکلات‌مهم زندگانی شاه صفوی بود وخاصه درسالهای آخرعمراین اختلاف نظرها شدت‌گرفت وچون شاه دراین‌سنوات اغلب بیماربود جانشینی وی خود مشکلی‌دیگرشده‌بود. زیرا هردسته‌ازامرای‌قزلباش‌نظربایکی‌ازپسران وی داشتند وسرانجام‌این‌اختلافات به‌کشته‌شدن حیدرمیرزا و روی‌کار آمدن اسمعیل میرزا، زندانی بیست ساله دژقهقهه منتهی‌گردید.

تعداد واسامی پسران وی بدین شرح است:

۱ـ محمدمیرزا (بعدها شاه‌محمد خدابنده نامیده شد و پس‌از

اسمعیل‌میرزا چند سالی سلطنت کوتاهی داشت. وی پدر شاه‌عباس کبیر است.)

۲ـ اسمعیل‌میرزا (بعدها شاه‌اسمعیل ثانی لقب یافت)

۳ـ سلطان مراد میرزا که شاه طهماسب او را همراه با قشونی مجهز به یاری همایون‌شاه به قندهار فرستاد و این پسرهم در آن شهر در کوچکی فوت کرد.

٤ـ سلطان سلیمان‌میرزا که از جانب پدر متولی مشهد مقدس رضویه بود ودرسال فوت پدر به‌دستور اسمعیل‌میرزا کشته‌شد.

٥ـ سلطان حیدرمیرزا که در غوغای بعد از فوت شاه‌طهماسب کشته شد.

٦ـ سلطان مصطفی‌میرزا که درسال ۹۸٤ به دستور شاه اسمعیل ثانی کشته شد.

۷ـ سلطان محمود میرزا که او نیز درهمین‌سال ۹۸٤ به‌امر شاه اسمعیل‌ثانی کشته شد.

۸ـ امامقلی‌میرزاکه‌ازجانب پدرحاکم‌لاهیجان‌بود ودرسال۹۸٤ به دستورشاه‌اسمعیل‌ثانی به‌قتل رسید.

۹ـ سلطانعلی‌میرزاکه ازجانب پدرحاکم گنجه بود ودراین‌سال ۹۸٤ به‌دستورشاه‌اسمعیل‌ثانی کشته شد.

۱۰ـ سلطان احمدمیرزا که درسال ۹۸٤ چون دیگر برادران کشته شد.

۱۱و۱۲ـ زین‌العابدین میرزا و موسی میرزا که در کودکی در قزوین در گذشتند.

دخترانش عبارت بودند از:

۱ـ پریخان‌خانم خواهر سلطان سلیمان‌میرزا
۲ـ فاطمه‌سلطان‌خانم خواهر سلطان محمودمیرزا
۳ـ خانش‌خانم خواهر امامقلی‌میرزا
٤ـ مریم‌خانم (که بعدها زن خان احمدخان شد.)
٥ـ آناخانم‌که درحبالهٔ نکاح علیقلی‌خان حاکم هرات درآمد.
٦ـ شهربانوکه نامزد مسیب‌خان‌تکلو شد.
۷ـ خدیجه سلطان‌خانم که زن جمشیدخان حاکم شد.

سخن دربارهٔ زندگانی پادشاهی‌که‌پنجاه واندی سال براین‌کشور فرمان‌روا بوده دراین مختصر نگنجد و شرح زندگانی شاه‌طهماسب که حماسه‌ای است ازکوشش وفعالیت یك‌پادشاه ایرانی در برابر دشمنان کینه‌ور ودرنده‌خو مجالی وسیعتر وفرصتی بیشترمی‌خواهد. آن به‌که سخن به‌پایان برم. ولی پیش از آن که خامه برزمین نهم برمن فرض است که از عنایات سرور ارجمند بزرگوار جناب آقای **دکتر پرویز خانلری** سپاسگزاری‌کنم. سپاسی از دل و جان چه همواره نسبت به‌من عنایتی فراوان ولطفی بی‌کران روا داشته وخاصه‌آن‌که دراین‌مجموعهٔ مکاتیب واسناد به‌عین‌الرضا نگریسته است وازاین لحاظ دوش من زیر بارمنت اوست .

دکتر عبدالحسین نوائی

شانزدهم اسفندهزاروسیصد وچهل ونه شمسی

تهران

متن کتاب

۱

خواجه امیربیك مهردار پسر امیرابراهیم‌بن امیرزکریا از رجال عهد شاه‌طهماسب است. نیایش امیرزکریا سالیان دراز در دوران سلاطین‌آق قویونلو سمت وزارت داشت و مردی بود سخت‌متنفذ و صاحب عنوان به‌طوری‌که چون‌در سال۹۰۶ به خدمت شاه‌اسماعیل درآمد، شاه‌صفوی مقدم اورا سخت‌گرامی داشت و قدوم وی را کلید فتح آذربایجان خواند ومنصب وزارت دیوان خویش‌به او سپرد. امیرشمس‌الدین زکریا ازخاندان شیخ‌غیاث‌الدین محمدکججی‌است وکجج‌یاکجوجان‌ازقرای‌معروف محال مهران‌روداست دردوفرسخی‌تبریز.

اما جمال‌الدین امیر بیك در نطنز چشم به جهان‌گشوده و نظر به استعدادی‌که از خود در تحصیل مقدمات علوم‌خاصه در فنون حساب و سیاق‌نشان داده مورد توجه «شاه‌دین پناه» قرارگرفته است به خصوص‌که «درزبان آوری ومجلس آرائی بی‌نظیر» بوده. درکتاب مجمع‌الخواص تألیف‌صادق بیك‌افشار، درضمن سخن ازشاه طهماسب وحدت‌ذهنش دربدیهه‌گوئی چند بیتی ذکر شده است‌که شاه طهماسب آن ابیات را در مدح امیربیك مهر بداهة سروده است و برای من شکی نیست که این اشعار مربوط به همین امیربیك مهردار است. چه گذشته ازآن‌که‌تشابه‌اسمی بارزاین‌مطلب را تأییدمی‌کند، درتواریخ شاه‌طهماسب‌وزیری به‌نام امیر بیك مهر کسی‌که شاه برایش شعربگوید نیست ومسلماً کلمهٔ مهردار درنسخه‌ناقصا به‌صورت مهر ضبط شده و مترجم محترم جناب‌آقای دکترعبدالرسول خیام‌پور برای حفظ امانت بهمین نحوکلمه را ضبط‌کرده‌اند . برای روشن شدن بیشتر این مطلب به نقل اشعار مذکور می‌پردازد .

ای بلند اختر سپهر شرف — وی‌گرامی در خجسته صدف
رانده در قلزم وزارت فلك — کار فرمای صد نظام‌الملك
نیست‌درزیرچرخ‌چون‌توو‌زیر — شرف روزگـار بنده امیر

جمال‌الدین امیربیك به مناسبت تسلطش بر حساب و سیاق و فن دفترنویسی متصدی دفتر اوارجه بود . دفتر اوار یا به اصطلاح زمان صفویه «اوارجه» چنان که ازکتب لغت‌بر می‌آید دفتری‌بودکه حسابهای پراکنده دیوانی را درآن می‌نوشتند وبه اصطلاح امروزدفتر

کل محاسبات بوده است[۱] .

امیر بیك یك چند در خدمت‌غازی تکلوازسرداران شاه‌طهماسب بود، وقتی که‌غازی‌خان در بغداد بود و پس از آنکه وی باسمت للگی بهرام‌میرزا درخراسان حکومت یافت، امیر بیك‌نیز همچنان زیردست وی به خدمات‌دولتی‌اشتغال‌داشت. ولی بعدازخیانت‌غازی‌خان در جنك با عثمانیان وروی آوردن وی‌به سوی دشمن، امیربیك باشرکت خواجه‌غیاث‌الدین علی وزارت دیوان «شاه‌دین‌پناه» یافت. تا این‌که درسال ۹۵۷ شاه طهماسب : «بنابر بعضی حکایات که از او به‌ظهور رسیده بود» وی را از نظر انداخت و وی مدتی گرفتاربود تااز زندان بیرون‌آمد و مقررشدکه درکرمان ساکن‌شود. چندی بعد وی وزیرامیر سلطان‌روملو شد وپس ازچندی تولیت‌آستانهٔ مقدس رضوی نیز ضمیمهٔ خدمات دیگروی گردید . دراین هنگام نیز از او «بعضی حکایات که ترك ادب بوده باشد» بازبروزکرد و ازتولیت آستانهٔ رضوی برکنارشد اما وزارت «تمامی خراسان» همچنان بدو مفوض بود.

وی در همین سمت بودکه به شاه طهماسب خبر دادند که او«شروع درتسخیرکواکب خصوصاً نیراعظم که تعلق‌به‌سلاطین‌عالم‌دارد نموده به ارادهٔ آن که‌شاه‌دین‌پناه‌راتابع‌خودسازد.» از آن گذشته سایـر کارهای وی را از قبیل « پروردن گـوسالهٔ زردی بر سطح مرتفع و در برابر آفتاب داشتن و روی خودرا آلودهٔ زعفران ساختن و لباس زعفرانی‌پوشیدن» به‌گوش شاه دین‌پناه رسانیدند و شاه طهماسب کـه چونان دیگر مردم زمان خـویش مردی خرافاتی بود از این سخنان اندیشناك شده قورچی برای‌گرفتن وی به خراسان فرستاد . طبق دستور شاه اورا در صندوقی نهادند ودستهای اوراکه درآن صندوق‌کرده بودند بیرون آوردند و بستند «تابعضی از مقدمات سحرکه موقوف برعقود انگشتان باشد درآن حالت‌به عمل درنیاورد.» بدین ترتیب‌اورا‌به قلعهٔ قهقهه بردند و چند سال بعد به قلعهٔ الموت‌منتقل گردید وهم در این قلعه وی به‌سال ۹۸۳ درگذشت .

جمال‌الدین امیربیك صرف‌نظر از وقوف کامل‌برفنون دفترنویسی و قوانین حساب و رموز شغل‌دقیق استیفاو غیراز آشنائی‌تمام به «علم اعداد و تکسیر حروف و تسخیرکواکب» که مورخین عصرصفوی بدو نسبت می‌دهند، در شعرو ادب نیز دستی تواناداشته وچندقطعه و بیتی‌که از او باقی‌مانده دارای لطف و انسجامی تمام است . نمونه را به ذکر قطعه‌ای ، به اقتفای غزل خواجه شیراز و متضمن بیتی ازغـزل وی مبادرت می‌رود . در این مـورد توضیحاً باید اضافه‌نمودکه در هنگام محاصرهٔ هرات به دست عبیدالله خان ازبك ، خواجه جمال‌الدین با عنوان وزیر خراسـان دفاع از شهررا زیر نظر خود گرفته بود. عبیدالله‌که طبع شعری داشت نامه‌ای خطاب به خواجه امیر بیك فرستاد و درآن این‌بیت را نوشت :

ای خواجه بعد از این طمع‌از زندگی ببر
زان‌رو که گشته مسند خانی به نام مـا[۲]

۱ـ رجوع‌به برهان قاطع‌شود .

۲ ـ درآتشکدهٔ آذراین‌شعر بدین‌صورت آمده که به‌قیاس‌جواب‌امیربیك‌صحیح‌ضبط نشده‌است.

ای‌خواجه بعد از این طمع از زندگی مبر
زان روکه گشته مسند خانی از آن ما

وخواجه این قطعه‌را در جواب وی فرستاد :

ای باد اگر به اهل بخارا گذرکنی
زنهار عرضه ده براایشان پیام ما
وآنکه بگو ز روی کرم آن گروه‌را
کای گشته‌کینه‌خواه شما خاص وعام ما
کلك غرور و جهل شما ثبت‌کرده است
در رقعه‌ای‌که بود درآن رقعه نام ما
«کای‌خواجه‌بعدازاین‌طمع‌ازز ندگی‌ببر
زان‌روکه گشته مسندخانی به نام ما»
ای مدعی مگر نشنیدی که می‌رسد
شاه ستاره خیل سپهر احتشام ما
ما بندگان حضرت شاهیم و لایزال
«ثبت است بر جریدهٔ هستی دوام ما»
از پرتو عنایت اویست آنچه هست
سلك نظام سلسلهٔ انتظام ما
باشد جواب دعوی خانی‌که کرده‌ای
بیتی‌که گفته حافظ شیرین کلام ما
«چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان
کاید به جلوه سرو صنوبر خرام ما»[۱]

قطعهٔ دیگری نیز از او نقل‌شده‌است بدین ترتیب:

ای‌خواجه دار دهرمکافات‌خانه‌ای‌است
هر چند می‌کنی به توآن می‌کنند زود
امروز جهد کن که نکوئی بدکسی
فردا اگر زگفته پشیمان شوی چه سود
آن‌رشته را متاب‌که دردل گره شود
در عقده‌ای مپیچ که نتوانیش گشود
هرچند گفت‌وگوی منت دل پذیر نیست
لیك این‌قدر به‌سمع رضا می‌توان شنود
آب و زمین دهر به دست تو داده‌اند
تخمی چنان بکار که بتوانیش درود

(برای اطلاع بیشتر رجوع شود به جهان‌آرای قاضی غفاری (بسیارمختصر به‌صورت

۱ـ از غزلی به‌مطلع
ساقی به‌نور باده برافروزجام ما مطرب بزن که کارجهان شدبه‌کام ما

اشاره)، احسن‌التواریخ ج۱۲ صفحات ۲۴۱/۲۴۰ و۳۵۶-۳۵۵ و تکملة‌الاخبار عبدی، تحفهٔ‌سامی ص۵۷، آتشکدهٔ آذر ص۱۰۹-۱۰۸ چاپ تهران به اهتمام آقای دکتر سادات ناصری، دانشمندان آذربایجان، مجمع‌الخواص ص۸ ودرخصوص خواجه محمد کججانی جدامیر بیك به روضات‌الجنان حافظ کربلائی حسین وتذکرهٔ دولتشاه و دانشمندان آذربایجان.)

فرمان شاه‌طهماسب به امیر بیك مهردار[1]

فرمان همایون‌شد آن‌که امیر بیك بداند که جمعی از مردم این بلاد خواسته‌اند که ازدریا عبور کنند و از جانب جدّه متوجه هندشوند . از هبوب صرصر حوادث سفینهٔ آمال ایشان درگرداب اضطراب افتاده آخرالامر در لجهٔ هلاك غوطه خورده بغیرازاسد ملاح تبریزی وملا وصفی دوات دار وسیادت پناه میرمحمد یوسف هیچ کس رخت حیات‌به ساحل‌نجات‌نکشیده و کشتی‌عمرفرزند خلف‌او، میرزا ابراهیم، نیزکه با ایشان رفیق بوده در بحر هلاك غرق‌گشته و این معنی بـه تحقیق پیوست .

اکنون حکم‌مطاع برسبیل نصیحت و ارشاد ازمکمن عنایت ومرحمت‌شاهانه عزّ ظهور و سمت صدور یافته دانسته باشدکه زری چند از زمان وزارت غازی‌خان تا غایت از حق‌الناس جمع کرده[2] و درزیر خاك پنهان نموده تا غایت قطع علاقه‌از

۱ـعنوان نامه‌در نسخه: «صورت‌منشوری که‌نواب جنت‌مکان به‌خواجه امیر بیك‌مهردار نوشته».

۲ ـ ظـاهراً منظور شاه طهماسب وجـوهی بوده که غازی‌خان از مردم هرات گرفته است. توضیح آن‌که درسال ۹۳۸ ازبکان هرات‌را سخت در محاصره گرفتند. آذوقه در شهر نایاب شدو برای‌آن‌که گشایشی برای سربازان‌حاصل شود، غازی‌خان «به اخراج‌مردم‌محتاج‌حکم کرد» ودرضمن دروازه وگذرها را به ترکان غلاظ وشداد ، از برای تحقیق اموال‌شهریان بازداشت و ایشان بالش ولحاف‌کهنهٔ مردم شهررا پاره‌کرده می‌جستندکه مبادا درمیان‌آنها از نقد و جنس چیزی بوده باشد . بعد از تحقیق آن از خـانه‌کوچی‌که عبارت از زنی و مردی‌باشد مبلغ سیصد دینار تبریزی گرفته بیرون می‌کردند.» وکمی بعد «غازی‌خان‌حکم کردکه‌قزلباش در خانه‌های‌مردم‌که ازشهر به در رفته‌اند بروند و هرچه یابندتصرف‌نمایند.» (احسن‌التواریخ ج ۱۲ص ۲٤۱ـ۲۴۰). امیر بیك‌در این‌هنگام وزیر غازی‌خان‌بودوچنین برمی‌آید که شاه‌طهماسب وی‌را به حق یا ناحق در این‌چپاول سهیم می‌دانسته وآن‌وجوه را مطالبه می‌کرده و داستان تسخیر نیراعظم بهانه‌ای بیش نبوده است .

آن ننموده فی‌الجمله به حسب ظاهر وجهی داشت اگر خود از آن تمتّعی نمی‌یافت به‌واسطهٔ آن‌که طبیعت انسانی به محبت فرزند مجبول است به هرحال اگر خلف زر نبرد ، اشرف چرا مظلمه‌برد[۱] یقین است که خرج و اخراج آن لازم خواهد بود .

لاجرم صلاح دین و دنیای او در آن است که به موجب نص کریمهٔو لاتتبعوا خطوات‌الشیطان انه لکم عدّو مبین[۲] طی وادی عمل و قطع بوادی امل نموده از زیارت شیطان‌رجیم و متابعت ابلیس‌لعین یك‌باره اعراض‌وبازگشت‌نموده ازوساوس شیطانی وهوای نفسانی که به سبب آن انواع خسارت لاحق روزگار اوگشته[۳] توبه‌و استغفار نماید و من‌بعد معتکف‌گوشهٔ طاعت و مقیم کنج درویشی و قناعت باشد و هرزری که درزیرزمین مدفون کرده باشد بیرون‌آورد تاما نیز حکم فرمائیم که او را از قید حبس آزاد نمایند .

من آنچه شرط بلاغ است‌باتو می‌گویم   تو خواه از سخنم پندگیر خواه ملال

۱ـ اشاره است به شعر معروفی‌که دربارهٔ ملك اشرف چوپانی گفته شده :

دانی‌که چه‌کرد اشرف خر   او مظلمه برد و دیگـری زر

۲ـ سورةالبقرة ۱۶۳. نسخه : ان‌الشیطان للانسان عدوّ مبین.

۳ـ منظور شاه صفوی عزل وی از خدمات دولتی وحبس‌وی درقلاع قهقهه والموت‌است.

جواب[1]

عرضه‌داشت پیر غلام گنهکار تبه کار

به عز عرض نواب کامیاب‌فلك جناب‌سپهر رکاب گردون قباب والامی‌رساند که‌عنایت‌نامهٔ پادشاهانه‌مشتمل‌بر نصیحت وارشاد مرشدانه که به‌اسم‌پیره غلام قدیمی عزّاصدار یافته بود به‌مطالعه و ملاحظهٔ آن سرافرازشد. دومقدمه یکی درباب فوت غلام‌زاده: امارت مآب حاجی‌محمد بیك گواه است و درحضورقورچیان عظام ادای شهادت نمودکه بنده [چون] خبر رفتن اوبه جانب هند شنید، امارت مآب مشارالیه راگفت که اواز این [سفر][2] معاودت نخواهد نمود واز عمر برخورداری نخواهد دید. زیرا کسی که بعد از ارادت و اخلاص سیصد سالهٔ این آستان، ترك غلامی این سلسله کند و به جهت کسب مال یا به جهت تحصیل منصب و جاه از این دولت ابد پیوند به ملك دیگر رود وسراج وهاّج راگذاشته در میان ملاّعین سنیّه به‌سر برد مستلزم و مستحق است به لعنت ازلی و مستوجب محرومیّت از سعادت دنیوی و اخروی خواهدشد. هزار جان‌ما فدای‌یك ساعت بقای‌عمر تو است .

تن شاه باید که باشد درست من وجمله راگو بود پای‌سست

و آنچه درترك متابعت‌ابلیس و توبه و انابت ازشیوهٔ مکر و تلبیس‌مرقوم‌رقم‌منشیان عطارد نظیرشده بود، برضمیر آفتاب اشراق‌پنهان نیست که‌آن‌هم درنشأة دنیاپرستیها و طلب جاه و منصب فانی به چه قاعده‌گذشته وعمل که بود. غایتش زین‌میان حافظ

---

۱ ـ عنوان نامه در نسخه : صورت عرضه داشت امیر بیك مهردار در جواب حکم اشرف .

۲ ـ تکمیل قیاسی

دل سوخته بدنام افتاد. استغفرالله‌ما کره‌الله قولاً وفعلاً و خاطراً وضمیراً .

ای امیدگاه همه عالم و ای ملاذ وملجأبنی‌آدم ! امروزکه یازدهم شهر صفر سنهٔ ثمان و سبعین[1] و تسعمائه است بیست سال و هفت روز است که بنده به شومی عمل خود از پرتوعنایت شاهی بی‌بهره ومحروم است و درچاههای ضلالت‌محبوس وازحیات وملاقات‌فرزندان واهل‌وعیال مأیوس. بادپای عمرناپایدار وزندگی‌مستعار بی اعتبار در مرحلهٔ هفتاد وچهارنزول نمود[2] و قوتهای ذاتی و عرضی از شهرستان وجود میل‌به‌صحرای عدم‌کرده‌اند . باصره ازدیدن فضای عالم و آفتابی‌که هـرگز نمی‌بیند عاجزشده و هاضمه ازهضم برکامخ[3] بی‌فالق (؟) وامانده ودست ازگرفتن ابریق جهت وضو به‌شکایت‌آمده و پا از ایستادن جهت نماز به تکیهٔ دیوار محتاج شده چون ضعف بدن را قورچی رافع عریضه دیده [که] به مـرتبهٔ اعلی رسیده و بدن از جامهٔ کهنهٔ ودیعتی به‌تنگ آمده، فرزندرشیدبه قاعده[ای؟]که درحکم جهان مطاع مسطور است شربت فنا چشیده در این اوقات‌که

حالی است چنان مراکه دشمن خواهد جانی است مراکه فرقت تن خواهد
ناکامی عمر خود اگر شرح دهم دشمن به دعـا زندگی از من خـواهد

بعد از این تمادی ایام‌گرفتاری بازرشتهٔ تعلق از دنیای فانی‌نگسستن‌و دل‌در مالی‌که به‌هیچ‌کس وفائی نداشته بستن و با حرص‌وآز نفسانی درکنج حزن‌وزاویهٔ ناامیدی نشستن و مال از مرشدکامل ولشکر اسلام دریغ داشتن و برای فرزندی‌که به‌موجب نصّ‌قاطع انّه‌لیس من اهلك‌انّه عمل‌غیر صالح[4] از اهل‌بنده نیست گذاشتن

---

۱ ـ تصحیح قیاسی ، نسخه : ثمان وخمسین .... باز داشت وحبس امیربیك در سال ۹۵۸ صورت گرفته (احسن‌التواریخ ج ۱۲ ص ۳۵۵ و جهان آرا ص۳۰۰) و با احتساب هفت روزکه خود بدان اشاره می‌کند علی‌القاعده گرفتاری وی در روزچهارم شهرصفر بوده‌است.

۲ ـاز این قرار تولد او باید در حدود ۹۰۴ هجری بوده باشد و چون مرگ او در سال ۹۸۳ روی داده ، پس در آن هنگام‌نزدیك به هشتاد سال عمر داشته و از این هشتاد سال، بیست و پنج سال در زندان بوده است .

۳ ـ تصحیح قیاسی . نسخه : کاخ ـکامخ‌که صورت معربی ازکامه است بنا بر قول صاحب برهان قاطع :«نان خورشی است مشهورکه بیشتر مردم صفاهان سازند و خورند و ریچال رانیزگویندکه مربای‌دوشابی‌باشد.» وهم به‌قول او «آبکامه‌نان خورشی است معروف‌که در صفاهان‌ازماست وشیروتخم سپند وخمیرخشك شده وسرکه سازند .»

۴ ـ سورهٔ هود۴۶

وخود با خسارت دنیا وَ آخرت ازدنیا رفتن به‌مقتضای هذاماکنزتم لأنفسکم[۱] مستحق عذاب آخرت شدن ، هرچند پیر و بی‌عقل و هوش شده باشد، این مقدارمی‌داندکه این‌عمل‌کار ذوی عقل نیست .

عالم پناها! بر نواب ظاهر است که‌مناصب بنده در ایام عمل دیو سلطان‌قابل ذخیره نبود وبنده هم از آن قبیل نبوده‌که در مقام جمع مال‌باشد. دوسال که‌دربغداد بود باغازی‌خان ، الکای او و منافع بنده‌را می‌دانند وچهار سال که در خراسان بود [آنچه؟] نواب همایون فرموده به محصلی مرحوم حسن بیك واصل خزانهٔ عامره شد. بعدازآن‌که به تولیت آستانهٔ مقدسه مأمورشد معاش آن ایام نیز برنواب پوشیده نیست و در ایام‌وزارت خراسان‌عمل و تصرف بنده را از اهل خراسان معلوم‌کردند ووزیر و وکیل‌بنده‌که مقررومعارض‌بودندنیك‌و بدراپوشیده نداشتند. امیراسماعیل‌ـ بیك که صاحب دفتر و معتمد بنده بود به سعی مهتر جمال‌که قـوم او بود نقیر و قطمیر سرکار بنده حتی املاك موروثی را به‌قلم دیوانیان داد و واصل دیوان اعلی ساخت .

یك مرتبه دیگر در طی عرضه‌داشت‌عرض نمود باز به تکرار آن جسارت می‌نماید. هرگاه یك‌دینار از ذخیره و دفینهٔ بنده ظاهر شود، اگرفقیر در حیات باشد به‌عذابهای گوناگون بنده‌را به سیاست رسانند واگر ودیعت حیات را تسلیم نموده‌ـ باشد بفرمایندکه خطبا اسم بنده را در سلك ابابکر و عمر وعثمان درآورده هرجمعه بربالای منبر به‌لعنت ابدی یاد نمایند تا موجب مزید عبرت ارباب اخلاص و اهل ارادت این‌آستانه شود و بدانندکه لاف مریدی سیصدساله و اخلاص تامه و تقصیر مال بامرشدکامل ازراه‌گزاف ودعوی‌خلاف است.

لاف‌عشق وگله از یار چه لایق باشد عشق‌بازان چنین مستحق هجرانند

دیگر دوکلمه از احوال خود عرض مینماید: دراین‌سن‌وسال وضعف حال‌که نه‌قوت وقدرت مانده ونه مکنت و استطاعت، درمیانه جمعی واقع است که‌نه‌خاطر را در نماز حاضر می‌تواند داشت و نه خود را از بیم زبان ایشان مخلا خـاطر . امیدوار است که به روح پرفتوح ائمهٔ هدی صلوات‌الله علیهم اجمعین کنج عزلت در این‌قلعه به‌بنده شفقت فرمایند تا باجمعیت‌خاطر به‌عبادت و دعاگوئی دوام دولت

---

۱ ــ سورة التوبة ۳۵

ابد پیوند قیام نمایند و قوت لایموتی که قوّت طاعت از آن حاصل شود مقرر فرمایند.

کرم گسترا عاجز و مضطرم سحاب کرم گستران برسرم
به‌ضعف وفقیری و پیریم بین به اسباب وقوت وفقیریم‌بین
نه دستی که کاری بر آید ازاو نه پایی که‌راهی گشاید از او

بجزدرگاه آن امیدگاه خلایق پناه ملجائی ندارم . هنگام دستگیری و وقت مرحمت است .

جز آستان‌توام درجهان پناهی نیست سرمرا بجزاین درحواله‌گاهی نیست*

* نسخهٔ ۶۰۶ خطی مجلس (ص ۱۳۰ ـ ۱۲۶) .

۲

مریم‌سلطان بیگم دخترشاه طهماسب صفوی بود از بطن‌حوری‌خان خانم گرجی. وی‌در زمان سلطنت برادرخود سلطان محمد خدابنده درحبالهٔ نکاح خان احمدگیلانی درآمد و از او یك دختر یافت .

این‌زن تا سال ۱۰۰۰ هجری نزد شوهرخویش در گیلان بود . دراین‌سال، شاه‌عباس چون استقلال طلبی خان احمدرا برنمی‌تافت، درپی بهانه‌جوئی برآمد و دختر وی‌را برای پسرخود صفی‌میرزا خواستگاری‌کرد. خان احمدکه‌پی به خیالات شاه عباس برده بود، به عذر اینکه دخترش هنوزچهار ساله است درخواست مرشدکامل‌را اجابت ننمود و شاه عباس بدین بهانه درصدد ریشه‌کن‌کردن‌بساط امارت وسلطنت وی برآمد. خان احمدبه‌شرحی که درکتب تاریخ‌آمده، بی‌آنکه بتواند زن وفرزند خودرا همراه برد ، ازراه دریا به شروان گریخت و شاه عباس مریم سلطان‌بیگم و دخترش‌را به حرم‌سرای خویش منتقل نمود .

پادشاه صفوی مریم سلطان را سخت‌گرامی می‌داشت و اوراکه پیرترین شاهزادگان حرم بود به لفظ مطلق«عمه» می‌نامید. «عمه» تا سال ۱۰۱۷ درحرم سرای سلطنتی‌بود ودر این سال در اصفهان درگذشت. جنازهٔ وی رابه مشهد بردند و به‌خاك سپردند. وبه امرشاه سرای او را به شیخ بهاءالدین محمد عاملی واگذاشتند تا هر روز پنج نوبت برایش نماز گزارد و هنگام تلاوت قرآن از اویادکند .

اما «دختر عمه»را درسال ۱۰۱۱ روز دوشنبه۱۴ ربیع‌الاول، شاه «صیغهٔ عقد» به‌جهت خودگفت وآن دخترك‌را به حبالهٔ نکاح خویش درآورد. زیرا صفی «میرزا ازازدواج باآن دخترخودداری‌نموده‌بود وشاه‌عباس‌هم‌که«صلحت‌نمی‌دیدآن‌دختر بی‌شوهر بماند، «حسب‌الصلاح اکابرو اعیان» وی‌را به‌زنی‌گرفت !!

نامهٔ مریم بیگم به مادرش

عالی جاه عظمت و عصمت پناه ، عفت و صیانت دستگاه ،مقتدای اعاظم المخدرات العالیات ، جلیل‌القدر رفیع‌الشأن غنی الذات ستیرهٔ صالحهٔ مکرمهٔ محتشمهٔ عطوفه والده‌ام سلطانم حفظهاالله تعالی عن‌المکاره و ضاعف اجلالها الی یوم القیام دعوات صالحات اخلاص آیات و تسلیمات طیبات اختصاص غایات که تجدید قواعد مودت وتأکید مبانی خلت و محبت تواند بود نموده قبول فرموده آرزومندی به شرف مواصلت کثیرة السعادة فزون زحیّز تحریر و حوزهٔ تقریر تصور نمایند. حقا که چنین است ودراین هیچ سخن نیست.

بعد هذا منهای رأی رفیع آن که چون سیادت نصاب جلالت مناب رفعت انتساب، خلف الاعاظم والأماجد، صفی خان لله زادهٔ این فرزند کثیرالاخلاص است وبه واسطهٔ عرض مطالب واستدعای مآرب به درگاه خلایق پناه نواب کامیاب اشرف اقدس می‌رسد، می‌تواندبود که تلقی مقالاتی که معروض خواهدداشت نموده امداد و اسعاد ومکرمت و اشفاق مبذول دارند و نوعی سازند که به میامن مکارم ایشان مقضی‌المرام شود . عمرها طویل وظلها جلیل والسلام *

---

* منشآت حیدرایواوغلی . عنوان نامه دراین مجموعه چنین است : صورت مکتوبی که نواب بلقیس مکانی مریم بیگم به والدهٔ مکرمهٔ معظمهٔ خود نوشته بود.

نامهٔ دیگر مریم بیگم به مادرش

قـدوةالصالحات ، اسوة المخدرات ، عظمت پناه عصمت دستگاه جلالت نصاب معالی انتساب جلیلة الذات ، غنیة الصفات والـدهٔ معظمهٔ مکرمهٔ محتشمه‌ام عمت‌میامن عظمتها وعصمتها وجلالتها ومعالیها وحشمتها واقبالها العالیة را به‌تجدید صوالح تحیاتی مجدد عهود محبت قدیمی وشرایط تسلیماتی مؤکد مبانـی خلت و مودت صمیمی متحف ومرسل داشته منهای رأی صواب نماآن‌که چـون ازسلامتی حالات‌عافیت‌غایات ذات‌ستوده صفات‌ایشان‌شعوری واطلاعی‌حاصل نشده وهمواره خاطرمتعلق استعلام آن است‌به وسیلهٔ رافع صحیفةالمخالصة معتمدخواجه رضوان‌که به‌واسطهٔ معذرت تقصیرات ومراعات لوازم تفقد بدان صوب‌با صواب‌می‌رسد اعلام و اخبارفرمایند ومساهله در رعایت رسایل ازدیاد اتحاب‌تجویزنفرمایند. برکات‌عفت وعصمت بماناد والسلام .*

* منشآت حیدرایواغلی . عنوان نامه در این مجموعه : صورت مکتوبی دیگر کـه حضرت مومی الیها به والدهٔ مکرمهٔ معظمهٔ خود نوشته .

۳

زینب بیگم دختــر شاه‌طهماسب از بطن حوری خان خانم گرجی بود و به اصطلاح قدیم خواهر اعیانی مریم بیگم. وی‌که نخست آناخانم نام داشت به دستور شاه اسماعیل‌ثانی به عقد ازدواج علی‌قلی‌خان شاملودرآمد. اما این ازدواج هرگز تحقق نیافت‌و آن‌زن به تصرف‌خان شاملو درنیامد. چه مقررچنین بودکه اورایکسال بعد به‌هرات فرستندوچون‌پس از مرگ ناگهانی شاه اسماعیل ثانی، کشورگرفتارآشوب و خراسان دچاراغتشاش گردید، سلطان محمد خدابنده از فرستادن خواهرخویش بدان منطقهٔ پرآشوب خودداری کرد . چندی بعد علی‌قلی خان نیز درهرات‌کشته‌شد وآن عقد ازدواج منتفی‌گردید .

ازآن‌پس، زینب‌بیگم در دربار صفوی‌ماند وبانوی حرم‌خانهٔ شاهی ودرزمان‌شاه عباس مشاور و ندیم‌وی شد وگذشته از ادارهٔ حرم‌سرا، شاه‌را درمهمات‌کشوری راهنمائی می‌کرد وشاه‌صفوی نیز به راهنمائیهای او توجه خاص نشان می‌داد.کمااینکه وقتی درسال ۱۰۱۵ه. چغال اوغلی سردار ترك با سپاهی متجاوز از صد هزار نفر روی به‌آذربایجان نهاده بود، شاه‌عباس‌که سپاه خودرا در برابردشمن ناچیز می‌دیدقصدعقب نشینی داشت . ولی‌زینب‌بیگم در مجلس مشاوره با سرداران سپاه مثل الله‌وردی خان بیگلربیگی فارس و قــرچقای خان رئیس تفنگچیان هم صدا شده شاه‌را به‌جنك ترغیب نمود وشاه نیز بدین رأی گردن نهاد. زینب بیگــم تنها زنی‌بودکه در مجالس رسمی ومشاوره شاه حاضر می‌شد و در میان مردان می‌نشست .

این زن پس از مرگ شاه عباس نیز تا سال ۱۰۴۱ هجری هم چنان در حرم‌خانهٔ شاهی معزز بود و دراین سال، شاه‌صفی‌که دست به‌کشتن کلیهٔ شاهزادگان ومدعیان سلطنت زده بود اورا ازدربار بیرون‌راند. ازآن‌پس زینب‌بیگم در انزوا به‌سر‌برد تا درسال۱۰۵۱ درگذشت .

وی زنی خیرو بلند نظر بود و درطول‌حیات خودراهها وپلها وکاروان سراهاساخت ومبالغی گرامند دراین‌راه صرف‌کرد من‌جمله‌کاروانسرائی در راه قزوین به‌ساوه ساخت‌که به‌نام‌کاروان سرای‌بیگم‌شهرت یافت گور وی درمشهداست وهم‌درزمان‌حیات‌خود، زینب‌بیگم

بازار امیرچقماق یزد راکه بدو تعلق گرفته بود وقف مزار خویش نمود و تاسال۱۰۷۹ به تصریح محمد مفید مستوفی بـافقی ، مؤلف جامع مفیدی، منافع آن‌بازار « موافق‌شرط‌واقف به مصرف» می‌رسیده است .

چنین به نظر می‌آیدکه عدم تمایل وی به ازدواج و طول اقامت وی در دربارشاهی درسراسردورهٔ سلطنت شاه عباس وعلاقه وتوجه شاه‌به وی درهمان روزگارنیز وسیلهٔ‌هرزه‌درائی‌بدگویان بوده چنانکه آنتونیو دوگووه‌آ از زبان‌مردم نوشته : «معروف است‌که زینب بیگم با برادرزاده‌اش شاه عباس روابط عاشقانه داشته». ولی چه‌ازلحاظ حرمت‌شرعی چه از لحاظ آن‌که شاه دستش‌باز بوده تا هرچندکه بخواهدزن بگیرد و کنیز داشته باشد، تصوروجود ارتباطی ننگ‌آلود بین عمه و برادرزاده عقلا مستبعدمی‌نماید .

رك، عالم‌آرای‌عباسی . جامع مفیدی‌چاپ تهران‌ص۱۷۲ ، وجلد اول‌ودوم زندگانی‌شاه عباس اول تألیف آقای نصرالله فلسفی .

نامهٔ مریم بیگم به خواهرش زینب بیگم[1]

مقتدای اعاظم النسوان فی الزمان ، خلاصة المخدرات والمعظمات فی الدوران، خدیجهٔ مکرمهٔ صفیهٔ جلیلة الذات غنیة الصفات، محتشمهٔ معظمهٔ سیدهٔ صالحهٔ عطوفه همشیره ام زینب بیگم حفظت بموافقة التوفیق و مساعدة السعادة عن الاختلال و خلدت بالعظمة والتمکین الی یوم الامانی والآمال را مجدداً بدایع تحیاتی منبعث از محض اخلاص واعتقاد متحف ومهدی داشته منهای رأی رفیع صوابنمای آن که چون خلف السادات ذوی السعادات، رفعت واقبال نصاب جلالت ومعالی مناب صفی خان لله زادهٔ این مخلص است و به واسطهٔ عرض مدعیات و شرح ملتمسات به ملازمت می رسد و ملاحظهٔ حقوق آباواجدادگرام او از لوازم است، ترصدمی رود که مکرمت نموده تلقی مقالاتی که معروض خواهد داشت نمایند و نوعی فرمایند که به میامن مکارم کاملهٔ ایشان مهمات اوصورت تمشیت یابد .

ایام عصمت وعظمت بردوام و جریان ایام بروفق مرام باد *

---

۱ ــ عنوان نامه در نسخه : صورت مکتوب دیگر که حضرت مریم بیگم بــه همشیرهٔ خود زینب بیگم نــوشته .

* مجموعهٔ منشآت حیدر ایواغلی .

فرمان شاه طهماسب[1]

چون حضرت واهب بی منت جل شانه که گشایندهٔ ابواب خزاین مکنت و بخشایندهٔ اسباب عظمت و اقتدار است، نقدکامل عیار سلطنت ومتاع گران مایهٔ ابهت و شهامت ماراکه به سکهٔ والای حضرت خیرالبشر ومهرتولای حضرات ائمهٔ اثنی‌ـ عشر علیهم صلوات‌الله‌الملك الاکبر مزیّن و محلی است بنابر آن در چار سوق دارالسلطنهٔ جهان داری و بازار دارالملك شهریاری رایج و روان‌گردانیده که همیشه مضمون هدایت مشحون التعظیم لامرالله والشفقة علی خلق را نصب‌العین ضمیر انورو مطمح نظرخجسته اثربوده بعد ازتقدیم انفاذ اوامرالهی وتعظیم شعائر شرایع حضرت رسالت‌پناهی صلی‌الله‌علیه وسلم صفت‌ذات معدلت‌قرین نشراصناف انصاف وعدالت‌ـ گستری و عادت رای‌نصفت آیین، به‌کسب فایدهٔ بضاعت عاطفت و رعیت پروری فرموده‌ایم و فحوای کریمهٔ ان‌الله یحب‌المحسنین[2] ومدلول شریف ان‌الله یجزی ـ المتصدقین[3] راوجههٔ همت علیانهمت ساخته‌به ملاحظهٔ مضمون این‌بیت:

عمر به خشنودی دلها گذار　　　تا زتو خشنود شود کردگار

صفحهٔ خاطر عاطر را از غیر نقوش مکرمت ومرحمت نسبت به افراد خلایق‌که بدایع صنایع حضرت خالق اند پرداخته خصوصاً جمعی که تشیع و خلوص ایشان به خاندان نبوت و ولایت کالشّمس فی‌الضّحی واضح و روشن‌ویك‌رنگی ویك‌جهتی

۱ـ عنوان‌فرمان‌در نسخه ۶۰۶ مجلس: «صورت پروانچهٔ نواب غفران پناه رضوان‌آرامگاه شاه طهماسب درباب وجوهات دارالسلطنه تبریزکه بخشیده‌اند.»

۲ـ سورة‌البقره ۱۹۵　۳ـ سورة یوسف ۸۸

ایشان به‌دودمان‌امامت و کرامت کالبدر فی الدجّی ظاهر ومبین‌بوده‌از تطاول‌مصادرات ایام‌دست‌تمسك واعتصام‌به حبل‌المتین یاعلی‌شیعتك‌هم‌الفائزون استوار نموده باشند و برعموم‌عالمیان‌ظاهر است که سکنه ومردم‌دارالسلطنهٔ تبریزحمیت بحمایة‌الله‌العزیز با این صفات حمیده به سعادت ارادت عتبهٔ اقبال و اخلاص خاص این دولت بی زوال ممتاز وهمواره درعرصهٔ خدمتکاری و میدان جان سپاری سود سودای عبودیت آستان جهان پناه وسرمایهٔ نیکو بندگی و فدویت این درگاه فلك اشتباه بوده‌اند . لاجرم برحسب استحقاق شمول مراحم و اشفاق واستعداد نزول‌مکارم والطاف خاطر خورشیداشراق‌هرروز به‌مقتضای‌الشاکر مستحق‌المزیدبه‌موهبتی‌تازه وپی‌انداز عاطفتی بی‌اندازه می‌گردند وقبل ازاین رشحه‌ای ازبحار مرحمت شاهی و قطره‌ای ازاقطار امطار شفقت نامتناهی بر ریاض احوال ایشان فائض‌ساخته بعضی ازمال مقرری اصناف وغیرهٔ دارالسلطنهٔ مذکوررا تخفیف فرموده بودیم . در این ولا مجدداً به مؤدای واتممت علیکم نعمتی[1] پرتو آفتاب احسان وضیای بیضای عطای بی پایان برساحت آمال ایشان افکنده وجوه مذکور را به تفصیل ضمن بخشیدیم و ازابتدای سیچقان ئیل‌به تخفیف وتصدق مقررفرموده ثواب آن راکه از ریع زرع من‌سن سنة حسنة فله اجرها واجرمن عمل بها الی‌یوم‌القیامةحاصل‌گشته به حضرات مقدسات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین الی‌یوم الوقت المعلوم هدیه نمودیم . مستوفیان کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خلود و استقرار وجراید دوام واستمرار ثبت نموده انعام مخلد ابدی واکرام مؤبد سرمدی شناسند ومن بعد از جمع بنیچه موضوع دانسته ، ازشائبهٔ تغییر وتبدیل محفوظ ومصون و محروس ومأمون شمرند. عمال ومتصدیان مهمات و اشغال دیوانی‌مطلقاً یك دینار بدان علت طلب نداشته از تیول و انعام ومواجب وسیورغال ومشارسه باطل دانند . سادات عظام وعلمای اعلام وکلانتران وکدخدایان و اکابر و اعیان وارباب اصناف و اهالی وکافهٔ مقیمان و جمهور متوطنان دارالسلطنهٔ مذکوراحسن الله احوالهم به توجه والتفات نواب همایون ما مستظهر وامیدواربوده به شکرانهٔ این عارفه درازدیاد مراسم حمدالهی وتتبع اوامر ونواهی دین مبین رسول اللهی صلی الله علیه وآله وسلم وتابعیت مذهب حق جعفری‌وطریق وثیق اثنی عشری واشارت

۱ ــ المائدة ۵

مآثر حسنات واقامت وظایف طاعات وعبادات غایت رسوخ وثبات داشته در دعای دوام دولت بلند پایه وسلطنت ابد پیرایه افزایند وصورت این پروانچهٔ مطاعه را بر سنگ نقش کرده بردرمسجد جامع درمحل مرتفع نصب نمایند و از جوانب براین جمله روند و ازفرموده تخلف نورزند و هرساله دراین ابواب حکم مجدد نطلبند وخلاف کننده درمعرض لعنت حق جل وعلا وسخط حضرت خاتم الانبیاء وغضب حضرات ائمهٔ هدی علیهم افضل التحیة واکمل الثناء دانند و مستحق سیاست و عقوبت شاهی ومؤاخذه و بازخواست پادشاهی شناسند . ذلك تخفيف من ربكم و رحمة فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب اليم[1] فمن بدّله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان‌الله سميع عليم[2] .

کتب بالامر العالی الأعلی اعلاه‌الله تعالـی و خلد نفاذه الی انقراض الدنیا ولازال مطاعاً متبعاً *

---

۱ ـ سورة البقرة ۱۷۴ ۲ ـ ایضا ۱۷۷

* نسخهٔ ۶۰۶ خطی کتاب خانهٔ مجلس شورای ملی.

فرمان شاه طهماسب در بخشیدن مالیات

فرمان قضا جریان شاه ستاره سپاه ، خاك آستانهٔ خیرالبشر ، مروج مذهب ائمهٔ اثنی عشر ، غلام امیرالمـؤمنین حیدر، علی‌بن ابی‌طالب ، السلطان‌بن‌السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان خلدالله ملکه و سلطانه شرف نفاذ یافت آنکه بنا بر رؤیای صالحه که در شب پنج شنبه دوازدهم شهر شعبان اودئیل اثنی و سبعین و سبعمائه حضرت حجة قائم صاحب‌الامر والزّمان صلوات‌الله‌الرحمن‌علیه را درواقعه دیدم . قامت اشرف آن حضرت بلند و روی کشیده و محاسن شریف یك قبضه و موی محاسن و شارب خرمائی وچشم و ابروی آن حضرت سیاه و ضعفی در بشرهٔ مقدس آن حضرت ظاهر بود چنانچه ریاضت کشیده و تاج سقرلاط‌قرمزی بی‌-دستار بر سر اشرف داشتند و جامهٔ قلمی آجیده که ظاهراً رنگ آن نخودی بـود و بـالاپوش قلمی آجیده کـه غالباً سفید بود و چـاقشور تیماج زرد در-پای مبارك داشتند و هیچ کس آن‌حضرت را نمی‌دید و آواز مبارك بااینکه‌بلندسخن می‌فرمودند غیرمن کسی نمی‌شنیدو بعد از ظهور آن‌حضرت فی‌الحال من‌فریاد کردم وکسی نشنید و آن حضرت بعدازبیرون‌آمدن در ایوان طاق هندی که تخمیناً ده‌ذرع طول‌آن بوده باشد و روی‌آن ایوان به‌قبله بود به وجهی که پشت‌مبارك آن حضرت به‌جانب میان مغرب وقبله بود منحرف نشستند وکف پایهارا نزدیك یکدیگر روبرو بروجهی که کف‌به‌کف نرسیده بودنهادند . پس‌رفتم وپای راست آن‌حضرت را میان بندپای مبارك وی وبندچاقشور بوسیدم بعدازآن، آن‌حضرت‌برخاستند وفرمودندکه این تمغاها راکه بخشیده‌ای بسیارخوب کردی و اظهارخشنودی فرمودند و فرمودند

که تتمه‌را هم ببخش وفرمودند که ما از تو راضی‌ایم یا از تو راضی می‌شویم و به یادم نماند که ازاین دوعبارت کدام‌فرمودند. بعد از آن فرمودند که روزبروز عمرت زیاد می‌شودو دولتت زیاده می‌گردد. من‌عرض کردم که چون‌این امرمقبول‌شماست تتمهٔ تمغاهاراهم بخشیدم. بعداز آن، آن حضرت غائب‌شدند بروجهی که‌من ندانستم کـه‌چون غائب شدند.

لاجرم در روز پنج شنبه مذکورحسب‌الامر آن‌حضرت (ص) تتمهٔ تمغاء وات جمیع ممالك محروسه را در آذربایجان و عراق و فـارس‌و خـراسان و شیروان و گیلان خصوصاً تمغای دارالضرب طلا و نقره که تاغایت بخشیده نشده بود مؤکد به لعنت‌نامه بخشیدم وثواب آنرا به‌حضرات‌چهارده معصوم صلوات‌الله وسلامه‌علیهم اجمعین هدیه کـردم و ثواب این اهداء را بـه حضرت صاحب‌الامر صلوات‌الله علیه هدیه کردم. بنابراین‌باید که‌ابواب‌جمع‌دارالسلطنهٔ تبریزوشوارع‌ارض روم وعراق را که‌به‌مبلغ سه‌هزاروهشتصد وهفتاد وپنج‌تومان‌و هشتصدودینار در آن‌ملك‌جمع‌است‌از تاریخ واقعهٔ‌مذکوره‌مسدود دانسته‌اصلاطلبی‌ازهیچ‌آفریده‌ننمایند واین‌بدعت‌سیئه را در آن‌ملك به دستور کل‌ممالك‌برطرف‌دانند. مستوفیان‌عظام دیوان‌اعلی من‌بعددردفاتر سنوات‌جمع آن‌را ننویسند و اسم ورسم آن‌را ازصحایف دفاتر محوگردانند. حاکم واکابر دارالسلطنهٔ تبریز مضمون حکم اشرف واعلی را مؤکد به‌لعنت‌نامه دانسته یقین‌دانند که هر کس از مضمون‌آن تجاوز نمود، من‌بعد به‌هرصیغه وعنوانی که‌باشد از آن ابواب چیزی گیرد و هر کس‌بدان رضا دهد وکسی که برحقیقت آن‌مطلع‌شود معروض ندارد، (چندکلمه لایقرء) آن‌جماعت‌را بروجهی سیاست خواهم فرمود که باعث عبرت دیگران گـردد. فمن بدّله بعد ماسمعه فانّما اثمه علی‌الّذین یبدلّـونه ان‌الله سمیع علیم[۱] از جوانب براین جمله روند و ازفرموده عدول نورزند فی عشر ثالث شهر شوال اودئیل اثنی و سبعین و تسعمائه کتبه علاءالدین.

۱ـ سورةالبقرة ۱۷۷.

فرمان شاه طهماسب در باب ملاحسن مذهب

چون لوح پرداز صفایح ابداع و صفحه طراز صحایف ایجاد واختراع که خامهٔ صنعش زنجیرهٔ کهکشان برحاشیهٔ چرخ زرافشان ترتیب نموده وقلم قدرتش اوراق نه رواق لاجوردی را با زر ورق ثوابت وسیارات سپهر جدول خطوط شعاعی مهر تذهیب فرموده شمسهٔ ایوان سلطنت و پادشاهی مارا زینت مجلدات افلاك گردانیده و دیباچهٔ خلافت و شاهنشاهی ما را از دوات سیمین ماه و مداد شب برصفحات روزگار به کلك ثبات و استمرار تحریر کرده چنانچه دبیر خرد موشکاف مضمون این قطعه را در این باب رقم زده که :

از کتب خانه‌اش اوراق فلك دیوانی است   که بر او ثبت شده از کرم یزدانی
از شهاب خور و قوس قزح و سیاره   جدول و شمسه وشیرازه‌و زرافشانی

مانیز سایهٔ چتر مکرمت و رشحهٔ ابر مرحمت بر ساحت حال و ریاض آمال جمعی که در طریق هنروری بر اقران سابق و در وادی صنعت گستری از دیگران راجح وفایق باشند افکنده در این ولا که تقوی شعارنادرالعصر ی مولاناحسن مذهب بغدادی که با وجود اتصاف به محبت ارثی و جبلی خاندان نبو ت وولایت و سمت اخلاص و دعاگوئی این دولت ابدی الغایة در فن تذهیب بی بدل زمان و در دقایق آن حیثیت بی نظیر و عدیل دوران است بعد از آن که به یاری توفیق به ادراك سعادت تقبیل آستان سدره نشان حضرت امام همام معصوم مظلوم ابی عبدالله الحسین علیه من الصلوات افضلها و التسلیمات اکملها مصداق بیان الائمهٔ من ذریته مصدوق مقال الدعاء مستجابة تحت قبة امام الثقلین و قبلة الخافقین مشرف شده مضمون این

بیت مصدّق حال او گشته بود .

حسن به گرد درت گشته برطریق وفاق　　تـو کعبه‌وار همه حاجتش روا کرده

به خـدمت نقاشی قبـهٔ منوره و روضهٔ مطهـرهٔ آن حضرت صلوات‌الله‌عـلیه فـایز گردیده چنانچه این‌قطعه مشتمله برتاریخ که از نتایج طبع صافی او است ، درآن روضهٔ مقدسه شاهد این معنی است :

بود چون توفیق نقاش ازل　　شد تمام این‌طرح ونقش‌از کلك‌من
خواستم ازهاتفی‌تاریخ‌گفت　　نقش کرد این قبهٔ زیبا حسن

نامهٔ بخت خودرا به طغرای غرای سعدمن تأسی بنا و منشور عمل خودرابه مهر مهرآثاران لهم اجراً‌حسنا[1] مزین‌و موشح‌ساخته‌به عز بساط بوسی مجلس‌بهشت آیین مشرف وسرافراز گشت وبعضی‌از کارهای خود که‌فی‌الواقع به مقتضای قل کل یعمل علی شاکلته[2] کارنامهٔ مهندسان روزگار و درسلك صنایع استادان غرایب‌نگار است به‌نظر همایون رسانید و با وجود این حالات سیمای صلاح از چهرهٔ حـالش ظاهر وعکس انوار غبار آن عتبهٔ مقدسه از جبههٔ آمالش باهر بود و مشمول‌عنایت بی‌غایت‌شاهانه وعاطفت بی‌نهایت خسروانه فرموده تقدم و ریاست جماعت‌مذّهبان و کاتبان و مجلّدان و نقاشان و طلاکوبان و کاغذ فروشان دارالسلطنهٔ تبریز را بدو تفویض فرمودیم که به‌حقیقت حال هریك از ایشان بـاز رسیده جمعی که صحایف احوال و جرایذ آمالشان به طغرای دل‌گشای‌لایمسّه الّاالمطهّرون[3] موشح و مـزین نگشته باشد از مس‌آیات قرآنی و کلام مجید سبحانی ممنوع‌گردانیده مقرردارد که بعد از اکتساب آداب طهارت مرتکب این امر جلیل‌القدر شود وکسانی‌راکه‌طرح تقوی و پرهیزکاری برلوح افعالشان منقّش باشد مرخص‌و ممکّن‌گرداند که به شغل مذکور قیام نمایند و نگذارد که‌آلات و مصالح‌مجلّدی ومذهّبی وکتابتی که دغدغهٔ نجاست در او باشد در جلد و اجزای اوراق مصاحف و تفاسیر و احادیث وامثال‌آن صرف کنند و ازهرکس ازجماعت مذکوره‌بی‌طریقی وبی‌ادبی‌سرزند منع وتأدیب نماید .

۱ـ الکهف۲　۲ـ الأسراء ۸۶　۳ـ الواقعة ۷۸

جماعت مذکوره نادرالعصر مشارالیه را رئیس ومقدم خود دانسته اطاعت و انقیاد به جای آورند و از سخن وصلاح او تجاوز ننمایند[۱]. تحریرا فی شهرشعبان[۲] المعظم سنة ثلاث و ثمانین و تسعمائه . *

۱ ـ ظاهراً این‌همان حسن‌مذهب بغدادی پسر استادقوام‌الدین بغدادی‌است که‌صادقی کتابدار درتذکره خود به نام مجمع‌الخواص شرح بسیار جالبی ازاو وصلاح وتقوایش آورده است!! طبق این شرح «گویا رسول‌خدا حدیث‌کل قصیرفتنه رادربارهٔ وی‌آورده بود»(ترجمه وطبع جناب آقای دکتر عبدالرسول خیام‌پور تبریزسال ۱۳۲۷ شمسی)
۲ـ خط نسخه چندان‌خوانا نیست و به قیاس خوانده شده است .
* نسخهٔ خطی شمارهٔ ۶۰۶ مجلس شورای‌ملی ص۱۳۶ـ۱۳۳

٤

عبیداله خان ازبك پسر محمود سلطان و برادر زادهٔ شیبك‌خان است که پیش از این به اختصار به شرح حال وی اشارت رفت. وی‌مردی سخت‌کوش و دلیروسنگدل‌و درتسنن بسیار متعصب و درقتل‌وغارت بی‌پروا بود . با این‌حال به شعر و ادب نیز می‌پرداخت‌و بر حسب سلیقهٔ زمان به فن معما درشعر علاقهٔ تمام‌داشت .

وی‌که پس ازقتل محمد خان‌شیبانی به ماوراءالنهر گریخته بود، پس ازغلبه برامیر یار احمد خوزانی معروف به‌نجم‌ثانی سردار مغرور و بی‌تدبیر قزلباش جانی تازه‌گرفت و پس ازمرگ ابوسعیدخان پسر کوچونجی‌خان‌پسر ابوالخیرخان درسال ۹۳۹ه عنوان‌سلطنت یافت ودرسال ۹۴۶ ه درگذشت .

عبیداله خان درسال ۹۲۷ به‌خراسان حمله‌کرد وهرات را در‌محاصره‌گرفت . ولی کاری‌ازپیش نبرد و باردیگر پس‌از تسخیر بخارا، درسال ۹۳۰ که تازه‌شاه‌طهماسب خردسال بر تخت سلطنت نشسته بود، همراه سایرسران ازبك به‌محاصرهٔ هرات‌مبادرت ورزید. اما این بار نیز نومید بازگشت. دوسال بعد، متعاقب شنیدن خبر اختلاف شدید سرداران قزلباش با یکدیگر، باز به‌خراسان‌لشکر کشید و شهرقحطی زدهٔ طوس رامتصرف‌شد وهم دراین سال بلخ به دست کسکن‌قراسلطان افتاد. درسال ۹۳۳ه، عبیدالله باز به استراباد هجوم برد وآن ناحیه‌را گرفت و سپس هرات‌را در محاصره قراردادو چنان برشهریان‌سخت گرفت‌که هراتیان دچارقحط شدید شدند. اما با این‌حال‌هفت‌ماه‌در برابردشمن پای فشردند تاخبر رسیدن شاه‌طهماسب به محصورین جان تازه بخشید. برخورد قطعی قزلباشان با ازبکان درناحیهٔ زیرآباداز قرای جام روی‌داد و به‌شکست‌فاحش ازبکان‌غارتگر منجرشد وعبیداله به ماوراءالنهر گریخت. اماهمینکه‌شاه طهماسب ازخراسان مراجعت‌کرد ، وی باردیگر به خراسان حمله‌ور گردید و این‌بار شهرهای مشهدو هرات راگرفت و جمعی کثیر من جمله هلالی جغتائی‌شاعر معروف را به‌جرم‌تشیع‌کشت. شاه‌طهماسب برای‌رهائی‌مردم‌خراسان، بار دیگر عازم‌آن‌خطه‌گردیدوطی نامه‌ای‌عبیداله را ازکشتارمردم‌وغارت‌هستی‌آنان برحذرداشت و عبید در جواب این نامه‌را به‌سلطان صفوی‌نوشت :

نامهٔ عبیدالله اوزبك به‌شاه طهماسب[1]

نامهٔ نامی وصحیفهٔ‌گرامی که ازجانب سلطنت‌مآب و نصفت‌ایاب‌حشمت قباب ایالت‌انتساب جلالت‌اکتساب معالی‌نصاب‌طهماسب‌میرزا شرف‌ورودیافته‌بود درزمان خوب و ساعت مرغوب رسید وسخنانی که‌به دفعات‌تقریرنموده بودند مسموع شد.

آنچه در باب خرابی خراسان از ممر توجه جنود طرفین نوشته بودنـد بیان واقع است. غرض ما آن است که دین و ملت و مذهب که از زمان حضرت رسول (ص) و خلفای راشدین و امامان متقین الی غایة درعالم و عالمیان انتظام یافته‌تغییر نپذیرد واگربه مقتضای فساد زمان خلل و فتوری در ملت نبوی واقع شود حسب ـ الامکان در دفع و رفع آن کوشیدن برمالازم است واز وقتی که حضرت‌خاقان شهید[2] انارالله برهانه شربت شهادت از جام قضا[3] چشیدند ، مردم خـراسان در دست اهل بدعت وضلالت‌گرفتار شده خواه به‌طوع و خواه به‌کره تابع تشیع و رفض‌شده‌اند و این صفت طبیعت آن مردم شده است .

بدان جهت در قید جنود مسعود اسلام آن چنان که می‌باید در نمی‌آیند و همراهی نمی‌کنند . بدان سبب روی در خرابی‌دارند و آن کسانی که ازروی‌صداقت

۱ـ عنوان نامه‌در نسخهٔ‌کتابخانه‌ملی پاریس: «کتابت عبیدخان اوزبك به خدمت‌نواب علیین آشیانی» ودر نسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی : «صورت نامهٔ عبید اوزبك که در جواب منشور نواب علیین مآب همایون اعلی نوشته‌اند.»

۲ـ مقصود محمدخان شیبانی است‌کـه در ۲۶ شعبان ۹۱۶ در جنگ باشاه اسماعیل صفوی کشته‌شد .

۳ـ منتظم ناصری ـ نسخ دیگرغزا .

رجوع به‌لشکر اسلام کرده همراهی دین‌می کنند معلوم کرده باشد که‌چه نوع‌التفاتها دربارهٔ ایشان به‌ظهور رسیده و آنهاکه نفاق می‌ورزند و گردن از اطاعت دین اسلام می‌پیچند تفرقه‌ای که بدیشان عاید می‌شود ظلم نخواهد بود چنان که گفته‌اند :

ظلم هائی که به عالم پیداست همه عدل است و لی ظلم‌نما است

وگرنه هرگز در نیت و فعل ما غیر از رفاهیت اهل اسلام و عدالت‌و آبادانی ملك‌چیزی‌دیگر نیست‌و نخواهدبود و به مقتضای انما الأعمال بالنیات امید می‌داریم که موافق نیت‌خود درجه یابیم .

دیگر نوشته بودند که در سال‌گذشته با وجودی که‌آن‌نوع تنبیه واقع‌شده‌بود بازآرزوی سلطنت خراسان کرده‌اند. خود معلوم دارند که [شوکت لشکر اسلام را چه نوع استیلایی بر سپاه ایشان‌بود][1] چنان که فردوسی گوید :

زسم ستوران درآن‌پهـن دشت زمین‌شدشش‌و آسمان‌گشت‌هشت

ازغلبات‌گرد و غبار طرفین ، بعد از فـرارلشکر ایشان ، غازیان لشکر اسلام این فرصت را غنیمت دانسته در اخـذ اموال و اسباب ایشان پـرداخته از آن غافل بوده‌اند که جمعی‌درمیان گرد مخفی مانده‌اند به حسب تقدیر این نوع‌صورتی دست داد و درعالم سپاهیگری این کیفیتها عیب نمی‌باشد .

مباش غره که دارم عصای عقل به‌دست

که دست‌فتنه درازاست‌و‌چوب‌را دوسراست

درغزوهٔ احد که یك دندان‌مبارك حضرت رسول (ص) شهید شد[2]، بعد ازآن چندفتح و نصرت نصیب اهل اسلام گشت. اگر امتان‌آن‌حضرت راهم بدان‌حضرت موافقت‌شود، بعد از آن فتحها و نصرتها دست دهد عیبی‌نباشد. ملاحان بحار اسلام جهت‌آن کشتی شوق‌را در بحرعمیق‌غزا انداخته‌اندتاصدف صدق را به‌دست‌آورند وتا لؤلؤشاهوار به‌کف نیاورند آرام نگیرند بدین‌قدر ضررونقصان‌ظاهری‌پای‌همت ازمعارك مردانگی و جرأت پس نخواهندکشید .

۱ــ منتظم: لشکراسلام چه نوع استیلا برسپاه ایشان برده بود . اشاره به‌حملهٔ‌سختی است که اوزبکان برسپاه قزلباش بردند و اگر پافشاری شاه طهماسب بشخصه نبود، قزلباشان شکست خورده پراکنده شده و اوزبکان برخراسان تسلط یافته بودند .

۲ــ چنین است در همهٔ نسخ

تا آن در یگانــه نیفتد به‌دام ما ما بارخود زساحل‌دریانمی‌کشیم

اگر درآن نوبت جهت تنبیه لشکــر اسلام این قضیه واقع شد، از عنایت سبحانی امید می‌داریم که دراین دفعه تلافی‌گذشته‌ها شده مقصود به‌حصول پیوندد چنان‌که‌گفته‌اند :

یوسف‌گم‌گشته باز آید به‌کنعان غــم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور
هان مشونومید چون واقف‌نه‌ای از سر غیب
باشد اندر پـرده بـازیهای پنهان غـم مخور

حضرت حق سبحانه و تعالی درحــق اهل‌اسلام این‌نـوع تنبیهات بسیار کرده‌است.

و دیگر از ابیات ما نوشته بودند.

« هری را بگیرم به لطف اله دهم شام‌و تبریز را با سپاه »

که مضمون‌الفال علی ماجری نیت و فکر و اندیشهٔ ماهمیشه بـه مضمون این بیت است. الامور مرهونة باوقاتها. چون عنایت‌کریم ازلی و حکیم لم‌یزلی همراه لشکر اسلام‌شود بالاتر از آن‌هم توقع‌داریم :

و بیت دیگررا هم نوشته بودندکه :

« منم شیر شیران رزم آزمــای که‌ازضرب شیران‌نجنبم‌زجای»

یعنی باوجود حصول دارالسلطنهٔ هرات‌گذاشتن‌وبه جانب مرو شتافتن‌خلاف مضمون این بیت است. اگرصاحب وقوف نیستند از مردمی که می‌دانند بپرسندکه در محلی‌که‌کفار غلبه‌کردند، حضرت رسول (ص) از مکه به‌چه‌طریق هجرت‌کردند و مهاجر وانصار که می‌گویند درآن زمان ظهور کردند از بـرای مصلحت مؤمنین و رفاهیت اهل یقین و جمعیت لشکردین درهرات‌بودن صلاح‌ندید. جهت‌آن درتغییر مکان کوشیدچنان‌که‌گفته‌اند :

ناگاه عاقلی ز قضا از بلا گریخت
زد طعنه‌جاهلی‌که فلان‌ازقضاگریخت
گرنیست ازسبب بــه سبب‌التجا روا
خیرالبشر زمکه به یثرب‌چراگریخت

وحضرت امیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام درکلام دربار[1] خود فرماید :

ای یومی من‌الموت افر   یوم لم یقدر أم یوم قدر
یوم ما قدر ما اخشی‌الردی   و اذا قدر لم یغن‌الحذر

با وجود این معنی در یوم غزوهٔ احد تغییر مکان‌کردند . للهالحمد که این هجرت ما به طریق سنت حضرت رسول (ص) واقع شده و در این امرهرکس که‌به‌ما طعن می‌کند طعن او برحضرت رسول عاید می‌شود پس مطعون داشتن این امر کمال‌جهل است .

دیگر مذکور بود ،که دورمیش که یکی ازامرای مابود، درهرات‌با اهل‌آن ولایت ، آن چنان معاش‌کرده بودکه مردم زمان پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا را فراموش کرده بودند .

آیا در زمان پادشاه مذکور مدارس و خوانق بدین رسوائی بودکه مساجد ومعابد را طویلهٔ اسبان وخران‌کرده بلکه مبرز ساخته بودند و همه‌کاشیهای زرنگار را ویران کرده درها و چوب‌ها را جهت هیمه برده بودند و اکثر مساجد و معابد را شراب خانه و مفسقه[2] ساخته بودند ؟!

مابه دولت‌که به شهر در آمدیم [به خود][3] در تعمیر مدرسه و خانقاه سلطان حسین میرزا و سایر بقاع‌خیر کوشیده اخلاط خلایق وستوران را از مساجد و معابد بیرون برده مدّرسان و طلبه وخادمان‌معین‌کرده آبادان ساختیم. حسن معاش‌دورمیش از همین مقدمات معلوم است .

دیگر نوشته بودندکه: زتیرآه مظلومان حذرکن

ای عزیز! به‌حضرت واجب‌الوجود این مقدمه روشن است‌که هرگز راضی نیستیم و رضا نداده‌ایم ودر نیت وفعل ما نیست‌که بر مؤمنی از لشکریان ما ضرری و نقصانی‌رسد. اگر به غفلت یا سهو واقع‌شود وشده‌باشدکه مطلع نباشیم‌به‌مضمون ولاتزر وازرة وزر اخری[4] معاف خواهیم‌بود و بعداز اطلاع اگرغوررسی نفرمائیم درذمهٔ ماست.

۱ـ منتظم: درباره خود ـ احسن‌التواریخ: در بارخود در این بیت می‌فرماید .
۲ـ نسخهٔ پاریس : مصطبه ۳ ـ احسن‌التواریخ : نخست ۴ ـ سورة‌الانعام ۱۶۴

دیگر نوشته بودند: «با آل علی هر که درافتاد برافتاد .»

هر که مؤمن ومسلمان است و امید نجات آخرت دارد محبت اصحاب کبار حضرت رسول (ص)را ازدست‌نمی‌دهد وحضرت امیرالمؤمنین علی (ع)یکی‌از آن مذکورانند. با اولاد امجاد ایشان مخالفت کردن درتعادل[1] از دیانت‌اسلام دوراست. اما ماباآن‌طایفه‌گفتگوی و مجادله داریم که طریق حق ومذهب وملت پدران خود را گذاشته تابع بدعت و ضلالت شیاطین شده رفض و تشیع اختیار کرده‌اند با وجود آن‌که می‌دانندکه سبّ شیخین کفر است این‌کفررا روزوشب شعار خودساخته‌دم‌از اولادی آن بزرگوار می‌زنند به مضمون آیهٔ کریمهٔ انه‌لیس من اهلك[2] حضرت مرتضی ازآن‌نوع فرزند بیزار است .

فرزند خوش است‌اگرخلف‌زاد ور ناخلفی بود تلف باد
فرزند لئیم طبع بد کیش رنج پدراست ومحنت خویش[3]

ومخبر صادق درکلام مجیدخود خبری‌می‌دهدکه اذانفخ فی‌الصورفلاانساب بینهم یومئذ ولایتسائلون[4] در روز جزا پرسش از عمل‌خواهد بود از نسب نخواهد بود. دیگر ایشان‌که دعوی محبت مرتضی‌علی (ع) می‌کنند از دوشق بیرون نیست یافرزندآن بزرگوار هستند یا نیستند . اگر نیستند چون دعوی فرزندی می‌کنند . چراکه‌حضرت‌پیغمبر(ص)فرموده‌اندکه‌هرکس‌پدرکس‌دیگری راگویدپدرمن‌استو پدر او نباشد، آن‌کس‌به بهشت درنمی‌آید و اگرفرزند حضرت‌مرتضی علی(ع)اند آن بزرگوار کدام مرده را ازگور بیرون آورده سوخت و چه‌کس را ریش وابرو تراشیده درگوش او حلقه انداخته خلیفهٔ اسلام ساخت وکدام ناپاك بی‌نمازفحش‌گو را که در عمر خود یك رکعت نماز نگزارده است تبرائی ساخته مقبول خود گردانیده وکدام‌کس‌را فرمودکه به من سجده‌کن. حضرت رسول (ص) فرموده‌اند که اگر سجده کردن به غیر حق تعالی روا می بود ، ضعفا[5] را می‌فرمودیم که به شوهران خود سجده می‌کردند . پس محقق شدکه سجده‌کردن به غیر خدای تعالی روا نبوده وکفر است و این افعال مذکوره به آلاف واضعاف درسلسلهٔ

۱ـ نسخهٔ پاریس: دریغادل. احسن‌التواریخ: درمعادل .ـ درهرحال‌این‌کلمه‌متناسب این جا نیست . ۲ ـ سورهٔ هود ۴۸ ۳ـ احسن التواریخ : مادر خویش ۴ـ سورهٔ المؤمنون ۱۰۱ ۵ـ منتظم : زنان

شما هست . با وجود این مقدارقباحت به ماموعظه می‌فرمایند . کنون بشناس خود را و یکی سر در گریبان کن . حضرت مرتضی‌علی(ع) این نوع بزرگواری بود که با اصحاب کبار بیعت کرده و درعقب ایشان نمازگزارده و تابع‌ایشان‌بودند. بعد ازفوت آن‌بزرگواران مدت‌دیگر آن حضرت خلیفهٔ‌برحق بودند و اگرمی‌دانستند که آن بزرگواران باطل‌اند،چون نعش ایشان‌را در پهلوی حضرت‌رسول‌می‌گذاشتند وبیرون نمی‌آوردند ؟! پس معلوم‌شدکه آن بزرگواران برحق بوده‌اندکه بدیشان تعرض نکرده‌اند ومعلوم جمیع خلایق است که حضرت مرتضی علی (ع) تابع روش حضرت رسول (ص) و اصحاب کبار بوده‌اند و هرگز بدیشان مخالفت نکرده‌اند وپدر کلان‌شما جناب مرحوم شیخ صفی را هم چنین شنیده‌ایم که‌مردی عزیز و اهل‌سنت و جماعت بوده و مارا حیرت عظیم دست می‌دهدکه‌شما نه‌روش حضرت مرتضی علی(ع) را تابعید و نه‌روش پدرکلان را . پس‌اولادی‌آن عزیزان ازکجا ثابت می‌شود چنان‌که‌گفته‌اند :

شیررا بچه همی‌ماند بدو   توبه پیغمبر چه می‌مانی‌بگو

وجای دیگر می‌گوید :

آن‌را که‌ندانی نسب و نسبت و حالش   آن‌را نبود هیچ گواهی چو فعالش

هرآینه هرکس‌تابع روش‌آن بزرگوار بوده‌باشدبه مصلحت دنیا تابع بدعت و ضلالت نشود .

به مضمون الذّین ضلّ سعیهم فی‌الحیوةالدّنیا هم‌یحسبون انهّم یحسنون‌صنعا[1] نظر بایدکرد وعبرت‌گرفت .

درپس آینه طوطی صفتم داشته‌اند   آنچه استاد ازل گفت بگومی‌گویم

دیگر توقف ما در مرو تاغایت به‌جهت‌آن‌بود که‌عالی‌حضرت سلیمان مکانی با جمیع خواقین و سلاطین پای تخت سمرقند و تاشکند و ترکستان و اندجان و حصار شادمان و بلخ‌وشبرغان با لشکر عظیم ایشان متوجه‌گشته مکاتبات و مراسلات به مبالغهٔ هرچه تمامتر فرستاده که عن‌قریب به‌شرف دولت غزا مشرف خواهیم‌شدتا آمدن عساکر نصرت مآثر جنگ را موقوف دارندکه از این‌دولت محروم نمانیم . در این ایام‌حضرات به‌جمعیت کلی نزول اجلال فرموده‌بی‌قضای الهی کوچ‌بر کوچ

۱ــ سورةالکهف ۱۰۴

متوجه غزا و جهاد هستیم . انشاءالله‌تعالی هر آینه به کسانی که مخالف شریعت نبوی وپیروی بدعت وضلالت نموده‌اند اکابر دین و پیشوایان اهل یقین در حق ایشان چنین فرموده‌اند :

هر کس به‌فساد رخنه دردین آرد	یاوقت زکوة برجبین چین آرد
مستوجب حدگردد و جبار احد	برحد زدنش ترك ز ماچین آرد

هروقت که روش شما موافق روش آن بزرگواران می‌بود مارا با شما هیچ مناقشه و مجادله نخواهدبود. این زمان که این طریقهٔ حسنه‌را برطرف کرده‌اید دفع و رَفع شما برمالازم وواجب است .

مرا که با توهمیشه تعصب آیین است	برای جاه نباشد تعصب ازدین است
آثارنا تدلّ علی حالنا مدام	خذ عبرةلاجلك منهاعلی الدوام[1]

والسلام علی الذّین یستمعون القول و یتبّعون احسنه[2] [و الحمدلله ربّ العالمین[3].] *

۱ــ این بیت در احسن‌التواریخ نیست . ۲ــ سورةالزمر ۱۹ ۳ــ نسخهٔ پاریس چنین است · نسخهٔ ۶۰۶ : تمت بحمدالله تعالی ــ در منتظم واحسن‌التواریخ نیست .

* نسخهٔ کتاب خانهٔ ملی پاریس Sup 1838 ، نسخهٔ ۶۰۶ مجلس‌شورای‌ملی، احسن‌التواریخ روملوج ۱۲ ص ۲۲۲ــ۲۲۶، منتظم ناصری ج ۲

جواب[1]

مکتوب بدایع املای غرایب انشاکه از قلم شکسته رقم سرگشتگان بادیهٔ ضلالت و جهالت و از کلك شرك آثار گم‌گشتگان اودیهٔ شقاوت و غوایت سمت تصویر و صورت تحریر پذیرفته‌بود، در مطرح نظر بعضی از منشیان که‌ملازم‌رکاب ظفر قرین نصرت قران‌اند افتاده مضامینش به ذروهٔ عرض همایون رسید. امـا این مضمون که به‌آلایش زبان قلمش آلوده رقم‌شده بود که غرض از آمدن به خراسان انتظام اسلام و دفع بدعت و ظلام است مخفی نماند که تاآن جماعت بی اطاعت و استطاعت به‌خبث وجود ولوث جنود بلاد طیبهٔ خراسان را مکـدر و ملـوث داشته همت‌پست‌بر تخریب‌بلاد و تعذیب عبادگماشته‌اند امری‌ازایشان ورای‌سفك دماوهتك عرض وناموس‌اطفال ونسا به منصهٔ ظهور نرسیده وچیزی سوای نهب وغارت‌اموال و اغوا و اضلال تابعین‌شرع مبین و دین مستبین سیدالمرسلین وائمهٔ معصومین‌ظاهر و مشهود نگردیده .

ای ز خـدا بـی‌خبر نـادرست ‌‌‌‌‌‌ ای قدمت در ره اسلام سست
ترك‌کن این غارت و یغماگری ‌‌‌‌‌‌ بشنو و از سر بنه این داوری
چند غبار ستم انگیختن ‌‌‌‌‌‌ خون دل بی‌گنهان ریختن
چند کنی خانـهٔ مردم خراب ‌‌‌‌‌‌ وهم‌کن ازپرسش روز حساب

۱ــ عنوان در نسخهٔ ۶۰۶ : جواب مکتوب عبیداله خان اوزبك که از جانب نواب کامیاب جنت مکان نوشته‌شده «و در نسخهٔ پاریس» : جواب کتابت مذکورکه نواب علیین آشیانی نوشته‌اند .

دست بدار ازستم و جور کین — پای به دامن‌کش و کنجی نشین
ورنه به خاك کف پای امیر — سرور مردان علی شیرگیر
دست ندارم من از این ماجری — تا نکنم بند ز بندت جدا

غالباً آن‌گروه مکروه و آن‌طایفهٔ بی‌شکوه تاراج و یغمای اموال مؤمنین را رواج و احیای دین‌خاتم‌النبیین و خون ناحق و کفرمطلق را رونق و نسق‌ملت مخبر صادق مصدّق می‌دانند و بالکلیه از دین‌قویم و صراط مستقیم منحرف و منصرف شده‌ازغایت سفاهت ونهایت شقاوت‌آرای باطله واهوای فاسده را قوانین مصطفوی و قواعد مذهب مرتضوی انگارند الا انهم هم‌السفهاءِ ولکن لایعلمون[۱]

ای ز فساد تو جهانی ملول — وای زتوبیزارخدا و رسول
ظلم کنی و نهیش عدل نام — عدل توظلم است سراپاتمام
کفر بود شیمه‌ات ای نابکار — ترك‌کن این‌خصلت وشرمی‌بدار
ورنه به آن فاتح جنگ احد — وان که‌جدا ساخت سرعبدوّد
زیر و زبرمی‌کنمت‌آن چنان — کا ز تو و نام تو نماند نشان

وبا آنکه به آلاف علل و عیوب معلّل وبه اضعاف‌اعراض‌وامراض‌مشهور ومنسوب‌اند، زعم فاسد و خیال باطلش دامنگیرشده با نهایت جهل و فساد و غایت کفروعناد به هدایت وارشاد اهل‌عباد می‌پردازند وبه‌کلمات هذیان ولاطایل‌وسخنان پریشان‌باطل زورق اعتقاد عجزه وجهله را درگرداب هایل‌کفر و طغیان می‌اندازند وفی‌قلوبهم‌مرض فزادهم‌الله مرضاً ولهم عذاب الیم بماکانوایکذبون[۲]

ای‌تو سرا پا همه ظلم و عناد — نیست تـرا کار بغیر از فساد
بـایدت اول ادب انـدوختن — پس دگران را ادب آموختن
دعـوی دانش‌کنی از جـاهلی — حاصل تحصیل تو بی حاصلی
دولت من بین و فضولی مکن — جهل زحد رفت جهولی مکن
ورنه بـه حق علی مـرتضی — ساقی کوثر شه خیبر گشا
برکنمت بیخ ز تیغ آن چنان — کز تو نماند اثری در جهان

با وجود عدم قابلیت سماع واستماع‌اخبار و فقدان قوت بصر و ابصارهرچند

۱ـ سورة‌البقرة ۱۲ ۲ـ ایضا ۹

غازیان نامدار ظفرکردار آثار اطوار سید ابرار وکرار غیر فرارمنظور نظر ایشان ساخته مبارزان شیرشکار به زبان‌شمشیر گهربار صدای آیات آبدار به‌گوش ایشان انداخته هنوز در ورطهٔ کفر و جهالت سرگردان و در ظلمت شرك وضلالت حیران مانده زبان شکسته بیان را به اظهارجرأت وجلادت می‌گشایند و با سستی قدم‌طریق لاف وگزاف می‌پیمایند . ان‌الذین کفروا سواءٍ علیهم أ أنذرتهم أم‌لم تنذرهم لا یؤمنون ختم‌الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم‌غشاوة ولهم‌عذاب‌عظیم[۱]

ای کر کم حوصلهٔ نابکار — از من و از دولت من‌شرم دار
تو کری وهست ترا بخت کور — کور وکری‌راچه‌بود دست زور
چون‌قدمت سست‌بود در مصاف — نیست تراکار به غیر ازگزاف
چون نتوانی که روی بر زمین — بر سرگردون چه نهی پای کین
دعوی سلطانی و خانیت چیست — داعیهٔ ملك ستانیت چیست
در صف هیجا چه قدم می‌نهی — دربر شیران چو کم از روبهی
نوبت جنگ است‌چومردان مرد — تیغ چوشد سرخ مکن‌روی‌زرد
مرد صفت ترس برون کن زسر — همچو زنان عذر میاور دگر
یك دوقدم پیش نه‌از بهر جنگ — کز‌تو کسی نشنود این‌عذرلنگ

وحرفی چندکه به‌کلك تقلید در سلك تقییدکشیده بودندکه ما بر ملت‌آبا و اجداد خودیم، پوشیده نماند که اگر جمعی از آباء و اجدادکسی مدتی بر مذهب باطل بوده صفحهٔ خاطر را به اعتقادات لاطائل آلوده باشند بدان استدلال و استناد نباید نمود و از مضمون بلاغت مشحون‌که در قرآن مجید وکلام سدید واقع است غافل وذاهل نباید بود.قال‌الله تبارك و تعالی انّا وجدنا آباءِنا علی امة و انّا علی آثارهم‌مقتدون‌قال‌اولوا جئتکم باهدی‌مما وجدتم علیه‌آباءکم‌قالوا انّا بما ارسلتم به کافرون فانتقمنامنهم فانظرکیف کان عاقبةالمکذبین[۲]

رایت تقلید بر افراختی — خانهٔ تحقیق بر انداختی
بشنو و بسیار مقلد مباش — تابع اجداد بدین جد مباش
هست به تقلید چو تقیید تو — لعنت حق بر تو وتقلید تو

۱ـ سورةالبقرة ۶، ۵ ۲ـ سورةالزخرف ۲۳، ۲۲

وکلماتی که قلم پریشان رقمش ایراد نموده بود که ما تابع خلفای راشدینیم وطریق ایشان طریق‌حضرت رسول است‌صلی‌الله‌علیه و آله وسلم، بررأی کج‌نمایش محجوب نماند که از خلفای راشدین اگـر حضرت امیرالمومنین و امـام‌المتقین اسدالله‌الغالب علی‌بن ابی طالب صلوات علیه مراد است طریق ایشان بـلاشك و ارتیاب طریق حق وصواب‌است و مابه‌توفیق الهی‌موفق‌شده همیشه‌این طریقهٔ مرضیه را مسلوك می‌داریم و به براهین‌عقلیهٔ قطعیه و دلایل نقلیهٔ شرعیه کافهٔ انام ازخواص وعوام را ازتیه‌کفر و عصیان به وادی اعلای اسلام می‌آوریم و این‌شیمهٔ ذمیمهٔ آن کافران غدار و آن مشرکان نابکار بالکلیه مباین و مخالف طریقهٔ مرضیهٔ ایشان‌است و اگر مقصود ابوبکر وعمر وعثمان است طـریقهٔ ایشان نه طـریقهٔ حسنهٔ حضرت رسالت پناه صلوات علیه و سلامه علیه است . چه در تواریخ و سیر مسطور و نزد جمهور اهل اسلام مشهور است کـه عمر بـرسر منبرگفت ثلاث‌کن حلالا فـی عهد رسول‌الله (ص) و انا احـرمهن علیکم و اعـاقب علیهن : متعةالحـج و متعةالنساءِو حیَّ علی خیرالعمل و امثال ونظایـر آن بسیار است و تو ازغـایت نفاقـی‌که بـا اهل ایمان‌داری، دراین‌شیمهٔ قبیحه نیزثابت قدم وراسخ دم نیستی .

درکفرهم‌ثابت‌نه‌ای زنار را رسوا مکن.

و عبارتی که به خامهٔ شکسته برهم بسته بودکه لشکرمـا بر غازیان مستولـی شده بودند ، برعالم و برعالمیان مستور و محجوب نیست که چون انـوار صدق و ولا و محبت و تولا نسبت به دودمان رسالت وخـاندان ولایت از ناصیهٔ دولت روز افزون‌ماپیدا وازوجههٔطالـع همایون ماظاهر وهویدا است ومطلوب رای عالم آرای و مرغوب خاطرجهان گشای توسیع[۱] دائرهٔ معدلت وتفسیح[۱] [معرکهٔ نصفت][۲] است وابقای متابعین مذهب زهرا و افنای مخالفین ملت غـرا است. لاجرم بـه حکم من کان‌لله‌کان‌الله‌له، سپاه ظفر پناه‌مارا درهیچ‌معرکه بافتح علم‌که علم‌فتح‌است رقم‌کسر ضم نگردیده و در عرصهٔ هیچ مصاف نسیم ادبار و غبار انکسار به‌طرهٔ پرچم‌ودامان علم اعوان و انصار ظفرآثارما نوزیده ونرسیده .

هردو جوانیم من وبخت من — با دوجوان پنجه به‌هم برمزنُ
کاتش تیغم چو برآرد شرار — خانهٔعمر تو بسوزد چو خار

۱ـ درنسخهٔ۶۰۶ : توسع وتفسح ۲ـ ایضا : تفسح عرصهٔ مملکت

پس اگر از استیلا این اراده کرده‌اند که آن طایفهٔ طاغیه نیم جانی به صد محنت و مشقت از ضرب شمشیر غازیان ظفرمدار و دلاوران عـالم‌گیر خنجر گذار از مهلکهٔ معرکه بیرون برده‌و با سیاهی روزگار وبخت‌نگونسار روی‌فرار به صوب ادبار آورده‌اند ، اگر چه این معنی ایشان را سبب مفاخرت و مباهات است اما به این منبسط و مبتهج نباشند که‌این‌نوبت نیز به توفیق‌حضرت جل‌وعلا معاون و معین و توجه ارواح سیدانبیاء وسروراولیاء وائمهٔ هدی علیهم التحیة والثنامقارن و قرین گشته سپاه ظفر پناه ما که به‌گاه حمله عبرت گردون گردان و به گاه شما ر از عدد ثوابت‌و سیار افزونند .

خاك بجنبد چو بجنبم ز جای | چرخ بخیزد چو بخیزم ز جای
گر سپهم پـا به رکـاب آورد | ریگ بیابان به حسـاب آورد

و به شرار تیغ آبدار آتشبار قطرات‌آب حیات آن‌گروه برگشته روزگار که دماغ پندارشان از باد غرور آشفته و بخت‌گران خوابشان‌بر بستهٔ جهل خفته بر خاك هلاك خواهند افشانید و نقاب فنا برچهرهٔ ایشان خواهند پوشانید .

سپاه دشمـن انـدر روز هیجا | اگرکـوه است برداریم از جا
درآن ساعت که‌با دشمن ستیزیم | اگرچرخ است‌خونش رابریزیم

و اگر از استیلاء معنی ظاهر مراد است، آن مضمون برصغار وکباز وامصار و اقطار کالشمس فی وسط‌النّهار ظاهر و هویداست که درحین‌مقابله‌ایشان را تاب مقاتله ومجادله و طاقت مصادره ومقاومة نبوده به‌حملهٔ حسام خون‌آشام غازیان‌ظفر فرجام ومبارزان نصرت انجام روی به هزیمت‌نهاده تا به اقصای ترکستان نایستاده بودند وچون مطمح نظر لشکر اسلام درآن‌جهاد اعظم وغزای اکبر، دفع‌ورفع‌اهل بدعت وضلال‌بود نه‌کسب‌حصول اسباب واموال،پس اگر شیر افکنان بیشهٔ‌شجاعت وصف‌شکنان نبرد آزما به واسطهٔ علو همت بعضی از اموال را به‌آن سگان‌غدار و سکان دیار ادبار گذاشته باشند دورنیست . همتش‌این جیفه را پیش‌کلاب انداخته.

واگرغرض ازعرض‌آن است که‌غازیان و دلاوران لشکر اسلام‌از‌آن‌اندیشناك شوند این‌معنی بسی دور ونزد عقل مهجور است. چه‌مشهوراست که‌القصاب‌لا یهوله کثرةالغنم وکثیرالحطب یکفیه قلیل‌الضّرم .

شرم‌بدار از خود واز لشکرت | بخت‌چوبنشاند به خاکسترت

عالم اگـر مور بگیرد فـرو پیش سلیمان چه نماید بگو
چیست ترا این علم افراختن هست چوکارت سپر انداختن
عمر به صدرنج به سرکرده‌ای تا تویی آخر چه هنرکرده‌ای
داغ نـه جبهۀ خـانان منم پادشه ملك سلیمان منم
نوبت شاهی‌چوبرآرد خروش رستم دستان رودش‌دل‌زهوش
از ره‌کین چون سپهم دم زنند آتش آشوب به عالم زنند
حمله گـر آرند به روز مصاف پای زجا می‌رودش کوه قاف
گر بگذارندکه یك هو زنند کوه احد را ز زمین برکنند

ان‌شاءالله تعالی عن‌قریب است که‌آن سگان روبـاه باز حیله ساز به ضرب خنجر جان‌گداز به قعرجهنم خواهند شتافت و جزای اعمال خود را به اقبح وجوه خواهند یافت و آن مضمون کج و معنی معوج کـه انگشت‌نمای قلم بریده رقمش شده که فرار به جانب مرو متابعت حضرت رسول (ص) است با آن‌که قبل از این فقره ازکمال‌کفر و زندقه نسبت سفال ظلمت‌آثار خود را به‌کواکب کثیرالانوار و خزف مردار پیکر خود را به لؤلؤ شاهوار سید ابرار و سند اخیار صلوات‌الله‌علیه و سلامه اجمعین نموده بود هنوز ازآن جسارت خسارتش دامنگیر نشده هجرت‌را تعبیر به‌گریختن و گریختن را تعبیر به‌هجرت می‌کند و بـه اقوال شاعـر جامی‌که هدف تیر بدنامی است مستند می‌شود .

بود از تو بیزار ای بولهب رسول بحق شاه یثرب لقـب
چو تو کافری مشرکی مدبری نه‌اندرعجم‌هست‌و نی‌درعرب

و آنچه درباب تعمیرمساجد ومعابد عبادت به خامۀ ملال املاشده بود معلـوم است‌که این امرگاهی‌مفید و نافع است که‌درآن مساجد ومعابد عبادت به‌قانون ملت نبوی و قواعد مذهب مرتضوی صلوات‌الله وسلامه علیه وآله‌نمایند . چون برآرای باطله و اهوای فاسدۀ شیاطین و ملاعین است چه حاصل! به‌همه‌حال تعمیرمساجدو ترتیب معابد از اموال جنایت و خیانت که مایۀآن‌کم پایه است‌موجب الموعذاب است نه مثمر نفع و ثواب و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به معاویۀ غاویۀ طاغیۀ باغیۀ ملعون نوشته .

سمعتك تبنی مسجداً مـن جبایة وانت بحمـدالله غیر مـوفق

کمعطیةالـرمان‌مـن‌کسب فـرجها　　لك‌الـویل لاتزنی و لا تتصدق [۱]
اینطور که‌من‌دیدمت ای‌کافر کیش　　مسجدتوچه‌دانی‌وخداراچه‌شناسی

وعبارات پریشان و کلمات هذیان‌که خامهٔ زبان بریده‌اش بر صفحهٔ صحیفهٔ سخیفهٔ ارباب‌انساب ابرازنموده‌بود مفهوم شد. پوشیده نماندکه‌درباب سادات‌عالی درجات کتب مبسوطهٔ مشروحهٔ غیر معدوده نوشته شده ودر بلاد اهل اسلام منتشر و مشهور است و این‌نسب که‌ظاهر و شایع و مشخص است و چـون دیگر انساب نیست مثل انساب اتراك که هرگز کسی کتاب در آن باب ندیده و حقیقت نسب‌ایشان معلوم نگردیده حقیقت نسب بعضی از چهرهٔ احوال‌ایشان معلوم و مفهوم است‌بلکه اظهار بغض حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اشعار برحقیقت نسب ایشان است.

هر که را نیست مهر آل علی　　در سخن‌حاجت‌درازی‌نیست
نیست در دستش آستین پدر　　دامن مادرش نمازی نیست

محبّت‌آن‌حضرت بی‌صفای‌طینت وپاکی جبلت‌ممکن نیست واگر العیاذ بالله دامن‌کسی به غباری آلوده‌گردیده چاشنی‌آن‌محبت به‌مذاقش نرسیده.

محبّت شه مردان مجو زبدگهری　　که دست غیرگرفته است پای‌مادراو

و جواب ادای مؤدای خطابش کـه منهی از نهی از سجده بودآن است‌کـه سجده‌گاهی‌که به‌نیت عبادت‌است بندگان‌را حرام‌است ومخصوص حضرت واجب الوجود عزّ شانه است. اما سجدهٔ تعظیم‌خلایق را جایز است. چه برادران یـوسف پیغمبر(ع) سجدهٔ اوکردند چنانکه درکلام ملك علام واقع است . قال‌الله تبارك و تعالی : و رفع ابویه علی‌العرش وخرواله سجدّا[۲]، بلکه جمهورملائکهٔ مقدسه به سجدهٔ آدم علیه‌السلام مأمور شده‌اند و شیطان‌که از این‌معنی ابا نموده و ازاین‌امر سراطاعت و انقیاد پیچیده مستعد و مستحق طعن ولعن‌ابدی‌گردیده کماقال‌الله‌تعالی و اذ قلنا للملائکةاسجدواﻻٓدم فسجدوا الاّ ابلیس ابی واستکبر و کان من‌الکافرین[۳]

۱ــ در حاشیهٔ نسخهٔ ۶۰۶ در این موارد چنین نوشته‌شده : «شعرامیرالمؤمنین‌این است بعد از بیت اول :

کمطعمةالـرّمان ممازنت به　　جرت مثلا للخائن المتصدّق
فقال‌لها اهل‌البصیرة والتّقی　　لك‌الویل لاتزنی ولا تتصدق

۲ــ سورة یوسف ۱۰۱　۳ــ البقرة ۳۲

پس این سجده‌را بر آن‌سجده قیاس‌نباید کرد .

ومضمونی که از صریر قلم بطلان‌رقمش مسموع شده بود که حضرت مرتضی علی (ع) درخلف ابوبکر وعمر وعثمان علیهم اللعنة نماز گزارده و با ایشان بیعت کرده، مخفی نماند که برجمیع خلایق وکافهٔ برایا واضح ولایح وهمه را محقق ومبین است ودر کتب اهل‌بیت از موافق ومخالف مسطور ومذکوراست که حضرت امیرالمؤمنین و قاتل‌الکافرین و المنافقین ، اسدالله‌الغالب علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) از مبدأفطرت تا وقت رحلت دامان عصمت وچهرهٔ خلافت را بغبار عصیان وخطا بلکه به‌ترك اولائی نیالوده وبه حضرت رسالت پناه (ص) ازجمیع مؤمنان ومسلمانان وخویشان بلکه از جمیع اقربا اقرب بوده و به اقصی مقاصد واعلی مراتب از مراتب علیهٔ جلیلهٔ نبویه رسیده و در مناقب ومدایح آن حضرت آیات بسیار واحادیث بی‌شمار نازل و وارد است و قامت امامتش به خلعت انما[۱] وهل‌اتی[۲] مخلع وملبس وخلعت عالی نهمتش به طراز انامدینة‌العلم و علی‌بابها مطرز است وحضرت رسالت پناه (ص) درروز عید غدیرخم ، بعداز مراجعت از حج وداع به‌اصحاب فرمودند الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی‌مولاه اللهم وال من والاه وعادمن‌عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وبه آن حضرت فرمودند که انت منی‌بمنزلة هارون‌من‌موسی وهم چنان زبان مبارکش به این کلمهٔ فصیحهٔ صحیحه ناطق گردیده که انت اخی و وصیی وخلیفتی من بعدی وقاضی دینی و آن حضرت را معجزات ظاهره و کرامات باهره مثل ردّالشمس ومخاطبهٔ ثعبان ومحاربهٔ بئرالعلم باگروه جن ودفع صخرهٔ عظیمه وقلع باب خیبر بسیار وبی‌شمار است .

آن که بلاشبهه وصی نبی است   شیر خداشاه ولایت علی است
اوست نهال چمن لافتی[۳]   او است منافق‌کش خیبر گشا
اوست که ازضرب‌دم‌ذوالفقار   از همه کفار بـر آرد دمـار

۱ـ مقصود آیهٔ انماولیکم‌الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون‌الزکوة وهم راکعون است (سورة‌المائده ۶۰) که به اعتقاد شیعیان درحق‌علی‌بن‌ابی‌طالب نازل شده زیرا او بود که در حال رکوع ادای زکوة‌کرد وانگشتری خویش به سائلی بخشید .

۲ ـ آغازسورةالدهر که درآن وصف‌مردان‌خدا آمده واهل‌تشیع آن سوره راحقاً بیان محامدعلی‌بن‌ابی‌طالب‌می‌دانند .

۳ ـ کلام رسول اکرم دربارهٔ علی (ع) که لافتی الاعلی‌لاسیف الاذوالفقار .

اوست حق راهنمای همه | بر کرم اوست رجای همه
وانکه به بوبکرمؤید شده | مستحق‌لعنت بی‌حد شده
وانکه نداند زپی مصطفی | هادی بر حق علی مرتضی
لعنت حق باد برآن بی هنر | کافر حربی به ازآن بدگهر

وابوبکر وعمر و عثمان علیهم‌اللعنةبا آنکه قبل از اظهار اسلام ظاهراً وباطناً نفاق وکذب نمایند غرق دریای ضلالت بوده هرگز تلقی به کلمهٔ طیبه ننموده‌اند و از ایشان قبایح و ذمایم بسیار که اسناد آنها به هیچ یك از خلایق لایق نیست سانح وظاهر شده :

اولا ابوبکر مخالفت کتاب خدای‌کرده منع‌فاطمهٔ زهرا صلوات‌الله وسلامه علیها ازفدك‌که ملك مطلق وحق‌صدق آن حضرت بود نموده چندان آزار خاطر آن حضرت کرده که‌آن حضرت وصیت فرموده که ابوبکر برنعش پاکش نماز نگزارد ودرشب آن حضرت را دفن نمودند وبرزبان خطابیان ابوبکر جاری شده که اقیلونی فلست بخیرکم وعلی فیکم وعمرنیز باوجود موافقت او باآن مردود گفته بیعةابوبکرفتنه وقی‌الله شرها فمن دعی‌الی مثلهافاقتلوه.

وقبایح و ذمایم عمرعلیه‌اللعنة نیز ازحد وحصرافزون وبیرون است . چنانچه منع خمس به اهل‌بیت نموده و دروقت‌منازعهٔ حضرت زهرا علیهاالسلام باابوبکر، کتابی که درباب فدك مکتوب شده بود پاره ساخت ومکرراً به جهل و قصور خود اعتراف نموده چنانکه گفته لولاعلی‌لهلك عمر.

قباحات عثمان علیه‌اللعنه نیزبی‌حد وعداست‌وازآن جمله مصحف را سوخته وابن مسعود را که ازصحابه است به ضرب چوب هلاك ساخته وعماریاسرراچندان زده که فتق پیداکرده واباذر غفاری را بعداز ایذاء واهانت بلیغ حکم به اخراج کرده وچندان فسق‌وکذب از او ظاهر شده که املاء وانشاء آن ممکن نیست . پس کدام متنفس تجویز کندکه جماعت با این قباحت را آن طورذاتی به آن صفات تابع باشد .

علم‌هرکس که‌پیش‌ازاو کندصبحی‌بود کاذب | علم‌اورا رسدافراختن‌برطارم اعلی

پس معلوم شدکه آنچه دراین باب به قلم خطا رقم درآورده بودند محض تهمت وافتراء عین بهتان وخطاست‌وهرکه مسلمان است درلعن ابوبکروعمروعثمان

وتابعین آن ملاعین شیاطین تأمل‌وتعلل ندارد . چه در وقتی که حضرت‌رسالت پناه از دارفنا به‌فردوس اعلی‌وجنت المأوی ارتحال‌می‌فرمودند جهت تأکید دوات وقلم طلب فرمودند که‌همچنان‌که مکرر برزبان معجزبیان‌امر خلافت وامامت را به‌صریح تفویض به حضرت امیرامم‌وامام عرب وعجم‌اسدالله‌الغالب علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) فرموده‌اند برزبان قلم گوهرفشان نیزدرآورند . آن ملاعین تنطق و تکلم به حرفی کردندکه املاء بلکه اصغاء آن ترك ادب است وآتش به درب خانهٔ حضرت فاطمه علیهاالسلام انداختند در وقتی‌که بسیاری از بنی‌هاشم در آن جا حاضر بودند ونزد جمهور مشهوراست که حضرت رسول فرموده که الفاطمة بضعة منی‌فمن اذاها فقد اذانی‌ومن‌اذانی‌فقداذی‌الله‌وقال‌الله‌تبارك وتعالی‌ان‌الذین‌یؤذون‌الله ورسوله لعنهم‌الله فی‌الدنیا وآلاخره [۱] اگرایشان را در باب لعن‌آن ملاعین تأمل است در آن صوب ناصواب‌هرناکس ازخداناترس‌معاند مکابرکه درمیان‌آن‌طائفهٔ طاغیه به‌فساد اعتقادو دراقرار‌به‌کفروعناداشهرواقدم‌باشد اورابفرستندکه‌علمای‌اعلام وفضلای‌ایام‌وناصران شریعت سیدالانام علیه الصلوة والسلام‌که در ممالك‌اسلامند به وجوه مختلف‌خاطر نشان نمایند شاید که بعد ازآن طریق کفر وضلال وعدوان و راه بغض وطغیان را بگذارند و در ربقهٔ اهل ایمان و اسلام در آیند والا به براهین قاطعهٔ شمشیر عالمگیر خاطرنشان ایشان خواهد نمود وبه صیقل‌تیغ بی‌دریغ زنگ شرك از صفحه ضمیرشان خواهیم زدود وعن قریب به برق شمشیر آبدار صاعقه‌کردار به یاری پروردگاروتوسل ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام وجنود مسعود قزلباش نصرت تلاش‌خرمن جسم وارجاس آن گروه‌مکروه برگشته‌روزگار راخواهد سوخت تاکه‌تایوم‌الموعود برصفحهٔ روزگار اثری از آن ملاعین مردود مطرود ظاهرنخواهد شد.

عداوتی که ترابا‌علی‌است‌ای مدبر — به چشم خلق ترا زاروخوار خواهدکرد
زبغض حیدرکراردردلت مرضی‌است — که‌دفع آن غضب کردگار خواهد کرد
زنی به دامن آل یزید دست ولا — ببین که‌دست‌ولایت‌چه کارخواهدکرد*

۱ ــ سورة الاحزاب ۵۷
* نسخهٔ ۶۰۶ مجلس شورای ملی ، نسخهٔ Sup . 1838 کتاب‌خانهٔ ملی‌پاریس .

۵

همایون پادشاه پسر ظهیرالدین محمد بابر درسال۹۲۷ برجای پدر نشست. وی که مردی دانشمند و ادیب وشاعر وریاضی‌دان بود در سالهای نخست سلطنت ،گرفتارمبارزه با برادران سرکش خود به نام میرزا هندال و میرزا عسکری وکامران گردید. در سال۹۴۶ شیرخان سوری ملقب به بهادرشاه با او به‌مخالفت برخاست. همایون به جنگ‌او رفت ولی‌چون بعلت شورش مجدد برادران نتوانست دشمن‌را قلع وقمع‌کند با اوصلح‌کرد وطرفین به‌قرآن‌مجید قسم‌خوردند که‌قصد ملك‌وجان یکدیگر نکنند. اما شب‌هنگام شیرخان کوشیدبا حملهٔ خائنانهٔ خود، همایون‌و سپاهش‌را درآب گنگ بریزد. عدهٔ زیادی از سپاهیان‌همایون و سرداران‌وی درآب غرق‌شدند و اگر کوشش یکی از سقایان نبود، همایون‌نیز درآب غرق‌شده‌بود. باری همایون چون از هرطرف راه را برروی‌خود مسدود و دوستان و پروردگان قدیم را دشمن موجود یافت و حتی‌چیزی نمانده بود که به دست دوستان دست بسته تحویل دشمنان گردد روی به آستان مرشدکامل نهاد و سر به‌آن درگاه‌سپرد .

شاه طهماسب به‌نحوی که‌درکتب تاریخ مفصلامسطوراست مقدم اوراگرامی داشت. وی درجمادی‌الاولی‌سال ۹۵۱ درییلاق‌قیدارنبی، میانهٔ ابهروسلطانیه،همایون به‌حضورشاه‌طهماسب باریافت. شاه اورا به احترامی تمام و درخور یك‌پادشاه بزرگ پذیرفت. اما چون همایون را سنّی می‌دانست درمساعدت‌با اوخودداری می‌ورزید . بالاخره به سعی سلطان‌بیگم‌خواهر شاه وقاضی جهان قزوینی، در موقع مناسب، این‌رباعی از همایون :

هستیم ز جان بندهٔ اولاد علی هستیم همیشه شاد با یادعلی

چون سرّ ولایت‌ازعلی‌ظاهرشد کردیم‌همیشه وردخودنادعلی

به‌نظرشاه طهماسب رسید وشاه ازاین رباعی‌حالی‌خوش‌کرد و با همایون به‌گرمی‌سخن گفت و حاضرشد به‌وی‌کمك‌نظامی‌کند مشروط بدانکه همایون «منابر هند را به اسماءائمه مزین‌نماید» وهمایون هم پذیرفت .

شاه طهماسب پسر کوچك‌خودسلطان مراد میرزارا بادوازده هزارقزلباش بسرکردگی بوداغ خان قاجار لله مرادمیرزا و شاه قلی سلطان افشار حاکم‌کرمان و احمدسلطان‌شاملو

حاکم سیستان را نیز با عده‌ای‌قورچی به‌عنوان کمك همراه همایون‌فرستاد و قرارشد این‌سپاه کابل و غزنین را تصرف کرده به همایون سپارند وقندهار را به‌تصرف‌سرحد داران ایرانی داده جزء خاك ایران محسوب دارند .

درهفتم محرم سال ۹۵۲ قندهار پس از شش‌ماه محاصره به دست‌قزلباشان‌فتح‌شد. ولی هندیان به‌نیرنگ برشهر دست یافتند وبوداغ خان بی‌آنکه عکس‌العملی نشان دهدبه‌ایران بازگشت وهمایون با فتح قندهاروکابل و غزنین باردیگر برملك موروث دست یافت .

هنوز این رباعی و امضاء همایون، بر روی یك‌قطعه سنگ مرمر از نردهٔ سنگی‌دور مرقد شیخ احمد جام معروف‌به ژنده پیل حکایت از سرگشتگی پادشاه هند می‌کند :

ای رحمت‌توعذر پذیرهمه‌کس ظاهر به جناب توضمیرهمه‌کس
درگاه در تو قبله‌گاه همه‌خلق لطفت به‌کرشمه‌دستگیرهمه‌کس

سرگشته بادیهٔ بی سرانجامی محمد همایون‌پادشاه هندوستان ۱۴ شوال ۹۵۱

همایون‌مردی هنر دوست‌بود. در طی یك‌سال اقامت در ایران به‌جمع‌آوری آثارعلمی وهنری و اختلاط باهنرمندان و فضلا شوقی تمام ابراز داشت و در هنگام مسراجعت به‌هند عده‌ای از دانشمندان و هنرمندان ایرانی را باخود برد یا از ایشان دعوت کردکه به‌هند بروند و ازهمکاری نقاشان ایرانی مثل میرسیدعلی تبریزی و عبدالصمد شیرازی ملقب به شیرین‌قلم با نقاشان هندی سبك نقاشی جدیدی در هند به وجودآمدکه به سبك مغول هندی معروف‌شد و این سبك درزمان اکبرفرزند همایون به اوج شکوه و رونق خویش‌رسید .

همایون درسال ۹۶۳ هـ ــ ازبام افتاده درگذشت . این پادشاه طبع‌شعری نیزداشته ، بـه اصطلاح صادقی بیك‌کتاب‌دار، « بسیار ملایـم». ابیـاتی به فارسی و ترکی از او در تذکره‌ها آمده است. رك: تاریخ‌فرشته، طبقات‌سلاطین‌اسلام، تحفه‌سامی‌ص۱۶. مجمع‌الفصحاء ج ۱ ص ۶۲، عالم‌آرای عباسی ج۱ تاریخ ادبیات براون ج۴ ص۸۹ ، اکبرنامه ج ۱ ص ۲۴۴ــ۲۴۱ ، منتخب‌التواریخ عبدالقادر بداونی، مجمع‌الخواص‌صادقی بیك افشار، آتشکدهٔ آذر، احسن‌التواریخ روملوج ۱۲ وقایع سال ۹۵۱، جهان آرای قاضی‌احمد غفاری وقایع سال ۹۵۱ کتاب امپراطوری دوم مغول ص۲۳۸ تألیف لوسین بووا و تاریخ سرجان ملکم و تاریخ ایران سرپرسی سایکس و مقالهٔ من در مجله یادگار سال دوم شماره ۱

نامهٔ همایون به شاه طهماسب[1]

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. بعد از ادای وظیفهٔ دعا و اخلاص کـه شیوهٔ مرضیهٔ اصحاب اختصاص است با وجود قلّت بندگی و کثرت شرمندگی خودرا ذرّه مثال درنظر مهر سپهرحشمت و جلال‌حضرت شاهی ظل‌اللهی که مظهر آگاهـی ومظهر کماهی اوصاف کمال است نموده می‌آیـد . اگـر چه جهراً خود را در جملهٔ خدّام عالی‌مقام انتظام تمام‌نداده‌بود، اما سراً ربقهٔ محبت و اخلاص به‌رقبهٔ قلب‌چون رصاص همیشه متعلق ساخته‌بود و به‌سوی بی‌سوی حضورموفورالسرور فایض‌النور آن‌حضرت که موجب وصول وحصول‌سعادات و کرامات است می‌کشید وهرلحظه از توجه به وجه وجیه موجّه شریف شهد لطف جهد می‌چشید تا آنکه از ممرّدور دهردون و ازگردش‌چرخ بوقلمون واژگون‌از فضای سواد اعظم‌هند به‌تنگنای‌هوای اظلم سند رسیده باشد .

بگذشت از سرما آنچه گذشت　　　چه‌به‌دریاوچه کهساروچه‌دشت

اکنون که به مجاهدهٔ طایر ذی بال اقبال از سپهر مشاهدهٔ جمال نیّرعظمت و

۱ــ عنوان نامه در نسخهٔ۶۰۶ مجلس: سوادکتابتی که محمد همایون پادشاه هند به اعلی حضرت شاه‌طهماسب علیه‌الرحمه درحینی که از هند متوجه قزوین‌شده نوشته به‌تاریخ احدی وخمسین وتسعمائه رسید .»

اجلال در طیران است، امید از حضرت الهی آن است که بعد از دریافت دولت ملاقات که موجب وصول بسی از مرادات است، مقالات حالات سانحه، آنچه قابل عرض باشد معروض خواهد شد. ان‌شاءالله تعالی *

* تاریخ عالم آرای عباسی، نسخهٔ ۶۰۶ مجلس، مجلهٔ یادگار سال دوم شمارهٔ اول

نامهٔ شاه طهماسب به همایون پادشاه[1]

هدهدی آمد فـرو تاج کرامت برسرش
نامهٔ اقبال و دولت بسته بـر بال و پرش

رشحات ارقام اقلام گوهرفام که از جانب آن یگانهٔ روزگار و برگزیدهٔ حضرت پروردگـار و محبان احمد مختار وحیدر کرار نـامزد شده بود دراعزاوقات واشرف ساعات به مطالعهٔ آن مشرف گردید و از مطاوی آن نامهٔ نـامی و صحیفهٔ گـرامی انواع انوار محبت وولا لایح و هویدا گشت و چون از مضمون این کلام فصاحت انسجام استشمام رایحهٔ توجه آن نواب عـالی مقام بدین صوب نمـوده شد زبـان طوطی تقریر و بیان و ناطقهٔ فصیح‌البیان جنان بدین بیت مترنّم گردید .

همای اوج سعادت به دام ما افتد   اگر ترا گذری برمقام ما افتد

وچون از فحاوی آن صحیفهٔ مکـرمه و مضمون آن ملاطفهٔ شریفه چنان معلوم شد که انتشار[2] توجه خاطر خطیر و مقدار تفکرضمیر منیر براقدام این امر جزطریقهٔ مرضیهٔ محبت و شیوهٔ متابعت خاندان هدایت نشان و دودمان ولایت مکان اهل بیت که از روز ازل درطینت پاکیزه سرشت آن حضرت سرشته‌اند چیزی دیگرنیست، شك نیست کـه نتیجهٔ آن اعتقاد از حضرت مفتح‌الابواب که ففتحنا ابواب‌السماء[3] نکته‌ای ازاسراراوست ومسبب‌اسباب‌قضاوقدر که لیقضی‌الله‌امراً کان‌مفعولا[4] قطره‌ای از

۱ــ عنوان نامه در نسخهٔ ۶۰۶ مجلس: «سوادمنشوری که نواب جنت‌مآب شاه‌طهماسب در جواب نامهٔ همایون پادشاه نوشته»

۲ــ نسخهٔ مجلس: منشا   ۳ــ سورة‌القمر ۱۱   ٤ــ الانفال ۴۳

دریای حکمت اوست چندان آثار فتح و نصرت به‌موجب وان‌تستفتحوا فقد جاءکم الفتح[1] ظاهر گردد که زبان عالم و عالمیان بدین مقال فرخنده فال که:

جهان به‌کام و فلک بنده و ملک داعی — امید تازه و دولت قوی و بخت جوان
فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار — سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان

گـویا گردد و نصرت جهـانگشائی و حـرکت خصم فرسائی به موجب امداد و داد وایدناه بجنود لم تروها و ان ینصرکم الله فلا غالب لکم[2] وینصرکم[3] ویثبت اقدامکم تباشیر صبح دولت و اعلای اعلام ظفر و نصرت بر اعلی علیین افراشته شود و ریاض بارگاه آن محب خاندان اهل البیت که آیهٔ کریمهٔ عرضها کعرض السماء والارض[4] صفت آن بوده تازه نهال اخلاص و گلبن اختصاص بر وجه احسن نشوونما نماید وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم.[5]

امید چنان است که بعد ازملاقات فایض البرکات چندان آثار فیض و فتوح به ظهور رسد که مضمون مالاعین رأت ولااذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر به ظهور انجامد و از کنار هندوستان و ترکستان و ایران و توران آنجائی را مشاهده نمایند که در قرنها می‌گفته باشند و به توفیق حضرت عزّت حاسدان و منافقان سیه‌روی هندوستان را با خاك سیاه یکسان ساخته به شعشعهٔ تیغ آتشبار دمار ازروزگار آن جمع نابکار برآورده ظلمت کفر و تیرگی ظلم آن صوب به انوار هدایت والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم[6] مبدّل گردیده کافهٔ عالم و عالمیان صورت فتـح و ظفر را در آئینهٔ تیغ جهان افروز ملاحظه نمایند. انشاءالله تعالی وحده العزیز .

۱ـ سورة الانفال ۱۹ ۲ـ آل‌عمران ۱۵۴ ۳ـ محمد ۸ ۴ـ الحدید ۲۱
۵ـ الحدید ۲۱ ۶ ـ یونس ۲۶

نامهٔ دوم همایون شاه به شاه طهماسب [1]

دوام ملك وبقای قدیم مارا نیست خدای راست بقای قدیم وملك دوام

بعد از تمهید اخلاص و قواعد اختصاص تصویرضمیر منیر که مرآت صور غیبی وعکس پذیر نقوش لاریبی است می گرداند که چون از روز ازل خاك وجود این محب را به آب محبت آل طهارت مآب نبوی و اولاد امجاد عترت مصطفوی وائمهٔ معصومین سرشته بودند و به برکت و معاونت آن حضرات چند روزی از دیوان بارگاه حضرت اله جل جلاله وعم نواله منشیان قضا وقدر منشورفایض السرور تعزمن تشاء[2] به نام این مستهام رقم زده بودند ومهردار قل اللهم مالك الملك[2] آن را موشح به توقیع رفیع تؤتی الملك من تشاء[2] ساخته به قدر وسع و طاقت دراعلای اعلام دین و اقضاء احکام شرع سیدالمرسلین کمال سعی واهتمام به جای آورده درآن رضاهیچ حیرتی ونگرانی به خاطر این محب جانی و دوست جاودانی نمانده بود و هر آرزو که در قوت و مخیله و تصور بشری مرتسم بود ازقواعد احسان حضرت منان بی منت مخلوق میسرشده بود سوای آن که به سعادت عظمی و به تربیت کبرای طواف ملایك مطاف حضرات ائمهٔ معصومین خصوصاً مشهدمقدس رضیهٔ منورهٔ سدره مرتبه حضرت سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا :

۱ـ عنوان نامه در نسخهٔ ۶۰۶ مجلس: «ایضاًسواد مکتوب دیگر که همایون پادشاه به اعلی حضرت علیین آشیانی نوشته است.» ۲ـ سورهٔ آل عمران ۲۲

آنکه خاك پای‌او در دیدهٔما توتیاست وآنکه‌دردنیا و دین‌مارا امام ورهنماست
علیـه‌آلا ف التحیة والثناءِ مشرف نگشته همه وقت در صبح و شام بلکه علی‌الدوام از حضرت ملك علام ، ازروی خضوع وخشوع تمام، اسباب حصول این‌سعادت را مسألت می‌نمود تا آن که اثردعای بی‌ریای این داعی به ظهور رسیده نسیم عاطفت به مشام جان ساکنان بیت الاحزان مهاجرت و حرمان رسیده و به مقتضای ولن‌تجد لسنةالله تبدیلا [1] هاتف غیبی وداعی لاریبی دست برحلقهٔ واللهیدعوا الی‌دارالسلام[2] یعنی طواف حضرت‌امام‌علیه‌التحیة و السلام زد.

عرش‌است‌نشیمن‌توشرمت‌بادا کائی ومقیم خطهٔ خاك شوی

چون‌این ندا ازعالم‌بالا به‌گوش‌هوش رسید ، چون صبح دوم صادق دم از کمال ارادت ونهایت خلوص‌طویت وحسن عقیدت صفحهٔ مرآت باطن از نقوش کثرت وهم پاك ساخته از راه اخلاص متوجه‌گردید . فاما با وجود این حال منتظر صدور وظهوررخصت واجازت‌آن حضرت که فی‌الحقیقه‌عین‌رخصت است‌کالوحی النازل من‌السماءِ وهو کتاب مرقوم لیشهده‌المقربون[3] وصحف مکرمة مرفوعةمطهرة بایدی سفرة کرام بررة [4] مشتمل بربرکات مسرت آیات از سکان درگاه حضرت ظل‌الله براین محب بی‌اشتباه منتظرالاشارات مشعر به دریافت ملاقات‌شرف ورود یافت و زبان بدین مقال که:

زهی سلام‌تو آسایش‌وسکینهٔ روح زهی‌کلام تو مفتاح گنجهای فتوح

احرام لبیك‌اللهم لبیك بسته از کمال غلبهٔ حال بلااهمال متوجه‌آن کعبهٔ آمال گردید و از راه مودت‌به طریق‌محبت دست اعتصام در عروةالوثقی اهل بیت‌امامت وولایت استوارکرده‌مدلول مثل‌اهل‌بیتی کمثل‌سفینةنوح را دلیل راه خود ساخت و از وادی حیرانی وبادیهٔ سرگردانی راه‌به سرمنزل مقصود برد والباقیات الصالحات خیرعند ربك‌ثواباً وخیراملاً [5] *

---

۱ ـ سورة الاحزاب ۶۲ ۲ ـ یونس ۲۵ ۳ ـ المطففین ۲۰،۲۱
۴ ـ عبس : ۱۳،۱۴ ۵ـ الکهف۴۶
* نسخهٔ ۶۰۶ مجلس ، مجلهٔ یادگار سال دوم شمارهٔ اول

فرمان شاه طهماسب به محمدخان شرف‌الدین اوغلی

در باب پذیرائی از همایون

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمساً للایالة والاقبال ، محمدخـان شرف‌الدین اوغلی‌تکلو ، للهٔ فرزند ارجمند ارشد وحاکم دارالسلطنهٔ هرات ومیردیوان به انواع اعطاف و الطاف‌شاهی‌سرافرازگشته بداندکه مضمون واجب العرض او که دراین ولامصحوب کمال‌الدین شاه قلی بیك بـرادر امانت پناه قراسلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت‌پناه نموده بود درتاریخ دوازدهم‌شهر ذی‌حجة رسید ومضامین فرخنده‌آیین آن ازآغاز تا انجام واضح و لایح شد وآنچه درباب‌توجه‌نوّاب‌کامیاب‌سپهر رکاب‌خورشیدقباب،گوهردریای‌سلطنت و کامکاری، دوحهٔ چمن‌آرای فرمان دهی و جهان داری ، نورعالم افروزایوان سلطنت وجلال ، سرو سرفراز سعادت واقبال ، شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت و عظمت ، ثمرهٔ شجـرهٔ خلافت‌ونصفت، پادشاه برین وبحرین، نیرعالم‌تاب فلك‌کامرانی، بدربلند قدر اوج خلافت وجهانبانی ، قدوه و قبلهٔ سلاطین عدالت آیین ، مهتر وبهتر خواقین صاحب تمکین، شهریارعالی نسب‌تخت سروری، پادشاه‌والاحسب ملك عدل‌گستری، خاقان سکندر نشان جم‌جاه عالی نشان سلیمان تخت نشین ، سلطان صاحب هدایت و یقین، جهانبان صاحب تاج وتخت ، صاحب قران عالم اقبال و بخت ، نور چشم سلاطین روزگار ، تاج فرق خواقین نام دار ، المؤید من‌عندالله، نصیرالدین محمد همایون

پادشاه خلدالله تعالی عزه حسب‌الآمال یوم المآل نوشته بودند چه‌گوید که‌چه مقدار سرور و حبور روی نمود.

مژده ای‌پیك صباکز خبرمقدم دوست
خبرت‌راست‌بود ای‌همه‌جامحرم‌دوست
باشدآن‌روزکه در بزم وصالش یك‌دم
بنشینم به مراد دل خود همدم دوست

اقدام بی‌ملام و توجه آن پادشاه فرشته احترام راغنیمت عظمی دانسته‌بداند که به مشتلق‌آن خبر خجسته سبزوار را از ابتدای حمل توشقان‌ئیل بدان ایالت پناه مرحمت فرمودیم. داروغه و وزیر خودرا بدان‌جا فرستدکه‌مال‌واجبی و وجوهات دیوانی آن‌جارا از ابتدای سال حال تصرف نموده بـه مواجب لشکر ظفر اثـر و ضروریات خود صرف نماید و به دستوری که‌در این نشان مذکور شده‌فصل‌به فصل وروز به‌روز عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننماید و پانصدکس از مردم‌عاقل روزگار دیده‌که یك اسب‌کتل و استر رکاب و یراق در خورآن داشته باشد تعیین نمایدکه به‌استقبال آن‌پادشاه صاحب اقبال رفته باصد رأس اسب‌بدو که از درگاه‌معلی مع‌زین طلا به جهت آن حضرت فرستاده شد و آن ایالت پناه از طوایل خود شش رأس اسب بدو[1] آسوده خوش رنگ قوی جثه‌که لایق سواری آن شهسوار معرکهٔ دولت وکامکاری بوده باشد انتخاب نموده و زینهای لاجـوردی منقش‌با عتّابیهای[2] زربفت و زردوزکه لایق‌اسبان سواران آن‌پادشاه جم‌جاه باشدبربالای اسبان‌مذکوره نهاده هر اسب به دوملازم خود داده روانه‌گرداند وکمر خنجر خاصهٔ شریفه‌که از نواب کامیاب مغفوری مرحومی علیین آشیانی انارالله بـرهانه شاه بـابام[3]به نواب همایون‌مارسیده و به‌جواهر نفیس لطیف مکلل‌بود مع‌شمشیرطلا وکمرمرصع‌جهت فتح ونصرت وشگون‌آن‌پادشاه سکندرآیین‌فرستاده‌شد وموازی‌چهارصدثوب‌مخمل واطلس فرنگی ویزدی‌مرسل‌گشت‌که یکصد وبیست جامه خاصهٔ آن‌حضرت‌است و

۱ ـ بدو به معنای دونده ۲ـ نسخه : عبایهای . ـ عتّابی پارچه ای بوده مخطّط
۳ـ یعنی شاه اسماعیل اول

تتمه جهت ملازمان رکاب‌ظفر انتساب آن کامیاب وغالیچهٔ مخمل دوخوابهٔ طلا باف نمد تکیه کـرکی استر اطلس و سه زوج قالی[۱] دوازده ذرعی گوشکانی[۲] خوش قماش و دوازده چادر قرمزوسبزوسفید فرستاده‌شد به طریق‌احسن‌رساند و روزاشربهٔ لذیذ ولطیف‌سر به‌راه[۳] نموده‌با نانهای‌سفید که‌با روغن‌وشیرخمیر کرده‌باشند و رازیانه و خشخاش داشته باشد مکمل نموده جهت‌آن حضرت می‌فـرستاده باشد و جهت مقربان مجلس‌عالی‌ودیگر ملازمان فرداً فرداًارسال‌می‌نموده‌باشد و آن‌چنان قراردهد که فردا درمنزل ومقامی که‌نزول‌نمایند امروزچادرهای به‌صفا، لطیف و سفید ومنقش وسایبانهای‌اطلس‌ومخمل‌و رکاب‌خانه ومطبخ‌وجمیع کارخانه‌های‌ایشان‌را مرتب‌ساخته نصب نمایند که درهر کارخانه ضروری‌آن مهیاباشد. چون‌ایشان‌به‌دولت‌واقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته وبه برف ویخ سرد کرده‌بکشند وبعد از شربت مرباهای سیب‌مشکان مشهدی وهندوانه وانگوروغیره با نانهای سفید به دستوری که مقررشده‌حاضر سازند وسعی کنند که اشربه تمامی در نظرآن سلطنت پناه دارند و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرر دارد که می کشیده باشند و ایالت‌پناه قزاق سلطان و امارت مآبی جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را تا هزار کس، بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند به استقبال فرستد و درآن سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ‌به رنگ در نظر آورد و اسبان توپچاق و تازی مقرر دارد که به ملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی‌را از اسب خوب بهترنیست وسر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون‌این‌امرا به ملازمت‌حضرت برسند زمین‌خدمت وعزلت به لب ادب بوسیده یك‌یك خدمت نمایند وملحوظ دارد که در سرسواری وغیره ناگاه میانهٔ ملازمان امرا وملازمان‌آن حضرت‌گفت وگوئی واقع نشود و به هیچ وجه از وجـوه آزردگی به نوکران پادشاه نرسد و در وقت سواری وکوچ لشکر ، امرا ازدور دور فوج خدمت‌کنند و نوبت کشیك هریك از

۱ ـ نسخه : قالین . ۲ ـ همان است که امروز جوشقانی گفته می‌شود .
۳ ـ امروزه به جای این اصطلاح «روبه راه» گفته می‌شودو به معنای آماده

امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلی که قرار یافته باشند تردد نمایند دگنك خدمت دردست‌گرفته به نوعی که در خدمت پادشاه خود کسی‌خدمت نمایدخدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشدمنظورداشته‌به عمل آورند و به هرولایت که‌برسند همین فرمان را به والی آن ولایت نموده مقرر دارند که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین دستور به ظهور آورد که مجموع طعام وحلاوه واشربه کمتر از یك هزاروپانصدطبق نباشدوخدمت وملازمت آن سلطنت‌پناه‌تا مشهد مقدس‌معلی‌مزکی تعلق بدان ایالت پناه دارد و چون امرای‌مذکوربه ملازمت رسند هر روز یك‌هزار ودویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهانه باشد درمجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود . هریك از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسب پیشکش نماید که سه اسب خاصگی باشد ودیگری بـه امیرمعظم محمد بیرام‌خـان بهادر داده شود وپنج دیگر امرای مخصوص به هرکس که لایق باشد بدهندو نـه اسب تمامی‌درنظر خجسته اثرگذرانند و ذکرنمایند که کدام اسب ازنواب کامیاب است وهریك که قبل از این ذکر یافته باشد که از فلان وفلان امیر باشد بگویندکه آن حکایت هرچند بدنمااست لایق خواهد بود و بدنخواهد نمود وبه هردستورکه مقدور باشد ملازمان رکاب ظفرانتساب رامسرور دارند وآنچه نهایت غم خوارگی ویك جهتی‌باشدبه ظهورآورند وخاطر آن‌جمعیت راکه از گردش روزگار ناهموار به قدر غباری دارد به دلداری وغم‌خوارگی که دراین نوع اوقات لایق وخوش‌نما است مسرورگردانند واین دستور همه وقت منظور باشد تا به حضور ما رسند . بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب مامعمول خواهدگشت . بعد از طعام متصرفـات [1] حلاوه و پـالوده که از قند و نبات طبخ نموده باشند و مرباهای متنوع و رشتهٔ خطائی [2] خـاصه‌کـه به‌گلاب ومشك وعـنبراشهب معطـرباشد به مجلس برند و حاکم ولایت بعداز مهمانی و خدمات مذکوره خاطراز ولایت آن جاجمع نموده‌تا به دارالسلطنهٔ هرات‌هرکه رفیق خدمت وملازمت‌بوده‌باشد دقیقه‌ای از دقایق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد وچون به دوازده فرسخی ولایت مذکـوره رسند ، آن

---

۱ ــ شاید هم : متفرقات ۲ــ ظاهراً همان که‌امروز «رشته‌برشته» خوانده می‌شود.

ایالت پناه یکی از اویماق[1] کاردان خود را درخدمت فرزند اعزّ ارشد سعادت یار گذارد که از شهروخدمت آن فرزند خبردارباشد باقی لشکرظفراثرازشهر و ولایت وسرحدها از هزاره ونکدری[2] وغیره تا سی‌هزارکس که بـه شمارۀ صحیح رسد از ملازمان کومکی آن ایالت پناه آن را همراه برداشته استقبال نماید وچادر وسایبان واسباب ضروری از شترواسترقطار همراه ببرد چنانچه اردوی آراسته به نظرسعادت اثر پادشاه درآیدوچون‌به ملازمت آن‌حضرت سرافراز گردد پیش ازجمیع‌حکایت، از جانب ما دعای‌بسیار رساند ودرهمان روزکه‌به ملازمت ممتازگردد تزك[3] وقاعدۀ لشکر واردو نزول نماید و آن ایالت پناه به‌خدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه روز درآن منزل مقام کند . روز اول جمیع لشکریان ایشان را به خلعت فاخره که اطلس وکمخای یزدی ودارائیهای‌مشهدی وخوافی‌باشد مخلّع سازند ومجموع را بالاپوش‌مخمل‌بدهندوبه‌هرنفرازلشکریان وملازمان دوتومان‌تبریزی یوم‌الخرج[4] بدهند . وطعامهای‌الوان به‌دستوری که‌مقرر شده سربه راه‌نمایندومجلس ملوکانه‌ای بدارند که‌زبان به‌تحسین آن‌گویا باشد وآفرینها به‌گوش عالمیان رسد وتفصیل‌لشکر ایشان داده روانهٔ درگاه عالی‌نمایندومبلغ دوهزاروپانصدتومان‌تبریزی از تحویلات سرکار خاصهٔ‌شریفه که در دارالسلطنهٔ‌مذکورمی‌رسدبازیافت‌نموده صرف‌ضروریات نماید وآنچه نهایت بندگی وخدمت باشد به جان منت‌داشته به‌ظهورآورد و ازمنزل مذکور تا شهربه چهار روز بیایند هرروز مهمانی طعام به دستور روز اول بکشندو باید که در هرمهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمـر خدمت برمیان بسته‌آداب ملازمت به عمل آورند و به شکرآن که این نوع پادشاه که هدیه‌ای است‌ازهدایای‌الهی مهمان ماشده در ملازمت وخدمت آنچه‌نهایت‌تودد باشد به جای آورند وتقصیر ننمایندکه هرچندانواع جان‌سپاری وخون گرمی‌نسبت به آن‌حضرت بیشتر به جای‌آورند پسندیده‌تر خواهدبود وچون فردا به‌شهرخواهند

---

۱ ـ نایب داروغه ۲ ـ از اقوام جنگجوی مقیم سیستان وکرمان . این کلمه به صورت نکودری در تواریخ‌نیز آمده است. ۳ ـ ظاهراً : به قرار تزك ـ تزك وتزوك وتوزوك به معنای قواعد وقوانین است . ۴ ـ به معنای خرج روزانه .

رسید مقرر دارند که امروز درون باغ عیدگاه‌سرخیابان‌چادرهای‌درون اطلس قرمزی میانه کرباس طبسی وبالای متقالی اصفهان که در این ایام اهتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهندوملاحظه نمایند که هرجا خاطر آن حضرت‌مسرور باشد ودرهرگل زمین که درآب وهوا ولطافت ونزاهت امتیاز داشته باشد رضاجوی‌بود ودرخدمت آن حضرت دست ادب ملازم واربرسینه نهاده پیش رود و عرضه نماید که آن اردو ولشکرو اسباب تمام پیش‌کش نواب کامیاب است وخود درسرراه کوچ دم به دم خاطر اشرف را به هم زبانی که درکمال استحکام باشد خوش‌وقت سازد وخود از منزل مذکورکه فردا به شهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجـه ملازمت فرزند گردد وصباح آن‌فرزند اعزا رشد رابه‌عزیمت استقبال ازمنزل بیرون‌آورد وسروپای که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال‌داشته بودیم پوشانند ویکی‌ازریش سفیدان و ایماق تکلوکه پسندیده ومعتمد آن ایالت پناه باشددردارالسلطنت مذکور گذاشته فرزندمذکور را سوارکند ودر وقت‌توجه به‌شهرایالت پناه قزاق سلطان رادرخدمت نواب دارد و چادر وشترو اسب‌گذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو نیزکوچ‌کند ایالت پناه‌مشارالیه بدرقه باشد وچون فرزندمذکور از شهربیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان به سان مقرر سوار شده‌متوجه استقبال شوندو چون نزدیك آن پادشاه عظمت دستگاه رسند چنانچه‌میان ایشان یك تیرپرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش‌رفته التماس نمایدکه پادشاه از اسب فرودنیاید . اگر قبول کنند در ساعت بازگردد و فرزند برخوردار رااز اسب پیاده ساخته به تعجیل روانه گشته ران ورکاب‌آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد خدمت و حرمت وعزت آنچه مقدور وممکن باشد به ظهور آورند واگرنواب‌کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول‌فرزند مذکور را از اسب فـرودآورند وخدمت‌کنند . اول‌آن‌حضرت را سوارکرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند و به دستور سوارگردانند ومتوجه اردوی خود ومنزل ومقام مقرر شوند و آن ایالت‌پناه خود نزدیك فرزند مذکور درخدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند وآن فرزند به واسطهٔ حجب جواب‌آن چنان‌که باید

نتواند داد آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید.

درمنزل مذکور آن فرزندپادشاه‌رامیهمانی‌نماید بدین‌دستور که چون‌چاشتگاه نزول نمایند ، فی‌الحال سیصد طبق طعام الـوان به طریق ماحضر به مجلس بهشت آیین آورند وبین الصلوتین یك هزار ودویست‌طبق‌طعام الوان برطبقهای لنگری که مشهوراست به محمدخانی ودیگر اطباق چینی وطلا ونقره سرپوشهای طلاونقره‌به روی آن خوانها نهاده به‌مجلس آورندوبعدازآن مربیات لذیذ آنچه ممکن باشد و حلاوه وپالوده کشند. پس‌هفت رأس اسب لایق و رعنا ازطوایل‌آن فرزند ارجمند جدا نموده جلهای مخمل واطلس پوشانیده وتنگ‌قصب بافی‌ابریشمی برجل مخمل منقش، تنگ سفید بر جل مخمل سرخ وتنگ سیاه برجل مخمل سبزبکشند وبایدکه حافظ صابربرقاق ومولاناقاسم‌قانونی واستادشاه محمدسرنائی وحافظ دوست‌محمد خوافی واستادیوسف‌مودود ودیگرگوینده وسازندهٔ مشهورکه درشهرباشدهمه وقت حاضربوده هرگاه که‌پادشاه‌خواهندبی‌توقف‌به‌نغمه وترنم‌پرداخته‌آن‌حضرت راخوش وقت‌سازند وهرکس که‌قابل‌آن‌مجلس‌تواندبود درخدمت‌ازدور ونزدیك‌بوده‌باشد که به‌وقت طلب حاضرگردد واوقات خجسته ساعات‌ایشان رابه هرنوع که توانندشکفته داشته‌باشند ودیگرشنقاروباز وچرغ وباشه وشاهین وبحری وآنچه درسرکارفرزند و آن‌ایالت‌پناه‌یا اولادبوده‌باشدپیش‌کش‌نمایندوملازمان‌ایشان راتمام‌خلعتهای‌ابریشمی از هرجنس و رنگ علی‌حده علی‌حده فراخورآن‌کس از الوان‌مخمل وخارا تکمهٔ گلابتون‌وطلابافت‌بپوشانند وچون‌به‌منزل خود روندملازمانی‌ایشان رابه نظرخجسته اثرآن فرزندارجمند درآورد وآن‌فرزند به خلق‌کریم‌که میراث‌آبا واجداداواست بدیشان‌معاش‌نموده‌به هریك‌ازایشان جداجدا سپر و سر و پا واسب فراخورهرکس بدهد انعام زیاده ازصدتومان نباشد ودوازده تقوز[1] پارچهٔ ابریشمی‌ازمخمل‌واطلس وکمخای‌فرنگی ویزدی و تافتهٔ شامی و غیره که‌به غایب لطیف باشد وسیصد تومان

---

۱ ــ تقوز به معنای نه (۹) است. ترکان ومغولان عدد نه را محترم می‌داشتند ومن جمله هدایا رادر واحدهای‌نه تائی‌می‌فرستادند. این رسم که‌اززمان خوارزم شاهیان ومغولان وتیموریان وقراقوینلویان وآق قوینلویان شایع شده بود درزمان صفویه نیز چنان که از نامهٔ فوق برمی‌آید مورد توجه‌قرارداشت .

زرنقد در سی کیسه‌با قماش مزبور بکشند وبه لشکری به هرنفری سه تومان تبریزی که‌ششصد شاهی باشد بدهند وسه‌روز درسر خیابان وگازرگاه سیر می‌فرموده باشند ودراین سه روزاز درباغ‌چهارباغ شهر که منزل پادشاهانه‌است تا سرخیابان که درباغ عیدگاه است بفرمایند که محترفهٔ اصناف چهارطاق بندی و آیین شیرین بندند و به هرصنعتگری یکی از امرای مذکور را شریك سازند تا به تعصب یکدیگر هر صنعت وشیرین کاری که دانند به عمل آورند.

انسب آن است که‌چون پادشاه آن مرزوبوم رابه‌قدوم فرخنده مشرف‌ساخت اول به شهری که آن نورچشم عالمیان است به وجود خود آن را مشرف خواهند ساخت به نظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع وشیرینگوی که درشهرهستند در آورند که باعث سرور باشد. روز سوم که از آیین چهارطاق وخیابان شهر وصفا دادن چهار باغ فراغ خاطرروی نموده باشد جارچیان را در شهر و محلات وحدود ومواضع به نزدیك شهرمقرردارند که‌جارنمایند که تمامی‌مرد و زن صبح روزچهارم درسرخیابان حاضر گردند و درهردکان و بازاری که آیین بسته قالی وپلاس وفراش انداخته باشند عورات و پیکها[1] بنشینند و چنان‌که قاعدهٔ شهراست عورات باآینده و رونده درمقام شیرین کاری وشیرین گوئی درآیند واز هرمحله و کوچه صاحبان نغمه بیرون می‌آمده باشند که دربلادعالم مثل‌آن نباشد. تمامی‌آن مردم را استقبال فرمایند. بعداز آن پادشاه را به عزت وادب گویند که پای دولت دررکاب سعادت نهاده سوار شوند وفرزند در پهلوی آن حضرت چنان که سروگردن اسب ایشان به راه روند و آن ایالت پناه خود ازعقب ایشان نزدیك نزدیك می‌رفته باشد که اگراز عمارات ومنازل وبساتین هرچه‌پرسند جواب دانسته وسنجیده عرض نمایدوچون به سعادت به‌شهردرآیند چهار باغ را سیرفرمایند ودرباغچه‌ای که درهنگام سکن نواب همایون مادرآن بلدهٔ طیبه جهت‌بودن وخواب کردن ومشق وخواندن تعمیریافته بود والحال مشهور است به باغ شاهی نزول ایشان فرمایند وحمام چهارباغ و حمامات دیگر را سفید وپاکیزه سازند وبه‌گلاب ومشك خوش بوکنند که‌هرگاه میل فرمایند

۱ ـ پیکها ظاهرا ترجمهٔ فیوج است وآن‌نامی بودکه برکولیها اطلاق می‌شد.

محل آسایش بدنی باشد .

روز اول فرزند به‌طعام وافر مهمانی نمایدوچون ایشان به فراغت‌متوجه‌خواب شوند آن‌ایالت پناه خودبدین دستورتمهید مهمانی کندکه مذکور خواهدشد . چون ایشان به شهر درآیند ، همان روز عرضه داشت‌نماید و روانهٔ درگاه معلی گرداند و مقرر شد که معزالدین حسین کلانتر دارالسلطنت‌هرات مردی خوش‌نویس صاحب وقوف تعیین نماید که ازروزی که آن پانصدکس‌استقبال‌نمایندتا آن روزی که‌به‌شهر درآیند روزنامچهٔ منقح نوشته‌به‌ثبت ومهرآن ایالت پناه رساند وجمیع حکایات و روایات‌بد ونیك که‌درمجلس گذردبه قلم‌گرفته‌به دست‌معتمدان‌داده روانهٔ‌بارگاه معلی گردانندکه برجمیع اوضاع نواب‌همایون‌ما را اطلاع حاصل شود .

ومهمانی آن ایالت پناه بدین دستورکه :

طعام وحلاوه وشیرومیوه سه‌هزار طبق کشیده شود ویراق ضروری مذکور بدین دستور سربه راه نماید : اول‌پنجاه چادروبیست‌سایه‌بان وچادر بزرگ آلابته که جهت خاصه ترتیب‌کرده عرض‌کرده‌بود با دوازده زوج قالی دوازده ذرعی و ده ذرعی وهفت زوج قالی پنج ذرعی ، نه قطارمایه ودویست وپنجاه طبق چینی بزرگ وکوچك ودیگراطباق ودیگها تمامی باسرپوش سفید قلعی کرده‌پاکیزه‌داشته باشد وقطاراستر ده تقوز درمهمانی خودآن‌ایالت‌پناه پیشکش نماید وامرای مذکور را امرشده بودکه‌مهمانی نمایند بدین طریق که طعام وحلاوه و پالوده یك‌هزار و پانصدطبق بکشند وسه اسب ویك قطارشتر ویك قطار استرکه‌آن ایالت پناه‌اول‌آن را دیده وپسندیده باشد پیش‌کش نمایند وحاکم غوریان وفوشنج وکرشودرولایت خود مهمانی نمایندوحاکم باخرزدرجام مهمانی‌نمایند وحاکم خواف وترشیزوزاوه ومحولات درمحال سرای فرهادکه پنج فرسنگی مشهد است‌مهمانی‌نمایند .انتهی ..

٦

قاضی جهان وکیل از سادات سیفی قزوین و مردی دانشمند و باکفایت ومنشی‌خوش خط و عبارتی بود که به‌حسن‌خلق و ادب و تواضع شهرتی تمام داشت. وی در اوائل حال ملازم قاضی محمدکاشی وزیرشاه اسماعیل بود و در وکالت میرزا شاه حسین، وی به‌اتفاق خواجه جلال‌الدین محمد تبریزی وزیر میرزا شاه‌حسین بود. پس از قتل میرزا شاه‌حسین به‌دست مهتر شاه‌قلی رکاب‌دار، خواجه جلال‌الدین‌جانشین وی گردید. اما دولت وی‌سخت مستعجل بودو هنوز وزارتش به سالی‌نرسیده بودکه به امر دیو سلطان روملوی‌را درحصیر پیچیدند و آتش زدند وامروزارت بالاستقلال به‌قاضی‌جهان رسید. تااینکه‌بین دوطایفهٔ‌نیرومند استاجلو و تکلو به نحوی‌که درکتب تاریخ ذکرشده رقابتی‌شدید پدید آمد وکاربه قتل و کشتاررسیدو در این آشوب،قاضی‌جهان به گیلان افتاد ومدتهای‌مدید محبوس و زیرشکنجه مظفر سلطان بود. وقتی مظفر سلطان‌گرفتارشد و به امرشاه طهماسب او را درقفس کردند و از منارهٔ مسجدنصریهٔ تبریزآویختند وآتش زدند، قاضی‌جهان باردیگر دروزارت‌استقلال یافت وپانزده سال دراین سمت باقی ماند. درپایان‌عمر، چون ازحرکات شاه‌طهماسب (که می‌خواست‌شخصاً به دفاترخرج و دخل مملکت‌برسد) استشمام بی‌مهری‌کرد از خدمت‌استعفا نمود و شاه‌هم از خدا خواسته بی درنگ استعفای وی‌را پذیرفت و پشیمانی قاضی از تقدیم استعفا سودی نبخشید .

قاضی جهان‌درسال ۹۶۰ درگذشت و درشاه‌زاده حسین‌قزوین به خاک‌سپرده‌شد. مادّه تاریخ وفاتش را چنین یافتند .

بکاهی چوآحاد قاضی‌جهان   بیابی‌ز تاریخ مرگش نشان

بدین‌معنی‌که«قاضی‌جهان» به حساب ابجد ۹۷۰ می‌شود وچون‌ازآن‌رقم (دوالف=۲ و ج=۳ و هـ=۵) یعنی آحاد نام‌مذکورراکم‌کنیم عدد ۹۶۰، یعنی سال‌وفات قاضی‌به‌دست می‌آید .

نامهٔ قاضی جهان اعتمادالدوله به همایون پادشاه هند

تاصبح صادق صداقت محل اشراقات آفتاب‌عالم تاب ومطلع مهرانوار اتحاد واتفاق است شمال مثال بالغدو والآصال وصبا آسا هرصباح ومسا ادعیه ازمهب صدق وصفامتوجه گلشن سلطنت‌عدیم‌الاختلال‌ومجاور چمن خلافت بی‌زوال یعنی مضرب خیام جاه‌وجلال ومحطسرادقات اقبال عدیم الاحتلال عالی حضرت خلافت‌نصفت ورأفت انتباه، مالك ممالك السلطنة و النصفة علی‌الاطلاق ، وارث ارائك الخلافة والابهة بالارث والاستحقاق ، ضابط امصارالاطراف بالقوة القاهرة ، رابط انظار الاكناف بالشوكةالباهرة ، مزین‌سریرالسلطنة بالعدل‌والانصاف ، ممهدمبانی‌الخلافة بدفع الطغیان والخلاف ، ناشرالویة النصفة والعدالة ، باسط بساط‌الابهة والایالة ، خلدالله‌تعالی‌ملکه‌الی انقضاء الایام واجری فی‌بحارالخلافة فلکه‌الی انقراض‌الشهور والاعلام، نجما للسماء الخلافة والنصفة والعدالة والابهة والجلالة والعزوالاقبال همایون میرزا ساخته بررای عالم آرای خورشید انتماکه‌مطلع نجوم امورسلطنت‌و مغیب‌کنوزعدالت ورأفت‌است‌عرضه می‌دارد که‌نزدعالم وعالمیان‌این‌معنی کالشمس فی رابعة‌النهار اشتهار دارد که از سوابق زمان وسوالف الأوان الی‌الان همیشه آن خلافت‌پناه را ارثاً واکتساباً به دودمان خلافت امان که‌منشعب ازشجرهٔ طیبهٔ اصلها ثابت وفرعها فی‌السماء [1] است رابطهٔ اخلاص واعتقاد وعلاقه ویك جهتی واعتماد

---

۱ ـ سورة ابراهیم ۲۹

مؤکد وممهد بوده ولله‌الحمد که دراین‌اوقات وایام به‌شوائب اغراض‌ممومهٔ دنیویه خصوصاً نسبت باخصوص آن عالی‌شان‌هرگزامری از امورکه موهم فی‌الجمله‌قصور و فتوری باشد روی ننموده بلکه متوهم و متصور نبوده وان شاءالله تعالی نخواهد بود ونخواهدنمود. لاسیماکه وکلای آن خلافت ونصفت پناه‌به پایهٔ سریرسپهرنظیر رسیده‌به‌منطق‌فصیح وبیان‌صریح‌شرح کماهی‌اخلاص ودولتخواهی‌رابه‌ذروهٔ عرض رسانیدند و این معنی علاوهٔعلاقهٔقدیمی وضمیمهٔ صداقت قدیمهٔ صمیمی شده نزدیك شدکه به‌ادنی تجدید واندك تکرار و تأکید صورت اثنینیت بالکلیه از لوح خاطر زایل ومرتفع گردیده سلسلهٔ کمال محبت وغایت مودت قدیمی واتحادبه نوعی استحکام پذیردکه من بعد مواد التیامش هم‌چو اجرام فلك‌به هیچ وجه من‌الوجوه صورت خرق وانفصام نگیرد واین‌داعی دولتخواه نظربه حفظ صلاح کافهٔ اهل آفاق که به‌اشتعال نوایر عدم‌اتفاق دربوته احتراق اندساعی ومجداست‌ویقین‌می‌داند که قطع نظراز محافظت قواعد محبت که مفضی به بقاوابقای‌ملك وسلطنت است، چون موجب رفاهیت‌واطمینان قلوب قاطبهٔ عالمیان است‌دراین‌مساعی‌جمیله مشکور ودراهتمام به این امر پسندیده مأجور خواهد بود ان‌شاءالله‌تعالی وهمه روزه لطایف اظهارصورت وتکرار این‌معانی را درخاطرمهرمآثربندگان نواب کامیاب جلوه‌داده عن‌قریب نوعی‌خواهدشدکه‌آثارمتضمنه‌برانتظام مصالح‌حال ومقاصد وآمال‌جمهور ربع مسکون به مجلای ظهور رسد.

اماظهور نتایج‌این امورمبنی بر آن مقدمات است که‌از جانب‌آن‌عالی‌شان نیز بلاتأخیروتراخی‌انوارکواکب حصول‌این‌مطالب‌از آفاق‌محبت‌ووفاق‌طالع‌شده رفع ظلمت‌کدورت وخلاف‌که ازاهل‌فساد واعتساف واقع‌شود فرمایند وفتح‌ابواب‌تردد رسل ورسائل‌فرموده امری که‌موافق خلاف وخلاف‌موافقت‌باشد تجویز نفرمایندکه این دعاگوی به‌اخلاص درمراعات حفظ الغیب‌ثابت قدم وراسخ‌دم‌بوده به‌هیچ وجه من‌الوجوه درضبط این قاعده وحفظ این‌ضابطه مساهله ومسامحه نخواهد نمود.

چون سایرحالات محول وموکول‌به‌تقریررسول‌است زیاده مبادرت‌درعرض احوال نمی‌نماید. ظلال همای‌همایون فال‌اقبال‌از وصمت زوال‌واختلال مصون‌باد.

بحق الحق والنبی المطلق *

---

* منشآت حیدر ایواغلی .

پس از اتمام مکتوب درمجموعهٔ مزبور چنین آمده است .

«این مکتوب راافضل الفضلائی مولانامحمداصفهانی مسوده نموده‌بود وبه عرض نواب اعتمادالدوله رسانیده . نواب مشارالیه به خط شریف خوداین چندکلمه مرقوم نموده‌اصلاح فرموده‌اند :

«صحت یداکم . بسیاربسیار خوب واقع‌شده . امادریك مقدمه‌که به‌جهت‌اغراق تأکید مبانی محبت نوشته که «درموادالتیامش همچواجرام فلك به هیچ وجه خرق وانفصام نگیرد خلاف نص است ومشعر برقدم عالم‌که افلاك سرمدی باشند استغفرالله من ذلك . اگراصلاح این مقدمه بفرمائید بسیار خوب است .»

۷

شاه طاهر بن رضی‌الدین الاسماعیلی از سلالهٔ اسماعیلیان مصر و از اعقاب محمدبن عبدالله‌المهدی (متولد سال ۲۶۶ ﻫ.) است‌که‌نیاکانش درزمان حسن صباح از مصر به‌ایران آمدند و به‌قول قاضی نورالله شوشتری به«خواندیه» شهرت یافتند. این‌نسبت در تحفهٔسامی به‌صورت خواندیان آمده و در تاریخ فرشته به‌صورت «خوندیه». از مندرجات تاریخ‌فرشته برمی‌آیدکه این‌نسبت مأخوذ از خونداست« وخوند ازمضافات قزوین واقع درسرحدگیلان» اقامتگاه خاندان شاه طاهر بوده است. شاه اسماعیل‌که باوجود خود، سادات صاحب داعیه را زائد بلکه مخل وحدت فکری و سیاسی ایران می‌دانست در صدد نابودی آنان برآمد وپیش ازآنکه اندیشهٔخویش‌را به مرحلهٔ عمل‌درآورد، شاه‌طاهر به‌راهنمائی میرزاشاه‌حسین اصفهانی «سلامتی‌را منحصر در ترك درویشی‌ظاهری‌دانسته‌بساط سجاده نشینی‌رادرهم پیچید» ودر اوایل سال ۹۲۶ در حوالی سلطانیه به سعی میرزا شاه حسین «در سلك علمای حضور منتظم‌گردید» و اندکی بعد وزیر دولت صفوی منصب تدریس شهرکاشان‌را برای شاه‌طاهر در نظرگرفت و وی به کاشان رفت و درکاشان ظاهراً مجلس شاه‌طاهر گرفت و جمعی به دورمجلس‌درس ومنبروی حاضرشدند واین معنی‌بد اندیشان‌را برآن‌داشت‌که‌بشاه اسماعیل بنویسند که‌شاه طاهر اشاعهٔ مذهب اسماعیلیه می‌کند و شاه صفوی نیز فرمان‌قتل وی‌را صادر کرد. میرزا شاه‌حسین که جان سیدرا در خطر می‌دید، پیکی سریعتر ازپیك‌شاه به کاشان فرستاد و سید را از فرمان صوفی‌کامل‌آگاه‌کرد وآن بیچاره با وجودسرمای شدید زمستان روبه فرار نهاد و سرانجام از طریق بندر جرون از ایران بیرون رفت و ازراه بندرگووه (گواgoa) وارد هندوستان گردید و درسال ۹۲۸ به احمدنگر وارد شد.

طبق نوشته تاریخ فرشته تعالیم مذهبی و بیانات شاه‌طاهر که مبتنی برمعتقدات شیعه بود چندان دربرهان نظام‌شاه مؤثر افتادکه درسال ۹۴۴ دستور داد نام خلفای ثلاث را از خطبه انداختند و باز به‌راهنمائی‌شاه طاهر، چترو رایت‌سبز اختیارکرد ودتبرائیان‌راوظیفه

داده حکم کرد که درکوچه وبازار و مساجد به‌لعن و طعن خلفای راشدین و پیروان ایشان مشغول باشند .

درکتاب مجالس‌المؤمنین، فرارشاه‌طاهر از ایران ، صرف نظر از بدنامی نسبتی که باخواندیه داشت ، معلول نظر حسادت‌آمیز میرجمال‌الدین صدراسترابادی وتعصب‌شدیدشاه طهماسب ذکرشده و چنین می‌نماید که‌قول مؤلف تاریخ فرشته به حقیقت نزدیکتر باشد چه وی‌می نویسد که درهمان موقع ورود شاه طاهر به احمدنگـر (۹۲۸ ه) مذهب مهدویه رواج تمام پیداکرده و برهان نظام‌شاه دختر خودرا به‌یکی از مشایخ آن‌طریقه‌به زنی‌داده‌بود و بر اثر تعالیم شاه‌طاهر، طرفداران مذهب مهدویه سرکوب ومستأصل گردیدند .

شاه طاهر تحصیلات خودرا در نزد مولانا شمس‌الدین محمد خفری به‌پایان‌برد و در حکمت‌وکلام وسایرعلوم‌اسلامی دست به‌تألیفاتی زد من‌جمله حاشیه بر الهیات شفاوشرح بر تهذیب اصول وشرح باب‌حادی عشر درکلام و شرح رسالهٔ جعفریه در فقه و حاشیه‌بر تفسیر قاضی بیضاوی و رسالهٔ فارسی در احوال معاد و رسالهٔ انموذج‌العلوم و رساله در انشاء .
وی شعر نیز می‌گفته و صاحب مجالس‌المؤمنین قصیدهٔ نسبةً مطولی به مطلع :

باز وقت‌است که از طبق تقاضای‌فلك   افکند برسر ایوان چمن‌گل توشك

در مـدح علی‌بن ابی‌طالب از او نقل‌کـرده است وسام میرزا نیز نوشته‌که‌وی « در جمیع اصناف شعرمی‌فرمود خصوصـا درقصیده» وبیتی ازاو، ازقصیده‌ای به تتبع انوری ذکرنموده.

شاه طاهر در سال ۹۵۶ در هند، درشهر احمدنگر درود حیات گفت ودرهمان‌جا دفن شد ولی چندبعد استخوانهای او به‌کربلا منتقل گردید . (در مجالس‌المؤمنین‌سال‌مرگ وی ۹۵۲ نوشته شده .)

(درخصوص شاه‌طاهر رجوع‌شود به تاریخ فرشته درشرح سلطنت‌نظام‌شاهیان، مجالس المؤمنین ج۲ص۲۴۰-۲۳۴ وتحفهٔ سامی۲۹ ومنتظم‌ناصری وقایع‌سال ۹۵۶ و دیگرمآخذ)

شاه‌طاهر در نامه‌های خود بدین‌نکته اشاره‌کرده است‌که چون‌خود نمی‌تـوانسته به ایران بیاید و شرف ملازمت شاه صفوی دریابد فرزند خود شاه حیدر را به ایران فرستاده و از شاه طهماسب و خواهرش مهین خانم مشهور به سلطانم استدعاکرده است‌که نسبت بدان طفل‌کم تجربه و خردسال‌طوری رفتار شودکه «گرد غربت برچهرهٔ حال وغبار ملال بر جبین آمالش ننشیند».

اما درتاریخ فرشته، علت دیگری برای این امرذکرکرده است بدین ترتیب:
«درآن سنوات فرمانده ایران شاه اسماعیل صفوی چون‌شنیدکه برهان‌شاه محبت‌اهل بیت اختیارکرده هرآینه آقا سلمان طهرانی مشهور به مهترجمال راکه‌چراغچی مقرب بود جهت مبارك باد مذهب به احمدنگر فرستاد و يك‌غلام ترك‌شاه‌قلی نام ویك‌عدد الماس زرگ

قیمتی بابت همایون پادشاه و یك‌قطعه زمرد که‌نام مستعصم خلیفه عباسی براو منقوش بود ودیگر تحف وهدایای نفایس ایران جهت برهان پادشاه مرسول گردانید ویك انگشتری عقیق که سالها در انگشت‌داشت و کلمهٔ التوفیق من‌الله نقش وی بود برای شاه طاهر فرستاد .»

طبق مندرجات همین کتاب برهان نظام شاه‌در اوایل‌سفیر را احترام فراوان‌می‌نمود. اما چون آقا سلمان «در مجلسها هم زبانی نموده خاطر ارباب جاه را برهم می‌زد و به‌شاه طاهر نیز بی‌ادبانه پیش‌آمده سخنان وحشت‌آمیزی گفت، شاه اورا ازنظر انداخت‌و کمتر به‌مجلس خود راه می‌داد وبه ناچار شاه طاهر فرزند خود شاه حیدررا باتبرکات‌نزدپادشاه ایران‌فرستاد .» (ص۱۱۷ تاریخ فرشته)

در این‌شرح دقیق تنها نکته قابل توضیح آن است که درآن سنوات فرمانده ایران، شاه‌طهماسب بوده نه‌پدرش شاه اسماعیل. ضمناً در تاریخ فرشته غرض ازفرستادن شاه حیدر روشن‌نشده ودور نیست که اوفرزند خودراجهت اظهار اخلاص و ابراز صدق نیت فرستاده و درضمن اورا مأمور کرده است‌که جریان امررا دقیقاً به‌عرض مرشدکامل‌برساند. شاه‌حیدر پس از مرگ پدر ، به‌هندبازگشت. (ایضاً ص۱۲۳) .

نامهٔ شاه طاهر به شاه طهماسب[1]

تا معجز نمای بطحای مشیت ازجویبار انامل‌ابداع وچشمه‌سارایادی اختراع رشحات سحاب‌فیض و کمال وقطرات غمام فضل وافضال به حدایق‌حقایق بسیطه و مزرع ماهیات مرکبه رساند و بادیه‌پیمای عنایت درطی منازل ایجاد وتکوین وقطع مراحل اقدار وتمکین تشنه‌لبان تیه امکان ولبیك زنان میقات علم وعرفان را به رشح زمزم وجود وطوف کعبهٔ مقصود فایز گرداند ، همیشه حرم دولت سرای خلافت و عرصهٔ دارالملك سلطنت که غیرت ساحت بیت‌المعمورو رشك سوادبلدة طیبة ورب غفور[2] است‌قبلهٔ اقبال مقبلان وکعبهٔ حاجات صاحب دلان باد وهرگز به نوبهاربخت بلند وشاخسار طالع ارجمند که از مهب شمال فرخنده بال و نفخنا فیه‌من روحنا[3] نضارت یافته و از مصب‌زلال کوثر مثال فانفجرت منه اثنتی عشرعینا[4] طراوت پذیرفته آفت نکبای خزان وآسیب خشك سال‌نقصان مرساد .

خاك سار بی‌مقدار که نهال حیات وی‌به‌آفتاب مهروشبنم محبت‌خاندان‌نبوت پرورده وگلشن‌اعتقادش ازکوثرارادت وسلسبیل اخلاص دودمان ولایت‌آب خورده سرخدمت ازسجدهٔ تحیت وتعظیم و روی نیاز از زمین انقیاد و تسلیم برداشته زبان خامه را ترجمان خامهٔ زبان می‌گرداند وبه زبان خضوع و خشوع از حضیض فقرو

---

۱ ـ عنوان نامه درمنشآت حیدرایواغلی چنین است : ایضاعرضه داشتی که جناب شاه طاهر به‌خدمت نواب جنت مکانی نوشته ۲ ـ سورة السبا ۱۴ ۳ ـ التحریم ۱۲
۴ ـ البقرة ۵۷

انکسار به ذروهٔ عرض مقربان بارگاه سپهراقتدارمی‌رساند که دراین زمان سعادت اوان ، از آن سدهٔ سدره مکان فرمانی مشتمل برعنایت موفوره معارض عارض حور ومشاکل لمعهٔ نور و سواد سطورش‌من‌حیث المعنی مصداق کریمهٔ نورعلی‌نور [۱] و مصدوقهٔ کتاب مسطور [۲] فی رق منشور [۳] بود در تیره شب کربت غربت چون شمع پرتوفیض برکاشانهٔ درویشان انداخت ومشاغل جسمانی ومدرکات روحانی خانهٔ ایشان رابه انوار استنارت واشعهٔ استضاءت مستضیء و مستنیرساخت.

خانهٔ مارامخواه‌امشب‌چراغ‌عاریت کزدرو دیوار این‌ویرانه‌مهتاب آمده‌است

درمطالعهٔ اسرار آن مبارك کتاب روح افزا شاهد نهان خانهٔ قدجاءکم من‌الله نور وکتاب مبین [۴] به جلوه‌گاه ظهور خرامید ذلك فضل‌الله یؤتیه من‌یشاء [۵] . چون مؤدای حروف عالیاتش‌به‌کلمهٔ طیبهٔ ولاتیأسوا من روح‌الله [۶]ـ ومفادکلمات طیباتش مفیدقضیهٔ مرضیهٔ لاتقنطوا من رحمة‌الله [۷]ـ بود منزوی زاویهٔ عزلت ومعتکف صومعهٔ خمول‌پس‌ازیأس وحرمان در ارجای‌فسحت‌سرای رجا سندس واستبرق‌امانی وآمال گسترد و در فضای جلوه گاه طرب‌خانهٔ آرزو دست امید در دامن دل فریب مقصود استوار کرد . بلی

آن جاکه همیشه ابر رحمت‌بارد دهقان امل تخم امانی کارد
وان راکه عنایت تو امداد کند سر رشتهٔ امید زکف نگذارد

اگرچه سعادت اعتنا والتفات شاه دولتی است فایق برطورقدر ومنزلت این گدا و دولت خطوربرخاطرمقربان‌آن درگاه سعادتی است زاید برحوصلهٔ همت این بی سروپا ، اما ظاهراست که حقارت ذره درافاضهٔ نورمنظور خورشید انورنیست‌و دراین معنی جزافادهٔ مقتضای ذات‌امری‌دیگرملحوظ آن ذره‌پرور نی ولاغرو هذا من کریم ذاته .

بعد اشارت‌فایض‌البشارت که درباب‌توجه ذره به حضرت‌بیضا وتوسل‌لجه به دریا که از عبارات اعجاز آیات پروانچهٔ همایون و مثال عنایت مضمون بالمنطوق

---

۱ ـ سورة النور۳۵ ۲ـ الطور۲ ۳ ـ الطور۳ ۴ ـ الحدید ۲۱
۵ ـ المائدة ۱۸ ۶ـ یوسف۸۷ ۷ ـ الزمر ۵۴

والمفهوم مستفاد ومعلوم می‌شد مرحله‌پیمای‌بادیهٔ توجه را موقد نایرهٔ شوق وشعف به شرف عتبه بوسی گشت و محمل‌نشین قافلهٔ عزیمت راجز این‌ترانه حرفی برزبان نگذشت .

ایاحادیاً بالعیش بالله شمر — لقطع الفیافی وطی السباسب
ازاین منزل‌دلکش وکعبهٔ دل — کازاونیست یك دم‌دل خسته‌غایب
مکن حسبةالله ار می توانی — از این بیش صرف زمام‌نجایب

و بالجمله نهایت سعی در امتثال امر مطاع مصروف داشت وغایت همت برتحصیل این امنیت‌گماشت . اما چون تدبیرموافق تقدیر نیفتاد وسعی بنده بی‌امضای‌قضافایده نداد ، لاجرم به حکم مقدمهٔ مالایدرك کله‌لم‌یترك کله‌بعضی ازبنده زاده‌ها را با وجود صغرسن‌وقلت تجربه‌معتمداًعلی‌الالطاف‌الالهیه ومستنداًبالعنایات‌الشاهیة به جاروب کشی‌آستان ولایت آشیان فرستاده شد وکان ذلك فی‌الکتاب مسطورا[1] .

پادشاها! دین‌پناها! نقد ولایت‌در آستین‌وگنج‌فتوت‌در آستان‌شماست.اشراف خاطراشرف برمخزونات ضمایرومکنونات سرایر ازکمالات ذاتی‌وفضایل اصلی‌آن خاندان قدسی نشان‌است و تقویت ضعفا و تربیت فقرای‌آل محمد از لوازم سنیه و خصایص منیعهٔ آن ذات رفیع‌الشان است .

تو آن‌زلال حیاتی که داده ازجان‌شوق — به وادی طلبت‌صدهزارتشنه‌لب است
لطیفه‌ای است وجودتودرصحیفهٔ جود — که ازاصول صفات‌کمال‌منتخب‌است

پس استدعای ترحم به حال ایشان درآن حضرت چندان وجهی ندارد و به هروجهی که خاطراشرف‌اعلی توجه می‌فرمایند ، آن را بنده عین مرحمت و کمال مکرمت می‌شمارد .

چوما با ضعف خود دربندآنیم — که بگزاریم خدمت تاتوانیم
تو با چندین عنایتها که داری — ضعیفان راکجا ضایع‌گذاری

امیدواراست که تکلیف ایشان به تحصیل کمالات‌علمی منضم به‌عموم‌الطاف والتفات به خصوص این امرمضاف به عموم اعطاف باشد .

۱ــ سورةالاسراء ۵۸

به این امیدهای شاخ بر شاخ کرمهای تو مارا کرد گستاخ
وگرنه‌هرگدا رانیست این راه که‌بگشایدزبان‌درحضرت‌شاه

والله‌الموفق بالمبدء والمعاد .

احوال این دیار بـه فیض‌وفضل پروردگار وعون وعنایت نواب کام بخش کامکار به‌صلاح و اصلاح عاید است . امید که‌مزیت‌ارتفاع رایت دین‌مبین‌یوما فیوما متزاید و رفعت‌اعلام شرع مستبین آناً فآناً متصاعد باد. وجوه خطب و رؤس‌منابر به نام‌نامی بااحترام‌ایشان زینت گرفت وصورت‌خدمت وطاعت آن درگاه درضمایر ومحال خواطر همگنان تمکین وتقریرپذیرفت به‌وجهی که‌از عرایض وتقریرحوامل عرایض ظاهر خواهد شد . وین هنوز از نتایج سحراست . اگر فی‌الجمله عنایتی به حال فرستاده و فرستنده مبذول دارند بی شائبه موکدبه‌سنت و اعتقاد ومؤیدمعنی ارادت و اختصاص این طایفه خواهد شد و در اعلاء کلمة‌الله خالی از مدخل نخواهد بود والباقی امرکم احق فی‌ان تقع‌والحق احق بان یتبع . *

---

* منشآت حیدرایواغلی

عریضهٔ شاه طاهر به شاه طهماسب

تاسیارهٔ سپهر پنجم در موکب انجم به شعشعهٔ تیغ آتش‌بار زهرهٔ شیرفلك را آب سازد و از بارقهٔ رمح آب‌دار آتش درخانهٔ سماك رامح اندازد ، وفود مؤیدهٔ وجنود مجندهٔ به‌صولت صمصام‌شدیدالخصام وسطوت سنان جدیدالسنام نواب ابهت مقام جهانبانی‌مؤید ومنصور ونظم صفوف صنوف اعدای دولت‌آل‌محمدبه عواصف جلال وقواصف‌اجلال رایات‌ظفرآیات‌حجاب‌اعلی رقاب‌ثریامکان‌مبثوث ومقهورباد.

خاك سار بی مقدارطاهر بعداز عرض دعائی چون روایح انفاس صبحدم‌ارج النسیم و رفع ثنایی‌چون فوایح‌گلزار ارم عبق‌الشمیم شاهد ارادت را برمنصهٔ حسن اعتقاد جلوه داده و نقاب حجاب ولثام احتجاب از رخسار دل‌فریب اخلاص‌گشاده به زبان کلك سحرسازو کلك‌بیان نکته پرداز به ذروهٔ عرض می‌رساندکه چون نشأة محبت‌آن خاندان درطینت‌این خاکسارسرشته وخاك وجود این بی‌مقداربه زلال‌خلت وخلوص‌آن دودمان‌آغشته اگرچه به‌حسب ظاهرازطواف‌آن‌آستانه دور وازاعتکاف آن دولت خانه مهجور افتاده اماهرآینه دوری صوری از شرف طواف آن آستانه وبعدضروری ازعزاعتکاف‌آن دولت خانه‌عایق انخراط درسلك سدنه ومانع ارتباط به خدمت لزمه وسکنهٔ آن فرخنده‌محفل اعلی‌نخواهد بود .

میان کعبه وماگرچه صدبیابان‌است دریچه‌ای‌زحرم‌درسراچهٔ‌جان است

بنابرآن گستاخانه به عرض‌می‌رساندکه بنده‌زادهٔ خاندان نبوت وولایت‌جعله

اللّه‌من‌عباده‌الصالحین‌زبان‌گشوده استدعای‌عنایت‌بی‌غایت و التماس‌مرحمت‌بی‌نهایت دربارهٔ وی می‌نماید. با وجود قلت تجربه وصغرسن وی را به محفل رجا به‌کرم و کرامت آن خانوادهٔ ولایت منزلت فرستاده شد . امیدکه‌به میامن‌التجا و اعتصام و اعتنا و اهتمام آن حضرت در پایهٔ سریراعلی وساحت بارگاه معلی مزرع املش به رشحات‌نیسان حمایت و احسان‌مصداق واللّه‌یضاعف لمن‌یشاء [1] و بهارستان امنیتش مصدوقهٔ فأنبتنابه‌حدایق ذات البهجة[2] گردد . واللّه‌الموفق‌للمراد والیه‌المعاد . *

۱- سورةالبقرة ۲۶۳ ۲ـ النمل ۶۱
* نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس ۱۳۵۲

۸

مهین بانو مشهور به سلطانم، خواهرتنی (اعیانی) شاه طهماسب ودختر شاه اسماعیل اول بود . شاه طهماسب نسبت بدومحبتی تمام داشت و به راهنمائیهای وی ارج فراوان می‌گذاشت وآن بانوی پاك دل نیز از این همه لطف ومحبت شاه ، در راه تـأمین احتیاجات مردم و رسیدگی به کار آنان ورفع ظلم ازایشان استفاده می نمود و شاه صفوی را به صدوردستورات مساعد وا می‌داشت . کما این که وقتی همایون پادشاه از ناخن‌خشکیهای شاه‌طهماسب متعصب به ستوه آمده بود ،شاهزاده سلطانم به کمك قاضی جهان ،شاه را نسبت بدو برسرلطف آورد ورباعی همایون را به‌نظر شاه رساند و ترتیبی فراهم آورد که سرانجام شاه‌طهماسب حاضر شد همـایون را با يك سپـاه دوازده هـزار نفری ، آن هـم هـمراه پسر خود مـراد ، معاضدت نماید .

مهین بانو در سال ۹۲۵ متولد شد ودر نصف شب چهارشنبه چهاردهم جمادی‌الاولی سال ۹۶۹ بدرود حیات گفت . جنازهٔ اورا به امرشاه طهماسب « به‌دارالمؤمنین قم‌برده در جوار حضرت معصومه علیهاالسلام به امانت گذاشتند .»

رك : جهان آرا قاضی احمد غفاری و احسن التـواریـخ روملـوج ۱۲ حوادث سال ۹٦۹ هـ .

عریضهٔ طاهرشاه به شاهزاده سلطانم[1]

بسیط سراپردهٔ عصمت وعفاف وبساط سرادقات‌مراحم‌والطاف، اعنی‌ساحت خُرمسرای امـامت وسدهٔ سنیهٔ مهدوی النسبة ابهت وکـرامت را به جبین‌خضوع و خشوع بوسیده و دست اعتصام به عروة الوثقی حمـایت و عنایت حضرت صاحب العهد والأوان،نایب‌النبوة المحمدیـة من‌المهدالی الآن استوار کرده به‌عرض‌سدنـهٔ سکنهٔ آن عتبهٔ ملك مقام می‌رساند که اگرچه این ضعیف به حسب ظاهراز آن‌آستان مقدس دور واز شرف خدمت معتکفان آن سدهٔ اقدس مهجور است اما شاید که به مسامع علیهٔ مقیمان این مقام معلی عبور وبرخواطر زکیهٔ طایفان‌آن حریم حرم‌آسا خطور کرده باشد که این چاکرهم ازدعا [گویان] دولت‌ابد پیوند آن خاندان است. امید که عن قریب به طلوع ماه رایت ظفرسرایت مهدوی دیدهٔ بخت روزگارقریر و به ظهورخورشید بلنداخترقائم آل‌محمدعرصهٔ آفاق مستنیرگردد والله‌المستعان.

ثانیاًبه خامهٔ اعتقاد برصحیفهٔ انقیادمی‌نگارد وبزبان استکانت وطریق‌استعانت معروض می‌دارد که بنده و بنده‌زادهٔ خاندان نبوت و ولایت حیدر را بعدکرم‌الله سبحانه به امیدظلال عطوفت ومرحمت نواب کامیاب ام‌المؤمنین و ناموس العالمین به آن درگاه آسمان اشتباه فرستاده رجا به ارجای مروت‌آن خاندان واثق وامید بـه

---

۱ ـ عنوان در نسخه : «عریضهٔ نظام‌شاه به حضرت شاهزاده سلطانم همشیره‌شاه عالم پناه نوشته شده» اما ازلحن نامه و مطالب آن برمی‌آید که نامه از شاه طاهر است که در نزد نظام شاه سمت وکالت داشته .

شمول عاطفت آن دودمان مستوثق است که درمیان دوست و دشمن او را به نظر مرحمت وتربیت ممتاز وسرافراز سازند ونواب عتبهٔ علیا را اشارت فرمایند که گوشهٔ چشم عنایتی به حال وی اندازند . چون فرزندمومی الیه ظاهراً در آن دیارغریب است اگر به وجهی او رااز خاك بردارند که گردغربت برچهرهٔ حال وغبارملال برجبین آمالش ننشیند ، از کمال مروت آن خاندان غریب نیست. والأمراعلی .*

* نسخه کتابخانه ملی پاریس ۱۳۵۲

نامهٔ شاه‌طاهر به‌شاه طهماسب[1]

همیشه سطوح سرادقات سلطنت ومقصورات خیام‌خلافت محیط ساحت‌قصر مشید ومحاط فسحت صرح ممرد باد وپیوسته پایهٔ سریر ثریا مثال وسایهٔ لوای ظفر اشتمال پیرایهٔ دین مؤید و سرمایهٔ فخرفقرای آل محمدباد .

خاکسار طاهر بی‌مقدار ، بعداز وقفهٔ انقیاد وتسلیم وسجده وتحیت وتعظیم، درآن موقف اقدس کعبه‌آثار ، به‌کلك کتابت نگار عجزو افتقار برشرف صوامع مسامع وغرف حظایر ضمایرارکان سدهٔ سلطنت و اعیان خطهٔ خلافت ـ کاسمان در عرض حال خود بدیشان ملتجی است ـ می‌نگارد که معتکف زاویهٔ ضعف وناتوانی و متحیربادیهٔ هوان وتوانی ، به حسن توفیق ویمن توجه خاطرفیاض‌نقد وقت‌گران مایه ، بعدوظایف‌العبادة والعبودیة ، به نظم ونثر علوم‌دینی ولف ونشرمعارف‌یقینی مصروف و زمام‌کد واهتمام به‌تقویت مذهب‌قوی قویم و تمشیت‌صراط مستقیم ائمهٔ هدی‌علیهم الصلوة اعرفها ومن التحیات اشرفها معطوف است وهذا من‌فضل ربی[2]

از جمله دراین وقت تفسیری به اسلوب قاضی‌بیضاوی‌محتوی برنکات‌غریبهٔ عربیه وکلام ومنطوی بر طرق استنباط فروع واحکام ، درنصرت مذهب منصور امامیه سمت ترقیم وصورت تألیف می‌یابد برنهجی‌که افادهٔ صدور و منهاج باطل

---

۱ ـ عنوان نامه درمنشآت حیدرایواغلی : درعرضه داشتی که‌شاه طاهرازهندوستان به اعلی حضرت جنت مکانی علیین آشیانی نوشته« ودر نسخهٔ کتاب‌خانهٔ ملی‌پاریس به شمارهٔ Sup.1352 :عریضهٔ نظام شاه به جانب شاه طهماسب نوشته » ۲ ـ سورة النمل ۴۰

اهل خلاف و تصحیح و تنقیح تحریفات و تصرفات ارباب اعتساف که مفسدهٔ عـوام و مضلهٔ لئام است نماید . امید که بعدالاتمام آن را به دعای بقای ایام اقبال و استدعای ارتقای مدارج عز و جلال مشرف و موشح ساخته دست‌آویز شرف‌پای بوس گرداند و به معونت قوت جاذبهٔ باطن قدسی مواطن پیرانه سر خود را به طواف آن عتبهٔ ملایك طواف رساند .

فان صحّ هـذا القول منك رفعتنی
و اعلیت مقداری و اغلیت قیمتی[1]
جذبهٔ لطفت کند بـا خـاکساران فـراق
آنچه‌با ذرات جـذب مهرتـابان می کند
مشکل‌است‌اصلاح‌حال‌من و لی گر لطف‌تو
ملتفت شد می کند این‌کار و آسان‌می کند[2]

ثانیاً نگاشتهٔ خامهٔ خضوع و نوشتهٔ کلك خشوع آن که احوال سلمانی[3] و حق و تدبیر کاردانی، چون درصحیفه‌ای که به حضرت و کیل‌السلطنه مرقوم‌گشته اندراج یافته بود و از خلوص عقیدهٔ جناب‌مقصود بیك قورچی ، عرض خلاف واقع‌در آن درگاه دورمی‌نمود ، طی آن قضیه به‌طور ادب‌اقرب دید وپیرامون شرح وبسط آن نگردید . چون‌نساق کلام به اطناب کشید وسیاق عرض‌مرام به‌طول انجامید ، شرط ادب آن است که عریضه رابه شرایط دعا ختم نماید و بیش از این در معرض عرض مقاصد درنیاید .

تا به وقت گـل ز شبنم طبـع فیاض بهـار
در مـزاج بـاغ کار آب حیوان مـی کند
در گلستان حیاتت شبنم فیض ازل
آن کند یارب که شبنم‌با گلستان‌می کند *

۱ــ بیت فقط در نسخهٔ پاریس وجود دارد . ۲ــ در منشآت حیدر ایواغلی‌نامه بدین‌جا پایان می‌یابد. ۳ــ علی‌الظاهر اشاره است به‌آقا سلمان طهرانی‌مشهور به‌مهتر جمال چراغچی‌که از ایران به‌سفارت‌به‌هند رفته بود .

* نسخهٔ‌کتاب خانهٔ ملی‌پاریس و منشآت حیدر ایواغلی

۹

برهان‌الدین نظام شاه ازسال ۹۱۴ (= فیض جاوید) تا ۹۶۱ هجری برولایت جنیر، قسمتی از شبه جزیرهٔ دکن، درجنوب هندوستان سلطنت کرد. وی دومین پادشاه سلسلهٔ نظام‌شاهی‌است. قلمرو این‌سلسله‌جزئی‌ازقلمرو وسیع سلاطین بهمنی‌بود. سلاطین‌بهمنی‌اعقاب حسن کانگو افغانی بودند که در سال ۷۴۸ ه بساط سلطنتی در دکن گسترد و تا دو قرن افراد این‌خاندان‌دراین‌ناحیه سلطنت‌کردند. حسن‌ابتدا درخدمت‌یکی از برهمنان دهلی بود و در زمان‌سلاطین‌تغلقی به‌مقامات عالی‌رسید وظفرخان‌لقب یافت وهنگامی‌که‌مردم دکن بر محمد بن تغلق شوریدند، ظفرخان به‌کمك شورشیان. سپاه سلطان‌محمد تغلقی را از دکن بیرون راند وخود باعنوان علاءالدین حسن‌کانگو بهمنی بر تخت سلطنت گلبرگه نشست.

در سالهای بعد، سلاطین بهمنی به تدریج دامنهٔ متصرفات خود را توسعه دادند به‌طوری‌که‌تمام‌شبه جزیرهٔ دکن رامتصرف‌شدند وحد مملکت آنان‌ازدریائی‌به‌دریائی رسید. ولی این توسعهٔ فراوان، براثر بیکارگی سلاطین اخیر سلسلهٔ بهمنی خود موجب تجزیه دکن و به وجودآمدن چندین مدعی سلطنت‌طلب و استقلال‌جوگردید. بدین معنی‌که یوسف عادل شاه، یکی از سرداران فاتح محمد شاه ثانی (از سلسله بهمنی) ولایت جدید التصرف بیجاپور را مستقل اعلام نمود و احمدنظام‌الملك که‌سلسلهٔ نظام شاهیان بدو منسوب‌است در ولایت احمدنگرکوس استقلال زد و فتح‌الله عمادالملك در ناحیهٔ برار بساط سلطنتی چید ومؤسس سلسله‌ای شد که در تاریخ به عمادشاهیان شهرت یافت و بسی برنیامد که سلطان بهمنی ولایت گلکنده را نیز از دست داد و قطب‌شاهیان درآن متمکن شدند و ولایت بیدار را نیز برید شاهیان‌به دست‌گرفتند وبدین ترتیب دولت بهمنی بر افتاد وبرجای آن پنج دولت کوچك ایجاد شد. آخرین فرد سلسلهٔ بهمنی‌کلیم‌الله شاه نام داشت‌که ازسال ۹۳۲تا۹۳۳ چون‌میر نوروزی نامی ازسلطنت داشت وباپایان سلطنت او دولت بهمنی

را نیز عمر به پایان آمد .

نظام شاهیان از سال ۸۹۶ تا ۱۰۰۴ه(۱۴۹۰تا۱۵۹۵ م .) بر منطقه احمدنگر حکم راندند واز ایشان ده نفر عنوان سلطنت یافتند وبساط سلطنت آخرین ایشان که بهادر نظام شاه نام داشت به دست‌شاه زاده‌دانیال پسر اکبراز امپراطـوران گـورکانی‌هند ،یعنی نبیرهٔ بابر برچیده شد و احمدنگر به تصرف وی‌درآمد گواین که‌امرای‌دولت نظام‌شاهی دردولت‌ـ آباد خطبه به نام مرتضی ثانی خواندند (۱۰۰۷ ه) ولی از سلطنت نامی بیش نداشت ودر سال ۱۰۱۶ ملك عنبر حبشی بر پایتخت‌دولت پوشالی‌آنان مسلط‌گردید .

اما ابراهیم عادل شاه که درطی‌نامه‌بدواشارت رفته است، ابراهیم اول‌است وچهارمین فرد ازخاندان عادل‌شاهی. عادل‌شاهیان ازسال۸۹۵ دربیجاپور مستقرشدند وازایشان هشت نفرعنوان سلطنت یافتند. روابط این‌سلسله با دولت‌ایران درزمان صفویه، دراوایل‌کاربسیار دوستانه‌بود. وقتی شاه اسماعیل درنامهٔ خود به‌اسماعیل عادل‌شاه وی را «شاه» خواند ، وی سخت شادمان‌شد وتعبیروبیان پادشاه ایران رابه فال نیك‌گرفت وگفت : « اکنون شاهی به خاندان ما آمد . » سپس ایلچی را احترام فوق‌العاده کرد و « حکم فرمودکه جمله سپاه مغل‌زاده تاج‌سرخ دوازده ترك برسرنهند وهرکه تاج‌پوش‌نباشداورا به‌سلام‌نگذارند ودوازده گوسفند جریمانه ازوی‌بگیرند واگرهمان‌شخص‌باردیگراین‌کاررا بکندمیان‌بازار دستارازـ سرش بردارند وبازاریان نسبت به اوسخنان رکیك برزبان‌آرند و نیزحکم‌کردکه روزهای جمعه وعیدین وسایرایام متبرك برمنابر فاتحهٔ سلامتی‌شاه اسماعیل‌صفوی می‌خوانده باشند و این‌حکم قریب‌هفتاد سال‌تا آخرعهد علی‌عادل شاه جاری بود. (تاریخ فرشته ج ۲ ص۱۹)

نخستین‌کسی‌که از این روش‌بازگشت و ازکیش پدر وجدکناره‌گرفت همین ابراهیم عادل شاه است. وی‌خواجه عنایةالله شیرازی‌معلم فرزندخویش رابه‌جرم تشیع به‌قتل رسانید وملافتح‌الله شیرازی رابه‌جای وی انتخاب‌کرد . ملافتح‌الله نیزشیعه بود ولی‌خود را حنفی نشان می‌داد. (فرشته ج۲ ص۳۴)

آخرین‌فرد خاندان عادل شاهی، علی‌ثانی‌است‌که از۱۰۷۰تا ۱۰۹۷ پادشاهی‌کرد و سرانجام به‌دست اورنگ زیب دولت وی وسلطنت دودمانش پایان‌گرفت .

سلاطین دکن یعنی عادل‌شاهیان ، قطب شاهیان، برید شاهیان، نظام شاهیان وعمادـ شاهیان‌که هریك بر قسمت‌کوچکی از دکن حکومت داشتند دائماً با یکدیگر به زد و خورد می‌پرداختند وچندان‌این‌جنگها ونزاعها ادامه‌یافت که‌جملگی‌ناتوان‌شدند تاجائی‌که سلاطین گورکانی‌هند به‌آسانی برآنان دست‌یافتند ودکن راضمیمهٔ امپراطوری خویش‌ساختند .

(رك: تاریخ طبقات سلاطین‌اسلام لین‌پول، فهرست زمباور، منتظم‌ناصری ج۲، تاریخ فرشته ج۲ آثار الشیعةالامامیة ج۱ تالیف‌آقای عبدالعزیزجواهرکلام)

نامهٔ نظام شاه به شاه طهماسب[1]

امید که چون ارتفاع آفتاب جهانتاب خلافت و هدایت و انتصاب لوای عالم آرای سلطنت وولایت در بسیط زمین مفید انبساط بساط شرع مطهر غرّا و مؤید آثار ملت مؤید زهراست اطناب خیمهٔ زرین طناب آن دولت به اوتاد سراپردهٔ ظهور مظهر موعود متصل و مربوط و ماهچهٔ علم زرنگار آن سعادت به قوایم اعلام ظفر ارتسام قائم آل محمد ملتقی و منوط گردد .

خادم اهل بیت رسول الله، نظام شاه، که نشأة مهر و محبت آن خاندان نبوت بنیان در طینت او سرشته شده و خاک وجودش به زلال خلّت و خلوص دودمان ولایت ارکان آغشته، بعد از عرض دعائی چون روایح انفاس صبح دم ارج النسیم و رفع ثنائی چون فوایح گل زار ارم عبق الشمیم شاهد ارادت را بر منصهٔ حسن اعتقاد جلوه داده و نقاب حجاب از رخسار دل فریب اخلاص گشاده به موقف عرض مؤسسان اساس شاهی و حارسان کریاس سپهر التباس نواب سلیمان جاهی لازالت ایام اقباله مصونة عن التناهی و مأمونة عن اصابة الدواهی می رساند که در این زمان فرخنده اوان، از آن سدهٔ سدره مکان، جناب امارت مآب سلیل الامراء العظام جلیل القدر والمقام، نقاوة ارباب المجد والأعتلاء، ادهم[2] میرزا بادیهٔ رسالت را به اقدام طاعت پیموده و مطیع امر

---

۱ ـ عنوان نامه در نسخه :«کتابت از جانب حضرت نظام شاه به جانب شاه طهماسب مشتمل بر تهنیت فتح روم و اظهار فتوحاتی که دست داده و استدعای مدد از حضرت شاه و اشعار به آن که میرزا همایون از آن جا تقویت یافته ایشان خود واقف اند .»

۲ ـ ادهم بیك روملو در سال ۹۵۴ به سفارت به هند رفت (منتظم ناصری ج ۲)

مطاع اذهب بکتابی‌هذا فألقه الیهم[۱] بوده هدهدآسابدین دیار رسید و کتابتی‌محتوی برعنایتی موفور وخطابی منطوی برعاطفت غیرمحصور ازایراد بهجت مفادش به‌حسن ورودمقرون‌گردید وصور کتابی‌با معانی‌خطابی وی که شواهد حصول‌مقصود بلکه دلایل ثبوت‌مطلوب بودند به معـرض شهود رسید . خامهٔ زبـان در صفت آن جواهر اسرار زبان به زمزمهٔ هوالذی انزل علیك‌الکتاب فیه‌آیات محکمات[۲]گشود و زبان‌خامه دربیان صفوت‌آن‌لآلی‌آب‌دار به‌سرود خجسته‌ورود بل‌هو آیات بیّنات[۳] دستان‌سرائی نمود . حقاکه ازنسیم رحمت وشبنم‌التفات خاطرفیاض غنچهٔ مراد در چمن‌آرزو شکفت و نوبهار مقصود درگلشن امید نشو و نما پذیرفت .

چوگل‌به خنده درآمدلب‌امل ز نشاط　　　ازآن نسیم که ازباغ لطف شاه وزید

هرچند طایر تأمل وهدهد تخیل درهوای‌مکافات‌آن‌ملاطفت پروازنمود وبر‌گرد سبای مجازات‌آن معاطفت گردید، ادراك‌تحفه‌ای کـه قابل‌مقابلهٔ‌آن کـرامت و احساس هدیه‌ای که‌لایق مواجههٔ آن‌شهامت تواندبود نکرد .

عذر لطف تومگر خلق تو خواهد ورنه
قوّت ناطقه را طاقت این معنی نیست

اگرچه به حسب ظاهر نیر مؤانست از فلك مستقیم مجالست بر مناظر آمال مشتاقان وصال نتافته و حرم ظاهر مستهام بـه نسیم عنبر شمیم حدیقهٔ التقا و التیام تزویج‌نیافته، اما لایزال ازعندلیب گلشن‌ضمیرمحبت‌تأثیر نفحات‌انس والفت شنیده و علی‌الاتصال نفحات عنایت سمات ازچمن ان‌الله فی ایام دهـرکم نفحات بـه مشام جان رسیده

میان‌کعبه وماگرچه‌صدبیابان است　　　دریچه‌ای‌زحرم‌درسراچهٔ جان است

فلاأقسم بمواقع‌النجوم[۴]که تاثواقب‌سلطنت وفرمان روائی‌وکواکب خلافت وکشورگشائی‌ازافق‌آن‌خاندان ولایت ارکان‌ودودمان‌هدایت‌بنیان‌طلوع‌نموده‌همواره ازآن‌ذروهٔ اعلی‌لوامع التفات‌خاطرخطیررا مترّصد وازآن‌سدهٔ‌علیاروایح توجه‌ضمیر

---

۱ ــ سورة النمل ۲۸　۲ ـ سورة آل عمران ۵　۳ ــ سورة العنکبوت ۴۸
۴ ــ الواقعة ۷۴

کیمیا تأثیر را متربّص بوده و هرصبح ازنسیم‌صبا با استفسارگلشن فیض‌بخش ثبات وبقاء فر و اجلال وهر شام ازبرید شمال استشمام نمو چمن سعادت نشیمن دوام عز و اقبال نموده آه اگرباد صباگاهی‌بیارد بوی‌تو!

تا دراین ولا ، از مبشران بهجت و سرور و مفسران آیات فرحت و حبور صوامع مسامع محبّان‌این‌دیار ومخلصان این اصقاع واقطار رسیدکه پادشاه‌فلان‌با‌سپاه بی‌پایان‌آن‌مرزوبوم که‌مصداق‌مصدوقهٔ اولئك‌حزب‌الشیطان الا ان‌حزّب‌الشیطان هم‌الخاسرون[۱]اند، به تصوّر آن‌که‌نزول در مقام شیرو پلنگ وحلول درکام اژدها و نهنگ می‌تواندکرد و شاه‌باز بلند پروازآن دولت و شاهین شهامت‌آئین آن‌سعادت را در دام احتیال ومکیدت می‌تواند آورد ، خیال فاسد در دماغ کاسد خود راه‌داده و اشتعال نائرهٔ فتنه‌وفساد و اشتغال به هیجان مادّهٔ عداوت وعناد نموده وازمضمون صید را چون‌اجل‌آید سوی صیادرود غافل و ذاهل بوده به‌عزیمت جدال روبه آن ناحیهٔ‌ظفر اشتمال نهاد .

به آهنگ هیجا دلیر آمده ندانسته نزدیك شیر آمده
از آن‌بیشه مشکل توان‌یافت کام که شیرژیان‌راست در وی مقام
وز آن‌گل نگردد معطر دماغ که دارد نگهبان بر اطراف باغ
مکن سوی آن بیشه جولان دلیر که جای‌پلنگ است ومأوای‌شیر
تذروی‌که شد سال عمرش تمام برد دایهٔ دانه‌اش سوی دام
چوپروانه پرد سوی شمع‌جمع به پروانه‌آفت رسد نی به شمع
ندانست نادان ز سودای گنج که‌ازاژدهایش‌رسد درد و رنج

واین مقدار ندانسته که آفتابی که از اشعهٔالله نورالسموات والارض[۲]اقتباس اضاءت نموده باشد هرلحظه از لوامع والله‌متم نوره[۳] نور خواهدگرفت و نهالی که از رشحات واسقینا کم‌ماءً فراتاً[۴] اقتناص‌نضارت کرده‌باشد ازفیضان زلال ویجعل‌لکم جنات و یجعل لکم انهاراً[۵] هرزمان طراوت دیگر خواهدپذیرفت .

۱ــ سورةالمجادلة ۲۰ ۲ــ سورةالنور ۳۵ ۳ــ الصف۸ ۴ــالمرسلات ۲۷
۵ــ نوح ۱۱

بـر سپهر دلبری از پـرتـو نور ازل
هرزمان‌خورشیدحسنت راصفائی دیگراست
وز بهـار فیض در بـاغ لطـافت دمبـدم
سرو بالای تو را نشو و نمای دیگـر است

نواب کامیاب را چـون مرکوز خـاطر و ملحوظ ضمیر محبت سرایـر اعلاء کلمةالله و اعلان شعاراهل‌بیت رسول‌الله بوده‌از بواطن قدسی مواطن ایشان‌استمداد و استعانت نموده وبه امداد و اسعاد آن‌ذوات قدسیةالصفات مستظهر و مستوثق بوده با سپاهی که چون اجل‌موعود ازهیچ‌چیز رونگردانند و مانندقضای مبرم به‌هیچ‌وجه برگشتن‌ندانند و آب حیات را از ظلمات رزمگاه جویند و غبار معرکه را توتیای دولت‌گویند، کوه‌را ازغایت شکوه در نظر نیارنـد و سد سکندر را پـردهٔ عنکبوت انگارند.

سپاهـی همه مردمیدان جنگ — چه لشکر گروهی ز شیرو نهنگ
بود جامشان خود آهن تمام — مـی‌لعلشان خـون دشمن مـدام
همه نیزه شان افعی‌کینه کیش — که‌هم‌مهره‌هم‌زهر دارد به‌خویش
بـود مهـره اش کعبتین مـراد — دهد زهرش از تلخی مرگ یاد

درظلال اعلام ظفر پیکر و سایهٔ رایات و مایعلم جنود ربّك الا هو و ماهی الّا ذکری‌للبشر[1] روی‌همت به‌دفـع آن طایفهٔ واجب‌الرفـع آورده‌اند و چون دست سنان‌عساکر ظفر اقتران به غارت جانهای مخالفان آغاز تطاول نهاده و قامت لوای نصرت التقای همایون از نسیم انهم لهم‌المنصورون و انّ جندنا لهم‌الغالبون[2] بنیاد تمایل کرده معاندان دولت همین که چشم برکتابهٔ رایت ظفـر سرایت شاهی که به‌طراز هـوالذی ایدّك بنصره وبـالمؤمنین[3] مطرز است انـداخته و چتر بلند اختر ظل‌اللهی را که حاوی فحاوی الَم تر الی ربـك کیف مـدّالظل[4] است نصب‌العین خویش ساخته‌اند ایشان‌را از هوای‌کار معلوم و از فحوای‌کارزار مفهوم شده که طرهٔ

۱ـ المدثر ۳۴ ۲ـ سورة‌الصافات ۱۷۳ ، ۱۷۲ ۳ـ الانفال ۶۴ ۴ـ الفرقان ۴۷

مشکین‌لوای آن سعادت‌پیراستهٔ مشاطهٔ عنایت و پرچم رماح آن دولت‌شانه زدهٔ‌دست ولایت است و پنجه در پنجه افکندن و باکوه پهلوی مبارات زدن در حیّز قـوّت و حوزهٔ قدرت ایشان نیست .

پهلو به کـوه و پنجه بـه شیر ژیـان زدن

اندیشه‌ای‌است باطل وفکری است‌بی‌مآل

بناءً علیه مدلول سیهزم‌الجمع و یولّون‌الـدّبر[۱]را به‌عمل‌آورده ومفهوم‌جندٌ ماهنا لك‌مهزومٌ من‌الأحزاب [۲] را دستورالعمل‌کرده هزیمت‌را بهترین عزیمت‌دانسته از میان جانی به صدتشویش بیرون برده‌اند و منادی قاتلوهم یعذّبهم‌الله [۳] نـدای ان تستفتحوا فقدجاءکم‌الفتح[۴] به‌گوش هوش اتباع ائمهٔ هدی‌واشیاع‌عترت طیبهٔ‌مصطفی رسانیده کلام لایح‌السطوة فانتقمنا من‌الذین اجرمـوا[۵] وکلمهٔ لازم‌الصولـة فقطـع دابرالقوم‌الذین ظلموا[۶] در مسامع معتقدان خاندان نبوی و ضمایـرمحبان دودمـان مصطفوی مرتسم و منطبع گردانیده‌اند آخر جرعهٔ نشاط انگیز اقبال ایشان به‌خمار ادبار انجامید و شربت گوارندهٔ آمالشان به زهرقاتل مبدل‌گردیده همای نصرت در سایـهٔ رایـات همایـون استظلال جسته و شاه‌باز ظفر بر دست دولت روز افـزون نشسته .

دشمن به توجنگ‌ازسرنادانی‌کرد وین‌کار نه از بهر مسلمانی کرد

آخر بگریخت از سلیمان زمـان آن دیوکه دعوی سلیمانی کرد

غالباً اکثر آن‌جماعت ضایع البضاعة اختر حیات و کوکب نجات خودرا درخانهٔ وبال و نقصان راجع دیده‌اند و بیشتر آن قوم عظیم‌الشناعة عدیم‌الاستطاعة به‌موجب مضمون فلایستطیعون توصیة ولاالی اهلهم یرجعون[۷] از معاودت به‌مسکن مأنوس و مراجعت‌به اهل‌خود مأیوس‌گشته بی‌مقدمهٔ وصیتی وکلمهٔ‌شهادتی از دست ساقی فنا چاشنی فذاقت وبال‌امرها[۸] چشیده‌اند .

۱ـ القمر ۴۵ ۲ـ ص ۱۰ ۳ـ التوبة ۱۴ ۴ـ الانفال ۱۹ ۵ـ الروم ۴۶ ۶ـ الانعام ۴۵
۷ـ سورة یس ۵۰ ۸ـ الطلاق ۹

رفتند رومیان همه چون شیر سوی جنگ
کاری نکرد باطن ایشان به‌نام و ننگ

خار درشت خوی بسی تیغ زد ولی
عالم به حسن خلق گل تازه رو گرفت
ای‌گل به نازکی[۱] بنشین بر سریر حسن
کزباغ عارض تو جهان رنگ وبو گرفت

چون خبر موکب‌ظفر اثر به تحقیق پیوست و معنی کریمهٔ واثابهم فتحاً قریباً و مغانم کثیرة یأخذونها [۲] درشأن عساکرنصرت مظاهر صورت‌بست، پس از ادای وظایف شکرگزاری زبان حال به این نغمه مترنّم و طوطی مقال به این ترانه متکلم گشت :

چه‌پرتو است که اقبال در جهان افکند
چه‌غلغل است که دولت در آسمان افکند
چه‌منّت است که برگردن زمین و زمان
طلوع رایت شاهنشه زمان افکند
غبار کوکب شاه است یا نسیم بهشت
که بوی امن وامان در مشام جان افکند

شك نیست که فتح‌الباب این فتح دیباچهٔ فتوحات دارین و مقدمهٔ تسخیر عتبات عالیات و حرمین شریفین خواهد بود و به حسن توفیق الهی و عون تأیید حضرت خلافت پناهی شاهد این مراد از تتق غیب به احسن وجهی چهر خواهد گشود. مرتجی به لطایف عواطف الهی و مترجی به‌عوارف ذوارف نامتناهی آن که روز به روز گلزار آن دولت بلند و نوبهار آن خلافت ارجمند به مرابیع للذین احسنوالحسنی و زیادة[۳] سرسبز وسیراب‌و ساعت به ساعت ثواقب اقبال وکواکب بخت فرخنده فال‌از سپهر لهم مایشاؤن‌فیها ولدینا مزید[۴] گیتی افروز وجهان‌تاب‌باشد

۱ـ شاید هم: به‌تازگی ۲ـ الفتح ۱۹ ، ۱۸ ۳ـ سورة یونس ۱۰ ۴ـ ق ۳۴

این‌مراتب که دیده‌ای جزوی‌است	کـار کلی هنوز در قـدر است
بـاش تـا صبح دولتش بـدمد	کاین هنوز از نتایج سحر است

ولامحاله توفیقاتی که مساعد روزگار فرخنده فـرجام و ایـام خجسته ادوار میمنت انجام نواب اعلی حضرت سلیمانی، صاحب قرانی فردوس مکانی ، الواثق الی رحمة‌الله‌الملك‌الجلیل، ابوالمظفر سلطـان شاه اسماعیل، اسکنه‌الله ریاض‌الجنان ورّش علیه من رشحات‌الرحمة والغفران شده بود درقوت مقدماتی است که نتیجهٔ‌آن تبلج صبح اعتلای‌آن خسرو کیخسرو سریر و تبرج نجم ارتقای‌آن سکندر ارسطو تدبیر تواندبود. بلی! نقاش نقش آخر بهتر کشد ز اول .

و ازمحاسن‌اتفاقات که در این اوقات مقارن فتوحات نواب همایون به وقوع مقرون‌آمده‌آن است که ابراهیم عادل خان باآنکه مکرر ازعسکر ظفر اثـر شکست یافته بود، چون به‌مقتضای فلما ذهب عن ابرهیم‌الروّع[1] وجاءته‌البشری یجـادلنا در جوف طبیعتش فی‌الجمله خوف تخفیف یافت، هوای مجادله درسر وخیال مقابله و مقاتله درخاطر غوایت‌سیر آورده به‌جانب فتنه‌وفساد شتافت. این دولت خواه‌هرچند در تسکین‌مادهٔ آشوب و اطفای‌نائرهٔ فتنه به‌موجب یا ابرهیم اعرض‌عن‌هذا[2]وظایف نصیحت و خیر اندیشی به تقدیم‌رسانید و این‌معنی‌را به‌هرگونه موعظه مؤّکد وبه‌شواهد آیات واحادیث مؤیدگردانید به جائی نرسید و مشارالیه به هیچ حـال متنبه نگردید .

چوگوش‌هوش نباشدچه فایدت زنصیحت .

چون‌خامهٔ قضارقم وخامت‌عاقبت‌برصحیفهٔ قسمت‌مشارالیه کشیده‌بود،وسوسهٔ دیوغرورش از راه ببرد و از روی جسارت درمقام شرارت آمده عنان‌آرزوبه‌دست پندارسپرد و بنا برسورت حرارت شباب وشدت باعثهٔ تهتك واضطراب اعتقاد به‌غرور و قدرت و اعتماد برحول وقوت خود نموده به زور غرور تحریك‌مادهٔ‌شرور و انشاء واختراع عداوت‌بغیر ضرور نمود وچون به‌محض تزویر برقلعهٔ سولاپور که

۱ــ هود ۷۷ ۲ــ سورهٔ هود ۷۸

یکی از قلاع مشهور این دولتخواه است سابقاً قابض شده بود و در این ولا رای مودت پیرای بر تصمیم‌عزیمت‌تسخیر آن قلعه جازم‌وبه‌دفع مضرت او که‌از واجبات عقلی و متحتمات شرعی بود عازم شد وهمّت بر آن گماشت که به صدمت منجنیق سطوت‌برج‌غرور وسور سرور اورا منهدم ومنعدم‌سازد وسنگ تفرقه درسلك‌جمعیت و سلسلهٔ امنیت وی اندازد .

چون‌مفاتیح‌فتح‌و اقبال‌ومقالیدنصرت‌واجلال‌معلق‌ومنوط‌ومقید و مربوط‌به‌رشتهٔ التفات و اعتنا وعلاقهٔ عنایت و ابتغای مسند نشینان بارگاه امامت و متکّیان ارائك عصمت‌وکرامت است اولئك علیهم‌صلوات من ربّهم و رحمة و اولئك هم‌المهتدون[1]

فردا که‌هر کسی‌به‌شفیعی زنند دست   مائیم ودست و دامن‌اولاد مصطفی

لاجرم دست التجا و اعتصام به رکاب استعانت و استخدام آن شهسواران عرصهٔ‌عرفان وفارسان‌مضمار ایقان‌استوارساخته ولوای‌ولای آل‌عبا و رایت‌ظفرسرایت من اعتصم بالله فقدنجا در میدان معادات ومعرکهٔ مبارات بر افراخته متوجه دفع‌آن جمع واجب‌القمع شد .

چون عادل خان شنید که پرچم همایون ما را مشاطهٔ ربانی آراست ولوای ظفر مقرون به عزیمت فتح ونصرت برخاست وگروهی مسلح به درع وجوشن‌بلکه کوهی از پولاد وآهن رو باونهاده به سرعت‌می‌آیند وعواصف حادثه به آن‌جانب متحرك شده عن قریب ابواب اختلال برروی شواهد امانی و آمال او می‌گشایند ، پیش از آن که آتش جدال افروخته ورایت اقبال افراخته شودنقش بند تزویر، بر لوح رای جهالت تصویرش ، تصویراین‌معنی‌نمود که متحصن به حصاری ومتصون به چار دیواری می‌باید بود .

بنابراین ، در حوالی قلعهٔ مذکور طرح توقف انداخته برگرد خود دیواری نهاد و بردور خود ازگل وخاك حصاری‌ترتیب داد وظنوا انهم مانعتهم‌حصونهم من الله[2] و ندانست که

---

۱ ـ البقرة ۱۵۲ ۲ـ سورة الحشر ۲

بود مرد را تیغ و بازوحصار حصار گل و خاك ناید به کار
حصارشهان‌مغفروجوشن‌است نه دیوار سنگ ودرآهن‌است
به جائی نباید درون آمدن که نتوان ازآن‌جا برون‌آمدن

جنود ظفر ورود عنان توجه بـه احاطهٔ جدار و محـاصرهٔ حصار او منعطف ساختند وعزیمت بر آن تصمیم یافت‌که به ضرب‌ضرب‌زن وتفك بنای بی‌بقای‌تزویر اورا ویران سازند واز خرابی سورماتمی درحصارش اندازند .

رسیدندلشکر به‌شوق وشعف براطراف‌آن حصن بستند صف
ستادنـد شیران مـردم شکار فشردنـد پـای شکـوه استوار
ز مـار تفـك مهره‌انگیختند به بـرق بـلا ژالـه‌هـا ریـختند
برافروخت‌توپ‌آتش‌کارزار پرآتش شدازسنگ آتش‌حصار

مشارالیه‌چون‌صورت حال‌برطبق‌مقال فأتیهم‌اللّه‌من‌حیث‌لم‌یحتسبوا وقذف‌فی قلوبهم الرّعب[1] مشاهده نمود، خوف برمزاجش غالب وهزیمت را به جان طالب شده هرچند ملاحظه‌کرد که از ضیق محاصره استشمام شمیم خلاصی فکری است باطل ودر مضیق آن مخاطره استنشاق نسیم رهائی به غایت مشکل است از احاطهٔ دایرهٔ پریشانی‌چون نقطه درمرکزحیرت وسرگردانی‌گرفتارگردید . می‌خواست‌که پرگاروار پای‌ثبات وقراربیفشرد ، چون‌اسباب‌توقف منتظم وملتئم‌ندید دل‌برهزیمت نهاد و قرار بـرفرار داد وحالت یـوم یفرالمرء من‌اخیه [2] مصداق حـال آن سفیه گشت .

شعلهٔ شمشیر و برق نیزه و دودتـفـك خصم را گرشیرنرباشدگریزان‌می‌کند

عاقبت مخالفان دولت را از نکبای نکبت‌گرد ادبـار بر چهرهٔ اقبال نشست و منطوق فهزموهم باذن‌الله [3] وصف‌الحال ایشان گشت . جمعی که ثریا صفت دست انتظام به هم داده‌بودند چون بنات‌النّعش متفرق گردیدند و فوجی که هیچ کس‌جز پشت‌کمان ایشـان ندیده بود از تیردلیران میدان جنگ پشت داده از آن پس روی

---

۱ ـ سورة الحشر۲ ۲ ـ عبس ۳٤ ۳ ـ البقرة ۲۵۲

جمعیت ندیدند. بالجمله به نیروی اقبال فرخنده فال رایت شوکت واقتدارمعاندان کەبەاوج‌تجبرواستکبارافراشته‌بود نگونسارگردید ونقوش‌مباهات و افتخارمعارضان که به‌استظهار اعوان وانصار برلوح تصور وپندارنگاشته بود به آب تیغ آتش بار شسته شد وچون فرار مخالفان‌مقهور از قلعهٔ سولاپورمقترن به‌ظهورگردید فی‌الواقع فتح قلعهٔ مذکور متوقع‌الوقوع والحصول بود لکن مداخل تحصیل آن مطلوب و مخارج‌تیسیراین‌مقصودبه واسطهٔ مکیدت«برید» وسبب حیلت‌آن نمودهٔ یزیدمسدود گشت ومشارالیه بی‌جهت‌خرق قاعدهٔ محبت وقدح ضابطهٔ مودّت نموده به منازعه‌و مناقشه‌برخاست وازلفظ وداد مفهوم‌عناد واز کلمهٔ‌اتحادمعنی‌تضاد خواست ولامناقشة فی‌الاصطلاح ونقض مواثیق وعهود بی‌سابقهٔ امری که موجب آن تواند بود نموده به تیشهٔ کلفت بنای الفت را خراب‌ساخت وبه تیغ نفاق رشتهٔ وفاق را قطع کرده رخنه درسلك اتفاق انداخت و چهرهٔ یگانگی به‌ناخن بیگانگی‌خراشید وحرف وفا به گزلك دغا از صحیفهٔ خاطر تراشید وندانست که انتقاض شرایط عهود به انهدام قواعد مقصود سرایت خواهد نمود وهدم‌بنیان‌پیمان‌موجب ویرانی‌بنای‌امان‌خواهد بود. یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین[۱]. خانهٔ خودرا به‌دست خویش ویران می‌کند وچون تسامح وتساهل دراین باب میسر وتحمل این طرزغدری وتجرع‌این نوع صبری متصور نبود ضرورت شدکه‌درازای سوء اعمال و حذای قبح افعال او مادهٔ مکافات را درهیجان آورد وسیل انتقام را به جانب او رخصت انحدار دهد و به مقتضای جزاء سیئة سیئة مثلها[۲] درصدد مجازات آید و رواحل اختلال و قوافل استیصال رابه مراحل ومنازل‌او راه‌نماید. چوبدکردی‌مباش‌ایمن زآفات.

لاتأمنن فتی‌القیت مهجته ناراوتحسب‌ان‌النارقد بردا

معتصماًبحبل‌الله‌المتین‌ومتکئاًعلی‌جنود التأییدمن‌الائمهٔ‌المعصومین‌صلوات‌الله علیهم‌اجمعین‌مؤدای‌حسبك‌الله ومن‌اتبعك‌من‌المؤمنین[۳]را مقدمة‌الجیش‌عساکرنصرت مظاهرساخته‌ومتاع‌توسل‌واعتصام‌درسفینهٔ‌پرفتوح مثل‌اهل‌بیتی‌کمثل‌سفینة نوح‌انداخته بامواکب ظفرمراکب که چون کوه خارا سرسبزی خود زتیر باران دانند و چون

۱ ــ سورة الحشر ۲ ۲ ــ الشوری ۳۸ ۳ــ سورة الانفال ۶۶

پولاد خود را از آتش رزم سرخ روگردانند، دم‌تیغ‌زمرد فام‌مبارزان‌خون‌آشام‌سفاك رالب لعل شکرریز خوبان شیرین شمایل پنداشته در صدد بوسیدن آن بـر آیند و خم‌کمند پرپیچ و تاب زورآوران چالاك وچابك دستان بی‌باك‌را حلقهٔ زلف‌دل‌آویز پری رخان چین وچگل انگاشته به دست بازی‌آن رغبت نمایند

بجیش جاش بالفرسان حتی ظننت البر بحراً من سلاح

به تسخیر قلعهٔ بیدار و تحصیل آن حصار گردون آثار که احکم قلاع و اعظم بقاع اوبود اقدام نموده، عروج شرفاتش بـاذروهٔ فلك‌البروج مقابل وبـروج رفیع الدرجاتش بابروج مشیدهٔ آسمان مشاکل ، حصانت و متانت آن بـه مرتبه‌ای کـه سلاطین زمان از فتح‌آن چون صید عنقا مأیوس گشته وخواقین دوران از تدبیرآن چون تسخیرقلعهٔ سپهراثیرناامیدشده، درهیچ روزگار کمنداقتدار برکنگرهٔ فتح‌آن‌ـ حصار نیفتاده ومرغ تدبیر هیچ قلعه‌گشای کشورگیر در هوای تسخیرآن پـروبـال نگشوده .

چوسد سکندرسار(؟) آهنش فلك سنگی افتاده در دامنش
زحل‌کرده‌درخاك ریزش‌نگاه زخورشیدش‌افتاده‌ازسر کلاه
به‌گردش‌کندنسرطایر[۱]طواف چوسیمرغ پیرامن کوه قاف
کمان دلیران زبـالای آن نمایان‌چوقوس‌قزح‌زآسمان

سپاه ظفر پناه چون‌هالـه دراطراف قمرو ماننداوراق پیرامون شجرآن‌قلعه‌را محصر ساخته جمیع جوانب او را مواقع دعایـم خیام ومواضع قوایم شعار اسلام گردانیدند ومحیط دائرهٔ آن قلعه را نقطهٔ مرکز ساخته درمیان‌گرفتند ودرمقابل هر- کنگره جمعی از پیاده وسوار و در برابر هر برجی فوجی از لشکرتیغ گذار صف کشیدند وشجعان معرکهٔ یوم التقی الجمعان[۲]دامن مردی برکمراجتهاد زده و دست اقتدار از آستین سعی بیرون آورده چون سهام تقدیر که درامضای مهـام انتظـار دیگری نکشند روی به‌آن حصارآوردند و چون حوادث روزگار که بـه اعوان و

۱ ــ نسرطایرونسرواقع‌دوستاره‌اند . درزبانهای‌اروپائی‌این‌دوکلمه به‌صورت vega,Altair آمده است . ۲- سورة آل عمران ۱۴۹

انصار محتاج نگردند به گرفتن آن‌قلعه توجه کردند . آتش قتال وجدال دراطراف و اکناف‌آن قلعه‌التهاب و اشتعال‌پذیرفت وازشرارتوپ‌آتش بارهرطرف در گلزار کارزار گلهای آتشین شکفت . نهنگ توپ پرآشوب واژدرهای ضربه زن رعد اسلوب به عزم قمع اعدا و قصد قلع آن قلعهٔ کوه آسا دهنها گشودند و از کثرت ورود سنگ صاعقه وش‌اهل قلعه به غایت مشوش وچون اصحاب جحیم پیوسته‌در آتش بودند.

شداز آتش کین درآن‌کارزار چومنقل پر آتش درون حصار
درآن قلعه یك سرمشوش‌همه چواهل جهنم در آتش همه
شدند اهل آن قلعه‌زار وذلیل زسنگ تفك همچواصحاب‌فیل
حصاری‌چنان‌کرداز آتش‌قصور ز تاب تجلی فرو ریخت طور

هرچند ملاحظه نمودند دیدند که از حامی ایشان آثار حمیت وحمایت به ظهور نمی‌آید و روز به روز اشتداد مادهٔ ویرانی والتهاب نائرهٔ تشویش وپریشانی می‌افزاید و عساکر ظفر مآثر چون صبا که به یك صدمه شکاف در اطراف گل سوری افکند هر طرف دربارو رخنه‌ها ساختند و چون شمال که به یك حمله به منافذ حصارغنچه نفوذ نماید چند جا نقب درسور قلعه انداختند واز صدمات ضربه زن وسطوات توپ قلعه شکن قریب به‌آن شد که‌اساس آن قلعه ویران وبنای حصارش با خاك یکسان شود دانستندکه از خامی حامی ابواب خلاصی مسدود و اسباب رهائی بالکلیه مفقود است بلکه کشتی نجات وسفینهٔ حیات ایشان عن‌قریب مستغرق‌گرداب خواهد شد ومشارالیه پهلوان باشد برون آردگلیم خود زآب.

بنابراین دست‌عجز واضطرار به دامن امان و زینهاراستوارکرده قدم ازجادهٔ تمرد و امتناع کشیدند وبرطبق‌فاعترفوا بذنبهم [1] اعتراف به جرایم واعتذار از افعال واعمال ناملایم خود نموده امان طلبیدند . این مخلص به شکرانهٔ این فتح‌ایشان را امان داد وبه حکم‌العفو زکوة الظفر نقوش زلات ایشان را به زلال صفح و اعراض

---

۱ ـ سورة التوبة ۱۰۳

شسته ابواب عفو واغماض برروی ایشان گشاد و آتش‌عنف رابه آب لطف‌آمیزش‌داده زهرانتقام را تریاق‌عفو برپهلو نهاد وسپاه‌ظفرانتباه چون معارج دولت شاه‌عالم‌پناه به بالای قلعه برآمدند واعلام‌ظفر فرجام چون مراقی همت نواب سپهراحتشام پابرسقف آن طارم آسمان مثال نهادند .

قسم‌خورد گردون که‌درهیچ دوری ندیدست فتحی چنین‌چشم دوران
دراین‌کارمشکل،دراین‌خرق عادت فلك‌گشته‌واله‌ملك مانده حیران
اعانت زجای دگر شد و گرنه برون بود این قدرت‌ازحدّ انسان
گلستان عالم چوگل شد شکفته براهل جهان گشت عالم گلستان

عاقبت کعبتین مراد بروفق دلخواه گشت ونقش آرزو مطابق مدعانشست و صبح شادمانی از افق عواطف ربانی دمیدن گرفت و لوامع انوار آمال از مطالع استحصال درخشیدن پذیرفت .

الیوم انجزت‌الآمال‌ما وعدت وادرك المجد اقصی‌ماتمناه

ثانیا به زبان خضوع‌معروض می‌دارد و به خامهٔ‌خشوع‌برلوح عرض‌می‌نگارد که چون نواب کبریانقاب را همت‌بلند براعلای اعلام شریعت‌نبوی مقصوروفطرت ارجمند برارتفاع مراتب ملت مصطفوی مجبول ومفطور است اگر عنان عزیمت به تسخیر بعضی بلاد هند که درقبضهٔ تصرف اهل بغی‌وطغیان و زمام همت‌به تحجیر این اراضی که درحیطهٔ تملك اصحاب کفروعدوان است مصروف‌فرمایندهر آینه اولیای آن حضرت را معنی فرحین بماآتیهم‌الله من فضله [۱] به اجمل صور جلوه خواهد نمود وبراعدای دولت صورت فمااستطاعوا من‌قیام وماکانوامنتصرین [۲] نقاب از چهره خواهد گشود .

دواسبه‌فتح وظفرآیدت به‌استقبال چوروز رزم‌شوی برسمندعزم سوار

اگردر حصول این مقصود قائد توفیق شرایط موافقت را در تعویق دارد و رفیق تأیید قواعد مرافقت را به جای نیارد، رجا به ارجای مروت‌آن‌خاندان واثق و امید به‌شمول عطوفت آن‌دودمان مستوثق است‌که جمعی از غازیان شیردل وفوجی

۱ ـ سورة آل عمران ۱۶۴ ۲ ـ الذاریات ۴۵

از مجاهدان غضنفر شمایل که الیوم مصدوقهٔ والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا [۱] و مصداق وان یکن منکم مأة یغلبوا الفاًمن الذین کفروا [۲] ایشان اند از آن درگاه عالم‌پناه به معاونت ومساعدت محبان دولتخواه مرخص شده عن قریب منهیان اقبال مژدهٔ توجه‌جنود نصرت‌قرین وایّدنا الذین علی عدّوهم فاصبحوا ظاهرین [۳] به افنای وجود اعادی این‌حدود برسانند ومبشران آمال‌بشارت فسوف یأتی‌الله‌بقوم‌یحبهم و یحبونه اذلة علی‌المؤمنین اعزة علی الکافرین [۴] در اطراف و اکناف این دیار منتشر گردانند وچون شخصی که من حیث‌المذهب مخالف ومغایرو دربادیهٔ خلاف و اختلاف هائم وحائراست وهمای همایون فال محبت آل‌جناح نجاح وظلال اقبال برفرق‌عقیده‌اش منبسط نساخته وشمع شب افروزیهدی‌الله لنوره من‌یشاء [۵] برشبستان ارادت و اعتقادش پرتو التفات و اعتنا نینداخته با وجود این چون ملتجی به‌آن قبلهٔ اقبال و متکی به‌آن آستانهٔ بطحا مثال شد امروز به میامن مروت واحسان وبرکات عنایت وامتنان‌آن حضرت به‌پایهٔ عز و افتخار فایزوبه‌پیرایهٔ رفعت واقتدارحائزاست تاج عزتش راکه صرصر ادبار از تارك اقبال انداخته بود دست عنایت شاهی باز برفرق همایونش نهاد و بساط نشاطش راکه حوادث ایام طی ساخته و روزگارغم فرجام دردست وپاانداخته بود باردیگرعاطفت پادشاهی گسترانیدش علی‌وفق‌المراد.

فی‌الواقع تا سایه دست دردامن‌خورشید زده چون‌آفتاب حمایت نواب‌ظل‌اللهی ندیده وتاهاله پناه به جوارماه برده چون ماه‌لوای عنایت ولایت پناهی مشهود منصهٔ شهود اونگردیده لمثل هذافلیعمل‌العاملون [۶] وآری

کسی که دست به داماں همت توزند
به دولت تو زند تکیه برسریر جلال
شود شکفته ز فیض بهار عاطفتت
ز دوحهٔ امل او شکوفهٔ آمال

هرآینه مخلصی که سندس واستبرق اخلاص را در ارجای رجا گسترده و

۱ ـ العنکبوت ۶۹ ۲ ـ الانفال ۶۷ ۳ ـ الصف ۱۴ ۴ ـ المائدة ۵۹
۵ـ سورةالنور ۲۵ ۶ـ الصافات۵۹

قطوف دوحهٔ اعتقاد را به رشح سلسال خلوص و رش‌سلسبیل خصوص‌پرورده باشد و حدائق مثمرةالحقایق ولای طیبین و طاهرین و حظایرقدسی سرایر تولای ائمهٔ معصومین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین رابه نفحات ارادت ونسمات صدق منضّر ومطّرا گردانیده ارقام مودت آل‌عبا به حکم قل لااسألکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربی[1] چون نقش برنگین خاتم طبیعتش منطبع وغبارتردد اغیار برطبق من‌احب‌الله وابغض الله ازدامن فطرتش‌مرتفع باشد معلوم است که به موجب مفهوم دوستان را کجا کنی محروم، به نوعی‌افاضهٔ انوار توددو تفقد خواهند فرمودکه از پرتو شمع اقبال‌آن حضرت کاشانهٔ امنیت و املش روشن بلکه بعد از استفاضه لوامع تربیت و تقویت چراغ منزلتش‌برمنزل اکفا واقران پرتوافکن‌گردد . وین نه اول پرتوفیض است از آن خورشید جود .

دراین وقت به حکم سابقهٔ محبت قبلی[2] و جاذبهٔ ارادت جبلی از صمیم فؤاد تصمیم عزیمت نمودکه عریضه مشتمل برعرض نصوص خلوص و محتوی برشرح فصوص خصوص به پایهٔ سریر آسمان توقیرمرسول‌گرداند وبرحسب مفهوم مسرت انتباه یومئذ یفرح‌المؤمنون بنصرالله[3] ازسرسرورموفور وبهجت غیرمحصورمراسم تهنیت وشادمانی‌به‌تقدیم رساند. تأکیداًلمعانی‌الوداد وتأمیناًلمبانی‌الاطاعة والانقیاد امارت مآب‌مشارالیه راکه حافظ قواعداصالت وجامع شرایط رسالت‌آمده از جملهٔ بندگان‌صادق‌الاخلاص واززمرهٔ یک‌جهتان راسخ الاختصاص‌آن درگاه‌ثریا مناص‌ـ است راجع داشته ، افتخارالخوانین العظام فی‌الزمان ، بحری خان را در صحبت مومی‌الیه به‌درگاه معلی و پایهٔ سریراعلی ، اعلاه‌الله تعالی، مرسول داشت و شرح فصول اوضاع واحوال وعرض اصول امانی وآمال رابه تقریرمشارالیه بازگذاشت. اکنون شایستهٔ آن شیمه وشان وسزاوارآن‌منزلت ومکان‌آن‌که چون مشارالیه به‌شرف تقبیل بساط‌گردون انبساط مستعدگردد، مقاصد وملتمساتی‌که به زبان‌خضوع وخشوع ازدولتخواهان معروض و مرفوع گرداند به سمع عنایت والتفات مسموع دارند و آنچه درباب‌حسن‌عقیده واخلاص مخلصان به‌مسامع‌جلال ومدارک عزواقبال رساند،

۱ـ الشوری ۲۲ ۲ـ تصحیح قیاسی . نسخه: ملی‌ـ شاید : قلبی ۳ـ سورةالروم ۳،۴

ازقبیل تکلفات رسمی وتملقات عادی نشمارند .

لاتحسبونی فی‌الهوی متصنعا　　　کلفی بکم خلق بغیر تکلف

وبه‌موجب واخفض‌جناحك‌للمؤمنین[۱] اجنحهٔ مرحمت واظلهٔ مکرمت‌برمفارق مطیعان منقاد وتابعان سابق الاخلاص صادق الاعتقادگسترده بروجهی مرآت خاطر والانهمت را جلوه‌گاه‌آمال‌محبان سازند وبه نوعی نظرلطف وعنایت‌به حال دولت‌خواهان‌اندازندکه موجب وثوق[جهت؟] طاعت وسبب رسوخ نسبت اطاعت‌گردد. عنایت ازتو وازما اطاعت .

اگرچه قدم‌بربساط انبساط نهاده به این شیوه اقدام نمودن وبه دست جرأت نقاب از چهرهٔ مقاصد و مطالب براین وجه‌گشودن نه دأب‌اهل‌آداب و رسم ارباب ألباب است اما

چون چشم تودل می‌برد ازگوشه‌نشینان

دنبال تو بودن‌گنه از جانب ما نیست .

همیشه اقلیم سلطنت وعرصهٔ خلافت‌به عزسریراقبال ویمن‌مسند اجلال شاهی مرفه ومعمور وخواطرارباب‌خلوص وضمایراصحاب‌خصوص‌به‌مژدهٔ فتح ونصرت و نویدمزید جاه وحشمت نواب عالم‌پناهی منشرح ومسرورباد. *

۱ــ سورة‌الحجر ۸۸

* نسخهٔ‌کتاب خانهٔ ملی پاریس شمارهٔ ۱۳۵۲

۱۰

شمس‌الدین محمد خفری ازدانشمندان وپارسایان اقلیم پـارس‌است. وی‌شاگرد امیر صدرالدین‌محمد (محمدالحسینی)حسینی‌الدشتکی شیرازی‌بود، ازسادات ودانشمندان نامور. (رك: حبـیب السیر ج ۳ جزو۴ ص ۱۱۱–۱۱۰ طبع بمبئی و رجال حبیب‌السیر ص۱ ۳۴ ومجالس‌المؤمنین ج۲ ص ۲۲۹ چاپ تهران ۱۳۷۵ قمری)

شمس‌الدین‌محمد درکاشان اقامت‌داشت ودرهمین‌جا است‌که شاه‌طاهر نزد وی‌شاگردی کرده وحکمت وکلام وفلسفه آموخته است . خفری درسال ۹۳۰ق. به‌نام‌خواجه حبیب‌الله ساوجی دوتالیف‌کرده وبه هرات فرستاده یکی‌تفسیرسورهٔ فاتحةالکتاب و دیگری رساله‌ای مشتمل‌برچهل حدیث .

قاضی‌نورالله درمجالس‌المؤمنین‌درشرح‌حال وی می‌نویسد:درزمان اوائل‌سلطنت‌شاه‌ـ اسماعیل‌که قضات ومفتیان‌سنی ازایران می‌گریختند ، وقتی چنان‌شدکه درکاشان‌هیچ قاضی ومفتی نماند ومردم به‌ناچارمسائل‌شرعیهٔ خویش رانزد شمس‌الدین محمدبردند واو باآن‌که مهارتی درفقه نداشت وازکتب‌فقهی امامیه‌نیزدرنزد وی‌نبود، براساس‌عقل‌مستقیم اظهارنظر می‌نمود وفتاوی خویش راکتباً به‌خواستاران می‌فرستاد . تاآن‌که شیخ علی‌بن‌عبدالعالی را به‌کاشان‌گذار افتاد وچون‌آن فتاوی رامطالعه‌کرد، همه را«موافق قول‌معمول مفتی به‌علمای فقه امامیه » یافت یامطابق «ادلهٔ قویهٔ فتاوی ایشان» ودرتوجیه این‌امرگفت‌که این‌موافقت ومطابقت دلیل صحت قاعدهٔحسن وقبح عقلی‌است‌که « طایفهٔ امامیه ومعتزله برآن رفته‌اند.»

وفات شمس‌الدین محمد خفری را درسال ۹۵۷ نوشته‌اند. برای اطلاع بیشتررجوع شود به‌حبیب‌السیر ج۳ جزو چهارم ص۱۱۵ . رجال حبیب‌السیرص ۲۵۵، مجالس‌المؤمنین ج۲ ص ۲۳۴–۲۳۳ فارس‌نامهٔ ناصری ج ۲ص ۱۹۶و روضات‌الجنات ص۶۷۴ وریحانة ـ الادب ج۱ ص۴۰۶–۴۰۵

نامهٔ شاه‌طاهر به شمس‌الدین محمد خفری

تا اشعهٔ آفتاب وجوب از ثقبهٔ عضادهٔ اسطرلاب حکمت الهی برصفایح ممکنات فایض باشد و پرتو نور وجود اضافی مرتقیات و مراتب وجود حقیقی را عارض، لوامع خورشید فضل وحکم ولوایح نیّرخلق وکرم ازسپهر ذات فایض‌ـ البرکات‌حضرت استادی علامی،صاحب سریراقلیم‌کمال ،مسندنشین درگاه افضال ، زینت‌افزای‌ریاض‌افاضت،چهره‌گشای‌جمال‌حقایق ومعانی،مبین رموز آسمانی،زیور چهرهٔ دانش و بینش ، فهرست‌کتاب آفرینش، مجموعهٔ‌کمالات انسانی ، مرآت تجلیات الهی .

کامل‌الذاتی که ذات‌کاملش‌دارد فراغ هم‌چوعقل اول‌ازنقص‌کمال منتظر

الذی کشف‌القناع‌من‌وجوه مخدرات‌الحقایق والفهوم ورشف بشفاه‌الفکرلبقاع قلبه‌الزکی‌انهار المعارف والعلوم‌وطلق‌بیدالعقل‌عقال‌الاعضال‌وشکال‌الاشکال‌عن‌اقدام رکاب‌طبایع المستفیدین و قلق‌بنصال‌التأمل صدورالمعضلات و قلوب المشکلات فی‌معارك اصحاب الحق‌والیقین،رسام‌خطوط‌التحقیق‌علی‌حدودالکتاب، وسام سهام ـ الفیض‌علی‌جنوب‌قلوب‌اولی‌الالباب، المولی‌الحبرالعلامة‌المؤید،مولاناومقتداناشمس الملة والافاضة والافادة والدین‌محمد برصفحات هیاکل‌اعیان‌نامیهٔ اصحاب وآداب وقوالب هیآت‌ممکنهٔ تلامذه وطلاب‌لایح‌ولامع‌باد.

اقل‌المعتصمین‌بحبل‌افادته واصغرالمتشبثین‌بذیل‌افاضته‌طاهربعداز تلخیص‌رسایل خلوص وتنقیح‌مسایل‌خصوص تحیتی چون‌انفاس‌قدسیان مجرد ازشوب‌شوائب ریا

وخدمتی‌چون مادهٔ‌حلقهٔ روحانیون‌به‌صورت‌صدق‌وصفامعروض‌موقف‌افادت ومشهود مجلس افاضتش می دارد و پیوسته ارقام اخلاص به‌کلك اختصاص برصحیفهٔ خاطر می‌نگارد. حسن‌ارادت واعتقاد وکمال مودت و اتحاد نسبت به مقیمان‌آن آستان‌که معصم‌ارباب شوق و طلب وملثم اصحاب علم وادب است مقتصربه زیورخط وخال الفاظ وعبارات‌نیست و محتاج به مرتبهٔ‌غنج و دلال‌شواهد تشبیهات و استعارات نه. حقا که‌حقیقت‌شوق ومحبت‌محاط‌به سنن‌علمیه‌نمی‌شود وکیفیت‌خلّت ومودت کماهو حقه‌درحیّزتحریر درنمی‌آید . چه‌احاطهٔ غیرمتناهی‌به‌متناهی امری است‌ممتنع‌السیر وادراك امور وجدانی کیفیتی است متعذرالتیسر.

قلم‌را آن‌زبان نبود که وصف‌عشق‌گوید باز
ورای حدتقریراست شرح آرزومندی

فأسأل‌الله‌نیل‌الاتصال‌والله‌علی‌صدق‌مایسأل خبیر و بایجاب مااسئل منه‌قدیر.

اگرچه‌ازراه صورت‌مسافت‌بعید حاجز کعبهٔ مقصودگردیده وبدین‌سبب‌انواع تفرقه و اصناف‌الم‌به‌خاطر محزون رسیده اما همیشه‌مشام جان‌به روایح افادات علیه که از حرم‌گلشن معنی می‌وزد معطر و ظلمت آباد طبیعت به‌لوایح افاضات‌جلیه‌که از سپهر باطن قدسی‌مواطن می‌تابد منور بوده وزمان زمان نسیم توجه خاطر فیاض ریاض قابلیت طالبان را طراوت افزوده و نفس‌نفیس رشحات‌التفات ضمیر آفتاب تأثیر مزرع استعداد مستفیدان را تربیت نموده است . لاجرم اوقات خود را بعداز اقامت مایجب علی‌العباد و یستحب‌للعباد من‌وظایف‌التعبد ورواتب‌العبودیةبه تدرب مقاصد قدما و تتبع مآثرعلما مشغول ساخته وخدمت معارف‌دینیه ولوازم علوم‌یقینیه را مورث‌هدایت و نجات و مثمرارتفاع درجات شناخته است وبه قدرهمت وقابلیت ازهرخرمنی‌خوشه‌ای و ازهرسفره‌ای‌توشه‌ای‌گردآورده به‌آنچه مقدورفهم قاصربوده درآن وادی طریق سعی واجتهاد سپرده ازآن‌جمله چون در اثنای عبارات اشارات وشرحین[1] ومحاکمات[2] خار ترددی چند درغنچهٔ دل خلیده بود وغبارشکی چند به

۱ ــ یعنی شرح امام فخررازی و شرح خواجه نصیرطوسی‌برکتاب اشارات ابوعلی سینا
۲ ــ کتاب قطب‌الدین رازی در محاکمه و انتقاد و مقایسهٔ دوشرح مذکور

آینهٔخاطر رسیده ودردفع ورفع‌منوع ونقوص ومعارضات‌صاحب محاکمات‌مبحثی چند روی داده بسود وراه تصرف چند در تلخیص وتحقیق مقـاصد برروی طبیعت گشاده اما ازقلت قابلیت وعدم اعتماد برریزهٔ خود آنهارا وقعی‌نمی‌نهاد وبه‌مقتضای تأمل درمؤدای‌المرء بصیربعیوب نفسه توسن‌طبیعت را در میدان اشتهارجولان‌نمی‌داد . به‌سبب این دغدغه خاطر قرار نمی‌گرفت و تقلب باطن تسکین نمی‌پذیرفت . به خاطر فاتر رسیدکه از آن جمله‌آنچه در وقت‌گنجد از سواد به بیاض آورده به نظر کیمیا اثرکه حلال هرمشکل وفاروق حق وباطل است معروض دارد تا اگرآن جزوها برمحك اعتبارکامل‌نمایند به‌سکهٔ قبول رسانیده دربازارصیرفیان سخن‌رایج گردانند والا جمله را در خلاص اخلاص بگذارند وعارض حق صرف را از عرضهٔ تعریض باطل سازند علی‌کل التقدیرین کمینه به احدالدولتین فائز گردد وبناء علیه تمام مباحث تصورات به بیاض‌آورده به‌نظر مبارك مرسول داشت .

بی‌ادبی وگستاخی رابه‌ذیل عفوو اغماض مستورداشتن وهمت‌بلند برتربیت جانب‌مخلصان نیازمند واصلاح‌حال مستمندان دردمندگماشتن‌بی‌شائبه مناسب‌شمایل قدسیهٔ‌آن ذات عالی‌شان و ملایم طور بزرگی ایشان خواهد بود . بزرگان خرده برخردان نگیرند .

چون امید به دست بوس دولت باقی است ، امید هست کـه باقی به مشافهه معروض شود . سلام علی من‌یعتکف ببابکم و یقتدی بجنابکم *

* منشآت حیدرایواغلی

۱۱

خان احمدخان آخرین فرد دودمان کارکیا، ازسلاطین گیلان، است. نسب این خاندان به‌احمدالاکبرمشهور به عقیقی کوکبی ازنبیرگان امام زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین (ع) می رسید. جداعلای آنان به نام‌علی‌کیا دراندیشهٔ تسخیرگیلان افتاد ولی دشمنان فرصتش ندادند و او به‌مازندران پیش سیدقوام‌الدین مرعشی رفت وهمراه او به محاصرهٔ فیروزکوه شتافت و کیاجلال متمیرحکمران فیروزکوه به وسیلهٔ سیدعلی‌کیا زنهار خواست وبرهمین اساس، پس ازفتح فیروزکوه، سیدکمال‌الدین پسرسیدقوام‌الدین‌مالی فراوان به‌سیدعلی‌کیا بخشید واو وخاندانش رابه‌ساری‌آورد وخانه‌ای‌بدو واگذارنمود. دردوران‌ترکتاز تیموردرایران، براثرتقاضای مردم گیلان، سید علی‌کیا متقلد امرسلطنت گیلان بیه‌پیش (لاهیجان)گردید و سپس به کمك برادرخویش‌مهدی‌کیا برگیلان بیه‌پس (رشت) نیزدست‌یافت وپیش‌ازاین‌ناحیت تنکابن رانیزازسید رکابزن حکمران‌آن ناحیه‌گرفته بود. این‌سیدعلی‌کیا همان است‌که‌نامه تیموررا درپیشنهادتسلیم جوابی‌سخت ودندان‌شکن داد.

پس ازسیدعلی‌کیا، چندین‌نفرازآن خاندان به‌سلطنت رسیدند وآخرین‌فردکارکیاخان احمدخان‌است پسرکارکیا سلطان‌حسن. پدر وی سلطان حسن بربرادرخویش‌کارکیا سیدعلی شورید (اوایل‌سال ۹۴۱) وبا امیره‌دباج حاکم‌گیلان بیه‌پس شجاعانه درافتاد واورا ازمقر حکمرانی خویش‌بیرون راند. ولی‌دوران سلطنت وی‌چندان دوام‌نیافت ودرشب جمعه پنجم جمادی الاٌخری سنه ۹۴۳ به‌بیماری طاعون درگذشت.

درآن روزگارپسرش‌خان‌احمدیك‌ساله‌بود. امیرعباس سپهسالارسلطان‌حسن، طفل‌یك‌ساله وی را برتخت سلطنت نشاند. ولی برحسب استدعای کیاخور کیاطالقانی از امرای معتبرگیلان ووکیل سلطان‌حسن، شاه طهماسب‌ناحیت بیه‌پیش رابه‌برادرخود بهرام میرزا که زمستان رادرقزوین می‌گذرانید داد. امرای بیه‌پیش اطاعت‌نکردند وخان‌احمدخان را

همراه خودبه‌کوههای اشکوربردند . بهرام میرزا درسال ۹۴۴ کیا خورکیا را زندانی کرد ولی مردم براو شوریدند ودرلاهیجان بدوحمله بردند و اوبه قزوین گریخت .

سلطان صفوی حقوق موروثی‌خان احمدرا رعایت‌کرد واورا حکمران بیه‌پیش‌شناخت وبیه‌پس رانیزضمیمهٔ قلمرو اوکرد تا امرای وی‌درآمدش رابه خزانهٔ‌کشوررسانند . امرای بیه‌پیش اندکی بعدکوچسفهان رانیزبه لاهیجان ملحق ساختند .

بدین‌ترتیب‌خان احمدبزرگ‌شد ودرکارهامستقل‌گردید . وی‌مردی شعرشناس وشاعر وادیب وآشنا به‌علوم زمان خویش‌بارآمد وتوجهی‌تمام به فنون مختلف من‌جمله موسیقی و نجوم‌یافت وهنرمندان راجایزه‌های‌گران داد . ازلحن بیان‌قاضی احمد غفاری‌که معاصروی بوده وتاریخ خویش راتاسال ۹۷۲ یعنی‌سه‌سال قبل‌ازویرانی‌کار این سلطان، نوشته‌برمی‌آید که خان احمد همه جا از عزت و احترامی تمام برخوردار بوده است . قاضی می‌نویسد : «کامکارترین‌آن طبقهٔ علیه(دودمان‌کارکیا) و افضل واکرم‌آن دوحهٔ سامیه است واکنون به زبان افتخاربه خواندگار اشتهاریافته فرمان‌فرمای ملك موروثی‌شده به‌یمن اقبال‌وبخت از بسیاری ورطات نجات یافته صاحب تاج و تخت‌گردید .»

به‌گفته قاضی، خان احمد در مذهب تشیع ، شوری فراوان داشت « واین بیت‌که از نتایج طبع وقاد ایشان است نقش نگین آن سرور ارباب سداد است

تا شد سعادت ابدی راهبر مرا شد رهنمون به مذهب اثنی عشر مرا

یکی از شعرا در وصف این بیت گفته است :

تا شد این‌بیت ترا نقش نگین خانهٔ دین گشت معمور از این‌بیت‌چو بیت‌المعمور»

اما با این فضایل ، خان‌احمد مردی انتقامجو و جاه‌طلب و عیاش و به جـای خود خونریز و سنگدل بود . از کارهای زشت وی قتل سلطان‌محمودخان بیه پس بود، پسرمظفر سلطان پسر امیر حسام‌الدین . مظفرسلطان نخست‌باشاه‌اسمعیل‌صفوی ازدردشمنی درآمد ولی بعدها به‌شرحی‌که درتواریخ‌آمده به‌درگاه‌سلطان‌صفوی‌آمد ومورد تفقد قرارگرفت وشاه به او که امیره دباج نام داشت لقب مظفرسلطان بخشید ودخترخویش رابه زنی‌به وی داد. این زن‌که به نوشته عبدالفتاح فومنی نامش خیرالنسابیگم بود درروز ۱۷ شعبان‌سال ۹۲۳ وارد فومن شد. وی پانزده سال بیشتردرخانهٔ شوهر نماند و رخت به زیر خاك‌کشید (۹۳۸) و جسدش به اردبیل منتقل ومدفون‌گردید . مظفرسلطان دخترشمخال خان چرکس رابه زنی گرفت وازوفرزندی یافت‌به‌نام سلطان محمودخان. سرانجام مظفرسلطان به مخدوم خویش خیانت‌کرد وپس‌ازحملهٔ عثمانیان به ایران، وی‌به‌اردوی‌سلطان عثمـانی‌آمد واظهارعبودیت نمود. شاه طهماسب‌که‌ازوسخت رنجیده‌بود پس‌ازچندی براودست‌یافت واورا درجمعه‌هیجدهم شعبان سال ۹۴۲ درقفس‌کرد وآتش‌زد. اماپسرش را ازملك موروثی‌محروم نکرد وناحیت بیه‌پس‌راهمچنان به‌حکومت وی‌واگذاشت. تا این‌که بی‌کفایتی وی‌آشکارا شد وشاه‌صفوی‌دستور

دادتا وی را به شیرازگسیل دهند ودرآنجا تحت‌تعلیم مولانا محمد پسرغیاث‌الدین منصور شیرازی‌قرارگیرد . دستورسلطان صفوی‌آناً اجراگردید وخان احمدخان موقع را برای‌از بین‌بردن حریف مساعددیده معلم‌مزبوررا تطمیع‌کرد تا سلطان‌محمود رامسموم نمود. همین که درتحقیقات ، پرده ازرازها برداشته شد ، معلم خیانت‌پیشه به‌نزدخان احمدپناه برد و چون شاه طهماسب قاتل‌راخواست، خان احمد ازتسلیم وی خودداری نمود. اشتباه دیگری نیزدرهمین ایام ازاوسرزد وآن این‌که برخلاف فرمان شاه‌طهماسب، ناحیهٔ‌کسگر رانیزبه امیره ساسان نداد. این امورباعث شدکه شاه طهماسب ناحیهٔ بیه‌پس وکوچسفهان راکه ارثاً ازآن ملك جمشید پسرسلطان محمود بود ازخان احمد بازپس‌گیرد و به وارث حقیقی باز سپارد. بنابراین یولقلی‌سلطان ذوالقدر رابه‌گیلان‌فرستاد . خان‌احمد بیه‌پس رامسترد داشت ولی‌کوچسفهان را نداد وچون‌یولقلی سلطان خواست با زورکار را ازپیش برد، شاه منصور لاهجی، سپهسالارخان احمد، که‌ازطرف مخدوم خویش‌حکومت فومن داشت درکنارسیاه‌رود بروی حمله‌برد و اوراکشت (ذی‌الحجه سال۹۷۴ هـ .)

خان احمدکه بیست‌سال بودکه به درگاه سلطان نیامده بود، احضارشد ودرطی‌همان فرمان احضار، ازطرف سلطان صفوی‌سخت مورد تهدید وتخویف قرارگرفت وشاه طهماسب صریحا بیان داشت‌که عدم اطاعت وی موجب حرکت قشون به‌گیلان می‌گردد . ولی خان احمدگوشش بدین سخنان بدهکارنبود وپس‌ازآن‌که درصفرسال ۹۷۵ شاه طهماسب‌معصوم‌ـ بیك صفوی رانام زد فرماندهی‌سپاه مأمورگیلان‌کرد ، خان مغرورتا دهنده واقع درسرراه کسگربرای جلوگیری ازمعصوم‌بیك پیش‌آمد. منتها رسیدن خبربیماری‌پسرش سلطان حسن اورا ناگزیربه مراجعت‌به‌لاهیجان نمود وکمی بعداین پسرمرد . مادر این‌شاه زاده، تی‌تی دخترقرامحمد چیك زن اول‌خان احمدخان بود وشاه صفوی براثرمحبتی‌که بدان‌طفل‌داشت حکومت بیه‌پس رانام زد وی‌کرده وبدین‌ترتیب سراسر گیلان رابه اختیارخان احمدخان داده بود .

خان احمدبه تفصیلی‌که درکتب‌مذکوراست سرانجام دربرابرسپاه شاه طهماسب تاب نیاورده گریخت وپس‌ازچندی دستگیرگردید. سرداران قزلباش وی را «با اموال واسباب‌و دفاین وخزاین درروزسه‌شنبهٔ ششم‌ماه رجب‌به درگاه عالم پناه آوردند وشاه دین پناه بعداز چندماه اورا روانهٔ قلعهٔ قهقهه‌گردانید .»

خان احمد ازقلعهٔ مزبوریك رباعی ازاثرطبع خویش‌نزد سلطان صفوی‌فرستاد بدین گونه لطیف وجان سوز :

ازگردش چرخ وازگون می‌گریم ازجورزمانه بین که‌چون می‌گریم
باقدخمیده چون‌صراحی‌شب وروز در قهقهه‌ام و لیك خون می‌گریم

حضرت شاه دین‌پناه این‌رباعی راجواب‌گفته به مومی‌الیه روانه نمود :

آن روز که کارت همگی قهقهه بود / با رای تورای سلطنت صد مهه بود
امروز بدین گریه و اندوه بساز / کان قهقهه رانتیجه این قهقهه بود
(قصص الخاقانیه)

انصاف راکه رباعی شاه طهماسب سخت سست افتاده است هم از نظر لفظ هم ازلحاظ معنی .

باری خان احمد یا به‌قول ولی‌قلی بیك شاملومؤلف قصص‌الخاقانیه «جلال‌الدین احمد شاه جیلانی» چندسال در زندان قهقهه باگریه واندوه ساخت و در این زندان با شاه زاده اسمعیل میرزا آشنا شد. شاهزادهٔ مزبورکه جوانی دلیروفعال ولی‌فاسق وفاجر بود، به‌خان احمد وعده دادکه اگر اززندان بیرون رود وبرتخت‌سلطنت نشیند وی را آزادخواهدکرد. این وعده هشت‌سال بعد، پس‌ازوفات شاه طهماسب درشب سه‌شنبه پانزدهم شهر صفر۹۸۳ و جلوس‌اسمعیل میرزا برتخت سلطنت درچهارشنبه بیست وهفتم جمادی‌الاولی درچهل ستون قزوین ، تحقق یافت (۱۲ رجب) و خان‌احمد از زندان آزادگردید وبـاردیگر حکمران مطلق گیلان بیه‌پیش‌گردید . حکومت بیه پس راشاه طهماسب از سال ۹۷۵ به جمشیدخان واگذارکرده بود و او در این هنگام بیش‌از ده‌سال نداشت و دوسال بعددر ۲۲ شعبان۹۷۷ شاه طهماسب دخترخود خدیجه‌سلطان رانامزد وی کرده‌به رشت‌فرستاد. جمشیدخان‌سرانجام در سال ۹۸۹ براثر خیانت وزیرخودکامران کشته شد .

در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده ، خان‌احمد از مریم سلطان خواهر پادشاه خواستگاری‌کرد . اندکی‌بعدازاین زن دختری یافت و با این ازدواج پایه‌های سلطنت و قدرت‌وی استوارترگردید . اماظهور شاه‌عباس، که ناگهان صورت‌گرفت و نظر صائب‌آن پادشاه‌فکور وفعال دربرانداختن‌سلسله‌های محلی وایجادیك‌حکومت استوارومستقل‌مرکزی، خان‌احمد را با خطری سخت و جدی مواجه نمود . در سال هزار هجری ، شاه‌عباس‌کـه استقلال‌طلبی خان احمد را برنمی‌تافت ؛ به‌حکومت‌وی خاتمه داد. مقدمات این امر ازسال ۹۹۷ تهیه شده بود . در این‌سال خواجه‌مسیح وزیرخان احمدکه معزول شده‌بود به قزوین رفته شاه‌عباس رابه فتح‌گیلان تشویق نمود . طبق نوشتهٔ عبدالفتاح فومنی در تاریخ‌گیلان : « شاه عباس از جهت سختی طرق و شعبات وعقبـات‌گیلانات اندیشه وتأملی داشت و رتبهٔ مصاهرت وحقوق سابق‌آبای خان احمدخان وخدمت‌سلاطین بیه‌پس منظورنداشتن‌رابهانه‌ای می‌خواست و چون در ابتدا مادهٔ نزاع مفقود ومایه انتزاع موجود نبود بندگان اعلی در اندیشه می‌بود تا آن‌که به‌دلالت‌خواجه مسیح‌خائن‌ازخان‌احمدخان به‌جهت فرزندخودمحمدـ باقرمیرزامشهور به‌صفی‌میرزا دختر طلبید . ص۹۹

خان‌احمدکه‌دست‌پادشاه‌صفوی‌را خوانده بود ، به‌بهانهٔ‌آن‌که دخترهنوزچهارسال بیش ندارد، درخواست پادشاه مقتدر صفوی‌را ردکرد وهمین‌امر بهانه‌ای به دست شاه عباس داد که‌سپاه خویش‌را به‌لاهیجان گسیل دارد. خان‌احمدبی‌آن‌که‌بتواند زن وفرزند خویش راهمراه

بر گیرد ناچار به‌فرار شد و از راه دریا با کشتی به‌شروان‌درپناه عثمانیان گریخت .

شاه عباس لاهیجان را جزو قلمروخویش کرد ومریم‌سلطان رابا دخترش به‌حرم‌سرای خود منتقل ساخت. مریم‌سلطان تا سال۱۰۱۷ ه .که عمرش به سر آمد درحرم‌سرای شاه به‌سرمی‌برد و شاه که به‌اولطف وعلاقه‌ای فراوان داشت وی‌را مطلق «عمه» صدا می‌کرد . اما دختر خان‌احمد که مقبول‌خاطرصفی میرزا قرار نگرفته بودتاسال ۱۰۱۱ درحرم شاهی‌بود ودراین‌سال، شاه‌عباس که‌مصلحت نمی‌دیدآن‌دختر بیش‌از این‌بی‌شوهر بماند، به‌گفته ملا جلال منجم‌درتاریخ‌عباسی « حسب‌الصلاح اکابر واعیان » وی را به عقد ازدواج خویش درآورد .

کتابت میرجابل قاری گوکه به خان احمد گیلانی

فقیر در اسلام خود دغدغه ندارد . اما آزار ملاسلیمان را صلاح دولت‌نمی-دانم . چه‌بر مذهب حکما وغیرهم‌بین العلما نفوس را تأثیر بسیار است و توجه‌قلوب رافواید بی‌شمار و در اطراف حجاز فرقی از فرق خمسهٔ مسلمانان و یهودی‌ونصارا و ارمنی و سامری که هریك رابه نشانهٔ لباس شناخته می‌شود موجود است و در شام محله‌ای است مشهور به‌خراب که تمام شیعه‌اند واهل‌روم بالتمام اطلاع به تشیع آن جماعت دارند با وجود این در مقام آزار و اخراج ایشان نبوده‌اند . درواقع اگردر تمامی بلادگیلان یك‌نفرزیدی‌باشد یا بیشتر (؟)خواهد شد .

انشاءالله تعالی روزبه روز (در) تقویت‌دین و صلاح مسلمین نهایت‌عنایت ظاهرشود بمنه وجوده *

* تاریخ‌دیلم و دیلمستان‌چاپ رابینو

جواب کتابت میرجلیل

اعزا ! سیدا ! سندا! چون سیه وابکاری(؟) واداشته معذور بدار وبه سعادت ابدی چنان(؟) بدان که‌هر که خدای را به‌وحدانیت‌شناسد وبه‌طریق لانفرق بین احد منهم[1] که در قرآن است اعتقادبه‌انبیا و رسل‌داشته باشد وحضرت رسالت را افضل‌النبیین و خاتم‌المرسلین داند و حضرت مرتضی‌علی را ولی ووصی‌بی‌واسطه شناسد ومذهب حق‌ائمهٔ‌اثنا عشر داشته باشد اورا در اسلام‌خود شکی‌داشتن‌احتیاج نیست‌و هم‌چنین کس‌دیگر را به‌غیر آن همان‌حکایت است .

تسبیح‌خارجی که‌نه‌درذکرحیدراست   درگردن سگـان جهنم طنـاب کن

و[آن] سیادت[پناه ؟] بدانند که مرابا زیدیه بدی هست به‌واسطهٔ آنکه نه‌امام معصوم مابراصول‌ایشان در امامت که خروج‌به سیف‌است ازامامت بیرون[می‌روند] ولعنت به این مذهب روا باشد که ناصرالحق‌و [بعد] از او ابوالحسن ـ در لنـکا و تنکابن قبرش واقع است و زیدیان او را مؤیدبالله می‌نامندـ وامثال‌او که‌این‌طبقه او را در ادعیهٔ خودشان یحیی وقاسم علیه‌السلام می‌گویندـ به‌گردن خودـ امام باشند و حضرت امام زین‌العابدین و امام‌رضا و امام محمد باقر علیهم‌الصلوات‌والسلام که صاحب جفر وعلم‌لدنی‌اند ومی‌دانستند که خروج فایده ندارد و همچنین سـایرائمهٔ معصومین که نه امام معصومند و مخالف ومؤالف را درفضل وکمال ومراتب ایشان

۱ـ سورةالبقرة ۱۳۰

سخنی نیست امام نباشند و کسی را که مذهب این باشد چون مسلمان بداند که این زیدی چند سگ سیرت در آن کوه پایه‌اند و بعینه به بقیهٔ خوارج نهروان می‌مانند. و هر چند من به واسطهٔ وسعت مشرب دست از اعراض و اعتراض ایشان داشته‌ام این ملعونان کچولی چند می کنند که این کس(؟) رابه اعراض می آزارند مثل ملا ـ سلیمان نقل می کنند که زن مردم را که قاضی شیعه عقد کرده باشد به تجدید عقد می کند و ملعون دیگر ملا محمود نام راگویند که پریروزها می گفته که گفتن علی ولی الله در بانگ نماز وضو را باطل می کند. با وجود این، مرا حیف می آید که این غزوات را دیگری بکند ومرا هم شمشیر برسگ زدن ناموس مـی آید. بنابراین، این آرزو همچنین ماند.

غرض که این ملاعین را نصیحت کن که خود را به سیاست ندهند. لعنت بر مذهب وتقوای ایشان باد. من چه ابلهی باشم که در دوستی ائمهٔ معصومین علیهم السلام از بـاطن زیدی بترسم. آن کافـران که پیغمبر (ص) ایشان را می کشت و اکثر در دین خود متقی و مستعد و معتقد بودند کسی ملاحظهٔ تقوای ایشان نمی کرد. غرض که با این ملاعین خود را رسوانکنند ومرا چه کار. خود دانند وآخرت خود.

مصراع: حشر محبان عمر باعمر[1]

لعنت بدان طور طایفه ومذهبی که ذکر کردیم وحیف از اوقاتی که به ذکر ناصبی چندواجب القتل گذرانديم. استغفر الله من اوله الی آخره ودیگر چه نویسد از فضائل ائمهٔ هدی که ندانند و اهل سنت بدان مقر نباشند. الحمدلله که محبت اهامی چند داریم که همه کس فضل ایشان رامی‌دانند. *

۱ـ ازسلطان حسین بایقرا است و اصل شعر چنین است:

ما به محبان علی و عمر هیچ نگوئیم زخیر و زشر
حشر محبان علی باعلی حشر محبان عمر با عمر

* تاریخ دیلم ودیلمستان

نامهٔخان احمد به استاد زیتون

ای خلاصهٔ اهل‌ساز! به خاطر می‌رسد که والتین‌والزیتون‌در[1] شأن ایشان نازل شده می‌نماید که‌باوجود هوای رشت که وطورسینین‌وهذاالبلدالأمین[2] نشانه ازوست وخلعت ایشان که‌موافق لقدخلقناالانسان‌فی‌احسن‌تقویم[3] است چرا میل‌تولم که‌داخل ثم‌رددناه‌فی‌اسفل‌السافلین[4] است نموده‌اند . طریق آن‌کـه به زودی توجه نمایند که مشتاقیم. *

۱ـ سورةالتین ۱ ۲ـ ایضا ۲،۳ ۳ ـ ایضا ۴ ۴ـ ایضا ۵

* تاریخ دیلم و دیلمستان

مکتوب خان احمد به ملاعبدالله[1]

تمتع و انتفاع از میامن برکات فضل و کمال و مکارم و افضال حضرت افادت پناه افاضت دستگاه کاشف الدقایق عارف الحقایق، ضابط قواعدالدینیة، حافظ مراسم الملیة ، عارج معارج الهدی والاهتداء ، صاعدمصاعدالعزوالعلی، منیع المکانا مولانا عبداللهامجتهدالشأناحفظهالله تعالی واعانهلمجافظةالمستفیدین واغاثة المتشرعین الی یوم الدین عاجلا سریعاً مواجهةً مشافهةً مقدر و میسر باد.

هذامنهای رای صایب ومصور ضمیر ثاقب آن که دراین ولا قاصدفرخندهمقاصد ایشان سیادت نصاب فضایل و کمالات اکتساب، شرفاللفضایل والخصایل قاضی محمودا رسید و کتابت هدایت مشحون تفقد مضمون رسانیده از حقایق حالات سلامت آیات ایشان مطلع وخبیر ساخته مطمئن ومبتهج گردانید و ارشاداتی که فرموده بودندمؤثر افتاد و باعث انصراف از امور لاطایل دنیا و تمایل بهجانب اکتساب مقاصد عقبی شد وموجب امتنان عظیم گشت . ترصدآن میرود کهدر عتبهٔ علیهٔ سدره مرتبهٔ رضیهٔ رضویهعلی مشرفهاالف سلام و تحیة مخلص معتقد را دراعقاب صلوات ومظان استجابت دعوات یادآوری فرمایند و شعور واطلاع بر کیفیات احوال واوضاع ایشان در همه اوقات وازمان مطلوب ومرغوب جنان دانند وهمواره بهوسایل رسایل گرامی از آن

۱ـ عنوان نامه در نسخه: سواد مکتوبی که خان احمد به ملاعبدالله نوشته به مسودهٔ ملاعبدالواسع منشی

معانی اخبار و اعلام نمایند. ازمقولات تحقق‌مواد وداد واعتقاد وکثرت‌آرزومندی مواصلت و ملاقات چه نویسدکه از قبیل بیان عیان و اظهار (ظاهر؟) نباشد .الدعاء معادوبعواطفکم اعتماد . *

* نسخه ۶۰۶ خطی مجلس شورای‌ملی

نامهٔ ملک‌محمد رستمداری[1] به خان احمد

به خدمت عالی حضرت جنت خضرت ملک‌رفعت سلطنت وعدالت ونصفت اقتداری مملکت مداری گردون وقاری، مخدومی وملاذی ، امیدگاهی‌خانی،لازالت مراتب سلطنته وحکومته و رفعته و عدالته ونصفته و مرحمته وعطوفته واقتداره‌الی یوم‌الدین بعداز ادای ادعیهٔ‌اخلاصیه انهاء رای مهرضیای آن‌که آمدن‌مخلص‌به‌جانب تنکابن‌اگرچه محض‌گستاخی بود ، اما به سرعزیز نواب قسم که‌به واسطهٔ مخـالفت ملازمان نبود وچیزی‌که باعث کلفت‌خاطراشرف بوده باشد هرگز از این‌جانب به‌ـ ظهور نخواهد رسید . اما چون فرزندان ملک سلطان بوسعید دشمن این جانب‌اند ، هرگاه‌مخلص به‌جانب‌مازندران یابه‌جای دیگرمی‌رودعرضه‌حال می‌شودکه‌اجامره‌ای چندبه‌کلارستاق آمده خرابی می‌نمایند ویکی ازغلامان مخلص را نیزکشته‌اند واین معنی باامور ملکی نقیض‌است .حقاکه‌از روی لاعلاجی‌گستاخی نموده‌به‌این‌حوالی عبور واقع شد. اگر نواب به دولت‌یکی‌از غلامان خود رابه‌دارائی تنکابن‌منصوب سازد جواب‌گفتن دزد و یاغی و آبادانی‌این‌الکا ازین جانب است؟!

۱ـ ملک‌محمد رستمداری‌پسر ملک‌جها نگیر پسر ملک کیومرث‌است.وی‌ازسال۹۷۵تا۹۸۴ حکومت‌کجور داشت. وی که به‌علت حرکات‌جنون‌آمیز و دور ازخرد به‌ملک‌دیوانه معروف شده بود ، در سال ۹۸۰ قصد تسخیر گیلان کرد .ولی توفیق نیافت با این‌حال همواره‌چشم طمع به‌تنکابن(شهسوار امروزی) داشت وگاه‌وبیگاه به‌بهانه‌جوئی برخاسته‌تاخت وتازی درآن منطقه‌می‌کرد . مادر ملک محمد، عمهٔ‌خان احمد بود.

الکا تعلق به ملازمان آن حضرت دارد و داعی نیزیکی از محبان و مخلصان است و مـأمورامر والا یقین است که محب ازسر ملک‌زاده‌ها در نخواهدگذشت و آنچه از دست آید نسبت بدیشان فروگذاشت نخواهد شد وگناه از مخلص ندانند.

به‌اختیارمحب‌عزم این‌دیارنکردم ضرورتانشداین‌کلفت‌اختیار نکردم

والأمراعلی *

* تاریخ دیلم و دیلمستان چاپ رشت ۱۳۳۰ به اهتمام‌رابینو

جواب

هوالله‌الواحدالقهار آنچه‌اعظم‌الملوك،سلطنت وعظمت دستگاه،ایالت پناه خلدسلطنته وایالته و اقباله‌العالی در معذرت نوشته‌اند ، اگر فی‌الواقع‌حاکی‌از صدق وخالی از آشوب به‌مصالح‌دنیا می‌بود محمول بر کمال مرتبهٔ‌ملاحظهٔ‌صلهٔ‌رحم وحفظ مراتب ابوت‌وبنوت (بود). آنچه‌درعالم‌مرضی‌عقلی‌است همه‌وابستهٔ شریعت حضرت مصطفوی است صلی‌الله‌علیه‌وسلم و اقلا کمال این‌صفات وابسته به‌دین‌متین مبین‌است والعهدةعلی‌الراوی .این طریق را درممالك رستمدار قوتی بلکه وجودی نمانده پس‌اگر به‌واسطهٔ اغراض ومصالح‌دنیوی‌وبه‌واسطهٔ‌فریب وخدعه‌بعضی‌چیزها که‌صورت‌حق نداشته‌باشد نوشته شود، عاقلان‌راجای‌تعجب نیست .چون کلمهٔ حق از ایشان دریغ داشتن‌لایق‌نیست .چه‌عمه‌زادهٔ این‌جانب‌اند وهم‌سن اولاد .مامی‌بینیم که ناصحی‌ندارند.اگرچه‌آن‌هم‌معلوم است که‌نصیحت‌پذیر نیستند. به‌هرحال‌من‌طریق نصیحت مشفقانه را دریغ‌نداشته‌باشم توخواه‌از سخنم پندگیرو خواه‌ملال.

اولا دلیل‌عدم‌صدق سخنان شما این‌است که ما سپهسالاری تنکابن‌را ازشومی اعمال مردم شمابه‌اولاد ملك سلطان‌سعید داده‌ایم نه‌آن‌که‌شمااین‌افعال‌نالایق را بعداز آنکه‌به‌قول‌شما دشمن‌زادهٔ شمارامنصب داده‌باشیم[...][1] الحمدلله‌که میرزا افلاطون وکاس‌خواجه [2] و دیگری‌دشمن نبوده‌اند و قطع‌نظر از اینهاکرده وقتی که‌والدهٔ‌شما

۱ــ به نظر می‌آید که کلمه یا کلماتی افتاده است و به‌قیاس [کرده باشید].

۲ــمتن: کاسه ــ شاید این‌صورت‌طرز تلفظ‌محلی‌راحکایت‌کند. کاس‌در گیلان به‌افرادزاغ‌چشم گفته می‌شود .

این‌جا آمده بود حرمت او داشته جماعتی‌از رستمدار که‌در این طرف بوده‌اند واپس داده‌ایم. باز افعال‌قبیحهٔ‌شما کم‌نمی‌شد وحرمت‌والدهٔ‌خود هم‌نداشته واو این‌جابه‌مردم القا فرمود که از دزدی وحرامیگری پرهیز کنند وقطع‌نظر از این کرده‌وقتی که‌ملك بیستون آن مرد مجلج راکشته بود ما برادر او را حبس‌کردیم و اگرباز از دولت افعال شما نمی‌بود معلوم نبود که یزدان‌بخش واورا کسی رهاکند واز شمابارك‌اللهی هم نشنیدیم وبه‌طریق ظرافت این‌هم بگویم: فی‌الواقع‌گیرم که مردم‌رستمدار همه‌را شما آفریده‌اید والله‌ارحم‌الراحمین‌گفته‌اند . فی‌الواقع چنین‌تقدیر کرده‌اند که تمام مردم همسایه‌های‌شمادر بلای‌دزد و یاغی باشند،هیچ آیهٔ رحمتی برخلق خود نخواهید فرستاد ؟!

سلطنت دستگاها ! اولاد ملوك رستمدار همیشه درزمان آباءماهم که آنان را خلقت‌نکرده بودید،درگیلان با پدران مامصاحب وملازم بوده‌اند واولاد ملك‌بوسعید همچنین .مخلص‌در خانهٔ‌خود برامثال‌این‌طایفه نمی‌تواندبست .در زمان جد مخلص، جد مرحوم شماملك‌کاوس [1] به‌عقل وکاردانی جمیع‌سلاطین دارالمرزرا محب خود ساخته بودو در دیلمان بودند وملك‌بهمن‌مرحوم‌هم‌بود و پدران ما باآن‌که خویشی با ملك‌کاوس‌مرحوم بیشتر داشتند آن‌دیگران‌راهم که باملك‌کاوس دشمن بودند هیچ نمی‌کشتند ونمی‌گرفتند بلکه ایشان‌راهم صلح می‌فرمودند تاآنها در الکهٔ ما بودند به واسطهٔ‌رعایت‌درب‌جد ماکه ریش‌سفید دارالمرز بتوفیق‌الله بودند هیچ بدی باهم نمی‌کردند. در زمان‌شما است که‌ریشهای‌همه برباد رفته است . نه‌سیاه آن‌معلوم‌است نه‌سفید و این‌یقین است که‌اگر تراعقل‌کامل‌می‌بود مرا به‌دوستی‌ملك دیگراحتیاج‌نبود وهم‌یقین است که‌هرگاه بر تو که‌خویش‌اقرب‌مائی اعتمادنباشد به‌ملك وملك‌زاده‌های دیگرهم اعتماد نخواهدبود و طایفه‌ای که برپدر خود اعتمادنکنند کس دیگرراهم اعتمادکردن کمال مرتبهٔ‌ابلهی است .اما وقتی که آقا رستم همراه والدهٔ‌شمابه‌گیلان آمده بود پیغام‌کرده‌بودم که‌پسر خودرا نیز این‌جابفرست که‌من‌اورا همچون‌فرزندان

۱ـ یعنی‌ملك کاوس پسر ملك‌اشرف حاکم کجور (۹۵۰ـ۹۲۱هـ)

۲ـ ظاهرا مقصود ملك بهمن‌پسر ملك بیستون است حاکم نور(۹۵۷ـ۹۱۳هـ)

خود تربیت کنم چرا نفرستادی که این منتها کوتاه می‌شد . مگرمن‌او را زبونتراز تو پدری خواستم کردن ؟!

اگر از دولت کمال‌مرتبهٔ عقل شما نباشد چرا خاطر عمهٔ‌پیرمن که یادگارپدر و جد من است در این‌سن از ما باید رنجید ؟!

سلطنت دستگاها!! آن تکیه‌ای که شما به بهادری خود کرده‌اید،موافق عقل نیست و این زمانهٔ غدار بسیار پهلوانان زبردست همچون تهمتن و اسفندیار [1] یاد دارد وپیش‌ازشما عالم را آفریدگاری بوده وبعداز شماخواهد بود . بهتر آن‌که‌اندك نظر درکارخودکنی وبه تاریخهای احوال پادشاهان که‌مثل‌ما وتو نوکر چندین‌هزار داشته‌اند نگاه‌کنی وفکری درعاقبت خود بفرمائی که این وضع توبسیار نالایق‌است و این از بابت خیرخواهی بود . اگر ازمن برنجی واگر نرنجی سخن این‌است . دیگر چه‌نویسد که عاقلان را یك سخن بلکه یك حرف بس‌است .

ایام سلطنت و اقبال مخلدباد . محب معتقد مخلص مشتاق احمدالحسینی . *

۱ـ تصحیح قیاسی.متن:رویین‌تن واسفندیار

* تاریخ دیلم و دیلمستان چاپ رابینو

منشور شاه‌طهماسب به خان احمدخان حاکم گیلان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آن که خان احمد بداند که حضرت واجب الوجود از عنایت وشفقت بی‌نهایت خود نواب همایون مارا نوعی در تمشیت امور سلطنت وکامکاری موفق ساخته که تا از یمن تاییدات الهی برمسند پادشاهی قرار گرفته‌ایم خاطر اشرف ما به‌هیچ امری از امور متعلق نشده که بتوفیق الله تعالی حسب المرام صورت نیافته باشد .

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا　　　برمنتهای همت خود کامران شدم

حضرت رسالت پناه (ص) وحضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین به نوعی خلعت صلاح وپرهیزگاری وتشریف فلاح ونیکوکاری را پیرایهٔ قامت دولت وبختیاری ما در امور دین ودنیا گردانیده‌اند که از بدو طلوع نیر حشمت واجلال، اختر طالع هیچ صاحب دولتی از سپهر اقبال بدین سعادت طالع نشده وبه یمن عنایت عطوفت سرمدی وتوسل به‌ذیل مرحمت حضرت ائمهٔ معصومین (ص) هرحادثه‌ای که درزمان دولت ابدمقرون ماروی نموده وهرگونه مشکلی که برحسب ظاهر در امور ملکی نواب همایون ما را پیش آمده رفع آن برنهجی شده که عقل عقلای روزگار در آن

۱ـ عنوان نامه‌در نسخه ۶۰۶ :صورت منشوری که نواب جنت‌مکان شاه طهماسب علیه الرحمه والرضوان به‌خان احمدخان حاکم گیلان نوشته

حیران مانده، نظم:

سلاطین را به تأیید الهی	مرتب می‌شود اسباب شاهی
رسد امداد ما از عالم‌غیب	مدد از غیر او مارا بود عیب
چو لطف ایزدی یاری‌نماید	در دولت به‌روی ما گشاید
به هرجانب‌عنان عزم تابیم	به فیروزی و دولت کام یابیم

چندین فتوحات‌بدایع ووقایع‌نصرت آیات که نواب همایون مارا دست‌داده و آن مقدار از غرایب واتفاقات‌غریبه والهامات عجیبه که در ایام سلطنت ابد مقرون ما واقع شده درعرصهٔ‌گیتی هیچ نام‌داری و سپهر اقتداری را از سلاطین وعظما و ملوك‌کامکاراقالیم سبعه میسر نشده .

چو لطف خدا شد مددگارما	به‌هرکار دولت بود یار ما

و کمترین قضیه‌ای که ما را در این دولت روی نموده مخالفت وبی‌اعتدالی او است . انشاءالله‌تعالی از باطن حضرات ائمه معصومین (ص) بلامشقت‌علاج آن به‌نوعی خواهد نمود که موجب تعجب او و باعث عبرت عالمیان شود .

همگی برسریرحشمت‌وجاه	کار ما از ائمه گردد راست
باطن صاحب‌الزمان زندش	از کجی‌هرکه‌نیست باما راست

ویقین بداند که‌ازاثر این اعتقاد واخلاص است که هربرگشته روزگار که از-شرفهٔ طاق دل وغرفهٔ‌ملکوت ناظر مابرزمین افتاد سر از خاك مذلت‌برنداشت وهر-نکوکرداری که منظور نظرکیمیااثر نواب همایون ماگردید روز به روز برمعارج اعتلاعروج نمود وعلم رفعت و سروری درعرصهٔ‌گیتی بر افراشت .

مصداق این سیاق آن‌که در این مدت که اومشمول‌عواطف بی‌دریغ‌ما بود و به نوعی مراعات‌خاطر او ومحافظت جانب‌او می‌نمودیم که اکثر سلاطین‌روی‌زمین براو رشك داشتند ودراین اوقات که از رهگذر او برمرآت ضمیر خورشید تنویرما گردملال نشسته ملاحظه‌نماید که از قضایا وحوادث‌عالم روزگار چها به اورسیده و آثار ادبار چگونه از وجنات احوال او ظاهر شده و خواهد شد .

مؤید این مقدمه‌آن‌که قبل‌ازاین برزمت همت والانهمت خود ،رعایت اولازم

داشته بودیم واز کمال عطوفت وعنایت خسروانه دربارهٔ او دارائی مال و خراج کل گیلان ازهمه‌بیه‌پیش وبیه‌پس‌وکسگر(مقررداشته؟)درعوض آن مقررفرموده که‌هرساله مبلغ‌هفتصدتومان‌به‌طریق پیش‌کش‌به‌سرکار خاصهٔ شریفه‌رسانیده‌ودراطاعت‌شریعت غرا وملت بیضا و ترویج مذهب حق ومعاونت وامداد غازیان عظام ظفر فرجام‌سعی موفور به‌ظهور رسانیده به‌سعادت دارین‌فایزگردد و به‌طریق سایر امرای عظام‌کرام که هریك در ممالك‌محروسه لااقل برابرگیلان تیول‌دارند حراست ملك ومحافظت دین مبین نماید و خراج و مقاسمهٔ آن محال را حسب‌الفرمان قضا جریان چنان‌کـه باید وشایدبه‌مصرف‌وجوب‌صرف‌نمایدواوازمحض‌جهل وبی‌خردی‌تمام‌اوقات‌طریق مصاحبت‌ومصادقت‌بااجامره و اوباش و موافقت ومؤانست بااجلاف‌مسلوك‌می‌داشت وبا آن‌که‌مکرراً به مقتضای خطاب مستطاب آیهٔ‌کریمهٔ ادع‌الی‌سبیل‌ربك بالحکمة‌ـ والموعظة الحسنة [1] نواب همایون ما درمقام نصیحت و موعظهٔ‌او درآمده اورا خبر ساختیم‌که از عذاب الهی و خطاب پادشاهی متوهم شده متنبه‌گـردد و جادلهم‌بالتی هی‌احسن [2] طریق صلاح وفلاح پیش‌گرفته ترك‌آن اعمال‌نمـاید، ازغایت جهل اصلا بدان متوجه نشده به دستور به اغوای جمعی از اهل ضلال به طریق اطفال همیشه‌به لهوولعب گذرانیده به‌هیچ‌وجه از عدم‌التفات نواب همایون‌ما نیندیشیده لهذاخاطر اشرف‌مابه غایت از اعمال‌ناپسند اوآزرده‌شده تغییرالکای‌مذکوره‌ازاونمودیم که‌من بعدخراج‌ومقاسمه که‌به‌اوگذاشته‌بودیم‌ازکمال‌اسراف ونادانی‌صرف‌گوینده وسازنده ومعرکه‌گیرو کشتی‌گیروزورگر [3] و رقاص‌وقلندر وشمشیرباز وخروس باز وقوچ‌بازو حقه‌بازوشعبده‌بازوگاوبازوگرك‌بازوشاطرانومطربان‌وقصه‌خوانان‌وحیزان ومسخرگان وملحدان بی‌ایمان ننمایند ودر تاریخ‌ماه محرم بارس‌ئیل‌سنهٔ اربع وسبعین‌وتسعمائه که‌حسین‌قلی‌بیك قوریساول‌باشی [4] شاملو را نزد تو فرستادیم که‌کس‌بفرست ومردم خود را ازگیلان بیه‌پس حسب‌الحکم نواب‌اعلی بازگردان بعدازآن‌که‌مردم‌خود را از آن‌جا بیرون‌آورده باشی‌کس خودرا به درگاه فرستاده التماسی که‌داشته باشی به انجاح مقرون‌است و به‌تو نوشتم‌که:

۲و۱ ـسورةالنحل ۱۲۶ ۳ـ نسخه: روزگر ۴ـ نسخه: یساول باشی قور

هر کس که نصیحت‌زعزیزان‌نکندگوش بسیار بخاید سر انگشت ندامت

غرض این امتحان بود که ببینم در مقام اطاعت و انقیادی یا مخالفت خواهی کرد . ازغایت نادانی قبول نکردی و پسرت‌را فرستادی که لشکر جمع نماید وبه‌واسطهٔ آن‌که درآن هوای‌گرم متوجه لاهیجان شده (بود) بیمارگشت وازشومی و بی‌عقلی تو آن فقیر فوت شد وخود هم‌در عقب رفتی ولشکر جمع‌نمودی وبه‌الکای بیه پس‌درآمدی و تاحوالی کسگر رفتی. با این‌همه نافرمانی از آن اغماض‌نموده کور حسن [1] یساول باشی مجلس بهشت آیین را فرستادیم‌که ترا نصیحت نموده بازگرداند.مدتی اورا نزد خود نگهداشتی[2] وکورشاه‌علی قوریساول را هم فرستادم و آنچه‌به تو نوشتم اصلا قبول ننمودی و بدان عمل نکردی و بدان قیام نفرمودی و بعدازآن کورحسن‌را نزد خود بردی. مردمت تمام‌بیمار شده بودند و تریاکیانت همه به‌اسهال افتاده بازگشتی وشجاعت‌آثار کیارستم‌راکه

گمانت چنان بودکاو رستم است و یا آفتاب سپیده دم است

با اکثر متعینان مثل مهردار وایشیك آقاسی وغیر ذلك در رشت گذاشتی تا آن‌که اکثری کشته و بعضی گرفتارشدند .با وجود این همه‌اعمال ناپسندکه ازتوبه فعل‌آمد کیارستم و رفیقان رابه‌خلعت شاهانه‌سرافراز فرمودیم ورعایت‌اوفی‌الحقیقة‌به‌جهت این بودکه حرمت وسیرت تو در میان مردم روزگار باشد و از دوجهت خون بهابه کیارستم مقرر کردیم یکی‌به‌واسطهٔ آن که می‌گفتندکه بهرام میرزا هم به‌گیلان‌آمده بود چه‌ساخت و دیگر آن‌که‌درمقابل ایالت پناهی‌حکومت دستگاهی صدرالدین‌خان و بایندرخان درآمده جنگ‌کرد والحمدلله دانستند که حضرت حق سبحانه و تعالی ترا عاجز و زبون ساخت نه مرا . تو چون سخن‌مرا قبول نکردی و انواع قباحت واعمال زشت‌به‌جای آوردی به تو نوشتم که گیلان بیه‌پس را به‌تو داده بودیم از تو تغییر نموده به ایالت پناه سلطنت دستگاه فرزندی جمشیدخان دادیم . الکای موروثی تواز تو باشد و درآن جا به فراغت خاطرباش‌وکیسم‌از تونخواهم ستاند. مع ذلك دست ازکوچسفهان‌که از قدیم‌الایام داخل بیه‌پس است باز نداشتی و همه

۱ــ نسخه: کمورحسن ۲ــ نسخه: نگذاشتی

روز با فرزند اعزمذکور نزاع و جدال نمودی تاآن که یولقلی بیگ را فرستادیم به‌واسطهٔ آن که‌درمیانهٔ تووفرزند مشارالیه واسطه بوده نگذارد که نزاع واقع شود. چون مشارالیه را به‌صلاح اندیشی فرستاده بودیم نه به جنگ و نزاع ، امرفرموده بودیم که‌به کوچسفهان نرود ودر رشت‌توقف‌نموده حکم جهان مطاع‌باکس‌خود نزد تو فرستد. چون مشارالیه که صاحب پانصدنفربود و به‌صلاح اندیشی‌بدان‌جامی‌آمد باسی‌چهل‌ملازم‌به‌رشت‌آمدووزیر خود رانزدتو فرستاد هنوز کس او به تونرسیده‌بود که شکار ماهی را بهانه ساخته خود بدان حدود آمدی و کمان و تیر به لشکر خود که شغالان و روباهان اند بخش‌کرده بازگشتی و تمامی لشکر خود را همراه آن حیز به تعاقب شاه منصور نموده بر سر یولقلی‌بیگ فرستادی و مضمون این بیت که

پشه چو پر شد بزند پیل را   با همه تندی و صلابت که اوست
مورچگان را چو بود اتفاق   شیر ژیان را بدرانند پوست

یولقلی بیك وشاه‌قلی ایواغلی ذوالقدر که‌تحصیل دار وجه کیسم بیه‌پس بود واصلاکاری بدین معامله نداشت بابیست‌نفر دیگر به‌قتل رسانیدی و با وجودآن‌که در دههٔ ذی‌الحجةالحرام بود این‌نوع عمل به‌جای آوردی وبه‌سخن غیر و حکایت پوچ و دعویهای باطل که خوشامدگویان دروقت ظهور کیفیت تریاك در پیش تو کردند گوش کرده ازراهی‌رفتی . ازجمله‌کیارستم و بعضی نوکران می‌گفته‌اند که بهرام میرزا به‌گیلان آمد چه‌ساخت .

بهرام هم مثل تو تریاکی بی‌عاقبتی‌بود و امیر همدان بود و حالا ایالت پناه جلالت‌دستگاه حکومت‌انتباه امیرخان‌به‌جای‌اوست‌بلکه ازاوبهتر و دیگر آن کیدیك حرامزاده، بقیةالسیف بیغوش احمد نام ملازم، شیطان با یزید[1] که قدمش به‌اومبارك بود واسم و قدمش‌به‌تومبارك خواهد افتاد، درحضور تو بامقصودعلی آقای‌قورچی

---

۱ ــ منظورسلطان بایزیداست‌پسر سلطان‌سلیمان‌عثمانی که‌برایران‌پناهنده‌شد وظاهراً چون‌درصدد ایجاد بلوائی‌درایران بود ، شاه‌طهماسب اوراگرفت و بعدبه‌گماشتگان‌سلیمان تسلیم‌نمود و فرستادگان‌سلیمان‌او راکشتند.

مویه که نزد تو فرستاده بودیم معارضه‌می کرد و دعویها و زیاده‌سریها می‌نمود منع اوننمودی‌و آن‌سگ حرام‌زاده که این گه‌ها باتو می‌خورد مجهول بود . ازجمله هفت هزار کس باشیطان‌بایزید آمدند و در روزی که تمام‌ایشان‌را گرفتیم یك‌جلودارمن‌در آن‌معرکه به‌قتل آمد. توبه‌سخن این‌نوع کیدی‌هرزه‌گوی نمك‌به‌حرام بازی خوردی و به لاف‌وگزاف‌اواز راه‌رفتی و باوجود دوستی‌ومحبت و یك جهتی که به نواب همایون‌ما اظهارمی کردی تاهزار نفر ازمردم شیطان‌بایزیدکه بدان‌جا آمدندیك کس را نگرفتی که به‌درگاه‌ما فرستی. با این‌عمل وافعال‌ناپسندیده‌بی‌حیایی و بی‌شرمی و بی‌آزرمی تو درآن‌مرتبه‌است که‌مکرر عریضه‌ها به خط خود نوشتی و کتابات به سیادت و اقبال‌پناه‌ایالت‌دستگاه‌اعتمادالدولة‌العلیة‌العالیة‌الخاقانیة جلال‌الدین‌معصوم بیگ‌صفوی وغیره‌فرستاده اظهارمحبت واخلاص ویك جهتی‌نمودی وانکارمحض کردی که مرا ازکشتن یولقلی‌بیگ‌خبری نیست و راضی نبودم و کتابات به ملا ـ عبدالرزاق کیارستم‌که به خط خود نوشته (بودی) فرستادی که موقوف به‌آمدن یولقلی‌بیگ‌ام.

موقوف یك کرشمهٔ ساقی‌است کارما.

و سفارش‌کرده بودی پیش‌ازآن که غوغای‌شود جنس معلوم را بفرست . ما خیال کردیم که‌تریاککی خواهد بود . آخر معلوم شد که جنس معلوم باروط‌بوده کتابت رابه‌جنس[1] فرستاده شد که مطالعه‌نمائی که عاقبت تزویروتلبیس و دروغ ومکروحیله غیرازخانه خرابی وشرمساری وسیاه روئی امری‌دیگر نیست.

دانسته باشد که شفقت عامهٔ خسروانهٔ ما من بعد به این در امور ملکی راضی نخواهدشد. اگرصدهزارتومان نقدبه پایهٔ سریراعلی فرستدمحال است که دیگرعنان اختیار آن ملك را به دست اقتدار اوسپاریم که‌ازکمال بی‌قیدی وبی‌عقلی‌همه ساله مبلغ چهارصدتومان به‌یك‌سازندهٔ دائم‌الخمر کاولی[2] دهد وموازی هزار نفرمسلمان

---

۱ ـ این کلمه این‌جامناسب‌نیست . شاید : بعینها ۲ ـ ظاهراً منظورهمان استاد زیتون است وشایدکلمهٔ‌کاولی نیزهمان کلمه‌ای باشدکه امروز کولی گفته می‌شود.

را ملازم اوسازد و قصبهٔ تولم به‌تیول او دهد که عورات مسلمانان را به‌تهمت زنا گیله‌ساخته بندگی فرماید.

قلم زن نگهدار و شمشیر زن   نه مطرب که مردی نیاید ز زن

وبا وجود آن‌که بهرام‌میرزا به‌اسراف هرروز یك‌تومان به اومی‌داده و ازاین قبیل همه‌ساله صدهزار زنا در آن‌ملك واقع‌شود. هرکه را اندك قدرتی باشد پسران مسلمانان راکشیده‌به‌اسم‌ریکائی‌باخود نگاه‌دارد، خصوصاًملاعبدالرزاق صدر،اکثر مردم آن‌دیار درمجلس اوپیوسته به سازوقمار اشتغال نمایند ودیگر چیزها که‌ازعدم تقید شریعت محمدی(ص) درآن‌ملك پیداشده بسیار است.

پس‌بنابراین‌به‌واسطهٔ امرمعروف‌ونهی‌منکربرکافهٔ خلایق‌منع‌و زجراو وتوابع لازم‌وواجب است وبا وجود این‌همه‌گناه و اظهاراکراه ازکرده‌های ناپسند پشیمان گشته اززیاده سری به‌سخن‌اجامره واوباش واجلاف ازراه‌بیرون مرو و روی به راه آورده‌برمضمون‌حکم‌جهان‌مطاع لازم‌الاتباع‌مطلع‌شوواز کمال اعتمادبه‌عفوپادشاهانهٔ ما از روی امیدواری تمام بخاطر جمع متوجه‌پایهٔ سریراعلی شوو نواب همایون ما پیروی سنت‌سنیهٔ آبای عظام کرام و اجداد عالی مقام ذوی‌الاحترام خود نموده موافق‌آیهٔ‌کریمهٔ والکاظمین الغیظ والعافین عن‌الناس والله یحب‌المحسنین[۱] ازخطا و جرم اوگذشته قلم عفو برصحایف‌اعمال اوخواهدکشید وباوجوداین‌مجدداً اورا در سلك منظوران نظرکیمیا اثر درآورده به‌طریق‌سایرسادات عالی درجات ممالك محروسه که اکثر صد تومان و صد و پنجاه تومان و دویست تومـان مواجب و سیورغال دارنـدومنسوب‌اند به‌علو نسب وسمو حسب و صحت‌مذهب‌ومتابعت‌ملت ، هریك‌یگانهٔ دهرند و درعرصهٔ‌گیتی به‌یمن‌توجه‌و وفورمرحمت خسروانهٔ‌مامعروف‌و مشهور او را نیز درعراق وخراسان و فارس‌وکرمان‌هرکدام که اراده‌نمایند پانصد تومان سیورغال باانعام‌به اوشفقت خواهیم‌فرمود که‌من‌بعداز سرفراغت‌خاطر نشسته اوقات‌صرف نماید واگرخلاف این‌اراده وامر به‌منصهٔ‌ظهور رسد وازکمال بدبختی اطاعت‌فرمان‌واجب‌الاذعان که‌صلاح‌دین‌ودنیادراین‌است‌نخواهدنمود،دانسته‌باشد که

---

۱ ـ سورهٔ آل عمران ۱۲۸

عن قریب نزول عساکر منصوره در آن ملك قرار و گرفتاری او به مصدوقهٔ آیهٔ قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا [۱] به وضوح خواهد پیوست و به مضمون بلاغت مشحون ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة و کذلك یفعلون [۲] از عبور لشکر ظفر اثر ضرری بدیشان رسد. اگرچه حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافته که احدی از غازیان عظام و عساکر منصوره مزاحم و متعرض هر کس که جنگ نکند خواه سپاهی و خواه رعیت نشوند . غرض آن است که گیلان (که) الکای خاصه است به‌شومی تو در میانه خراب نشود و رعایا و برایا مستأصل نگردند و دانسته باشند که از وضیع و شریف و صغیر و کبیر هر کس که کشته خواهد شد و پامال نهب و غارت خواهد رفت مظلمه و وبال آن در روز جزا بر گردن او خواهد بود.

پس بر این تقدیر باید که مردم ولایات بیه‌پیش خصوصاً لاهیجان و غیره که الحال حکم رعایای سایر ممالك محروسه دارند و خاطر اشرف ما به‌رفاهیت حال ایشان متعلق است اغوا ننمایند و تحریك کشته شدن نکنند که حکم جهان مطاع عز صدور یافته که هر کدام از ایشان که در مقام مقابلهٔ غازیان در آیند به‌نوعی ایشان را تأدیب و تنبیه نمایند که عبرت عالم و عالمیان شود و هر کس که در مقام اطاعت و انقیاد باشد ، خواه سپاهی و خواه رعیت ،لطف و احسان شامل حال و احوال ایشان نموده اگر سپاهی باشند در سلك سپاهیان در آورده رعایت می‌نمائیم و اگر رعیت باشند به رعیتی خود قیام نمایند و منتظر باشند که در ششم شهر ربیع‌الاول به نوعی که مقرر شده عساکر منصور متوجه لاهیجان و توابع‌اند . چون در آن‌جا به کذب و افترا می‌گفته‌اند که صوفیان مردم می‌خورند تا رعایا متوهم شده میل این جانب ننمایند ،بنابراین راه دیلمان را گذاشتیم که اگر او پیش ما آمد صوفیان او را نخورند و به تیول‌داران هر محل حکم جهان مطاع شد که به‌محل تیول خود رفته دست ظلم و تعدی او و متعلقان و تابعان او از عجزه و مساکین کوتاه نمایند .

باید که چون بر مضمون حکم جهان مطاع مطلع شوند ترك بدبختی نموده به سخنان ارباب غرض الذین فی قلوبهم مرض [۳] عمل ننمایند که از مخالفت با این دولت

---

۱ ــ سورة الاسراء ۸۳ ۲ ــ النمل ۳۴ ۳ ــ سورة البقرة ۹

ابد مقرون عاقبت الامر حال او به کجا خواهد رسید .

تحریراً فی روز شنبه بیست‌وهفتم شهر صفر ختم بالخیر والظفر سنة خمس و-
سبعین وتسعمایه . *

* مجموعهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی .

جواب[1]

عرضه داشت بندهٔ از افعال کرده و ناکرده پشیمان و شرمنده احمدالحسینی

بعداز دعای بی‌روی وریاکه بدین‌غلام و غلام‌زاده بنابرنذری که قبل‌از این جریان قلم تکلیف تاحال کرده وبه‌شرایط آن‌قیام نموده واجب است به‌عرض‌مقیمان بارگاه و سکان آستان جم‌جاه انجم سپاه سکندر سریر کشورگیر ، دارای فریدون لوای، ملك ملك عجم وعرب، شهسوار اشهب روز و ادهم شب،حامی بیضهٔ اسلام وکافهٔ انام ،مروج مذهب خیرالمرسلین ، مظهرطریق حضرات ائمهٔ اثنی‌عشرصلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، مصدوقهٔ السلطان‌العادل‌ظل‌الله‌فی‌الارضین، قهرمان‌الماءِ والطین

اندرپناه‌حکمش‌خورشید پادشاهی   محکوم امرو نهیش ازماه تابه‌ماهی

اعنی نواب همایون ، مظهر عنایت بی‌دریغ ، پناه جهان وجهانیان ، آن‌که قدوهٔ سادات کبار ، خلاصهٔ نقبای عالی مقدار، عم‌بزرگوار آن آستان فرشته پاسبان به این‌بنده‌خانه رسید وعتاب نامه‌ای که اگر برکوه برخوانند فجعله دکاً دکا[2] از او ظاهرگردد و اگر به‌گوش بحرعمان رسد به خروش آمده صورت اذاالبحارفجرت[3] پیدا شود بربندگان آستان‌کیوان‌پاسبان مخفی نیست که سلطان روم و دارای هند را لیاقت این خطاب نیست وهرچند بنده را حد جواب این‌کلمات نبود و ازسرتا قدم

---

۱ ـ عنوان در نسخه ۶۰۶ : «صورت‌عرضه داشتی‌که خان احمدخان درجواب حکم اشرف نواب جنت مکان شاه طهماسب نوشته بود »

۲ ـ سورة‌الفجر ۲۲   ۳ ـ الانفطار ۳

غرق گناه است و کرم شاهانه به عفو و اغماض عاصیان می‌باید که برعالمیان واضح گردد ، اما بنابر آن که کار به‌جان و کارد به‌استخوان رسیده به عرض چند کلمه گستاخی نموده به‌کرم شاهانه تکیه می‌نماید و خلاصهٔ این کلمات آنچه به قلم منشیان عطارد فطنت درباب رعایت این غلام‌زادهٔ درم خریده و اعطاف والطاف شاهانه که این گدا ـ پروردهٔ آن است درآمده عین صدق است .

از دست و زبان که برآید کاز عهدهٔ شکرش به‌درآید

حقا که این بنده خود را پروردهٔ حقوق نعمت و ازخاك مذلت برداشتهٔ ایادی تربیت شاهانه می‌داند ، اما بررای پادشاه مخفی نیست که خدمت آبـا واجداد این بنده‌هم درآن درگاه به‌چه مرتبه است . ترکان رومی و غلامان هندی که در آن‌وقت آبا واجداد بنده درعشرعشیر بعضی خدمات شریك بوده‌اند اولادایشان حالا صاحب ولایت‌اند . اگر بیه‌پس را بدین بنده شفقت کرده بوده‌اند ملاحظه نمایند تاچه‌مقدار ملك شرعی این بنده در تصرف عمال آن دولت بوده است کـه نواب غفران پناه شاه اسماعیل مرحوم انارالله برهانه سگی را به واسطهٔ همراهی در آن وقت چه‌قدر تربیتها فرموده‌اند . این‌بنده‌هم اگر سگ نباشد زسگ کمتر است ؟!

حاشا از کرم شاهانه با آن بلیت عقوبت ایـن‌قدر گناه بنده را برذمت التفات شاهانه واجب‌گردانند و آن همه خدمات منظور نداشته رضا به آوارگی وبیچارگی سیدمظلومی‌فقیر که بعداز درگاه الهی جز آستانهٔ پادشاهی پناهی نداشته باشد(دهد). امید دیگرها رابه‌کرم شاهانه‌گذاشته ..

درباب عذر گیلان آمـدن ایـن بنده در وقت تشریف آوردن عمدةالکرام مقرب‌الحضرة العلیةالعالیة حسین قلی‌بیك یساول‌باشی قور خـاصهٔ شریفه به عرض می‌رساند ومؤکد به قسم‌می‌گرداند به خاك قدم نواب همایون‌که درنظر عالمیان با ـ تاج فرقدان‌برابراست که چون پروانهٔ‌حسین‌قلی‌بیك‌محتوی به‌حکم بیه‌پس بود، اعم از آن‌که این بنده در دیلمان بوده تسلیم نماید تا به‌گیلان رود و این بنده به واسطهٔ تسلیم‌بیه‌پس که اخراج‌اهل‌وعیال لاهیجیه‌نماید به‌بیه‌پس رفته‌بود وپسربنده را پیشتر به واسطهٔ‌لشکرکشی نفرستاده بود وآن‌بیچاره هرگز از این‌معاملات وقوفی نداشت

و غرض از همراهی او این بود که چون در این زمانه به صحبت کسی اعتماد نبود شاید که در این چند روز هم از صحبت کس نا اهل محفوظ ماند که آن قضیه پیش آمد واز دار فنا و مقام محنت وعنا به محل بقا و دارالبقانقل نمود واین بنده در این دنیا که برمیت هم تهمت می‌نهند لشکر کشی را به آن طور حیوانی نسبت می‌دهند

شاها بقای عمر تو بادا هزار سال		اقبال در پناه تو بادا هزار سال
سالی هزار ماه ومهی صد هزار روز		روزی هزار ساعت و ساعت هزار سال

حقا که در آن محنت ومصیبت چشم مرحمت و الطاف از آن پادشاه عالم‌پناه داشت و آنچه انصاف است دیگر آتش بی‌لطفی بندگان آن درگاه برداغ دل این سوخته نبایست نهاد.

و در آن که مذکور شد که این بندهٔ خاکسار به گیلان آمد همین قدر گناه دارد که در الکای بیه‌پس نمی‌بایست ایستاد که براغوای امرای گیلان این بنده را آن شرمندگی روی داد وبه گناه خود این‌قدر معترف است و حقا که در فومن روبه‌روی مثل ایالت پناه احمدسلطان بیه‌پس وامیرهٔ کسگری و اشخاصی که به‌دولت آن پادشاه نسبت به‌این‌بنده کار ایشان معلوم‌است نشسته وکارایشان رابه اختتام نزدیک رسانیده بی آن که چنانچه خصمان به‌عرض رسانیده‌اند واشارتی به‌آن شده که تریاکیان این فقیر به مرض اسهال وغیره گرفتار شده باشند وبه‌رفاقت مقرب الحضرةالعلیة العالیة الخاقانیة کورحسن‌بیگ حسب‌الامر شاهانه از بیه‌پس بیرون آمده است وخدا را به شهادت می‌طلبد که‌جز این باعث نبود واگر کور (حسن) بیگ‌مشارالیه اخلاص این فقیر را عرض نکرده باشد گناه از بنده نیست. فردای قیامت حجت براو خواهد گرفت که رنج این بنده‌را ضایع گذاشته باشد. حقا که این‌بنده همیشه‌از یولقلی‌بیگ ابا داشته وهرگز رضا برآن نداده و از آن وقت که به‌کنار رودخانه رفته بود غرض بنده شکار ماهی و سیر نبود. امسال تمام سال به‌کنج خانه وغم‌و غصه‌گرفتار بوده است و در آن‌چندروز به واسطهٔ آن که‌انبساط طبیعت از دولت آن پادشاه دست دهد رفته بود و بعضی از خدام نواب که در آن جا از اتفاقات حسنه بودند واقف‌اند و هرکه‌غیراز این‌به‌عرض اعلی رسانیده‌از خصومت این غلام‌زاده است و کاغذچندی

که به ملاعبدالرزاق و کیا رستم‌نوشته‌ازغایت کمال عجز و اضطرار بوده در این‌سال تمام اوقات احوال کثیرالاختلال خود را در آن درگاه عرض کرده‌نتیجه نیافته‌بود از این که‌هجوم اجامرۀ گیلان را می‌دانست وچون در دست ایشان محبوس ومجبور است علاجی ندارد و مولوی مشارالیه را اخبارکرده بودکه شاید مسلمانی به‌گناه جاهلی‌چند مثل این بنده معذب و مخاطب نباید شد .

چواز قومی یکی بی‌دانشی کرد نه‌که را منزلت ماند نه مه را

وباروطی که‌طلبیده بود دفع صایل بیه‌پس بودکه این نوع فرصتی بـه دست ایشان افتاده .

ای پادشاه عالم !! این‌واقعه را به‌که‌می‌توان عرض‌نمودکه دوستان‌عمرانتقام هزار سالۀ خود را ازغلامان امیرالمؤمنین بکشند و این‌طور قضیه به واسطۀ صلاح دنیا، در زمان دولت مثل‌آن‌پادشاهی روی‌نماید .

مرا دردی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد

وگر دم درکشم ترسم‌که مغز استخوان سوزد

حاشا ازکرم شاهانه که به واسطۀ قتل شخصی که قاتلش حقـاً معلوم نیست تجویز بی سامانی این‌همه مسلمین نموده وبرتکلیف‌جلای وطن که‌این بنده‌جزدرآن جاتواند کرد فرمایند . حضرت باری تعالی به‌این پادشاه‌کم احسان نفرموده‌اندکه نام همه بندگان برزبانش‌می‌رود تادیگر معامله به‌درگاه الهی نخواهد داشت که‌همین قدر از درگاه احدیت خشنود می‌شوند حقاکه دریوم‌یفرالمرء من‌اخیه وامه و ابیه و صاحبته وبنیه[1] این بنده وسایر بندگان آزردۀالهی که‌دراین بلیت بااین‌غلام‌شریك‌اند دامن‌آن پادشاه را خواهیم‌گرفت. کی‌رواست ازکفارگرجی‌جزیه قبول‌فرمایند وبا۔ سنی ومخالف مذهب شیعی آشتی نمایند ، توبۀ این بنده که‌به‌گناه‌ناکرده متهم است و استغفار چندین هزار مسلمان دیگر قبول نباشد .

دیگر در این باب هیچ نمی‌توان‌گفت و حد خود نمی‌بیند و به‌کرم شاهانه می‌گذارد .

۱ـ سورۀ عبس ۳۶،۳۵،۳۴

و این که تکلیف بنده به تقبیل آن درگاه که ملثم شفاه اکاسره و خواقین است فرموده‌اند عین الطاف است وحقا که بنده را نذر طواف امام الخافقین مقتداءالعالمین مدت بیست سال است که نیت طواف شاهانه‌هم به کرات نذر کرده و به‌سمع شریف بندگان آن درگاه هم رسیده خواهد بود که دولت بنده را به این سعادت راهبری نکرده‌حقا وبعزةالله‌تعالی که این‌بنده را دولت طواف‌مشهد رضوی‌هرگاه به‌یاد آمده به سلطنت هردوجهان‌برابرنمی کند وغلامی‌درگاه‌شاهانه رابه‌هزار سلطنت‌دارین‌فایق می‌داند واگر به‌خاك‌بوسی درگاه شاهانه نرسیده‌از عالم باید رفت از زندگی که‌دارد بیزار است واگر درزمان پیشین حکایت‌می‌گفت حالا بربنده فرض‌است.اماموقوف علیه چندی دارد .

پادشاه عالم وعالمیان! اگر ناموس شاهانه ابانکند که این بندهٔ‌گناه ناکردهٔ شرمنده مثل‌دزدان سردرپیش افکنده در آن‌مجلس آمده باشد که‌گورخانهٔ‌آبا واجداد خود را به مبلغ پنجاه تومان سیورغال بفروشد و این بنده چون بدان درگاه تواند آمد، به‌چه رونظربه بندگان آن درگاه تواند انداخت!

اگر آن‌پادشاه راغرض محبت است که‌بین‌الاقران بدین غلام‌باشد، این‌بندگان ستم‌رسیده پیش‌حضرت‌واجب‌الوجود دامن‌غلامان آن‌درگاه راخواهدگرفت. جمیع اوامر مقدورشاهانه را مطیع است وبربندگی صدقدم‌بلکه صدهزار فرسخ از بندگان دیگر پیش ودقیقه‌ای از دقایق ناموس شاهانه فرو نگذارد و این‌جفاهای‌ناحق وآنچه می‌گویند مارااضطرار است که‌هیچ کس‌ندارد که سخن بنده را عرض کردن‌یاراداشته باشد وکار به جان رسیده .

به دردمردن و لب ناگشودنم به‌از آن است

که ناله‌ای کنم و موجب ملال تو باشم

امیدوار است که‌بنده وسایر بندگان خدارا که بابنده در این‌محنت شریك‌اند به خدا و ائمهٔ‌هدی بخشند وبه امیدی که به شفاعت حضرت‌رسول‌الله‌دارند که غیراز شفقت و مرحمت درحق این بنده چیزی‌دیگر به‌خاطر شریف نگذرانند واز احوال

روز موعود ویوم لمن‌الملک‌لله‌الواحدالقهار[۱] اندیشند که‌ثواب‌این‌بخشش به‌روزگار فرخنده‌آثار شاهانه عایدگشته دولت شاه‌دین‌پناه به‌دولت صاحب‌الزمان متصل‌گردد. سخن‌اعدارا منظور نداشته‌ازخاطر مخاطر این بنده رامحو فرمایندکه (۲) کوتاه را تاب اینها نیست.

الهی سایهٔ دولت و پایهٔ معدلت شاه دین‌پناه تاانقراض عالم و نسل بنی آدم پاینده باشد . امره‌اعلی.*

۱ ــ سورة‌المؤمن ۱۶ ۲ــ کلمه‌ای افتاده

* نسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی

فرمان شاه طهماسب به رکن‌الدوله معصوم بیگ‌صفوی

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه‌امارت مآب جلالت‌نصاب سیادت و سعادت ایاب، معصوم بیگ‌الحسینی به عنایت بی‌غایت شاهانه مفتخر وسرافراز گشته بداند که چون برمضمون حکم قضا جریان اطلاع یابد فی‌الفور سلطانان هزاره مثل پیرمحمدسلطان استاجلو وشرف خان‌کنگرلوو اللّٰه‌قلی‌سلطان تکلو را باقریب‌دوهزار سوارمسلح ومکمل‌که ازایشان کارهای‌مردانه دروجودآمده باشد همراه نموده‌جهت دست‌آوردن حاکم‌گیلان به‌گوراب تنکابن فرستد وصدرالدین‌خان وقوچ خلیفه را قریب دوهزار سوارنامدار وپنجاه هزار پیاده به‌گوراب اشکور فرستد وخودبا سی هزار سوار به‌گوراب رانکوه نزول نموده فرزند ارشد را با باقی عساکـر نصرت مآثر به گوراب لاهجان ساکن‌ساخته پیاده‌های جمشیدخـان و امیر ساسان رایکی از متقیان همراه‌کرده به‌طرف رودسر روانه نماید و مردم‌گیلان راکه‌سربرربقهٔ اطاعت درآورده وفرمان برداری شعار و دثارخود ساخته‌اند همه‌را به تشریفات فاخرسربلند گردانیده به میعاد سلطنت و ایالت امیدوارسازند و رعایا وعجزه را به‌نوعی‌رعایت ومحافظت نمایند که‌هرآینه موجب تسلی همگنان‌گردد وچون عساکرظفرمآثر را به موجب فرموده به اطراف واکناف فرستد همه روزه حالات ومهمات‌که سانح‌گردد معروض‌پایهٔ سریرخلافت[مصیر؟]می‌فرمایند وکسانی‌که بااحمدخان اتفاق‌نموده‌اند واز شرارت ایشان عساکر فرخنده‌مآثر را ضرری رسیده دفع‌ومنع ایشان راازجملهٔ فرایض دانسته هر جا که مسکن ومأمن نموده باشند امیر ساسان را چرخچی لشکر

نموده شبیخون بر سرایشان برده و تمامی را به‌تیغ آبدار دشمن‌شکار دمارازروزگار برآورده ایشان را مستأصل ومنطوی‌سازند و کمربیك افشار را نزداحمدخان‌فرستاده بدین مضمون که چون حقوق خدمات‌آباو اجدادبدین دودمان اعلی می‌باشداز-روی‌امیدواری متوجه درگاه معلی‌شودکه‌از سعادت سرمدی‌مستفیض ومستسعدمی-شوند واگر سخنان محققان را استماع نموده به‌طریق یك رنگان و یك جهتان بدین آستان ملایك آشیان روانه‌می‌گردد وصورت‌حال وحقیقت‌مهمات را به‌واجبی‌دانسته معروض پایهٔسریر خلافت مصیر دارند[۱] تابیعت را به‌کلام ملك‌علام مؤکد ساخته‌او را از تهدید مخوف بیرون آورده شود والا[اگر] سخنان صاحب‌غرضان راهمچنان به‌سمع‌قبول و رضا جاداده عناد را شعار ودثارخودساخته است، راههارا بدومحکم گرفته جهان فراخ را بدوتنگ وتاریك سازند وهرجاکه به ایشان ظاهر و باهرگردد استظهار و اعتضاد هم بود[ه] بی‌منت و وحشت بدان جانب روانه‌شوند وگردبرگرد او را عساکر نصرت مآثر حصن حصین مرتب و مرمت نموده چنان‌کنند که راه گریز براوبسته شود و ازکمنداژدها افکن دست‌وگردن اورا بسته باکسان‌که همراه او بوده باشند به درگاه عرش اشتباه حاضر سازند و نعوذ بالله اگر تغافل و تکاهل نمایند و از قبضهٔ تصرف ایشان بیرون رود وجای دیگر اقامت نماید نوعی‌جزا و سزای ایشان می‌شودکه‌تا این‌نیلگون خیام برپا و سلاطین برسریر سلطنت مستقرو مستقل باشند ، در دستورالعمل سلاطین وجمیع نوکران‌باشد .

تحریراً فی‌شهرجمادی الآخره سنه‌خمس‌وسبعین‌وتسعمایه*

* تاریخ دیلم و دیلمستان

نامهٔ شاه اسماعیل ثانی به خان احمد خان [1]

سیادت وسلطنت پناه حشمت وشوکت دستگاه‌اخوی‌نظاماً للسیادة والسلطنة والأقبال ، خان احمد به اصناف الطاف بی‌کران شاهی و انواع اعطاف بی پایان نامتناهی شاهنشاهی شرف اختصاص یافته‌بداندکه مقادیرامورعالم ومجاری احوال بنی‌آدم به مؤدای بیده‌ملکـوت‌کل شیئی [2] در قبضهٔ قـدرت واهب متعـال و فیاض ذوالجلال جل‌شانه وعم نواله واحسانه‌است. لاجرم هرکه دست‌توسل‌به حبل‌المتین عنایت‌الهی استوارداشت به دستیاری قل‌ان‌الفضل‌بیدالله [3] لوای‌عزت براوج رفعت وکامکاری افراشت و آن که پای توکل بردامن شکیبائی کشید عاقبت به مددگاری ومن یتوکل علی‌الله فهوحسبه [4] به‌مراتب بلند ومقاصد ارجمند رسید.

شاهد این‌حال و مصداق این مقال آن‌که چندگاه که‌آفتاب دولت قاهرهٔ ما در نقاب‌حجاب‌پنهان‌بود وماه‌شوکت‌باهرهٔ ماازافق‌مقصودچهره‌نمی‌نمودهمواره‌مضمون بلاغت مشحون‌یامن‌خلق‌بایدیهم‌شیئی را منظور نظراعتبارداشته درجمیع موادتوکل برخالق جزء وکل‌نموده‌ایم. لهذاحضرت‌پادشاه بی‌نیاز وکریم‌کارساز که ملک‌بخش اقالیم تؤتی‌الملک‌من‌تشاء [5] فرمان‌روای ممالک‌ان‌الارض‌لله‌یورثها من‌یشاء [6] اواست

۱ـ عنوان نامه در نسخهٔ ۶۰۶ مجلس : سواد منشوری‌که شاه اسماعیل ثانی صفوی به خان احمدگیلانی درباب استخلاص او ازقلعهٔ اصطخر نوشته .

۲ـ سورهٔ یس ۸۳ ۳ـ آل عمران ۶۶ ۴ـ الطلاق ۳ ۵ـ آل عمران ۲۵

۶ـ الاعراف ۱۲۵

به‌جهت اظهار قدرت‌کامله و ظهور قوت شامله بی‌اعانت و مددگاری احدی ابواب مرادات دوجهانی وسعادات جاودانی برروی روزگار آثار ماگشوده رتبهٔ بلند پایهٔ سلطنت عرصهٔ جهان و مـرتبهٔ عـزت پیرایهٔ فـرمان روای کافهٔ عـالمیان را به ذات کثیرالاحسان نواب همایون‌ما مفوض فرموده بیان‌خیرو احسان راکه‌برصفحهٔ خاطر مصورفرموده بودیم به‌مقتضای رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه[1] مامضی می‌رسانیم تابه مضمون صدق مشحون واذکرفی‌کتاب اسمعیل انه‌کان صادق‌الوعد[2] ظهوریابد.

ازجمله درحینی که‌آن‌سیادت وسلطنت‌پناه درقلعهٔ قهقههٔ مبارک که بود صورت این معنی برصفحهٔ خاطرعاطرمرتسم بود که چون به‌توفیق‌الله تعالی از قلعهٔ مبارکه بیرون فرمائیم، آن سیادت و سلطنت پناه را بیرون آورده بنابر مراعات خدمات آبا و اجداد نسبت بدین سلسلهٔ عظمی و پاداش خلوص ارادت اوبه نواب همایون‌ما به‌ـ ملاحظهٔ قاعدهٔ اخوت که علاقهٔ محبت را بدان مستحکم ساخته‌بودیم نقاب حجاب‌از چهرهٔ حال اوگشائیم . چون به حسب‌تقدیر، درآن ایام‌آن سلطنت پناه به رفتن قلعهٔ اصطخرمأمورشد لهذا نتایج‌آن اراده وبیرون‌آمدن همایون ما به‌ظهورنرسید وحالا که به عون عنایت حضرت باری‌برمسند سلطنت وکامکاری و سریر ابهت وبختیاری استقراریافتیم به‌مقتضای هل جزاءالاحسان الا الاحسان[3] به مؤدای ان‌حسن‌العهدمن الایمان، بدان عهد وفا نموده مجددا سلطنت ودارائی مملکت‌گیلان بیه‌پیش وتوابع راکه موروثی‌آن سلطنت وسیادت‌پناه است برحسب مؤدای‌ان‌الله یأمرکم ان‌تؤدوا الامانات الی اهلها[4] بدان‌نقاوهٔ دودمان سلطنت عنایت فرمودیم .

عهدنا الی‌الله الوعد صادقاً   یعود بعون‌الله و العود احمد

واین حکم همایون مصحوب امارت شعار ، عمدةالأعاظم و الأعیان محمد بیگ یکه ذوالقدرفرستاده شد. بایدکه بدین مژده مبتهج ومسرورشده سجدات شکر الهی به تقدیم رسانیده ریاض امانی وآمال خود را از رشحات سحاب عنایت تازه وسیراب داشته از روی استظهار تمام به رفاقت ایالت پناه حکومت دستگاه شمساً للامارة والأقبال محمدبیگ‌متوجه درگاه جهان پناه‌گردد که ان‌شاءالله بعد ازتشرف

۱- سورةالاحزاب ۲۳ ۲ــ مریم ۵۵ ۳ــ الرحمن۶۰ ۴ــ النساء ۶۱

به شرف عتبه بوسی به اعزاز واحترام تمام به حکومت و دارائی مملکت مذکور فرستاده به‌مقتضای وعدالله الذین آمنوامنکم وعملواالصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم [1] به مسند فرمان روائی ممکن سازیم و من کل الوجوه والابواب مستظهرو امیدوارباشند وچون به توقیع رفیع اعلی رسد اعتماد نمایند.

کتب بالأمرالأعلی اعلاه‌الله تعالی و خلد نفاذه تحریراً فی روزچهارشنبه دوازدهم رجب اودئیل به دارالموحدین قزوین حفظهاالله عن فسادالمفسدین. *

۱ـ النور ۵۴ . درمتن لیستخلفنکم .... من قبلکم ضبط شده

* مجموعهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی

نامهٔ شاه سلطان‌محمد خدابنده به‌خان احمد گیلانی

هو الله‌سبحان. الملك‌لله. سیادت و سلطنت‌پناه، نصفت واقبال دستگاه، حشمت و ابهت‌پناه، اخوی‌شعاری نظام‌الدین احمدخان به‌عواطف‌الطاف خاص‌عز اختصاص یافته وخوشحال ومسرور بوده متوجه حضور شود که‌شفقت‌التفات بی‌غـایت نسبت بدان سلطنت مرتبت است ومدعا ومرام او به‌حصول موصول است وبه همه ابواب مطمئن‌بوده بلادغدغه روانهٔ حضورشوند. *

---

* تاریخ دیلم و دیلمستان

کتابت ابوطالب میرزا به خان احمد گیلانی

امرعالی شرف نفاذ یافت آنکه سیادت وسلطنت پناه ، حشمت وشوکت دستگاه عالی جاهی عمدة الحکام الکرام، قدوة الولاة العظام، نظاماً للسیادة والاقبال، خان احمد حاکم گیلان به وفور مراحم بی کران عالی اختصاص و شرف امتیاز یافته بداندکه ازمهٔ امور سلطنت واعنهٔ مهام حشمت وشاهنشاهی در منصهٔ تأیید ملك بخش تـؤتی الملك من تشاء [1] ومملکت ستانندهٔ تنزع الملك ممن تشـاء [2] است و مجاری مهمات روزگار وسوانح واقعات واردات لیل ونهارمنوط ومربوط به تقدیر ملك قدیر وکارساز صغیر وکبیر عظم شأنه وجل احسانه،

پادشاهـی کـه پادشاهان را پادشاهی ز فیض نعمت اوست
این همه طول وعرض وحشمت وجاه قطره‌ای از بحار رحمت اوست

تبیین این مقال وتفصیل این اجمال آن که بعد از وقوع حادثهٔ نازله و واقعهٔ هایلهٔ عالی حضرت رضوان مرتبت برادر بزرگوار ابوت منزلت نامدار غفران شعار [3] به عون وعنایت الهی ورضای قضامضای شاهنشاهی رتبهٔ ولیعهدی و وکالت دیـوان نواب کامیاب سپهررکاب اشرف اقدس اعلی به ذات کثیرالبرکات نواب عالی مامفوض گشته امرا و اعیان وریش سفیدان و اویماقات وکل طوائف قزلباش متفق اللفظ والمعنی

۱و۲ ـ آل عمران ۲۵

۳ ـ مقصود حمزه میرزا پسر رشید سلطان محمد خدابنده است که به تحریك بعضی از سران قزلباش بردست دلاکی کشته شد .

به‌قدم اطاعت و انقیاد تلقی‌نموده همگی‌سر بر ربقهٔ اطاعت و فرمانبرداری نواب‌عالی ما‌نهادند و ما‌نیز‌چون اعظم‌مطالب‌شهنشاهی نیل‌مراضی‌ترویج شریعت مقدسهٔ‌حضرت رسالت‌پناهی صلوات علیه‌وسلم دانسته همگی همت والانهمت بر آن مصروف‌داریم که نشر مآثر عدل‌وانصاف در اطراف و اکناف جهـان منتشر گشته مضمون التعظیم لأمرالله‌والشفقة‌علی‌خلق‌الله‌در‌هر‌باب‌مرعی‌و‌ملحوظ باشد‌و‌هیچ کس‌قدم‌از‌جادهٔ‌شریعت مقدسهٔ حضرت رسالت پناهی‌بیرون ننهاده سد ّباب‌فسوق و نامشروعات‌بروجهی‌شود که شراب چون سراب موهوم از صفحهٔ روزگار بالکلیه‌محو ومعدوم‌گردد و احکام مطاعه در این‌باب شرف صدور‌یافته به اطراف وجوانب فرستادیم وقدغن‌فرمودیم که مرتکب شراب و نامشروعات شود[1] حکام‌کرام‌شرعی وعرفی‌در رفع و زجرا و بروجهی اهتمام نمایند‌که مافوق آن متصور نباشد وامر‌فرمودیم که صوفیان‌وطالبان سلسلهٔ مقدسهٔ‌صفیهٔ صفویه حفت‌بالانوار‌القدسیه که مهبط آثار هدایت ورشاد ومطرح انوار حقیقت و ارشاد است به دستور زمان اعلی حضرت خاقان جنت مکان علیین آشیان شاه‌بابا‌ام‌انار‌الله‌برهانه سالک‌طریق‌صوفیگری [بوده؟] ازمسلک مستقیم وطریق قویم مشایخ عظام‌کرام رضوان مقام عدول وانحراف نورزند و حکام‌کرام به نهج قانون‌عدالت ورعیت پروری عمل نموده تجویز‌ظلم وستم وحیف ومیل‌ننمایند .

باید‌که‌آن سیادت و سلطنت‌پناه نیز مضامین فوق را قدوه دانسته هر کس که از مضمون این حکم لازم‌الاتباع تجاوز نماید بر وجهی‌آن‌کس را سیاست نماید‌که باعث عبرت و تنبیه عالمیان‌گشته احدی را یارای تخلف ازفرمان واجب‌الأذعان‌ما نباشد و چون جهت تبلیغ مشاق‌وکالت وولایت‌عهد که‌من‌عنداقادم (؟)علیه‌الرحمة و تفویض نواب‌کامیاب اشرف اعلی‌به‌وجود فایض‌الجود نواب عالی مامتعلق(است؟) احکام مطاعهٔ‌لازم‌الاطاعه به اطراف و اکناف ممالک‌محروسه فرستادیم. جهت‌تبلیغ این‌خبر، سعادت و رفعت دستگاه محمد بیک ایشیک‌آقاسی حرم شـاملو را نزد آن ایالت وسلطنت‌پناه فرستادیم.

خاطر من کل‌الوجوه والابواب مرفه وآسوده داشته خود را مورد الطـاف

۱- جمله ناقص به‌نظر می‌رسد ـ شاید چنین بوده : قدغن‌فرمودیم که اگر احدی

بی کران‌شناسد ودر حفظ‌وحراست آن‌سرحد کمال اهتمام به‌جای‌آورده نوعی‌نماید که رعایا و برایا درمهد امن‌وامان آسوده‌حال وفارغ‌البال‌اوقات‌گذرانند وملتمسات خود رادر ضمن سوانح آن‌جای‌عرض‌نمایدکه به انجاح‌مقرون است وخودرامنظور نظر کیمیا اثرشناسد .

تحریراً (فی)شهرمحرم‌الحرام‌سنهٔ خمس‌وتسعین‌وتسعمائه *

* تاریخ دیلم و دیلمستان

۱۲

درقرن شانزدهم مردان بزرگی درسراسر جهان درعرصهٔ جنگ وسیاست ظاهرشدند وروبه روی‌هم قرار گرفتند مانندفرانسوای‌اول درفرانسه، شارل‌کن **Charles Quint** در اسپانیا، هانری هشتم‌درانگلستان، پاپ‌لئون دهم‌حامی بزرگ هنرودانش وپی‌پنجم مبارز خستگی‌ناپذیرمسیحیت‌دررم، وایوان‌چهارم‌ملقب به‌مهیب‌و نخستین‌تزاردرروسیه‌وشاه اسماعیل صفوی وپسرش شاه طهماسب در ایران، اکبرشاه درهند و پس ازسلطان سلیم پسرش سلطان سلیمان‌درکشورعثمانی .

سلیمان درسال ۹۰۰ه (۱۴۹۴ م.) به دنیاآمد وروز ۱۶ شوال۹۲۶ (سوم دسامبر ۱۵۲۰ م.) به‌جای پدرنشست وجسدپدر رابه‌خاك سپرد وبرسر گور وی مسجدی به‌نام‌سلیمیه ساخت و سلطنت خود رابه حکام ایالات تابعه وسران ممالك اروپا اعلام داشت . تنهاکسی که سرازاطاعت پیچید جان‌بردی غزالی‌حاکم سوریه‌بود. این‌مردکه به‌بهای خیانت به هم‌نژادان خود، ممالیك مصر، ازسلطان سلیم حکومت سوریه را دریافت داشته بود ، سلطان جوان عثمانی راشایستهٔ اطاعت ندید وخواست باخیربیگ‌دست‌اتحاد دهد ودروزیها واعراب ومردم‌مصررا برضدسلطان بشوراند وباردیگردولت ممالیك را زنده‌کند. ولی‌خیربیگ‌با او نیزخیانت‌کرد ووی رابه محاصرهٔ حلب برانگیخت وجان‌بردی چندان گرفتاراین محاصره شدکه فرهاد پاشا وشهسوار اوغلی‌ذوالقدرسران سپاه‌ترك دررسیدند واورا در۱۷صفر۹۲۷ه مغلوب ومقتول ساختند . حکومت حلب به‌ایاس پاشا تفویض شد وفرهاد پاشا مأمورحکومت قیصریه ومراقبت ازفعالیت نظامی شاه اسماعیل صفوی گردید .

در این هنگام سلیمان چون شنیدکه سفیر وی‌بهرام‌چاوش رادرمجارستان‌کشته‌اند ، روانهٔ مجارستان گردید . شهر شاباتس باهمه رشادت فرمانروایش سیمون‌گوگودی به دست ترکان افتاد وسلیمان ازمیان دوردیف سرمقتولین مجارستانی‌گذشته وارد شهرشد . کمی‌بعد بلگراد به تصرف ترکان درآمد (۲۵ رمضان ۹۲۷=۲۹ اوت ۱۵۲۱ م.) و سلیمان در

کلیسای بزرگ شهر که تبدیل به‌مسجد شده بود نمازگزارد .

سال بعد، د ماه رجب۹۲۸ برای‌تصرف‌جزیرهٔ رودس Rhodes پای دررکاب‌نهاد وپیش ازحمله به‌پیشوای مسیحیان رودس پیام فرستادکه اگر داوطلبانه تسلیم شوندآزادی و اموال شوالیه‌های رودس‌مصون ومحترم خواهد ماند واین‌قول شاهانه را باسوگند به صد و بیست وچهارهزار پیامبر وصحف اربعه مؤکد نمود. ولی‌شوالیه‌های رودس همراه با زنان و مردان جزیره به‌دفاع برخاستند وبا حرارت تمام دربرابرترکان مقاومت‌کردند تا این‌که سرانجام دربرابرصد هزار سرباز ترك وسیصدکشتی مدافعین‌ازپای‌درآمدند وروز دوم‌صفر سال ۹۲۹ﻫ . تقاضای مهلت برای تخلیهٔ جزیره‌کردند و روزنوئل سال۱۵۲۳ م. رودس به دست ترکان افتاد. سلطان ترك با ویلیه دولیل آدام Villiers de l'lle – Adam استاد اعظم شوالیه‌های سن‌ژان رودس که مردی سالخورده وموقربودبه مهربانی تمام رفتار کرد وآنان چند روزبعد با اجازهٔ سلطان‌ترك به مالت رفتند .

پیروزی سلطان عثمانی‌دراین واقعهٔ مهم ناشی ازوضع مساعدسیاسی‌جهان‌آن روزبود. زیرا شارل‌کن امپراطوربزرگ وصاحب ممالك وسیعهٔ اسپانی وهلاند وآلمان وقسمت‌بزرگی از ایطالیای‌جنوبی ونواحی‌الجزیره وجزایرمینورك وسیسیل‌چنان‌درجنگ‌بافرانسوای اول درگیر شده بودکه نمی‌توانست به جزیرهٔ رودس پردازد . پاپ لئون دهم ، دشمن‌کینه‌ورز مسلمانان نیزغرق مبارزه با مارتین‌لوترکشیش روشن‌فکر ودلیربود ومجارستان نیزدرقبضهٔ سلطنت‌کودکی بودبه‌نام لوئی دوم .

فرانسوای اول که درجنگ باشارل‌کن مغلوب واسیرشده‌بود بالاجباربه‌آنچه خواست شارل‌کن بودگردن‌نهاده‌بود تا ازاسارت‌آزاد شود. اماپس‌ازآزادی درصدد اتحاد باسلطان ترك برآمد وپیشنهاد کردکه سربازان ترك ازطرف مشرق به مجارستان متحداطریش حمله کنند ودرهمان حال‌سربازان فرانسه ازطریق شمال ایطالیا به‌متصرفات شارل‌کن بتازند تا امپراطوراطریش درمیان دو سپاه مهاجم ازپای درآید وبدین ترتیب شکست فرانسوای اول و اسارتش‌درجنگ پاوی Pavie جبران‌شود وآبروی‌کشورفرانسه‌که‌بالاجبار تن‌به‌شرایطی ناگوارداده بود اعاده‌گردد .

سلیمان سفیر فرانسه را به احترام پذیرفت و نامه‌ای به او نوشت بـا آغازی چنین پرمعنی و باشکوه :«هواللهالعلی‌المعطی المغنی المعین» ودرنامه پادشاه فرانسه را دلداری داد و تلویحاً او را به مساعدت خود امیدوار ساخت .تاریخ این نامه ماه ربیع‌الثانی سال ۹۳۲ است .

روز ۱۱ رجب‌آن سال، سپاه عظیم سلطان مرکب از صد هزارسربازوسیصد توپ‌روانهٔ بلگراد شد و ازآن‌جا به‌کشور هنگری درآمد و درجلگهٔ موهاکس نزدیك قریه‌ای به‌همین نام سپاه مجارستان را درهم شکست . این جنگ دوساعت بیشترطول نکشید ولی سرنوشت

مجارستان درهمین جنگ روشن شد . بیست‌وپنج هزار جسد ازسربازان مجارستانی برخاك افتاد . لوئی دوم پادشاه آن کشور درباتلاقهای زیردست موهاکس غرق شد وبه‌دستور سلطان کلیهٔ اسیران مجارستانی به قتل رسیدند وتنها زنان‌از این‌کشتار معاف ماندند . کله‌مناری از دوهزار سر دربرابر خیمهٔ سلطان ترك برافراشته شد و ژان زاپولیا ازمردم هنگری‌از طرف سلطان به‌حکومت آن‌کشور معین‌گردید. شهر بود Bude روز سوم ذی‌الحجه (۱۰ سپتامبر ۱۵۲۶) به دست ترکان افتاد . صدهزار اسیر ونفایس خزانهٔ سلطنتی وکتاب‌خانهٔ نفیس ماتیاس‌کورون نصیب سلطان‌گردید غیراز غنایم فراوانی‌که از غـارت آن سرزمین سربازان ترك حاصل‌کردند .

در سال ۹۳۴ فردیناند برادر شارلکن که از جانب وی حکومت اطریش و هنگری یافته بود زاپولیا را مغلوب‌نمود و زاپولیا از سلطان ترك‌کمك خواست . سلطان روز۱۰مه ۱۵۲۹ باسپاه دویست‌هزارنفری خود مجهز به‌سیصد توپ به‌راه‌افتاد ودر ورود به‌موهاکس، زاپولیا برای عرض‌بندگی به نزد سلطان آمد . سلطان به احترام اواز جای برخاست وسه قدم پیش رفت وزاپولیا دست سلیمان را بوسید و سلیمان اورا بردست راست خود نشاند و خلعت داد .

سپاه ترك شهر بود را که به‌دست فردیناند افتاده بود پس‌از ۶ روز محـاربه‌گرفت و یك هفته‌بعد زاپولیا بار دیگر به حکومت مجارستان منصوب‌گردید و سلطـان ترك همراه زاپولیا عازم فتح وین‌شد. روز ۲۳ محرم سال۹۳۷ (۲۷سپتامبر ۱۵۲۹)سلطان به‌پای‌حصار وین رسید با سپاهی مرکب از ۱۲هزار ینی چری و۱۲۰ هزار سپاهی و۴۰۰ توپ وبیست هزار شتر حامل وسائل وهشتصدکشتی‌کوچك . اما شهر وین در مقابل سپـاه ترك دلیرانه ایستاد و سلطان ترك چون از فتح آن شهر نومید شد روز ۱۰ صفر ۹۳۷ محاصره را رها کرد.(۱۴اکتبر ۱۵۲۹)

ینی چریها در بازگشت از اسیران تنها افراد جوان و زیبا رانگهداشتند وبقیه رابه قتل‌آوردند. چون سپاه‌فردیناند سال‌بعدشهر بود را درمحاصره گرفتندباردیگرسلطان سلیمان در رأس یك سپاه دویست‌هزارنفری از قسطنطنیه حرکت‌کرد . درشهر نیش ازبلاد سربستان سفیر جدید پادشاه فرانسه به‌حضور وی رسید .سلیمان باشکوهی بی‌سابقه اورا پذیرفت در حالی‌که‌سفرای فردیناند را سخت تحقیر نمود . سپاه ترك به همراهی پـانزده هزار سوار تاتاربه سرکردگی صاحب‌گرای خان‌قرم از بلگراد عبور نموده روبه وین نهاد . اما به جای حمله به این‌شهر به‌تخریب وغارت ولایت استیری Styrie پرداخت. قاسم پاشاوارد اطریش شد وهمه را به آتش‌وخون‌کشید وچون با مقاومت آلمانها مواجه شد چهـار هزار اسیری‌راکه‌گرفته بودکشت وسلطان سلیمان بدون اخذنتیجهٔ ارزنده‌ای به‌قسطنطنیه‌بازگشت وعلت این امریکی فرارسیدن فصل سرمای شدید اطریش بود ودیگری‌آمادگی‌کامل‌فردیناند برای دفاع از وین . هنگامی‌که سلطان ترك دراطریش بود،امیرالبحر معروف ایتالیائی‌به

نام آندره دوریا André Doria باکشتیهای جنگی خود شهر هـای قرون Coron وپاتراس Patras راگرفت و بسیاری از ینی‌چریان را به قتل رسانید وقلاعی راکه‌سلطان ایلدرم بایزید بناکرده بود ویران کرد .

در اوایل سال۱۵۳۳ فردیناند تقاضای‌صلح‌کرد و سلطان ترك که قصد حمله به‌ایران داشت با این پیشنهاد موافقت نمود وبین ابراهیم پاشا ونمایندگان آرشیدوك فردیناندپیمان صلح امضاء گردید . به‌موجب این معاهده شهر Gran گران به ترکان داده شد و ترکان آنچه را فردیناند از خاك مجارستان گرفته بود متعلق به‌وی دانستند و اطریشیان‌متعهدشدند که‌با زاپولیاعهد وپیمانی نبندند .

پس ازجنگ با ایران (که‌شرح آن را درجای دیگر ذکرخواهیم‌کرد) سلطان بـه قسطنطنیه بازگشت ودر اوایل فوریه۱۵۳۶ عهدنامه‌ای بین‌باب عالی و فرانسه منعقدگردید وبه‌موجب این معاهده امتیازات کنسولی به‌فرانسه داده‌شد . پیش‌از آن نیز در سال ۹۲۸ (۱۵۲۱) معاهده‌ای باونیز متضمن این امتیازات بسته‌شده‌بود. این‌امتیازات کنسولی وقتی که دولت عثمانی‌روبه‌ناتوانی رفت وسیله‌ای‌شد برای‌مداخله درامور سیاست داخلی وخارجی ترکیه‌ازطرف ملل‌اروپایی که اندك‌اندك به اخذ این‌گونه امتیازات نائل‌آمده‌بودند.

چنانکه‌گذشت، هنگامی‌که‌سلطان ترك دراطریش‌بود،امیرالبحرایتالیائی‌آندره دوریا در دریای اژه Egée خودنمائیهاکرده بود. خیرالدین‌پاشاملاح مشهورترك درصددتلافی برآمد وشهرکورون (قرون) راپس ازمحاصرهٔ شدیدی تصرف‌کرد ودرسال ۱۵۳۴ سواحل ایتالیا راغارت‌نمود وخود رابه زیر دیوارهای شهرتونس رسانید (۱۵۳۵). حکومت تونس درآن روزگار بامولای‌حسن بیست ودومین‌فردخاندان بنی‌حفص‌بود. این‌خاندان‌از۱۰شوال ۶۰۳ برتونس‌حکومت‌یافته‌بودند ونخستین‌فرداین خاندان‌ابومحمدعبدالواحدبن ابی‌بکربن شیخ ابی حفص‌بود .

مولای حسن پس‌ازکشتن ۴۲ برادرخود به امارت رسیده‌بود. وی‌که‌هنری‌نداشت جز پرداختن به حرم‌سرای‌مفصل ومتنوع خویش، برای حفظ سلطنت خود را سخت به شارلکن وابسته بود. خیرالدین‌پاشا وی را از امارت‌برکنارکرد وبرادروی رابه‌نام حسن‌الرشید بر جای اُومنصوب نمود وشهر حلق‌الوادی (goulette) راکه سرحدتونس بود به‌نام سلطان عثمانی تصرف نمود. اماچندماه بعدشارل پنجم برای‌نجات دادن سی هزار مسیحی‌اسیروبه‌خاطر استغاثهٔ مولای حسن مخلوع‌تونس را بازگرفت ومولای‌حسن رادوباره‌به‌سلطنت نشاند وشهرگولت را گرفت وپادگانی اسپانیولی درآن گذاشت .

این عملیات موجب تجدید محاربه باونیزشد. درماه مه۱۵۳۷ سلیمان همراه پسران خودمحمد وسلیم در رأس سپاهی‌گران‌به والونا رفت درحالی‌که خیرالدین پاشا به سواحل دریای‌آدریاتیك‌حمله‌برده‌بود . طبق معاهدهٔ قبلی‌سلطان ترك انتظارداشت‌که فرانسوای‌اول پادشاه فرانسه نیزازسمت شمال به ایطالیا حمله‌کند و ونیزمتحداتریش را به زانو درآورد

ولی فرانسوای اول درکارسستی نمود. چه معاهدهٔ او باسلطان مسلمان ترك برضد شارل کن مسیحی متعصب درسراسر اروپا تولیدنارضایتی کرده بود وفرانسوا ترسیدکه مبادا عدم رضایت عمومی موجب اتهام وی به خروج ازدین مسیح و اتحاد بامسلمانان گردد. این بودکه برخلاف قول وقرارخود حاضر به جنگ نشد وباشارلکن صلح کرد (۱۵۳۸).

با این حال ترکان سواحل ایتالیا راغارت کردند وده هزاراسیر گرفتند وچندین جزیره ازمتصرفات ونیزرا دربحراژه متصرف شدند وسرانجام دولت ونیز اضطراراً صلح را گردن نهاد وپس ازسه سال جنگ، شهرهای مال‌واری Malvari وناپولی دی رومانی وقلاع اورانا Urana ونادین Nadin رابه ترکان واگذاشتند به‌اضافهٔ سیصد هزاردوکا طلا. درهمین سال امیرناحیهٔ ملداوی (قره‌بغدان) سر به شورش برداشت ولی به زودی مغلوب وفراری گردید و برادرش اسطفن (به‌قول ترکان اتین) به‌جای وی نشست وقبول کردکه هردوسال یك بارخراج معهود را خودبه دربارسلطان ترك برد. دردسامبرسال ۱۵۳۸ م. خیرالدین پاشا درمدیترانه برامیرالبحراسپانیولی کاپلو Capello وامیرالبحرونیزی آندره دوریافرماندهان کشتی‌های متحدین (۳۶ کشتی پاپ و۸۱ کشتی ونیزی و۵۰ کشتی اسپانیولی) غلبه‌کرد ودرهمان اوقات خادم سلیمان‌پاشا دربحراحمروسواحل عربستان با ۷۰ سفینهٔ جنگی عدن راتصاحب نمود و قلاع قوقه وقات راگرفت وهم‌چنان‌که سلطان بهادرشاه فرمانروای گجرات هند تقاضا کرده بود خود رابه سواحل هند رسانید وشهردیو Dio را از چنگ متجاوزین پرتغالی بیرون کشید ودربازگشت ناحیهٔ یمن رابه‌نام‌سلطان تصرف نمود. درهمین اوقات فردیناندبا زاپولیا باهم کنار آمدندکه مجارستان رابین خود تقسیم‌کنند و زاپولیا درمقابل‌ترکان خود را تحت حمایت سلاطین مسیحی قراردهد . اما زاپولیا چندان عمر نیافت‌که محصول خیانت خود را دروکند . وی‌درسال ۱۵۴۰ م. درگذشت در حالی‌که وارثی‌جزپسری پانزده روزه نداشت. سپاه اطریش با استفاده ازاین موفقیت عازم تسخیر مجارستان شد وشهرپشت (پشته Pest) راگرفت وشهربود جایگاه ایزابل زن زاپولیا و مادرکودك مذکور را در محاصره‌گرفت . ایزابل ازسلطان ترك‌کمك خواست .

سلطان ترك شخصا دررأس سپاهی‌عازم مجارستان شد (ژویه ۱۵۴۱ م) ودر۲۹ اوت سیگیسموند زاپولیا که هنوزیك‌سال نداشت به حضورسلطان معرفی شد. سلطان بار دیگر بر مجارستان‌دست‌یافت و زاپولیای‌کوچك رافرمانروای ترانسیلوانی اعلام‌داشت وبرای آن‌که برخلاف پیمان خود درمورد واگذاری به‌ژان زاپولیا وپسرش رفتار نکرده باشد کتباً وبه‌قید قسم متعهدشدکه چون زاپولیای‌کوچك بزرگ شد حکومت هنگری را بدو واگذارد .

سفرای فردیناند باهمهٔ‌کوشش خود به‌عقد قرارداد صلح‌توفیق‌نیافتند ودرسال ۱۵۴۳ بار دیگرجنگ‌با اطریش‌درگرفت. زیرا شارل‌کن جنگ‌بافرانسه را ازسرگرفته وفرانسوای اول‌پادشاه فرانسه‌نیزازسلطان کمك‌خواسته‌بود . سفیرفرانسه سعی داشت که‌ترکان رامجدداً

به‌معاهدهٔ سابق با دولت فرانسه متوجه سازد. سلیمان بدواً دراین کار تردید ازخودنشان داد. زیرا ازضعف‌نفس وتلون مزاج فرانسوای اول آگاهی داشت . ولی سرانجام براثراصرار و خواهش سفیر فرانسه سلطان ترك به حمایت از فرانسوای اول برخاست و حاضر شدکه طبق تقاضای وی ناوگان ترك را به فرماندهی خیرالدین پاشا به فرانسه بفرستد . البته حملهٔ شارلکن به شهرالجزیره نیزدراتخاذ این‌تصمیم تأثیرفراوان داشت .

خیرالدین پاشا با ۱۵۰ کشتی بادبانی‌سواحل ایتالیا راغارت‌کرد و به بندر مارسی در فرانسه وارد شد و به‌کمك دوك دانگین Duc d'Enghien فرمانده بحریهٔ فرانسه شهر نیس Nice را ازچنگ‌شارلکن بیرون‌کشید(۲۱جمادی‌الاولی۹۵۰ = ۲۰ اوت۱۵۴۳) ولی‌بر ارك شهر دست نیافت . خیرالدین مدت یك سال دربندر تولون در جنوب فرانسه اقامت‌کرد و در این مدت دولت فرانسه مصارف قشون وی را پرداخت . تا اینکه در سال ۱۵۴۴ تمام مردم مسیحی اروپا از اتحاد فرانسوای اول با پادشاه مسلمان عثمانی برای جنگ‌با پادشاه مسیحی مذهبی چون شارلکن به هیجان‌آمدند و فرانسوا را متهم به ارتداد و خیانت به مسیحیت‌نمودند و از طرف دیگر شارلکن را به قطع محاربه اصرارکردند. بنا براین فرانسوا به‌امیرالبحر ترك اجازه دادکه به پایگاه خود بازگردند و بین فرانسه و اسپانی معاهده‌کرسپی Crespy بسته شد (۱۵۴۴ م .) و خیرالدین پاشا به قسطنطنیه بازگشت و در سال ۹۵۳ ه .(۱۵۴۶ م.) درگذشت. جسداو را ازطرف‌بشیك تاش درکنار بسفر به خاك سپردند .

اما جنگ اطریش و باب‌عالی همچنان ادامه داشت و سفیر فرانسه مانع از عقد قرارداد صلح بین این دو دولت می‌شد تا این‌که فرانسوای‌اول‌درسال۱۵۴۷درگذشت و موجبات صلح فراهم گردید . به موجب قرارداد صلح پنج ساله‌ای که منعقد گردید دولت اطریش‌متعهد شدکه هرسال سی‌هزار دوکا طلا به‌سلطان بپردازد وآنچه‌ازمجارستان تصرف کرده متعلق به وی باشد و مابقی مجارستان‌در تحت تصرف ایزابل به‌سرپرستی از زاپولیای کوچك قرار گیرد و تحت الحمایهٔ سلطان ترك باشد .

در سال۱۵۴۷ بار دیگرجنگ‌با ایران شروع شد ولی چندان طول نکشید وسلطان ترك جز فتح قلعهٔوان موفقیت درخشانی حاصل‌نکرد .

در منطقهٔ اطریش و مجارستان وضع‌سخت‌پریشان بود. زاپولیاپیش از مرگ خود به کشیشی به نام مارتینوزی Martinuzzi وصیت کرده بودکه بین ملکه ایزابل و فردیناند موجب اتحاد و اتفاق‌گردد . کشیش که بافردیناند در نهان رابطه داشت ایزابل را واداشت که ناحیهٔ ترانسیلوانی و شهر تمسوار را به خلاف قرارداد با باب‌عالی به فردیناند واگذارد . فردیناند نیز نواحی‌مزبور را متصرف شد . آنگاه کشیش نامه به‌

سلطان نوشت که برخلاف نظر سلطان چنین صورتی روی داده ولازم است که سپاه ترك برای پس گرفتن مناطق مذکور عازم مجارستان شود . سلیمان سپاهی به میزان هشتادهزار نفـر مأمور مجارستان نمود(۱۵۵۱). ترکان بر کلیه شهرهائی که اطریشیان گرفته بودند مسلط شدند . مارتینوزی که درآرزوی سلطنت ترانسیلوانی دست بدین تحریکات زده بود به‌دست فردیناند کشته شد . در سال ۱۵۵۲ محاربات مکرر بین ترکان و اطریشیان روی داد و در این محاربات فتح بیشتر با ترکان بود به‌طوری که بر اثر کثرت سربازان اسیر آلمانی قیمت هریك از آنان به یك بشکهٔ کوچك عسل یاکره رسید یا مقداری یونجه یا آرد . بر اثر این جنگها احمد پاشا وزیر دوم بر شهر تمسوار غلبه‌یافت. ولی به علت دفاع شدید مردم قلعهٔ ارلو به فتح آن موفق نگردید .

درسال ۱۵۵۳ جانشین فرانسوای‌اول به نام‌هانری‌دوم با سلطان عثمانی قراردادی نظامی برضد شارلکن بست و به موجب این‌قرارداد، قپودان طرغود، خلف شایسته‌خیرالدین پاشا به همراهی سفاین‌فرانسه جزیرهٔ کورس وناحیهٔ کالابریا وجزیرهٔ سیسیل راتصرف کرد. ولی چون‌اتحادهانری دوم‌باسلیمان‌پادشاه مسلمان ونحوهٔ عملیات‌ترکان درمنـاطق عیسوی نشین‌اروپا موجب رنجش بلکه اعتراض سربازان مسیحی‌گردید، ناوگان‌ترك وفرانسوی از هم جدا شدند .

در سال ۱۵۵۷ برخوردهای شدیدی بین ترکان و اطریشیها روی داد و خادم علی پاشا شهر سکت Szigeth را گرفت ولی برارك آن دست نیافت . در ۱۵۵۸ قلعهٔ تاتا (یا دوتیس Dotis) به دست ترکان افتاد . نمایندهٔ دولت اطریش بیهوده می‌کوشیدصلح پایداری فراهم آورد . چون سلطان شهر سکت را می خواست بی‌آن‌که تاتا را پس بدهد . تا این‌که رستم پاشا وزیر اعظم درگذشت وعلی پاشا به جای او برمسند صدارت نشست واو با سفیر اطریش به مهربانی رفتارکرد و براثر ادب و حسن نیت اوصلح بین دولتین به‌نفع ترکان بر قرارگردید (اول ژوئن۱۵۶۲)

ادامهٔ نفوذ سیاسی‌باب عالی بربلاد الجزیره وطرابلس غرب‌که به‌دست رئیس طرغود ملاح متهوّر ترك تصرف شده بود مستلزم ارتباط دریائی مطمئنی‌بود و جزیرهٔ مالت پایگاه بزرگ دول اروپائی وجایگاه شوالیه‌های سن ژان دشمنان خونین اسلام مانع بزرگی در این‌راه بود بخصوص‌که اسپانیولیها یك‌کشتی حامل اشیاء مربوط به حرم سلطان راتصاحب کردند . سلطان ترك امربه حمله به مالت داد . روز اول آوریل ۱۵۶۵ قاپودان پاشاپیاله با نیروئی مرکب از ۱۸۰ کشتی بادی از استانبول به راه‌افتاد . فرمانده ارتش مأمورحمله مصطفی پاشا بود و رئیس طرغود که فرنگیان او را دراگوت می‌نامند با ۱۳ گالـر و ۱۳ کشتی‌کوچك نیز خود را به مالت رسانید وفرمان حمله‌داد ولی خود او دراین جنگ‌کشته شد . ترکان‌پس از چند روز محاصره برقلعهٔ سن‌المو Saint Elmo دست‌یافتند. ولی بر اثرپافشاری لاوالت فرمانده کشیشان‌سن‌ژان، مصطفی‌پاشا به فتح قلعه ومرکزجزیره‌توفیق

نیافت و روز ۱۱ سپتامبر محاصره به‌پایان رسید .

در خلال محاصرهٔ مالت برخوردهای متعدد بین ترکان و اطریشیان روی‌داد وماکسی‌میلیان که پس ازمرگ پدرخود فردیناند جانشین وی شده‌بود (۱۵۶۴م) از پرداخت خراج خودداری نمود و سلطان ترك برای جبران شکست مالت و تنبیه اطریشیها وتصرف شهرهای ارلو Erlau وسکتوار(سکت) Szeigeth باکلیهٔ وزیران خود(جز پرتوپاشا که دوماه پیش به محاصرهٔ گیولا Gyula رفته بود) روی به سرزمین مجارستان نهاد. ولی بر اثر کهولت و نقرس باکالسکه حرکت‌می‌کرد. نظر این بودکه‌سپاه به‌طرف‌بود برود. ولی‌چون نیکلازرینی Nicolas Zrini مدافع سکتوار برپیش قراولان عثمانی تاخته بودسلطان تصمیم گرفت شهر را از چنگ وی بیرون‌آورد . روز ۵ آوریل محاصرهٔ شهر شروع شد و مدت ۵ ماه محاصره به طول کشید و در خلال محاصره سلطان ترك روز بیستم صفر ۹۷۴ ﻫ (۵سپتامبر۱۵۶۶م) درگذشت. ولی وزیراعظم محمد صقلی مانع‌از انتشارخبرمرگ‌سلطان شد و روز ۸سپتامبر قلعهٔ سکتوار به دست ترکان افتاد .

* * *

سلطان‌سلیمان‌هنگام‌مرگ هفتاد وچهارسال قمری داشت وچهل وهشت سال‌سلطنت کرده بود. دوران وی‌اوج قدرت وعظمت دولت عثمانی‌است. درزمان او دامنهٔ متصرفات عثمانی از اوقیانوس هندتا الجزیره کشیده می‌شد و از پشت دیوار وین تاخلیج فارس. این‌پادشاه در تاریخ به نام سلیمان قانونی‌شهرت یافته به مناسبت مقررات و قوانین دقیقی‌که‌وی درشؤن داخلی و امور نظامی ترتیب داده‌بود .از جمله این مقررات یکی تغییر منصب نظام‌العلماء المدرسین است به مفتی‌جهت انجام وظایف علمیه ودیگر تقسیم افراد ینی‌چری به سه دسته و تعیین‌حقوقی‌به میزان۳ تا ۷ قروش برای دسته اول وهشت تا نه‌قروش‌برای دسته دوم و سی الی‌صد وبیست قروش‌برای دسته سوم‌که جان‌بازان وحاضررکابان شاه بودند و عده سپاهیان را به سیصد هزار رسانیدکه تعداد ۵۰۰۰۰ آن سپاهی منظم بودند و تعداد توپها و کشتیها را نیز هر یك به سیصد افزایش داد .

بـا این حـال بعضی اقدامات او موجب تنزل وانحطاط بعدی دولت عثمانی گردید. از جمله‌این‌که تا زمان وی افراد ینی‌چری‌تنها، در مواقع بسیار حساس، روی به جنگ می نهادندآن هم‌فقط تحت سرپرستی‌سلطان. ولی سلیمان این سپاه را تحت اختیار سرداران خود قرار داد و این امر موجب شدکه سلاطین بعدی لزومی برای رفتن به میدان جنگ نبینند و قشون ترك من جمله ینی‌چریان را تحت نظر سرداران به جنگ بفرستند و خوددر قسطنطنیه به لذات جسمانی ومصاحبت جام و دلارام پردازند. دیگر آن‌که تا زمان وی امور مهمهٔ دیوان تحت نظرشخص سلطان انجام‌می گرفت. ولی سلیمان مجلس وزرا را تحت‌ریاست وزیر اعظم قرار داد و درنتیجه پس‌ازوی، در زمان جانشینان بی‌کفایت وی، کارها درقبضهٔ

وزرای اعظم قرار گرفت که اغلب غیر ترك بودند و همچنین است مقررات وی درمورد اجازهٔ ازدواج و اقامت در خارج لشکرگاه برای ینی چریان .

از درخشانترین سرداران زمان سلطان سلیمان ، خیرالدین پاشای بحری است . وی اصلا از ترکان جزیرهٔ مدللی (می تی لن) است که نخست با برادر خود اروج در بحرمدیترانه راهزنی می‌کرد و بعد به خدمت سلطان محمد حفصی صاحب تونس درآمد ولی همچـنان در دریا به کشتیهای مسیحی حمله می‌برد و یك بار سفینه‌ای راکه گرفته بود نزد سلیم پادشاه عثمانی فرستاد و سلیم او را خلعت داد و ده کشتی در اختیار اوگذاشت و وی با این نیرو بـه همراهی برادرش شهر الجزایر وتلمسان رادر مغرب تصرف کرد و هر چند اروج در جنگ کشته شد ولی خیرالدین بنحوی توانست متصرفات خود رانگهدارد. سلیم به‌اولقب‌پاشائی‌و منصب بیگلر بیگی ناحیهٔ الجزایر دادوالجزایر درقلمروسلطان عثمانی درآمد خیرالدین پاشا ازآن پس همه‌جا باسفاین دول مسیحی مبارزه می‌کرد تا این‌که در سال ۱۵۳۳ بنابر خواهش خود به قسطنطنیه آمد وتهیهٔ کافی دید و به تونس حمله برد چنان‌که گذشت. اروپائیان وی را به‌نام «باربروس» یعنی ریش‌قرمز می‌خوانند و وی را دزد دریائی معرفی می‌کنند. ولی همین اتهامات از نظر فرنگیان می رساندکه‌تا چه اندازه مهارت و دلاوری خیرالدین باعث غلبهٔ سپاه‌اسلام برمسیحیان بوده و تا چه اندازه‌اروپائیان از این مرد مجاهد دلیر وحشت داشته‌اند. ترکان عثمانی خیرالدین پاشا را بنیان‌گذار بحریهٔ ترك می‌دانند . پس از وی ستارهٔ اقبال رئیس (طرغود) سخت درخشیدن گرفت. او رانیز دزد دریائی‌خوانده‌اند ولی او نیزامیرالبحر شجاع وکاردانی بود. درسال ۱۹۰۸ که‌ژون‌تورکها (ترکهای‌جوان) خواستندنیروی دریائی ترك را تجدید سازمان دهند دوکشتی زره‌پوش آلمانی خریدند و ازآن دو یکی را خیرالدین نام نهادند و دیگری را رئیس طرغود .

نامهٔ تهدیدآمیز سلطان سلیمان بهشاه طهماسب

طهماسب بهادر ارشده الله الملك القادر مثال بی‌مثـال واجب‌الامتثال واصل اولیجق‌معلوم‌اوله‌که بوندن اقدم‌سعیدالحیات و شهیدالممـات مرحوم بابام سلطـان سلیم‌خان علیه‌الرحمة والرضوان نشیمن فانیدن سرای باقی‌یه‌انتقال و ارتحال ایدوب بارگاه قدسی‌پناه تؤتی‌الملك من‌تشاء[1]دن تقدست اسمـاؤه وتوالت آلاؤه سریر ملك خسروانی وتخت خلافت صاحبقرانی جنـاب جلالت مآب وعتبهٔ سعـادت نصـابمه تفویض اولنوب‌ممالك محروسهٔ نامتناهی واقالیم محمیهٔ سعادت دستگاهی بـالطول والعرض برمقتضای اناجعلناك خلیفةفی‌الأرض[2]قبضهٔ قدرت‌جهـانبانی وپنجهٔ مکنت فرمان روانمه مقبوض ومقرر ومضبوط ومسخراولوب. پادشاهان‌دارا آئین وخسروان صاحب‌تمکین سدهٔ‌گردون نشان‌ترابنه‌یوز سوروب درگاه جهان‌پناهمه اظهارعبودیت و امتثال قلمشدر .

ایمدی سن‌دخی صدمات صرصر قهرمـانی وسطوت ودهشت آیـات عتابمدن شمه مشاهده ایلیوب مرغ روح بی‌فتوحك چنگال شـاهین اجل پروازدن خلاص و منقار شهباز بلند پروازدن مناص بولمش اوقلوشکار مزایدك عـرصهٔ آشوب جنگده فضای وسیع‌جهان‌باشکه تنك‌کورینوب‌زمزمهٔ مردان‌عدوکش و صف‌شکن و ولولهٔ تفنگ وضربزن خروش‌افکن وجودبی‌سودکی سراسیمه ایدوب‌لشکر شیاطین‌رهبرك

---

۱ ـ آل عمران ۲۵ ۲ ـ سورة ص ۲۶

یوم‌یفرالمرء من‌اخیه[۱] آیتن مشاهده ایلمشلر ایدی. لکن آبا واجداد عـالی نژادملک طبایع محمدت بدایعلرنده کمال مروت ونهایت‌عاطفت و وفورشفقت و رأفت راکز و مقرر اولوب قچانی قومق و زبونی اولدرمك عـادت مرضیه و قاعدهٔ مألوفه‌لری اولمامغین نقطهٔ وجود خباثت آلودگی تیغ‌بران عساکرظفر مآثرله‌صفحهٔروزگاردن ازاله وحك‌ایلملك ممکن ومیسرایکن‌اغماض عین‌اولنوب اولانجه خزاین وجهاتك نهب وغارت ومعمور ولایتك نهب و خسارت قلنوب لواء نحوست نماکده خدوغ بی‌فروغ هزیمت‌سزاکه مجتمع‌اولان طایفهٔ ملحدین طعمهٔ تیغ غازیان فتوح آیین واقع اولمشیدی اگـر طبیعت ضلالت سرشکنده ذره قدرجلادت وغیرت اولایدی چوقدن هلاك اولوردك پس‌بونك‌کبی عنایتمزه مظهر دوشوب قلیجمز التنده جـان هراسکه امان ویرلدی. نیچون‌درگاه جهان‌پناه وبارگاه فلك‌اشتباهمزه آدم‌کوندروب عـرض عبودیت و جـان‌سپاری و اظهار رقیت و خاکساری ایتمدك بونقصان عقله تمام‌غرورك و دائرهٔضلالتدن عدم عدولك اولمغین انشاءالله الاعزوالا‌کرم‌بنم دخی عن قریب دیار شرقه توجه همایون وعزیمت میمونمه موجب وباعث اولدی اوتاق گردون نطاق اراضی تبریز و آذربایجان بلکه ممالك ایران وتوران وسـائر ولایات سمرقند وخراسان صحراالرنده قورلمق مقرر اولدی بوزمانه دکین تـأخیره سبب اقصای ممالك محمیه‌ده کفار انکروس وافرنجده واقع اولان بلغراد و رودس‌کـه معظمات قلاع ربع‌مسکون اولوب هربری اعجوبهٔ دهربوقلمون ایدی استخلاصلری ایچون لشکر جرار عدوشکارله اوزرلرینه عـزیمت ایدوب وارد و غـم‌کبی هادی انافتحنالك فتحا مبینا[۲] هدایتی‌ایله و دلیل وینصرك‌الله نصرا عزیزا[۳]دلالتی‌ایله ضربهٔ هجوم شهبازان‌رومه متحمل‌اولمیوب هربری‌زمان قلیلده‌حیطهٔ فتوح وتسخیره‌وصول بولوب مدارا صنام دارالاسلام ومعابد اوثان مساجد اهل ایمان اولوب آیین‌کفر و ضلال علی‌وجه الکمال نگونسار قلندی الحمدللهالذی هدانالهذا[۴] ایمدی خبیروآگاه اوله سزکه عنان عزیمت ظفر قرانم سنك اوزریکه منعطف اولوب عسکرظفررهبرك هجوم نصرت مرسوملری ولاتیکه درمقدماتنبیه احوال کارزار شیمهٔ مرضیهٔ دلاوران

۱ـ سورهٔ ۸۰، عبس‌آیهٔ ۳۴ ۲ـ الفتح۱ ۳ـ الفتح ۳ ۴ـ الاعراف۴۱

نامدار اولمغین سکا دخی اعلام اولندی شویله بلکه گروه انبوه کوه شکوه ولاتیکه داخل اولوب خانمان ومملتك تاراج ایتمدین تاج الحاد رواجك باشکدن چیقاروب طریقهٔ اجداد که سالك اولوب ابدال وارنمدکیوب زاویهٔ درویشی ومسکنتده وتکیهٔ مذلتده منزوی اولوب نواب کامیابمدن شیئالله ایدرسك دولت وسعادت سنك اوله وایلکدن غیری نسنه کورمیه‌سن والاغرور فرعونی وپندار نمرودی جبلت شقاوت منزلتکدن زائل اولمیوب راه ضلالت ولجاجته ذاهب اولورسك انشاءالله الاعز صدای تصادم لیوش و نوایر تزاحم رمح جیوش وآوازهٔ طوپ صاعقه کردار رعد آثـار خیشوم مخالف میشومکه واصل اولیجق نیه اوغرا دیغك معلوم اوله شویلکه مـور بی‌مقدار اولوب ثقبهٔ زمینه کیررسك و طایر پرنده اولوب هوای بـالاده اوچرسك دخی سنی قومیوب بعنایة‌الله الملك الخبیر عرصهٔ جهانی وجود خبیثکدن تطهیر ایدم فرمان قدر نفاذمه جواب کوندروب ارسك وقتکه حـاضر اوله‌سن والسلام علـی من اتبع ـ الهدی [1]. *

---

۱ ــ طه ۴۷

*منشآت فریدون بیك ج۱ص ۵۴۳ ــ ۵۴۱

۱۲

درسال۱۹۳۷ه.اختلاف شدیدی‌بین‌طوایف قزلباش روی داد وچوهه سلطان وکیل که ازتکلویان بود به دست‌حسین‌شاملو کشته‌شد. ولی‌بازمنصب وکالت به‌شاه قباد پسربزرگترچوهه سلطان داده شد وشاملویان باآن که‌سخت‌کوشیدند به‌جائی نرسیدند. اما تکلویان نتوانستند دیگر طوایف قزلباش را دل‌به دست آورند. به ناچارطوایف استاجلو و روملو وذوالقدر و افشارنیزسر بلندکردند و در امام زاده سهل‌علی ، آن جاکه اکنون در اراك به نام آستانه شهرت دارد، طوایف مذکوربا تکلویان دست به‌گریبان شدند و برای تقویت خود در صدد برآمدندکه شاه‌طهماسب راکه جوانی تقریبا ۱۸ ساله بود بربایند ونزد خود برند . یحیی اوغلی تکلوبدین جسارت قدم‌پیش گذاشت وخود رابه دولت خانه انداخت. اما شاه طهاسب حکم به‌قتل وی وحمله‌به تکلویان داد وبالنتیجه‌تکلویان شکست خوردند وجماعتی‌فراوان ازایشان به‌قتل‌آمدند وتاریخ این‌کشتار را مورخین صفوی «آفت‌تکلو» یافتند.

ازاین‌قوم‌تکلو، مردی به‌نام اولامه‌که براثرعنایت شاه‌طهماسب به‌حکومت‌آذربایجان رسیده‌بود ، خواست‌که برجای چوهه‌سلطان‌نشیند و وکیل‌السلطنه یعنی همه‌کاره شود. ولی‌با آن که هفت‌هزار سوارنیزفراهم‌آورد و«متوجه درگاه شاه‌دین‌پناه گردید» چون‌شاه‌طهماسب ازاندیشه‌های دور ودراز وی‌آگاه شده‌بود، به‌سپاهیان‌خودفرمان‌حمله‌به قشون‌اولامه داد و اولامه گریزان به‌قلعهٔ وان‌رفت واز ترس پادشاه ایران‌دست در دامن سلطان روم زد وسلطان سلیمان نیزبرای او «جامهٔ زر دوزی ومجوزهٔ طلادوزی » فرستاد واولامه خلعت خواندگار پوشیده به استانبول رفت .

ظاهراً وی به‌خوبی توانسته‌بود نظرابراهیم پاشا، دوست و رفیق‌جانی‌سلطان وصدر- اعظم عثمانی رابه دست‌آرد واورا به سهولت فتح‌ایران متقاعدسازد ابراهیم‌پاشاکه فریب افسون‌اولامه خورده بود، سلطان سلیمان‌خان رابه حرکت به‌طرف‌ایران ترغیب‌نمود . البته سلطان عثمانی خود نیزمنتظرچنین فرصتی بود وآرزومند بودکه کاری راکه پدرش سلطان

سلیم یاوز ناتمام گذارده بود به پایان رساند.

نخستین اقدام دشمنانهٔ سلطان عثمانی فرستادن سپاهی بود برای تصرف بتلیس (بدلیس). شرف خان کرد حاکم آن شهر پسر خود شمس‌الدین خان را در شهر گذارد و خود به نزد طهماسب پادشاه ایران شتافت. پادشاه ایران خود در رأس سپاهی به سوی بتلیس در حرکت آمد. اما دشمنان به شنیدن خبر حرکت وی گریختند (۹۳۸هـ.) وفیل پاشا در این جنگ توپهای خود را به ایرانیان واگذاشت. سال بعد (۹۳۹) بار دیگر اولامه برسر بتلیس آمد و با این که نخست شکست خورد ولی چون شرف خان کشته شد، وی بر بتلیس دست یافت.

در سال ۹۴۰ شاه طهماسب برای بار سوم جهت جنگ با عبیدالله خان اوزبك به خراسان رفت. عثمانیان به تحریك اولامه، با استفاده از دوری سلطان صفوی از آذربایجان، به سرحدات غربی ایران به قصد تصرف تبریز روی آورشدند. ابراهیم پاشا سرعسکر ترك وصدراعظم مقتدر آل‌عثمان باهشتاد هزار کس در مقدمه سپاه واولامهٔ خائن باده هزار کس در پیشاپیش سپاه وی روی به ایران نهادند. سرعسکر ترك به راهنمائی اولامه وبر اثر خیانت خواجه شاهقلی وزیر موسی سلطان، حاکم آذربایجان، ومولانا احمدطبسی بدون جنگ تبریز را متصرف شد و اندکی بعد، چون سپاهی درآذربایجان برای جلوگیری ازدشمن نبود، برقسمت اعظم آن ناحیه دست یافت.

شاه طهماسب که برای قلع وقمع ازبکان قصد یورش به ماوراءالنهر داشت به شتاب تمام عزم بازگشت نمود وازهرات تاکبودگنبد ری به بیست ویك منزل آمد به طوری که براثر این سرعت غیرعادی، تعداد زیادی ازاسب واستر واشتر سپاه وی تلف شد وبقیه نیز ازصدمهٔ راه ارزش وقدرت خود را ازدست دادند.

ابراهیم پاشا که ازنزدیك شدن شاه طهماسب به وحشت افتاده بود، ازسلطان عثمانی یاری خواست وسلطان خود در رأس سپاهی گران به آذربایجان آمد ودر تبریز مستقر گردید. شاه طهماسب از منزل کره (کرج) برادران خود القاس وبهرام وجمعی ازسران لشکر خود راچون غازی خان تکلو وامیر سلطان روملو به رسم منقلای (پیش قراول) روانهٔ تبریز کرد و خود نخست به قزوین وازآن‌جا به ابهر آمد.

درابهر بود که وی ازپیش قراولان خود خبر رسیدن سلطان ترك رادریافت نمود. سلیمان خان باسپاهی سنگین ازراه میانه به سلطانیه آمد. شاه صفوی درآن‌هنگام بیش ازهفت هزار سپاهی نداشت وتازه ازوفاداری سران این‌جمع قلیل نیز مطمئن نبود کما این که در این لحظات بحرانی محمد خان ذوالقدر اوغلی پسر کور شاهرخ پسر علاءالدوله ذوالقدر، کینهٔ دیرینه به‌یادآورده باهزارسوار، بههمراهی قیاسلطان ذوالقدروحسین سلطان تکلوازاردوی سلطان جوان صفوی گریخته به دشمنان روی آورد. شاه طهماسب که خود را درمیان جمعی خیانت پیشه محصورمی‌دید ودرتمام اردویش « از سرکارخاصه شریفه وامرا وقورچیان اسبی که به کار آید زیاده ازسه هزارنبود» ، نمی‌توانست به‌مقابله بادشمن پردازد. این بود که

خردمندانه منتظر شد، تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون.

تصادفا در آن هنگام با این‌که هنوز پاییز به‌نیمه نرسیده بود هوا به شدت سرد شد و برفهای گران بارید. به طوری‌که بسیاری از دواب سپاه ترك تلف شدند و دست و پای سربازان ترك دچار سرمازدگی شد و عده‌ای از آنان به‌هلاکت رسیدند.

این رباعی هرچند که چندان استوار و شیوا نیست از آن حادثهٔ هولناك حکایت می‌کند:

رفتم چو به «سلطانیه» آن طرفه چمن دیدم دوهزار مرده بی‌گور و کفن
گفتم که بکشت این‌همه عثمانی را باد سحر از میانه برخاست که من

چون در چنین برف و سرمای شدید، بازگشت از طریق آذربایجان امکان‌پذیر نبود، سپاه ترك از راه شهرزور به‌عراق‌عرب رفت و سلطان ترك را اندیشه چنان بود که در موصل قشلاق کند چه‌بغداد دردست محمدخان شرف‌الدین اوغلی گماشتهٔ پادشاه صفوی بود. ابراهیم پاشا وی را دعوت به‌تسلیم نمود وهرچند او تسلیم نشد ولی سران تکلو که از پادشاه صفوی به مناسبت وقایع سالهای اخیر (کشته‌شدن چوهه‌سلطان وخیانت اولامه وفرار غازی‌خان وحسین سلطان تکلو) اندیشناك بودند کلید شهر را نزد سلطان ترك فرستادند و او را به بغداد خواندند. محمدخان، با سیصدنفر از خویشان و اتباع خود، بناچار از راه بصره به‌دزفول و شیراز آمد و بقیهٔ تکلویان خود را در دامن سلطان ترك انداختند. سلطان سلیمان آن زمستان‌را دربغداد بسر آورد

پس از بازگشت ترکان از سلطانیه، شاه طهماسب که در آن روزگار در حدود بیست سال بیشتر نداشت با شجاعتی تمام به تعقیب دشمن شتافت وعزم تصرف تبریز کرد. غازی خان تکلو خیانت ورزیده از اردو گریخت واولامه سلطان و عامل وی ذوالقدرسلطان را که در تبریز بودند از یورش شاه صفوی آگاه کرد. اولامه وسایر خائنین به قلعهٔ وان گریختند. شاه طهماسب پس از بیست روز توقف در تبریز به محاصرهٔ قلعهٔ وان شتافت.

در سال بعد(۹۴۱)سلطان سلیمان از بغداد بیرون آمده باردیگر عزم آذربایجان نمود. شاه‌طهماسب پس از شنیدن این خبر از پای قلعهٔ وان برخاسته به تبریز آمد و سپس به‌سلطانیه رفت و فوجی از سپاه‌را به‌سرداری امیرسلطان روملو و چراغ سلطان استاجلو به‌خبرگیری (اکتشاف) فرستاد و آنان در قریهٔ دمهٔ درگزین به قشون عثمانی برخوردند و عده‌ای از ترکان راکشتند و سرهای مقتولین را به پای اسب سلطان صفوی ریختند.

خبر این رشادت عجیب سواران قزلباش و سستی عثمانیان، در مقابله و تعقیب آنان سخت‌در سلطان عثمانی مؤثر افتاد و خواه ازوحشت خواه از شدت نومیدی، از پیشروی بیشتر در خاك ایران خودداری نمود و قصد بازگشت کرد. اما پادشاه صفوی قدم به قدم‌او را تعقیب کرد. سلطان سلیمان در اخلاط بودکه سپاه ایران دژ مستحکم وان راگشود و قشونی راکه سلطان ترك جهت حمایت محصورین وان فرستاده بود در جنوب‌دریاچهٔ‌وان، در نزدیك شهر وسطان درهم شکست. (چهار شنبه۲۴ ربیع‌الاول ۹۴۱) درحالی‌که دوهزار

سوار بیشتر نداشت . سپس برادر خود بهرام میرزا را به محاصرهٔ قلعهٔ ارجیش فرستاد . باآن‌که جمعی ازمدافعین‌وان به ارجیش گریخته بودند وسلطان‌عثمانی نیزسپاهی به‌سرکردگی سنان پاشا به یاری مدافعین قلعهٔ ارجیش فرستاده‌بود، سپاه قزلباش سنان پاشا و همراهانش را به‌سختی‌درهم شکستند وسر سنان پاشا ودیگرسرداران وسربازان عثمانی را درچمن‌وان به‌نظر مرشد کامل رسانیدند .

سلطان سلیمان‌که ازشنیدن خبرکشته شدن سنان‌پاشا سخت غمگین شده بود ابراهیم پاشا را مأمورجنگ‌با شاهزاده بهرام‌میرزانمود . جنگی که‌میان پیش‌قراولان سپاه سنگین ترك و قزلباشان بهرام میرزا روی دادبه پیروزی قطعی ایرانیان پایان یافت و همین امر موجب شدکه‌ابراهیم پاشا دیگر درصدد درگیری باقزلباشان‌دلیر برنیامد وبه‌دنبال مخدوم خویش، سلطان سلیمان خان، او نیز دندان طمع ازتصرف ایران برکند و همراه مدافعین ارجیش به جانب‌استانبول‌شتافت. قزلباشان قلعهٔ ارجیش راگرفتند وکوتوالی‌آن دژ اُستوار به احمد سلطان صوفی واگذارگردید .

سلطان‌سلیمان‌خان، مردی‌که باتوپ‌حصارشهروین را درمرکزاروپادرهم‌کوبیده‌بود و ازاستانبول تا اطریش زیر سم ستوران سپاه وی قرار داشت از حمله به ایران هیچ طرفی نبست و باآن‌که حریف او جوانی در حدود بیست یا بیست ویکساله بود نتوانست او را به زانو درآورد . مقتدرترین پادشاه ترك‌که در اروپا تاج ستانی و تاج بخشی می‌کرد، در ایران جز مدتی کوتاه یارای ایستادگی نیافت . تنها امتیازی‌که ترکان یافتند فتح بغداد بودکه چنان‌که گذشت سران تکلو به خیانت‌آن را به دشمن واگذاشتند . ازآن روزگار تا دوران شاه صفی، این شهرچندین بار دست‌به دست‌گشت تا اینکه در زمان سلطنت‌پادشاه مذکور طی عهدنامهٔ‌صلح‌بامراد چهارم پادشاه عثمانی‌ایروان ازآن ایران شناخته‌شدوبغداد ازآن عثمانیان .

نامهٔ سلطان سلیمان خان به منکلی گرای خان در بشارت فتح عراقین

معلوم اوله که طائفهٔ اوباش قزلباش کفر فاش خذلهم‌الله تعـالی ودمرهم تغییر مراسم دین احمدی به قیام کوستروب اشتغال مشاغل ظلم و فساد ایله ثالث فرعون‌و شداد وسالک‌مسالک الحاد وعناد اولوب قوم نمرود وعاد اولمشلر ایدی لاجرم‌انلرک زنگ ظلام عدوان ضلالتلری آئینهٔ روزگاردن مصقلهٔ شمشیر غزاة ایله تطهیراولنمق لازمهٔ غیرت دینداری و صاحبقرانی و عـارضهٔ کشورگیری وگیتی ستـانی اولمغین حضرت فتاح ذوالمنن نك عنایت بی‌همتا ورأفت فتوح بخشاسنه توکل واعتمـاد و سلطان انبیا معجزات هدایت آیاتنه توسل واستناد ایدوب چهار یار ابرار و صحابهٔ بزرگوار ارواح مقدسه اویله‌گروه اولیاءالله سعادت‌انتباهك همم ظفر قرینلری پیشوا و رهنما ایدینوب‌محض‌تمهید شعایر اسلام ایچون مجاهدان کواکب حساب ایله‌دیار شرقه‌عزیمت همایون‌اولندقده‌جملهٔ‌احوال‌سلطنت‌جناب وزارت‌مآب وزیراعظم‌جناب خلافت منقبتم سرعسکرسلطانی ابراهیم‌پاشانك‌آراء حمیدهٔ ظفرهدایت‌لرینه مربوط ومفوض‌اولمغین رایات خسروانه مدن‌مقدم بعض دلیران‌ایله ممالك‌شرق‌استخلاصنه توجه ایلیوب فرمان پادشاهانه‌ام مقتضاسنجه ولایت دیار بکره وصول بولدقده‌رای حکمت آرالری‌که اتمام‌معظمات احوال‌سلطنتده رکن رکین‌درسابقاً مضافات‌ممالك محمیه مدن‌اولوب ولایت‌کردستانه متعلق اولان‌مملکت بتلیسده حاکم و والی اولان

شرف نام‌بدبخت وتلبیسك خیانتی‌سبیله قزلباش ابلیس‌ضبطنده ایدی تسخیر وفتحی خصوصنده صرف حسن تدبیر ایتدکلری اجلدن بتلیس قلعه‌سی سایر بقاع وقلاعی و اتباع وملحقاتی ایله مفتوح اولوب جیوش دریا خروش‌قلعه ستانله حدود آذربایجانه دخول ایدوب معظمات حصون عجمدن قلعهٔ وان[1] ووسطان[2] وعادلجواز [3] کـه فراز قلل‌سامیه‌سی‌سلم سمای ستاره مشحون‌اولوب متانت‌بنیان ایله‌اوتادمملکت وحصانت ارکان‌ایله‌ستون وعماد ولایت ایدی هر برینك فتحی خرج خزاین واموال وصرف ابطال رجال ایله نیجه سالده وجوده‌کلمسی مأمول ایکن مشـارالیه سرعسکراسلام‌نك مقارنت رای فوائدآرالریله فتح اولنوب. جملهٔ حصون‌ممالك‌عدالت مقرونمدن معدود اولوب ضبط ایلدی وبونلردن غیری عدوی فتنه جو و ضلالت خویه متعلق اولان قلاع استواردن ارجیش و قلعهٔ بـایبرد وامك و اینك و طوپراق قلعه سی و سماوات‌واحتمور وحرم وبیدکار و رسنی وحله وستوره وتوان‌نام‌حصارلرك هربری مأوای ارباب ضلال ایدی‌کیمنی قهر تیغ بران وکیمنی حسن تدبیر ایله فتح‌ایدوب جمله توابع و مضافات ایله اقالیم خسروانه مدن قیلوب هربـرنده آیین دین قویم اجرا اولندقد نصکره جنود قضا ورود ایله‌مملکت‌آذربایجانك قدیمی تختی اولان تبریز شهرینه عزیمت ایلیوب.

بو اثناده طائفهٔ اوباش قزلباش ضلالت معاشك مقتداسی زمرهٔ ارباب فساد و پیشوای‌گروه الحاد وعنادلری اولان‌طهماسب فاسدالاعتقادلری‌بنم دیار شرقه‌جمهور مسلمین ایله عزیمت فتوح‌قرین پادشاهانم استماعندن قلب قرین‌الوسواسنه استیلای رعب غلبه ایدوب‌خوف‌سهام غزاه انجامدن خراسان طرفلرینه‌گریزان اولدقده‌مدینهٔ تبریزك حفظ و حراستی ایچون طائفهٔ اوباش دین خراشدن جمع کثیرله موسی

۱ــ شهری در مشرق دریاچهٔ وان . حاج‌زین‌العابدین شیروانی دور آن را قریب ...۸گام نوشته مشتمل بر پنج هزار باب خانهٔ آباد (ریاض‌السیاحة ص ۱۱۲)

۲ ــ شهر کوچکی در جنوب‌دریاچهٔ وان.

۳ ــ «قصبه‌ای است خرد و سکنه واطرافش‌طوایف‌کرد وسمت‌جنوبش بحیره (وان)وجوانب ثلاثهٔ آن متصل به‌کوهستان . مشتمل است بر۱۲پاره قریه وآن قصبه محتوی است بر پانصد باب خانه .»ص ۱۰۲ ــ ۱۰۱ ریاض‌السیاحة نشریهٔ کتاب فروشی سعدی تهران ۱۳۳۹ش.

سلطان[1] نام مفسد ضلالت معاشی‌تعیین ایدوب‌مرزوبوم آذربایجانی‌انك رای‌هزیمت سزاسنه تفویض ایتمش ایمش عسکر شیرصولت ایله لشکر اسلام اوزرینه هجـوم ایدیجك لعین مزبورده قراره طاعت قالمیوب تبریزدن چیقوب‌گروه ضلالت‌شکوه ایله قاچدقده تعقیب‌ایدن غزاة ظفرنصیب اریشوب طائفهٔ ملاحده اهل‌گریزی‌اسواق ومحلات تبریزده قیروب طعمهٔ شمشیر ایلمشلرماه محرم الحرامك یگرمی بشنجی گونی مشارالیه رایات اسلام ایله محمیه مزبوره‌یه داخل اولوب علوعنایت الهی و سمو معجزات حضرت رسالت پناهی ایله اول دیارلـری فتح ایلیوب آرای باطلهٔ ملاحده سببی‌ایله سوالف ازمان وسنیندن الی‌هذاالحین معطل ومسدود اولان‌جوامع ومساجد و صوامع ومعابدك ابوابنی‌مفتوح قیلوب. آیین‌دین مبین‌اوزره جمعه‌نمازین قیلدیروب. شرذمهٔ ظلوم وجهول وطایفهٔ‌مسلوب‌العقولك‌اقامت‌مراسم رفض‌والحادی واسطهٔ سیله متروك ومهجوراولان‌مدایح چهار یارگزینی(رض)محافل ومنابرده‌علی‌رؤس الاشهاد تذکار ویادایدوب و نام شریفمه خطبه اوقیدوب و اسم سعادت رسمه سکه‌کسدروب بالجمله عامهٔ مضافات آذربایجانی‌ایدی عباد سده سدره مکانده ضبط ایتدیروب خطهٔ اعجامده‌آثار اسلامی تجدید و اطراف شرایع‌سیدالانامی هروجهله تشیید وتمهید قیلدیلر و مدینهٔ مسفوره تخت قدیم سلاطین اولوب لکن حصون و بروجدن خالی‌اولدیغی اجلدن شم‌غازان نام محلده برحصن حصین بنیاد قیلوب قلل بروجن طوب‌ایله مشحون قیلمشلر.

بواثناده جناب جلالت مآبم دخی رایات اسلام اچوب لشکرمنازل ومراحل طی ایدوب دولت و اقبال‌ایله دیارآذربایجانه داخل اولدیغمز شاه ضلالت پناه و شیاطین‌سپاه‌دیارینه‌لشکراقالیم‌گشا کیروب‌بووجهله‌کامرانلقلرایتدیکنه‌متحمل‌اولمیوب دیار خراسانده قوتی بازویه‌کتوروب‌طریقهٔ‌خدعه وآل وفکرهزیمت مآل‌ایله‌عسکره گـزند قصـد اولمش . ع: زهی تصورباطل زهـی خیـال محال؛ بـو امیـد ایـله

۱ــ شاه‌طهماسب «درعشرآخرذی‌الحجهٔ [سال۹۳۹] متوجه یورش‌خراسان‌شده مـوسی‌بیك ابن عیسی‌بیك موصلو را سمت‌سلطنت داده امارت آذربایجان بدو تفویض فرمودند» جهان آرا قاضی غفاری ص۲۸۷.

چیقوب عراق عجمدن قزوین‌نام شهره کلدکده‌القاس و بهرام نام میرزا قرنداشلرین و جمـله خانلرین و سلطانلرین و سایرلشکر شیطنت رهبرین قوشوب مشارالیه سر-عسکر اسلام تبریز قربنده سعیدآوه نام محلده اقامتده ایکن ذکر اولنان مفسدلر گروه شقاوت شکوه‌ایله اوجان ییلاقنده واقع اولان قراوللری اوزرینه قصد ایدوب محل مزبوره قریب میانه نام‌موضعه کلدکلرنده مشارالیه‌که هژبرکوهسار دلاوری‌در ذاتنده‌اولان فرط شهامت وخلقتنده مضمر ومرکوز اولان‌کمال‌شجاعتی‌مقتضاسنجه محل مزبوردن‌کوچوب ذکر اولنان ملاحدهٔ فساد شعارك قلع وقمعلریچون مزبور اوجان ییلاقنه چیقدقلرنده ذات خسروانه‌ام دخی لشکرایله علی وجه‌الاستمرار یوریبوب اشبو سنه ۹۴۱ ربیع‌الاولنك یگرمی برنجی گوننده خطهٔ تبریز ظلال رایات نصرت‌آیات وظفرغایاتله مستعد اولدقدنصکره‌انده قرار اولنمیوب‌یارنده‌سی گون مزبور اوجان ییلاقنده عسکر اقبال مآثریمه ملاقی اولوب جناب سلطنت‌پناه مکارم دستگاه حاکم گیلان مظفرپادشاه مقدماً آستانه اقبال آشیانمه عرض اخلاص ایدوب اون‌بیك مقداری گیلان عسکریله‌کلوب مشارالیه سرعسکر اسلام‌ایله ملاقی اولمشیدی محل مزبورده کلوب شرف دستبوسمله‌مستسعد اولدی بعده جمله اجناد ظفرمعتاد ایله عدوی‌کفر نهادك اوزرینه یوریبوب .

بو اثناده شاه گمراهك ذکر اولنان قرنداشلریله سکز نفر خانلری اون‌بیك مقداری‌گزیده عسکرملاحده‌ایله‌ایلغار ایدوب‌ایلروده اولان قراوللری غفلتله باصوب قپلاندی‌کدکی دیمکله‌معروف صعب‌المرور دربنده مقدم‌ایریشوب‌اول‌محلده عسکر شیرهجومه بر وجهله تعرض ایتمك قصدینه شاه گمراهدن دعواایله ایرلدقلری خبر محقق اولیجق‌باش سرخان نام‌محلده مشارالیه سرعسکرسلطان دخی مبارزان جوشن پوش برله ایلغار ایدوب عسکر ضلالت رهبرمحل مزبوره ایرشمدین مشارالیه ذکر اولنان دربندی‌کچوب مذکور لعینلر دخی‌علی وجه الاتصال ایلغارایدوب کلورکن مشارالیهك اوزرلرینه هجومن استماع ایدوب ضربهٔ نعال مطایادن روی زمین پر خراش اولوب غبار سمند لشکـر منصور ایله جـوسما طولوب نسیم عنبر شمیم روی اعدایه خاك‌پاش اولمشیدی مجرد عسکر جمشید فرك توزین مشاهده ایتمکله

مقابله‌یه اقـدام ایده‌میـوب اقدام هـزیمت انجاملری لـرزان اولمغین کیرویه دونـوب گـریزان اولدقلـرنده مشارالیـه سرعسکـر سلطان کنـدی مخصـوص آدملریله انلری تعقیب ایدوب برمقدارینی طعمهٔ شمشیر قیلوب صنغنلری شاه گمراهك اوزرینه‌دوکیلوب مرام خسران انجاملرندن مأیوس ومحروم اولدقلرنده رایات سعادت آیاتله عراق عجم حدودینه دخول اولنوب سلطانیه نام شهردن مرور اولنده‌قده مذکور شاه گمراه پرگناه وسواس سپاه خـناس پیکر و خذلان پناهی ایله قزویندن قالقیلوب ابهرنام شهرده کلوب جنود اسلام ایله مقابله‌یه اقدام صورتن کوستروب قرنداشلرینی وخانلرینی و سلطانلری و سایر عسکرشیطنت رهبرینی ترتیب ایدوب طریقهٔ خدعه و آل که مسلوك طبایع اوباش شقاوت مآلدراکاسالك اولوب جمهور مسلمین برطریقله تعرض قصد ایتمشیدی حق سبحانه و تعالینك علو عنایت فتوح نهایتی قرین آمال خسروانهم واقـع اولوب معجزات حضرت رسالت منزلت (ص) رهین مرام پادشاهانهم اولیکلمشدر بو دفعه دخی عنایةالله سعادت پناهه اتکا و روح پاك مظهرلولاك التجا ایدوب مقدما مشارالیه سرعسکر روم ایلی و اناطولی و دیار بکر و شام و ذوالقدریه بکلربکیلری و سایر بهادران ایله و عقبلرنجه جناب جلالت مآبم دخی عامهٔ اعیان سلطنت و ارکان دولتم و روم ایلی و قرمان بکلربکیلری ایله باقی مبارزان له کوز آچدرمیوب قلع وقمع بنیان ارباب ضلال ایچون اوزرلرینه عزیمت ایتدکده کروفرلشکردن زمین و زمانه دهشت واضطراب وطنین عثمانی آیین وشمشیر کینندن اندام کون و مکانه حیرت و انقلاب کلمشیدی بوحالت مهابت اثردن طائفهٔ اوباش ضلالت معاشك قلوب مغلوبلرینه که مظهر وسوسهٔ شیطانی‌در لشکر نهنگ آهنگ واژدر جنگك طوب و تفنگ برق رنکلری خوفی غالب کلوب صولت نصاب سهام کمانکشان ایله رعب و هراس مستولی اولدیغی جهتدن مذکور ابهرشهرندن برگون بروصائین قلعه نام منزله کلدیکی کبی مشارالیه سرعسکرسلطانك هجوملرینه تحمل و توقف ایده‌میوب جبه‌خانه و تجملاتن و سایر احمـال و اثقالن قویوب من نجا برأسه فقدربح قولیله عمل کوستروب معرکه گاه پادشاهانه‌دن روگردان اولوب اتباع و اشیاعی و سایرعسکری بنات النعش کبی پراکنده و پریشان اولدقلرنده اعیان

مملکتدن‌طارم وخلخال‌خانی اولان‌ذوالقدر اوغلی جناب امارت‌مآب محمدخان که‌جبلتی دین و دیانت‌اوزره‌اولمغین‌بعض‌سلطانلر ایله دخی اول طائفهٔ ضاله‌دن یوز دوندروب ومشار الیه‌سرعسکر سلطانه کلوب‌عتبهٔ علیهٔ‌عالم‌پناه‌وظفر دستگاهم‌جانبنه‌عرض‌عبودیت واخلاصله‌بنده اولوب‌لعین‌مزبور ایسه تمام‌ذلیل ومقهور اولوب‌عسکر منصور اوکنجه قاچوب‌تعقیب‌ایدن‌بهادران رزم‌ترتیب‌اعدای‌قهر نصیبی‌قوغوب قیروب‌ساز وسلبلرین دوکدیروب انواع غنایمله مغتنم اولدیلر مملکت عراق‌دن درگزین و همدان دیمکله معروف بلاده وارنجه مشار الیه سرعسکر سلطان شاه شیاطین سپاهی قوغوب هر وجهله مغلوب ومنکوب ایلیوب‌حق‌تعالی حضرتلرینك‌علوعنایتی‌ایله مرآت مرادات همایونمده تأییدات غیبیه چهره‌نما اولوب عدوی فتنه‌جو هروجهله مخذول و زبون اولوب دار البوار بی‌قرارده نابود و ناپیدا اولدی من‌بعد انلرك شمل وجمع‌احوالی روزگارده صورت‌پذیر اولور دکلدر.

بو اثناده ایام‌شتا وهنگام‌سرما ایریشوب مفسد مزبورك وجود مضرت‌آلودینی چنگال قهرخسروانی برله نابود ایتمکیچون بو دیارلر مؤنت عسکر ستاره شماره متحمل اولمیوب رعایای مسلمینه ضرورت و اضطراب لازم کلدوکی اجلدن ماه ربیع‌الاخرك یکرمی اوچنجی‌گونی مذکور همدان شهرندن‌عراق عرب جانبلری که مدینهٔ دار السلام بغداد سمتلریدر عدوی‌فساد معتاد ضبطنده اولوب اول دیارلرك دخی عون‌الهی و معجزات رسالت‌پناهی برکاتیله فتح واستخلاصی ایچون رایات میمنت آیاتله اول‌جانبه عزیمت ایلدی ذکر اولنان خطهٔ پاك مبارکده اسدالله‌الغالب مطلوب‌هر طالب‌امیر المؤمنین‌علی‌بن‌ابی‌طالب حضرتلرینك‌مشهد نورمرصدلریله‌مهر آسمان‌شهادت مرقدحضرت‌امام‌حسین وسایر ائمهٔ معصومین(رض) مراقدی‌خصوصاً امام اعظم‌ابوحنیفه‌نعمان‌بن‌ثابت‌حضرت‌لرینك مزارلری رونقی که‌مظالم‌طائفهٔ اشرار ایله‌فی‌الجمله‌متغیر اولمشیدی اول‌مقام‌مقدس‌مغفرت‌انسك احیاسی که‌اقصای مقاصد و آمالم ایدی اول‌خصوص ایچون‌دخی‌عنان‌عزیمتم‌اول‌طرفه‌سوق‌اولنوب‌منازل‌ومراحل طی‌اولندقدنصکره سنهٔ‌مزبوره جمادی‌الاول‌سنگ‌یکرمی برنجی‌گونی رایات‌نصرت آیات‌ایله صحرای دار السلام‌بغداده‌وصول‌بولوب حوالی وجوانبی‌مخیم سرادقات

واقع اولیجق مدینهٔ مزبوره توابع و مضافاتی و قلاع و بقاعی‌ایله جملهٔ ممالك محروسه‌مدن اولوب ایادی عباد ظفرمبادی‌ده مفتوح ومسخر اولمغین ضبط اولندی بوفتح نادرالوقوعك تاریخی که کلام «فتحناالعراق» (=۹۴۱)ایله مرقع اولوب بو دفعه جنابمه میسر اولنان تأییدات غیبیهٔ نامتناهینك تاریخ سالی کلام الهام نظام «فتوحات الهی» (=۹۴۱)ایله‌موشح دراول جانبده واقع اولان جمهور مسلمین و گروه موحدینی تبشیر ایتمکیچون.

تحریراً فی‌اوایل‌جمادی‌الاول سنهٔ ۹۴۱ *

---

* منشأت فریدون بیك ج ۲ ص ۶ـ۲ (باکمی اختصار)

۱۳

شاه طهماسب‌سه برادر داشت به نامهای‌سام وبهرام و القاص(ارجاسب؟) واز این‌میان القـاص رااز دیگران گرامی‌تر می‌داشت‌بااین‌که شاه‌طهماسب با سام میرزا از یك مادربود والقاص‌با او ازمادرجدا بود ، علاقهٔ شاه طهماسب صفوی نسبت به‌این برادر ناتنی چنان‌بود که، چون درسال ۹۴۵ ﻫ بر ولایت شروان دست یافت و شاهرخ پسر فرخ آخرین شروان شاه رابه اسارت‌گرفت، منطقهٔ وسیع وآباد شروان را به القاص واگذاشت والقاص برجای شروان شاهان تکیه‌زد .

چند سال القاص دراین سمت بود وبه‌تدریج در اندیشهٔ استقلال افتاد تاآن‌که درسال ۹۵۳ ﻫ خیالات او آشکار شد . شاه طهماسب به عزم گوشمالی وی روی به تبریز نهاد . القاص‌که ازشنیدن‌این خبربه وحشت افتاده بود، مادرخودخان بگی خانم وپسرخود سلطان احمد را نزد برادر فرستاد وپوزش خواست . طهماسب از گناه وی درگذشت و عده‌ای از بزرگان درگاه خودرا چون سیدبیگ‌محمدکمونه وسوندك‌بیگ‌قورچی باشی وشاه‌قلی‌خلیفهٔ مهردار وبدرخان ومعصوم‌بیگ متولی بقعهٔ اردبیل را بامادر القاص‌روانه شروان گردانید. آنان القاص را سوگندداد‌ند که‌«قدم ازجادهٔمتابعت‌بیرون ننهد وهرسال هزارتومان‌تبریزی به خزانه رساند وهزار سوار به یساق فرستد .» ضمناً قرار شد که درآن زمستان به‌جنگ گرجستان‌اقدام شود،هم ازناحیهٔ القاص هم‌ازجانب شاه طهماسب.ولی هنگامی‌که‌نمایندگان سلطان صفوی ازشروان بازگشتند،القاص خطبه‌به‌نام خویش خواند وسکه به نام خود زد و به گرجستـان نیز نرفت بلکه خود را به‌جنگ با اقوام چرکس مشغول داشت ودراین کارهم توفیقی چندان‌نیافت.

شاه طهماسب‌که ازخلف وعدهٔ وی رنجیده واز خیالات دور ودراز وی ترسیده بود ، در مراجعت ازجنگ گرجستان به‌قراباغ وازآن‌جابه‌خطهٔ شروان رفت.القاص‌که درجنگ باچرکسها باناکامی‌فراوان‌مواجه‌شده‌بود،زن وفرزندان‌و افراد مورداعتمادخویش‌را دردربند

گذاشت وخود، دراندیشهٔ جنگ باشاه صفوی، درجستجوی مناطق استوار ودژهای بلند بر آمد. ولی سربازان وملازمان وی ازپیرامونش پراکندند وجمعی ازنزدیکان او اسیر قشون شاهی گردیدند و او خود بناچار از طریق بندر آزوف به شهر کفه رفت و از آن‌جا روی بـه «باب عالی» آورد.

سلطان سلیمان اورا به‌گرمی واحترام پذیرفت وهدایای نفیس بخشید من جمله کیسه‌های پرازمسکوکات طلا ونقره وانواع شالهای کشمیری وپارچه‌های گرانبها واسبان اصیل راهوار وچندین قطار استر واشترو تعدادکثیری غلام و کنیز سفید و سیاه . ضمناً سلطان خرم حرم پادشاه عثمانی نـیز برای وی هدایای گرانبهائی فرستاد من جمله چند پیراهن اعلی که به دست خود بافته بود با دستمالهای ابریشمین وازتحف دیگر. بایدیادآورشدکه خرم سلطان یکی از آتش افروزان جنگ بود و هم اوبودکه ابراهیم‌پاشا نزد سلطان سعایت کرد که ابراهیم‌پاشا به‌طرفداری از ایرانیان مانع ازقتل وغارت درشهر تبریز شد.

محبت سلطان نسبت به شاهزادهٔ فراری چنان بودکه جمعی از سنیان متعصب به‌سلطان ترك شدیداً اعتراض کردند.

القاص ، فتح ایران را سخت آسان جلوه‌داد وسلطان را برآن‌داشت که باردیگر به جانب ایران‌لشکرکشی نماید . سپاه ترك بسیارسنگین ومرکب‌بود ازکلیهٔ ملل تابعه دولت ترك مثل مردم هنگری و رومانی وقرامان وشام ومصر وحجاز ویمن وکفه. شاه‌طهماسب به محض شنیدن خبرهجوم ترکان ازتبریز بیرون‌آمده درشنب غازان منزل‌گزید وبه‌گماشتگان خود فرمان داد تا درسرراه سپاه ترك همه جا را آتش زنند وازغله وگیاه اثر نگذارند و قناتها را پرکنند . دستورات وی‌با سرعت و دقتی‌تمام اجرا شد به‌طوری‌که سپاه مهاجم در سرراه خود نه‌قطره آبی‌یافت نه‌برگ‌سبزی. پادشاه‌صفوی‌یك‌ماه درشنب‌غازان برای‌جمع‌سپاه ماند وآنگاه عده‌ای‌ازسران‌سپاه‌خودمثل عبدالله‌خان‌استاجلووبدرخان استاجلو وحسین‌جان سلطان‌روملوو شاه وردی‌سلطان زیاداوغلی وعلی‌سلطان‌تکلورا به‌مرند دربرابردشمن‌فرستاد و خود به‌ییلاق اشکنبررفت ودراین حدود بودکه پسرش شاهزاده اسماعیل میرزا به‌وی ملحق گردید . این شاهزاده پس‌ازفرارالقاص، فرمانروائی منطقهٔ شروان‌یافته‌بود. سلطان سلیمان الامه راباسپاهی‌گران به محاصرهٔ قلعهٔ وان‌فرستاد وخود روی‌به‌تبریزنهاد والقاص راباچهل هزارسوار برسردلاوران قزلباش در مرند فرستاد . قزلباشان باهمه شجاعت دربرابر انبوه جمعیت دشمن روی‌به‌کوه نهادند وبا این‌که شاه طهماسب به‌آنان دستورداده بودکه بادشمن دیگردرنیاویزند، عده‌ای ازآنان به‌قصد دستبرد در مرند ماندند وبالشکر ترك دلیرانه بهـ جنگ برخاستند وپس ازواردآوردن تلفات سنگین به دشمن درییلاق‌اشکنبربه سلطان‌صفوی ملحق‌شدندومنتظررسیدن لشکرهای‌خوزستان وکوه‌گیلویه وفارس وکرمان وعراق گردیدند.

سلطان‌ترك به‌تبریز آمد(۵شنبه ۲۰ جمادی‌الثانی۹۵۵) وچهارروز بیشتردرتبریز نتوانست

بماند. روز دوشنبه مجبور به بازگشت گردید ، (۲۴جمادی‌الثانی) . دراین‌چهارروز «علیق الاغان وشتران از برگ وپوست درختان» گذشت. بیش‌ازپنج‌هزار رأس ازدواب سپاه‌ترك از بی‌آبی‌وبی‌غذائی ازمیان رفت. ترکان که درهیچ نقطه نتوانسته‌بودند لقمه‌ای نان یاجرعه‌ای آب به دست‌آورند‌دست‌به غارت گشودند. تبریزیان‌فریاد وفغان‌به‌آسمان رسانیدند‌تاجائی که سلطان‌عثمانی به رستم پاشا وزیراعظم دستورداد‌تا سپاهیان را ازتعدی وغارت‌بازدارد. ناگاه پیش‌قراولان‌سپاه‌قزلباش‌ازهرطرف‌سپاه‌ترك رامورد‌حمله‌قرارداد ومردم‌شهر نیز به‌جنگ‌پنهانی بادشمن برخاستندو‌با این‌که‌ترکان بی‌رحمانه گنهکارو بی‌گناه رابردارمی‌کشیدند،ولی‌مردم‌دلیر ایران ازتلاش بازایستادند‌تا آن که‌سلطان‌سلیمان‌اندیشناك شد وشبی که‌آوازهٔ حملهٔ قزلباش‌در افتاده‌بود، بارخانهٔ‌سپاه راروانه گردانیدو‌خودازبیم شمشیرقزلباش‌تاصبح‌برسراسب‌ماند وروز دوشنبه۲۴جمادی‌الثانی‌ازتبریز بیرون رفت. اراذل‌واوباش وبه اصطلاح‌آن روزگار«یتیمان» تبریزدست‌تجاوز به سپاه‌ترك درازکردند وعده‌ای راکشتند وجمعی‌سپاه‌ترك راتعقیب‌کردند و باپاشاهای شام ودیاربکر ومرعش‌درآویختند وپاشای‌عین‌طاب رابادویست نفر به‌قتل‌آوردند . سلطان‌سلیمان‌هرروزسه‌چهارفرسخ‌می‌رفت‌تا ازراه‌کردستان‌خود رابه‌قلعهٔ وان‌رسانید وقلعه را به‌توپهای بزرگ بست. کوتوال قلعه شاه‌علی چپنی‌حصارراتسلیم نمود وسلطان ترك‌کوتوالی قلعه را به اسکندرپاشا داد وخود به‌دیار بکر بازگشت .

شاه طهماسب‌در ۵شنبه۲۸همان‌ماه به‌عزم دستبرد به‌سپاه درهم ریختهٔ ترك روانهٔ‌تبریز شد وروزشنبه (۶ رجب) به خوی رسید و چون شنید که سلطان سلیمان، برادر محمدخان ذوالقدر، علی‌بیك را رتبهٔ پاشائی‌داده و باعثمان چلبی به‌همراهی چهارهزارسوار به تعمیرقلعهٔ قارص درسرحدگرجستان فرستاده‌است ، اسماعیل‌میرزا رابرسراو روانه‌ساخت. این‌شاهزادهٔ دلیرقشون ترك را درهم‌شکست وعده‌ای‌ازآنان رابه‌قتل آورد وقلعه رابه زور متصرف شد و آن را درهم‌کوبید ودرپاسین به‌پدرپیوست .

سلطان ترك باعجله خود را به‌دیاربکررساند وشاه طهماسب‌نتوانست‌به‌سپاه خاص وی رسد. بنا براین شاه صفوی فرمان داد تا سربازانش شهرهای‌کوچك و بزرگ‌آن منطقه را چون اخلاط وگزل دره وعادل‌جوازسوزاندند وازخانه وغله اثرنگذاشتند. الامه درترجان نشسته بود. شاه‌طهماسب به‌قصد درهم‌کوفتن وی به‌سرعت تمام‌به ترجان شتافت. الامه روی به‌گریزنهاد وشاه طهماسب متوجه ارزنجان شد و آن شهررا به‌آتش‌کشید (چهارشنبه ۱۰ رمضان ۹۵۵ ﻫ)

پادشاه صفوی دراوایل شوال در اوچ کلیسا منزل‌گرفت و اسماعیل میرزا و جمعی از سرداران قزلباش را روانهٔ شیروان‌نمود ودر رسیدن به‌آب‌کر، سوندك بیك قورچی‌باشی را به تاخت شکی روانه‌گردانید . درآن‌اثنا خبرآمد‌که القاص به‌عراق‌آمده‌است. شاه‌طهماسب حکومت شروان رابه‌عبدالله‌خان‌خواهرزادهٔ خود داد وازراه خلخال و اردبیل‌به‌قزوین‌آمد.

القاص‌هنگام فتح‌تبریز به دست‌ترکان، درباغ عیش‌آباد اقامت‌گزید ولی‌چون دوران تسلط ترکان برتبریز بسیارکوتاه بود وی نیزهمراه آنان از شهربیرون رفت . حملهٔ سریع شاه طهماسب به‌عقبداران سپاه ترك وتسلط وی برمناطق مسیرسپاه عثمانی، سلیمان‌خان رابه وحشت افکند و برای‌آن‌که توجه قزلباشان رابه نقطهٔ دیگری منعطف نماید القاص راباپنج هزارسوار ازطرف‌کردستان به همدان فرستاد (۳ شوال).

شاهزادهٔ خیانت پیشه در همدان خانوادهٔ بهرام میرزا برادرخود رابه اسارت‌گرفت ومایملك اورا تاراج نمود وبه‌قم رفت وپس‌ازتسلط برشهرهای قم و ری وکاشان، چون‌شنید که شاه طهماسب به‌قصد اوعزیمت نموده است وحشت زده به‌اصفهان روی‌آورد به‌امیدآن‌که برخزاین صفوی ومخازن اسلحه وخاندان بزرگان قزلباش دست‌یابد چه‌درحین جنگ‌کلیهٔ ذخایر ونفایس واسلحه وآنچه‌درآن روزگار آغروق نامیده می‌شدبه اصفهان‌انتقال‌یافته‌بود. القاص امیدواربودکه اصفهان درهای خود رابه روی‌اوخواهدگشود. ولی‌اصفهانیان بدوروی خوش‌نشان ندادند وبه راهنمائی میرمیران وشاه تقی‌الدین‌محمد ودیگر بزرگان در برابر آن شاهزاده ایستادگی نمودندچندان‌که خبرنزدیك‌شدن‌بهرام میرزا به‌کاشان رسید. القاص بناچاراصفهان را رها کرد وبه‌طرف فارس‌رفت وقلعهٔ یزدخواست راقتل‌عام نمود وبه شیراز حمله‌برد. ولی برشیرازدست نیافت وروی به‌بهبهان‌آورد وآن‌شهررا آتش‌زد وبه‌شوشتررفت وچون درتصرف‌آن شهرنیزتوفیق حاصل‌نکرد به دزفول تاخت وآن‌جا همکاری ازپیش‌نبرد وازراه قلعهٔ بیات به‌بغدادگریخت .

ظاهراً از همین شهربغداد است‌که هدایای سنگین و متنوعی من‌جمله‌قرآنهای‌خوب و شاهنامه‌های‌مرغوب ونسخی ازدیوانهای‌شعرای‌نامی‌باجلدهای‌گرانبها وشمشیرها واسلحه‌های الماس وجواهرنشان بامقادیرفراوانی‌ازعود وعنبرومشك وکیسه‌های پرازفیروزهٔ‌نیشابوری و لعلهاویاقوتهای‌بدخشان‌وپارچه‌های‌لطیف‌هندوستان‌وبقچه‌های‌شال کشمیری وفرشهای‌ایرانی و جلها وغاشیه‌های خراسانی برای سلطان عثمانی فرستاد واین هدایائی بودکه وی ازغارت شهرهای ایران به دست‌آورده بود ومی‌پنداشت‌که با این‌هدایا خواهدتوانست باردیگرتوجه سلطان عثمانی رابه خود جلب‌نماید .

اما هنوزالقاص دربغداد نیاسوده بودکه‌سلطان ترك اورا احضارکرد. شاهزادهٔ خائن ازاین امردچاروحشتی تمام‌شد. زیرا پیش ازاین به‌سلطان ترك اطمینان داده بودکه مردم ایران از زن ومرداورا گرامی می‌دارند واگربدان مرز وبوم رسد خرد وبزرگ ووضیع و شریف اطاعت اورا گردن می‌نهند .

القاص فرمان‌سلطان‌ترك رانپذیرفت و زن‌بهرام‌میرزا را همراه‌نامه‌ای مشعر برمعذرت به دربارصفوی فرستاد. شاه ایران یك‌دومرتبه بعضی‌ازسادات بلندمرتبت چون میرعبدالعظیم بابلکانی خادم‌آستانهٔ حضرت رضا رابه‌استمالت ونوازش وی‌فرستاد. ولی‌القاص هنوزدرآمدن

به درگاه تردید داشت. تا این که سلطان‌عثمانی، محمدپاشا وزیردوم‌خود راباسی‌هزارسوار برسراوفرستاد. القاص ازشهرزور گریخته به‌مریوان آمد و به‌سرخاب‌کرد حاکم قلعهٔ مریوان پناه برد. شاه طهماسب وی‌را به‌وعد و وعید واظهارمحبت وتهدیدازسرخاب‌طلب‌کرد وسرـ انجام باوساطت شاه نورالدین نعمت‌الله‌که خانش خانم خواهر تنی القاص را درحبالهٔ نکاح داشت، شاهزادهٔ فراری به‌پیشگاه پادشاه صفوی‌آمد (سه‌شنبه ۹ رمضان ۹۵۶ ه .)

درخصوص نحوهٔ‌آمدن اوبه درگاه سلطنت ، مؤلف فارس نامهٔ ناصری شرحی جالب آورده است :

« جمعی ازامرا درخدمت شاهزاده بهرام میرزا برادراعیانی شاهزاده القاص میرزا به‌قلعهٔ مریوان رفته‌القاص میرزا را از غصه (قلعه؟) بیرون‌آوردند وچون به‌نزدیکی اردوی اعلی رسیدند، بهرام میرزا بنابرمصلحت دست وپای القاص میرزا به غل وزنجیر مقیدداشت که همچنان به نظرسیاست اثرپادشاه برد. چون پادشاه خبریافت، زنجیر وغل را ازپای او برداشتند واورا برالاغی برهنه نشانیده‌کلاه بلندی یك‌ذرعی‌که دورهٔ اورابه پرخروس وبوم ودم روباه آراسته برسراو‌گذاشتند وقبای خود رنگی‌ازکرباس‌که میانهٔ آستروریهٔ آن را ازپشم وپنبه بیشترازآنچه فقرا دوزند پرکرده بروی پوشانیدند ومسخرگان و بازاریان و اهل‌محلات دررکاب وپیش وپس اوبه زدن تنبك ودهل وسرنا وصنج مشغول‌شده دستك‌زنان و پای‌کوبان اورابه همان‌هیئت واردمجلس همایون نمودند . بعدازدوسه ساعت لباسهای‌سخریه را ازاو درآوردند وقامت اورابه لباسهای زردوز شاهانه‌آراستند . پس اذن جلوس یافت و حضرت پادشاهی به‌اوخطاب فرمودکه دیدی آقای من حضرت امیرالمؤمنین (ع) ترا چون پیش‌آورد . چه‌بدی نسبت‌به توکردم‌که به قیصرپناه بردی ومردمان‌گفتند پسرشاه اسماعیل شیعه به‌قیصرسنی‌التجاکرد وسپاه‌کشید وصد هزارنفرشیعه رابکشت وتو تابا من بودی شراب نخوردی وفسق‌نکردی . بعد از دوری ازمن‌شراب خواروفاسق‌گشتی .»

دو روزبعد شاه دستورداد تا اورا به قلعهٔ قهقهه‌نقل‌کردند وآن‌قلعه‌ای بودبسیاراستوار برسرکوهی دقراباغ. شاه طهماسب خود درتذکره‌ای‌که بدومنسوب است چنین‌می‌آورد:

« بعدازچند روزدیدم‌که ازمن ایمن‌نیست ودائم به‌تفکراست . اوراهمراه ابراهیم‌خان وحسن‌بیك یوزباشی‌کرده به‌قلعه فرستادم.ایشان اورابه قلعهٔ‌الموت برده حبس‌کرده‌آمدند. بعدازشش روزجمعی‌که درقلعه اورانگـاه می‌داشتند غافل‌گردیده دوسه‌نفر درآن‌جا بودندکه القاص پدرایشان راکشته بود. ایشان‌هم به‌قصاص پدرخود او را ازقلعه به‌زیرانداختند . بعد ازمردن اوعالم امن‌شد .»

القاص وپسرش بدینگونه از صحنه سیاست طردشدند .کمی بعدسام میرزا وپسرش نیز درهمین قلعه به زندان افتادند وعالم امن‌ترشد !!

نامهٔ القاص میرزا به سلطان سلیمان[1]

عرضه داشت بندهٔ کمترین القاص

به‌عرض نواب عالی‌حضرت سپهر مرتبت کیوان رفعت خورشیدطلعت مشتری منزلت قمر سرعت فلك رتبت گردون همت عطارد فطنت بهرام صولت سلیمان جاه سکندرسپاه‌عالم‌پناه، شهسوارمیدان‌خلافت‌وبختیاری، فارس‌میدان‌سلطنت‌وشهریاری، صاحب سریرقیاصرهٔ‌دوران، مسندنشین اورنگ‌اکاسرهٔ‌زمان، تاج‌بخش‌مفارق‌شاهان، تخت‌نشین ملك‌سلیمان ، جهان‌گشای کشورگیر، همایون ظل‌سلیمان سریر، پنجه‌تاب بازوی پردلان زمان، صف‌شکن هنگامهٔ خسروان دوران، مظلوم نوازدادگستر، ظالم گداز رعیت‌پرور، وارث‌ملك سلیمان، شمع‌دودمان آل‌عثمان، مؤسس‌اساس‌قیصری، مزین‌بساط سروری، رافع‌لوای‌عدل واحسان، باسط اجنحهٔ‌امن وامان، ناصرعبادالله، المؤید من‌عندالله، الغازی فی‌سبیل‌الله، الذی ارتقی مدارج سلطنته‌علی‌الفلك الاعلی فی‌اسرع‌الزمان،شمساً لفلك‌العزوالاقبال‌وبدراً لسماءِالجلالةوالشوکةوالاجلال،السلطان بن‌السلطان‌بن‌السلطان،سلطان‌سلیمان‌بهادرخان‌خلدالله‌ملکه وسلطانه‌وافاض‌علی‌العالمین بره واحسانه‌می‌رساند که‌حضرت عزت‌جلت‌کبریائه ذات عدیم المثال بندگان نواب اشرف اعلی را از کاینات برای انتظام مهام‌عالم وسرانجام امور جمهوربنی‌آدم برگزیده و به منصب شاهنشاهی ازسلاطین عالم مدار و خواقین رفیع مقدارممتاز و سرافرازفرموده لاجرم پیوسته دست تضرع‌شاهان دهر وپنجهٔ تشفع خسروان عهد به ذیل اقبال ابد مقرون اواست وبرذمت همت گردون اساس خورشید اقتباس همایون

---

[1] عنوان نامه درنسخهٔ ۶۰۶ مجلس: «سواد عریضه‌که‌القاص‌میرزا به سلطان سلیمان پادشاه روم نوشته»

واجب و لازم است که دفع اشرار و رفع ظلمهٔ ذوالاقتدار از سر بندگان ملک متعال به‌حکم ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان[1] فرموده یوم لاینفع مال و لابنون[2] نتایج آن به روزگار فرخنده آثار همایون عاید گردد.

عدل‌تو قندیل شب‌افروز تست　　　مونس فردای تو امروز تست

غرض از تحریر این مقدمات و مقصود از تمهید این‌مقالات آن‌که صاحب سریر موروثی این‌مخلص، یعنی برادر به‌اغوا و افساد جمعی از مفسدان به‌خاطر گذرانیده‌بود که دام‌مکر و حیله به‌رهگذار بندهٔ کمترین گسترده تا به‌حسن حیل خاطر از ممر بنده جمع فرماید ومنهی غیب بنده‌را به‌سرانگشت تنبیه آگاه ساخته بنده‌نیز به‌توفیق کریمهٔ ولاتلقوا بایدیکم الی‌التهلکه[3] به‌حصن حفظ تحصن‌جسته قلاع و جبال خود را به‌نوعی استحکام داد که کمندهمت خسروان عالی مقام به کنگرهٔ فتحش نمی‌رسید و بازبلندپرواز شاهان سپهراحتشام درهوای تسخیر آن پیرامون نمی‌گردید و لشکری فراهم کشید که مرغ از صدماتشان پناه‌به قلعهٔ سپهر می‌آورد و از تاب شمشیرشان دل دربر کیوان به‌سان کبوتر مضطرب می‌گردید .

چون مومی‌الیه‌معلوم‌نمود که صورت کید و حیلهٔ او مفهوم‌بنده گشته ندای الصلح خیر[4] درداد و از درملایمت کذب‌آمیز درآمده ارکان‌دولت و اعیان‌مملکت‌ و ارباب‌صلاح و اصحاب‌اصلاح فرستاده‌اظهار‌عهد و میثاق کرده مؤکد به قسم و ایمان‌ساخت. چون قبول ایمان از ایمان‌است بنده‌نیز اعتماد بر عهد و سوگند او نموده به‌فحوای الذین‌یجاهدون فی‌سبیل‌الله باموالهم وانفسهم[5] متوجه غزای کفار چرکس‌شد. چون سلطنت دستگاه مشارالیه ملک‌را از حارس خالی‌یافت نقض‌عهد‌میثاق نموده برسر اهل و عیال‌مسلمانان تاخت آورد و تمامی‌فرزندان اهل‌اسلام را غارت کرده چون این‌خبر به‌مخلص‌رسید، از این اندیشه کناره جسته خودرا بدین مملکت‌انداخت .

چون او نقض عهدوپیمان نمود، امیدوار است که به میامن‌اقبال آن‌سکندر‌مکان

۱ـ سورة‌النحل ۹۲
۲ـ الشعراء ۸۸
۳ـ البقرة ۱۹۵
۴ـ النساء ۱۲۸
۵ـ الذین آمنواو هاجروا وجاهدوا...(سورة‌التوبة ۲۰)

ومآثر سعادت آن‌سلیمان‌نشان به مضمون حقایق‌مشحون‌من‌حفربئراً لاخیه فقد وقع‌فیه صورت مکروحیل‌اوبه‌روزگاراوعایدگردد وملک‌موروثی‌این‌بنده‌به‌یمن‌همت‌خسروانه وعنایت‌ومرحمت پادشاهانه‌به‌تحت‌تصرف درآمده‌به اقتضای‌ارادت بلکه به‌مساعدت سعادت خود رااززمرهٔ خدم‌وحشم آن‌پادشاه جم‌جاه‌گیتی پناه منتظم ساخته‌یکی از بندگان‌درگاه باشدوصورت دینارودرهم‌را به‌اسم‌اشرف اعلی مسکوك ومزین‌گرداند ومنابراسلام درمملکت ایران بـه القاب اعلای‌همایون آن‌اعلی حضرت اعتلایابد و تمامی عسکرقزلباش [؟] وعاطفت آن‌سکندر نشان‌که نسبت به‌حال بنده به‌ظهوررسیده‌به‌عون‌الله تعالی پایهٔ سریردولت واساس سلطنت اوکالعهن المنفوش[۱] ازهم‌متلاشی و دست‌تعدی وپنجهٔ ظلم اوازگریبان‌مظلومان عاجزکوتاه ومنقطع‌گشته به‌یمن همت‌پادشاهانه‌کافهٔ برایا وعامهٔ رعایای‌ایران وتوران درمهاد امن و امان‌مرفه الحال [؟] می‌نماید.

من‌همچوخاك‌وخارم وتوآفتاب‌وابر گلها و لاله‌ها دهم ار تربیت‌کنـی

ویك‌دومرتبه عرضه‌داشت استغاثه و استمداد نوشته ونفرستاده‌است کـه مبادا به‌دست اعداگرفتارگردد وآن مدعابه‌ظهور نپیوندد وچهرهٔ آن‌آرزو درنقاب حجاب مختفی ومحتجب ماند. به‌همه‌ابواب، چشم‌امید وانتظاربه شاه راه عنایت ومرحمت خسروانه‌گذاشت . امیدمی‌داردکه‌سایهٔ عاطفت برسراین‌بنده‌گسترده‌گردد به‌پیروزی و امداد و التفات شاهانه ازتنگنای نقصان عزت یابد.

درتنگنای‌محنت‌وردم زجورخصم لطفی‌کـن وبرآر ازاین تنگنا مرا

چون بواقی‌حالات موقوف به‌تقریراست‌مصدع‌اوقات‌قدسی ساعات‌نمی‌شود.

هزار سـال بمانـی هـزار معنـی را که‌دردرازی عمرت هزارمصلحت‌است

ظل‌خلافت وسلطنت وشوکت‌برمفارق عالمیان پاینده باد وتابنده. *

۱ــ سورة‌القارعه ۴

* نسخهٔ۶۰۶ خطی‌مجلس‌شورای ملی. درنسخهٔ مزبوربعد ازختم‌نامه چنین‌آمده:
« این‌عرضه‌داشت درقوی‌ئیل‌اربع وخمسین وتسعمایه‌درجنگ‌وجدال روم‌به‌دست افتـاد بعضی‌کلمات که‌ریخته درزیردست وپای ستوران ضایع‌شده بود . ازاین جهت بعضی فقرات ازربط افتاده . »

۱٤

ناحیهٔ رستمدار و رویان ازدیرباز تحت حکومت خاندانی بود از دودمان ساسانی و به‌قولی نخستین فرمان روای‌این‌منطقه جاماسب‌بود پسرفیروزساسانی وبرادر قباد. جاماسب به‌حکم برادرش قباد فرمان‌روای این خطه‌گردید. ازفرزندان وی یکی نرسی بودکه مورد محبت انوشیروان پسرقباد قرارداشت. نوهٔ وی‌به‌نام جیل‌که درتاریخ به‌گاوباره شهرت‌یافته برسراسرطبرستان دست یازید. وی درسال ۴۰ هجری درگذشت واز او دوپسرماند: دابویه وبادوسپان.

بادوسپان‌که ازبرادر رنجیده بود رخت به‌رویان‌کشید ودرحدود سال ۴۰ ه. حکومت یافت. وی مؤسس سلسله‌ای است به نام‌آل بادوسپان‌که افرادآن یکی بعد از دیگری تاسال ۸۵۷ برمنطقه‌نور وکجورسلطنت داشتند. ملك جلال‌الدوله‌کیومرث‌بیستون‌که اشاعهٔ مذهب تشیع دررستمدار ازمآثر اوست درسال مزبوربدرود حیات‌گفت وپس‌ازوی قلمرو حکومتش بین دوپسروی تقسیم شد: « یك حصه‌قلعهٔ‌نور وتوابع » و« یك‌بخش‌قلعهٔ‌کجورو مضافات.»

ازآن جاکه تاریخ‌نامهٔ شاه طهماسب ۹۵۶ ه. است به‌یقین‌مخاطب وی ملك‌کیومرث پسرملك‌کاوس حاکم‌کجور بوده نه‌ملك‌کیومرث پسرملك‌بهمن حاکم‌نور. کیومرث حاکم‌نور پس ازآن‌که به‌دستورپدر هجده سال درزندان بود، درسال ۹۵۰که پدرش جهان را وداع گفت، به‌سعی وحمایت‌آقامحمد روزافزون، برمسندحکومت‌کجورتکیه‌زد. دوران حکومت وی تا زمان مرگش‌در۱۵ ذی‌القعدهٔ سال ۹۶۳ ه. ادامه‌یافت.

اما ملك‌کیومرث حاکم‌نورپسرملك بهمن‌است. این‌ملك‌کیومرث، به‌قول قاضی‌احمد غفاری، چندبار به درگاه شاه‌طهماسب آمده ومورد تفقدقرارگرفته است. پدرش ملك‌بهمن‌چهل وسه‌سال حکومت‌کرد وبرای تحکیم پایه‌های حکومت خود، خواهر میرعبدالکریم مرعشی (۸۶۹-۹۳۲ ه) وخواهرسلطان احمدخان (متوفی در۹۴۰)ازملوك‌گیلان‌رابه زنی‌داشت. وی درسال۹۵۷ مطابق‌باماده تاریخ « مزید بقای‌کیومرث باد » درگذشت و پسرش‌کیومرث به جای وی حکومت نوریافت.

(تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ص۱۵۴-۱۵۳-جهان آرا تألیف قاضی احمد غفاری ص۱۸۸-۱۸۷ مجالس المؤمنین چاپ تهران ۱۳۷۵ق . جلد۲ ص۳۹۰. ومازندران واسترآباد رابینو ص ۲۱۹- تاریخ طبرستان اردشیر برزگر ج ۱ص ۴۶- تاریخ مازندران اسمعیل مهجوری ج ۲ ص ۸۰-۷۵)

فتح‌نامهٔ شاه‌طهماسب به‌ملك کیومرث رستمدار[1]

امارت و حکومت نصاب عمدة الملوك کیومرث و سادات عظام ذوی‌العز والاحترام وعلماء کرام واعیان الکای رستمدار به‌عنایت بی‌غایت پادشاهی ومرحمت شاهانهٔ ماسرافرازگشته‌بدانند که‌چون ازبدوسلطنت روزافزون وعهد خلافت همایون مابه‌مقتضای ومن یتوکل علی‌الله فهوحسبه[2] درسوانح اموراراده ومشیت لم‌یزلی و انتظام اسباب کامکاری و کامرانی‌بل‌مدار اساس سلطنت وجهان‌بانی به‌محض‌تأیید و اعانت حضرت‌پروردگاروحضرات ائمهٔ معصومین‌صلوات‌الله‌علیهم اجمعین‌بازگذاشته لاجرم عنایت ازلی وسابقهٔ هدایت لم‌یزلی‌برحسب کریمهٔ یختص‌برحمة من‌یشاء[3] در جمیع‌احوال ضمیرونیت‌امانی وآمال‌ناصرومعین‌ذات‌عدیم‌المثال فرخنده همال‌گشته نقش هرآرزو که‌درآینهٔ خاطرهستی‌سراء منقش ومرتسم می‌گردد بعنایةالله تعالی‌بی حجاب‌توقف وتأخیرازورای‌پردهٔ‌تقدیرو(تدبیر؟) عالمیان‌جلوه می‌نماید وصورت‌هر امرازغرایب‌اموزکه به زیورظهورچهره می‌گشاید اگرچه ظاهراً درنظرعقل خلاف مقتضای‌دولت‌ونقیض‌مصالح‌ملك وملت‌است‌می‌نماید، امابه‌حسب‌مآل وحسن‌توفیق و

۱ـ عنوان نامه درنسخهٔ ۶۰۶ ص۳۲۷: سواد فتح‌نامه‌که‌نواب غفران مآب سیادت انتساب شاه‌طهماسب صفوی‌انارالله‌برهانه وطیب مضجعه درزمانی‌که القاص‌میرزا نزد سلطان سلیمان پادشاه روم رفته‌بود وآخرالامر باز ازآنجا به‌اصفهان آمده نواب اعلی اورا به دست‌آورده وفتح الکای آذربایجان وبعضی از دیاربکرارزنجان و ممالك روم‌نموده باخواندگار روم صلح‌کرده وقزوین‌را دارالسلطنه ساخته این‌فتح‌نامه رابه‌ملك‌کیومرث حاکم رستمدار مرقوم داشته‌اند.»

۲ـ سورة الطلاق   ۳ـ البقرة ۱۰۵

تأییدحضرت‌ذوالجلال‌جلت‌آلاؤه وعمت‌نعماؤه، به‌حکم الخیرفی‌ماصنع‌الله بروجهی که موافق اراده ومدعای نواب همایون ما ومتضمن صلاح دین‌ودنیا است‌برمی آید.

از مؤیدات هدایت مواهب آن که از ابتدای طلوع نیر این‌دولت‌گیتی‌افروز تا امروزکه‌منهیان‌عالم بالابه تلقین‌والله‌یؤید بنصره من‌یشاء [1] ازهرکرانه ندای‌بشارت مؤدای :

عالم‌گرفت دولت‌شاه خجسته‌فر — بالخیر والسعادة والفتح والظفر

به گوش هوش جهانیان انداخته‌اند و ملهمان دولت و اقبال بی‌زوال به تأیید و اکرام ومالنصرالامن عندالله [2] عرصهٔ‌زمین‌وزمان را ازاین خروش پرساخته‌اندکه :

افراختیم در همه عالم لوای فتح — انداختیم در همه گیتی صدای فتح
از فیض‌کردگار به ما می‌رسد زغیب — گاهی‌صدای نصرت وگاهی‌ندای فتح
گشتند دشمنان همه مغلوب و روسیاه — این است غایت ظفر ومنتهای فتح

به‌هرجاکه رایت هیجا افراشته‌ایم و به امداد و تأیید و ایده بجنود لم تروها [3] همت علیابه‌دفع اعداگماشته ازبرکات توجه وتوسل به‌ارواح مقدسهٔ حضرت پیغمبر(ص) ومیامن امداد واعانت حضرت صاحب‌الامرعلیه‌وعلی آبائه والدعا برحسب اتفاقات حسنه‌امری‌که موافق‌ائمهٔ معصومین و تابعان اهل‌بیت‌طیبین طاهرین موجب نگون‌ساری‌اعدا ومخالفین ازمکمن‌غیب روی‌نموده ،

صاحب الامرلطف‌کرده که ما — روی همت به هرکجاکه نهیم
سنیان را زخون کفن سازیم — شیعیان را قبای فتح دهیم

وازصدمات این مقدمات صورت حال و مآل وآمال خوندگار روم است‌که وساوس شیطانی وهواجس نفسانی درمخیلهٔ خود جای‌داده‌با وجودآن‌که قبل ازاین دومرتبه درمعرض معارضهٔ‌نواب همایون مادرآمده‌بود وسطوت وصولت سلیمانی‌را درمقابل تأییدات آسمانی مشاهده نموده دیگر باره از مضمون بلاغت مشحون ان ینصرکم‌الله‌فلاغالب لکم‌وان‌یخذلکم‌فمن‌جاءالذی‌ینصرکم‌من‌بعد [4] ومضمون‌این‌بیت

۱ـ سورهٔ آل‌عمران ۱۳ ۲ـ ایضا ۱۲۶ ۳ـ التوبه ۴۰
۴ـ آل عمران ۱۵۴

بزرگ کردهٔ اورا فلك‌نگیرد خرد عزیز کردهٔ اورا جهان نسازدخوار

غافل گشته بـه مجرد حکایات باطل و افسانه‌های بی‌حاصل القاص بوف خام طمع شده از کمال نخوت وپندار وغرورلشکربی‌شمار به دعوی مملکت‌گیری و کشور گشایی متوجه این‌صوب گشت وبعدازطی‌مسافت چنان که‌شروع‌درممالك آذربایجان نمود وازمواعیدکاذبهٔ القاص که‌اورا بدان‌فریب داده بود یکی صورت وقوع نیافته ازآمدن خودنادم وپشیمان‌گشته از کمال‌حیرت وفروماندگی به‌تأمل وآسودگی تمام منزل‌به‌منزل طی‌می کرد تا درعرض دو ماه که از سرحد آذربایجان تجاوز کرده بود به‌حوالی‌الکای‌مرند رسید . غازیان دلاور نامدار که به زبانگیری ازهرطرف متوجه شده بودند به‌درگاه گیتی پناه آمده بعضـی راکشته وسرواخترمه به‌نظراشرف اعلی می‌رسانیدند وبعضی را اسیرودستگیر کرده می‌آوردند ونواب‌همایون ماقبل‌ازآمدن ایشان به‌چندگاه بعضی‌امرای‌عظام خصوصاً ظهیرالدین عبدالله خان کرد جهان بیگلو وبدرخان و حسین‌جان سلطان روملو وشاه ویردی سلطان قاجاروعلی سلطان تکلوو محمدخان طالش وشمس‌الدین خان ولدشرف خان کرد شقاقی وحاجی‌سلطان دنبلی

وقاتمیش خـان حنسلو را جهت قراولی به حدود مرند فرستاده بودیم وخود در دارالسلطنه تبریز به ترتیب لشکر کوه شکوه و تقسیم اسلحه اشتغال داشته تا درآن اثنا که خبرآمدن ایشان نزدیك شد .

به‌تاریخ روزسه‌شنبه‌نوزدهم شهرجمادی‌الثانی،اعلام پادشاهی استعلام‌به‌عون عنایت‌الهی ازدارالسلطنهٔ تبریزکوچ کرده به‌عزم استقبال‌آن‌گروه بی‌شکوه متوجه ییلاق اشکنبر وآن حدود شدیم تـا غایت برادر اعز ارجمند کامکار سلطنت شعار ابوالفتح بهرام میرزا ابقاه‌الله تعالی وظهیرالدین ابراهیم‌خان کنگرلو با لشکرفارس ومحمود خان افشار وشاه‌قلی سلطان حاکم کرمان به‌اردوی معلی ملحق‌نشده بودند و ما به همان قاعده به‌تقسیم اسلحه‌مشغولی نموده مترصد آن‌بودیم که‌چون آن‌گروه به دارالسلطنهٔ‌مذکوردرآیند شبیخون آورده دماراز روزگارشان برآریم .

بعدازآن که به‌الکای مرند رسیدباوجودآن که حکم‌به‌اسم عبدالله‌خان وامرای قراول رفیق اوعز اصداریافته بود که خود را به جانب اردوی معلی کشیده به جنگ

ومقاتلهٔ آن‌فرقهٔ ضاله اقدام نکنند وایشان نیزحسب‌الحکم عمل‌نموده ازمرندبه‌جانب ییلاق‌مذکور کوچ کرده‌بودند، بعضی‌ازملازمان‌امرای مومی‌الیهم مثل امیرغیب بیك ملازم بدرخان وتبت آقـا ملازم حسین جان سلطان با موازی یـك هزار کس که از ملازمان سایر امرا باایشان درمرند بودند به استقبال آن طایفه توجه نموده درقصبهٔ مرندمیانهٔ ایشان ازبوف یوف که‌موازی‌بیست‌هزار کس ازآن‌فریق‌بی‌توفیق انتخاب کرده همراه اونموده‌بودند و پنج هزار کس او پیش فرستاده بود مقاتله واقع شد. غازیان ظفرقرین‌تیغ‌کین از نیام انتقام‌کشیده‌کثـرت و انبوه‌آن‌گروه بی‌شکوه عدم انگاشته دریـك طرفةالعین چندانی از آن مخاذیل را مقتول ساختند که‌پای ثبات آن بی‌ثبات وجمعی که رفیق اوبودند تزلزل‌یافته روی‌به هزیمت نهاده خود رابه‌اردوی خواندگار رسانیدند وبه مجرد یك حمله‌کمال خوف و رعب لشکر نامدار و دلیران کینه‌گذار برخاطر ایشان استیلا یافته ازآن‌جا داعیهٔ معاودت بـه الکای مقر سلطنت خود نمودند وچون‌کمال ضعف وپریشانی لشکر ایشان وآثار ندامت وپشیمانی از توجه‌بدین دیار برضمیراشرف واضح شده بود،درآن ایام یك زنجیرفیل که‌ازجانب سلطنت پناه نظام شاه والی هند به‌درگاه معلی آورده بودند بـه استقبال خواندگار فرستادیم که‌چون‌اسب اومانده شده سوارشده بیاید. از این واسطه به غیرت وتقید افتاده ازالکای مزبورمتوجه دارالسلطنهٔ تبریزشدوتا رسیدن‌به‌دارالسلطنهٔ مذکوربه‌نوعی‌کمال خوف وبیم درخاطرایشان جای‌گرفته بودکه‌یك‌فرد قدم‌ازمحیط‌عراده‌ها که‌ضرب زن‌ها برآن ترتیب نموده‌اند بیرون نمی‌توانست نهاد.

القصه بعد ازآن‌که به دارالسلطنهٔ مذکور رسید. درحوالی چـرنداب منزل نمودند، امرای عظام ابراهیم‌خان حاکم‌فارس وشاه ویردی‌بیگ چاوشلوومحمدی بیگ ولدامیرخان موصلورا باپنج هزارکس به‌قراولی لشکرفیروزی اثرتعیین‌نموده به جانب خواجه خوشنام فرستادیم‌وداعیهٔ خاطربرآن قرارگرفت که‌رایات‌خورشید آیات ایلغارنموده برآن طایفه شبیخون آورد و بعد از چهار روزکه به دارالسلطنهٔ مذکورنزول نموده بودند، خبر معاودت و نگونساری‌آن طایفهٔ ضاله ازجانب خان مومی‌الیه و امرای‌قراول رفیق‌اورسید ومقارن او گروه گروه غازیان وعساکرنصرت

مآثرسرها واخترمه‌ها به نظراشرف آورده کیفیت حال‌بر این منوال رسانیدند وخان مومی‌الیه با امرای رفیق خود ، با آن که از جانب نواب همایون ما مرخص نشده بودند، درعقب ایشان ایلغار نموده درحوالی‌شبستر به پاشای شام و دیاربکرو پاشای ذوالقدر که به‌چرخاولی لشکــر بی‌فر تعیین نموده بودند رسیده میانهٔ ایشان محاربهٔ عظیم دست داد وبه‌توفیق الهی غازیان عظام بــر آن طایفهٔ نابکارغالب آمده اکثر ایشان‌رابابعضی ازسرداران لشکرخصوصاً [امیرعین‌تاب][1] بی‌سرساخته سراوراباعلم ونفیرو دیگرسرهاو اخترمه‌هاوبعضی که‌دستگیرنموده‌بودند روانهٔدرگاه معلی‌نمودند.

و کیفیت نگونساری و معاودت آن طایفهٔ ضاله ازدارالسلطنهٔ مذکوره آن که چون قبل‌از آمدن ایشان تمامی غلات ومزروعات که محل‌عبورومرور آن طایفهٔ ضاله بود تا دارالسلطنهٔ مذکور سوخته تمامی‌ایل و اولوسات و احشامات را ازسر راه‌کوچانیده بودیم و منبع قنوات وکاریزهای دارالسلطنهٔ مذکور رامسدود ساخته بعد از قطع مسافت چهار ماهه وکمال ضعف اسب و شترو نهایت پریشانی عموم لشکریــان چون بـه دارالسلطنهٔ مزبور رسیدند ، عــدم آذوقه و علیق به مــرتبه‌ای رسیده بود که از رهگذر آذوقه بالکلیه مأیوس‌گشته آن مقدارآب که جهت‌آشامیدن وضروریات کفاف باشد میسر نبود ودرعرض چهارروز که درداراالسلطنهٔ تبریز بوده مدارعلیق‌الاغان وشتران برپوست وبرگ درختان می‌گذشته وبدان‌مرتبه رسیده که‌در این‌چهار روز موازی پنج هزار اسب و شترسوای آنچه از غایت ضعف وناتوانی همراه‌نبرده‌اند عرضهٔ تلف گشته مع هذا ازکمال خوف وبیم غازیان نصرت فرجام که احاطهٔ اطراف ِجوانب نموده بودند راهها برایشان مسدود ساخته عرصه‌گاه بر آن‌گروه نابکاربه غایت تنگ‌گشته واتفاق‌ازمهب قهر، درآن‌چند روزبه واسطهٔشدت باد وگرد وغباربه مرتبه‌ای‌آینهٔ هوا تیره وتار ساخته‌بودکه نزد اولوا الابصار تمیز روز روشن ازشب تارمیسرنبود تابالضروره ازغایت وحشت و دهشت به‌تاریخ روز دوشنبه بیست و چهارم شهر جمادی‌الاخر از دارالسلطنهٔ مذکــور بیرون رفته روبه

۱ــ تصحیح قیاسی. نسخه : میرعطاب

هزیمت نهادند وخامهٔ جف القلم بماهو کاین، طغرای وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون[۱] برمنشور شقاوت آن مخاذیل کشیده فحوای سیهزم الجمع ویولون الدبر[۲] برصفحهٔ ادبار ایشان نگاشت .

تا بود گلشن ظفر و جویبار فتح هرگز گلی چنین نشکفت ازبهار فتح

ودرآن صدمات لشکرظفرقرین چنان ارکان ثبات وقرار ایشان را متزلزل و پریشان ساخته بود که بعد ازقطع مسافت بعید واهتمام درآن که خود رابه دارالسلطنهٔ تبریز که مقرسلطنت روزافزون همایون‌ما است رسانند ومساجد ومنابردارالسلطنه را به مقتضای مذهب باطل‌خود به اقدام خطبای دین و خطبه مشتمل برالقاب [؟] فرموده وآلوده سازند ، ازجمله چهار روزکه ایشان را توقف درآن جا واقع شده باوجودآن که روزجمعه بود، ازغایت‌اضطرار واضطراب بدان‌مقید نشد وفرصت را غنیمت دانستند والقاص بوف دراین ایام یك روز اساس‌محنت ونکبت به‌باغ عیش آبادکشیده خواندگار راآن [نیز] میسرنشد .

القصه بعدازآن که‌به محض‌توفیق‌الهی وامداد ارواح‌مقدسهٔ حضرت رسالت پناهی (ص) و حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رایت شوکت و اقتدارمخالفان که به اوج استکبار سرافراز شده بودند نگونسار شد و مبشراقبال بی اشتعال نائرهٔ قتال والتهاب آتش جنگ وجدال صیت بشارت فقطع دابرالقوم‌الذین ظلموا والحمدلله رب‌العالمین[۳] به‌گوش هوش جهانیان انداخت، موکب ظفرقرین باحصول اضعاف سعادات وادراك انواع مرادات‌متوکلاً‌علی‌الله و رسوله وائمة ـ المعصومین به دلالات هادی توجه حیث شئت فانك منصور به تاریخ روز پنج‌شنبه بیست وهشتم شهرمذکوربه تعجیل تمام ازالکای اهرتومان مشکین کوچ کرده به‌عزم آن که‌خودرا ازراه مرندبدیشان رسانیم کوچ‌بر کوچ روانه‌شدیم‌وروزبه روزهرکس از غازیان و دلاوران لشکر نصرت اثر که بر آن گروه فرومایه دست یافته وبعضی را دستگیر کرده وبعضی رابه قتل رسانیده بودند با اخترمه به‌استقبال‌موکب‌همایون می‌آوردند چنانچه همه روزه‌پنجاه نفروصد نفرودویست نفرتقریباً ازاسب واخترمه

۱ـ سورةالنحل ۳۵ ۲ـ القمر ۴۵ ۳ـ الانعام ۴۵

سوای آنچه ازغایت ضعف و ماندگی در راهها ومنازل مانده بودند به درگاه معلی می‌رسید وتا روزشنبه ششم شهررجب المرجب درالکای‌خوی نزول اجلال واقع‌شد وابراهیم‌خان وامرای رفیق اوبه عزم عتبه بوسی‌مشرف شده به‌عرض رسانیدندکه‌آن طایفهٔ ضاله‌به‌اضطراب تمام، احمال واثقال‌ریزان وگریزان، فرارنمودند .

یوم الأربعا عاشر شهر مذکور که در چالدران اتفاق نزول افتاد، شاه‌قلی سلطان حاکم کرمان ومحمودخان افشاربا سه هزارکس لشکرکرمان وکوه‌گیلویه به معسکرظفر اثرملحق‌گشتند وفرزند اعز ارجمند کامکار سلطنت شعار ، ابوالمنصور اسماعیل‌میرزا، ابقاه‌الله راباجلالاً للأیالة‌گوگجه سلطان قاجار وجمعی‌دیگربه‌قلعهٔ قارص‌که طایفهٔ رومیهٔ‌علی‌بیگ برادرمحمدسلطان ذوالقدروعثمان چلبی‌قوللرآقاسی را با چهارهزارکس به عمارت مذکور فرستاده بودند روانه گردانیدیم. چون خبر طایفهٔ طاغیهٔ رومیه رسیده‌بودکه درارجیش و عادل جوازاند روانهٔ آن صوب شدیم وتا رسیدن رایات جلال ، ایشان به‌اعتمادآن‌که ازیك جانب اخلاط‌کوه واز جانب دیگردریا است‌متوجه‌آن جا شده‌بودند وضعف‌ایشان درآن محال‌به‌مرتبه‌ای رسیده‌بودکه از مارکیمی‌تا اخلاط موازی سیزده هزاراسب وشترواستربه قلم‌گرفته بودند که درعرض شانزده فرسنگ عرضهٔ تلف شده بود .

و بنا برآن بعضی از امرای سلاطین را به تاخت و تاراج اطراف و جوانب فرستاده‌بودیم وهنوزفرزند اعز ارجمندکامکارمشارالیه از قلعهٔ قارص معاودت‌ننموده بود متوجه الکای‌موش شدیم‌که بعد ازنهب وغارت الکای مذکوروملحق شدن فرزند ارجمند مومی‌الیه وامرای عظام بر سر آن طائفه متوجه شویم و حکم قضا جریان نافذگشت‌که اهل وعیال و فرزندان مردم آن صوب را از تعرض اسیری امان داده تمامی مردان ایشان را به‌قتل رسانند ومنازل وخرمنها را بالتمام به‌آتش قهروغضب شاهانه سوخته محصولات وغلات وانبارهای آن حدود را خورانیده اموال وجهات ایشان را غارت نمایند. غازیان عظام نیز حسب‌الفرمان قضاجریان عمل‌نموده تمامی آن بلاد را پایمال تاخت وتاراج فرمودند و از آن جا مأمورین متوجه الکای پاسین شده به‌دستور، صامت وناطق الکای مذکور را نیز به‌باد فنا دادند و در الکای مزبور

برادر اعز ارجمند کامکار سلطنت شعار، ابوالفتح بهرام میرزا ابقاه الله تعالی که تا غایت به اردوی معلی ملحق نشده بود با فرزند اعز مومی‌الیه با امرای رفیق او که بر سر قلعهٔ قارص رفته بودند به عز عتبه‌بوسی رسیدند و قریب دو هزار سر که از مردم سپاهی ونوکر وپنج هزار از عمله وفعله وکارکنان که در جنگ قلعهٔ مذکور به قتل رسانده بودند به درگاه معلی‌آوردند واز آن‌جا سوار[۱] شده به‌تاریخ یوم‌الاثنین نهم شهرشعبان‌المعظم بر سرایشان ایلغار فرمودیم وایشان قبل‌از توجه رایات جلال ازکمال ضعف وبی‌طاقتی از راه موش‌خود را به درهٔ بتلیس رسانیده ازآن‌جا تجاوز نموده متوجه شده بودند و تفنگچی بسیار در آن‌جا گذاشته که از عقب ایشان نتوان رفت . بنا براین، زین‌الدین علی‌سلطان تاتی‌اوغلی ذوالقدر را با ده هزارکس از ملازمان امرای عظام وبوی‌نوکران روانهٔ بتلیس‌فرمودیم که بلدهٔ مذکور وگوزل‌دره وعادل‌جواز واخلاط وتمامی آن‌حدود را به دستور سوخته غارت نمایند وبعد ازآن به معسکر ظفراثر ملحق‌گردند وما نیز موش را سوخته و غارت‌کرده سیادت مآب جلال‌الدین معصوم‌بیك صفوی را با سه هزارکس از امرای عظام در اردوی معلی گذاشته به تاریخ روز جمعه هجدهم شهر مذکور از راه کیغی به ایلغار تمام بر سر الامهٔ مردود وپاشای ارض روم و پاشای سیواس‌که با سیزده هزارکس به جانب ارض روم فرستاده‌بودند ومقرر داشته‌که در قلعهٔ ارض‌روم باشند. متوجه شدیم.

روزچهارم‌ایلغار که نزول اجلال [به]کبودترجان که محل‌جمعیت ایشان بوده واقع شد ، به‌مسامع جلال رسیدکه الامه درآن حدود شهرت داده‌که نواب کامیاب همایون معاودت فرمودند و با پاشاهای رفیق خود صلاح دیده‌که توقف ما در این حدود مصلحت نیست واین معنی را وسیله و بهانه ساختند وپنج روز پیش‌از ورود عساکر نصرت‌مآثرخود به‌قرامان وپاشای‌سیواس‌به‌الکای‌خود رفته وپاشای ارض‌روم به بایبردکه داخل الکای اواست متوجه شد .

روز دیگر فرزند اعز مومی‌الیه را با بعضی دیگر از امرای سلاطین عظام برسر پاشای مذکور فرستادیم. روز شنبه شانزدهم شهر مذکور بدو رسیده قریب

۱ـ تصحیح قیاسی ، نسخه : سبای (؟)

یك هزار کس از ملازمان اورا به قتل رسانیدند واو خود را به قلعهٔ بایبرد انداخته نیم جانی از آن ورطه بیرون برد وغازیان عظام دست به‌نهب وغارت شهر بایبرد که قریب هفت‌هزارخانه باشدگشاده موازی پنج هزار کس‌از رعایابه‌قتل رسانیدند وبعد ازخراب کردن آن حدود وولایات برادر اعز مومی الیه را با تمامی‌امرا وسلاطین به ارض‌روم روانه‌گردانیدیم.

چون خبر توجه رایات جلال به ارزنجان و آن صوب انتشار یافته بود ، خواندگاراحمدپاشا وزیرخود را با پنج هزار کس از منزل‌آمد به زبانگیری روانه نموده که تحقیق نماید که نواب کامیاب متوجه ارزنجان شده‌اند یا برادر اعز مشارالیه وخود از آمد متوجه ملاطیه شده مقارن این‌حال به مسامع جلال رسید که آن‌جماعت پانصد کس با اسبهای خوب از میانهٔ خود انتخاب نموده عثمان‌پاشا حاکم حلب را پیش‌فرستاده‌اند .

چون درآن وقت ، به واسطهٔ آن که تمامی امرا وسلاطین را به نهب وغارت اطراف وجوانب فرستاده بودیم، سوای قورچیان عظام کسی‌ملازم رکاب ظفرانتساب نبود ، ما نیز از قورچیان ذوالقدر صدکس جدا کرده ابراهیم بیك یوزباشی قرقلو افشار را درآن‌جا گذاشتیم که زبان‌گیری نماید . چون درآن شب ، به واسطهٔ شدت سرما و برف قورچیان مشارالیهم آتش‌افروخته بودند ، عثمان‌پاشا ومردم او آتش‌را دیده وبر سر ایشان تاخت‌آورده پنج نفر ازقورچیان را شهید ساخته قورچیان‌عظام ایشان را به تیرگرفته خود را به اسبهای خود رسانیده سوار شده میانهٔ ایشان جنگ عظیم پیوسته تا موازی هشتاد و پنج‌کس ازآن‌گروه به قتل‌آوردند. ولد عثمان پاشا به‌دست اسفندیاربیك ولد قمربیك [از] سپاه منصور به قتل رسید وعثمان پاشای مذکور زخم منکر خورده شبانه از آن ورطه بیرون رفت و قورچیان عظام به‌ـ تاریخ‌یوم الثلاثای‌شهررمضان المبارك دربلدهٔ ارزنجان به عزعتبه‌بوسی رسیده سرها و اخترمه‌ها رابه‌نظر اشرف اعلی درآوردند .

وچون‌کمال ضعف وپریشانی ایشان به‌نهایت رسیده پاشاها را به‌خاطر رسید که‌بودن درمنزل‌آمد مشکل‌است واگرمتوجه استنبول شویم‌نواب‌کامیاب از ارزنجان

متوجه شده در سیواس سر راه بر ما خواهد گرفت ، پس صلاح در آن است که القاص را هزارتومان از بغداد داده روانهٔ آن صوب نمائیم که از آن‌جا متوجه همدان شده اردوی بهرام میرزا را به‌دست‌آورد . چون‌خبر به نواب‌کامیاب رسد به مملکت خود عود نموده به دفع القاص کوشند و القاص نیز از ایشان لشکرطلبیده که متوجه گردد و ایشان گفته‌اند که لشکر ما حالا قوت ندارد و یك هزار و پانصد تومان زر بدو داده‌اند که ازاکراد والوار وقرا الوس‌واعراب وغیره لشکر گرفته شود والقاص بادویست‌کس که از این‌جا بااو فرار کرده رفته‌بودند متوجه بغداد شده چون به‌بغداد رسیده یك هزار و هشتصدکس از اکراد و الوار و چگنی وکلهر و غیرذلك نوکر گرفته از آن جا متوجه همدان شد .

بعد از آن‌که خاطر از نهب و غارت و قلع و قمع آن مملکت و ولایات از عادل‌جواز و ارجیش و اخلاط و بتلیس و ملازگرد و بلانق و پاسین و خاندرسك وحامری وکیغی‌وترجان وکلکیت و[دنزیق][۱] وبایبرد وارض‌روم وارزنجان وکماخ وبعضی از مواضع آق‌شهرپرداخته معاودت نمودند و رایات عز وجلال‌به چخور-سعد رسید. برادر اعز مومی الیه و امرای عراق و فارس و کرمان را رخصت داده به محل خود روانه‌گردانیدیم . به واسطهٔ آن‌که خورش وعلیق در دارالسلطنهٔ تبریز و نواحی تعذر داشت با لشکر آذربایجان و شیروانات روانهٔ قراباغ شدیم که در الکای بردع قشلاق نموده خورش و ضروریات لشکر در این سال از الکای شکی و گرجستان و آن حدود سامان فرمائیم و فرزند ارجمند مشارالیه ، حسب الحکم جهان مطاع، با پیش‌کشهای‌لایق به درگاه معلی شتافته به معسکر ظفر اثر ملحق‌گشت و جلال‌الدین سوندی بیك قورچی باشی را با ده هزارکس از امرای قورچیان و لشکریان روانهٔ شکی‌گردانیده خود درالکای‌بردع توقف‌فرمودیم ومشارالیه باعساکر نصرت‌مآثر متوجه الکای مذکورگشته موازی دویست هزارگوسفند وپنجاه هزارگاو وپنج هزار اسب و سی هزار خروار گندم و برنج و سایر اجناس از الکای مذکور

۱ - تصحیح قیاسی - نسخه : صدق . دنزیق شهرکی است در جنوب شرقی‌ترجان روی یکی از انهاری‌که شط فرات را تشکیل می‌دهند .

نهب و غارت نموده به اردوی معلی آوردند و غنیمت مذکور بر امرا و لشکریان قسمت شده بعد از ده روز که مشارالیه به اردوی معلی آمده بود ، خبر آمدن القاص به همدان رسید . فی‌الفور حکم جهان مطاع به قدغن تمام به برادر اعز مشارالیه و امرای رفیق او نوشته فرستادیم که بی‌توقف بر سر او ایلغار نمایند و متعاقب آن کوچ کرده متوجه دارالموحدین قزوین شدیم .

و چون خبر آمدن القاص در دارالسلطنهٔ تبریز به برادر اعز مشارالیه می‌رسد به اتفاق امرای عظام ایلغار کرده اصلا توقف نمی‌نمایند ودر شانزدهم شهرشوال که القاص به‌قم رسید، اتفاقاً روزهفدهم که‌فردای آن روزباشدبعضی ازمردم ابراهیم‌خان که در قاقزان به تاریخ بیست و هشتم شهر رمضان روز عرض عساکر منصوره از اردوی‌معلی جداگشته متوجه شیراز شده‌بودند، درحوالی‌قم به‌قراولان بوف رسیده‌بوده‌اند و دوکس‌از ایشان قراولان مذکور را گرفته نزد القاص برده‌اند و مشارالیه تحقیق‌آمدن رایات جلال از ایشان نموده و در این حال طعام می‌خورده از غایت اضطراب دست از طعام بازداشته به‌کوچ مشغول گشته .

چون موازی یك‌هزارکس‌نیزازملازمان‌برادر اعزمومی‌الیه همراه ولد امارت مآب چراغ سلطان بختیاری متوجه همدان شده بودند ، داروغه‌که بوف در همدان گذاشته بود از آمدن ایشان مضطرب وخایف‌گشته دراین اثناکه بوف به واسطهٔ خبر ملازمان ابراهیم‌خان ازقم‌کوچ کرده می‌رسد، اونیزخبررسیدن رایات جلال‌می‌رساند و بوف ازکمال اضطراب و اندیشهٔ آن که رایات جلال راه همدان را گرفتند اصلا توقف ننموده متوجه اصفهان می‌شود .

چون‌بدان‌جا می‌رسد، امارت‌مآب صیدی‌بیك[1] ایشیك‌آقاسی وامیرزاده علی‌بیك ولد ایالت دستگاه امیرخان قاجار امیر دیوان‌که در این ایام در آن جا بوده با خضرسلطان روملو وقورچیان وغازیان وسیصدنفرازبوی نوکران شاه سون ودوهزار نفرازپیاده‌های فراهان واصفهان ازشهربیرون‌آمده با اوجنگ‌می کنند وسیصد کس‌او را به قتل‌آورده واسب واستر که از اردوی برادر اعز مومی‌الیه غارت کرده بودند ،

۱ــ چنین است درنسخه وشایدهم : سیدی بیك

بازستانده ومشاراليه ازآن جافرار کرده متوجه‌فارس می‌شود. قایدان‌الوس‌بختیاری ضعف و پریشانی او رامشاهده نموده دلیرانه درعقب او افتاده سیصد کس ازاو به‌قتل رسانیده موازی‌ششصدنفرشترواسب واسترازاو ولشکراوغارت کرده ازآن‌جامتوجه کوه‌گیلویه شده تمامی ایشان ومردم آن حدود قبل از آمدن اوکوچ کرده خود رابه کوههای‌محکم کشیده بودند[ ][1] ولد محمود خان درقلعهٔ دزکوه‌بختیاری‌بدان‌سمت رفته هرشب‌گروه‌گروه از ایشان ومردم ایلات واولوسات به اردوی اوریخته شتر و دواب درعقبه ودربندها به طریق دزدی وحرامیگری‌می‌برده‌اند تا زمانی که‌به‌شوشتر رسیده کس نزد حسین بیك ولد توشمال‌اسحق فرستاده اورابه وعد و وعیدبه جانب خود ترغیب کرده مشاراليه‌فی‌الحال فرستادهٔ اورا به‌قتل رسانیده‌بعدازیأس ونومیدی ازاو[2] تاپانزده روز که درآن جا توقف داشته به ترتیب سیبه ونردبان اشتغال داشته اتفاقا روزجمعه هجدهم‌شهرذی‌الحجةالحرام‌پیش‌ازآن که‌یورش‌به‌قلعهٔ شوشتر نماید، محمودخان افشاربا اولاد خود وحصاربیك‌آقا امیرآخورسه هزارسوار وپیاده برسر خود جمع کرده به‌ایلغارتمام می‌رسند وروزشنبه‌نوزدهم شهرذی‌حجه که بنیادمحاربه و شورش می‌شود برسرایشان ریخته سیصد کس‌که مردان معتبر او بوده‌اند به قتل می‌رسند و شکست عظیم بدو رسانیده‌اند چنانچه از غایت نومیدی و فلاکت آنها متوجه دزفول شده مردم او برآب شوشترزده قریب دویست‌کس‌ازایشان باموازی پانصد ششصد سرشتر ودواب غریق بحر فنا می‌شوند ومردم قلعه ازقلعه فرودآمده [آنچه] اکثرآن جماعت ازخانه‌کوچ اهل‌عراق به‌اسیری برده بودندگرفته بادواب واموال وجهات بسیارکه دراین مدت به نهب وغارت فراهم آورده بودند از ایشان ستده‌اند وچیزی چندان ازاموال وجهات بیرون نبرده .

وبعد ازآن‌که به حوالی‌قلعه‌جات رسیده بقیهٔ رومیه که‌با اوهمراه‌بوده‌اندچون آن حالات راکه در اصفهان وفارس وکوه گیلویه و شوشتر برسر او آمده مشاهده نموده‌اند اوراگذاشته متوجه بغدادشده‌اند و هفتصد هشتصدکس‌که از اکراد والوار

۱- ظاهراً کلمه یاکلماتی افتاده

۲- یعنی بعدازیأس‌ازجلب حمایت حسین بیك.

وقرا الوس وچگنی وسارولو وغیره باقی‌بوده‌اند متفرق‌شده‌به محل‌خود رفته وبوف ازهمه جهتی بی‌راهرو شده ازغایت عجز ونومیدی کنابت به‌امرای عظام به‌مضمونی که سواد آن فرستاده شد نوشته نزد حسین بیك مشارالیه فرستاده و غدغن نموده که حسین بیك خودمتوجه درگاه معلی گشته کتابت مزبوررا به امراء عظام رساند وحالا بایك صدوپنجاه یادویست کس تقریبا که ازآن‌جا با اوهمراه بوده‌اند درحوالی الکای عود بیك‌لر وحدود مندلی[1] توقف‌نموده انتظارجواب می کشد وحکم قضا جریان‌به استمالت اونوشته دراین چند روز مصحوب سیادت انتساب میرعبدالعظیم صفوی و قراخلیفه زینت ده مجلس بهشت‌آیین فرستاده خواهد شد .

بایدکه بدین‌مژده مبتهج ومسرور بوده مقرر داردکه سه‌شبان روز نقاره زده عموم مردم به وظایف‌مسرت وشادمانی‌قیام نمایند و مژده‌لوق این فتح را به سیادت دستگاه عزت‌انتباه جلالا میر محمدا که ازبدایت تاغایت ملازم رکاب ظفر انتساب بوده وخصوصا جمیع حالات رامطلع است رساند وحاجات وملتمسات خود را به ذروهٔ عرض اشرف اعلی رساندکه به انجاح مقرون و موصول گردد و در این باب تقصیر ننماید . تحریرا فی‌شهرمحرم‌الحرام سنهٔ ست وخمسین وتسعمایه من الهجرة النبویة . *

۱ـ نقطه‌ای که‌امروزه بدان مندلیج‌گفته می‌شود واکنون‌جزوخاك عراق است.

* نسخهٔ ۶۰۶ خطی مجلس شورای ملی.

۱۵

غرض از قرال‌فرنگ، هانری دوم است پسر فرانسوای اول پادشاه فرانسه و کلود دوفرانس Claude de France وی درسال۱۵۱۹م. متولدشد. اندامی درشت وخشن وروحی کوچك وذهنی‌محدود داشت. به ورزش وعشق‌بازی‌بازنان‌شوقی وافر نشان‌می‌داد وعشق او به دیان دوپواتیه ، زنی‌که بیست‌سال ازاوبزرگتر بود ، شهرت تمام دارد . درزمان او ، درداخلهٔ فرانسه جنگهای مذهبی‌بین‌کاتولیك‌ها وپروتستانها شروع شد. درسیاست‌خارجی‌هم، هانری دوم توفیقی نیافت ، درسال۱۵۵۰م. بادولت انگلستان درافتاد وسرانجام باپرداخت پول ناحیهٔ‌بولونی رابازگرفت. در محاربات‌پرنشیب وفرازوی‌باشارلکن‌هم، سرانجام برطبق عهدنامهٔ‌کاتوکامبرزیس Cateau Cambrésis(دوم‌آوریل ۱۵۵۹ م.) بندرکاله واسقف‌نشینهای متز Metz وتول Toul و وردن Verdun به فرانسه تعلق گرفت ودر عوض نواحی ساووا Savoie و پیه‌مونت Piémont را فرانسویان تخلیه‌کردند و بدین‌ترتیب دعاوی فرانسه بر ایتالیا پایان پذیرفت .

هانری دوم‌درطی‌مبارزه‌ای تن‌به‌تن، درمیدان‌شهرپاریس، باکنت‌دومونتگومری رئیس محافظین‌خود، به زخم‌نیزه‌ای‌که‌به چشمش‌اصابت‌کرد کشته‌شد. کاترین دومدیسی زن‌حیله‌گر و سنگدل وسیاست بازمشهورتاریخ اروپا ، زوجهٔ وی‌بود .کاترین از هانری دوم هفت فرزند داشت: چهارپسروسه دختر .

سه تن ازپسران‌اوبه ترتیب‌برجای پدر ، برتخت سلطنت فرانسه نشستند: فرانسوای دوم، شارل‌نهم . هانری سوم. یك دخترش نیز به نام مارگریت به زوجیت هانری دوناوار مؤسس سلسلهٔ بوربون درآمد همان‌که بعدها عنوان‌هانری چهارم‌یافت

نامهٔ سلطان سلیمان به قرال فرنگ در خصوص فتح قلعهٔ وان و غلبه برقزلباش

افتخار الامراءالعظام العیسویه، مختار الکبراء الفخام فی الملة المسیحیة مصلح مصالح جماهیر الطائفة النصرانیة، ساحب اذیال الحشمة والوقار، صاحب دلایل المجد والافتخار ولایت فرانسه قرالی ختمت عواقبه بالخیر توقیع رفیع همایون واصل اولیجق معلوم اوله ...

اسبق طائفهٔ قزلباش اوباش ضلالت معاش که نایران نوایر فساد و فتن وطغاة طرایق فرایض وسنن اولوب رفض والحادایله مستورمذهب شنیعهٔ شیعه‌یه شیوع ویرمکله چراغ دولتلری شعلهٔ ایماندن مهجوردر سردار ضلالت آثارلری اولان طهماس صاحب هراسك قرنداشی القاس خناس عتبهٔ علیامزه التجا و اختصـاص ایتمکلـه عرض نیازو تظلم ایلمکین انلرك قطرات امطار خسرشعار لریله مرآت دینه عارض اولان ژنگ و پاس مصقلهٔ تیغ آبدار ذوالفقار آثاریله محو و تراش اولنمغیچون رایات نصرت آیات آچوب عساکر ظفرمآثرمزایله دیارشرقه توجه همایون اولنمشیدی اراضی آذربایجان ظلال اعلام فتح پیام ایله مستظل اولوب خطهٔ تبریز مقر رایات نصر عزیز اولیجق اطراف واکناف مملکت انلرك وجود فساد معتاد و الحاد اندیشه لرندن خالی و بیشهٔ ملك شغال ظلم و بیدادلرندن تهی بولنوب شاه شآمت پناه آدینه اولان مخذولدن آثار جلادت و شهامتدن شمه وذره ظهوره کلمیوب مهابت جیوش سروش خـروشدن پردهٔ اخفـاده مستور و معجرپـوش و شهامت شمشیر دادوران دشمن

کیردن مورزبون کبی ثقبهٔ زمینده پنهان و مدهوش اولدیغی ظاهر و باهر اولدی اول رعایا وفور حمایت و عدالت خسروانی‌یه مظهردوشوب نهب و غارتدن‌مصون و محفوظ اولوب مهاد امن و امانده لحظات مرحمت سمات پادشاهانه‌مدن محظوظ ایلدیلر اصل مقصود ظفر ورود ممالك آذربایجان ایادی نواب سامی مکان خسروانیده مسخر و مضبوط اولمق ایدی لاجرم اول مرام فتوح انجامك دائرهٔ حصوله وصولی ایچون عنان عزیمت شاهانهم ممالك اعجامك حصون مشیده وقلاع ممهده سندن اولان قلعهٔ وان استخلاصنه منصرف و منعطف قیلنوب دولت واقبال وسعادت واجلال ایله سنهٔ طقوزیوزالی بش رجبنك اوائلنده اوزرینه کلدکده ملحدمزبوراول ملك‌آسمان سوری ابطال رجالالحاد مآل ایله مالامال ایدوب ممهد و مشیدایلمش ایمش علوعنایت حضرت فتاح ذوالمنن تقدست آلاؤه که دائمابنم مرادات خیرآمالمه رفیق‌شفیق‌اوله‌کلمشدرانك لطفنه توکل‌ومفخر کائنات وخلاصهٔ موجودات صلوات‌الله علیه وسلامه معجزات فتح‌آیاتنه توسل ایلیوب شیربیشهٔ جنگ نهنگ غضنفرآهنگ ببر دمان میدان‌قتال وصفدژی، شیرژیان عرصهٔ جدال وفتح‌گستری، آصف زمان، ملاذ اهل‌ایمان وزیراعظم رستم پاشا ادام‌الله‌تعالی اجلاله و سائر وزراء کرام وصدرنشینان عرصهٔ احترام وبگلربگیلر قوللرم ایله وسنجاق بگلری ایله بالجمله جمهور غازیان ظفر قران عساکرفتح مآثرنصرت اقترانم ایله فتحنه اقدام اولند قده ایادی ظفرمبادی نواب کامیابه دوشمك مقدرایمش زمان یسیرده فتحی میسر اولدی توابع ولواحقی ایله مضافات ممالك محمیه‌مزدن اولنوب بندگان سدهٔ سپهر تمکیندن بریسی بیگلربگیلك طریقیله نصب اولندی اول اثناده مقهورمزبورك ضبطنده اولان ممالك شیروان دخی‌ارلیای قاهره‌مز النه‌دوشوب اول دیارتلوثات رفض والحاددن تطهیر اولندی بعد حصول‌الامال عساکرظفرخاتمت برله دیار بکر جانبلرینه شرف مراجعت اولنوب ایام شتا ایرشمکین سعادت واقبال ایله محمیهٔ حلبده قشلایوب سایرعساکرفوزانتمادخی‌یریردیاربکرجانبلرنده‌قشلایوب دولت واقبال فرخنده فال ایله حلبده‌ایکن‌دارالامان‌وان بگلربگیسی کندویه قوشیلان دلیران عدوستان ایله دشمن بی‌دین وبدگمانك خانلرندن طوتیلوب حاجی دیمکله

مشهور پلید عنید بغی جویك اوزرینه سکردوب نفس خویه واردقده لعین مرقـوم بی‌نهایه ملاعین جاسوس ایله شهری حصار ایدینوب مبارزان زور آوران اسلام ایله جنگ و جدال ایلدکلرنده محکم محاربه وجدال واقع اولوب آخرالامر تقدیرایزد متعال ایله عزشانه انصار دین حزب منافقینه غالب اولوب دماء مفسدین ایله اسواق خویی لاله‌زاروخونین ایلمشلرلعین مزبورك سربی‌سعادتی کلوب اول طایفه کریهه‌دن اولدیارپاك وتطهیر اولندی سابقا دیار بکره نزول اجلال اولندقده مشارالیه‌القاص‌ایله دلیران دریاقیاسدن برمقدارعسکرفوزاقتباس‌قوشیلوب کوندرلمش‌ایدی دیارهمداندن وقم وکاشان واصفهان وقزوین‌جانبلرندن سکردوب. شاه‌شوم ضلالت رسومك‌خزاین اموالی وتجملات اسبابی جمله خیول وبغالی باسرها نهب وغارت وتوابع هزیمت معاقبنك اولاد وازواجی یغما وخسارت اولندی. هنگام ربیع ایـریشوب ، اول بهار خجسته آثار ده تشیید مبانی اسلام وتمهید اساس دیـن سیدالانام ایچون علیه‌الصلوة والسلام سفر مبارك سیره عزیمت عالی نهمت ایدوب محروسۀ حلبدن عنان عزیمت ظفرخسروانهم دیاربکرجانبلرینه‌منعطف قیلنوب ممالك محمیۀ خسروانه‌م‌ایله‌همجوار اولان کفرۀگورجستان که زمرۀ منافقین‌اولوب‌گاه عتبۀ عالم پناهم جانبنه التجاایدوب وگاه قزلباش دین خراش طرفنه انتساب وانتما ایدرلردی‌ازالۀ فساد وضلالتلری مهم ولازم اولوب اول‌جانبه برمقدارعساکرظفرکردار ارسال اولنوب کفاردوزخ مکانك سرلکان نام قلعه‌سی که باروی‌سمك بنیان وحصن فلك آشیان ایدی اوزرینه واروب لشکر ظفر قبول کفارمغلوب ومخذولی علف شمشیر مسلول ایدوب نصر مبین‌لشکر ملایك‌آیین‌واقع اولمش‌اندن غیری خیلی حصارلر دخی‌فتح‌اولنوب مضافات‌ممالك محمیه‌دن واقع اولدی سعادت واقبال‌ایله دیاربکر قربنده قزل دپه نام موضعه نزول اجلال قلندقده برقاچ‌کون انده اقامت اولنوب. بواثناده‌القاص‌که‌باب سعادت مآبمه التجاایتمکله انواع عواطف علیۀ خسروانه‌مه مظهر واقع اولوب رعایتلر اولنمشیدی اتفاق طبیعت مفسدان وفاقی نفاق وشقاقه میل ایتمکله بعض اکراد بد نهادك اغوا و اضلالی‌سبیله‌حقوقی‌عقوقه تبدیل‌ایدوب کردستان طاغلرینی پناه‌قیلوب عصیان وطغیان ایلمکین لشکر ظفر اثردن بـرمقدار دلیران شیر پیکر ارسال اولنوب. لعین‌مزبورك

اوزرینه ایلغار ایدوب واردقلرنده بعنایة الله تعالی لشکر هزیمت اثری قلیجدن کچیریلوب وخانمان واسبابی یغما وتالان اولنوب من نجا برأسه فقد ربح قولیله عمل اولنوب ایکی اوچ آدمی ایله کوهسار وجبالده مختفی وشروشوردن ممالك ومسالك تطهیر وتنظیف اولندی اول جانبلرده واقع اولان کلیا امرای اکراد شمشیر آبدارمز خوفندن استیمان ایدوب سپاه سمی المکانم جانبنه ادملری واوغللری کلوب عواطف علیهٔ خسروانه مدن بهره‌مند وبرمراد اولوب اول جانبلرده قزلباش اوباشه تابع ومتعلق اولان امرا وکبرا باب سعادت مآبم جانبنه مطیع ومنقاد اولوب سدهٔ سپهرمدارم جانبنه عبودیت ورقیت اختیار اتیدیلر طرف گورجستانده اولان کفرهٔ خسارت فرجام ونکبت انجامدن تمام انتقام الوب اولطرفیلر کلیا توابع دارالاسلامدن اولمق واجبات سنن پادشاهیدن اولدیغی اجلدن دستورمکرم وزیرم احمد پاشا ادام الله تعالی اقباله بعض قپوم قوللریله وتفنگچیان کشورستاندن برمقدار یکیچری قوللرم قوشیلوب قرمان وذوالقدر وارضروم بگلربگیلری دخی عموماً لشکر ظفر اثرایله گورجستانه دخول ایدوب معظمات قلاع فلك اتساع ومشاهیر حصون جوزا ارتفاعدن قلعهٔ توتوم که مأوای کفارشوم ومجمع کلاغ وبوم اولوب اول دیارك دارالملکی اولمغله حصانت ومتانت ایله مشهور اولمشیدی قلعهٔ ارضرومده اژدرلو حصار ایتمکین باروسنه طوبلر چکدیروب سنهٔ ست وخمسین وتسعمایه شعبانننك اوف سکزنجی گوننده قلعه‌یی حصار ایدوب لشکرشیر کمین وهزبر آیین ایله اطرافنی احاطه ایدوب قلعه‌ده محصوراولان جورجی آغا لشکر ظفر ایادی ایله جنگ وحربه بادی دوشوب استکباروفساد اوزره اولدقلری اجلدن نائرهٔ حرب فروزان وآتش جنك گرم وسوزان اولوب طوبلر لیل ونهارقلعه‌نك اساس سمك مماسنه ضرر ویروب بروج فلك نماسی منشق ایتمکله اجزای دیواری هوایه تارومار وخاکه ریزان ایلمشلر کفار خاکسار شدت احوال کارزاردن حیران و زار اولوب ضروری استیمان ایتمکله ماه مزبورك یکرمنجی گونی قلعهٔ مزبوره بعنایة الله فتح اولنوب قله‌لرینه رایات ظفر غایات نصب اولنوب سنجاق بگی ودزدار ومستحفظلر قوینلوب ضبط اولندقدنصکره اکا قریب لحاح دیمکله معروف حصاردخی آلنوب توابع ولواحقی ایله مضافات دارالاسلام اولدقدنصکره ماه شعبانك یکرمی دردنجی گونی ملاعین خاسرینك

حصون مصوننندن آقچه قلعه دیمكلەمشهور حصاری دخی آلنوب جملەعدوی مقهوره متعلق اولان قلعەلردن اوتوزبش قطعه حصار آلنوب اون دردینی یره برابر یقوب خراب ایلیوب باقی قلاع یكرمی برقطعه قلعه سن عسكر ظفر رهبر ایله مملوقیلوب دزدارومستحفظ قویوب بربگلربگیلك مملكت ایله درت سنجاقلق یرلرجناب سعادت مآبمه مفتوح ومسخراولمش سالم وغانم گورجستان فتحندن مراجعت ایـدوب سدۀ سعادت بخشه كلوب ملاقی اولندی وان بگلربگیسی دخی قزلباش اوباشك اقرباسندن حسین خان وقیتماس ونظرنام سلطانلری اوزرلـرینه سكردوب عسكر ملاحـده متنبه اولوب قرارلری قـالمیوب اردولرین دوكـوب وجبال وكوهساره گریزان اولمشلر نخجوان وساعت چقوری ودردان نام محللر كلاً تالان واحـراق اولنوب طـویملقلر ایلمشلر حق سبحانه وتعالانك علو عنایتی ایله جناب حلالت مآبمه فتوحات عظیمه میسراولدی بوسفر ظفرنشان ولایت آشیانده اكمل ممالك آذربایجان تصرف نـواب كامرانده مضبوط اولوب دارالامان اولمشلردرسعادت واقبال ودولت فرخنده فال ایله سفرمباركدن مراجعت همایون ایدوب دارالسلطنتم جانبلـرینه شرف عودت اولندی بـواحوال ظفرمآلدن جمهوراسلام وكافۀانام مبتهج وشادمان ومسرور وخندان اولمق ایچون بشارت نامۀ همایونم ایله قولوم ارسال اولندی انشاءالله العزیزواروب وصول بولدقده بواخبار مسرت آثـار اطراف وجوانبه اعلام وایثار ایدوب شهرلـری زین ایلیەسز . *

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۶۰۶-۶۰۵

۱٦

عبداللطیف‌خان پسر کوچونجی‌خان بود پسر ابوالخیرخان اوزبك . کوچونجی‌خان دختر زادهٔ الغ بیك گورکان بود . وی همراه سایر خوانین اوزبك درسال ۹۳۵ به ایران حمله آورد ولی درناحیهٔ جام درمقابل شاه طهماسب شکست خورد وشکسته سلیح وگسسته کمر بهماوراءالنهر گریخت وسال بعد درگذشت (۹۳۶هـ.) .

پس ازاوپسرش ابوسعید عنوان‌خانی‌یافت. اما وی نیزسه‌سال بیش برمسند فرمانروائی ننشست ودرسال ۹۳۹هـ. بدرود حیات گفت وتخت سلطنت را به عبیداله خان سپرد . درسال ۹۴۶که عبیداله‌خان را دست اجل به زیرخاك کشید ، عبدالله‌خان پسر کوچونجی بهسلطنت ماوراءالنهر رسید . یك سال بعد عبدالله‌خان مرد و عبداللطیف برادرش‌عنوان خانی الوس ازبك وسلطنت‌ماوراءالنهر یافت واو دراین سمت بود تا سال ۹۵۹که عمرش بهسرآمد .

نامهٔ سلطان سلیمان به عبداللطیف اوزبك امیر سمرقند

... ناقل نامه باباشیخ دیار شرق سفرنـدن حلبه قشلاق نیتنه عودت ایتدیکمز اثناده عتبهٔعالم‌پناهمزه کلوب حسن اجازت همایونمز ایله زیارت بیت‌الله‌الحرام قبلنه ارسال اولنوب عنایت علیه‌حضرت واهب‌الآمال ایله جل شأنه جناب جلادت مآبمزه انواع فتوحات غیبیه چهره‌نما اولوب. طائفهٔ مفسدین شرذمهٔ ضالین ومضلین خشیت شمشیر بران غازیان نصرت قریندن سراپردهٔ گریز و اختفاده ماننده‌نسوان معجرپوش مختفی‌ومدهوش‌اولوب. آثارشهامتلرندن‌ذره واطوارجلالتلرندن‌شمه‌ظهوره کلمیوب. نواب فتح مآبمز ایله عسکرفـوز نصابمز خطهٔ آذربـایجان ایله‌اکناف عراق عجمده کامرانلقلرایدوب. حق‌جل‌ذکرەنك علوعنایتی‌ایله‌نیجه‌حصون‌ایادی‌غازیان‌ظفرانتفاعده مفتوح‌اولوب. دست شرور مفسدین دامان ملکدن مطروح‌دوشوب. خصوصا ممالك گرجستانك قلاع‌مشیده‌سی‌شمشیرمزایله فتح‌اولنوب نیجه دیارو‌ممالك محمیه‌گردون حشمه منضم قیلنوب مضافات اقالیم محروسه مزدن اولمشدر.

المنةلله ایکی ییله قریب اولـدیکه محضاً تحصیل رضای رب جلیل ایچون عساکرفوزدلیلمز حریر وپرنیانی جوشن پولاده تبدیل ایلمشلردر. اکراول طرفلردن دخی‌فی‌الجمله جیوش‌دین‌ایله تحریك عنان عـزم اولنسه طایفهٔضلالت‌آمال وخسران نوالك وجود مضرت آلودلـری صحایف روزگاردن معدوم ونابود اولمسی محقق ایدی چهرهٔ مقصود آیینهٔ اهمال وتاخیرده صورت پذیر اولـدیغی متضمن حکمت

خفیۀالهی درالامورمرهونۀباوقاتها لاجرم‌حدود ممالك محروسه‌اکناف‌اقالیم‌محمیه‌مز نواب حشمت‌انتساب وعساکرنصرت‌نصاب‌ایله تمهیداولنوب رایات اقبال‌آیات‌ایله مقرسعادتمز جانبنه‌مراجعت همایون اولندی‌مقدمادخی تفصیل‌ماجرا نامۀ مودت‌انتما ایله عتبۀ سامی مکانمزخدامندن چاوش احمد ایله اول جانبه‌انبا اولندی‌اثریکز ظاهر اولمیوب. کیفیت‌احوالکزه اطلاع میسراولدی. مومی‌الیه شیخ سالم‌الاحوال هدایت ایزد متعال ایله حرمین شریفین جانبلرینه وصول بولوب. طواف بیت‌الله‌الحرام و شرف زیارت روضۀ سیدالانـام ایلـه مستسعد اولدقدنصکره کیر وعتبۀ علیامز ملاقی اولوب. مقراصلیلری طرفنه متوجـه اولدیلر. اول جانبده اولان اهالی اسلام سعادت انجامك طریق‌حجه مرورده مشقات وتعبلری‌حد احصادن متجاوزدر. اموردین مبینده واقع‌اولان عقودك‌انکشاف وحلی ذمت خسروان‌جلالت اقترانه لازم ایدوکنده اشتباه یوقدر دفعات ایله سدۀ سعادتمز جانبنه وارداولان مکاتیب اخلاص مراتبکزده طائفۀ ملاحده قلع‌وقمعنه هجوم واقدام اولنمسی‌اشراق اولنورفاماظهوری‌سراپردۀ تأخیرده مستور کورنیوراول قوم شوم ضلالت رسومك ضعف حاللری درجۀکمالده ونقصان قوتلری‌مرتبۀنهایتدر. انشاءالله شویله اول جانبلردن عنان عزم‌جنود دین قلع وقمع آثار ملحدین وفاسقینه مصروف اولنور ایسه وراء پردۀ تقدیـرده مرهون اولان امور درجۀظهورده‌اولوردی اطراف واکناف‌ممالك محمیه مزده نواب‌کامیاب ایله‌عساکر هرزمانده حاضراولوب جابجاجنود ظفرورودیله‌کافۀ حدودمضبوط ومسدود درطائفۀ خائفۀیـه محل‌گریز واختفا اول طرفلرقالمشدر.

جناب واهب‌العطیاتدن امید ومرجو درکه‌اتحاد طرفین ایلـه مواد شروروفساد اولان طائفۀ ملحدینك‌آثارطغیان وعنادلری بالکلیه محو اولمش‌اولـه‌که سبب‌آسایش انام اوله .... [۱]

تحریراًفی۱۴ جمادی‌الأولی سنه ۹۵۷ بمقام قسطنطنیه *

۱ــ ازاین‌نامه عنوان وجملات زائدمکرر وقسمت مربوط به‌تعارفات درپایان حذف‌شده‌است.
* منشآت فریدون‌بیك، ج ۱ ص ۶۰۸ــ۶۰۶

۱۷

چنانکه گذشت ، سلطان سلیمان قلعهٔ وان را به‌اسکندر پاشا حاکم ارزروم داده‌بود. پاشای‌مذکور ناگاه برمرزهای ایران تاخت ودرخوی ، حاجی بیك دنبلی را به قتل آورد و سپس‌به چخورسعد (ایروان) آمده بازارآن شهررا آتش‌زد وبراثراین تاخت وتازها غروری تمام یافته نامه‌های موهنی‌به‌امرای دربارصفوی‌فرستاد . پادشاه صفوی، چهارستون‌از دلیران سپاه‌خود رامأمور ساخت‌تاشهرهای‌ارجیش وبارگیری وپاسین ووان وموش وبند ماهی وعادل جواز را مورد حمله قراردهند. ستونهای مزبور درمأموریت خودپیروز شدند وسراسرمناطق مذکور را به‌آتش وخون‌کشیدند وشاه طهماسب خود به‌پای قلعهٔ اخلاط‌آمد وآن قلعهٔ استوار را قهراً متصرف شد و با زمین هموار کرد . به قلعهٔ وان نیز سرداران وی یورش بردند و مدافعین قلعه را که‌برای جنگ بیرون‌آمده بودند درهم‌شکستند ولی مدافعین‌گریخته درپس دیوارحصاربه‌مدافعه نشستند و سپاه قزلباش‌، تمامی غلات ومنازل وان ووسطان واموك وکواش والباق وخوشاب سوخته‌وخراب‌کرده ازراه‌گزلدره وکواش ازآن سوی دریا(دریاچهٔ وان) در اخلاط [1] ، به شاه طهماسب پیوستند . (۹۵۹هـ.)

ازستونهای سپاه قزلباش ، ستونی‌که برای فتح داوایلی به‌گرجستان رفته بودنـه تنها درمأموریت خودتوفیق نیافت بلکه مورد حملهٔ ناگهانی اسکندر پاشا قرارگرفت ودرحدود سیصد نفر از قزلباشان وگرجیان کشته‌شدند واسکندرپاشا به‌ارز روم بازگشت. شاه طهماسب برای‌جبران‌این ناکامی ، شاهزاده اسمعیل میرزا رابه جنگ‌اسکندرپاشا به‌ارز روم فرستاد. اسکندرپاشاکه به‌جنگ‌ازشهر بیرون آمده‌بود ازقزلباشان شکست‌خورد و به‌حصارشهر گریخت قزلباشان‌که چیزی نمانده بودکه شهر را تصرف‌کنندعده زیادی ازترکان را به‌قتل‌آوردند وجمعی‌ازامرای معتبرترك راچون عیسی‌بیك حاکم مرعش و رمضان‌بیك‌برادر اسکندرپاشا و پیرحسین بیك حاکم چمشگزك وخیرالدین بیك حاکم ملاطیه ومصطفی بیك والی طرابزون

۱ـ احسن‌التواریخ روملو ج۱۲ص۲۶۰

وعلی بیك برادرزن اسکندرپاشا وقاضی‌ارز روم رادستگیر کردند وبه نزد سلطان صفوی باز گشتند. (۹۶۰هـ)

شاه طهماسب پس از فتح قلعهٔ اخلاط متوجه قلعهٔ ارجیش شد وپس از سه‌ماه محاصره آن قلعه را گرفت و پوست ازسر کردان که مدافع‌قلعه بودندکند وفرمان داد تا قلعه را باخاك یکسان سازند ومتعاقب‌آن قلعهٔ بارگیری را نیز متصرف شد. (۹۶۰هـ.)

سلطان سلیمان ازشنیدن اخبار تاخت وتاز قزلباشان درمتصرفات‌خود سخت‌خشمگین شده بود، برای بار چهارم عازم سرحدات ایران شد. درطول همین سفر است‌که به‌اغوای رستم‌پاشا صدراعظم خود و به‌تحریك خرم سلطان زوجهٔ سوگلی سلطان، شاه‌زادهٔ ترك‌مصطفی به‌فرمان پدر به‌قتل رسید و مورخین ایرانی «مکر رستم» را مادهٔ تاریخ آن واقعه یافتند و چون چندروز پس دیگر سلطان ترك به‌نام جهانگیر، براثر علاقهٔ شدید به‌مصطفی درگذشت تاریخ آن‌را (ستم‌مکرر)گفتند. پسر مصطفی به‌نام محمد نیز در همین جریان به‌قتل رسید و بعضی ازمورخین «ستم مکرر» را اشاره بدین فاجعه دانسته‌اند.

درسال ۹۶۱ سلطان ترك به‌جنگ باایران‌برخاست و باسپاهی سنگین به‌مرزهای‌ایران روی آورد. شاه‌طهماسب ازنخجوان به‌ییلاق بازارچای رفت وسلطان‌ترك درحوالی‌نخجوان فرود آمد. برخوردهای‌کوچکی که بین قراولان دوسپاه روی داد غالبا به‌پیروزی‌ایرانیان منجرشد وجمعی ازترکان‌دستگیر وکشته شدند ازجمله درنقطه‌ای‌به‌نام‌قانلوچمنی، سنان‌بیك که باجمعی ازعثمانیان به‌امر سلطان ترك برای تعمیرراه آمده بود دستگیر شد. ولی شاه طهماسب به‌امید صلح وآشتی اورا نکشت.

سلطان سلیمان‌که روز بیست وپنجم شعبان به‌نخجوان آمده ولی‌دو روزبعد به‌ارزروم بازگشته بود‌پس‌از شنیدن‌خبر اسارت سنان‌بیك‌که سخت‌موردمحبت وی‌بود به‌اشاره سخن‌ازصلح به میان‌آورد وشاه طهماسب‌هم‌که‌آرزومند چنین‌امری‌بودازکشتن‌اسیر ارزندهٔ خوددر گذشت واورا همراه‌شاه قلی‌بیگ‌قاجار به‌نزد«خواندگار» فرستاد وازآنجابه‌گرجستان حمله بردو اسیر فراوان‌گرفت و درباز‌گشت ازسفر فرخزادبیك ایشك‌آقاسی را به‌سفارت نزد سلطان ترك‌گسیل‌داشت. براثرفعالیت سفرای مزبورطرح‌عهدنامه‌ای ریخته‌شد ومحاربات بی‌ثمر و ویران کنندهٔ ایرانیان وترکان در دوران شاه طهماسب خاتمه یافت. رسمیت قرارداد در سال ۹۶۹ تحقق یافت و «الصلح خیر» مادهٔ تاریخ آن‌گردید.



سلطان سلیمان پادشاه عثمانی

نامهٔ سلطان سلیمان به شاه طهماسب در دعوت وی به جنگ

طهماسب بهادر ارشده‌الله تعالی مثال لازم الامتثال واصل اولیجق معلوم اوله که سکا متابعت و انقیاد ایدن ارباب فسادك کفر و ارتداد لری درجهٔ وضوحده آشکار اولوب. تبدیل دین مبین و تغییر شرع گزین ایتمکله دائرهٔ انصافدن خروج وعدولك منتهای تحقیقه وصول بولمشدر. خصوصاً سب شیخین رضی‌الله عنهمادرت مذهبده بیله کفر و ضلال ایدوکی مصرح و مسطور اولوب. هدم بنیاد دین ایدنلرك قتللری مباح ایدوکنه فقهای ارباب یقین و ائمهٔ شریعت سیدالمرسلین باسرهم فتوی ویرمشلردر. اکابناء محضاً امتثال اوامر الهی و اتباع شرایع حضرت رسالت پناهی ایچون حق سبحانه و تعالانك عنایتنه توکل و ایکی جهان فخری جناب ختم رسالتك معجزاتنه توسل ایلیوب چهار یار عظامك علو همتلرینه طیانوب بربیله قریب اولدیکه مقر سعادتمدن قالقوب دیار کفر شعار شرقك تخریبی و اصحاب کرام سعادت ارتسام دشمنلرینك تعذیبی نیتنه غزا و جهاده بل بغلیوب عساکر هیجاماآثرم ایله توجه همایون میمنت مقرون ایلمشیدم. حالیا اول عزیمت عالی نهمت اوزره لشکر آهن‌پوش دریا جوش غضنفران هژبر هیبت و اژدر خروش ایله منازل عدیده طی قیلنوب. شهر حبیب‌الرحمن ماه شعبان ظفر اقترانك بشنجی گونی حوالی قارص ظلال رایات نصرت آیاتله مستسعد اولدی. قبل‌السیف تکلیف اسلام آیین شرع سیدالانام اولدیغی اجلدن بوحکم همایون شرف مقرونم سکا اصدار بیورلدی سالها در که کندو که شاهلق اسناد ایدوب لاف و گزاف ایله مردلك ودلیرلك

دعواسن ایدرسن سنین سابقه‌ده دفعاتله تحت تصرفکده اولان ممالك واراضی سم ستور لشکر منصور ایله پایمال اولدقده. نصال سهام جان آشام غزاتدن قلبکه کمال خوف و خشیت مستولی اولمغین. مقابله‌یه راضی اولمیوب پردهٔ گریزده مختفی اولمشیدك. بوحال فضیحت مآل ایله مستور اولوب خانه‌پرورلك اختیار ایلمشیکن الفتنة نائمة لعن الله لمن ایقظها مضمونندن غفلت کوستروب. سنهٔ سابقه‌ده بعض عساکر ظفرمآثرم کفارخاکسار ایله غزاده ایکن فرصت بولوب رکاب ضلالت انتساب اوزرینه کلوب هوای نفسه متابعت ایله اکناف ممالك محروسه‌مدن بعض مواضعك رعایاسنه عذاب و ایذائه شتاب ایلمش. ایدك آگاه اوله سنکه ظلمك آخری وخیم وفتنه وفسادك ثمراتی مشاهدهٔ عقاب عظیم در.

انشاءالله الاعزالاکرم عن قریب حدود نخجوان غلغلهٔ لشکر خجسته نشان و دبدبهٔ دلیران غضنفرقران ایله مشرف اولور. اسفار سابقه‌ده شایدرقودغفلتدن اویانوب گوش هوشکدن پنبهٔ عنادی ازاله ایلیه‌سن و دائرهٔ اسلامه قدم یا صوب مسلمان اوله سن دبو احتمال ویریلوب رعایایه نوع مرحمتم وسکان شرق فتنه غرقه مزید عاطفتم اولوب انلره تعرض اولنمامشیدی. بودفعه نیت خیر خاتمت پادشاهی صحابهٔ کباره سب و لعن ایدن طوایفك عنایت حق ایله جل ذکره ذکوری علف شمشیر واناثی واطفالی اسیر قلنمق خصوصنه مصروف اولمشدر اویله اولسه ذاتکده فی الجمله غیرت و حمیتدن اثر وجبلتکده دانهٔ خردل مقداری جلادت وهنر اولوب، رجلیتدن حصه وبهره‌وارلکدن شمه وذره‌وار ایسه کلوب عساکر ظفرمآثرمه مقابل اوله‌سن که حق تعالینك مشیت ازلی وارادت لم یزلینده مقدر اولان هرنه ایسه معروض بروزده جلوه‌گر اوله. جناب حق جل وعلایه معلوم درکه جهانده مقصود ومرامم احیای سنت نبوی اولوب مال وملکه نگرانم ودنیای قرین الفنایه ذره‌دکلو التفات واعتبارم یوقدر. همواره روزگار سعادت آثارم کفارنارقرار ایله جهاد وغزایه منعطف ومصروف. دردست وبازوی قوتم عنایت حضرت باری عم نواله‌یه مربوط ومحکم‌در. شمدی‌یه‌دکین جناب جلالتمآبمله مصافه اقدام ایتمیوب زاویهٔ گریز و اختفاده اولدوغکه سبب وباعث خشیت طوپ و تفنگ رعد آهنگ اولمش ایسه اول خوفی قلبکده ازاله ایده‌سن که عساکرفوزمآثرم ایله طوپ

وتفنگ اولدوغی عادت قدیمهٔ موروثی اولوب لازمهٔ قاعدهٔ گیتی‌ستانی اوله کلمشدر بودکلدرکه‌سنك کبی نام وناموسنی ترك ایتمش ایله محاربه و جنگ ایچون ترتیب اولمنش اوله‌سکا اقتداایدن اوباشك احوال نه‌گونه ونه‌مقوله‌نسنه‌ایدوکی معلوم وظاهر مقابله‌یه کلمکه اصلاطوب وتفنگدن قورقمیه‌سن ملاحدهٔ بی‌عار وننگ دفعنه طوپ و تفنگ حاجت‌دکل وانزلنا‌الحدیدفیه بأس شدید[1] مقتضاسنجه ارباب طغیانك ازاله و رفعنه شمشیر بران وتیغ درخشان کافی در.

تفنگ ایله اوریلور مرده پنجه زنك آشوبیدر برقاج طپنجه

واگرمقابله‌یه کلمکه عدم‌اقدامك کثرت‌عساکرجهان‌بانی و وفرت‌جنود کشور-گیری ومملکت ستانیدن خوف وهراس ایدرسك اول‌خشیتك‌ازاله سیچون لشکرظفر رهبردن بی‌نهایه دلیران رزم‌پرور افرازاولنوب یرلو یرینه وارمق‌امراولنمشدر خصمه مروت وعاطفت یوقدراولوردخی‌بوندن‌اوزکه اولمز عسکر چوقلغندن قلبکه خوف کتورمیه‌سن. اماشویله عادت قدیمه‌ك اوزره‌گیر وفرار اختیار ایدوب لشکر ببر رزم ایله مقابل‌اولمیه‌سن خواتین خانه‌نشین مانندی مغفریرینه معجر اختیارایده‌سن‌شاه‌لق نامی‌سکا حراماولوب حرامی لرزمره سندن حرامی‌لر فرارایدوب میدانه کلمیجك رخت وبخت تاروماریتاغ وطوراغی خراب ویباب قلنوب شرارهٔ آتش سوزان‌ایله پرنار قلنمق عادت قدیمهٔ شاهان بزرگوار در رعایانك مظالمی بوینوکه لشکر انبوه دریاشکوه مملکتده طاشی‌طاش اوزره قومیوب شهبازان روم معمورهٔ ولایتی آشیان جغد وبوم ایدرلربیلمش‌اوله‌سن. به هرحال فرمان جهان مطاعمه جواب کوندروب وقتکه حاضراوله‌سن والسلام علی‌من اتبع‌الهدی[2]. *

۱ـ الحدید ۲۵ ۲ـ طه ۴۷

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ ص۲۵-۱۹

نامهٔ شاه طهماسب به سلطان سلیمان[1]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله ذی اللطف والاحسان والعظمة والسلطان، المنزة من العیوب والسهو والنسیان، المبرا عن وصمة الزوال والنقصان، الکریم الذی من علینا بمعرفته ومعرفة الانبیاء والمرسلین والائمة المعصومین بالدلیل والبرهان. الرحیم الذی نجینا برحمته من فضلات الاهواء الفاسدة والمذاهب الباطلة و متابعة ارباب الجور والطغیان، الرؤف الذی اعطانا برأفته اماماً هادیاً معصوماً شفیعاً من سلالة هاشم وذریة عدنان ووفقنا بترویج شریعة جدنا محمد الذی انزل علیه القرآن ونسخ بطریقه سایر الشرایع والادیان بمتابعة ائمة المعصومین حجج الله الرحمن والصلوة والسلام علی نبیه وحبیبه وخلیله و رسوله محمد المبعوث الی الانس والجان و آله واهل بیته وعترته امناء الدین و ائمته اصحاب الایقان اولهم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب امام البریة بنص القرآن و آخرهم الامام المنتظر محمد المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین و مسافة الازمان واولادهم واصحابهم و احبابهم و المنتخبین المجاهدین وشیعتهم اجمعین علیهم رحمة الله العزیز المنان وعلی اعدائهم ومخالفیهم لعنة الله الملک الدیان .

وبعد عنوان نامهٔ خجسته فرجام به نام مالک الملکی است که به منطقهٔ تؤتی الملک

۱ـ عنوان نامه در نسخه ۶۰۶ مجلس: سواد مکتوبی که نواب شاه طهماسب به سلطان سلیمان خواندگار روم نوشته وقتی که به حوالی تبریز ونخجوان آمده .

من تشاء[۱] صحیفهٔ شاهی و دارائی مارا به‌قلم کرامت رقم منشی دیوان قدرت و خامهٔ مشکین شمامهٔ دبیر دفترخانهٔ حکمت خود مرقوم ومسطور ومقرر و محرر ساخت. حمد بی‌حد وثنای بی‌عد پسندیدهٔ بارگاه خالقی است که رایات معدلت و سلطنت و فرمان‌روائی و الویهٔ عظمت وخلافت و کشورگشائی ما را به‌مقتضای مؤدای وعدهٔ صادقهٔ وعدالله الذین آمنوا منکم وعملواالصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعدخوفهم امناً[۲] اعلام تمام و رفعت مالاکلام داده تااوج سماوات برافراخت وسادات عالی درجات راکه ذریت حضرت سید کاینات وبهترین موجودات‌اند وموالیان دین‌دار ومحبان اهل بیت حیدر کرار وشیعیان و متابعان ائمهٔ ابرار را به‌واسطهٔ دولت ارجمند ابد پیوند ما از خوف منافقان نابکار وسنیان خارجیان خاك‌سار سیه روزگار ایمن ومطمئن ساخت. اکثر اعدای دین ومخالفان طیبین طاهرین منکوب ومخذول گشته لوای تکبروتجبر ایشان سرنگون شد وکوس دولت و کامکاری سلطنت وشهریاری مارا به‌تأیید قادر لم‌یزل وبه‌توفیق شریعت احمدمرسل ومحبت‌حیدر صفدروباقی ائمهٔ اثنی‌عشر صلوات‌الله الملك الاکبر به‌صدای دل‌گشای اذاجاء نصرالله والفتح[۳] و نـدای ملك آوای انافتحنالك فتحاً مبیناً[۴] برفراز حصار استوارسپهر نیلگون تا دمیدن صور ویوم نشور بلند آوازه گردانید. ثبات این دولت روزافزون چون کوه البرز متمکن و پایدار وبنیان‌عالی مکان آن تاآخرالزمان باقی وبرقرار خواهد بود. جهان‌وجهانیان درتحت رایت همایون‌ما درظل امن وامان آسوده حال بوده وخواهد بود.

تا دور روزگاربود کام‌کام ماست تاکام روزگار بود نام نام ماست

مصداق این‌سیاق ومصدق‌این مصداق آن‌که دراین ولاکه‌محیی‌مراسم آل‌ـ زیاد وآل‌مروان وآل‌عثمان بداعتقاد بی‌ایمان کرةبعداولی ومرة بعداخری‌به‌وسوسهٔ بعضی شیاطین الأنس به باد بروت خود مغرور گشته خیال‌شاهان و هوای پادشاهی ملك‌ایران‌که بهترین [ملك؟] روی زمین‌ونشانهٔ خلدبرین‌است دردماغ‌اوجاگرفته بود

۱ــ سورهٔ آل عمران ۲۵ ۲ ــ سورةالنور ۵۴
۳ــ النصر ۱ ۴ــ الفتح ۱

به کثرت‌لشکرشقاوت اثر وبرسیاهی سپاه خود اعتقاد کرده از کرم نامتناهی حضرت واهب بی‌ضنت نسبت به‌این دولت غافل شده عزیمت مملکت آذربایجان نموده با۔ آن‌که کمال دولت ما را از شرار شرارت او فراغت هرچه تمامتر حاصل بود، به‌سمع همایون ما رسانیدند کـه طایفهٔ رومیهٔ شومیه قـدوم‌شقاوت لزوم میشوم در ولایت نخجوان نهاده درمقام خرابی وبیدادی علم‌ظلم وفسق وفجور برافراخته‌اند. چون رعایت رعایا وحمایت‌برایا برذمت همت‌خواقین‌نامدار وسلاطین عدالت‌شعار لازم ومتحتم است‌بعضی ازلشکریان را ازعساکر نصرت مآثر جدا کرده بدان حدود فرستادیم. درمحلی که آن‌فرنگیان‌بی‌ایمان و آن‌بقیةالسیف آل‌مروان به‌غارت‌نخجوان مشغول بودند یکی از جواسیس خودرا به‌آن گروه بی‌شکوه رسـانیده ایشان را از [رسیدن؟] عساکر ظفر مآثرماخبیر ساخته ازالکای نخجوان چون سگان فرار نموده کانهم حمرمستنفرة فرت‌من‌قسورة[1] خودرا به‌الکای خود رسانیده پنبهٔ غفلت از گوش آن‌دنیاخر دین‌فروش بیرون آورده آن‌بدبخت ازمحنت قحطی وتنگی وگرسنگی‌و علتهای گوناگون به جان آمده باردبار برخربسته تا دیاربکرکوچ برکوچ در هیچ موضع قدرت توقف وقوت استقامت نداشته دربرابر صولت ودولت نواب‌همایون ماتاب‌نیاورده لایستطیعون حیلةولایهتدون سبیلا[2] روی به‌هزیمت نهاده هریك‌ازجنود بی‌وجود اوبه‌جائی فرار نموده چون بنات‌النعش متفرق شدند ونسیم فتح‌وفیروزی ازروضهٔان‌ینصرکم‌الله‌فلاغالب‌لکم[3] وزیدن‌گرفت وغبارنکبت وبخارمحنت کشیشان اسلامبول مرتفع گردانیدو در اثنای این احوال فرزند ارجمند جوان‌بخت کامکار، شیربیشهٔ پهلوانی و وقار، منظورانظار عنایت‌کردگار، الممدوح بلسان‌العبد والحر، اسماعیل‌میرزا بهادر، احسن‌الله تعالی احواله، مساعی‌بسیار به‌ظهور آورده التمـاس رخصت نمودکه بابعضی ازامرای نامدار گردون اقتدار وغازیان جان‌شکار با لشکر گران‌ازعقب آن‌فرقهٔ‌عصاة شقاةرفته‌ایشان‌رابه‌ضرب شمشیرآب‌دار به‌دارالبوار‌رسانند. چون اکثر فتوحات ازجانب واهب‌العطیات بی‌مدد مبارز وبی‌منت‌عساکر لوای‌بلند

۱ـ سورة المدثر ۵۱ ۲ـ النساء ۱۰۰
۳ـ آل‌عمران ۱۵۴

هوای مارا برافراخته‌اند تجویزاین‌معنی ننمود.

چون‌نصرت ازخداست چه حاجت به‌لشکر است.

دراین حال، ایلچیان و رسولان متعاقب ازآن جانب‌آمده مکتوب نامرغوب احمدپاشا وزیراعظم واکثرپاشاهای سرحدکه‌به‌امرای نامدارما نوشته‌بودندوالتماس صلح‌کرده مشروط بدان‌که ازآن جانب نیزکسی متوجه آن حدود شده اظهار صلح ومصالحه‌نماید[رسید؟]. بنابراین، امرای ملك‌آرای نامدار وصدور رفیع‌الشأن‌عالی مقدار، ووزرای‌کافی‌رای کفایت آثار واکثر اولیای‌دین ودولت برحقایق ودقایق‌این صورموحشه خبیر وآگاه‌بودند واکثر رعایای سرحدها ازطرفین از تصادم اقـــدام مراکب وستور ستوه وکشته گشته قصور وفتور به‌حال عالم وعالمیان‌به‌ظهورپیوسته بود وازعبور عساکر جانبین اکثرمحال پایمال‌عجز واذلال شده‌بودند و فریادلاطاقة لناالیوم بجالوت[1] وجنوده برآورده‌اند وآتش نهب وتاراج ویغما از طرفین‌انداخته وآیه‌یهلك الحرث والنسل[2] براسباب واموال مسلمانان خوانده بنابراین استدعـــای انتظام نموده وحسب‌الاستدعای ایاز[3] پاشا والتماس احمد پاشا وزیراعظم شروع در تهیهٔ مقدمات صلح و صلاح کرده زبدةالأقران شاه‌قلی‌آقای‌قورچی را مقررساخته بعضی‌از امرای نامدارمراسلات درجواب‌مکاتبات ومرافعات ایشان نوشته فرستادند با آن‌که فرزند ارجمند کامکارگردون وقار، ابوالفتح اسماعیل میرزا، باجمیع‌امرا مخالفت نموده‌این‌معنی به‌هیچ وجه من‌الوجوه مرضی‌او نبود. چون مکاتبات امرای عظام به مطالعهٔ آن مزور متکبررسید می‌خواست‌که درمیان خلایق افتخار نمایدکه لشکر قزلباش باما در مقام تنزل بوده ازغایت‌عجز استدعای صلح‌کردند.

چون‌بنای سلطنت وبقای دولت‌آن ابلیس‌پرتلبیس برمکر و فریب وحیلـه و تزویراست، درجواب مکاتیب‌امرای عظام عالم‌مدار گردون‌اقتدار کتـابتی درکـل اطناب‌وتطویل نوشته‌اندکه‌ازدررولالی‌منظوم ومنثور دامان روزگاروکنارسخن‌وران

۱ـ سورة لبقرة ۲۵۰ ۲ـ البقرة ۲۰۵

۳ـ ظاهراً ایاس پاشا صحیح است

و منشیان سخن‌گذار مالامال کرده از دلایل که درحقیقت مذهب مبتدعهٔ خود بیان فرموده‌اند افهام علما و فضلا از مدارك آن عاجز و قاصر آمده و براهین قاطعه که بر امامت ابی‌بکر علیه اللعنه گفته‌اند از غایت استحکام در مذاق خواص و عوام جا کرده و عبارات و استعارات دل‌فریب بلیغش که مرکب از عربی و فارسی و ترکی است مثال چهار مذهب ایشان مربوط و موافق و حلاوت معانی شوق‌انگیزش جامع جمیع دقایق؛

هر نکته‌ای که بر صفحات لوامع است مجموع را صحیفهٔ کعب تو جامع است

خلاصهٔ این مهملات نامربوط و مخلص این حشویات نامضبوط آن که تا شما دست اعتصام از عروة الوثقی محبت اهل‌بیت کوتاه نکرده قدم در طریق ناصواب اعدای خاندان ننهید و شعار بی‌مدار ابی‌بکر و عثمان و معاویه و یزید و مروان علیهم اللعنة و النیران اختیار نکنید میانهٔ ما و شما صلح وجود نمی‌گیرد. صلح میانهٔ ما و شما محال است و آنچه در ازمنهٔ ماضیه واقع شده در آیندهٔ زمان از آن به‌ظهور خواهد رسید و چنین و چنان خواهیم کرد و هر یك از عبارات و استعارات و تأویلات نامنظوم و تلویحات نامعلوم و مزخرفات فرابافته و مفتریات فراساخته که از آن مطرود درگاه ربانی و محجوب بارگاه یزدانی، قاصر دلالات دشمن اهل‌بیت و سادات فتنه‌جوی کینه‌ور مخرب دین پیغمبر، مغز خر خوردهٔ بی‌جگر، مقدم همه لعینان مقتدای همهٔ بی‌دینان، معتکف زاویهٔ الحاد، مجاور آستانهٔ بئس المهاد[1]، سرور اشرار، قبلهٔ فجار، آتش‌بار پرخروش، دنیاخر دین‌فروش، بدترین اولاد بزرگترین اهل جهنم، مزور کشور تلبیس، مذکر دفتر ابلیس، کان تزویر، گرفتار لعنت و تکفیر، منفی عفاف و صلاح، محیی مراسم فسق و مباح، فاسق نادان بی‌تعقل، سرکشیش بتکدهٔ اصطنبل لعنة الله علیه و علی جمیع الملحدین و المنافقین به‌عدد قطرات الامطار و ورق الاشجار و رمل البحار و ماء الانهار بمحمد و آله الاطهار الاخیار الابرار بظهور رسیده جواب آن مهملات و حکایات بی‌ثبات به‌گوش اطروش آن مردود و به‌نظر کثیف آن مطرود رسانیده می‌شود.

جواب آن که گفته: «من خبر از مکاتبات احمدپاشای وزیر نداشته‌ام و بی وقوف و رخصت من این کتابها را نوشته‌اند و گفتگوی صلح و مصالحه درمیان انداخته»

۱ـ سورة البقرة ۲۰۵

اگر چنان که راست می‌گوئی که مرافعهٔ احمد پاشا و غیره بی وقوف تو بوده و بی‌مشورت‌تو نوشته‌اند، بدان که قضیهٔ‌صلح و مصالحه‌باسلاطین‌نامداروخواقین‌روزگار معظم‌امور‌خلافت وسلطنت [ ] آثار تو که رکن‌السلطنه وعمدةالملك توباشد بی مشورت‌تو، به‌رأی‌ضعیف‌خودعمل‌نموده‌ومرتکب‌چنین‌امری‌عظیم‌شده‌است‌ترا‌خاروبی اعتباردانسته‌مثل‌این‌خیانتی‌به‌ظهوروثبوت‌رسانیده‌باشد، این‌موجب فضیحت‌ورسوائی وخاری وبی‌اعتباری تواست واگر به‌فکر متین‌خود تغییر و تبدیل‌بدان راه‌داده تغییر دهنده درلعنت وسخط‌باری تعالی‌باشد فانما‌اثمه علی‌الذین یبدلونه‌ان‌الله سمیع‌علیم[۱] درحالت‌عجز وانکساروفرصت قحط‌واضطرار در مقام تنزل بوده متمسك به صلح و صلاح‌می‌شوی وبعدازآن‌که‌ازنیران قتال وجدال ومیدان‌گردان شیرخصال، ازحسام انتقام‌غازیان‌عظام‌جان‌برده‌خودرا به‌جائی‌رسانیدی‌بازندای لمن‌الملك[۲] درعالم‌انداخته لوای‌تکبر وتجبرمی‌افرازی. بدان که‌ما دست‌اعتصام درازیال مهرمصطفی ومرتضی وعترت‌طیبین‌ایشان‌زده به‌صفت‌ایمان آراسته‌ایم‌ومعرفةالله ومعرفةالرسول‌ومعرفةالامام به‌واجبی‌تتبع نموده ومتابعت‌احکام شرعی‌ازاصول وفروع کماینبغی‌نموده کمرمحبت و مودت آل‌عبا وائمهٔ‌هدی به حکم آیهٔ وافی‌هدایهٔ قل‌لااسألکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربی[۳] برمیان جان‌بسته وازاعدای ایشان بنابرمتابعت حکم‌الهی وفرمان‌حضرت رسالت‌پناهی تبرا نموده باتو که معدن‌خبث وکان‌تلبیسی[۴] ومایهٔ‌شرکت واصل‌اباحت ومرکز‌کفر ومحل‌نجاست ومجمع‌خبائث ونفاقی‌ومظهر عنادی به‌خاندان نبوت و ولایت [مصالحه؟] به‌هیچ‌وجه عندالله وعندالرسول پسندیده‌نیست ومعصومان‌خاندان بدین‌معنی قایل وراضی‌نیستند که ماباتو درمقام صلح‌برآئیم ومحبت ورزیم.

باخارجی که‌بادبراو زندگی‌حرام انگشت برنمك زسراشتهامزن

انگشت برکف‌توازآن‌پنج‌آفرید یعنی که جزبه دامن‌آل‌عبا مزن

جواب یاوه که گفته: «ماچندنوبت به‌حوالی مملکت توآمدیم تو دربرابر

۱ـ البقرة ۱۸۱ ۲ـ المؤمن ۱۶

۳ـ الشوری ۲۳

۴ـ نسخه: د کان‌تلبیسی ـیا: کان‌خبث ودکان...

نایستادی. تراقوت ومقاومت مانیست.» راست گفته[ای] که سلاطین نامدار و خواقین روزگارنام مردی ومردانگی ودلیری وفرزانگی برتو اطلاق نمی کنند وترا از جملهٔ سلاطین کشورگشای نمی‌دانند. زیرا که ازاول عمر تاآخر درصف دلیران و مبارزان جنگجو ونره‌شیران تندخو قدم ننهاده دادمردی ومردانگی نداده‌ای ودرمعرکهٔ مردان ودلیران رزم‌جوعلم سرافرازی نیفراخته ودربرابرصدهزارتیرونیزه‌وشمشیروگرزگران سینهٔ پرکینه‌ات راسپربلانساخته وازمیمنه‌به‌میسره وازمیسره به‌میمنه نتاخته‌ای واز قلب وجناح شیران شرزه خبرنداری وهمیشه به‌سنت شعبده‌کاری وطراری و آتش‌بازی و سنگ‌اندازی دراندرون قلعه آتش درآمده مثل زنان پرده‌نشین وخخشان‌سیرت(؟)بی تمکین سیصدهزارنامرد درمیدانی محبوس کرده‌ای‌ودرمیان‌عراده وزنجیردرآورده[۱]. اگردغدغهٔ سلطنت وشهریاری وشجاعت ودلیری داری مردوار از اندرون قلعه‌ات که دارالفاسقین ومجمع الخبیثین است قدم بیرون‌نهاده

مردصفت ترس برون کن زسر　　　همچو زنان عذرمیاور دگر

تاشجاعت ومردی ودلاوری وبهادران شیران‌کارزار و پلنگان معرکهٔ گیرودار صلابت ومهابت عساکر گردون مآثر همایون‌مارا مشاهده نمائی

سپاهی به‌هیبت چوامواج‌دریا　　　گروهی به کثرت چواعداد اختر

نهنگانی که چون‌به‌لشکر توروآورند اگرمانندکوه‌البرز بود به‌ضرب‌شمشیر- های آب‌دار ونیزه‌های‌سینه‌گذار درحملهٔ‌اول ازجای‌درآورند وگرد ادبار ازروزگار براندازند وچون [آتش] هیجابرافروزند قبهٔ‌زرنگار خورشیدرا به‌نوك ناوك دل‌دوز برسپهر لاجوردی افلاك‌بدوزند. بدان که‌شجاعت ودلیری وصولت ازاجدادبزرگوار وپدرعالی‌مقدارمارامیراث‌است‌واگربرهان‌طلبی‌خودبرجمیع‌عالمیان ظاهروباهراست که‌دراول جلوس‌سلطنت وخلافت همایون ماخواقین‌دیاروسلاطین ملك‌توران وخانان ماوراءالنهروخطاوختن‌رابه‌خاطرچنان خطور کردکه [چون]حضرت‌شاه‌بابام انارالله برهانه متوجه‌عالم بقاشد مملکت[مازندران][۲] ومملکت خراسان وسجستان وفارس‌و

۱ـ اشاره‌به‌آرایش‌جنگی ترکان‌است‌که‌اردو را با ارابه وتوپخانه محصور می‌کردند ودر وسط اردو مرکز فرماندهی‌را نیز درمیانه توپها قرارمی‌دادند وسلطان‌که فرمانده کل بود دراین حصار توپخانه قرار می‌گرفت

۲ـ تصحیح قیاسی ، نسخه مازیان

طبرستان وعراق و آذربایجان و تمامی ایران بهشت نشان بی‌صاحب خواهد بود و از ایـن معنی‌غافل‌که ،

خاکساران‌جهان‌را به‌حقارت‌منگر   توچه‌دانی که دراین‌گرد سواری‌باشد

در طمـع خـام افتاده هشتاد پادشاه نامدار کامکار که هر یك از ایشان خـود را در مردی وبهادری ومبارزت دوبرابر تو می‌دانند مجموع ایشان ازآب آمویه گـذشته متوجه مملکت خراسان شدند و نواب همایون ما از این معنی غافل بوده با خواص عساکر قزلباش نصرت تلاش به قصد زیارت امام ثامن ضامن ابوالحسن علـی‌بن موسی‌الرضا علیه‌التحیة والثنا صلوات‌الله علیه‌متوجه‌شده بودیم[که]ناگاه خبررسیدن ایلخانی و بلای ناگهانی رسید و کوجـم خان کـه پادشاه ماوراءالنهر بود با هشتاد پادشاه توران و خطا و ختن و قلماق و مسکا [1] وخوارزم و چراکسه ودشت قبچاق با دویست‌و پنجاه هزار اوزبك و تاتار باد رفتار جلد جرار خون‌خوار که درشب‌تار چشم مور را به ضرب تیر می‌دوختند و هریك از ایشان بلکه کمترین ایشان به صد کس با عساکر نکبت مآثر [تـو] برابری می‌کردند ، به‌اندك لشکری‌که باما‌بودند توکل به حضرت واهب‌العطیات کرده‌ایلغار‌نموده چتر ملك لوای‌گردون سای‌عظمت را درآن عرصهٔ دل‌گشا برافراخته اولنگ جام را محل سرادقات خیام مبارك فرجام ساخته در روز سه شنبه عاشر محـرم الحرام سنهٔ خمس و ثلاثین و تسعمایه بود که لشکر امرای اوزبك و قلماق و چرکس و خواقین نامدار وخوانین عالی تبار تاتار باکوکبهٔ هرچه‌تمامتر به مارسیدند که‌گوئیا طوفان‌نوح و صاعقهٔ هود وعذاب ثمود نازل شده بود. غریو کوس ونای غلغله و ولوله درآسمان افکنده بود واردوی مارا چون احاطة‌الهالة بالبدر درمیان‌گرفتند. نواب‌همایون ما، با وجود صغرسن، معارك کارزار را ندیده وقلت عساکر ظفرمآثروکثرت جیوش دشمن برما، طلب امداد از پروردگاربی چون نموده واعتماد تمام بر قضیهٔ قطعیهٔ کم‌من فئة قلیلةغلبت فئةکثیرة باذن‌الله تعالی [2] کرده از آن‌کثرت و ازدحام که نمودار یوم‌القیامة بود خوف‌ناکرده

۱ـ مسکا همان است که امروزه مسکو خوانده می‌شود .

۲ـ سورة‌البقره ۲۵۱

میمنه و میسرهٔ عساکر نصرت مآثر را به برادران کامکار نامزد فرمودیم و نهنگان و جگر داران و یك جهتان دین‌دار وقورچیان کینه گذار صفها بیاراستندو جنقی [۱] لشکر مخالف بر آن قرار یافت که به‌یك‌بار از چهار جانب لشکر مارا تیر باران نمایند. از کثرت سهام روی هوا پوشیده شد به مرتبه‌ای که،

خدنگ از کمان راه یغما گرفت ز هرگوشه‌ای فتنه بالا گرفت
میان زمین و فلـك از غبار جهانی ز نو شد دگر آشکار
زره هر طرف دیده را باز کرد چو چشم بتان فتنه آغاز کرد
سنانها زهر سو در آن رستخیز به طعن دلیران زبان کرده تیز
ستوران در افتاده بی‌نعل و سم سراسیمه‌وش‌دست‌وپا کرده‌گم
در آمد شد گیبر تیز گوش یکی‌سقف‌آمدهوا چوب‌پوش
زپشت شتر نعرهٔ کوس جنگ چوآوازرعد ازسپهردو رنگ

از کثرت گرد وغبار و فریاد غلغله و ولولهٔ گیرو دار هجوم لشکر تتار شکست بر لشکر همایون ما افتاد . به گمان آنکه [نواب] همایون ما فرار نمودیم اکثر عساکر ما فرار نمودند و هرکدام به طرفی متوجه شدند . قریب سه هزار کس از غازیان عظام وقورچیان‌بهرام‌انتقام که هریك خودرا با هزار جوان برابر می‌داشتند با نواب همایون ما ماندند. قریب به‌نماز عصری بر بلندی بر آمده درمیان‌دویست‌و پنجاه هزار اوزبك خون‌خوار نزول اجلال فرمودیم . در رغم مخالفان اوزبکیه که ماراشکسته‌دفع کرده‌اند، صبح دوازدهم‌محرم‌الحرام بود که‌جمیع‌عساکر اوزبکیه‌با جمیع سلاطین ممالك توران به جنبش در آمده به قصد غارت ویغماسوار شده بودند که به‌یك‌بار منهی‌غیب به‌گوش هوش ما رسانید که اینك ارواح مقدسه ائمهٔ اثنی‌عشر وحضرت صاحب‌الزمان [علیه] صلوات‌الله‌الملك‌المنان به مدد تورسیدند . سوار شو. نواب همایون ما به دولت و اقبال و فتح وفیروزی و اجلال ، با این سه هزار جوان مکمل مسلح جلد جرار از آن بلندی به زیر آمده بر دویست و پنجاه

۱ـ جنقی یاجانقی کلمه‌ای است مغولی به‌معنای شوری واین‌جا به تناسب، رای‌وتصمیم متخذه در شورای جنگی مقصود است .

هزار اوزبك خون‌خوار حمله آورده سه‌هزار شمشیر به‌یك‌بار فرود آوردند وهر که‌را برکمر زدند چون خیارتر قلم کـردند و هر که را برسر زدند از کلاه خود تا کمر شکافتند .

ز شمشیر کین خودها چاك چاك چوبار صنوبر فتاده به خاك
یکی جوشن افکنده بهر گریز چو آتش‌ز آهن‌برون جسته‌تیز
فتاده به خاك آن دگر بر هلاك بسی آرزو برده در زیرِ خاك

بعنایةالله و حسن‌توفیقه، با سه هزار جوان یك دل یك جهت یك‌روی، هشتاد پادشاه ملك توران را با دویست‌و پنجاه هزار لشکر به ضرب تیغ از پیش برداشته تابه یك فرسخ می‌دوانیدیم تا یك ساعت نجومی ازآن برگشته روزگاران چندین هـزار به شمشیر آتش بار درآن کارزار بسوختیم و رقعهٔ اقتلوهم‌حیث وجدتموهم[1] برگریبان چاك آن خاکساران دوختیم و مظفر و منصور از آن رزم مراجعت نمودیم و لشکر بی‌کران اوزبکان چندین هزار مقتول و بقیةالسیف فرار نمودنـد چنانچه مـورخان چالاك در دفاتر قلمی نموده‌اند الحق فتوحات نمایان در اطـراف ممالك در معارك از شیران کارزار ما به ظهور رسیده و فتوحاتی که روی نموده بیشتر از آن است که در مقام تحریر بیان توان نمود و این خود بـر جمیع عالم و عـالمیان پـوشیده نیست و اگر ترا نیز به خاطر رسد که‌مردی و مردانگی ما را مشاهده نمائـی چون نهنگان شیر کمین‌نه چون زنان پرده نشین از قلعهٔ آتشین بیرون‌آی و قدرت الهی‌و دبدبهٔ پادشاهی و صولت وهیبت مارابببین؛

هرگه که سمند عـزم‌ما پویه کند دشمن ز نهیب تیغ مـا مویه کند
اینجا به رسول و نامه برناید کار شمشیر دو رویه کار یك رویه کند

و اگر تو نیائی قریب باشد که به توفیق الهی و فضل نامتناهی بارگاه شاهی را بـر تخت اسلامبول زده علم دولت و لوای نکبت مروانی را با خاك تیره برابر سازیم .

به همراهی واقفان نجوم نشینیم بـر تخت سلطان روم

۱ـ سورةالنساء ۸۹

چوخاطرشود فـارغ از رومیان ببندیم در کین شاهــی میان
برآنم که شاهان روی زمین شونــدم همـه بندگـان کمین
جهان‌جای یك کدخدا بیش نیست که‌این تنگ‌جای‌ك‌سرا بیش نیست

جواب آن که نواب همایون مارا «سیادت اکتساب» نـوشته اید : ایـن از کمال‌بغض‌وعداوت و رداءت‌گوهر وجهالت طینت وشرارت‌نفس است و این‌واقعه شباهت عظیم به قضیهٔ ظلم اهل‌کوفه و شام به خاندان حضرت خیرالانام [دارد] کــه در روز واقعه ، حضرت سیدالشهدا، به‌آن یهودان بی باك و آن خـارجیان ناپاك می‌گفت که شما به چه سبب قصدقتل من کرده‌اید . جواب خدا چه خواهید داد. نه‌من فرزند دل‌بند پیغمبر خدا ام و نور دیدهٔ مرتضی‌ام . آن ملاعین روسیاه و آن دونان‌گمراه که مقتدای تواند، در جواب حضرت سیدالشهدا گفتند که ترا بـا رسول‌الله چه‌نسبت است و قطع نسبت‌آن حضرت نمودند و هریك از ایشان‌عاجلاً به بلائی گرفتار شدند . پس وقتی‌که اعدای دیــن و دشمنان اولاد سیدالمرسلین با فرزند دل‌بند رسول (ص) در این مقام بوده باشند ، من‌خودکیم و زمن‌که گوید ، وما را از این مهملات تو چه باك . گر سگی بانگی زند بر بام کهدان عیب‌نیست.

برجمیع خــواقین نامدار وسـلاطین‌کامکار وبرهمه عالمیان ظاهــراست‌که آبا واجدادتو به‌ناپاکی‌طینت وجهالت‌نسب‌منسوب‌اند وباغلام‌رومی وفرنگی‌سالهای دراز جمع‌گشته وآن‌را ابتهاج دانسته‌اند. بعدازآن هریك‌ازایشان را مرتبهٔ وکالت وامارت داده به مرتبهٔ مصاهرت رسانیده دختر خود را به وی داده‌اند ودختراز وی گرفته‌اند ونطفهٔ تواز آن قبیل‌است . خود درنفس‌الامرملاحظه فرماکه‌درکدام‌مذهب ازمذاهب‌تجویزکرده‌اند [ ] وازمرتبهٔ‌تیرگی وحقارت وحضیض‌خمول ومذلت اورابه‌اوج‌بزرگی وامارت ونصفت وایالت رسانیده مقالید رسالت وحکومت‌درکف اختیارو قبضهٔ اقتدار اونهاده[ ] به‌درك اسفل رسانند . ازاول دولت عثمانی تا این زمان،آبا واجداد تو[ ] باخاندان عظیم‌الشأن نیستی.لاجـرم لئیم‌الطبـع و مطعون‌النسب‌می‌باشی که‌درهرجا وباهرکس زبان طعن وبدگوئی نسبت به دودمان‌و خاندانی که‌به‌حسب‌نیك‌ونسب پاکیزه‌تفضیل برهرکس داشته‌باشنددرازنمایند وکلام

ناشایست نگویند وبنویسند جواب خواهند شنید بلکه به‌فضیحت علم خواهند شد . جهان که‌دارمکافات است مثل کوه گرفته‌اند که هرچه‌ازبد ونیك با وی بگوئی همان بشنوی ومابیش ازاین در ممالك محروسه امرفرموده بودیم که تبرائیان وقلندران و جمعی که اعادی خاندان سرورانبیا وسیداوصیا رابه‌لعن‌خفی وجلی‌نوازش می کردند بعدالیوم ترا واتباع ترا درآفاق واسواق ومساجد و مدارس ومنابر داخل مـلاعین بنی‌امیه وبنی‌مروان وبرامکه وبنی عباس بشمارند وبا وجودعداوت دینی ومنازعت ملکی که‌ازطرفین واقع بود وخرابی که درممالك ازجانبین به‌ظهور رسیده تاغایت باتودر مقام تعظیم وتکریم بوده به حسب ظاهر درمکاتبات و مراسلات دقیقه‌ای از دقایق حرمت‌داری فروگذاشت‌نمی‌شد . چون ترا پاکی‌طینت وشرافت‌اصالت‌نیست و[به] کثافت طبع و دنائت‌اصل آراسته‌ای‌درمقام عظمت وجبروت درآمده این‌نوع مهملات بی ادبانه نوشته وفرستاده‌ای. بعدالیوم مشاهده فرمای چنان‌که تبرائیان‌که مجاهدان‌علی‌الاطلاق‌اند، وی را درمحلات واسواق ممالك آذربایجان وخراسان و عراق به‌لعن خفی و جلی نوازش وستایش‌نمایند، چنان‌سازیم‌که ارامنه ویهودیه در تحت نعال چهارپایان نام تووممعاندان برآن نقش‌کنند وبه‌لغات‌مختلفه ذات شریفه و عنصرلطیفهٔ ترا نوازش وستایش‌نمایند . الحق پسندیده سیرتی و آراسته صورتی و نیکونسبی وگزیده‌تباری وستوده‌خاندانی‌و رفیع‌دودمانی وپاکیزه‌طبیعتی‌ترا می‌رسد ومی‌زیبدکه طعن‌کنی وقدح نمائی درنسب‌اولادسیدالمرسلین که‌اباًعن جداز اعاظم سادات عالی درجات واجلهٔ اتقیای عالم بوده‌اند وسلطنت صوری راباعلو حسب‌و کمال‌نسب [ ] درصلاح نـفس وطهارت ذیل وکثرت خیرواحسان و وفوربر وامتنان‌نسبت به‌عاملان وحسن‌معاش ولطف‌گفتار ونیکی کردارمنفرد وممتازبوده‌اند. امیدچنانچه یزید واتباع‌اوبه‌جهت محبت‌دنیا وبقای سلطنت‌قطع‌نسب‌سید شباب‌اهل الجنة ابی عبدالله‌الحسین صلوات الله علیه نموده قصدهلاك آن‌حضرت کردند وبـه مقصدنرسیده هم دردنیا وهم درآخرت به عقوبات‌گوناگون‌گرفتارشدند ومی‌شوند، رجاء واثق وامل‌صادق‌است که‌آن‌خارجی‌بداعتقاد وآن‌پیرکافرنژاد وآن‌ثانی‌عبیدالله زیادکه‌درلباس اهل‌اسلام جلوه می‌نماید، چنانچه‌به‌بعضی‌امراض مهلکه‌گرفتاراست،

که‌به عذابهای گوناگون‌معذب‌گردد آمین یارب‌العالمین .

یا رب‌دلت بر آتش‌حسرت‌کباب باد وز بادفتنه خانهٔ نحست خراب باد
در کشور وجودتو ای قلب نابکار پای سپاه محنت وغم در رکاب‌باد
پژمرده باد گلشن عمرت زباد جور برجانت‌از فلك ستم بی‌حساب باد.

جواب آن‌که نوشته: «بغداد و کجاوکجا رادرتحت تصرف‌آورده‌ام وباکفار غزوات وجهاد کرده‌ام» برجمیع عالمیان ظاهر است کـه‌بغداد درتصرف تکلو بود . چون‌از آنها بعضی‌خیانت به‌ظهوررسیده ایشان را محل اعتماد نمی‌دانست . حسب الامر واجب‌الأذعان‌ما شرف‌الدین اوغلی بغداد را انداخته متوجه درگاه جهان‌پناه شدوگرنه ترابالشکر شکستهٔ منکوب ومخذول‌که بقیة‌السیف‌غازیان عظام بودند چه حدآن بودکه‌به‌گرد بغداد توانی‌گشت وتسخیر قلعهٔ وان‌ونامردی طایفهٔ‌چبنی وتزویر الامهٔمرتدخاکسارو‌سپردن‌قلعه‌برجمیع‌اهل روزگار ازکباروصغار واضح‌ولایح‌است.

وآنچه‌درباب یمن وصنعا نوشته‌ای ، رسولان‌حاکم یمن‌به‌درگاه معلی آمده کیفیت فتح را به‌تفصیل‌به‌عرض رسانیدند ودانسته‌ایم‌که آن نیزازروی مکروشعبده بوده حاکم یمن‌باتومحارباتی مردانه‌به‌تقدیم‌رسانیده وایشان راشکسته وگریزانیده و خاطرجمع ساخته وبعضی از الکای یمن‌را خالی یافته مراجعت نموده‌اند وبعضی مواضع که‌درکنار دریا بود به تصرف درآوردند وقلاع را محکم ساخته بعضی از الکای یمن به‌شعبده و طراری به‌تصرف درآورده ما نیزمملکت شیروان‌که درتحت [ ] شاهان‌ذی‌شان‌است وقلاع‌او اعجوبهٔ‌دوران، دراستحکام ومتانت‌مشهورعالم وآن‌دیار رااز کثرت خزاین ودفاین بهترین ملك جهان می‌دانند واز جمیع ممالك عالم‌تجار متوجه آن‌دیاراند به‌ضرب شمشیر آب‌دار ، نه‌ازروی حیله وتزویر، آن‌ملك راباجمیع‌توابع‌به‌تصرف‌درآورده منابرراازلوث‌اعدای‌دین‌به‌تیغ‌بی‌دریغ‌پاك ساخته به‌خطبهٔ نام‌نامی ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مزین‌ومشرف‌ساختیم واز جملهٔ فتوحات مجـدد تسخیر شکی‌اسـت‌که والی آن‌جاکه‌اباًعن جد درآن عرصهٔ دل‌گشا وقلاع خیبر آسامتحصن‌بودبه‌ضرب توپ‌قلعه‌کوب وبادلیج وتفنگ‌قلعهٔ‌ایشان را باخاك برابرساخته‌به‌ضرب شمشیر آب‌دار دماراز آن تیره‌روزگاربرآورده وبعضی

ازبلادگرجستان که درآن حوالی بود قلاع ایشان رامنهدم ساخته بـه‌قواعد ملت و عقایددین روبه‌راه‌راست مذهب حق گرفته‌الحال بدین سعادت عظمی مباهات دارند وچندین‌هزار کشیشان و رهبانان به‌حال سگان‌به قتل‌رسانیده‌جمیع صوامع وبتکده‌ها را و دیرهارا ویران‌ساخته هر ساله امرای عظام به غزوات کفار مشغول‌اند وهرگاه که‌ازمحاربه ومقابلهٔ لشکر خوارج وعسکر ملاحده فارغ شوند ازجهاد اکبرمتوجه جهاد اصغرمی‌شوند وفتحی مجدد روی نموده است‌که امارت پناه نصفت دستگاه، عمدةالدولةالقاهرة، رکن‌السلطنةالباهرة، محمدخان شرف‌الدین اوغلی‌که ازخواص یك‌جهتان درگاه‌گیتی پناه است ودارالسلطنهٔ هرات که‌درتحت ممالك خراسان است خواقین ماتقدم وسلاطین‌عالی همم آرزومند دارائی آن‌دیارکه قطعه‌ای ازخلدبرین وبهترین روی زمین است بوده‌اند ایالت آن‌جا بدومفوض است‌ازروی مردانگی و مردی تمام ولایت غوروغرجستان را قمع‌نموده جمیع آن‌قلاع‌را که‌دراقطاع‌مملکت به‌حصانت ومتانت‌شهرت تمام دارد ودروسعت‌ولطافت آب‌وهوا غیرت یمن وصنعا است وسرداران آن‌مملکت وسیع چهل‌سرهنگ اند وبیست هزار کمان‌دار، دروقت کارزار، از آن دیاربیرون می آیند وهیچ‌یك ازسلاطین آن‌هرگزبه‌هیچ[یك‌از] سلاطین وخواقین متابعت نکرده‌اند وهیچ‌یك‌ازخواقین روزگار آن‌دیار را درتحت‌تسلط‌خود نیاورده وجبال آن سربرفلك دوار سوده و قلاع آن به‌کیوان مقابل نموده آب‌حیوان از انهاراوجاری ودم‌عیسی ازلطافت هـوای اوظاهربه ضرب شمشیرغازیان عظام و شیران‌بیشهٔ‌انتقام به‌تحت تصرف‌اولیای دولت قاهره درآمده جمیع ساکنان آن حدود که‌ازمذهب حق‌عاری وازشعاراهل‌ایمان‌بی‌بهره بودند ودرجمیع عمردربادیهٔ‌ظلمات طریق‌ضلالت سپرده‌بودند، دراین ولا، بتوفیق‌الله تعالی‌اذیال احوال‌ایشان‌ازالواث رداءت تطهیر یافته منهیان‌عالم‌غیب وهادیان طریق‌بشارت مثل‌اهل بیتی‌کمثل سفینة نوح‌برگوش‌هوش آن‌گروه پرشکوه رسانیده‌صفحات خاطرایشان که‌چون‌لیالی‌مظلمه کدربودبه‌بشارت تباشیر محبت‌اهل بیت به‌صفحات‌نورعلی نور[۱] منجلی‌شده‌طراوت پذیرفت. کماقال‌الله تعالی ومن یردالله‌ان‌یهدیه‌یشرح صدره للأسلام[۲]. دراین‌ایام‌قریب

---

۱ ــ سورةالنور ۳۵ ۲ــ الانعام ۱۲۵

صد هزارخانه‌واراز آن طایفه مردوار کمر محبت حیدر کرار وامامت اهل بیت سید مختاربرمیان جان‌بسته درمقام یك جهتی ودولت خواهی بوده پیشکشها وتحفه‌ها به درگاه عالم پناه فرستاده. الحمد لله علی نعمائه.

اما جواب آنچه درباب مذهب واعتقاد نوشته «که‌خلیفهٔ رسول‌الله ابوبکربن ابی‌قحافه‌است‌علیه‌اللعنه به‌اجماع‌امت» بدان‌که مفتری ازدائرهٔ‌اهل‌ایمان خارج‌است انما یفتری‌الکذب الذین‌لایؤمنون بآیات‌الله[1]. آن‌که‌گفته خلافت وی به‌اجماع‌است. اگر اعتقاد کرده که جمیع امت درخلافت وی‌اجماع کرده‌اند برجمیع‌عالم وعالمیان ظاهراست که‌غیر واقع‌است. چراکه‌اهل یك‌شهر بلکه‌یك محله‌باوی اتفاق نکرده‌اند الاچندفاسد معاند واگراعتقاد کرده که اجماع خـواص امت شده به‌اتفاق جمیع‌اهل اسلام، علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام وامام حسن وامام حسین علیهم‌السلام وعباس و عبدالله‌عباس‌وطلحه و زبیروسلمان وابوذرومقداد وعماروعبدالله‌بن‌مسعود وابوایوب انصاری وابی‌کعب ومالك اشتر و مالك‌بن زهیربادههـزار کس‌ازقبیلهٔ‌خود وسعدبن عباده وقیس‌بن‌سعد باده‌هزار کس‌ازقبیلهٔ خزرج‌باوی مخالفت کردند وبیعت نکردند ودرجمیع کتب شما مسطوراست واتفاق‌امت وجمیع‌عالمیان واسلامیان بزرگ اهل بیت واکابرصحابه وخواص امت این‌جماعت بوده‌اندکه‌اسامی مبارك ایشان مذکور شد واین [جماعت؟] به‌کرات ومرات منازعات کردند به ابی‌بکر علیه‌اللعنة و بروی حجتهاگرفتند والـزام وی نمودند چنانچه از خوف این طایفه قوت‌کار اورفت. نه اجماع خواص را ثابت‌توانیدکرد ونه‌اجماع جمیع‌امت را برتقدیری کـه‌اجتماع به ثبوت‌پیوستی‌ومخالف‌نص‌الهی‌وحدیث‌حضرت رسالت‌پناه(ص)بودی‌باطل‌است وبر امامت حضرت علی‌بن ابی‌طالب آیات قرآنی واقع‌است ونص رسول‌صلی‌الله علیه وآله بی‌نهایت ودلایـل عقلی ونقلی آن‌قدر به تحریر پیوسته‌اندکه یکی به‌نظر تو و علمای‌تو نرسیده‌است.

بدان که‌درعصرهیچ یك‌ازانبیا و رسل‌خدای راخلیفه‌ووصی‌نبود که‌چهل‌سال‌در بت‌پرستی‌وبندگی‌بت کرده کمربندگی‌لات وعزی‌برمیان‌جان‌بسته باشد وبعداز آن‌خلیفه

۱ـ النحل ۱۰۵

ووصی‌شود وازابتدای‌خلق آدم‌صفی تاخاتم‌انبیاصلی‌الله‌علیه و آله‌وسلم‌چنان‌مقرر ومعین بوده که‌ازبرای هرپیغمبری که‌ازدنیارحلت می‌فرمودند حضرت واهب‌العطایا وصی‌و خلیفه تعیین می‌نموده ووصی آن نبی به‌امرالهی بوده ودرهیچ عصری مقررنبوده که نبی بی امرالهی وصی تعیین نماید یاامت اوبی‌رضای خدا و رسول‌خداخلیفه تعیین نمایند وهیچ یك ازانبیا متوجه عالم‌بقا نشده که‌اورا وصی‌وخلیفه‌نبوده‌باشد وامت‌او ضایع‌ومعطل مانده‌باشد وهرصفتی ازصفات مرضیه مثل معجزات وآیات وعصمت وطهارت وپاکی مولد وعلم وشجاعت و غیرآنها داشتند ، اوصیای ایشان نیز بدین صفات آراسته بودند وهیچ‌کس‌انکاراین‌معنی نتواند کرد وپیغمبرما که سید انبیا و افضل رسل وبهترین‌موجود است پس لازم ومتحتم است که وصی وخلیفهٔ او افضل جمیع اوصیا وانبیا بوده باشدبه‌حکم انفسنا[1] وانفسکم ومن عندالله وعند رسـول‌الله مقرر ومعین بوده باشد . اگرآن‌که به‌چشم بصیرتت تأمل وتعقل نمائی که‌سید عالم که لولاك لما خلقت الا فلاك ازشواهد فضیلت اواست وخاتم انبیا است چون‌تواند بود که خدا جل وعلا ازبـرای وی خلیفه ووصی تعیین ننماید ومثل این رسول دین خودرا بی‌صاحب‌گذاشته وامت خودرا معطل داشته از برای‌خود وصی وخلیفه‌تعیین ننماید وجمیع‌امت راامرنمایدبه‌وصیت وخودبی وصیت متوجه‌عالم‌بقاشود و[چون] توجاهل‌نادانی که‌به سخن مغزخرخورده‌ای چند [کس] که ازغایت غوایت ونهایت ضلالت کمال‌عداوت و کثرت‌شقاوت‌مهملات‌چنددرزبان عوام‌انداخته‌نه کتب‌تواریخ وتفسیر دیده اند ونه اخبار و روایات به‌نظرایشان رسیده ونه کتابهای کلامی که‌ازحد وحصربیرون است مطالعه کـرده‌اند واکثـرایشان پیروی‌پدران و استادان‌کرده افسار تقلیدی برگردن خودنهاده اند ودرحق‌ایشان نازل‌شده انا وجدنا آبائنا علی‌امة و انا علی آثارهم مقتدون[2] ورقم عزل به‌پیرامن وثیقهٔ جلالات حضرت سیداوصیا وسرور اتقیا، شاهسوارمعرکهٔلافتی وبرادر به‌جان برابرحضرت‌مصطفی (ص)، امیرالمؤمنین وامام‌المتقین وقایدالغرالمحجلین و خلیفةالله و رسوله فی‌العالمین، ابوالحسنین علی

۱ــ آل‌عمران ۵۴ دراین آیه‌که آیهٔ مباهله خوانده می‌شود طبق نظرمفسرین‌مراد ازانفسنا امیرالمؤمنین‌علی(ع) است که‌پیغمبراکرم محض‌ابرازنهایت محبت واختصاص، آن حضرت‌را نفس خویش خوانده‌است .

۲ــ سورةالزخرف ۲۲

ابن‌ابی‌طالب‌صلوات‌الله وسلامه‌علیه که‌سلونی‌عمادون‌العرش. سلونی‌قبل ان تفقدونی. غـایت علم بی نهایت و مصدوقهٔ لـو کشف، الغطاء ما ازددت یقیناً کمال درایت اواست کشیده برسماوات وارضین ازشش‌جهت خاص وعام بیگانه وآشنا تمام یهود وترسا رامعلوم‌است که چنانچه حضرت‌رسالت پناه صلی‌الله علیه وآله وسلم حضرت علی(ع) وصی وخلیفه وبرادر وابن عم اواست وبه حکم آیهٔ یاایهاالرسول بلغ ما انزل‌الیك من‌ربك وان‌لم تفعل‌فمابلغت رسالته والله یعصمك من‌الناس[1] او را جانشین خودبه‌امرخدا نموده وآخرعمرآن حضرت‌بوده وآن حضرت رادربیان‌حلال وحرام ازهیچ کس خوفی نبود چراکه جمیع خلایق که حاضربودند وآن خوف ازرهگذر امامت علی بن‌ابی‌طالب(ع)بود از کثرت‌اعدای آن حضرت ازصحابه وغیرهم کـه به‌صفت نفاق آراسته بودند ازخوف ذوالفقار کینه گذار آن سرورابرار اظهاراسلام می‌نمودند واکثررا پدر وعم وخال دردست‌آن‌حضرت شربت نکال چشیده وبه قتل رسیده‌بود چون‌به‌صفت ایمان متصف نبودند ودلهای‌ایشان ازنفاق مملوبود حضرت سید رسل‌را خوف‌ازایشان‌بود وآیهٔ یعصمك من‌الناس ازاین‌سبب نزول یافت و این دراکثر تفاسیر شمامسطوراست ودرجمیع تواریخ هست وازقضایاکه‌بعداز رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه وآله وسلم واقع‌شده کتابها ساخته‌اندکه هریك ازآنها مشهورعالم‌اند، به‌نظرسخیف‌شمانرسیده ودیگرمقدمهٔ کریمهٔ‌انماولیکم‌اللهو رسوله‌والذین آمنواالذین یقیمون‌الصلوةویؤتون‌الزکوةوهم‌راکعون[2] وبه‌اتفاق اهل‌اسلام‌درشأن‌مرتضی‌علی(ع) نازل‌شده وهمچنان که‌حاکم برجمیع‌اهل عالم‌خدا ورسول‌اند علی‌بن ابی‌طالب(ع) نیزحاکم‌است واولی به‌تصرف‌برجمیع‌خلق وهم‌چنین‌معانی‌بیانی آیهٔ کریمهٔ قل‌تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم‌نبتهل فنجعل لعنةالله‌علی الکـاذبین[3] شاهد ومقوی احـوال‌است وخدای‌تعالی علـی‌بـن‌ابی‌طالب(ع) را نفس رسول(ص) خوانده وهیچ کس را دراین‌سخن نیست وتأویل باطل نتوانندکرد واز مقتضای‌مراضی‌مؤدای انت منی بمنزلةهارون‌من موسی‌وازاشارت با بشارت مثل‌اهل

۱ـ المائده ۷۱ ۲ـ المائدة ۶۰ . مفسرین‌این‌آیه‌رادرشأن‌مولاعلی(ع) دانسته اند چه‌او بودکه‌درحال رکوع انگشتری خودرا به‌سائلی بخشید . ۳ـ آل‌عمران ۵۴ (آیهٔ‌مباهله)

بیتی کسفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و هم‌چنین حدیث انامدینة العلم و علی بابها و از مصدوقهٔ انا و علی من نور واحد که جمیع اهل طوایف برصحت این احادیث اجماع نموده‌اند و هیچ کس مخالفت نکرده و هم‌چنین از کلام صدق انجام من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه که شیخ الاسلام هرات در رسالهٔ وهیله که به نام امیر علی شیر نوشته نقل کرده و در شواهدالنبوة و در روضة الاحباب حکایت روز غدیر را به تفصیل آورده‌اند و در جمیع کتب احادیث شما مذکور است که رسول خدا (ص) در وقت رحلت از دار فنا به دار بقا امت را وصیت فرمودند که انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و ان تمسکتم بها لن تضلوا بعدی و لن تفرقا حتی یردا علی الحوض و هم‌چنین آیت تطهیر[1] در شأن ایشان نازل شده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً و خدای تعالی بر عصمت و طهارت ایشان گواهی داد و ایشان را پاك و مطهر گردانید از ارجاس و به محبت و مودت ایشان حکم کرد که قل لااسألکم علیه اجراً الا المودة فی القربی[2] و ایشان را مخصوص گردانیده به سلام که سلام علی آل ابراهیم و حضرت پروردگار گواهی داده در حق امامان شما به بی‌عقلی و جهولی و در کتاب[های] شما ذکر کرده‌اند که ابی‌بکر و عمر علیهما اللعنة در حجرهٔ مبارك رسول خدا نشسته بودند در آن حین که ابی رکب بن ملجم آمده بود. پس ابوبکر با رسول(ص) گفت اقرع بن حابس را امیر تمیم کن و عمر از برای دیگری می‌گفت. پس ابوبکر آواز بلند کرد که نیست مقصود تو الا مخالفت من و عمر نیز بدین طریق کلمات برزبان راند و چون ایشان آوازها بلند کردند و در خدمت رسول این بی‌ادبی کردند، در ساعت این آیه نازل شد ان الذین ینادونك من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون[3] و این در کتب شما مذکور است و ماجمیع مطاعن و دلایل لعن مخالفان و صحیفهٔ[4] اهل بیت (در کتب) شما یافته‌ایم و در جمع بین الصحاح شما که تألیف محمد حیدر است آورده در روایات جابر ثمره که رسول الله فرموده که الائمة اثنا عشر کلهم من قریش و هم چنین در تفاسیر شما مذکور است که پیغمبر(ص) متوجه غار شد. حضرت علی(ع) برجای وی بخسبید و جان

۱ــ الاحزاب ۳۳ (آیهٔ تطهیر) ۲ــ الشوری ۲۲ ۳ــ سورة الحجرات ۴

۴ــ کلمه در این جا نارساست و شاید: فضیلة

فدای‌او کرد . خدای تعالی برجمیع ملائکه مباهات فرمود به‌مردی‌علی‌بن‌ابی‌طالب‌ (ع) وجان فدا کردن‌اوبه‌رسول خدای واین‌آیه نازل شد ومن‌الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات‌الله[1] وهم‌چنین یوفون بالنذر[2] علی‌بن‌ابی‌طالب است نه دیگران وهم چنین‌حضرت رسول(ص) یك‌ضرب‌اورا بااعمال‌جن وانس‌برابر کرده‌اند[3] نه‌ازدیگران را وجمیع‌این مناقب در کتب‌وتواریخ وتفاسیرشما‌مذکوراست غافل شده‌اید واینها ازبحرمناقب ومحیط فضایل آن‌حضرت قطـره‌ای است وتومردود درگاه، مخالفت حضرت رسول‌الله کرده با وجود همهٔ افعال سیئه وخصال دنیه درخلافت وامامت و وصایت [سرور] اوصیا وخیرخلق‌الله طعن‌می‌نمائی. پس‌باید که‌رسالت نبی را قدح کنی وشبهه دروحدانیت پروردگارمی کنی واگـرنه چنین باشد چرا مخـالفت حکم الهی ونص‌حضرت رسالت پناهی کرده برادر وابن عم رسول خدای راکه جمیع فضایل وکمالات رسول دراوبود به‌حکم حدیث مشهور که‌اهل سنت نقل کرده‌اند که من ارادان‌ینظرالی آدم فی‌علمه والی‌نوح‌فی‌تقواه والی ابراهیم فی‌خلقه والی موسی فی هیبة والی عیسی فی‌عبادتة فلینظرالی علی‌بن ابی‌طالب(ع) تـووی را ازولایت و وصایت عزل کرده می گوئی که ابی‌بکر کرباس فروش که‌ازاذل امت است امام و خلیفه ووصی‌رسول‌است سبحانك هذا بهتان عظیم[4] لعنت خدای‌برشما بادکه غایت علم شما جهل‌است واصل‌ذاتش‌نهایت کفراست ازآن جهت که‌استعارات این‌عبارات غیرازاین نیست که خدای تعالی را جل‌جلاله و عم نواله نسبت کرده‌اند به ظلم که ان‌الظلم وضع الشیء فی غیرموضعه ومحله. چون سید اوصیا علی‌بن ابی‌طالب(ع) مرتبهٔ‌وصایت وخلافت نداشت پس خدای‌تعالی ولایت را لافی‌محله نهاد وغیرمحله ازمحل‌ندانست وگفت که‌انما ولیکم‌الله ورسوله‌والذین آمنواالذین یقیمون‌الصلوة[5] ونص فرموده روزعید غدیرخم‌حضرت‌رسول(ص) برهرکه معرفت فضایل‌وکمالات

۱ـ البقرة ۲۰۳ ۲ ـ الدهر ۷، مفسرین نوشته‌اند که‌علی (ع) برای شفاء حسنین سه‌روز روزه نذر کرد وپس‌ازشفا یافتن‌آنان‌حضرت‌امیرالمؤمنین با فاطمه‌زهراء وفضه‌کنیزش وحسنین روزه گرفتند ودرشب اول ودوم وسوم نان افطارخود رابه سائلی ویتیمی واسیری بخشیدند ودرروزچهارم که‌پیغمبراکرم نگران حال آنان‌بود این‌آیه‌نازل شد. (رك: کشاف)

۳ـ غرض کلام نبوی‌است درروزجنگ خندق که‌ضربة علی‌یوم‌الخندق افضل‌من‌عبادة الثقلین .

۴ـ سورةالنور ۱۶ ۵ـ المائدة ۶۰

و عصمت او نداشت که‌اوسزاوار امامت بوده ودست ابن‌عمش راگرفته درمیان سی‌و سه هزار صحابه وچندین هزارخلق برمنبربرد وبلندکرد واو را دعاکرد وبراعدای اولعن کردکه اللهم‌وال‌من‌والاه وعادمن‌عاداه وانصرمن‌نصره واخذل‌من‌خذله. چیزی که‌برخدا ورسول اوظاهرنبود، برعمرخطاب وابوعبیده جراح وسالم‌مولابنی‌حذیفه وچند منافق‌دیگر منکشف شده ایشان را معرفت ابی‌بکرحاصل شده‌که درسقیفهٔ بنی ساعده ازبرای مدعای خودبه‌تکفین وتجهیز رسول‌خدا(ص)حاضرنبوده‌قصد ریاست وخلافت کرده به‌جای علی‌بن‌ابی‌طالب ابوبکربن ابی‌قحافه را به‌ضرب شمشیرپیش کشیده‌گویند دست درازکن که‌باتو بیعت‌کنیم که‌ازما اسن‌واقدمی وازجملهٔ دلایل قطعی‌که براامامت ابوبکردرمکتوب نامرغوب‌خود افادت نموده بودند ونوشته آن بودکه اگرعلی‌بن ابی‌طالب (ع) اورا سزاوارامامت وخلافت نمی‌دانست بایست‌که منع‌اوراکرده اورابازداشتی وبه‌دفع‌اومشغول‌شدی.با وجودقدرت وقوت وشجاعت آن‌حضرت‌که به سرپنجهٔ حیدری قلع باب خیبر نموده وسراز عمروعنترجداکرده‌و سه‌هزارمن درخیبررا رابرروی‌دست‌گرفته به روی‌آب ایستاد تاجمیع اهل اسلام از آن‌جاعبورکردند وعمربن‌عبدود رابه‌یك‌ضرب‌هلاك‌کرد وحضرت‌رسول(ص)فرمود که ضربة علی یوم‌الخندق افضل من اعمال الثقلین ومثل‌این محاربات عظیم که‌ازآن حضرت واقع‌شده‌بنی‌هاشم همه‌توابع اوبودندابوبکرضعیف الحال عدیم‌المثال قلیل الاعوان بود . پس چرا علی (ع) وی را منع نکرد وحق خود را ضایع‌گذاشت . ظاهراً نهج‌البلاغة که کلام فصاحت انجام حضرت است و تحت‌کلام خالق وفوق کلام مخلوق می‌باشد و اکثر اهل سنت و جماعت بر آن شرحها نوشته و اخذ خطب از آن جا کرده‌اند به نظر آن جاهل کور دل نرسیده که آن حضرت فرموده است که‌لولا وصیة محمد(ص)ما ترکت احداً علی‌الارض کافراًبالله ومنافقاً علی رسول‌الله وجاحداً[لدین‌الله] ولکن‌اشکوا بثی وحزنی‌الی‌الله ودرجای دیگرعمربن الخطاب علیه مایستحق مخاطب بوده و آن حضرت فرموده یابن‌ضحاك الحبشیةلولاکتاب من‌الله سبق وعهد من‌رسول‌الله تقدم لرأیت ما اضعف ناصرا واقل عدداً وخطبهٔ شقشقیه ودیگرشکایتها برزبان معجزبیان‌آن سید ابرارازظلم وجفای آن

ظالمان نابکار جاری شده ندیده و نشنیده‌اند ودر نهج البلاغه مطالعه باید کرد ودیگر جای می‌فرماید که جمیع فصحای عالم درحل این لغات عاجزند که اگر امر الهی نافذ نمی‌شد ووصیت حضرت رسالت پناه سبقت نمی کرد که بعد از وی شمشیر ازغلاف بیرون نیارم الادرسه موضع ناکثین وقاسطین ومارقین ـ ومرا گفت که یاعلی بعدازمن به‌تو بسی مکروه خواهدرسید وجمعی از اصحاب من شفاعت من درنخواهندیافت که بر تو ظلم خواهند کرد وتو مظلوم به‌من خواهی رسید. گفتم که از کشته شدن من می‌ترسی که‌مرا ازدفع نمودن ایشان منع می‌نمائی. گفت یاعلی حضرت پروردگار خبرداده که‌اگر تو شمشیر بکشی با توحرب نمایند واعوان توازبنی‌هاشم واصحاب کبار اندك مردمی بیشتر نباشند وایشان مردم تـرابکشند واسلام برطرف‌شود وقرآن وحدیث مفقودگردد. اگرتو براین‌صبر نمائی بهتر است تابه‌مراد خود رسی واین عبارت در نهج‌البلاغه صریح است وواقع‌شده وازفسادات که‌بعداز رسول‌خدا ازآن‌جمع‌مرتد واعدای‌دین که‌امامان شمایند نسبت به‌حیدر کرارو اهل‌بیت‌سید مختارواقع‌شد وآنچه ایشان کرده‌اند مشهورعالم‌است ودرجمیع تواریخ مذکوراست‌ظاهراً به‌گوش‌اطروش توجاهل نرسیده و عالمان بی‌دین وجاهلان پرتمکین ازتوپوشیده و پنهان داشته‌اند ازغصب امامت واخذفدك وتیغ برروی حضرت امیرالمؤمنین کشیدن ولگد بردرزدن وظلم‌صریح به‌حضرت‌سیدةالنساء فاطمهٔ زهراصلوات‌الله علیها کردن وآنچه ازعایشهٔ عادیهٔ شمابه‌ظهور رسیده وآنچه از اتباع آن سه ظالم غداروماویهٔلعین طرارمرتد و اولاد واصحاب اوازبنی امیه وطائفهٔ عباسیه واقع شده ومحارباتی که‌باامیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب(ع) کرده‌اند وقتل‌اصحاب رسول به‌سم هلاهل‌ومحاربهٔ کربلا وقتل حضرت سیدالشهدا وهفتادودوتن ازاهل‌بیت سیدمختارواصحاب آن‌حضرت وغارت اهل‌بیت وغارت مدینهٔ رسول وقتل‌اصحاب کبارو خرابی خانهٔ‌خدا ومنجنیق به خانهٔ کعبه‌زدن وقتل‌وغارت حرم خدای وقتل‌باقی ائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین وچندین هزارمؤمنین دین‌داروشیعیان حیدر کرار بقتل رسانیدن ومثل این قبایح کـه اینهاشمه‌ای است ازآن ظالمان آل محمد وقاتلان اهل‌البیت ازبنی‌امیه وبنی‌عباس که‌امامان وپیشوایان تواند. الحال تونیزبه سنت شوم آن کفرهٔ فجره عمل می‌نمائی

وبا ایشان محشورخواهی شد وشك نیست درکفر آن کس که امامش کسی بودکه با برادربه‌جان برابررسول‌خدا (ص) حرب کرده باشدوسرفرزند رسول خدا بریده‌باشد واهل بیت رسول خدا به‌اسیری برده وجمیع دلایل مبتدعهٔ مختلفهٔ شما بدین منوال است و هرگزهیچ فاضل مؤمن دیـن‌داری را درهیچ دیاری مجال بحث نداده‌اند و نگذاشته‌اندکه[زبان] نطق‌گشاید واین‌طایفه به حقیقت‌مشهوراند درهرجاکه دیده‌اند وشنیده‌اند به قتل رسانیده‌اند وهرجاکه ازکتب این طایفه یافته‌اند نظربرآن ننهاده سوخته‌اند وشسته‌اند وازمردم عالم‌پنهان داشته‌اند واز زمان بنی امیه وبنی مروان و بنی عباس نقلهای‌کتب ساخته‌اند و به مزخرفات ومهملاتی‌که افسانه وافسون است چشم‌کوته نظران راپوشانیده‌اندکه فلان به‌اتفاق فلان خلیفه وفلان امیرشد وفلان و فلان‌درامامت اتفاق‌کرده‌اند. پس افضل‌عالمیان باشند وامثال این حکایـات واهیه وروایات لاعیه درعلم رسالت ونبوت وعصمت وطهارت وابرار ملائکه وتحقیق و حقایق حجت ساخته اند ودر زبان خلایق انداخته ومـردمان را صدهزارفرسنگ از شناختن خدا ورسول وامام دورانداخته‌اند ودرظلمات بعضها فوق بعض[۱] گذاشته‌اند واکثرازحکایات وروایات شمانقل ازظالمان اهل‌بیت‌است وازقاتلان ایشان است‌که افسدفساد و اکفرکفاراند واکثراحادیث موضوعه منقول ومروی از فاسقان‌کاذب و زبان‌کودکان‌گنجشك‌بازاست ونامهای‌فساق وفجار وزنان وکودکان را درسلك‌روات حدیث واخبارنوشته‌اند قال‌فلان وقال‌بهمان درافواه عوام‌می‌اندازندکه فلان حدیث برفلان شیخ‌خوانده وروایت از[فلان] شیخ‌دارد وفلان‌شیخ به ولایت محدث است وفلان شیخ‌خام مفسرقرآن است وفلان جاهل بی‌بصیرت درفلان زاویه صاحب چند اربعین است وازاولیای‌کبارومتعبدان روزگاراست وفلان‌شیخ درخواب چنین‌دیده و ازپیغمبرچنین شنیده وعلی‌هذه‌القیاس جاهلان بی‌بصیرت وابلهان بی‌معرفت وگولان زاویهٔ جهالت وغولان‌بادیهٔ ضلالت از اطراف وجوانب بلاد وامصار نقل و روایت کنند وبنای معرفت وشریعت وطریقت برخواب وخیال و وهم وگمان براین نقل و روایات وبراین ناقلان نهاده‌اند وذوق این‌مهملات درخیالات عوام وابلهان‌ناتمام تو

۱ـ سورة النور ۴۰

واتباع[تو] جای‌گرفته واتباع وپیروان‌بدین‌شیوهٔ ناستوده دروجودآمده‌اند وخواهید آمد وبغض وعداوت‌اهل‌بیت رسول‌الله واولاد واتباع وپیروان وشیعیان ایشان‌میراث گرفته‌اند ومخالفت طریقت ایشان‌نموده ومی‌نمائید وظالمان آل محمد که‌عمری‌چون عمردربت‌پرستی وخمرخوردن وخون ناحق وغصب اموال مسلمانان‌گذرانیده‌اند و به‌مرض ابنه‌گرفتاربوده‌اند چنانچه درصحیح بخاری شما مذکوراست وکان‌عمربن الخطاب به ابنه ولم‌یقدح فی‌خلافته این‌طایفه را به معصومان خاندان مقدم می‌دارید ونقل‌فساق را اعتبارمی‌کنید وکاربدان‌انجامیده که‌نقل روایت‌ازحضرت‌امیرالمؤمنین (ع) وسیدة النساء وامام حسن وامام حسین وباقی‌ائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین که به‌اتفاق عالمیان معصوم ومطهراند از اعدا واحباب وبعضی ازایشان نقل کرده‌اند ودرجمیع‌خلوات درخدمت رسول خدابوده وبراحوال واقوال آن‌حضرت اطلاع یافته قول و فعل ایشان را اعتبارنمی‌کنند و اعتماد برنقل‌قول و حدیث ایشان نمی نمایند وبنای مذهب ایشان برنقل و حدیث و روایت عایشهٔ عادیه وانس مالك مبروص وابی‌هریرهٔ مطرود وعمروعاص لعین ومعاویهٔ کافربی‌دین واصحاب ایشان است که‌هریك ازاینها بدترین‌اهل روزگار و اخس وادنی[1] ازجمیع کفارولعن ایشان برهمه‌کس لازم ومتحتم است .

دراین ولاء علما وفضلای‌گمراه ودانشمندان جاهل روسیاه شما اولئك‌الذین یلعنهم‌الله ویلعنهم اللاعنون[2] هوای دنیا برسرای عقبی ورضای نفس بررضای مولا اختیارکرده اقوال کاذبهٔ لاعیهٔ خود را به‌احادیث موضوعه مؤکد گردانیده وایمان این‌طایفهٔ ناجیهٔ قزلباش که اکثرایشان به‌صفت ایمان آراسته معرفة‌الله ومعرفة‌الرسول و معرفة‌الامام حاصل نموده اعتقاد به‌معاد وجمیع ماجاء به‌النبی کرده‌اند ودر جمیع امورمتابعت شریعت‌نبوی را شعارخود ساخته به‌عبادات شرعیه‌صلوة وصوم وخمس وزکوة وحج وجهاد مواظبت نموده از جمیع منهیات مثل شرب خمروخون ناحق و زنا ولواطه که‌همگی در مذهب مبتدعهٔ شما مباح است حرام کرده‌اند و در زمان دولت ارجمند ابد پیوند ما از جمیع اینها محترز و مجتنب بوده درکمال تقوی و

۱ــ نسخه : ادون ۲ــ البقرة ۱۵۴

طهارت‌اند وخون و مال هیچ کس را از اهل ایمان واسلام حلال ندانند و گوشت کفتاروخرگوش‌نخورند ودف وچنگ ونای و رباب وطنبورونرد وشطرنج را حرام دانند وفقاع وخمر واقسام اینها را ازاندك وبسیارپلید وحرام‌دانند وبا لباس نجس ومغصوب وهرچه‌گوشت وی‌نخورند و حلال نبود باپوست وی نماز نگزارند وبه دست چپ روی راکه اشرف اعضا است نشویند و رسول (ص) فرموده که الیمین للوجه والیسار للفرج وبه‌خمر وضونسازند وبه‌جای مسح پایهانشویند ودرنماز اقتدا به یهود وهر فاسقی ننمایند و سجدهٔ مشایخ نکنند و مرید ومعتقد هر جاهل سالوس نگردند وبه‌سحرفریفته نگردند وباوجود این مفتیان فاسق متعلم فاجر می‌کش بنگ خوارطرارعیار بی‌اعتبار بی‌طهارت بی‌نماز بی‌دیانت حرام‌خور مباحی منافق ملحد شعارشما فتوی داده‌اند به‌خون ومال واهل‌عیال‌طایفهٔ ناجیهٔ قزلباش وساکنان‌مملکت ایران واکثرعساکر شماکه ازممالك فرنگ آمده ازاسلام ومسلمانی‌کلمهٔ لااله‌الاالله گفته وتصدیق‌نکرده‌اند و شعار اهل‌اسلام را ندانسته‌اند ایشان را دیگر باره در بادیهٔ کفر وضلالت وتیه‌غبایت وغوایت انداخته والله لایهدی قوم‌الکافرین [۱]

معلوم باشدکه‌ما علمای شما را از چند وجه کافر وفاسق و بدبخت وروسیاه می‌دانیم وتحقیق احوال جمیع‌ایشان به تفصیل نه به اجمال‌نموده‌ایم‌که اکثر ایشان به‌عداوت اهل‌بیت رسول‌الله (ص) منسوب‌اند وتارك جمیع عبادات ومرتکب‌جمیع محرمات وهریك ازایشان بدترین قوم لوط‌اند وبا جمیع‌کفار ازفرنگی ویهودی و ترسا و زنادقه معاشرت‌نموده پاك ومطهر می‌دانند واز سگ وخوك اجتناب ناکرده مباح می‌دانند وطاهرمی‌گویند واعتقاد درست و تقوی وطهارت وپاکی‌مولد وکون درستی درمیان شما نایاب است وفضایل وکمالات‌علمای شما را دانسته‌ایم وآنهائی که ایشان را اعلم وافضل اعتقادکرده‌اید اگرمجال بحث دهید وعناد رابریك طرف بگذارید جولاهان دیارعجم در بحث علمی برایشان غالب شوند . الحمدلله که در زمان دولت همایون مابه‌عدد نجوم افلاك ازعلما وفقها حالاهستندکه به‌براهین‌قاطعه ودلایل ساطعه در میدان مناظره و دیوان محاوره‌گوی مسابقت از اکثر علمای عالم

۱ــ النحل ۱۰۷

ربایند ودر هنگام اعتراض غوامض واستنباط حکمت واستکشاف دقایق مشکلات استدراك معانی وحل‌لغات وتنفیذ احکام و تمهید دعایم ومشکلات مسائل منطق و معانی وبیان و کلام وتفسیروفقه وحدیث وتواریخ واخبارچنان حل نمایندکه ملایك رفلك [آوای؟] تحسین برعلیین رسانند. اگرازراه انصاف درآیند ودیدهٔ بصیرت گشایند معضلات ومشکلات ایشان رابه وجهی دفع‌نمایندکه دیدهٔ شما کورشود و جان شما را ازادراك این معانی کاهش افزاید . اگر چه شیطان قفل ضلالت چنان بر لهای شما مبرم و محکم ساخته‌که از تدبیر معانی افلایتدبرون القرآن[1] غافل‌گشته زطریق‌حق وجادهٔ اسلام وشارع شریعت ومنهاج‌اهل یقین اهل‌بیت طیبین طاهرین ست برداشته‌اید ومن‌یضلل‌الله فماله من‌هاد[2]

ای کافر اگر نجات خواهی بگذر ز سفیدی و سیاهی
اولاد علی امام خود دان اندیشه مکن ز پر گناهی
گر بنده شوی زجان علی را اندر دو جهان تو پادشاهی
ذرات جهان به ذر اویند مرغان هوا ومور و ماهی
پرسند زمن نکیر و منکر برمذهب خوددهم گواهی
من بندهٔ شاه ذوالفقارم از خارجیان چه باك دارم
ای دشمن خاندان حیدر مگریزکه با تو کار دارم

با وجودفضیحت ورسوائی مذهب و قانون عثمانی ومقتدایان مروانی طایفهٔ شیعه را رافضی‌خوانده وشیعهٔشنیعه‌نوشته‌اید ونداسنته‌ایدکه درزمان‌با برکات‌حضرت کاینات از این نامها ولقبها هیچ مشهور نبود الا اسم مبارك شیعه در زمان حضرت سید انبیا درمیانهٔ صحابه وغیرهم مشهور بوده وچندتن‌ازصحابه مثل سلمان‌فارسی و بوذر غفاری وعماریا سروابوایوب انصاری وابی‌کعب ومقداد اسود ومالك‌اشتر و عبدالله عباس وغیرهم‌که رسول درمناقب وفضایل هریك‌ازاینها تحسین نموده ودر کتاب موافق و مخالف مذکور است‌که این جماعت علی‌الدوام سفراً و حضراً در ملازمت وخدمت‌حضرت امیرالمؤمنین وامام‌المتقین ویعسوب‌الدین، اسدالله‌الغالب

۱ـ النساء ۸۲ ۲ـ الرعد ۳۳

علی‌بن ابی‌طالب بوده‌اند که حق تعالی ابراهیم خلیل(ع) را اطلاع داد به‌علو مرتبه وفضیلت علی وی دعا کرد که اللهم اجعلنی من‌شیعة علی وخدای تعالی دعای وی مستجاب کرد و گفت‌جعلتك من‌شیعته و با رسول‌الله این حکایت بازگفت در قرآن مجید وان‌من‌شیعته‌لابراهیم[1] امروز لقب‌شیعهٔ علی باقی‌است وباقی خواهد بود وبر جمیع محققان عالم روشن است اسم‌سنی در زمانی اشتهار یافت که میانهٔ حضرت امام المتقین علی‌بن ابی طالب (ع) و معاویهٔ غاویه محاربات واقع شد. لشکر امیرالمؤمنین(ع) مشهوربودند به‌شیعهٔ علی ولشکرمعاویه شهرت یافت به‌سنی. چنان که میانهٔ دوکس از آن دولشکرملاقات واقع شدی از یکدیگر می‌پرسیدند که انت سنی اوشیعی‌اوگفتی أنا سنی. ومرادازسنی آن‌بود که‌به سنت معاویه عمل‌نموده سب حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب می‌کند. زیرا که اگر چه تسمیهٔ سنی غرض پیروی نمودن سنت پیغمبربودی ، پس‌چرا طایفهٔ شیعه سنی‌نباشدکه‌نزد شیعه نوافل سنی ازحد بیرون است و در شبانه روزی چندین رکعت ودرماه مبارك رمضان نزد ایشان هزار رکعت مستحب است وپیش مخالفان ایشان اندك است وآن را تراویح گویند وآن سنت‌عمربن‌الخطاب‌علیه‌اللعنه است‌نه‌سنت رسول خدای ومگراین‌طایفه جمیع سنتهای سنیهٔ رسول‌خدای را پیروی‌نموده بدان‌عمل می‌نمایند. پس‌معلوم‌شد که غرض ازوجه‌تسمیهٔ سنی‌عداوت اهل‌بیت واتباع ایشان‌است وازشیعه‌محبان ویك جهتان وبدانید که‌شما ازبرای‌ما یك اسم پیدا کرده‌اید که به زعم شما مذموم است و نزدما محمود. مارابه‌اسم رافضی‌می‌خوانید وماطایفهٔ‌شما راناصبی‌وخارجی ویزیدی ونصرانی وقدری ومروانی‌ومنافق وظالم آل‌محمد واعدای‌اهل‌بیت‌می‌دانیم والسلام.

اما جواب‌مهملی که‌گفته‌اید که :« ترك مذهب خود داده از سب صحابه توبه کنید وپشیمان شوید تابا شما صلح کنیم» معلوم نکرده که؛

سرچو ازخاك لحد درحشر برخواهیم کرد
لعن عثمان و ابابکر و عمر خواهیم کرد .

وهرگز درهیچ زمانی کسی ندیده ونشنیده ودر هیچ دیاری واقع‌نشده که از

---

۱ ـ سورة الصافات ۸۳

شیعیان آل‌محمد یکی تغییرمذهب خود کرده باشد وطریق مخالفت آل محمد اختیار کرده باشد. اما هیچ‌سالی وماهی‌نیست که‌هزار کس ازسنیان‌بی‌ایمان بداعتقادپراکنده تغییر مذهب واعتقاد نداده طریق مستقیم‌اهل‌بیت اختیار نکنند . موالیان وشیعیان آل محمد روزبه‌روز زیادت شوند چنان‌که درملك روم وماوراءالنهر و هندوستان، چند سال‌پیش ازاین پانصدکس شیعه‌نبود وامروز که سنهٔ احدی وستین وتسعمایه [است] در هر دیاری از پانصد متجاوزاند و روز به‌روز درترقی وتزاید وعن قریب است ان‌شاءالله جملهٔ اهل‌عالم بدین‌طریق ومذهب غرا باشند وعداوت این‌جماعت مبارك نباشد و میمنت ندارد . چنانچه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) می‌فرماید که ماعادانا بیت‌الا وقد خربت وماعادانا کلب الا وقد جربت ومن لم یصدق فلیجرب واگردر این‌سخنی وشکی داری‌به‌نظرعبرت درنگروببین‌که آل‌سفیان وآل مروان و آل‌برامکه وآل‌عباس‌که هفتادهزارگهوارهٔ زرین به‌اطراف وجوانب‌داشتند وهریك ازایشان چندین هزارسادات از اهل‌البیت واحبای ایشان به قتل رسانیدند و منصور خلیفه دربیرون بغداد بنائی‌نهاد وسادات بنی‌هاشم رابه‌جای‌سنگ وخشت دردیوارها می‌گذاشت‌که نسل سیدالمرسلین منقطع‌گردد ودرهرگوشه‌ای چندین هزار ازشیعیان حیدرکرار را به‌قتل رسانیدندکه‌ازاین مذهب وازاین‌طایفه اثری نماند با وجودهمه سعی‌باطل ازهیچ‌کدام نه‌اثرونه مضجعی و نه‌معبری ونه زایری ونه مریدی ونه‌نسلی ونه ذریتی‌ماند وجمله مستأصل شدند ونسلهای ایشان منقطع شد به دست سلطانان و پادشاهان جهانگیر وهر یك ازایشان به‌بلائی و محنتی وشدتی گرفتار شده به جهنم واصل وبعدازهلاك واستیصال‌ایشان‌استمالت‌سادات کرده‌قلم‌زحمت‌ازایشان‌برداشتند. امروز درمغرب ومشرق وجنوب وشمال‌سادات‌عالی درجات بیش‌ازستارگانند جمله مرفه‌الحال بامال وجاه وقوت وثروت که سابقاً به‌واسطهٔ قلت‌اخیار وانصار وکثرت اعدا واشرار[تقیه؟] واجب‌بود اکنون‌به‌سبب‌کثرت اعوان وانصارمکروه بلکه‌حرام شد وهندوستان وعرب وعجم بلکه‌من مطلع‌الشمس الی‌مغربها لوای‌محبت اهل‌بیت وسادات برافراشتند وسلاطین‌ماوراءالنهر که قبل‌ازاین درمقام عداوت وسرکشی و عناد ومقاتله ومجادله‌بودند، دراین ولاتابع‌امر ونهی همایون‌ماشده درمقام‌متابعت‌اند

و همایون که پادشاه کشورگشای صاحب قران وخسروعالی رای پادشاه هندوستان بودبه کثرت ممالك وشوکت ازتووجمیع سلاطین عالم‌ممتاز بود وطریق عدالت و سبیل نصفت با طوایف رعایا وضعایف برایا مسلوك می‌داشت. در روز عرض لشکر پانصد هزارسوارنامی که عبارت‌ازیك کرور باشد دردفتر اوثبت بود ومی گویند که دوازده هزارفیل جنگی درتصرف خود داشت وخزاین ودفاین‌سلاطین هند تمام بدو منتقل شد ومآل کاربدان انجامید که شیطان لعین خیالات فاسده ومحالات کاسده در دماغ اوشورانیده تجبر و تکبراوبه مرتبه‌ای رسیدکه ازذروهٔ سلطنت وابهت براوج کبریا وعظمت پرواز نموده بعداز زمانی که‌مردمان را دیدن‌اومیسرشدی آن را جلوهٔ قدوس نام‌نهاده بودند ودرجمیع ممالك واردوئی که‌تعلق‌به‌او داشت شریعت‌مندرس گشت وطاعات وعبادات منهدم شد والحادبه‌مرتبه‌ای رسیدکه به‌طریق رومیهٔ شومیه به علانیه اظهارفسق و فجور می کردند . درخلال این احوال مجمعی ساخته بودکه اعیان ممالك و ارکان دولت جمع گشته کاهنان ومنجمان را طلب نمودکه خوابی دیده‌ام که ماه وآفتاب وبعضی ازنجوم درپای‌تخت من‌فرودآمده‌اند ودرخدمت من ایستاده‌اند. خواب مرا تعبیر می‌باید کرد . کاهنان ومنجمان گفتند که ازاوضاع فلکی واجرام علوی چنان‌معلوم کرده‌ایم که این رؤیای‌صالحه مؤکد است که‌سلطان روم و پادشاه ایران وخواقین‌توران وجمیع‌سلاطین عالم کمراطاعت وانقیاد توبرمیان‌بسته می‌باید که به مجلس‌همایون توحاضرشوند وطریق ملازمت ومتابعت‌تواختیارنمایند واین قضیه عن قریب به‌ظهورخواهد رسید واگرتوجه نمائی اساس سلطنت ایشان به مقدم‌تومنقلع‌شود وبنیان‌خلافت وعظمت ازخاندان ایشان‌منقطع‌گردد ویکی‌ازامرای جغتای که سردفترعصاة وطغاة آن‌گروه‌بود برپای‌خاست وگفت‌پادشاه‌عالم بفرمایدکه بعد ازتسخیرممالك وگرفتن‌سلاطین عالم ازبرای‌هریك درمجلس‌بهشت‌آیین جای نشستن مقررسازند. بفرمودکه خانان ماوراءالنهردرفلان جابنشینند وپادشاهان ایران را درفلان‌جا بنشانند وسلطان روم وفرنگ‌نزدیك فلان بنشینند ومثل‌این‌خیال فاسده از وساوس‌شیطان تغییر درخاطر اوراه‌یافته بود وبادغرور ازکثرت خزاین وعساکر دردماغ اوجاگرفته که ناگاه قایدان قضا و قدربه یك باره لباس دولت و عظمت از

بر او کشیده پلاس مذلت و معزولی وخواری در او پوشانیدند وبا وجود همه‌ناز و اعزازوجلوهٔ قدوسی وفیلان منگلوسی وعساکر بی‌شماروخزاین بی‌حساب ازشیرخان افغانی که یکی از اتباع او بود شکست یافته جمیع اسباب سلطنت غرق بحرمحیط قهرو غضب الهی شد وجمیع ممالك محروسهٔ اوازدست رفت. کاربه‌جائی رسید که درهیچ مملکت ازممالك قرار نتوانست گرفت تابه‌جانب قندهار آمد . آن جاهم برادر او کامران که ازاعدا عدوخاندان بودوهمیشه باوی طریق خصومت می‌پیمود، در آن‌حال لشکربی‌شماربرداشته راه براوگرفت ودرمقام‌قتل وی برآمده ازآن‌جا با اندك مردمی ازخواص خودفرارنموده[1] خودرا به‌سرحد خراسان به‌اولیای دولت ما رسانیده‌نجات یافت ومنهیان عالم‌بالابه‌گوش‌هوش‌او رسانیدند که‌لاف‌وگزاف ازتجبروتکبردرصف مصاف زدن‌پسندیدهٔ درگاه الهی نیست وبه سخنان واهیه و حکایات لاعیه زراندود[2] هنگامهٔ جدال وقتال‌گرم نتوان کرد وگردن‌کشان متکبر ومغروران متجبر را به اندك فرصتی به طپانچهٔ تأدیب مقهور می‌گردانند وآن‌دیو که در دماغ پادشاه همایون جا گرفته‌بود اکنون دردماغ تومنزل ساخته درمقام تکبر وتجبر درآمده دراندیشهٔ دوام وخلود برمسندعظمت‌افتاده وازغایت فسق وفجور[فساد؟] درعالم وعالمیان انداخته وازغایت طغیان وبی‌باکی راه‌عناد واستکبارپیش‌گرفته وازسطوت قهرالهی وغضب پادشاه حقیقی اندیشه نمی‌کنی و همایون پادشاه که در عظمت و بزرگی وانبوهی و کثرت لشکر وخزاین ده‌برابر بلکه صدبرابرتوبود به‌برکت لطف الهی‌نسبت به‌این خاندان سرمتابعت برآستان مانهاده کمرمطاوعت برمیان‌جان بسته‌نجات یافت.

دولت ما به جهان روز به روزافزون است
مدد دور و نکو خواهی گردون بنگر
آمد از هند همایون که غلامم باشد
طالع سعد ببین بخت همایون بنگر

اما آنچه لایق‌شاهان جهان وسلاطین‌دوران وخواقین زمان‌بود اورا نوازشها

۱ـ مقصود همایون است

۲ـ تصحیح‌قیاسی، نسخه: ردا ندود زراندود ظاهراً ترجمهٔ‌مزخرف است

نموده ازخزاین وجمعیت وجمیع اسباب سلطنت یراق اورا مهیاساخته باهزاراسب مسرج مزین‌بدو[1] و بیست هزارسوار از عساکر گردون مآثر اردوی اورا آراسته و پیراسته به‌حشمت تمام انتظام داده او را روانهٔ ملك غزنین و هندوستان ساختیم وبه دولت‌غازیان عظام‌نصرت فرجام برادرمنحوس خود کامران را شکست داده گرفته چشمهای اورا میل‌کشیده جمیع مملکت قندهار وغزنه وکابل و ملتان و افغان را به ضرب شمشیر فتح نموده متوجه مملکت هند شد .

اگرخواقین نامداردرمقام حمایت و رعایت‌نسبت‌به‌یکی ازسلاطین‌عالی‌مقدار شوند این چنین‌شوند نه‌آن‌چنان که‌ازتوبه ظهوررسید که سیصدهزارکس‌برداشته به عرابه وتوپ وتفنگ ویراق چهار ساله واسعاد حمایت القاص متوجه مملکت ایران شدی و بعداز آن‌که به‌حوالی این‌دیاررسیدی‌نتوانستی که یك‌روزتوقف‌کنی. آخر الامربیچاره رابه‌صد بلاگرفتارساخته به‌خاك تیره برابرنموده مراجعت نمودی چنان که یکی ازشیعه گفته :

رومی آمدبردرتبریز وبرخود رید و رفت

ریده ریده از در تبریز واگردید و رفت

بدان‌که حضرت واهب‌العطایا به‌برکت حسن‌سیرت واعتقاد صافی به‌خاندان نبوت وولایت وبراءت ازاعدای‌ایشان وتربیت سادات وعلما واصلحا واتقیا رایت دولت ما رابه اقصای عالم‌کشیده شکوه وهیبت‌ما زمین وآسمان راگرفته اعدای‌دین به‌چاه اندوه فروشده وخواهندشد وجمیع‌سلاطین عالم، ازکافرومسلمان وازفرنگی وهندی وازیك ساله‌تاهفتاد ساله، تحف وهدایای پادشاهانه‌به‌پایهٔ سریراعلی‌می‌فرستند واظهار غایت اعتقاد ویك‌جهتی واخلاص ودولت‌خواهی می‌نمایند وعن‌قریب‌است که اهل‌عالم برطریق مستقیم اهل‌البیت بوده به‌دولت همایون ما برسقف رفیع‌القدر کعبهٔ معظمهٔ‌گلبانگ تبرای اعدای خاندان رسول ومعاندان اهل‌بیت بلندخواهد شد.

۱ـ به‌معنای‌بسیاردونده. مرکب‌از ب+دو (مصدردیگردویدن). ازاین‌گونه ترکیب که‌افادهٔ معنای‌صیغهٔ مبالغه می‌کند درفارسی‌کم‌نیست مثل‌برو وبخور وبساز به‌معنای پرفعالیت وپرخور وبسیارسازگار (قانع)

اما جواب آن که گفته «که یراق سه‌ساله کرده بالشکر گران ازچهار جانب ملك ایران متوجه‌شده تاملکت خراسان هیچ جا توقف نخواهیم کرد و شما را از روی قوت وقدرت مستأصل کرده خاك ایران رابه‌باد فناخواهیم‌داد.» با وجودی که قدرت خدای راست جل شانه بل‌لله‌الامرجمیعا[1] با وجود فر رسول قرشی وعزمکان او وسید اوصیا وعلوشان‌او دایم به‌وقت‌دعا درمقام عجز وانکساربوده‌گفته‌اند: اللهم ارحمنی فاقتی وذلی‌وعجزی واضطراری‌توپیر کشیش‌بی‌جرأت‌قلعه‌نشین‌راغرور برزبان‌است.

این‌سخن خداست نه سخن هرمدبردغای مغز خرخوردهٔ بی‌وقار. پنج مرتبه به‌قصد ویرانی وخرابی این‌دیارباسیصد هزارلشکرمتوجه شدی بی آن که باتومحاربه ومقاتله نمائیم خود به‌خود شکست یافته به حال سگان عاجز وپریشان به صد هزار خواری وزاری برگشتی و درهرآمدن قریب صدهزارکس ازعساکر نکبت مآثرتو متوجه دارالبوارشده چندین هزار اسب و اشتر وخزاین ودفاین و توپ وتفنگ را فدای یزید ومعاویه کرده فرار نمودی و قوت وقدرت آن نداشتی که پنج روز در جائی توقف نمائی یاآن که یك قریه ازقرای‌ممالك به‌تصرف خودآوری بغیرازقلعهٔ وان که آن‌نامردان‌نمك‌به‌حرام به‌تو واگذاشته‌اند. اگرمارا میل‌به‌جانب‌الکای وان‌می‌بود چندین‌بار که قلاع ترا در فصل زمستان بربالای برف نشسته به ضرب توپ وتفنگ گرفتیم وبه‌خاك سیاه‌برابر کردیم وازهرقلعه چندین کس‌ازگردان‌تو که لشکراعتمادی توبودندگردن زده به‌جهنم فرستادیم . اگر درمقام گرفتن وان نیزمی‌شدیم در عرض چند روز آن‌قلعه را نیزبه‌خاك تیره برابر می‌کردیم . معلوم باشد که بعداز این‌آتش بازی وسنگ‌اندازی فایده‌نخواهدکرد . دراین چندمرتبه که آمدی برجمیع عالمیان ظاهراست که عساکرظفرمآثر را رخصت محاربهٔ تونداديم با وجود این ازهرگوشه مبارزان خون‌آشام وغازیان‌عظام وقورچیان کینه‌گذار هژبرکردار از اردوی‌همایون با گریخته خود را به حوالی اردوی‌تو رسانیده دوسه‌هزارکس به‌یك‌بار از اردوی تو به‌قتل رسانیده دیگرمرتبه عساکرگردون‌مآثر درمحاربه ومجادله ومقاتلهٔ تومتابعت ما نخواهندکرد دمار ازلشکرتو برآورده تاکنارآب فرات یك سرازعقب تو ایلغار

۱ـ الرعد ۲۰

خواهند کرد واز لشکر تو آثار نخواهند گذاشت .

باللہ العلی العظیم [اگر] خوف الهی و شریعت حضرت رسالت پناهی (ص) وملاحظهٔ‌طریق حق مذهب‌اهل‌البیت ننماید وبرعجزه و مساکین درترحم نباشد ، در عرض‌چهل روزازسرحد وان‌تاحوالی دارالکفراسلامبول چنان سازم که آثار آبادانی ظاهر نباشد واین خود عن‌قریب به‌ظهورخواهدرسید وآیهٔ یهلك‌الحرث والنسل[۱] بر آن ارمنی‌صفتـان بی‌دین که درمذهب واعتقاد باتوموافق‌اند دراستیصال وقلع وقمع ایشان کوشیده‌احدی را از آن طایفه نگذارند وآخراین دعواهای باطل وتکبروتجبر توبلاها برسرتوو رومی‌شوم خواهدآورد چراکه[ارادہ های چنین‌ازخبث طینت در حسن‌طبیعت وظلم‌غریزی‌وفساد جبلی‌است][۲] وابلیس درشوره‌زارطبع لئیم تو نهال عداوت‌خاندان طیبین‌طاهرین‌وپیروان وتابعان‌ایشان نشانیده‌ثمرهٔ آن دردنیا عن قریب به‌ذات منحوس‌توعایدخواهدشد . چراکه درباطن‌فرنگی طینت بی‌دین‌توغم‌رعایا و عجزه ومساکین جانبین که پایمال‌ظلم وعدوان می‌شوند نیست وازعاقبت فانظر کیف کان عاقبةالظالمین نمی‌اندیشد .

ای ظالم ازنتیجهٔ جوروجفا بترس ای‌خـارجی ز آه دل مبتـلابترس
ای‌ناصبی ز درد دل بی نوا بترس ترست‌زخلق‌نیست زقهرخدابترس

بدان دعوی باطل که کرده بودی و مهملاتی که دررشتهٔ نامربوط کشیده بودی که:دراین‌مرتبه‌مملکت عراق وآذربایجان وفارس وکرمان وخراسان را به خاك تیره برابر ساخته مراجعت خواهیم کرد . این‌عبـارت واستعارت غدیـری بود بی‌آب و چراغی‌بود بی‌روغن ولفظی بی‌معنی وقالبی‌بی‌جان . چون‌به‌سمع‌ساکنان‌آذربایجان رسید برریش‌تو خندیدند. زیرا درمحلی که‌تربیت القاص بوده باچهارصد هزارکس متوجه آذربایجان شده درحوالی تبریزنزول نموده بودی اهل‌تبریزعلم یك‌جهتی و دولت خواهی این‌دودمان عظیم‌الشأن رابرافراخته یك ذره ازکثرت لشکرعثمانی و طایفهٔ مروانی اندیشه‌ناکرده ازچهارجانب آب رابرتوبستند ویك من‌بارازهیچ متاعی

۱ـ البقرة ۲۰۱ ۲ـ جمله بی معنی به‌نظر می‌رسد . شاید : آدمهای چنین را خبث طینت وظلم غریزی و فساد جبلی است.

به تو نفروختند چنان که کوزهٔ آبی در اردوی تو به یك اشرفی رسیده بود و دروازه‌ها و کوچه‌بندها مستحکم‌ساخته‌با تودرمقام محاربه و مجادله شدند و ترا به خاطر رسیده بود که‌ازاین رهگذر درمقام‌انتقام‌شده‌وقصدیغما کرده متعرض ایشان شوی. آخرالقاص باد غروراز دماغ گندهٔ تو کنده بیرون برده خاطرنشان نموده که اگرجمیع عساکر تو دراین‌شهردرآیند متنفسی زنده بیرون‌نیاید وهریکی‌رادرزاویه‌ای متوجه‌هاویه سازند به‌ضرب‌تیغ وتیرفارسان وخنجرگذاران آذربایجان لشکر تو به خاك برابر کنند. ترا ندامت وپشیمانی گرفته درنصف شب ازحوالی‌تبریز فرارنموده به حال‌سگان هردو منزل یکی کرده خود را به‌حوالی وان‌رسانیدی وهریك از لشکرنکبت اثرتوبه‌راهی می‌گریختند ونواب همایون ماباصد هزارسوارجلد جرارکینه‌گذاربیرکردارقزلباش نصرت تلاش که ازفرق راکب تا سم مرکب غرق آهن‌و جوشن بودند جمله چون شیران‌درجوش وخروش آمده چون ماهیان دریا که دربحرغواصی نمایندگوهرجان را ازاصداف قلوب اعادی بیرون آورند ، نهنگانی که‌چون برساحل دریای مصاف جولان نمایند به‌یك‌حمله شیران هیجا را قلب بشکافند .

جـوانـان شیرافکـن جنگـجـو همه کرده چـون شیربا جنگ خو

باجمیع عساکرازعقب‌تو ایلغار کرده‌بنابرمصلحتی‌سپاه به‌جانب‌بغداد فرستاده وخود از خوف ضرب تیغ غازیان کاصحاب الدین قزلباش نصرت شعار فرار و به جانب اسلامبول گریختی وآوازه درمیان خلق‌انداختی که‌القاص‌لشکربرداشته ازراه کردستان متوجه عجم شده وغازیان ماازجانب وی اندیشناك گشته‌مبادا خودرا برسر خانه‌کوچ و بعضی خزاین رسانیده دست درازی‌نمایند . امرای‌عظام به‌التماس تمام نواب همایون ما را ازآن‌برگردانیده برادرنامدارکامکار ابوالنصربهرام میرزارابا بعضی از عساکرمتوجه اوساختیم . درمدت ده روزالقاص نادان را تا حوالی بغداد می‌دوانیدند واکثرلشکراو را طعمهٔ شمشیرآب‌دار ساخته مراجعت نمودند و اگرنه محال بود که‌نواب همایون‌ما مراجعت نمایدتا آن‌زمان که‌تراطعمهٔ شمشیرغازیان جان شکار نسازند وتا حوالی اسلامبول ازعقب توایلغارکرده نمی‌گذاشتیم که در هیچ منزل‌قرارگیری‌وبا وجوداین‌حال وقضایا که‌میان‌ما وتوواقع‌شده که‌اکثراهل‌عالم‌برآن

اطلاع دارند مثل این مهملات می‌نویسی واظهارعظمت وتکبرو تجبر کرده خودرا به مامی‌نمائی که‌من‌چنین وچنان خواهم کرد .

وبرتو مخفی‌ومسطورنماندکه تودر نظرعالمیان‌خرد وسبك وبی‌اعتبارشده‌ای وکیفیت ظلم وفسق‌وکفروبدبختی که درمیانهٔ شماشایع است برجمیع عالمیان ظاهر شده وآنهاکه سالهاشما را می‌طلبیدند ودر مذهب واعتقاد باشما موافق بودند چون دراین ولا ازکیفیت‌احوال اطلاع‌یافتند ازشمابیزارشده به‌لعن وطعن‌شمامشغول‌اند .

عادل تراکه‌گفت سگی ازجهنمی لعنت برآن‌کسی که‌ترا اعتبارکرد

و ازهاتف غیبی به‌گوش هوش می‌رسد که عن قریب‌آن مزورمردم فریب از غایت ظلم وفسق وعداوت‌خاندان سید مختارازلباس مستعار سلطنت وخسروی‌بیرون آمده به صدخواری و زاری چنان‌که ایلدرم بایزیدبه دست‌پادشاه عالم‌گیرصاحب قران امیرتیمورگورکان‌انارالله برهانه دستگیرگردید تونیزبه‌دست غازیان عظام اسیر ومبتلاگشته چنان‌که‌مردود درگاه خالق‌شده و رسوای‌خلایق‌گردیده‌ای تبرائیان سرت رابه‌گرزهای‌گرانوتبرزین کوفته‌به‌خاك تیره‌یك‌سان‌خواهند کرد لهم‌مقامع من‌حدید[1] عبارت ازآن‌است وبه‌جای خلعتهای سیاه فاخرکـه لباس بنی‌امیه وبنی‌مروان است کوزه‌های نفت برسروتنت ریخته‌که لباسهم من قطران[2] کنایت ازآن است وترا در صحن‌میدان‌پرمحنت[جهنم؟]آتش شعله کشیده‌خواهدشد وتبرائیان وغازیان وشیعیان وموالیان ویك جهتان باسیخهای آهنین درملازمت تو صف‌کشیده ازروی ادب‌باتو خطاب خواهند فرمودکه‌ای سلیمان‌خان و ای‌پیشوای سنیان بی ایمان و ای مقتدای خارجیان و ای‌سرور اشاعره وملاحده منزل تونا مبارك باشد وفرشته‌های عذاب بـه خطاب رب‌الارباب ترا برتخت آتشین ازروی زمین به اسفل‌السافلین فرستاده جای ترا ازبرای‌تعظیم ازهمه درك زیرترك‌مقرر خواهند ساخت‌کـه فی‌الدرك الأسفل من النار[3] عبارت ازآن است . آنگاه امرا و وزرا ودانشمندان جاهل و اهالی وموالی وارباب و اصناف درویشان وگوشه‌نشینان مواضع شیطنت استنبول زنارهای‌آتشین برمیان وطبقهای آتشین بـه‌طریق تحفه بـر روی دست تونثارخواهندکرد ودر درك

۱ـ سورة‌الحج ۲۱ ۲ـ سرابیلهم من‌قطران (سورة ابرهیم ۱۵۰) ۳ـ سورة‌النساء ۱۴۵

الاسفل به‌مبارکبادی توخواهندآمد که منزلامبارکا وانت خیر المنزلین[۱] عبارت از آن است .

باید که جواب مکتوب نا مرغوب خود را مطالعه نمائی ودر وظایف بندگی حضرت خداوندی جل‌وعلاکوشیده ترك جهالت وبطالت وعداوت نمائی ومتابعت شریعت‌نبوی وطریق‌مرتضوی را واسطهٔ قبول‌عبودیت‌سازی وتجبر وتکبرازسرنهی وخود را درمیانهٔ اهل عالم فضیحت نکنی[۲] و طریق اهل‌اسلام اختیارکنی وترك تعصب‌نموده عناد را بگذاری تا ازشفاعت ائمهٔ معصومین بهره‌مند وکامیاب گردی وسعادت دریابی والسلام علی من‌اتبع الهدی[۳]تحریرا فی شهرصفرالمظفرسنهٔ احدی وستین وتسعمایه[۴] *

۱ـ المؤمنون ۲۹ ۲ ـ نسخه : کنـی ۳ـ طـه ۴۷

۴ـ در نسخه‌تاریخ‌تحریر «سنهٔ‌سبع وخمسین وتسعمایه» آمده‌است وصحیح‌نیست به دلیل‌تصریحی که‌پیش ازاین درهمین‌نامه آمده‌است .

* نسخهٔ ۶۰۶ خطی‌مجلس شورای ملی

نامهٔ سلطان‌سلیمان به یکی‌ازحکام ترکمان

...[1] پوشیده اولمیه که‌اول دیارجلیل‌الاعتباردن پاینده محمد ومیرابوتراب و میرطوطی وسوندك کعبهٔشریفه‌زیارتیله سرافرازعتبهٔعلیا مزه وصول بولدقلرنده‌جناب سعادت مآبکزسائرسلاطین ایله دائما اول‌جانبلرده تأیید مراسم دین محمدی قزلباش اوباش دین‌خراش ایله‌غزا وجهادنیتنه عساکر ایله حاضرو دیارخراسانه متوجه وناظر اولدوغکزخبرین‌انبا ایلدیلر اویله‌اولسه سزدخی‌اول‌نیت‌اوزرینه ثابت اولوب عنایت رب‌العالمینه توکل‌تام ومعجزات سیدالمرسلینه توسل‌تمام قیلوب‌عساکرمسلمین ایله مقرسعادتمزدن سنه‌طقوزیوزالتمش رمضاننك اواسطنده طائفهٔ خائفهٔ قزلباش هزیمت نشان اوزره‌غزای سعادت افزا ایچون توجه همایون اولنوب ممالك محروسه‌مزدن محمیهٔ حلب که‌آب روی ولایت‌عرب درسنهٔمزبوره ذی‌القعده سنك‌یکرمی‌سکزنجی گونی نزول واقع اولوب قشلاق قلنمشدر ان‌شاءالله اشبوسنه طقوزیوزالتمش بر تاریخنده نوروز مبارکده عزیمت همایونمزانك اوزرینه‌درکه بودفعه طائفهٔ خذلان آیینك وجود مطرودلرندن صحیفهٔ جهان تنظیف اولنمینجه برامرآخره دخی شروع اولنمیه بوندن اقدم دخی‌توجه موجهمز بوخصوصه مقرر اولدیغنی انباایچون نامهٔ وداد مصحو بکزکوندرلمشدرغیرت دین‌جملهٔ سلاطین ذمتلرینه واجب‌اولمغین‌محل مزبوردن صوب صواب انتماکـزه مشارالیهم واسطه لریله نامه ارسال اولندی .

۱ـ ازاین‌نامه عنوان وتعارفات پایان مطلب و جملات مکررحذف شده است

انشاءالله حضورشریفه وصول‌بولدقده طائفهٔ خائفهٔ قزلباش اوباشك‌گزاف واراجیف جانبنه التفات اولنمیه انشاءالله رایات فتح آیاتمز دیار شرقه واره جغنده قطعاتردد یو قدر سزدخی ....*

* منشآت فریدون بیك ج ۱ صفحه ۶۱۳-۶۱۲

نامهٔ اسکندر پاشا به وزرای شاه طهماسب [1]

نظاماً للخلافة والایالة والحکومة والعز والاقبال‌شاه‌قلی خلیفه وجلالاللامارة والحکومة والشوکة والاجلال سوندوك بیك قورچی باشی وغیاثاً للسیادة والوکالة والافاضة و الافضال معصوم بیك‌الصفوی وکمالاللحکومة والرفعة والحشمة والاقبال بدرخان‌امیردیوان مهدت بنیان‌ایالتهم وحکومتهم ونصفتهم‌وعزهم واجلالهم وشیدت قواعد حشمتهم وشوکتهم وابهتهم وبرهم‌واقبالهم الی‌یوم‌الدین را صحایف دعواتی که‌منتظم سلسلهٔ محبت واتحاد ومستحکم مواد خلوص و ودادتواند بود به الطاف مدحاتی که نکهات عنبرنسیم و نفحات‌عبهرشمیم از ریاض فحوای آن فایح ولایح گردداهدا واتحاف‌گردانیده منهی ضمیرمنیرشان آن‌که نامهٔ نامی دررنثار که به خامهٔ سامی‌گوهرباربه‌اسم مخلصان‌صادق الودادمرقوم شده بود،شرف ورود یافته‌مضمون میمون‌آن معلوم ومفهوم‌شد. مخفی‌نماندکه‌قبل‌ازاین‌به‌کلمهٔ مضی‌مامضی اختتام‌کلام بدان‌جمله‌شده بود که به مدعای لاحقه فتق ماجـرای سابقه نموده شودکه به موجب قول استاد که :

نیایـد قصـهٔ دوری بـه پـایـان — ولـو قلنـا [2] الی یـوم القیامـة

۱ـ عنوان‌در نسخهٔ ۶۰۶خطی‌مجلس: کتابتی که‌اسکندرپاشا وزیراعظم‌سلطان‌سلیمان‌پادشاه روم‌درجواب‌کتابت ارکان‌دولت شاه‌طهماسب‌صفوی‌نوشته. ودرمنشآت حیدر ایواغلی‌نیزهمین عنوان آمده ولی اسکندر پاشا را «وزیردوم» نوشته واین اصح است .

۲ـ منشآت : قلت

حکایت بـه تطویل انجامیده مدعـیات در معرض فوت نباشد . اما چون از آن جانب بازبدان شروع رفته جواب لازم آمدوانها واعلام می رودکه اعلام عدالت و رعیت پروری اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه عالی جاه ظل الله سلطان البرین، خاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین ، خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره و احسانه اظهر من الشمس بلکه اعلی منها علوو ارتفاع یافته وبحمدالله که علامات آن معلوم جمیع عالمیان است وبه اعلام حاجت نیست . آن جاکه عیان است چه حاجت به بیان است.

اما آنچه ازعبورعساکرمنصوره درسلطانیه واقع شده قبل ازاین نواب کامرانی جهان بانی ، شاهزادگی اسماعیل میرزا در مکتوب شریف قلمی فرموده بودند ودر جواب آن آیهٔ کریمهٔ یاایها النمل ادخلوا مساکنکم لایحطمنکم سلیمان وجنوده[1] نوشته فرستاده بودیم که اگرازعبورسم ستوران لشکرقهورغیورغیرمحصورآن مقدارفتور به ظهوررسیده باشددور نیست . غالباً مکتوب مزبوربه مطالعهٔ شریف ایشان نرسیده که مکررمذکـور شده . اگر چنانچه ازممرآن لشکر بی حد وشمر به موجب مدلول آیهٔ کریمهٔ ان الملوك اذا دخلوا قریةً افسدوها[2] آن قدرضرربه حسب ضرور ازبعضی مردم جهول وشرورصدوریافته باشد عجیب وغریب نیست. اما به دولت وسعادت معلوم دارندکه درزمان توجه نواب کامیاب حضرت سلطنت پناه عالی جاه شاهی به جانب ارض روم وارزنجان اعلیحضرت پادشاه ظل الله برسر الکـای وان نشسته بـودند و نواب کامیاب خصمی دیگردرمقابل نداشتندکه به جهت مقاومت باایشان به جانب آن محال توجه فرمایند وآن همه خانه خرابی برمردم آن مواضع راه یابد . خود به دولت و اقبال نیکو تأمل فرموده انصاف دهندکه اولا به خراب کردن وسوختن خانه های عجزه ومساکین وقتل[نسا و][3] رجال مسلمین آن محال امـرفرمودن و ثانیاً براطفال وعیال ایشان رحم آورده همگی را به لوده‌[4]ها وسبدها نهادن و برشتران حمل نموده به خانه های خود فرستادن بعد خراب البصرة چه ماحصل داشت .

غرض آن که اگراز اول حال اندیشهٔ مآل می فرمودند بهتر می بود. مخفی نماندکه

۱ــ النمل ۱۸ ۲ــ النمل ۳۴ ۳ــ درفتح نامهٔ شاه طهماسب به ملك کیومرث رستمداری از کشتن زنان ذکری نشده است . ۴ــ لوده سبدی دراز که بر پشت توان گرفت... (جهانگیری)

اعلی‌حضرت پادشاه اسلام‌پناه را امثال واشباه این‌مخلصان وغلامان درم خریده بیش ازشمار است که هریك درمملکتی ازممالك محروسه دارایی نموده سخنان که صلاح دولت قاهره می‌دانند به‌راستی و درستی‌معروض داشته ترویج وتشهیر می‌دهند چنان که‌رعیت مشکورومملکت معمور بوده اعلی حضرت پادشاه‌اسلام پناه‌نیزبه‌استراحت وحضور می‌باشند .

اگرچه‌گستاخی‌است. اما انهاءِ می‌رود که‌حالیا ظاهراً ارکان‌سلطنت‌نواب‌شاه عالی‌جاه منحصربه‌آن حضرات سامیات است. درضبط وربط امور وحکایات‌ملکی دربدایت‌کار ایشان رابه‌تأمل شروع نمودن انسب واصوب می‌نماید که موافق انتظام مملکت آمده موجب اسالیب همگنان باشد وآنچه در باب سوختن مساجد و بیرون انداختن اطفال ازبطون عورات حامله قلمی‌نموده بودند ـ که خلاف است ـ پوشیده نیست که این‌مخلصان را ضرورت‌نیفتاده‌بود که سخنان واهی ونابود معروض دارند. اگرباری باورنمی‌فرمایند ومقدرشود دوشاهدعادل به‌حضورفرستند که ازتصدیق‌اهل مشاهده تحقیق آن نموده درخدمت آن حضرات شهادت دهند تا موجب صدق قول مخلصان‌باشد .

وآنچه درباب تقوی و طهارت نواب کامیاب قلمی فرموده بودند که مدت هفده سال است که از تمامی‌منهیات ونامشروعات‌گذشته توبهٔ‌نصوح فرموده‌اند به دولت و سعادت معلوم دارند که پادشاهان ظل‌الله می‌باشند علی‌الخصوص که ذات ملکی صفات ایشان ازسلالهٔ طیبهٔ طاهرهٔ حضرت شیخ المحققین وقطب‌الواصلین و کهف‌العارفین‌شیخ صفی‌الدین اسحق‌صفوة‌الله قدس‌الله سره‌العزیز باشد این‌مخلصان به هردو وجه طهارت وعصمت ایشان را جبلی دانسته ازجمیع صفات ذمیمه بری و عاری می‌دانند. اماآن حضرات بعضی خصال‌که ازاعمال وافعال ارذال رجال است بدان اعلی حضرت نسبت‌کرده بودند که معمول سابق ایشان بوده واز مدت تاریخ مذکور ازآن‌بازآمده به توبهٔ نصوح موفق‌شده‌اند . حاشا که این‌مخلصان آن‌خصال قبیحه را بدان ذات خجسته صفات ایشان اسناد نمودن روا دارند که در مدةالعمر مرتکب آن‌شده باشند. ازاین جهت که‌آن صفات وخصال‌لایق سیرت نژاد سلاطین

صفوت آیین و اولیای دین مبین نبوده به‌آن‌که وجود باجود ایشان از نسل پاك عالی حضرت عصمت منقبت امیرالمؤمنین و امام‌المتقین، اسدالله‌الغالب و مطلوب کل طالب، علی‌بن ابی‌طالب علیه‌الصلوة والسلام بوده‌باشند ودرمذهب امامیه نیزامام و نایب مناب امام‌معصوم بایدش بود. عجب ازدانش واعتقادآن حضرات نموده که آن چنان کلمات قبیحه راکه‌این‌مخلصان به‌زبان‌آوردن آن‌سوء ادب دانسته تفصیل‌ندادند ایشان به‌کاتب فرموده به‌کلك تحریر وسلك تقریردرآورده فرستاده‌اند.

حقاکه این‌مخلصان را ازاول حال اگرمضمون کتابت معلوم می‌بود در دیوان تجویزخواندن آن نمی‌نمودند. امابعد ازخواندن، جهت مراعات ادب وملاحظهٔ اسم سلطنت آن عالی‌حضرت، در دیوان به جواب قاصدان اشتغال نرفت وبعد از فراغ از دیوان قاصدان را به خلوت طلب نموده و سبب جواب ندادن خاطر نشان ایشان کرد.

سخن باید به دانش درج کردن　　　چو زرسنجیدن آنگه‌خرج کردن

با وجودآن‌که آن حضرات درباب بعضی حکایات اعتراض براین مخلصان گرفته بودندکه ازایشان عجب نمودکه آن چنان حکایات غیر واقع را به سلاطین اسنادکرده به قلم آورده‌اند و حال‌آن‌که این مخلصان صادق الایقان این واقعات و حالات واقعی‌را لایق و مناسب بیان ندیده‌اند وبر مدبّران امورسلطنت شاهی ایراد گرفته بودیم‌نه برنفس مبارك ایشان. میان‌این و آن بسیارفرق است.

به هرحال ترقب‌آن وترصد چنان است‌که این جوابها را حمل برنکته‌گیری نفرمایندکه شرح‌مکتوب شریف‌ایشان مقتضی‌آن‌بود وخود به‌دولت نیز تأمل‌فرموده مخلصان رابه‌کرم عمیم‌معذور دارند وآنچه در باب تصالح جانبین قلمی فرموده‌اند اگرچنانچه غرض ازآن صلح مابین امرای‌سرحد است به‌نحوی‌که قبل ازاین‌اشعار به‌آن شده بودکه تا ازآن جانب‌دست تعدی لشکریان خود برعجزهٔ [1] این دیارنمی دارند، ازاین‌جانب خلاف‌قاعده وتعهدات به‌ظهورنمی‌رسد واگرمدعا صلح وصلاح میان ملوك وسلاطین است در تواریخ سابقین خوانده و شنیده باشندکه به چه قاعده

۱ ــ تصحیح قیاسی. نسخ : ازعجزه

عمل‌نموده‌اند همان‌را مقتدی سازند که بتوفیق‌الله‌سبحانه وتعالی درگاه عالم‌پناه‌اعلی حضرت‌پادشاه ظل‌الله برجمیع انام مفتوح است و هیچ آفریده بی‌حصول مقصود از این درگاه بازنگشته وهرکس به‌قدرخلوص نیت خود بهره‌مند شده .

پیش یار آنها که جان آرند بی‌شك جان برند
صدق پیش‌آور که این جا هرچه‌آرند آن‌برند

واگر ازجانب مخلصان درسرانجام این مرام اهتمامی باید بالرأس والعین به هرطریق که ایشان حسن اخلاص به ظهور می‌رسانند ازاین‌جانب نیزبه همان دستور به ظهورمی‌رسد والتوفیق من‌عندالله تعالی والسلام .*

* منشآت حیدر ایواغلی، نسخهٔ ۶۰۶ مجلس

ازطرف سلطان سلیمان به وکلای شاه طهماسب

حالیابوجانبه‌مکتوبکز وارد اولوب حضرت سلیمان مکان‌گیتی‌ستان پادشاهمز اعزالله انصاره جانبلرندن اول طرفه شرف اصدار بیوریلان نامهٔ همایونك مضامین عبرت قریننددن خواطرخشیت مظاهره طاری اولان حالات‌که نتیجه بی‌ناموسی وبی عاری در صورت تقریرده اظهار اولنمش ارزن‌الروم حاکمی ایاس پاشا جانبندن صلح وصلاح انبا اولنوب حضرت خلافت آشیان خلدالله ملکه طرف لرندن جنگ وخصومت اشعار اولندوغی‌اجتماع نقیضین در دینلمش ایمدی پادشاهلرمیاننده‌ایکی طریقدن برینه سلوك اولنمق قائدهٔ مستمرهٔ شاهان عالی‌شان اولیکلمشدر صلح یا جنگ استراحت رعایا و رفاهیت برایا ایچون‌الصلح خیر[1] مقتضاسنجه عمل اولنمق شرایط و آیین خواقین مروت قرین‌اولدغنده اشتباه یوقدربوجانبدن دفعات ایله‌نامه لرکوندریلوب پادشاهمز اعزالله انصاره حضرت لرینك آستانه سعادت مکانلری هر زمانده مفتوح و مکشوف درکمسنه‌نك دوستلغندن نفرت و ابالری یوقدر صلح و صلاحدن‌قاچمزلر دیوبیان اولنمشدرقطعا اول جانبدن رفاهیت‌برایایه رخصت‌تجویز اولنمایوب هرزمان ده اشاعت نائرهٔ فساده سعی وجهد اولنمش‌درسنهٔ‌سابق‌ده ممالك محروسه رعایاسنه واقع اولان مظالم واوزارکه اول جانبدن ظهور وبروز ایلمشدر البادی اظلم در لابدغیرت وحمیت دین مبین مقتضی اولدی‌که اول طرفدن رعایایه قونیلان نیران قهر وعدوان کندو ولایتکزده مشاهده اتدوریله اکابناء نیچه‌آیلردر

1 ـ سورةالنساء ۱۲۸

عساکر هیجا مآثر اکناف آذربایجان ده دوران ایدرلرسزدن نام و نشان ناپیدا اولوب گاهی آهومثال رؤس جبالی مأوی وگاهی خشیت عساکر فیروزی مظاهردن صعب العبور سنگستانه اتکا ایدرسز آیین سلطنت وشاهی وقواعد حکومت ومملکت‌پناهی بومیدر اکر شاه ایسکز میدانه کلوب رعایایه ایتدوکز مظالم ومخایفك جزا وسزاسنی مشاهده ایلك حق سبحانه وتعالی نلك مشیت ازلی سنده مقدراولان امور ظهوره کله چونکه‌شاهلق وسرورلك دائره سنده قصور ونقصان کزاولوب هرزمانده غیرتسزلك اختیارایدوب عسکر ظفر پیکرایله روبرو اولمغه اقتداریکز یوقدر چاکرلك وعذر خواهلق طریقنه سالك اولوب آستان مکرمت شهنشاهیدن استعفا ایتسکز دائرهٔ قبوله قرین اولوردی دفعات عدیده درکه ممالك شرق سم ستورلشکر منصورایله پایمال و غرق اولور هیچ برزمانده ظهوره کلمیوب بدناملق وگریزجویلق اختیار ایدرسز بودرجه ده زاویـهٔ اختفاده مختفی اولدوغکـزه شاید سبب وباعث طوپ و تفنگ خشیتندن عدم‌اقدام اوله دیوملاحظه اولنوب اول‌معنی‌نك‌ازاله سیچون‌نامهٔ همایونده اشارت‌اولنمشیدی اول کلمات سعادت‌آیات اضطراب‌جهتندن ناشی‌اولمشدردینلمش اضطراب نه‌جانبده ایدوکی معلوم درحضرت خلافت‌آشیان‌محضاً احیای مراسم‌دین احمدی‌و اشاعت‌ناموس‌شرایع‌محمدی اجلیچون‌علیه‌الصلوة والسلام‌مسافت‌بعیده‌دن عساکر دریانشان ایله بوجانبلره کلمشلردر بودفعه طـرق و مسالك احوالنه اطلاع تحصیل اولنوب ان‌شاءالله‌الاعزالاکرم موربی مقدار اولوب‌ثقبهٔ زمینه کررسکزدخی خواه وناخواه، چاروناچارسزی میدانه چقارمق امورینك اسبابی تهیه‌سیچون حدود ممالك محمیه‌ده‌قشلمق نیت‌اولنمشدرسمت نخجواندن سعادت و اقبال ایله شرف و معاودت صورتنده اولمغله مصراع: شغال اندرآیدبه‌بانگ دلیر مقتضاسنجه قوت‌قلب تحصیل‌ایدوب‌دائرهٔ وجودده اولدوغکزاظهاراولنمش‌هنوز بو دیارظلال‌کشورستان ایله مستظل در میدانه‌کلور سکز اشارت اولنـدوغی اوزره لشکرنهنگ آهنگ دن طوب وتفنگ برطرف قلتور شمشیر عدوگیرمیدان ده لامع و تیغ جهانگشای ظفر تأثیر آفتاب جهانتاب کبی درخشنده وساطع دربلمش اولاسز. *

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۵۶ ـ ۵۵

نامه‌ای دیگر در این زمینه

بوطرفه مکتوبکز کلوب عنواننده مقدما بو جانبدن صلح آمیز مکاتیب وارد اولوب صکره اکا مخالفت اعماری صدوری تصریح اولنمش.پوشیده ومخفی اولمیه کـه حضرت خلافت پناه سعادت دستگاه پادشاه‌مز اعزالله انصاره حضرت لرینك خدمت علیا مرتبت لرنده‌اولان وزرا قوللرینك اول جانب ایله صلح وصلاح بابنده اصلا مکتوبی کندرلمش دکلدر. زیرا بوطرفدن اول جانبله مصالحه طلب اولنماغی ضرورت ایجاب ایدر. الحمدلله حق سبحانه وتعالی حضرت لرینك علوعنایتلری و ایکی‌جهان فخرینك معجزات هدایت آیتلری وآل‌کرام و اصحاب عظامك (رض) مرافقت ارواح مقدسه‌لری‌ایله‌اول قوت وقدرت وکمال شوکت وعظمت که‌حضرت خلافت پناهه نصیب اولمشدر خـواقین ذوی‌الاقتداردن برکمسنه‌یه میسراولمش دکلدربزم نه ضرورت‌مز اولمشدر که سزکله صلح وصلاح مراد ایدینوب مکتوبلر کوندریله اول خصوص خلاف واقع درشمدی یه دکین اول‌جانبه اصدار بیوریلان نامه‌لرده خودتکرار وتکرارصریح اولنمشدر که‌حضرت خلافت‌پناهك خلدالله تعالی ملکه خصال حمیده‌لری مکارم والطافه‌مبذول اولوب آستان مخلدالاقبال‌لری ایله‌صلح وصلاح مراد ایدنلرك تمنالری رد اولنور دکلدر اول معنائی اشراب ایچون تجویز صلح‌بیورمشلردر بو دکلودرکه حالیا اول‌جانب‌ایله بوطرفدن‌مصالحه مراد اولنوب مکاتیب‌کوندریله آستان سعادته مقدما وارد اولان ایلچی‌یه ویریلان نامهٔ مستطاب‌ده

بوخصوص ده‌جمله مسطور ایدی .

ثانیا ولایت عجمده اولان سپاهیدن و رعایادن جمله‌سی کافرلردرقانلری و مال‌لری مفتی‌لری‌مز حلال‌در دیو ویردکلری فتوی‌خصوصی‌تذکر اولنوب حضرت خداوندك جل وعلا وحدانیتنه‌مقر وحضرت رسالت‌پناهك(ص)نبوتنه معترف‌اولان لرینجه کافراولورلر دینلمش و قرآن عظیم‌ده ومن یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالدأفیها[1] آیت کریمه‌سی‌مقتضاسنجه عذاب وعقابدن‌اندیشه‌اولنمادوغی بیان‌اولنمش واقعاًمؤمنی‌قتل ایدنلرك جزاسی جهنم ایدوکنده اشتباه یوقدر بزم علمامز قتلنه‌فتوی ویردکلری طائفهٔ اهل ایماندن‌ایدکلری ثابت دکلدر چونکه ایمان واسلام دعواسن ایدرسز مملکتلریکزده آیات قرآن‌عظیمه‌یازوب‌کوندررسز ایمان اهلندن اولان‌پادشاه لرك مملکتلرنده جامعلرومسجدلر اولوب مسلمان‌لر بش‌وقت نمازی جماعت واذان ایله ادالرجمعه نمازی قیلنوب منبرلرده خطبه‌لر اوقنوب سرورکائناته (ص) صلوات ویریلوب آل و اصحاب‌کرامنه (رض) تحیتلر ویررلر انصاف ایله نظرایدك سزك افعال واوضاعکزده‌آثاراسلامو دیانت وارمیدر رفض والحادایله معتاداولوب‌سیادت دعواسن ایدرسز حضرت محمدك (ص) عهد نبوت لرنده یمین ویسار وزرای عالی مقداری ومبارك مرقدلرنده یار ومصاحبلری اولان اصحاب‌کرامنه حاشا سبّ و لعن ایدرسز تبرائی‌لرکه مخلدفی‌النار ایدکلری محقق درعلانیة فساد وشناعتلرینه رضا ویروب انلری منع و دفع ایلمزسز برمملکتده که شرع شریف اجرا اولنمیه انلرك مصاحبلری و اول مملکتده اقـامت ایدوب‌کفره رضا ویرنلر جمله‌کافراولمزمی‌یه کافرکیمه دیـرلر مجرد کافرکلیساسی اولانلر ایسه سزده کلیسا دخی یوقدرایمان واسلام نه‌ایدوکنی بلمزسز مجرد مسلمانـز دیمکله آدم مؤمنمی اولور فی‌الواقع کندوکزی مؤمن و مسلمان اعتقاد ایدرسز فتوی ویرر علماکز وارسه بوجانبه کوندرك بزم عالملریمزله کلوب بحث ایتسونلر اعتقادلرینك فسادی ظاهراولوب انصافکز وارسه اول وقت‌حق نه‌جانبده ایدوکی معلومکز اولور دین محمدی‌ظهور ایدلدن طقوزیوزسز احداث ایلدوککز. آیین دخی‌اللی‌ییلدن تجاوز ایتمدی بودین

۱ــ النساء ۹۳

که اکاطپارسز شمدی‌یه دکین‌قنده ایدی شرع پاك رسوله مخالف در انك‌کبی‌حادث و باطل‌دینه متابعت‌ایدنلر کافراولمزمی حضرت‌حق جل وعلادن‌شرم وحیا ایتمزسز قیامت گوننده جوابکز ندر شرع‌له کفریکزه حکـم ایدن علمانك حقنده اقاویل باطله اختراع ایدوب ترهاتله مسطور اولان امورکزی کشف ایدرسز.

ثالثا روزقیامت وحشرونشر وصراط ومیزان احوالی ذکر اولنوب پنج روز حکومت دنیای فانی‌ده بقا اولمادوغی ذکر اولنمش حمد ومنت خدای رب‌العالمینه که حضرت خلافت پناه اعزالله انصاره دنیای بی‌بقانك سرعت‌گذراننی دائماً نصب العین‌ایدنمشاردر اول‌بابده وعظ ونصیحته‌احتیاجمز یوقدرخصوصاً واعظ وناصح‌سز اولاسز و اهل رومك‌تزویر وتلبیس‌ده اشتهارلری اولدوغی بیان اولنمش ممالك روم حماهاالله الملك القیوم حضرت ظل‌الله المهیمن القدوسك ایـام عدالت‌لرنده غازی‌لر اوجاغی اولوب‌شرایع نبوی و آیین دین مصطفوی برله معمور در ارباب تزویر و تلبیس اهالی عجم‌درکه ظهور دولت محمدی دن (ص) الی هذا الآن‌فتنه و فسادلری مستمر اولوب لایزال قهر ذوالجلال ایله تعالی شانه مقهورلردر شأنلرنده سرورکائنات و خلاصهٔ موجوداتك (ص) دعای ضرر انجامی مشهود ومسطوردر.

آخرنامه‌ده‌صلح‌احوالی‌ذکر اولنمش‌آستان‌سعادت‌آشیان‌لری‌دائماًمفتوح در. اگر دوستلق یوزندندر و اگردشمن‌لکله دراصلا کمسنه‌یه منع و رد یوقدر. اگر اول جانبدن صلح مرادکز اولسه‌کندو مملکتکزده اوتوروب فتنه وفساده مباشرت ایتمزدکز حقیقة صلح مرادکز اولسه اراذل ناس‌دن کوندرمیوب برار آدم کوندریله‌که جواب ویریله والا سرحـدده قشلایوب رعایانك وبالی بوینوکزه اولور بوطرفدن عاطفت ومرحمت‌خسروانی‌ارباب‌حاجات حقنده دریغ‌اولنور دکلدر احوالکزی سزیك بیلورسز والسلام علی‌من اتبع‌الهدی[1] .*

۱ــ سورهٔ طه‌۴۷

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ص ۵۷-۵۶

ایضاً نامهٔ دیگر

حالیابوجانبه مکتوبکز وارد اولوب مقدما ارسال‌اولنان نامهٔ عنایت ختامه‌یه جواب ویریلوب خلاصهٔ مضموننده تخریب تبریز و اردبیل اخبارینك استماعندن تحصیل اولنان جراتك اطفاسی وتسکینی ایچون صورت وغلط و نصح ده بعض کلمات تحریر اولنمش اول خصوص‌ده کانون سینه ده مشتعل اولان نار غیرتك سوینمسی کمال‌اشکال‌ونهایت‌صعوبتده در.زیرا سلطان‌البرین وخاقان‌البحرین‌حضرت ظل‌الله عالم پناه پادشاه مز اعزالله انصاره وضاعف اقتداره هرچندکه لشکر دریا نشان ایله دیار شرقه دخول همایون‌بیوردیلر سزدن‌نام ونشان ناپیدا اولورگاهی جبال و بیابان شتابان‌گاهی بوادی فرار وانتقاله گریزان اولورسز سعادت و اقبال‌له شرف معاودت بیوردقلری زمان‌ده پردهٔ اختفاده ظهور ایدوب انواع جلادت و مردانگی اظهار ایدسز بواحوال نا محمود و اقوال نا مربوط که شمدی ظهور ایتمکه باشلدی بوزمانه کلنجه قنده‌ایدوکز تبریز و اردبیل شهرلرینی‌قپان‌کوشه‌لرینه واگرچه‌لردر بندینه تحویل‌ایدوب قاچورمق ممکن‌وقابل دکلدر ان شاءالله الاعز الاکرم اول‌بابده قدرت وشوکت کیمکدرمعلوم اولور حق سبحانه وتعالی‌نك‌عنایتی‌له اولدملرقریب اولوب تیز مشاهده ایدرسز ارلك اولدرکه شمدی اولان لاف وگزاف ده ثابت قدم اولاسز وهم اردبیل ده اولان حظیره خصوصنده اسدالله الغالب مطلوب کل‌طالب امیرالمؤمنین وامام‌المتقین ویعسوب‌المسلمین امام علی کرم‌الله وجهه و رضی‌الله‌عنه

حضرت لرندن صادر اولان کلام درربار و جواهر انتظام درج اولنمش اول سوزلر راست محلنده در اما انك سزه‌نه مناسبتی وحظیره‌یه نه مشاکلتی واردر آستانهٔ علیهٔ علویه‌یه انتسابکز محض‌تزویر ایدوکی گوندون روشن درارواح طیبهٔ چاریار کبار سزدن بیزار اولوب مقربان حضرت الوهیت نقود بی بهـره یه خریدار دکلدر وهم مکتوبکزده توسیع‌دائرهٔ میدان‌ایدوب ممالك‌محروسهٔ پادشاهی‌نك‌اطراف وجوانبی تباهی لردن برقومه توزیع وتقسیم اولنوب نواب‌کامیاب‌بوجانبدن میرزالربرطرفدن خانلر وخلیفةالخلفا طرف آخردن برمملکته ارسال ایلملك بابنده ترتیب عجیب بیان اولنمش . مصراع :زهی تصور باطل زهی خیال محال.

بونك امثالی تخیلات فاسده‌نك عروضی اکثر یا فساد دماغدن ومالیخولیای دیوانگی‌دن ناشی اولور و یا خود بی‌عار وننگ اولانلرك قلوب مغلوب‌لرینه کیفیت بنگ‌دن‌عارض اولورقضیه‌دربو ایکی سبب‌بوالعجبك‌برینك هجومی‌ایله شایدبرنسنه ظهوره‌کلوب اقدام ایدرسکز غایت مقصود و مرام و نهایت مطلوب ظفرانجاممزدر اول فرصت و غنیمت کیمك الینه‌کیـرر که جبال عجم دن چیقوب ممالك محروسه صحرالرینی مأوی ایلیه‌سز کریزه مجال قالمیه خدام و الامقام پادشاه ظفر احتشامك عز نصره عیدنوروزلری اول کوندر کاشکی اول سعادته دسترس میسر اوله وهم عساکر منصورهٔ پادشاهی‌نك بادپالری زاد وعلف سوزلکدن لاغر وپریشان اولوب انلاره پیاده‌لك عارض اوله‌جغی ذکـر اولنمش طائفهٔ مسلوب العقوله و مامن دابة فی‌الارض الاعلی‌الله رزقها[1] مضموننندن غفلت عجب دکلدر عساکـرمنصورهٔ گیتی ستان اولان‌اشتران سرمست اوزرلرنده نیچه‌آیلق‌زواده حاضروآماده اولوب‌دلاوران سرافرازك جنیبت ویك اندازلـری خودخراسان‌وسمرقند ولایت‌لرینه دکین‌کیدرلر ایسه‌سواران جهان پیما اولان ازاده لره پیاده‌لك‌کلمزقصور عقل وفتور ادراك دن‌در که‌ازاده عساکرهمایونك زبون وبی‌مجال اولان‌دواب ضعانك‌هلاکندن‌دیدهٔ‌اعدایه فتورلشکرظفراثر منصوراولوربومقوله بیهوده کلمات مزخرفه‌ابداعنه جرأت اولنور عوك قلعه سی طـرف لرندن اولان یایلاقده صلـح خبرلرینه انتظارده یوزدنلمش

۱ـ سورهٔ هود ۸

بوانتظارنیه درخدام آستان ملائك آشیان جانب‌لرندن سزك‌ایله صلح وصلاحه‌طالب اولمق.رجا ایدرسکز اول‌باب مفضل‌مسدوددرطلب صلح ناچار وزبون اولان غیرت سزلرندر .

الحمدلله والمنة حضرت خلافت‌پناه بتون عسکر ظفررهبرایله حدودممالك محروسه‌یه قریب یرده مشتاتعیین اولنوب قشلاق بیورلمشدر . ان شاءالله‌العزیز اول بهار خجسته آثارده عِسکر شیرافکن برله صد هزاربنایان بنیان‌کن و بسیار استادان اساس‌افکن احضاراولنوب شوکت غضنفران زورآوران ایله‌ممالك عجم غبارانگیز اولوب . اردبیل وتبریزك اشکالی‌فجعلنا عالیهاسافلها[۱] مقتضا سنجه وضع آخره‌تبدیل اولنور. اماصلح وصلاح امرنده شویلکه عاقبت‌اندیش اولوب شوروشردفعی چون آستان خلافت‌آشیان‌ده استعفا ایلیوب تضرع ونیاز ایدرسکز قبول‌صلح دن نفرت و ابالری‌یوقدر. هرزمان‌ده مراحم وشفقت شاهانه‌لری‌ارباب‌حاجاته مبذول در والسلام علی‌من اتبع‌الهدی[۲] *

۱ـ سورة‌الحجر ۷۴ ۲ـ طه ۴۷

* منشآت فریدون بیك ج۲ ص۵۸-۵۷

۱۸

رستم‌پاشا از رجال بسیار جالب توجه دوران سلطنت سلطان سلیمان است. وی مورد عنایت‌خرم سلطان زن‌سوگلی سلطان‌ترك قرارداشت. چه‌آن‌زن وی‌را برای اجرای‌نقشه‌های جاه طلبانهٔ خود شایسته تشخیص داده بود. خرم سلطان‌که میل‌داشت روزی «سلطان والده» شود وپسرش‌سلیم پس‌ازسلیمان برتخت نشیند، احتیاج به‌مردی دردستگاه دولت عثمانی‌داشت که بتواند نقشه‌های وی راعملی‌کند وپسران دیگرسلطان را ازمیان بردارد . رستم پاشاکه مردی‌جاه‌طلب وحریص‌بود، اجرای‌اندیشه‌های خرم‌سلطان‌را متعهد شد وسوگلی سلطان نیز درمقابل چندان ازابراهیم پاشا بدگویی‌کرد وسوء ظن سلطان را درمورد وی‌تحریك نمود که سلطان دستورقتل وی را صادرکرد وبلافاصله براثرتلقینات خرم سلطان رستم پاشا بر مسند صدارت نشست ودوسال‌بعد خرم سلطان کاشفه دخترسلطان سلیمان را نیزبه زنی به‌رستم پاشا داد و پاشا عنوان دامادی سلطان را ضمیمهٔ منصب صدارت عظمی‌نمود .

ازپسران سلطان ترك، مصطفی بیش ازدیگران مورد توجه‌مردم ولشکربود. رستم‌پاشا وخرم سلطان نخست درفکرنابودی وی افتادند و رستم‌هنگامی‌که دررأس قوای‌مجهزی عازم حمله به ایران بود به سلطان پیغام دادکه زودتر حرکت کندکه مصطفی سرعصیان دارد . سلیمان‌که درآن روزگارشصت سال داشت فوراً حرکت‌کرد و روز۱۲ شوال ۹۶۰به ارگلی رسید. مصطفی به‌دیدارپدر شتافت و اعیان دولت با احترام وکرنشی تمام اورا به‌درون‌چادر سلیمان رهنمون شدند. ولی بیچاره به‌محض ورود هفت‌مستخدم لال راباطناب درانتظار خود یافت. شاه‌زادهٔ ترك هرقدر به‌تضرع‌پدرخویش‌را صدا زد وازاوتقاضای رحم نمودمفید نیفتاد وپدرسنگ دل‌ازپشت پردهٔ ابریشمین به‌چشم می‌دیدکه لالها طناب‌به‌گردن پسرش انداختند واورا خفه‌کردند. این‌عمل شنیع دل‌مردم دورونزدیك‌را به‌دردآورد ولشکریان سر به‌شورش برداشتند وچون‌رستم‌پاشا را محرك این‌امرمی‌دانستند عزل اوراخواستار شدند. سلطان‌ترك نیز بالاجبار اورا ازکار برکنار کرد. کمی‌بعد شاه زاده جهانگیر نیزکه‌علاقهٔ‌شدیدی به‌مصطفی

داشت از شدت اندوه درگذشت . مورخین ایرانی تاریخ قتل‌مصطفی را «مکر رستم» یافتند (۹۶۰). پس‌ازقتل وی، ابراهیم‌خواجه فرزندمصطفی رابه‌حیله ازکنارمادر ربوده خفه‌کرد وجسد اورا دربورسا برروی قبرپدرش انداخت و ایرانیان ماده تاریخ این جنایت تازه را «ستم مکرر» گفتند .

قتل‌مصطفی جامعهٔ شعرو ادب‌راسخت آزرده ساخت. زیرا مصطفی خود شعرمی‌گفت‌و «مخلصی» تخلص می‌کرد وسودی مؤلف لغت فارسی وصاحب شروحی برگلستان و بوستان از دست پروردگان مصطفی است. شعرای‌عثمانی درمرگ وی اشعارسوزناك گفتند وازاین میان یحیی‌شاعرترك شوری دیگردارد و اشعاراو سوزی‌دیگر. وقتی رستم باردیگر برسرکارآمد خواست تایحیی‌رابیازارد. ولی سلیمان او را در حمایت خویش‌گرفت . سلیمان ضمنا دستور داد تامسجدی مخصوص به‌یادگار جهانگیر دربالای توپخانه بنا نهادند. نعش اورا درکنار برادرمحبوبش دفن‌کردند وآن‌مسجد موسوم شد به‌مسجد شاهزادگان .

پس از عزل رستم ، منصب صدارت به‌احمدپاشا تعلق‌گرفت . اما دوران صدارت وی براثرمخالفت وسعایت‌خرم‌سلطان‌دیری نپائید ووی در۱۲ذی‌الحجه‌سال ۹۶۲ه (۲۸ دسامبر ۱۵۵۵م.) وقتی به‌حضور سلطان ترك رسید به‌فرمان سلطان‌کشته‌شد و رستم پاشا باردیگر به صدارت رسید وتاپایان عمردراین منصب باقی ماند .

رستم‌هنگام مرگ ثروتی‌عظیم ازخود برجای‌گذاشت. زیرا اومناصب ومشاغل والقاب دولتی راهریك قیمتی نهاده‌بود ودرطی پانزده سال وزارت عظمی با این‌روش جیب خود و خزینهٔ سلطان را ازطلا لبریزکرد. وقتی‌خزاین سلطان پرشد، وی اطاقهای حرم را ازپول پرکرد وپس‌ازآن‌که‌دیگرجائی باقی‌نماند، درقلعهٔ هفت‌برج(یدی‌قله) پولها را روی‌هم‌ریخت وتلی ازطلا فراهم‌آورد . ثروت وماترك وی راچنین نوشته‌اند: ۸۱۵ مزرعه در روم ایلی‌و آناطولی ۴۷۶ آسیای‌آبی، ۱۷۰۰ غلام وکنیز، ۱۹۰۰ اسب‌سواری، ۱۱۰۶ اشتربارکش، ۵۰۰۰ خفتان ولباس‌سنگین، ۸۰۰۰ عمامه ومندیل، ۱۱۰۰ کلاه ازپارچهٔ زربافت، ۲۹۰۰ پیراهن زره و۲۰۰۰ زره ، ۶۰۰ زین نقره‌کوب ، ۵۰۰ زین و برگ طلاکوب وجواهر نشان، ۱۵۰۰ کلاه خود نقره‌گرفته ، ۱۳۰ جفت مهمیز طلا، ۷۶۰ قبضه شمشیر مرصع ، ۱۰۰۰ نیزه نقره گرفته، ۸۰۰ قرآن من‌جمله ۱۳۰ جلد با جلدهای مرصع گرانبها و کتابخانه‌ای با ۵۰۰۰ کتاب، ۳۲ پارچه‌جواهر به قیمت ۱۱،۲۰۰،۰۰۰ آسپر و ۲۰۰۰۰۰ دوکا طلانقد ومقادیری شمش‌طلا .

دربارهٔ خلق وخوی‌وی،مورخین‌نوشته‌اندکه مردی‌طماع و اخمو و خشن بود وهرگز خنده‌برلبانش راه‌نمی‌یافت. به‌نظرمی‌آیدکه وی‌سخت پابندمقررات بوده وخشکی وخشونت وی ظاهراً ناشی ازهمین‌امربوده است . وی‌چنان‌که ذکرشد برای کلیهٔ مشاغل نرخی‌معین کرده بود ، ازجمله برای‌حکومت مصرکه نان و آبی‌کافی و وافی داشت ۱۰۰۰۰ دوکای

طلا و برای ایالت ارزنةالروم که ازهمه ولایات کم درآمدتر بود ۳۰۰۰ دوکا . وقتی یکی‌از متقاضیان حکومت ارزنةالروم، پنج‌هزار دوکا با اسبی اصیل به رشوت فرستاد . رستم سه هزار دوکا را با اسب برداشت و ۲۰۰۰ دوکا راپس‌فرستاد و رقم حکومت‌ارزنة الروم به‌نام آن متقاضی نوشت .

نامهٔ صدراعظم (رستم‌پاشا) درجواب وکلاء (= نمایندگان) شاه طهماسب که از اماسیه نامه فرستاده بودند

افاخم خانان عظام‌عالی‌مقام، اکارم کبراء فخام واجب الاکرام، مراجع امراء ذوی القدر والاحترام، مجامع محامد و فضائل جوامع محاسن خصال، بانیان بنیان الدولة والاقبال، ممهدی اساس العزه والجلال المخصوصون بوفور الطاف الملك المتعال، المحفوفون بصنوف اعطاف ذی الجلال، معصوم خان صفوی و شاه قولی خلیفه وبدرخان وسوندك قورجی‌باشی ادام الله‌تعالی معالیهم الی‌یوم‌الحساب تحیات زاکیات مسکیة النسمات که روایح روح افزا سندن مشام روحانیان معطر و دعوات خالصات عنبریة النفحات که فوایح دل گشا سندن دماغ ساکنان باغ جنان‌معنبراوله اشرف اوان و اسعد زمانده صفای جاندن صدور و خلوص جناندن ظهور لـه قرین نسیم قبول اولوب محل اجابت و قبوله متصاعد و مـوصول اولـه تحف مجالس نفایس قلند قدنصکره ضمایر مرایا مظاهره انها وانبا اولنورکه آستان عرش آشیان و درگاه عالی شان حضرت شاه کامران رفع الله تعالی شانه و خلد سلطانه طرفندن تأسیس اساس اخلاص و تأیید بناء اختصاص ایچون طریق رسالت ایله وارد اولان عمدة الخواص [تبت ؟] آغا زید مجده ایله بومحب بی‌اشتباه دولتخواه جانبنه اولان حب‌قدیم و ود صمیمکز ایجابیله ایجاد رسالهٔ اتحاد وتحریرصحیفهٔ‌مشحون‌الولاء و الوداد قلنوب مضمون مکنونی دررمصافاتله مزین و فحـوای محبت نمونی غرر موالاتله معنون ایمن‌احیان‌و احسن اوانده وصول‌بولوب‌خلال‌مقال‌لالی‌مثالنده مندرج

و منتظم اولان مارب و آمال و تفاصیل احوال مفهوم و معلوم اولوب اخبار صحت
نزهت فزودك ورودی سبب‌اصناف حبور وباعث اضعاف‌سرور واقع اولدیغی. آراء
جهان‌آرایه مخفی ومستور اولمیه‌محافظهٔ عهد وامان‌اهم‌ارکان‌اهل‌ایمان واقدم خصال
ذوی الاحسان ایدوکی عالم و عالمیانه آفتاب تابان‌مثالی باهر وعیان اولوب‌حاجت
دلیل و برهان و متوقف کشف و بیان دکلدر بوبنای مؤکد البنیانه بوجانبدن خلل
و نقصان تجویزی‌ضمیر آگاه و خاطر اولی الانتباهه خطور ایتمك مقتضای ذهن‌سلیم
وطبع مستقیمدن دور ومهجور اولوب احتمال خیالدر حضرت حق‌جل‌وعلانك‌علو
عنایتی‌وسرور انبیاء مفخر اصفیانك‌علیه وعلی آله واصحابه من‌الصلوات‌ازکاها ومن
التحیات انماها هدایت سعادت غایتلری ایله پادشاهمز اعـزالله انصـاره و ضاعف
اقتداره حضرتلرینه اکناف ممالك وسیعة الاطراف مسخر اولوب توسیع ولایت و
تکثیر مملکت توفیر خزاین و فتح مـداینده کمـال استغنا و نهایت استیفـا اوزره
اولوب دائما مراد سعادت معتادلری ظل ظلیل حمایتلرنده کافـهٔ مسلمین و جمهـور
موحدین آسوده حال اولوب فراغ بال ایله عز و اقباللرینه اشتغال اوزره اولمقـدر
معابد و مساجدی تعظیم وتوقیر و طاعت و عبادته اقبال و اوامر الهـی یـه امتثالکز
مسموع اولغین تعلق خاطریمز زیاده اولمشدر عداوت ماضیه نك باعثی اولدیـارده
بعض اشرار اخیار اصحاب کباره بعض و عداوتده اصرار اوزره اولد قلری ایلدی
بحمدالله تعالی بو وضع هایل ممنوع و مدفوع اولوب اهم مراملری رعایت‌شرایع
اسلامه اهتمام ایمش بو تقدیرجه دوستلغه مانـع و حائل نسنه قالمیوب اساس صلح
و صلاح مؤید و قواعد فوز و فلاح مشیداولوب مسدد در و حرمین محترمین
معظمینك اول اطرافده واقع اولان اوقافی محصـول واقفلرك شرایـط اخـلاص و
روابطلری مقتضا سنجه محل مشروطه ارسال و ارباب استحقاقـه اتصال خصـوصی
اشعار اولنمش‌ضمایر نیره یه مخفی اولمیه که دیار روم و مصر و شام و دیار بکـر
و بغداد بالجمله اقالیـم موقیهٔ پادشاهیـدن هـر ولایتـده اوقـاف حـرمین مکـرمین
متولیلری مستقل اولوب هر سال جمع و تحصیل ایتدکلری مالی قافلهٔ حجـاج با
ابتهاج سعادت رواج ایله ارسال اولنان امناء تـوزیعـه تسلیـم ایـدرلر اول اماکن

متبرکه ده مجاور و ساکن اولان علما و صلحا و اتقیا و فقرا علی الاسماء ثبت دفتر اولنوب هر برینك کفاف معاش و سبب انتعاشی ایچون حال‌لرینه وبیوت و عیال‌لرینه و اولاد و اطفال‌لرینه کوره برر مقدار صره تعیین اولنوب موسم حجده هر کشینك حصهٔ معینه سی و وظیفهٔ مقدره سی شریف وحاکم معرفتی ایله صدقات یدندن توزیع اولنور و التون قلعه نك بو جانبه تسلیمنده اهمال اولنمیه و السلام*

---

* منشآت فریدون بیك ج۱ ص ۶۲۰ - ۶۱۹

۱۹

مقصود ازشاهزاده محمد پسرشاه طهماسب ، همان شاهزاده‌ای است‌که بعدها به نـام سلطان محمد خدابنده پس از درگذشت ناگهانی شاه اسمعیل دوم برتخت سلطنت ایـران نشست وپسراوعباس میرزا بعدها عنوان شاه‌عباس‌کبیردرتاریخ‌کشور ما یافت .

وی درسال نهصدوسی وهشت دیده به‌جهان‌گشود وشاه طهماسب حسین‌خان شاملو رابه للگی وی معین نمود ودراواخرسال۹۴۲ «به‌سلطنت‌خراسان انتساب‌یافت» ومحمدخان‌شرف الدین اوغلی‌تکلوازجانب وی به‌دستورشاه صفوی به‌حل وعقد امورآن خطه پرداخت تااین که درسال ۹۶۳ شاه طهماسب وی‌را ازخراسان احضارکرد واو روز جمعهٔ‌چهارم شعبان از هرات بیرون آمده دراواخرشوال به قزوین رسید وایالت خراسان به شـاه زاده اسمعیـل میرزا تفویض‌گردید .

نامهٔ شاهزاده محمدپسر شاه طهماسب به رستم پاشا

تحفهٔ سلامی که از پرتو جلای آن در آیینهٔ جان صورت شاهد محبت و دوستی که بر حسب تعارف ازلی و مناسبت معنوی تا کنون در حجاب اختفا و کمون ثابت بود به احسن وجهی جلوه نماید وهدیهٔ دعائی که از نهایت انجلای آن در مرآت جنان جمال معنی خلت و آشنایی تا غایت در پردهٔ خفا مستور و محزون بود از ورای پردهٔ غیب چهره گشاید مصحوب قوافل شوق و آرزومندی به حضرت ایالت و حشمت پناه ، نصفت و شوکت دستگاه، معدلت و عظمت انتباه، وزیر اقدم و اعظم ، مطالع الوزراء فی العالم ، متبوع ارباب السیف و اصحاب القلم ، ناظم مناظم الامور بەوفور رأیه الصائب . کفیل مصالح‌الجمهور باصابة فکره الثاقب ، مشیر ذی قدر عالی شان ، آصف سلیمان جهان ، واسطهٔ رحمت و امنیت عالمیان، مظهرانواراسرار الهی ، مظهرآثارمعدلت ومرحمت شهنشاهی،امین الحضرة العلیة السلطانیة یمین الدولة البهیة الخاقانیة ؛

آن‌که کلکش گشاده دریک دم	گره از کار بستهٔ عالم
کرده سد مصالح جمهور	رای او حل مشکلات امور
هم چو بوزرجمهر بی ثانی	ثانی آصف سلیمانی

لازال متمکناً علی معارج العز و الاقبال و العلی و مؤیداً بالتأییدات العلیة من حضرة الاعلی اوصله الله تعالی الی منتهی مطالبه و مرامه فی الدین

والدنیا، مرسل گشته به‌لوازم تهنیت رجوع آن عالی حضرت آصف صفت به‌مسند نیابت کبری و بازگشت آن مشتری منزلت وعطارد مرتبت به‌مستقر وزارت عظمی قیام واقدام می‌نماید .

فبشری لقد انجز الآمال ماوعدا　　وکوکب‌النصرفی افق‌العلی صعدا

لله‌الحمد والمنة علی نعمائه المتکاثرة المتوافرة که باز قالیچهٔ منابت و وزارت عالی از فر مقدم آن همایون‌فال منور ومزین‌گشت وچهاربالش نصفت و ایالت ازیمن قدوم شریف‌آن حضرت ملکی خصال مفتخر و مشرف شد. فحمداً له ثم حمداًله . زمانه که چون طرهٔ خوبان پریشان می‌نمود از یمن شان عطاردنشانش چون عقد پروین جمعیت آیین گشت و دوران که چون چشم بتان بیمار و ناتوان بود ازبرکت انفاس عیسوی‌اقتباسش به‌صحت قرین شد.

همه کار شاهان گیتی ستوه　　به رای وزیران پذیرد شکوه

هرچند تا قیامت دولتش‌را آفت زوال کلی نرسد وجمال بی‌مثالش‌ازاصابت عین‌الکمال‌مصون ماند، چندروزی درشارع‌کامرانی‌آن عدیم المثال بلا وملالی‌وزید وخارانتقالی به دامن جاه وجلال آن ملکی خصال خلید ، اما چون درازل ازال‌زمام امور به‌کف کفایت آن مهرسپهر وزارت سپرده بودند و دربدو حال نظم مصالح جمهور به رای رزینش موکل ساخته ستارهٔ ماه فلك اقبال بعد ازآن‌که مرتبهٔ هلال یافته بود بازدرجهٔ بدریت به‌کمال یافت ومجددا برجیس حشمت واجلال بعدازآن که متوجه حضیض بعد شده بود باردیگربه اوج جاه وجلال انتقال‌کرد[1].

وللنجم‌من بعدالرجوع‌استقامة　　وللشمس من‌بعدالغروب طلوع

دولت تیز رستخیز بود　　دولت‌آن‌به‌که افت وخیز بود

علم‌الله وکفی‌بالله شهیدا که به‌واسطهٔ استماع مکارم اخلاق ومحاسن اوصاف

---

۱ ـ اشاره به عزل رستم پاشاازوزارت و نصب‌مجدد اوست. رستم‌پاشاکه محرك‌سلیمان درقتل فرزند خود سلطان مصطفی بود، براثرعدم رضایت ینی‌چریها از کار برکنارشد ولی چندی بعد رستم پاشاکه داماد سلطان بود بار دیگر منصب وزارت عظمی‌یافت .

ذات کریم‌الصفات وعموم عدل و احسان و شمول عواطف بر وامتنان آن عالی‌شان نسبت باطبقات‌عالمیان دربدوحال نهال محبت وشجرهٔ مودت آن حضرت به‌نوعی در بوستان دل وجان وگلستان روضهٔ جنان جای گرفته‌که همیشه از کمال شـوق و آرزومندی ذات خجسته صفات‌را درمخیلهٔ ضمیر فیض‌پذیر و برصفحهٔ خاطر کسیر از روی شوق تصویر نموده بدین‌مضمون متذکر ومترنم است‌که:

با رخت آیینهٔ دل درمقابل‌داشتم درمقابل صورتی دیدم‌که دردل‌داشتم

ودرآن ایام‌که آثار مساعی جمیلهٔ آن حضرت در باب تمهید قواعد صلح و صلاح میانهٔ حضرات پادشاهان عرصهٔ اسلام رفع‌الله تعالی‌لواء سلطنتهم علی بسیط‌الأرض والسماء الی قیام الساعة و ساعةالقیام در اطراف عالم اشتهار یافت و از واردان آن صوب فلك طباق و ترددین ممالك آذربایجان وعراق خصوصیات امداد ایشان‌در این‌کار خیر وفلاح استماع رفت بی‌شائبهٔ تکلف وبی‌غائلهٔ تصلف خلوص ارادت و حسن اعتقاد به‌اطوار حسنهٔ آن نصفت پناه تجدید چون مبانی سبعاشدادا تأکید یافته چند مرتبه براین معنی عازم وبدین مقدمه جازم شدکه‌نقاب حجاب از پیشگاه خاطر آگاه برداشته به‌اظهـار اسرار محبت صمیمی ومودت حقیقی مبادرت نماید باز بـه واسطهٔ بعد مسافت وملاحظهٔ آن‌که از جانب نواب‌کامیاب سپهر رکاب گردون‌جناب اعلی حضرت درآن باب نشده بود به عرض آن جرأت نکرد واین معنی مدتها در عقدهٔ توقف وتأخیر بود .

دراین ولا که از مواهب تأییدات الهی برحسب فرمان قضا جریان بندگـان نواب طوبی‌لهم وحسن مـآب قدم ازسر ساخته از دارالملك خراسان بعداز حرمان چندین سـاله به‌شرف تقبیل عتبهٔ علیهٔ فلك اشتباه شاهنشاهی وتلثیم سدهٔ سنیهٔ بارگـاه عالم پناه پادشاهی موفق وسرفراز گشت به‌مقتضای الأمور مرهونة باوقاتها اتفاق آن معنی برضمیر الهام‌پذیر آن حضرت‌که فی‌الحقیقه مرآت حقایق غیب و جام جهان نمای عالم‌لاریب است پرتو انداخته به‌تقریب خصوصیات حالات وحکایات وانبساط خاطر عاطر اشرف‌که به سبب تجدید تفویض منصب نیابت و وزارت آن حضرت

آصف منزلت اظهار می‌فـرمودند کمین بندهٔ خودرا چون تازه به‌درگاه معلی‌آمده وآن ایالت پناه مجدداً به‌منصب عالی وزارت اعظم سرافراز گشته بودند به مراسم تهنیت و مبارك‌باد ایشان و تمهید محبت و یگانگی فی‌مابین ایشان مأمور کردند و مخلص هم بنا براراده ومخزون خاطر خطیر و اتباع امر مطاع نواب‌خورشید نظیر به‌توفیق ملك قدیر ازحجاب موانع بیرون‌آمده به‌اهداء این ذریعه مبادرت نمود و ابلاغ آن‌کتاب صواب و ارسال آن‌گرامی خطاب مستطاب مصحوب عمدة ارباب‌ـ الدولةفی‌الزمان وزبدةالأعاظم والأعیان تبت آقا که قریب پنجاه سال است که‌خدمت اعاظم امـرای این سلسلهٔ علیه نموده و از خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی همـواره صلاح‌المسلمین (   ) وهمه روزه در مجلس بهشت‌آیین به‌عز مجالست قرین بوده‌ونواب‌اعلی همواره بااو به‌طریق ملازمان خاص نظر مرحمت وشفقت داشته‌اند و ازکمال اعتماد دراین اوقات اورا به‌وکالت مخلص تعیین فرموده‌اند فرستاده شد که به‌وظایف ومراسم تهنیت منصب عالی وزارت آن حضرت که ان‌شاءالله تعالی مبارك ومیمون و آبادان به‌روزگار فرخنده آثار واصل ومتواصل باد قیام نمـاید و قواعد محبت وخصوصیت‌را غایبانه چنانچه‌آشنایان تقارب معنوی وتناسب‌روحانی باکمال مباعدت صوری ومفارقت جسمانی، مقدمات وصال جانی واتصال جنانی را ممهد می‌سازند مشیدگرداند وبعد الیوم به‌میامن اهتمام خدام جانبین بنیان محبت و دوستی حضرات پادشاهان طرفین واساطین سلاطین خافقین‌که فی‌الحقیقه عموم‌فرق انام‌را ازسر ارباب‌کفرونفاق‌حامی‌علی‌الأطلاق‌وحوزهٔ اسلام راحافظ‌بالاستحقاق‌اند کانهم بنیان مرصوص[1] استحکام تمام‌یافته وعموم انام وجمهورخاص وعام درظل‌ظلیل معدلت و احسان ایشان درکمال قرار واطمینانـ که تاانقراض زمان و نهایت دوران پاینده بادـ از حوادث ایام مصون ومحروس توانند بود.

لله عقد و لا انفصام لـه ... ماانفك‌یزدادتوثیقاوتأکیدا
والحب‌لله‌فیض‌من‌مواهبه ... فزادناالله توفیقا و تأییدا

حقاکه در این ایام‌که به‌شرف ملازمت و بندگی نواب گردون جناب اعلی

۱ـ سورة الصف ۴

حضرت سکندر مرتبت خاقانی مشرف و سرافراز گشته مکرر به زبان معجز بیان خشنودی تمام از آثار مساعی ایشان که در باب صلاح طرفین و اصلاح ذات‌البین نموده بودند اظهار فرمودند وهرگاه که حکایت تجدید منصب آن حضرت مذکور شد، این مضمون برلسان مبارك مقال نواب ولی‌الأفضال جاری گشت که اگر صویی (؟) در سرکار وزیر اعظم که بانی وباعث صلح بودند واقع نمی‌شد (   ) و حالا بحمدالله‌والمنه که به‌میامن‌خیرخواهی آن‌صاحب دولت هرساله چندین‌هزار مسلمان را طواف بیت‌الله‌الحرام میسر شد و به دولت و من‌دخله کان‌آمنا[1] فایز گشت و به طواف مسجداقصی مشرف گشته به زیارت مدینهٔ معلی و مرقد مزکی حضرت سید کائنات ومفخر موجودات سرورانبیا وسردفتر اصفیا سلطان سریر دنی‌فتدلی فکان‌قاب قوسین اوادنی[2]

محمدکازل تاابد هرچه هست به‌آرایش نام او نقش بست

رسیده خاك‌آستان ملائك آشیانش را (کحل‌الجواهردیدهٔ) مراد می‌سازند.

بنموده‌خاك پای‌تو باعرش هم‌سری ختم‌است بر کمال توختم‌پیمبری

در معرض ظهوربکرد از علو قدر با آفتاب سایهٔ شخصت برابری

و به‌دولت مجاورت‌مشاهدمتبرکهٔ حضرات مستسعد می‌گردند وابواب نهب وغارت وفسق‌وفجور وسایر مفاسدکه درخصوص‌هریك از آن کرایم‌آیات وصحاح‌احادیث وارد است بالکلیه مسدود است واز طرفین به واسطهٔ انتشار آثار عدل و دادکه به مقتضای کلکم مسئول عن‌رعیته برذمت سلاطین کامکار واجب ولازم است مضمون لوکانت لی‌دعوة مستجابة لصرفتها الی‌السلطان‌العادل از زبان حال کل واحد ازافراد عباد به‌گوش هوش عالم وعالمیان می‌رسد و بی‌شبهه حضرات پادشاهان اسلام (این سعادت را حائز) و در بعضی شریك و سهیم آمده وآن حضرت که بانی وباعث آن امنیت و صلاح و سبب استقامت وفلاح بوده‌اند لاشك برطبق حدیث صحیح الدال علی‌الخیر کفاعله دردنیا وعقبی‌به‌سعادت عظمی و مثوبات کلیه سرافراز خواهدبود.

کسی نیك بیند به هردو سرای که نیکی رساند به‌خلق‌خدای

۱ـ آل‌عمران ۹۷ ۲ـ النجم ۹

اکنون توقع وترقب از مکارم اطوار واخلاق آن‌عمیم الأشفاق‌چنان‌است که چون بندگان حضرت خاقانی خالصاً لوجه‌الله تعالی و خشنودی حضرت محمد رسول‌الله (ص) وحضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و رفاهیت و فراغت رعایاکه ودایع بدایع حضرت خالق البرایاعز وعلااند وجهت رفع ضررو اضطرارعموم جمهور مسلمانان وقاطبهٔ اهل ایمان بی‌شائبهٔ غرضی ازاغراض دنیویه صلح فـرموده‌اند واگر به حسب فرض محال عالمی درمقام نقض آن باشند یك سر موی مقصور به قواعد آن راه نخواهد یافت آن سعادتمندکه از بدایت حال بانی و باعث این خیرشده‌اند چنانچه مقتضی حسن جبلت وخوبی فطرت واقتضای منصب عالی نیابت ورتبهٔ وزارت است به‌نوعی درانتظام آن مصالحت به‌مقتضای الاکرام بالاتمام اهتمام نمایند که روز به روز موجب ازدیاد رفاهیت عالمیان و دعای خیر مسلمانان گردد و ذکرجمیل آن رفیع المقدار تا منقرض ادوار برصفحات روزگار ناپایدارپایدارماند وبه‌موجب محبت اصلی که مضمون صدق مشحون الارواح جنود مجنده‌از آن مفصح ومخبراست قواعد الفت فطری چون بنای ارم ذات‌العمادالتی‌لم یخلق مثلها فی‌البلاد استحکام تمام داده درتشیید قواعد مصادقت ومودت بروجهی توجه فرمایندکه‌به مرورایام وتعاقب شهور درارکان راسخة‌البنیان عهدوپیمان مطلقا خللی وزللی راه نیابد ان‌شاءالله تعالی.

چون باقی حالات حامل صحیفهٔ دعابه مشافهه عرض می‌نماید، دراین‌صحبت به‌همین چندکلمه اکتفا نموده ختم اخلاص فرجام به‌دعای دوام وزارت وایالت و نصفت ورأفت فلك احتشام می‌نماید.

بقیت بقاءالدهر یاکهف اهله	و هذا دعـاء للبریة شـامل
بقیت مدی الدنیا وبابك کعبة	یطوف‌الاعالی‌حولهاوالأسافل*

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۶۹-۶۷

نامهٔ لله محمد میرزا به‌رستم پاشا[1]

چون افتتاح مکاتبات و ابتدای مفاوضات به وظایف دعا و مراسم‌ثنا شیوهٔ اخوان‌الصفا وهمواره سنت سنیهٔ خلان وفا است لهذا بروفق آیین و اطوار محبان صادق و دأب و شعار مخلصان موافق مبادی این صحیفه مشحون به محبت ووداد و عنوان‌این‌رساله عاری ازشائبهٔ ریب وغائلهٔ ریا به‌وظایف دعای دوام دولت واستدامت شهور و اعوام جاه و جلال خدام فلك احترام عـالی حضرت کیوان حشمت ناهید رتبت مشتری منزلت مریخ صولت عطارد تدبیر، مهرسپهروزارت ورعیت‌پروری، بدرمنیر نیابت و عدل‌گستری ، رکن‌الدولة القاهرة السلیمانیة ، عضدالسلطنة الباهرة الخاقانیه، وزیراعظم آصف مقام نایب خسروجمشید احتشام، متبوع اعاظم‌الوزراء و الحکام ، مخدوم اصحاب السیوف و الاقلام ، ناظم مناظم‌العلماء الاعلام ، کفیل مصالح اهل الاسلام من‌الخواص والعوام، ملاذ افاخم‌الوزرا من حیث‌القوة والقدرة والتمکین ومعاذ جمهورلنظم مصالح المسلمین ، مشیرصاحب درایت صائب رای ، وزیرکافی‌کفایت ممالك آرای، موردتاییدات والهامات ربانی، واسطهٔ فیضان انوار عواطف و احسان سلیمانی شجاعا للأیالة و الدولة و السعادة و الحکومة و الحشمة

۱ـ مقصود محمدخان شرف‌الدین اوغلی تکلواست‌که ازجانب محمد میرزا امورخطهٔ پهناورخراسان رااداره می‌کرد. وی نخست ازملازمان چوهه سلطان وکیل‌السلطنه بود ودر سال ۹۳۳لقب سلطانی ودرسال ۹۳۵لقب خانی وحکومت بغداد یافت . مرگ وی درسال ۹۶۴ روی داد. (جهان‌آرا ص۲۸۵ـ۲۸۴ واحسن‌التواریخ ص۴۰۱-۲۲۳) .

والشوکة والعظمة والعز والاقبال والنصفة والرأفة و المعدلة و الشفقة و المرحمة و المکرمة والاحسان والافضال رستم‌پاشا اسبغ‌الله تعالی ظلال وزارته وایالته وحشمته وشوکته وعظمته وعزه واقباله ونصفته ومعدلته ورأفته ومرحمته ومکرمته واحسانه و افضاله الی‌یوم القیامة مصدرساختند و عنان عبارت از صوب اطناب دربیان اوصاف و القاب و تطویل درنشر محامد و اخلاق آن خجسته صفات ملکی ملکات که دست فرسودهٔ ارباب رسوم و عادات است کشیده بدایع ضرایع دعوات وافیات وردیة‌النفحات چون اورادمسبحان حظایر مقدس ملکوت مستجاب وروایع بدایع تحیات زاکیات صادقات به‌مثابهٔ انفاس متبرکهٔ مجاوران قدس جبروت مستطاب ابلاغ می‌دارد ودعائی که‌ازریاحین بساتین اخلاصش‌نسیم کرامت شمیم فاستجاب‌لهم‌ربهم[1] به‌مشام روزگار فرخنده آثار رساند وثنائی که بر شاخسارگلزار اختصاصش از ترشیح‌جویبار طراوت شعار فتقبلهاربها بقبول‌حسن وانبتهانباتاحسنا[2] غنچهٔ هرگونه امانی وآمال شکفته گرداند تحفهٔ‌معلی‌موقف نصفت ایاب وهدیهٔ‌مزکی محفل‌معدلت مآب می‌سازند و به‌وظایف تهنیت رجوع به مستقر وزارت عظمی و عود به مسند ایالت کبری‌وعروج به‌ذروهٔ مروت ووفا وصعود به‌اوج صفهٔ صفا وجلوس‌به‌کریاس نیابت‌علیا ونزول به‌بارگاه دولت انتما قیام واقدام می‌نمایند. الحمدلله‌الذی اذهب عناالحزن[3] ومن‌علینا بانواع‌المنن.

بحمدالله‌که مقصود دل ما شده حاصل خوشا این‌حاصل ما

رجا به‌فیض واهب‌ذی‌الأفضال حاصل وامل به‌کرم فیاض‌متعال متواصل‌است که همیشه صدرمسند وزارت وایالت به‌وجود فایض‌الجود آن‌حضرت آصف‌منزلت مشتری مرتبت مزین ومشرف‌باد.

بقای جاه تو باداکه باعنایت تو نه‌کار ماکه شودکارعالمی‌به‌نظام

بعدازعرض فنون خدمات وطی بوادی‌صنوف ضراعات عرضهٔ رای‌جهان‌آرا ومعروض‌خاطر خورشیدانجلا وضمیر منیرسپهر [اعتلا][4] می‌گردانند‌که در این ایام

۱ــ آل‌عمران ۱۹۵ ۲ــ ایضاً ۳۷ ۳ــ فاطر ۳۴ ۴ــ تصحیح قیاسی. نسخه: اختر

خجسته فرجام که استماع خبر مسرت اثرالعود احمد به‌مسامع‌جاه وجلال رسیدودر خلال آن نواب کامرانی وجهان بانی ابوالغالب سلطان محمدمیرزا خلدالله تعالی‌فی ظل‌ظلیل‌اعلی‌حضرت والده الاعلی ظلال جلاله‌الأسنی واوصله الی‌منتهی المراتب والمقامات فی‌الدین والدنیا از دارالملك خراسان‌بعداز چندین ساله‌حرمان‌به‌سعادت معاودت فرمودند وبه‌دولت تقبیل فواید[1] درگاه عرش اشتباه مشرف‌گشته به‌عزتلثیم سدهٔ جهان‌پناه فایزشدند ودر این‌اثنا به‌تقریب هرنوع حکایات وذکر هرگونه‌مقالات که‌نواب طولی‌له وحسن‌مآب[2] بافرزند ارجمند سلطنت شعارخود می‌فرمودند‌مساعی جمیلهٔ آن‌حضرت‌که درباب صلح طرفین واصلاح ذات‌البین در بدوامر نموده‌بودند اظهار می‌فرمودند واین معنی مذکور گشت‌که اگـر هم‌چنان آن حضرت در مسند وزارت عظمی متمکن می‌بودند ونصب احمدپاشا وقوع نمی یافت اصلا ایـن‌لشکر کشیها وقتل‌ونهب وسایر انواع فساد که به‌سعی‌ارباب افسادروی نموده واقع‌نمی‌شد ودر خلال آن خصوصیات برزبان گوهرفشان بندگان نواب کامیاب گذشت که‌چون نواب شاه‌زادگی مجددا به‌خدمت آمده‌اند وآن حضرت هم‌چنین به‌تازگی به‌منصب وزارت‌عظمی سرافراز گشته‌لایق‌آن می‌نماید که به‌تهنیت‌منصب وزارت‌رفیع‌مرتبت نواب مشارالیه کس فرستاده تحریك سلسلهٔ محبت آن‌حضرت به‌وسیلهٔ رسولی‌امین فرمایند. بنابراین نواب کامرانی، برحسب‌اشارت مطاع و اطاعت امرمتحتم‌الأتباع بندگان نواب کامیاب خلدالله تعالی ملکه وسلطانه جناب دولت‌مآب سعادت ایـاب کمال‌الدین تبت‌آغا راکه قریب پنجاه‌سال است‌که درسلك اعاظم امرای‌عالی‌مقدار صاحب اعتبار بوده ودراین ولاازکمال اعتماد وکالت نواب کامرانی به‌وی‌مفوض شده به‌رسالت فـرستادند تامقدمات تعارف ازلی‌که به‌مقتضای ولکن‌الله الف‌بینهم[3] همواره ثابت ومحقق بوده‌اند تجدید نمایند ونتایج وآثار آن‌سمت ظهوریابدواشعهٔ مـرایای‌صداقت‌ومودت‌جبلی‌که ازصیقل‌محبت ووداد‌مجدداً جلایافته ازطرفین‌سمت انعکاس پذیرد وبه‌میامن محاسن‌آن اسباب تعددممالك وکثرت مسالك به‌اتحادتبدیل

۱ــ شاید : قواعد ۲ــ سورةالرعد ۲۹ ۳ــ الانفال ۶۳

یافته باوجود بعد دیار وتوسط بحار صورت وحدت پذیرد وهمیشه به‌سبب آن التیام جمیع‌مسلمانان درمهاد امن وامانومجموع طبقات عالمیاندرکمال فراغتواطمینان مرفه وآسوده‌خاطر توانندبود واز سرفراغ خاطر وجمعیت حواس باطن و ظاهر به وظـایف طاعات وعبادات واقدام به‌مراسم دعای دولت حضرات سلاطین طرفین و خواقین خافقین به‌واجبی اشتغال توانند نمود وزیاده‌براین مصالح‌مسلمین درمعرض فوت وضیعان وحقوق مـؤمنین درحیز نقصان وخسران نباشد ودائماً راه مسـافران تحقیق‌و لله علی‌الناس حج‌البیت من‌استطاع الیه‌سبیلا[1] گشاده به‌پای‌مردی آن حضرت رفیع‌مرتبت همه‌ساله جمعی کثیر ازمسلمانان وجمی‌غفیراز مؤمنان به‌مقصد ومقصود رسیده به‌دولت طواف بیت‌الله‌الحرام ومجاورت رکن ومقام وسعادت زیارت‌مدینهٔ معظمهٔ حضرت‌سیدالأنام علیه‌وعلی آله شرایف الصلوة ونفایس‌السلام ومشاهدمقدسهٔ انبیای عظام ائمهٔ کرام‌علیهم‌التحیة والأکرام فایز توانند شد .

بـه کلك ثقات روات اخبـار انبیای عالی‌مقدار منضبط ودرسلك مشهورات حالات ملوك ذوی‌الأقتدار منخرط است که چون صاحب فضیلت ولقدآتینا داودمنا فضلا[2] که منشور منقبت اناجعلناك خلیفة فی‌الارض[3] به‌طغرای مستطاب وشددناملکه وآتیناه‌الحکمة و فصل‌الخطاب[4] موشح داشت وجمال ذکرجمیل واذکر عبدنا داود ذاالأید انه‌اواب[5] به‌کمال لطف جزیل‌وان‌له عندنالزلفی وحسن‌مآب[6] مؤید ومرشح، علی سیده وسیدالکائنات افضل‌الصلواة واکمل‌التحیات دروقتی ازاوقات به یکی‌از اساطین‌سلاطین‌عجم‌رسولی‌ارسال‌داشته و کتابی کریم فرستاده که درصفایح‌لوایح آن زبور چنین مذکـور بوده که صلاح میان پادشاهان واصحاب حکم وفرمان مـوجب استقامت‌جمهور عالمیان ومورث حفظ نفس وعرض ومال بلکه سبب سلامت‌ارکان دین وجمیع موحدین است. پس برهرنفسی ازنفوس بشری واجب ولازم است در چیزی که نفع آن به‌عموم افراد خلایق می‌رسد به قدر مقدور ساعی باشند و برکافهٔ

۱ـ آل‌عمران ۹۷ ۲ـ سبا ۱۰ ۳ـ سورة ص ۲۶ ۴ـ ایضاً ۲۰

۵ـ ایضاً ۱۷ ۶ـ سورة ص ۲۵

مکلفین این مقدمه ضروری ومتحتم که درمهمی که فایدهٔ آن به‌جمیع اشخاص‌انسان سرایت‌کند جهدمشکور مبذول‌دارند وخصوص برسلاطین به‌طریق اولی وجوب‌آن مؤکد ولزوم آن مبرم خواهد بود چنانچه اگر احیانا دوپادشاه ازاهل ایقان باشندو یکی با دیگری درامر ملك محاربه ومنازعه نماید این معنی سبب عصیان از فرمان حضرت‌سبحان وموجب‌کفران نعم‌پایان‌ملك منان است یاایهاالذین‌آمنوا قد جاءتکم موعظةمن‌ربکم وشفاء لمافی‌الصدور[۱].

وبحمدالله والمنة‌که ذات بابرکات خجسته صفات حضرات عالیات‌سامیات پادشاهان ماخلدالله‌تعالی ظلال سلطنتهما و خلافتهما واقبالهما الی انقراض‌الزمان‌که اساطین‌سلاطین خلاصهٔ جهان‌وافتخار کبار خواقین دوران اند از بدوفطرت به‌صلاح مسلمین وحفظ ثغور حوزهٔ دین‌مجبول ومفطوراند و جمعی‌که بانی و باعث نزاع و خلاف‌بودند به‌میامن توفیقات الهی برطرف شدند وغیر محبت‌ووداد وصدق وصفا به‌یمن توجه آن سرخیل اهل‌وفا امری به‌ظهور نمی‌رسد.

امید به‌برکت قدوم سعادت لزوم‌آن وزیر عالی‌مقام، چون از بدو امر وآغاز قضیهٔ صلـح و صلاح به‌محض اهتمام آن حضرت مشتری احتشام صورت یافته بـه مقتضای الأکرام بالأتمام وابرام دراین معاملهٔ‌خیرانجام نیزازاثرعطوفت خدام‌ذوی الأحترام شود وماذلك علی‌الله بعزیز[۲].

چون حامل صحیفة الضراعة درهنگام فرصت به‌عرض بعضی از خصوصیات مهام مبادرت به‌جسارت می‌نماید ویقین به‌لطف جسیم وخلق عظیم ملازمان واجب‌ التکـریم حاصل است که حسب‌المرام انتظام می‌پذیرد، زیاده ازاین مخلصان پـای جرأت دربساط انبساط ننهادند وبیش ازاین کمیت خوش‌خرام اقلام را در بیان و اعلام کلام منخلع‌اللجام سرندادند.

همواره زمام اشهب سپهر و اصهب مهر در کف کفایت و قبضهٔ درایت آن شهسوار میدان وزارت وایالت سپرده باد. بمحمدوآله الأمجاد.*

۱ـ یونس ۵۶ ۲ـ سورة ابرهیم ۲۰

* منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۷۱ـ۶۹

نامهٔ صدراعظم عثمانی به‌محمد میرزا پسرشاه طهماسب

آلاف دعوات صالحات تکریمات‌شعار واصناف تسلیمات زاکیات تعظیمات دثار که مقبول بارگاه جناب رب عزت عم احسانه و مقارن اجابت درگاه حضرت مفیض رحمت عز سلطانه واقع‌اولمسی متوقع و متضرع اولمغین کمال اخلاص و فرط اختصاص‌دن جریان ایدن قافلهٔ اعزاز و اکرام وراحلهٔ اعظام و احترام‌ایله نثار مجلس رفیع نهال حدیقهٔ سلطنت ثمرهٔ بستان ایالت درّثمین عمان جهانداری دری آسمان کامکاری ناظم قواعد امور جمهور عالم ضمایر نزدیك ودور چراغ انجمن شهنشاهی سرو چمن پادشاهی قیلندقد نصکره انهاء ضمیر منیر مهر تنویر بودرکه طلوع صبح شادمانی‌ورجوع شمس کامرانی‌یه مترقب‌ایکن اول حضرت ملك‌سیرت فلك رفعت قبلندن مراسم رأفت و مکارم عاطفت ظهور و صدور ایدوب بوداعی دولتخواه بی‌اشتباهلرینی صحیفهٔ فصیحهٔ مشکین رقم و رسالهٔ صحیحهٔ عنبرین قلم‌ایله مشرف ومکرم قیلمشلر اسعداحیان ده واصل و ایمن اوقات فرح نمایان‌ده نازل اولوب باغ ریاحینی باغ خلدبرین‌کبی دماغ جانی معطر و مشام جانی معنبر قیلوب مثال روضهٔ علیا ازهار زوارف عوارفی باران احسان بی‌کران ایله سرسبز و ریان وگلزار لطایف وعواطفی سحاب امتنان بی‌حساب‌ایله مخضر و خندان‌اولوب باعث ابتهاج وسرور وسبب نزهت وحبوراولمشدر بناء صلح وصلاح واساس‌فوز وفلاح الی‌آخرالدهور مؤکد ومعموراولمق پابنده‌بومخلص‌بی‌ریالری طرفندن سعی‌موفور

ومشکور و جهد مقدور صدوری خطاب مستطاب ضمننده مرقوم و منظوم قیلنمش حبل متین محبت وولا ورابطهٔ عروهٔ وثقای لاانفصام لها ایله مربوط ومشدود اولوب خداوند عدالت آیین پادشاهینك خواقین کامکار وسلاطین روزگار ایله اولان عقود عهودی حفظورعایت عادت مرضیه لریدر سیما اول سلسله‌نك اعلاء شرایع‌واحکام‌ده اهتمام لری اولوب تعمیر مساجد و جوامع وتوقیر معابد و صوامع و مسارعت طاعت مأموره واقامت‌عبادات مأثوریه توجه وامتثال‌لری‌موجب تشیید مبانی‌اخلاص وباعث تأیید مراسم اختصاص‌در نهایت آمال مز شرایط صلح و صلاح بوجانبدن دائما مصون ومرعی طوتلمقدر روابط ومعاقدفوزمآله‌انقطاع‌وانفصال ممتنع ومحال در ضیاء اشفاقی نیرالافاقه بعد جسمانی حائل اولمیوب انوار قرب روحانی‌له دل وجان روشن ونورانی اولوب تحریر رتبهٔ عرض اخلاص دائرهٔ امکان‌دن بیرون و تصویر درجهٔ انهاء اختصاص حد وبیان‌دن‌افزون‌در.

رجاء صادق وامل واثق درکه اصدقاء دولت روزافزون خاطر عاطر خورشید مآثره خطورایتدکجه بوصافی الفؤاد مخلصلری یا داولنمغله چنان خلوص نهادلری آباد قیلنمغدن خالی‌اولمیه والسلام.*

---

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ ص ۵۵-۵۴

نامهٔ سلطان سلیمان به شاه طهماسب

انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم[1]. قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء بیدك الخیر انك علی كل شیء قدیر[2].

خدایا کمال الهی تراست | همه بندگانیم شاهی تراست
وظیفه ده مرغ و ماهی تویی | عطابخش هر پادشاهی تویی
ترا می‌رسد پادشاهی کنی | به‌فرمان خود هرچه خواهی کنی

وصلوات نامعدود وتحیات نامحدود برروضهٔ مطهر ومرقد معطر حضرت سید کاینات وخلاصهٔ موجودات.

محمد که فخر بنی آدم است | نبوت درانگشت او خاتم است
گرامی ترین همه انبیاست | حبیب خدا و خداوند ماست
درود خدا باد بـر جان او | وبر آل واصحاب و یاران او

بعداز حمد بلیغ سلطانی را جل شأنه که به‌مقتضای کتاب معجز انتساب انا جعلناك خلیفة فی‌الارض[3] عنقای‌بقای سلطنت عثمانی مارا به‌بال دولت صاحب‌قرانی برقمهٔ قلهٔ قاف قدرت‌گیتی ستان آشیان فرموده و شکر بی‌دریغ منانی‌را عم احسانه که برطبق کلام منت انتمای ویتم نعمته علیك ویهدیك صراطاً مستقیماً[4] همای‌همایون رای همت سلیمانی مارا به‌ظل‌ظلیل رأفت جهان‌بانی برذروهٔ آسمان‌جلالت‌وکامرانی

۱ـ سورة النمل ۳۰ ۲ـ آل عمران ۲۵ ۳ـ سورة ص ۲۶
۴ـ الفتح ۲

طیران داده اسباب تحصیل مطالب شاهی ما را به‌رعایت دادگستری ورعیت پروری نوعی به‌هم رسانیده که افکار ابکارارباب اسباب آیهٔ ان هذالشیء عجاب[۱] خوانده وابواب تکمیل مآرب عالم‌پناهی مارا درکمال نصفت وسروری به‌وجهی گشاده که انظار اصحاب فراست ازکمان‌گمان دانائی‌چلهٔ مخیلهٔ توانائی افکنده‌درگوشهٔقصور به‌عجز وفتور معترف مانده هرآینه پیش شعشعهٔ آفتاب عالم‌تاب دولت جاودانی ما عقل اهل نهی مانند سماست و نزد برایی صمصام قهر ثابت قهرمانی ما حسام انتقام اهل مناقب چون مخراق لاعب‌بی‌نما. هرمشکلی که درنظر اصدقا و اعادی حل آن ازجملهٔ محالات عادی است سبب تحصیل آن درآینهٔ تیغ‌بی‌دریغ ما روشن‌ومجلی است وهرعقده‌که انفتاحش براهل طلب محال و مستغرب است درپیش سنان جان ستان ما آسان ومحلی . توقیع مایفتح‌الله للناس من‌رحمة فلاممسك‌لها[۲] كلك تقدیر به‌اسم سامی ما رقم زده واوامر ونواهی نوامیس الهی و امور احکام شهنشاهی را در اقصای زمین چون قضای آسمان به‌فرمان ما نفاذ داده بنابر شکر این موهبت با ابهت همیشه همت عالی نهمت ما به‌اشارت نصرمن‌الله وفتح قریب[۳] برقلع و قمع عبدهٔ اصنام‌وصلیب منعطف بوده‌شکررب‌العالمین که به‌دولت‌دین مبین سیدالمرسلین و دلالت انافتحنا لك فتحا مبینا[٤] به‌قوت قاهره وسطوت باهره برمقتضای امرولاتذر علی‌الارض من‌الکافرین دیاراً[٥] صفحهٔ خاك را از چرك شرك و طغیان و آلایش کفر و عصیان به‌آب تیغ بران پاك ساخته‌ایم و معابد اصنام دیار کفر را همه با قیام صیام و صلوة مساجد اسلام گردانیده‌ایم. الحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنالنهتدی لولا ان هداناالله[٦].

اما بعد در این ولا که خطاب مستطاب مشکین عبارت از جانب عالی جناب حکومت‌مآب رفعت قباب نصفت‌پناه سعادت دستگاه، جالس‌مساند اعاظم‌السلاطین خلاصة‌الماءوالطین، افتخارالملوك فی‌العجم، مستجمع مکارم الخلق و حسن‌الشیم، المختص بعواطف‌الملك الاله طهماسب‌شاه ضاعف‌الله تعالی اقباله واجلاله‌الی‌یوم

۱ـ سورهٔص ۴ ۲ـ الفاطر ۲ ۳ـ الصف ۱۳
۴ـ الفتح ۱ ۵ـ نوح ۲۷ ۶ـ اعراف ۴۱

القیام، مصحوب فخرالاماثل شاه‌قلی بیک، عز صدور یافته بود دراشرف‌ساعات و ایمن‌اوقات وارد شد وشرحی‌چندکه‌درهرباب درسلك تحریر درآمده بود به‌وضوح پیوست .

چون قبل از این بعضی حرکات شنیع از آن‌جانب صادر شده بود،مثل‌خرابی قلعهٔ اخلاط و ارجیش و توجه به‌ارض‌روم و محاربه با اسکندر حاکم آن‌جا و این اخبار به‌تواتر به‌سمع ما رسید عزیمت عجم مصمم گردید . مدعا از توجه آن بود که مقابلهٔ صفین واقع شود تا آن چه درپردهٔ تقدیر محجوب است به‌ظهور رسد.از هرطرف‌که عزیمت واقع شد، آن‌جناب فرار برقرار اختیارکرده مقاتله‌روی‌ننمود. چون‌اقصی مراد ومقصدما برترفیه‌حال مسلمین‌و اجرای‌شرایع حضرت‌سیدالمرسلین مصروف ومعطوف است ذخایر دنیویه که‌حب مال‌وجاه است‌درخاطر خطور وعبور ننموده ونمی‌نماید. هربارکه عزیمت ممالك شرق واقع شده به‌محض حمایت بیضهٔ اسلام و رعایت قوانین انتظام دین بوده نه‌آن‌که طمع درمال مملکت نموده‌ایم ویا هواخواه نام ومطلب دنیوی‌بوده‌ایم. از اقالیم هند مثل عدن وسند وصنعا و حبش که تختگاه چهار پادشاه عالی‌جاه است تا سرحد ظلمات درتصرف ماست. به‌چند خرابهٔ ویرانهٔ عجم‌که نشیمن بومان‌و زاغان‌است احتیاج‌نداریم. حالیا فصل شتاقریب‌است وبه‌جهت آن‌که عساکر ظفرمآثر دراین فصل استراحت‌کرده هرکس یراق خود را تجدید دهند وقوی تازه‌گشته آمادهٔ‌کارزار باشند در این حوالی قشلامیشی‌مقررشده ان‌شاءالله در اول فصل‌بهار متوجه دیار شرق‌گشته به‌توفیق حضرت‌باری عز اسمه و یاری معجزات سید کاینات مهم آن به‌نوعی قرار داده شود که احتیاج آمدن بدان دیار نباشد.

اکنون، اگر برعهد ومیثاقی‌که‌نوشته ارسال نموده‌اند اعتبار واعتمادمی‌توان کرد وازقبیل مضمون آیهٔ‌کریمهٔ یقولون بألسنتهم مالیس بقلوبهم[۱] نیست، از امرای معتبر شخصی‌که اعقل‌واکمل وسخندان باشد روانهٔ این صوب‌سازند تاقول‌وشرطی که واقع شود از آن انحراف نورزندکه از این‌جانب بغیرازلطف و احسان چیزی

۱ــ سورة الفتح ۱۱

نخواهند دید واگر بنابرخدعه وفریب وحیله و تزویر است به‌کلام معجزنمون و ما یخدعون‌الا انفسهم ومایشعرون[۱] خودرا بازی‌می‌دهندوبسیاری نخواهد بودکه نتیجهٔ آن برایشان ظاهر خواهد شد والسلام علی من‌اتبع‌الهدی[۲].*

۱ـ البقرة ۸

۲ـ طه ۴۷

* نسخهٔ خطی شماره Sup. 1838 کتاب‌خانهٔ ملی پاریس

نامهٔ شاه طهماسب به سلطان سلیمان

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم ولـه‌الکبریاء فی‌السمـوات والارض و هوالعزیز ـ الحکیم[1] .

لله‌الحمد قبل کـل‌کلام	بصفات الجلال والاکرام
حمداو تاج تارك‌سخن‌است	صدرهرنامهٔ‌نوو کهن‌است
خامه چون تاج نامه‌آراید	درةالتاج نـام آن شاید

حمدی مصفا ازشایبهٔ انقطاع وانتها شایستهٔ پادشاه فلك بارگاهی است‌که ظل ظلیل رحمت وسایهٔ بلندپایهٔ عطوفت ومرحمت بـرسر سلاطین فلك تمکین و فـرق خواقین معدلت آیین گسترانید وایشان را به مصدوقهٔ حدیث‌السلطان العـادل ظل‌الله برگزید وجهت اصلاح حال وانجـاح امانی وآمال عموم خلایق مأمور امر مطـاع فاستبقوا الخیرات[2] و محکوم حکم لازم الاتبـاع فاتقواالله واصلحوا ذات بینکـم[3] گردانید .

انمـــا الله الـــه واحـــد	فهـوالمنعم وهــوالحـامد
می‌نهد شکرتونعمت به دهان	می‌کند شکرگزاری به‌زبان
شکرفضلش‌چوعطای‌دگراست	باعث حمدوثنای‌دگر است
کی‌شود در نظر خـرده‌شناس	منتهی سلسلهٔ‌شکر و سپاس

۱ـ سورة الجاثیة ۳۶ ۲ـ البقرة ۱۴۴ ۳ـ الأنفال ۱

هر که جانی بودش دربدنی / گرشود هرسر مویش دهنی
باشد ارهر دهنی گشته زبان / هرصد موی به‌صد نطق‌وبیان
ابدالدهـر سخن سـاز کنند / پرده از کهنه و نو باز کنند
نتوانند کـه آرنـد به جای / شکرمویی زکرمهای خدای

سبحانك لااحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی‌نفسك وصلـواتی فزون از ادراك‌لی‌اعقول اولی‌النهی زیبندهٔبارگاه‌حضرت رسالت‌پناهی است که رایت‌کرامت آیت‌انی رسول من‌رب‌العالمین[1] درمیدان فسحت نشان کنت‌نبیاً وآدم بین‌الماءوالطین افراخت ومنشور عزت قبول ومـا محمدالارسول[2] به‌طغرای غرای لولاك لماخلقت الافلاك موشح‌ومزین ساخت. سیدانبیاوسند اصفیا، [رازدارفاوحی الی‌عبده‌مااوحی[3] بلندپرواز سبحان[4] الذی اسری][5] رسولی‌که کافهٔ امم‌را از عرب و عجم بـه نویـد طوبی للصالحین اولئك هم‌المقربون یوم‌القیامة بشارت داده از کمال حلم و سیرت کریم به‌مقتضای انك لعلی‌خلق عظیم[6] به‌طریق صلاح وسداد مهتدی گردانید و رتبهٔ قدر ومنزلت ایشان‌را به‌مؤدای اصلاح ذات‌البین شعبة من شعب النبوة به اوج علیین رسانید.

شهنشـاه سریـر لی معالله / زده بالای این نه خیمه خـرگـاه
زلولاك و لعمرك تخت‌وتاجش / کشیده چرخ برگردون خراجش
زحق ملك شفاعت در نگینش / خطـاب از رحمة للعالمینش
خدا برانبیایش سروری داد / به دستش خـاتم پیغمبری داد
سلیمان‌درنگین‌زان‌عالمی‌داشت / که‌از شکل رکابش خاتمی‌داشت

وآل واولاد هدایت مآل او خصوصاً آن مظهر رحمت رحمانی ومعدن‌فیض وکرامت سبحانی، المنصوص به‌سورهٔ هل‌اتی[7]، المخصوص به‌آیهٔ انما[8]، معلی بـه

۱ــ سورة‌الأعراف۱۰۴ ۲ــ سورة‌البقرة۱۴۴ ۳ــ النجم۱۰ ۴ــ سورة‌الاسراء۱
۵ــ به‌جای این قسمت که درمنشآت فریدون بیك‌آمده درنسخهٔ خطی پاریس: رازدار سبحان‌الذی اسری بلندپرواز مازاغ‌البصر وماطغی (سورة‌النجم ۱۷) ۶ــ القلم ۴
۷ــ سورة الدهر ۱ ۸ــ یعنی آیهٔ انماولیکم‌الله (سورة المائدة ۶۰)

رتبهٔ لوکشف الغطا صاحب لواء انامدینة العلم وعلی‌بابها .

علی آن سرور سلطان امجد — که بردوش رسول‌الله قدم زد
چوپایش کرده بردوش‌نبی‌جای — بتان‌کعبه را افکنده از پای[1]
نباشد آن قدر رفعت حدکس — تعالی‌الله سرافرازی همین بس[1]

وباقی ائمهٔ اطهار وعترت اخیار که سیارگان برج امامت و اهتدا و ستارگان آسمان کرامت واقتدایند .

امین و مقتدای شرع و دین‌اند — امام و هادی راه یقین‌اند
زاوج عرش برتر پایه دارند — زمین و آسمان در سایه دارند
فلك‌کان سربه‌سرپرموج آبی‌است — زبحر رفعت ایشان‌حبابی است

بعدهذا، مکشوف‌مشاعر قدسی‌مآثر ومشهود ضمایر مهرسرایر اعلی حضرت فلك‌رفعت‌گردون بسطت آفتاب حشمت جمشید رتبت سکندر منزلت.

شهنشاه سریر کامرانی — فریدون زمان جمشید ثانی
جهان داد و دانش‌کوه تمکین — سپهر معدلت شاه جم آیین
جهانداری که دارای زمن‌اوست — سلیمان زمان خویشتن اوست
بسی‌سال‌است کاین‌پرگار افلاك — به‌سر گردید گرد مرکز خاك
کز این سان آفتاب عالم‌افروز — براوج سلطنت گردید فیروز
به دولت سایهٔ لطف‌اله است — جهان را سایهٔ لطفش پناه است
پناه ملك شاهنشاه کامل — سلیمان زمان سلطان عادل

سلطان اعاظم السلاطین والقیاصرة الکبار، برهان افاخم‌الخواقین والأکاسره بمعالی الرتبة والمقدار، ناصب اعلام‌الملك والدین، حافظ ثغورالاسلام والمسلمین

شهی‌کاسمانش کمین پایه‌ای‌است — به‌زیر لوایش زمین سایه‌ای است
نگهبان هرقصر او قیصری است — هر آیینه دار وی اسکندری است
فلك تابع و آسمان پیروش — نگین جم و تخت کیخسروش
زخورشید رخشان جهانگیرتر — ز پیر فلك راست تدبیرتر

۱ــ بیت درمنشآت فریدون‌بیك نیست.

ز دریای جاهش حبابی سپهر زخورشید قدرش کمین ذره‌مهر
زمانه زمین بوس درگاه او خرد پیشرو[1] بخت همراه او

بانی‌مبانی‌السلطنة علی‌اعلی مراتب‌الکمال، ضارب رؤس الکفرة والفجرة به‌میامن‌العز والاقبال، رافع رایات‌العدل والاحسان، ماحی آیات‌الجور والطغیان، حامی حوزةالدین عن‌مکائدالکفار والمنافقین، دافع آثار الاشرارعن وجوه‌الارضین حارس ناموس‌الشریعة البیضاء،کاسر ناقوس الکفرة البغاةالاشقیاء، باسط‌بساط الامن و الامان، ناشرصحایف اللطف‌والامتنان .

جهان در سایهٔ او آرمیده چو مردم در سواد شهر دیده
از او شمشیر در خواب سلامت چو فتنه برنخیزد تا قیامت
کمان از ایمنی در دور او شاد زچله چون کمان رستم آزاد
زمین زین‌سان که‌شد درراه‌اوخاك سزدگر بگذراند سربرافلاك
زحل فخری اگر دارد ازآن‌است که‌شب‌بر آستانش پاسبان‌است
به‌دورانش پلنك و رنك[2] دمساز به‌هم‌چون‌عاشق‌ومعشوق‌همراز
شکار چشم آهو شیر بیشه به دورش عشق‌بازی کرده‌پیشه
غزالی را اگر در جلوهٔ ناز به‌پا خاری خلد از راه اعزاز
زمژگان‌سوزن‌آرد شیرخون‌خوار برون آرد زپای نازکش خار
چنین کز عدل آن شاه جهانگیر خراب آباد عالم یافت تعمیر
دل ویران مشتاقان مهجور عجب نبود که‌گردد بیت‌معمور

سلطان عالی‌شان گردون مدار، خاقان جم‌جاه سلیمان وقار، قاآن دارا شکوه جمشیدمکان، قیصر والا افسر سکندرنشان، پادشاه عالی جاه‌مهر اشتهار، خسروانجم سپاه سپهر اقتدار، مورد تأییدات الهی، مطرح انوار فیوضات نامتناهی

الا ای آفتاب برج شاهی به‌فرمان تو از مه تا به ماهی
تویی‌اسکندرازصاحب‌قرانی سلیمان زمان دارای ثانی
بجزرای تودورانهیچ جائی نماید آینهٔ گیتی نمائی ؟

۱ـ منشآت فریدون‌بیك: خرد رهبرو ۲ـ رنگ به‌معنای بزکوهی

زجم آیین و ازاسکندر آثار | چوصورت ز آینه برروی دیوار

خاقان البرین، سلطان البحرین، الخادم بوفور الاخلاص فی الحرمین الشریفین، مشید ارکان السلطنة الکبری، ممهد بنیان الخلافة العظمی

شاه والاگهر دریا کف | که فلك گوهر اوراست صدف
رای او رایت جمشید افراخت | چتر اوسایه به‌خورشید انداخت
هست میدان سخن تنك بسی | چون رود راه ثنای تو کسی
حرف راکی بود آن گنجایی | که شود ظرف ثنا پیمایی
بحر معنی چوشود ظرف سگال | چشمهٔ حرف بود تنك مجال

المؤید بتأییدات الجلیة من عندالله الملك العزیز المنان والموفق بتوفیقات الله المعین المستعان سلیمان سریر السلطنة والشوکة والاقبال سلطان سلیمان خان[1] بن سلطان سلیم خان، لازالت ارکان سلطنته الزاهرة مقرونة بالدوام ومآثر عظمته وجلالته ممدودة لتقویة دین الاسلام. آن که کواکب ثواقب عز وعلاوشواهب جلیة المراتب سپهر اعتلا یعنی کتاب واجب التعظیم وخطاب مستطاب لازم التکریم مصداق آیهٔ کریمهٔ انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم[2] که ازمشارق سرادق شکوه سلیمانی ومطالع سعود طوالع عظمت وکامرانی طالع ولامع شده بود، از ایراد عمدة العظما والاعیان شاه‌قلی بیك قورچی قاجار دراعز اوقات واشرف ساعات سمت ورود یافت وبه‌بشارات واشارات غیبیه که ازمورد فیوضات لاریبیه فایض شده بود فایز گشت. چون ازمضمون خیر مشحون آن انوار صلاح وفلاح همگنان و آثار فوز ونجاح عجزه ومسلمانان لامع ولائح بود مؤدای هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین[3] نسبت باکافهٔ برایا به‌ظهور پیوست لهذا مورد کریمش را به‌شرایط اعزاز واکرام ولوازم تعظیم واحترام مقارن داشته درمقابل آن اضعاف تسلیمات مسکیة ـ النفحات که شمایم طیب آن بروفق سلام علیکم طبتم[4] نسایم ریاض رضوان به‌مشام جان عالمیان رساند وآلاف دعوات وردیة النسمات که فوایح روایح ازهار آن بر

۱ـ منشآت فریدون بیك: سلطان سلیمان شاه خان
۲ـ سورة النحل ۲۹و۳۰ ۳ـ الفتح ۴ ۴ـ الزمر ۷۳

حسب‌واذاحییتم بتحیة فحیوا باحسن‌منها[1] عرصۀ آفاق را چون ساحت حدائق جنان معمور ومعطر گرداند تحفۀ مجلس والا ومحفل اعلی‌گردانیده حقاً و بعزةالله تعالی که از بدوحال تا غایت همواره جهت اشاعت انوار عدل و احسان و افاضت آثار رأفت وامتنان نسبت‌به‌عموم‌عالمیان مضمون حقایق مقرون عسی‌الله ان‌یجعل‌بینکم و بین‌الذین‌عادیتم منهم‌مودة[2] ملحوظ خاطرداشته‌ایم وهمگی همت‌خیرنهمت برانتظام صلح وصلاح جانبین و استحکام قواعد محبت و مصافات ما بین که بلاشك متضمن صلاح‌حال‌عباد ومستلزم‌معموری‌ولایات وبلاد است‌گماشته ودراین‌ولاکه، به‌مقتضای ارباب الدول ملهمون از طرفین به‌امضای این نیت ارجمند که فی‌الواقع موجب سعادات دین و دنیا ومحض‌رضا وخشنودی حضرت حق جل وعلا وحضرت‌رسالت پناه‌محمدی(ص) است‌توفیق یافته‌آن‌پادشاه عالی‌شان وآن‌مظهرلطف، واحسان درطی نامۀ نامی وصحیفۀگرامی توجه واقبال تمام‌به‌اتمام‌آن مرام‌که بی‌تکلف از اعلی‌مآثر الهامات ربانی وتوفیقات سبحانی است فرمودندوغایت امیدواری بروثوق واعتماد و رسوخ وثبات‌آن قاعده حاصل گشت و امارت مآب حکومت نصاب کمال‌الدین فرخزاد بیك[3] ایشیك آقاسی را که از معتمدان و نزدیکان این درگاه است جهت تبلیغ رسالت وتشیید مبانی موافقت و تأکید قواعد دوستی و صداقت روانۀ درگاه معلی‌گردانیدیم وتفاصیل احوال‌را به‌تقریر او رجوع فرمودیم که به‌عرض برساند.

چون از مهب لطف الهی ومکمن فضل نامتناهی نسایم قبول بر ریاض اقبال این نیت خیر امنیت وآمال وزیده استدعا و التماس می‌رود که بنای این امر اتم را به‌نوعی مؤکد و مستحکم فرمایند که بعد الیوم عموم اهل اسلام از سپاهی و رعایا درمهاد امن وامان آسوده وخوش‌حال ومرفه وفارغ‌بال بوده از روی اطمینان خاطر به‌دعای دولت ابدی‌الاتصال‌اشتغال نمایند وبه‌واسطۀانتشار آثار لطف وترحم‌حاصل مضمون لوکانت لی دعوةمستجابة لصرفتها الی‌السلطان‌العادل اززبان حال‌کل واحد از صغار وکبار بندگان خدای عز وجل به‌مسامع عز وعلارسد وچون به‌حسب‌رسوم و عادات بنیان مصادقت و مصافات به ابلاغ رسل و رسایل مؤکد و مستحکم است

۱ـ النساء ۸۸ ۲ ـ الممتحنه ۷ ۳ـ فریدون‌بیك: فرخزاد بیك

مأمول ومتوقع آن‌که همواره ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح دارند تا حقیقت صلاح جانبین و اصلاح ذات‌البین برجمیع عجزه ومسلمانان ظاهر وهویدا گشته از سر فراغت و امنیت به‌مراسم درویشی واکتساب مصالح معاش و معاد قیام و اقدام توانند نمود واز روی جمعیت وفراغ‌بال به‌سعادت طواف و زیارت بیت‌الله‌الحرام ومدینهٔ مشرفهٔ مکرمه وسایر مشاهد مقدسه فائز گشته در آن امکنهٔ متبرکه که محل اجابت دعا است به‌دعای دوام دولت ابد مقرون اشتغال توانند نمود . هرآینه آثار ومیامن آن مقارن بخت بیدار و معاون دولت پایدارگردد و ان ارید الا الاصلاح ما استطعت وما توفیقی الابالله علیه توکلت والیه انیب[۱].

همواره سریر عرش نظیر سلیمانی و اورنگ سلطنت مصیر جهان بانی مقر عزت وجاه ومستقر حشمت وتکیه‌گاه پادشاه‌جم جاه سلیمان مکان و خاقان عالی‌شان اسکندر نشان باد.

الهی تانشان‌از تخت وتاج است | زتاج و تخت عالم‌را رواج است
بەزیر پای تخت شاهیش بـاد | به تارك تاج ظل اللهیش باد . *

۱ــ سورهٔ هود ۹۰

* منشآت فریدون بیك ج ۱ ص ۶۲۳-۶۲۱ ونسخهٔ خطی Sup 1838 کتابخانهٔ ملی پاریس.

نامهٔ سلطان سلیمان به شاه طهماسب

عالی‌حضرت گردون بسطت خورشید افاضت برجیس سعادت کیوان مرتبت ثریا منزلت دارا درایت جمشید خصلت جم‌بخت کسری تخت، دولت مناب رفعت قباب، منقبت اکتساب مکرمت انتساب، سائق غایات الرتب الزاهرة رافع رایات العزة الباهرة وافرالفضائل کامل‌الخصائل مطلع کواکب مناقب وشرائف، قبلهٔ قافلهٔ طلاب عوارف، سلالهٔ سلاطین کسری اصل، خلاصهٔ خواقین حاتم بذل ، مؤسس بنیان‌السعادة والاقبال ، مشید ارکان‌العظمة والاجلال ، مهر سپهر ایالت و کامکاری دری برج‌رفعت‌وبختیاری، المحفوف بصنوف لطائف‌عواطف‌الملك‌الأله، معزالسلطنة السنیه ظهیرالدولة البهیة طهماسب شاه لازال مقرونا بهدایة الله لطـائف تسلیمات وافیات مسکیةالنسمات وشرایف تحیات صافیات عنبریةالنفحات که محض‌عواطف بهجت‌شعار شاهانه ویمن رأفت سعادت دثار پادشاهانه دن‌فائض و لایح اولور قافلهٔ نسیم شمال‌ایله ابلاغ وارسال اولنور.

ضمیر منیر مهر تنویر وخاطرعاطر مشتری تأثیرلرینه مخفی اولمیه که مقدما دارالفتوح و النصر محروسهٔ ارض روم ظلال رایات ظفر لزوم ایله مستعد اولدقده عتبهٔ سامی‌مکان مزقبلنه سزك طرفکزدن قورچی قاجار واسطه‌سیله نامهٔ گرامی وارد اولوب جناب جلالت‌مآبمزایله من بعد مابینده موالات و مصافات اولوب صلح و صلاح اموری که متضمن آسایش خلق ومستلزم انتظام احوال جمهور در اول طریقه

سلوك اولنمق توقع و استدعا ایلمش اولدیغکز اجلدن رجاکز محل ارتضاده واقع اولوب اول زمانده کتاب مستطاب ایله ایلچیکز صوب صواب افزاکزه کوندریلوب ممالك محروسه مز حدودنده اولان حکامه فرمان‌جهان‌مطاع‌مز ارسال‌اولنوب‌خارجه دخل و تعرض اولنمیه دیو تنبیه و تأکیداولنمش ایدی حالیا اول طریق توفیق رفیق کیرومسلوك طوتیلوب آستان مخلدالاقبالمزه تأکید مراسم محبت‌وداد وتشییدمبانی مودت واتحادامیدینه اول‌سلسله‌نك مخصوصلرندن شرف‌الاماجد والاکارم،المختص بمزید عواطف هادی‌الوداد ایشك‌آغاسی فرخزاد بك زید قدره ، رسالت طریقیله کوندریلوب سدهٔ سعادت آشیانه‌مزقبلنه کتاب مستطاب‌وخطاب مشکین نقاب‌تحریر اولنمش ایمن اوقات واحسن ساعات‌ده سدهٔ‌گردون عده‌مزه وصول بولوب ایلچیکز شرف تقبیل پایهٔ خلافت مصیرمز ایله مستعداولوب کندویه سپارش اولنان اموری سزك طرفکزدن عز حضور فایض‌الحبورمزه عرض وتقریرایلیوب‌نامهٔ نامی‌وصحیفهٔ گرامی ضمننده مسطوراولان خلاصهٔ آمال دخی اطلاع تحصیل اولندی تشیید مبانی موالات وتمهید معاقد مصافات بابنده هرنه‌که دینلمش‌الیسه علم شریف عالم‌آرا مز محیط وشامل اولدی بومعنی‌عالم وعالمیانه‌آفتاب جهانتاب مانند روشن و مشهوردر که حق سبحانه و تعالی حضرت لری مالك‌الملك اولوب ممالك وسیعةالاطراف عالمی بالطول والعرض‌اناجعلناك خلیفة فی‌الارض[1] مقتضاسنجه یدتصرف‌مزه‌تفویض ایدوب احوال بلاد وعبادی رأی جهان آرامزه تسلیم‌قلمشدر. الحمدلله‌تعالی‌سرور کائنات علیه افضل الصلوات افندمزك معجزات هدایت آیات‌لری و ارواح مقدسهٔ آل واصحاب گزین و چاریار سعادت قرین رضوان الله علیهم اجمعین حضراتنك افاضهٔ برکات عمیمة‌الآثارلری ایله‌همواره نیت همایون خیرمقرون‌مز ترفیه احوال مسلمینه مصروف‌اولوب دائما میامن‌همم عالیهٔ عدل آیین‌مز انتظام مهام‌انامه‌معطوف درچونکه مابینده موالات ومصافاتك استحکام وقراری بابنده عتبهٔ‌علیهٔ عالم مدارمز جانبی‌ایله صلح و صلاحه اشارت اولنوب نامهٔ درربارکز ضمننده بوجانبه وفور اخلاص کز منفهم اولور لابد سلاطین میان لرده حسن موافقت و اتحاد لازمهٔ قاعدهٔ

۱ـ سورة ص ۲۶

خسروان نصفت آیین در.

ضمیر منیر خورشید تنویرلرینه روشن‌اوله که‌بزم اقصای مرام وعمدهٔ آمال‌مز اصحاب گزین و خلفای مهتدین که امین سیدالمرسلین‌درلر انلرك پردهٔ ناموسلری محفوظ اولمقدر وارد اولان ایلچیکز بومعنائی اشراب ایدوب او جانبده تبرایی ممنوع اولمق ملحوظ خاطر عاطرکز ایدوکن خبر ویردی فی‌الواقع اول خصوص غایت امانی ومنتهای آمال در نامی نامی ده ال سعادت بال تذکراولندوغی محل‌ده سلطان‌الولایة برهان‌الکرامه امام علی کرم‌الله وجهه و رضی‌الله تعالی عنه حضرت لرینك رفعت شان شریف‌لرینه متعلق بعض کلمات اولنمش لاشك فیه‌انلرك علوشان سعادت نشانلری مرتبهٔ تحریردن افزون ودائرهٔ تقریردن خارج وبیرون در لکن انلر علو جاه سعادت انتباه‌اوزره اولمغله سایر اصحاب‌گزینه بغض وعداوت لازم کلمز سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات (ص) افندمز اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم‌بیورمشلردر اول سرورلرك جمله‌سنه‌وفورمحبت مستلزم سعادت‌دنیا و آخرت ایدوکنده اشتباه یوقدر بالجمله سدهٔ سعادت بخشمز ترابی ایله مصافات خصوصنده واقع اولان مأمولکز حیزقبوله قرین‌اولوب مومی‌الیه ایلچیکز دخی‌شولکه شرایط ولوازم تبلیغ رسالت‌درکما ینبغی مودی قیلوب حسن اجازت همایون‌مز ایله‌صوب صواب افزاکزه مراجعت ایتدیرلری ان شاءالله‌الاعزالاکرم من بعد واسطهٔ اتحاد موید وشرایط انبساط مرعی ومشیداولوب.

مادام‌که اول جانبدن‌موالات ومصافاته‌مغایر اوضاع فتنه ایقاعی ظهوروصدور ایتمیه اکناف ممالك محروسه مزه قونیلان ضابطان ملك و ملت و حارسان اقالیم و مملکت طرف لرندن اول سلسله نك حدودینه ابواب تعرض مسدود اولوب اسباب مصافاتك مراعاتنده دقیقه‌فوت ایتمیه‌لرمقتضای صلح وصلاح ومستدعای فوز وفلاح اوزره نامهٔ مستطاب‌کزده اشارت اولنان امورکه حجاج بیت‌الحرام و زوار مرقد مطهرهٔ حضرت‌سید الانام علیه الصلوةوالسلام‌کمال رفاهیت واطمینان‌ایله‌اول سعادته فایز اولملریدر اول خصوص دخی اجازت علیهٔ خاقانیه‌یه شرف نفاذ بولوب اماکن مطهره و قبلهٔ مشرفه طرف‌لرینه طواف و زیارت قصد ایدن عموم مسلمین و گروه

موحدینه حافظان ثغور وسبیل مـانع وحـائل اولمیـوب فراغ خاطر ایله اتمام مرام ایلیه‌لر.*

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۵۴–۵۲. این‌نامه در جلد اول کتاب نیز درصفحات ۶۲۵–۶۲۳ باتغییرات لفظی جزئی ذکر شده است.

نامهٔ شاه‌طهماسب به‌سلطان سلیمان[1]

ای نام تو بهترین سرآغاز | بی‌نام تو نامه‌کی کنم باز
ای خطبهٔ تو تبارك الله | وصف تو همیشه بارك‌الله

تبارك‌الذی بیده‌الملك و هوعلی کل شیء قدیر[2] طغرای زینت فزای فرمان‌روائی است که فرمان‌روایان‌جهان‌نشان لازم‌التمکین‌الاصلاح بین‌المسلمین (او را که) به‌طراز قل اصلاح‌لهم‌خیر[3] مطرز و محلی‌است بی‌شایبهٔ تأمل و تفکر قبول فرمایند.

پادشاهی که پادشاهان را | پادشاهی ز فیض نعمت اوست
این‌همه‌طول‌وعرض‌وحشمت وجاه | قطره‌ای از بحار رحمت اوست

فتعالی‌الله الملك‌الحق لااله‌الاهو توقیع رفیع‌منشور صاحب‌کبریائی است‌که ازاعاظم سلاطین عدالت‌آیین وافاخم خواقین‌روی زمین‌بر وفق اتباع‌امر اتقوا الله[4] از صفایح غیبی غبار فألف بین‌قلوبکم فاصبحتم بنعمتـه اخوانا[5] زدوده در تـألیف همگنان غایت اهتمام مبذول داشته.

خدائی کافرینش در سجودش | گـواه مطلق آمد بـروجودش
جهان‌ازفیض‌جوداوست‌یك‌سر | تعـالـی شـانـه الله اکبـر

۱ـ عنوان‌نامه درنسخه: سواد نامهٔ حضرت پادشاه جم جاه جنت‌مکان شاه طهماسب‌که به‌سلطان سلیمان رومی نوشته‌اند.

۲ـ سورة‌الملك ۱

۳ ـ البقرة ۲۲۰

۴ـ آل عمران ۱۰۲

۵ـ آل‌عمران ۱۰۳

تفکر از صفـاتش لب بدوزد | خرد گر دم زند در دم بسوزد

قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء[۱] عنوان کرامت لازم‌الامتثال مدبری است که جهت انتظام امورعالم‌ونفایس بنی‌آدم ساکنان عرصهٔ وجود را به‌امر عالی وان طائفتان من‌المؤمنین فاقتتلوا فاصلحوا بینهما[۲] مخاطب‌نموده جهت قلع‌مادهٔ‌شور وشین واصلاح ذات‌البین ندای‌الصلح‌خیر[۳] به‌گوش عالم‌وعالمیان درداده واین‌شیوه را مدار امن وامان کافر ومسلمان ساخته .

خدایا جهان پادشاهی تراست | زماخدمت آید خدائی تراست
سری کزتو گردد بلندی‌گرای | به‌افکندن کس نیفتد زپـای
سر پـادشاهان گردن فراز | به درگاه تو برزمین نیـاز

ان‌الله وملائکته‌یصلون علی‌النبی یاایهاالذین‌آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما[۴] مبدأ انشای پادشاه عالی جاهی است که عرصهٔ فسیح‌الفضای اقالیم نبوت ذات‌صافی صفات او را مسلم ومسخر است.

سلطـان سریر اهل بینش | مقصود وجـود آفـرینش
فرمود به‌وصفش ایزد پاك | لـولاك لماخلقت الافلاك

سلطان سریرثم دنی‌فتدلی[۵] زیبندهٔ تشریف فاوحی الی عبده ماأوحی[۶] مقرب بارگاه‌لی‌مع‌الله صاحب‌کرامت من‌یطع الرسول فقداطاع‌الله[۷] صادق‌لسان و ماینطق عن‌الهوی[۸] خازن گنجینهٔ انهوالا وحی‌یوحی[۹]

محمد در دریای جلالت | که‌بروی ختم شد حکم رسالت
شهنشاه سریرقـاب قـوسین[۱۰] | حبیب ایـزد و سلطان کـونین
سریر عرش را نعلین او تاج | امین وحی وصاحب سر معراج
شفیع اولین وآخرین است | سـزای رحمة للعالمین است
درود مصطفی ورد زبان‌کن | به‌جان هر دم ثنای خاندان کن

۱ـ آل‌عمران ۲۵ ۲ـ الحجرات ۹ ۳ـ النساء ۱۲۷ ۴ـ الاحزاب ۵۶
۵ـ النجم ۸ ۶ـ النجم۱۰ ۷ـ النساء ۸۲ ۸ـ النجم ۳
۹ـ النجم ۴ ۱۰ـ النجم ۹

غلام خـاندان مصطفی باش / به راه دین علی را خاك پـابـاش

عظیم‌الخلقی که به‌مقتضای وانك لعلی خلق‌عظیم[۱] منطوق احسن‌ورد زبان‌معجز بیان‌شناخته وشمه‌ای از مراسم مواسا و مدارا نسبت به‌امتان خودنامرعی نگذاشته.

نماندبه‌عصیان کسی‌درگرو / که‌دارد‌چنین‌سیدی‌پیشرو

آن‌شمع شب‌افروز ان قرآن‌الفجرکان مشهودا[۲] وآن عالی‌مرتبهٔ عسی‌ان‌یبعثك ربك مقاما محمودا[۳]

شاه‌پیغمبران‌به‌تیغ وبه‌تاج / تیغ‌اوشمع‌وتاج‌اومعراج

همه‌عالم طفیل واومقصود / او محمد مقام‌او محمود

وعلی اخیه و ابن‌عمه و وصیه امیرالمؤمنین و امام‌المتقین ، امامی که صفایح مدایح او وصحایف مناقبش مطرز ازکرامت یاعلی انت سیدالاولین وبـه طراز با اعزاز اناهل السموات یسمونك امیرالمؤمنین مقرر است .

علی امام معلای هاشمی که بود / سواد منقبتش بربیاض دیدهٔ حور

امـام کافة المسلمین ولی‌الله / که‌شمع‌دولت‌آتش نمیردازدم‌صور

کشورگشای انامدینة‌العلم وعلی‌بابهـا، مسندنشین انت‌منی بمنزلة هارون من مـوسی ، موردآیهٔ کریمهٔ انماولیکم‌الله[۴] مبطل بنیان بدعت، مقصد ایجاد خلقت ، العاجز عن ادراك مناقبه عقول ارباب‌الکمال کماقال الشافعی :

کفی فی‌فضل مولاناعلی / وقوع الشك فیه انه‌الله

غالب‌کل غالب مظهرالعجایب ومظهرالغرایب

علـی حبه جنه / قسیم النار والجنة

وصی‌المصطفی‌حقا / امام الانس والجنة

کیست‌آن‌شاه‌هل‌اتی[۵] کشور / لـو کشف[۶] تخت انمـا[۷] افسر

۱ــ سورة‌القلم ۴ ۲و۳ــ الاسراء ۸۱/۰ ،۸ ۴ــ المائده ۶۰

۵ــ سورة‌الدهر۱ مفسرین این سوره‌را درشأن علی (ع) وخاندانش دانسته‌اند.

۶ــ کلام مولای متقیان است که لوکشف الغطاء ماازددت یقینا .

۷ــ منظورآیهٔ‌انما ولیکم‌الله(سورة المائده۶۰) است‌که‌درحق مولای‌متقیان‌نازل‌شده .

لجهٔ بحر مصطفی را در | مخزن علم مصطفی را در
بایدالله فوق ایدیهم[۱] | شد یکی دست وبازوی حیدر
به‌دو انگشت از آن تواندکند | پنجهٔ قدر او در خیبر
هر که‌درجوی‌مهرش‌آب‌خورد | نبود جز بهشتش آبشخور
خواجگی دربهشت نتوان کرد | جز به تایید خواجهٔ قنبر
مثل‌اوجز مصطفی‌صورت‌نبندد خلق‌را | صورت ایمان‌ما این است وباقی‌والسلام

ثم‌علی‌اولاده من‌ائمة المعصومین المخصوصین‌بولایة اهل‌الارض،منصوصین بولائه علی وجه‌الحتم و الفرض الذینهم منصوصون بالنص قل لااسألکم علیه‌اجراً الاالمودة فی‌القربی[۲] والمشرفون بحکم‌انما یریدالله لیذهب عنکم‌الرجس‌اهل‌البیت ویطهرکم تطهیرا[۳].

ذکرشان شایع است در افواه | برهمه خلق بعد ذکرالله
جدشان را به مسند تمکین | خاتم‌الانبیاست نقش نگین
گر بپرسد ز آسمان بالفرض | سائلی من خیار اهل الارض
به زبان کواکب انجم | هیچ لفظی نیابد الاهم

بعدتحف تحیاتی‌که پرتو انوار اجابت آن صوامع ملکوت مزین سازد و صحف تسلیمات مصادقت آیاتی که رشحهٔ آثار اضاءت آن مجامع حظایر جبروت روشن گرداند هدیهٔ مجلس فردوس‌آیین و محفل فلك تمکین حضرت سپهرمنزلت ثریا مرتبت عطارد فطنت ناهید بهجت‌آفتاب شوکت برجیس حشمت‌کیوان رفعت گردون وقار فلك اقتدار، سلطان البرین وخاقان البحرین و خادم‌الحرمین الشریفین الذی‌بیداقتداره‌مقالید الزمان وبکف اختیاره مصالح نوع‌الانسان، حامی‌بلاد عبادالله من‌الکفر و الطغیان، ماحی آثار الظلم والعدوان، ممهد قواعد السلطنة بوفورالعدل والاحسان، باسط بساط الامن والامان، مرجع‌اعاظم‌السلاطین، قهرمان‌الماء والطین، مطلع انوار پادشاهی، مهر سپهر شاهنشاهی، قیصر عالی افسر سلیمان‌شان پادشاه دارا سپاه اسکندر نشان، خاقان فریدون حشمت جمشید مقام، خسرو بهرام صولت

۱ـ الفتح۱۰ ۲ـ الشوری ۲۲ ۳- الاحزاب۳۳ (آیهٔ تطهیر)

منوچهر احتشام.

زهی دارندهٔ اورنگ شاهی حوالتگاه تأیید الهی
کله‌داران سقسین تا سمرقند به نوبتگاه درگاهت کمربند
شکوه فرت از فر جهانگیر فکنده خسروان را جامه در قیر
کف‌جودت به‌هر کس‌داده‌بهری گهی شهری‌وگاهی حمل شهری
ندیدند آنچه دیدی تو در ایام سکندر زآینه جمشید از جام
گر ایشان‌داشتندی‌تخت با تاج توتاج‌وتخت می‌بخشی به‌محتاج

آفتاب آسمان عدالت ودادگستری، مهر سپهر نصفت و رعیت‌پروری، سلطان السلطنة والعز والاقبال ومفخر الخلافة و الشوکة والعز والجلال، سلطان سلیمان‌بن سلطان سلیم خان گردانیده حقا که همت عالی نهمت متوجه انتظام اسباب موافقت جانبین والتیام مصادقت طرفین که لاشك موجب اعتلای‌اعلام دین مبین وقطع‌وقمع بنیان کفرمتمردین است مصروف‌بوده وهست. امیدکه چون‌اسباب این‌معنی‌از مکمن غیب به‌ظهور رسیده‌از جانبین نسایم اقبال‌ازمهبط لطف حضرت ذوالجلال‌به‌ساحت امانی امنیت وزیده علی‌اسرع‌الحال بر وجهی فیصل پذیرد که رفاهیت حال‌مسلمانان باشد وواسطهٔ امن وامان‌گردد. انه سمیع مجیب.

قال‌الله تبارك وتعالی کل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذوالجلال والاکرام[1] پس از اقتباس آیهٔ‌کریمه معلوم رای عقده‌گشای باشد که دنیای فانی به‌حضرات پیغمبران علی‌نبینا وعلیهم‌الصلوة والسلام، خصوصاً امیرالمؤمنین و امام‌المتقین‌علی ابن ابی‌طالب علیه‌الصلوة والسلام که حق سبحانه و تعالی او را به‌مقتضای انفسنا و انفسکم[2] نفس پیغمبر فرموده وحضرت‌امامین‌الهمامین ابی‌محمدالحسن وابی‌عبدالله الحسین که‌گوشواره‌های عرش خدای‌اند وهم‌چنین زمرهٔ اولیا واصفیا و اتقیا وعلما که بزرگان دین وبرگزیدگان طریق‌حق‌الیقین‌اند وسلاطین روی‌زمین که ظل‌الله‌فی الارضین‌اند باقی‌نماند و باهیچ‌کس ازپادشاه و گدا و مسلمان و کافر وفا نکرده و نخواهد‌کرد.

۱ــ سورةالرحمن ۲۸ــ۲۷ ۲ــ آل عمران ۵۴

آن که تغیر نپذیرد تویی وان که‌نمرده است‌ونمیرد تویی
کیست دراین‌دائرهٔ دیرپای کو لمن‌الملك زند جز خدای
پیشتر از ما دگران بوده‌اند کز طلب جاه نیاسوده‌اند
دولت گیتی‌که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند

***

بدان شهریارا که این روزگار نماند همی بر کسی یادگار
هر آن کس که‌باعدل دین آورد خود آن کس که‌اوقهرو کین آورد
به‌گیتی ندارند هر دو درنگ سزد گر نباشد دل شاه تنگ
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام
خود آخر ندیدی‌که برباد رفت خنك آن‌که با دانش و داد رفت
سکندر که‌بر عالمی‌حکم‌داشت در آن‌دم که‌می‌رفت‌وعالم‌گذاشت
میسر نبودش کز او عالمی ستانند و مهلت دهندش دمی
کجا آن سلاطین باآب و تاب چوسلم‌وچو تور وچو افراسیاب
چو گودرز و هفتادپور دلیر کزو پنجه بگذاشتی نره شیر
جهان پهلوان رستم دیو بند که برچرخ گردون فکندی‌کمند
گرفتند عالم به‌مردی و زور ولیکن نبردند با خود به گور
همه بستر ازخاك‌دارند وخشت خنك آن‌که‌جزتخم‌نیکی نکشت
تو خشنودی دادگر پیشه‌کن ز روزگذر کردن اندیشه‌کن
بترس از خدای و میازار کس ره رستگاری همین است و بس

غرض از تحریر این‌کلمات و تمهید این مقدمات آنست که بی‌وفائی عالم ناپایدار مشاهد دیدهٔ اولواالابصار است وکفی‌بالله شهیداً که هرگز غیر از موافقت ومصادقت نسبت به‌آن اعلی‌حضرت چیزی در خاطر این محب نبوده ونیست واین معنی را همه می‌دانندکه آن‌پادشاه جم‌جاه را هرگز چیزی‌که اندك ضرری‌به‌مسلمانی داشته باشد درخاطر عاطر خطور نکرده ونخواهدکرد وقبل توجه‌القاص‌بدان‌صوب امری چند واقع شده‌که سبب و باعث آن ابراهیم پاشا بود . بعداز آن که حقیقت

برضمیر گیتی‌نما ظاهر گشت اورا به‌جزا وسزا رسانید. ما بدان خرسند شده خود را تسلی‌دادیم. تا آن‌زمانی که القاص به‌سبب بی‌دولتی طریق طغیان وعصیان‌پیش‌گرفته وکفران نعمت‌کرده وقطع صلهٔ رحم نموده متوجه درگاه عالم‌پناه شد. در آن باب این مقدار به‌خاطر می‌رسید که سزاوار شأن و مرتبهٔ سلیمان (آن) بود که به‌فاصلحوا بین اخویکم[۱] عمل نموده رسول معتبر خودرا بدین صوب می‌فرستادند و اصلاح تقصیرات اوکرده استدعای‌گناه او می‌نمودند. اگر برحسب اشارهٔ علیه‌صورت‌نمی‌یافت وبعداز آن ازروی حمیت متوجه این صوب می‌شدند به‌هرحال صورت‌عرفی داشت. پس بی‌تقریب وجهت متوجه این صوب شدن لایق شأن و مرتبهٔ آن پادشاه عالی‌مکان‌نبود. هرچندنقصان عجزه و زیردستان‌یقین است که برخاطر ایشان‌نگذشته و اما به‌مقتضای آیهٔ ان‌الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها[۲] بعضی چیزها درآن آمد و شد که موافق‌نیست وهمت آن‌عالی‌حضرت (نبود پدیدآمد)[۳] چون مشارالیه بی‌جهتی کفران نموده واین محب در مقام قصد وغرض درآمد و همان روز اکثر سادات و علما ووضیع وشریف این دیار را گواه‌گرفته اورا به شیر خدا وامام مقتدی و آبای خود حواله کرد که اگربد و نیك (کرده‌بدونیك؟) پیش‌او آید وحضرت‌امیرالمؤمنین جزای اورا بدهد . لاجرم به‌تأیید یدالله فوق‌ایدیهم[۴] او را به نوعی به سزا و جزا رساند که موجب عبرت عالمیان‌گشت ومضمون آیهٔ‌کریمهٔ فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی‌الارض وتقطعوا ارحامکم[۵] دربارهٔ او که قطع صلهٔ رحم‌نموده بود به‌ابلغ وجهی ظهور یافت.

بعدازواقعهٔ القاص اصلاً داعیهٔ جنگ وجدال بامسلمانان به‌خاطر این محب نمی‌گذشت. می‌خواست که رفاهیت رعایا و عجزهٔ طرفین باشد و ایلچی به‌خدمت فرستد که مادهٔ نزاع که به‌هیچ وجه میانهٔ مسلمانان و اهل اسلام مناسب نیست رفع نماید. بعضی مفسدان دون که دراین سرحد بودند فتنه‌ای‌چند انگیختند ونامعقولات بعضی درضمن کتابت وبعضی به‌زبان از ایشان سر زد که نوشتن آن‌لایق نیست. بنا-

۱ـ الحجرات ۱۰ ۲ـ النمل ۳۴ ۳ ـ در نسخه سفید مانده قیاساً تکمیل شد
۴ـ الفتح ۱۰ ۵ـ سورة محمد ۲۴

بر آن فرستادن ایلچی درمقام توقف افتاد و صورت حکایات پارسال اصلاً رضای این محب نبوده و کیفیت این‌حال به‌موجبی است‌که بامحمودبیك سفارش آن شده که به‌عرض بارگاه معلی رساند. چون درباب ایلچی سفارش واشارات شده بود، بنابراین سیادت ونقابت دستگاه شمس‌الفلك‌الدوار محمدمهدیا که ازاعاظم سادات‌و نقبای این‌دیار است با قوافل دعوات و رواحل مدحات روانهٔ‌ملازمت عالی‌گردانید که بعضی حکایات به‌وسیلهٔ تمهید قواعد محبت‌که انها و اعلام آن بـر ضمیر منیر واجب است به‌عرض رساند:

اولا این‌است‌که براکثر اهل این دیار حج بیت‌الله‌الحرام واجب است واز ترس کشتن و تالان شدن نمی‌توانند آمد و هم‌چنین از این ترس به‌زیارت حضرت رسالت‌پناه محمدی (ص) وحضرات ائمهٔ معصومین که در بقیع‌اند نمی‌توانند رفت و تخمیناً سیصد چهارصدهزار نفر در این مملکت هستند که حق واجب در گردن ایشان است. حاشا که درزمان پادشاه عالی‌جاه چنین مسلمانان نومید ومحروم باشند وما از مشاهدهٔ آبا و اجداد خود که در عراق عرب واقع‌اند دور مانده‌ایم که اگر خواهیم یك چارك روغن جهت روشنایی ویك چیزی جهت آستانهای مقدس آبا و اجداد خود بفرستیم نمی‌توانیم مارا چه‌حد آن‌که‌گوئیم‌از اولاد ایشانیم بلکه‌غلامی از غلامان ایشانیم.

من‌که باشم تـا که گویم هستم از اولادشان
بلکه از جان هستم ایشـان را غلام کمترین

ونهری‌که جهت‌آستانهٔ نجف اشرف، شاه فردوس آشیان، الواصل‌الی‌الملك الجلیل، شاه اسماعیل انارالله برهانه، بیرون آورده تولیت آن تعلق به‌این محب دارد واز دست ما بیرون رفته ونذری چندکه ازاین‌جانب‌کرده مثل طلا ساختن‌روی گنبدهای حضرات ائمهٔ معصومین‌صلوات‌الله علیهم اجمعین وقف‌آستانهٔ‌مقدس‌کرده ازهمگی محروم وممنوع شده‌ایم. مثلاً اگر یکی‌از وزرای شما سگ شکاری شما را بی‌اذن براند البته می‌پرسید که فلان سگ چه‌شد واز درگاه من‌که راند. گویند فلان ملازم، شما را خوش نمی‌آید وبراو غضب می‌کنید. ما سگ و غلام چهارده

معصومیم واین را شرف روزگار خود می‌دانیم و غلامی ایشان را از سلطنت روی زمین بهتر می‌دانیم. غلامی ایشان دولت باقی است وسلطنت دنیا فانی. دراین چند هزار ثواب است ودر آن‌چندهزار عقاب.

چه خوش گفت شوریده‌ای درعجم   به کسری که ای وارث ملك جم
اگر ملك بر جـم بماندی و تخت   ترا کی میسر شدی تاج و تخت

پنج روز سلطنت دنیاکه بنا برکسور دارد معلوم است که سربه‌چه می‌نهد و چه خواهدشد.

درآمد پشه‌ای از لاف سرمست   دمی بر فرق کوه قاف بنشست
وز آن‌جا برپرید و در عدم شد   چه‌چیز ازکوه‌افزود وچه‌کم شد
همه در جنب قدرش هم‌چنینیم   وگر بر آسمان گـر بر زمینیم

پس آیهٔ‌کریمهٔ قل‌لااسألکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربی[1] وحدیث صحیح حضرت رسالت پناه محمدی انی تارك فیکم الثقلین : کتاب‌الله وعترتی منظور نظر کیمیا اثر ساخته درآن روزکه پادشاه و گدا یکسان باشند و همه کس به‌حال خـود درمانده وحیران ونگران باشند درپیش ساقی کوثر علی‌ولی‌الله وحضرت سیدةالنسا وائمهٔ معصومین شرمنده نخواهد بود واز شفاعت ایشان بهره‌مند خواهدبود واجری جمیل وثوابی جزیل خواهند داشت.

در مادهٔ مملکت‌که ازدست این‌جانب بیرون رفته هیچ نمی‌گوید و دانسته به مرحمت و لطف و عنایت بی‌کران و کرم بی‌پایان آن حضرت می‌گـذارد و آنچه شایستهٔ نام و آوازهٔ بزرگی و سلطنت آن شاه عالی‌شأن بوده باشد عمل فرمایند .

چه حاجت که گویند با آفتاب   که بر فرق نزدیك یا دور تاب
چو خورشید تابان‌دهد فیض نور   نه نزدیك محروم ماند نه دور

بعداز طی‌کلام‌که ازهرباب کرده ازصمیم دل وجان به دعاگوئی که وظیفهٔ دوستان صادق ومخلصان موافق است اختصار می‌نماید:

خلافت پناها دلت شاد باد   به سعیت مسلمانی آباد باد

۱ـ سورةالشوری ۲۲

دل کشورت شاد و معمور باد | ز ملکت پراکندگی دور باد
غم از گردش روزگارت مباد | وز اندیشه بر دل غبارت مباد
که بر خاطر پادشاهان غمی | پریشان کند خاطر عالمی *

---

* منشآت حیدرایواغلی

نامهٔ سلطان سلیمان به شاه طهماسب

عالی‌جناب سلطنت‌مآب عظمت‌قباب شوکت نصاب کمال‌الدولة والسلطنة و العظمة والشوکة والعز والاقبال شاه طهماسب بهادر خان ابدت ایام عزه و سلطنته دعوات‌صالحات شاهانه‌اتحافندنصکره معلوم‌اوله‌که چون تکفل امور خطیرۂ‌سلطنت و تحمل تکالیف عظیمهٔ خلافتدن مقصد اقصی و مطلب اعلی بودرکه جمهور امم وکافهٔ خلق عالم‌که ودایع کارخانهٔ الهی و ثمرهٔ صنایع لطایف نامتناهی در کمال راحت وحسن‌جمعیت ایله‌آسایش وحضور و آرامش و حبورده اوله‌لر که موجب سعادت دین ودنیا ومحض رضا وخشنودی حضرت خدا جل و علا ایدوکی معلوم ارباب افهام و اصحاب الباب‌در اول زمان که ممالك محمیهٔ اسلامی‌دن دیار اماسیه بارقهٔ منجوق رایات ظفر آیات خسروانه‌ام‌ایله منور قلنمشیدی اول فریدون کاوس شـوکت نریمان طـوس صولت جانبندن انتظام اسباب صلح و صلاح جانبین و استحکام قواعد محبت ومصافات مابین اقصای مراحم خیر انجام‌لری اولمغین سدهٔ سعادتمه یرار ومصلحت‌گذار ایلچیکز کلمش ایدی واقعاً احاسن محاسن‌جاه‌ومکنت واشرف اوصاف‌اصحاب دولت حسن اتفاق‌وخلوص‌نیت ویمن وفاق و صفای‌طویت ایدوکی ارباب خرد وکیاست و اصحاب عقل وفراست نزدنده خبی و خفی دکلدر علی‌الدوام فراید نظام عالم سلك قرارده پایدار اولمسی قوت بنان سلاطین نامداره منوط وزمام فراغ و رفاه اولاد آدم دست مصادقت خواقین کامکاره مربوط اولـه کلمشدر.

بناءعلی‌هذا اصلاح وفلاح‌همگنان وفوز ونجاح عامهٔ مسلمانان ایچون طرفیندن رفع قواعد فتن واوزار وقمع معاقد احمال اشرار ومنع تکالیف مالایطاق ارباب ظلم ونفاق اولنمق اوزره عهد و میثاق ظهور و صدور ایتمشیدی که حین صلحده حدود مملکت وسرحد ولایت نه‌کیفیت اوزره‌ایسه‌اندن تجاوز اولنمیوب علی‌حاله ابقااولنده اولوقتدنبر و جمال صلاح حال و چهرهٔ حصول آمال بعنایة الملك ذی الجلال بروفق مبتغای بال مشهود ومنظور وجریان مناشیر امور برطبق رضا و سرور مزبور ومسطوراولوب اسباب آرامش وآسایش عامهٔ رعایا وکافهٔ برایا مهنا و مهیا بالجمله بساط انبساط بسیط زمینده‌مبسوط وامورجمهور واسطهٔ مرحمت‌ایله‌مضبوط ایکن اول سراپردهٔ اقبال لازال محفوفاً بالجلالة متعلق بعض اشرار ناقص‌الافکار که قلب پرعلتلری‌نور ایمان دن خالی‌ومجوف واسباب فتنه وفسادلری اضعاف‌مضاعفدر خصوصاً طایفهٔ خائفهٔ‌گورجیدن ورزه نام لعین که انك کبی دین دائماً محرك سلسلهٔ فساد وعصیان و طغیاندن خالی اولمیوب پیرایهٔ فضل نامتناهی اولان امراقوللرمدن باش اچق ملکك ولایتندن نیجه ناحیه‌لری نهب و غارت واهالیسنی قتل و خسارت ایلیوب خراب و ویران ایلمشدر و اردهان ولایتنه توجهله تعدی ایلدیکی مشهور و مذکوردر وحالا قلعهٔ قارصه دخی بعض آدملرکوندریلوب ضبطا ایلمك ملاحظه‌سی اولنمش ایمدی قارص ولایتی قبل‌الصلح دفعاتله خدام والامقاممدن بعضی‌یه سنجاق طریقیله صدقه‌اولنوب واکاتابع‌نیجه‌قری ومزارع داخل دفتر همایون‌اولمغین‌سپاهی قوللرم‌بروجه تیمار و زعامت متصرفلراولوب ایچنده‌اولر وطاملریاپوب قرارو آرام ایتمشلرایکن سرحد ولایتده اولان بعض اشخاص مختلفة‌المللدن انره خلل و زلل ایرشمك غایتده بدیع وبعید وخلاف‌رای‌سدید ایدی ایمدی عقود عهود ارباب جاه وجلال مرور شهور واعوام‌ایله اختلال‌پذیر اولمق‌محالدر. پس مناسب بلکه واجبدر که من بعد دخی بنیان مودت و اتحاد اشتداد و ارکان محبت و وداد امتداد بولمق اوزره دفع آثار ظلمت ایثار ایدوب قارصه کلان صغار و کباری‌اولمحلدن قالدرمق بابنده شان مکارم نشانه لایق و سزاوار اولان مساعی جمیله ظهوره کله که موجب ازدیاد مواد و داد ایدوکی جای اشتباه دکلدر سوالف ایامدن سایهٔ حمایت خواقین

معدلت نشانده داخل اولوب وخلال دفاتر ولایت وایالتلرنده مزبور ومتخلل اولان قلاع وقری واراضی‌یه آخردن تعرض و تجاوز خلاف قوانین سلاطین غیرت قرینلدر اول اسلوب مرغوبی صیانت باعث بقای اسباب‌سعادت اولدیغی هردم ملحوظ‌انظار ارباب بصائروابصار اولمق انسب والیقدر وایام سلطنتمده ریاض ملك وملت‌صرصر ظلم اهل‌فساد وتطاول ید مردم شرارت‌نهاددن مأمون ومصون اولمق وبالجمله رفع شرور و منـاهی مفترضات حزم پادشاهیدن در اما بو وقایع شایعك صحتی خبری سرحدده اولان بگلربگیلری و بگلر قوللریمك مجرد اعلاملریله اعتماد اولنمامشدر بلکه سزك‌بگلر یکزدن شاه‌قولی ومنصور و غیربدن‌کند ولره‌کلان مکتوبلری عینی ایله‌بیله کوندرکمین خبرك صحتی معلوم اولـوب اول صوب صواب نمایه اعـلام وانها اولنمشدر .

باقی عهد واوان دولت و دور زمـان حشمت آن‌حضرت لایزال از وصمت نقص وزوال محفوظ باد. بربالعباد وبالنون والصاد.*

* منشآت فریدون بیك ج۱ ص۶۲۶-۶۲۵

نامهٔ اسکندرپاشا به شاه طهماسب صفوی[1]

تابه‌مقتضای فرمان فتاح‌نصیر بـی‌شبه ونظیر له‌الملك وله‌الحمد وهوعلی کل شیء قدیر رایت شرقی آیت شاه‌فلك بارگاه اعنی خورشید جمشیدلقا ازالهٔ آثارشب تارکرده جمیلان ثابت وسیار را ازوحشت ظلمت خلاصی بخشد وبه‌افاضهٔ نـور و فرفروغ اطراف واکناف واقطاع وابنیهٔ‌بقاع‌را روشن ومزین‌می‌سازد وهیبت برق‌باـ رونق ظفرقرین شاهی و سایهٔ علم دولت ظل‌اللهی است زوال معاندان نگون سار و استقـامت احوال موافقان سعادت شعارباد.

وبعد ذلك عرضه داشت بندهٔ کمتر و ذرهٔ احقرآن‌که به‌فرمان همایون اشرف اعلی‌شرف اختصاص یافته‌ازتعقل مضمون‌بلاغت مشحون‌بشارت‌ومؤدای‌ظفر اشارت صفحهٔ ضمیر اخلاص انتمامزین ومحلی‌گشت وتیسر فتح‌ولایت جیلان‌که درسوالف دهور واعوام وشهورچهرهٔ‌تسخیر آن‌از انظاراساطین‌وسلاطین مشهورمخفی‌ومستور بود مقتضی اصناف‌فرح وسرورگشت و دانسته شدکه مکرر زلال عفوشاهی‌به‌شستن آثار زلت و بی‌راهی والی‌آن حوالی افاضت می‌یافته و بنابـرپیروی ناکسـان و مصاحبت ناقصان قوایم راجلهٔ لاهیجان عزیمتش[2] دردشت رشت چنان فرورفته‌بوده

۱ـ عنوان نامه درنسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس، «سواد عریضه که اسکندر پاشا به نواب غفران‌پناه‌نوشته» ودر منشآت ایواغلی: «اسکندرپاشا به‌خدمت‌نواب جنت‌مکانی علیین‌آشیانی شاه‌طهماسب نوشته»

۲ـ کلمات «عزیمتش» و«فرورفته» درنسخهٔ منشآت نیست.

که رجوع میسر نمی‌گشته[۱].

کسی‌راکه دولت رود ز آستان شود با فرومایه هم داستان

وقبل ازاین نیز برکمال مراحم وحلم‌شاهی وتحمل‌وتجمل شاهنشاهی‌استدلال کرده می‌شد باآن‌که زمان بسیار با وجود قرب‌جوار به‌درگاه عالم مدار به دعوی سلطنت واقتدار وانتساب به‌نوعی از تفرد واستقلال‌در آن دیار اشتهار وانتشارداشت تجویز فرمودند ودر واقع امثال این‌حلم‌وکرم از آن‌دودمان قدسی وخانوادهٔصفوت صفت چه‌بعید.

دراخلاقش کرم‌رسم‌قدیم‌است کریم‌بن کریم بن کریم‌است

واز جملهٔ اتفاقات حسنهٔ ایام خجسته آثار ولوازم صدق ومصادقت‌وموافقت بندگان اعلی‌حضرت‌خاقان صاحب قران سلیمان اقتداربه‌آن سلسلهٔ علیهٔ خلافت شعار آن‌که حصول فرمان وحی‌آیین متضمن اخبار مسرت‌آثار فتح مبین مقارن‌فتحی بود که‌بعضی از بندگان درگاه اعلای والای صاحب قران زمان وفرمان فرمای جهان را روی نموده بود.

بیان این‌مجمل آن‌که جمعی کثیر ازاضالیل بساغیه واباطیل‌طاغیه ملقب بـه آل‌معاویه ، درمابین بغدادوبصره‌ـ که درقدیم موسوم‌به‌بطایح‌بوده واکنون درالسنه به اسم جزایر دایر است ـ درکثرت عدد وعده ومضایق طرایق‌وجنگلهای انبوه ووفور قوت‌وشکوه وغایت صعوبت محل وکثرت‌وشدت لای ووحل مستظهر گشته پای‌در- دائرهٔ عناد استوار داشته سر از گریبان فساد برآورده اموال مسلمین‌را باعث‌غنیمت می‌پنداشتند. بندهٔ درگـاه اعلی برحسب فرمان به‌عزم تسخیر آن‌دیار متوجه شـده به‌عون عنایت سبحانی وفر دولت صاحب‌قرانی از مضایق آن به‌آسانی عبور واقع شد.وبه ضرب سهام اجل پیام بسی از آن گروه شقاوت فرجام را افنا واعدام کرد[۲]و به‌قوت صنجهای دشمن‌کوب صدای یوم‌ینفخ فی‌الصور[۳] درگوشهای آن فجرهٔ بی شعور به‌ظهور آورده اکثر آن‌مواضع‌درعهدهٔضبط و ربط امنای دولت‌قاهره‌درآمد و

۱ـ منظور خان احمد گیلانی است ۲ـ نسخ: افناء اعدام اعلام

۳ـ سورة الانعام ۷۳

بقیة السیف از نادانی پشیمانی ظاهر ساخته درخدمت مال‌گزاری وجان‌سپاری ملتزم گشتند ودرسلك دیگر رعایا منخرط شدند. ابن‌عثمان راکه مقدم ومطاع وباعث‌نفاق بود باپسر وبرادر روانهٔ درگاه سپهر اشتباه ساخت.

الحق بندگان صاحب قرانی ابا عن‌جد پیوسته به‌قصد جهاد بااعدای اسلام و باکفرهٔ بد فرجام تیغ انتقام ازنیام اهتمام‌کشیده داشته‌اند واظهار شرایع نبویه علیه وعلی آله‌الصلوة‌والتحیة برذمت همت‌لازم دانسته درانتظار امرلیطوفوا بالبیت‌العتیق[۱] تدقیق‌کرده وبه‌تربت با رتبت[۲] حضرت خیرالبشر توفیق یافته‌اند. بلاشبهه هریك از بندگان این‌آستان درهر مرادکه به‌پنجهٔ آرزو بجنبانند بی‌توقف بگشاید وروی امید به‌هرحاجت‌که آورند شخص مقصود استقبال نماید. چون بنابر حصول مسرت این فتح شریف مراسم شکر وسپاس بی‌قیاس به‌رب‌الملائکة والناس مؤدی می‌شود و برطبق لئن شکرتم لأزیدنکم[۳] مژدهٔ ظفر به‌لشکر دولت بندگان درگاه سپهر اشتباه رسیده انواع شادی برشادی افزوده واصناف مراسم‌شکر وشکرانه ادانمود.

هر سحر تا فلك صبح شکاف تیـغ خـورشید برآرد زغلاف

فرق حاسد زتـو بشکافته باد روز وشب یـافته و تـافته بـاد

یافته کام تو در باغ نوا تافته جان وی از داغ فنـا

[والسلام علی من‌اتبع الهدی][۴]*

۱ـ سورة الحج ۲۹ ۲ـ نسخه ۶ ۶: بنزهت با زینت ـ شاید: به زیارت تربت ۳ـ سورة ابراهیم ۷ ۴ـ به‌جای این‌آیه (ط۴۷b) در نسخهٔ مجلس چنین آمده : بندهٔ احقرالحقیراسکندر . ظاهراً به‌نظر می‌رسد‌که همان اسکندرپاشای والی ارزروم باشد .

* منشآت حیدرایواغلی. نسخهٔ خطی۶۰۶ مجلس شورای‌ملی

۳۰

هنگامی که پیاله پاشا وتورغود و رئیس صالح دریانوردان جسور ترك درد ریای مدیترانه دلیرانه تاخت وتاز می‌کردند، دولت عثمانی جمعی از ملاحان خودرا نیز به‌آبهای جنوبی فرستاد وتحت نظر این فرماندهان گالرهای ترك با پرچم هلال وستاره درآبهای بحراحمر واقیانوس هند وخلیج فارس به‌تحکیم سیادت دولت عثمانی برسواحل عربستان وخلیج فارس وسواحل هند پرداختند. اما تاخت وتاز آنان دیری نپایید وناوگان پرتغالی که تازه براین صفحات رسیده بودند از فعالیت ناوگان ترك به‌سختی جلوگیری کردند.

نخستین امیرالبحر ترك در این منطقه پیری رئیس نام داشت. رئیس عنوانی بود که ترکان به‌ملاحان عالی‌رتبهٔ خویش می‌دادند. پیری رئیس برادرزادهٔ کمال رئیس است که درزمان بایزید شهرتی تمام یافت. وی از بندر سوئز درمصر به‌راه افتاد به‌قصد آن که از دریای احمر به‌خلیج فارس بیاید وبا این که براثر بدی هوا و طوفان چند کشتـی وی شکست، باز وی توانست درساحل عمان شهر مسقط را تصرف کند وشهر هرمز را درخلیج فارس درمحاصره گیرد. اهالی هرمز که درآن روزگار ثروت ومکنتی داشتند با دادن پول هنگفتی، پیری رئیس را از محاصره منصرف ساختند و ملاح ترك به‌بصره رفت. ولی چون براثر حرص و طمع و خشونت دشمنان سرسختی پیداکرده بود نتوانست دربصره بماند و به‌مصر گریخت و چون ثروت فراوانی اندوخته بود، در مصر به‌جرم سهل انگاری درخدمت کشته شد و اموال او من جمله چندین قدح بسیار بزرك چینی پراز مسکوك طلا نصیب سلطان گردید. هرچند که جان ومال این ملاح ترك برباد رفت اما اثری علمی او باقی‌ماند وآن نقشهٔ دقیقی است از سواحل وبنادر ولنگرگاهها وتنگه‌ها وبوغازها وشهرهای خلیج.

پس از قتل وی منصب قاپودانی مصر به‌مراد رئیس سنجاق بیك قطیف داده شد و او دستوریافت که بادو کشتی بزرگ وپنج گالر ویك گالر کوچك (گالیوت) دربصره اقامت کند. اما وی باوجود این دستور به‌قصد مصر حرکت کرد ودر این سفر در مقابل جزیرهٔ هرمز

به پرتغالیها برخورد و درجنگی که روی‌داد یکی از کشتیهای بزرگ وی در سواحل لار غرق‌شد ودو کاپیتان دلیر وی سلمان رئیس و رجب رئیس‌کشته شدند وسرانجام مراد رئیس به‌بصره بازگشت وشرح سفر خویش را به‌سلطان ترك فرستاد. وی براثر این ناکامی‌مورد بی‌مهری قرارگرفت. ولی چون ثروتی نداشت جانش محفوظ ماند.

دوسال بعد سیدعلی به‌سمت قپودانی ازحلب به‌بصره مأمورشد. وی طبع‌شعری داشت‌و وکاتبی تخلص می‌کرد و به‌این‌جهت به«کاتبی رومی» شهرت یافته‌بود. سیدعلی با۱۵ کشتی به‌جنگ پرتغالیها رفت ودو جنگ‌کرد. اما چون بار اول پرتغالیها ۲۵ وباردوم ۴۰ کشتی داشتند ، فرمانده ترك‌کاری ازپیش نبرد وکمی بعد براثر توفان ، بقایای کشتیهای وی دچار پراکندگی شد وبادآنهارا به‌سواحل هند وبنادر دیو وناحیهٔ گجرات افکند. قاپودان چون دیدکه باتوپهای شکسته وبادبانهای گسسته دیگر نخواهد توانست با پرتغالیها بجنگد وآنچه اسلحه وتجهیزات مانده بود به‌نایب‌سلطان‌گجرات دردمن تحویل داد و کارگران کشتیها را اجازه داد تاچنانچه بخواهند به‌خدمت سلطان‌گجرات درآیند. آنگاه خودباسی نفر راه دهلی درپیش گرفت ویك‌چند دردرگاه همایون پادشاه هند زیست وسپس از راه‌زابل وافغانستان وخوارزم وماوراءالنهر وخراسان‌وایران گذشت وبعداز سه‌سال درادرنه‌به‌حضور سلطان ترك رسید وتصدیق‌هائی که‌ازراجه‌های هند وسلاطین ازبك وشاه ایران وهندگرفته‌بود به‌عرض رساند وبعدازچندی سفرنامهٔ خودرا به‌نظم ونثر به‌نام مرآت نقدیم سلطان داشت . سلطان وی را درجزو «متفرقه» قرار داد و۸۰ آسپر خرج روزانه برای‌وی معین نمود و مواجب سه‌سالهٔ همراهان اورا به‌عنوان انعام‌پرداخت .

سیدعلی‌قاپودان ترك‌تألیفات دیگری نیزدارد وازآن جمله‌است ترجمهٔ‌هیأت قوشچی و رساله‌ای درصنعت‌کشتی‌سازی و بحرپیمائی به‌نام مرآت‌الموجودات ورساله‌ای دراسطرلاب و کتاب نفیسی در خصوص دریانوردی در اوقیانوس هند به‌نام « محیط » . سفرنامهٔ وی را وامبری مستشرق معروف ترجمهٔ ناقصی به‌انگلیسی‌کرده ودر سال ۱۸۹۹م. درلندن منتشر نموده است.

نامه‌ای به سلطان سلیمان که به توسط سیدعلی قپودان ارسال شده[1]

تحفهٔ دعائی که هرسحرگاه ازمنظرهٔ نصرمن‌الله وفتح‌قریب چهره‌گشاید بلکه هرگاه وبیگاه از منصهٔ ومالنصر الا من عندالله‌العزیزالحکیم[2] جلوه نماید نثارایثار ملازمان سدهٔ سنیهٔ عالی حضرت فلك رفعت خلافت منقبت سلیمان حشمت ، قطب فلك عظمت و بختیاری ، مرکز دائرهٔ ابهت و جهانداری ، مؤسس بنیان‌الاسلام ، منصورةالألویة والاعلام، اصدق‌السلاطین قولا ودیناً، احق‌الملوك والخواقین صدقاً ویقیناً، مرصص معاقدالعقل والأنصاف، هادم قواعد الجور والاعتساف، آمرالعباد باقامة النفل و الفرض ، المخصوص به‌تشریف هوالذی جعلکم خلائف فی‌الارض[3] ملجأ سلاطین زمان، معین خواقین ظفر قران :

شهی که نقش نگین جلال شد نامش　　　کمال یافت خلافت به عز ایامش

فاتح ابواب‌الحشمةوالسلطنة بمفاتیح‌الهدایة ، مالك رقاب‌الأعادی بمحض التأیید ممن‌له‌اللطف والعنایة، مطلع انوارالهی، زیبندهٔ اورنگ خلافت وشهنشاهی، ناصرالدین‌المتین، حافظ‌الشرع‌المبین ، لازالت رایات دولته مرفوعة الی‌قمةالسماك وآیات عظمته وشوکته مکتوبة علی صفحات الواح‌الافلاك‌گردانیده‌استعلای‌مراتب ارکان دولت قاهره وارتفاع مدارج حشمت باهره را ازحضرت واهب‌العطایاتقدس

۱ــ در منشآت فریدون‌بیك این نامه به شاه طهماسب نسبت داده شده ولی ظاهراً از پادشاه هند، (همایون؟) باید باشد.　　۲ــ سورة الصف ۱۳　　۳ــ آل‌عمران ۱۲۶

ذاته وتنزهت صفاته مستدعی بوده دوام ایام سلطنت وشهریاری‌وخلود عهودخلافت وجهانداری که متضمن صلاح حال وانجاح آمال عبادالله‌المتعال‌است خواهان‌است. صحایف آن مراد از دیوان امانی به‌طغرای اجیب دعوةالداع[1] مطرز و موشح باد. لله الحمد والمنة که ابواب فتوحات غیبی به‌مفاتیح‌لاریبی مفتوح‌گشت وبتوفیق‌الله تعالی دیگرباره سریر سلطنت‌و اورنگ خلافت ممالك‌هند وسند به‌یمن همت‌متعالی منزلت آن سلیمان حشمت‌مقر اقامت و مستقر استقامت شد هر چند اتفاق مباسطت مراسلات ومفاتحت مخاطبات با آن خلافت منقبت عالی صفات نیفتاده اما تواتـر مکارم اخلاق و تظاهر آثار میامن وفاق و محاسن اشفاق آن قدوهٔ سلاطین آفاق همواره محرك دواعی اشواق به‌موافقت ومرافقت بوده وهست.

میان کعبه و دل‌گرچه صد بیابان است
دریچه‌ای ز حرم در سراچهٔ جان است

وهمه‌وقت مکنون ضمیر ومخزون خاطر خطیر خبیر آن‌بود که ابواب رسل و رسایل مفتوح‌باشد وتا غایت این مضمون از قوت به‌فعل نیامده بود و شاهد این مطلوب ازحجلهٔ این‌مقصود بروفق مأمول رخ ننموده.

در این ولا ، شرافت‌مآب معالی‌ایاب مکرمت‌انتساب سیدعلی قپودان که از اخلص خدام عالی‌مقام است به‌خدمتی مأمور شده باجمعی ازعساکر مصر به‌حسب مقدرات الهی به‌ولایت‌گجرات آمده بعد از استماع خبر فتح ممالك ، به‌دارالملك جنت خضرت دهلی رسیده خبر خجسته اثر انتظام احوال خیرمآل و استقامت ذات با برکات لازم‌الاجلال را رسانید ومعلوم شد که ازآن خلاصة الملوك مرخص نشده به‌آن شرافت‌مآب درباب توقف تکلیف نشده وعازم آن صوب گشت کـه محرك سلاسل اتحاد ومحبت‌گشته به‌این‌وسیله اختصاص نموده شود.

بنابرآن لالی شاهوار اعتقاد دررشتهٔ محبت‌کشیده یواقیت معادن اختصاص‌را چنانچه شعار محبان خاص است درسلك موافقت ومخالصت انتظام داده به‌ابلاغ‌آن ارقام مصدع اوقات با برکات خدام سپهر احتشام شد. ترقب‌آن و مراد چنان است

۱ــ سورهٔ فاطر ۳۹

که از آن جانب نیز کشور ارتباط به‌مقالید اختصاص انفتاح پذیرد و دائم‌الاوقات ابواب مخاطبات ومراسلات مفتوح گشته بنیان رفیع‌الارکان اتحاد به‌نوعی استحکام یابد که از شائبهٔ خلل ونقصان محروس ومصون باد.

به‌زوائد تصدیع نمی‌رود. اعلام خلافت عز وعلا و رایات عدالت عالم‌آرا در اطراف خافقین مرتفع وخورشید عظمت وجلال از افق دولت بی‌زوال طالع و لامع باد. بمحمد وآله خیرالعباد وبحق نون والصاد. *

* منشات فریدون بیك ج ۲ ص ۷۲ ــ ۷۱

نامهٔ شاه طهماسب به سلطان سلیمان

دعائی که چون پرتو نیر جهان آرا نهال محبت و ولای همگنان‌را در ریاض آرزو وتمنا نشو ونما نماید وثنائی که چون نسیم صبا گلهای مراد وکامرانی بر شاخسار آمال وامانی مخلصان جانی شکفته گرداند وسلامی که چون انفاس عیسوی از نکهت جان بخش آن نسیم روح و راحت به‌دماغ جان وجنان وزد وپیامی که چون نوید بشارت خجسته‌اشارت یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان[1] ازورود آن مژدهٔ امن و امان به گوش هوش عالمیان رسد. سلام یعطر نفحاته مشام اصحاب الصدق والتصدیق و ینور لمعاته مقام ارباب الحق والتوفیق.

سلام علی فخر السلاطین فی الوری — من الحضرة الوهاب کل صباح
و قرن الیه الف الف تحیة — و الف سلام عند کل رواح

به‌خدمت اعلی حضرت عالی‌رتبت متعالی‌منزلت گردون بسطت فریدون‌شوکت کیوان وقار فلك اقتدار عالم‌پناهی شاهنشاهی ظل اللهی اسکندرجاهی، خسرو دارا رای خورشید سریر[2]، خاقان سلیمان‌شأن جمشید نظیر ، سلطان الغزاة و المجاهدین، حامی حوزة الاسلام عن مکاید الکفار والمشرکین، ناصب الویة الفتح والظفر ، حارس بنیان الدین عن شوائب الخوف والخطر ، سلطان چهار بالش عزت و اقتدار، مصدر آثار یخلق مایشاء ویختار[3]، مظهر اسرار دقایق حکمت الهی، مطلع انوار الهامات

---

1 ـ التوبة ۲۱ ۲ ـ منشآت فریدون‌بیك : فریدون سریر ۳ ـ القصص ۶۸

نامتناهی، کیخسرو زمان وشهنشاه کامران، نوشیروان‌دوران، المؤید بتأییدات الازلیة من‌الملك‌المنان، الموفق بالتوفیقات الأبدیة من‌الله المستعان . سلطان سلیمان خـان لازالت عتبته‌العلیه حداً بین‌الکفر و الاسلام وسدته‌السنیة سداًلحمایة جمهورالانام‌من الخواص والعوام مبلغ ومهدی داشته حقا که همواره برمسلك مصادقت و موالات مقیم وبرجادهٔ موافقت و مصافات مایل و مستقیم بوده و می‌باشد و چون برحسب مقتضای اخلاص ویگانگی همیشه طالب ومستدعی آن بوده وهست که به‌ذریعهٔ هر گونه تقریبات ووسیلهٔ هرنوع‌خصوصیات عرض وظایف محبت واختصاص صمیمی نموده وروابطمودت ودوستی‌به اوتاد خلود مربوط‌سازد، بنابراین طی‌بوادی‌اطناب نموده به مقتضای حدیث صحیح أنا وأتقیاء امتی براء من‌التکلف ازشرح مناقب و القاب وبسط محامدو اوصاف ذات خجسته صفات که شیوهٔ ارباب رسوم و عادات است وبی‌تکلف ازوفور مکارم صفات ملکی ملکات درمقام عد واحصای آن‌کما ینبغی‌نمی‌توان شد تحاشی‌می‌نماید وسوق کلام محبت انجام راکه به‌مؤدای‌الحدیث شجون ازصوب مرام منعطف می‌گردد به‌جانب مقصود می‌کشد.

النطق عن‌احصاء وصفك عاجز و العقل عن ادراك قدرك قاصر

هذا مشهود رای عالم‌آراکه‌فی‌الحقیقة جام‌جهان‌نما بلکه مرآت حقایق‌جمیع اشیا است آن که در این‌ولا از غرایب اتفاقات حسنه ، شرافت مآب معالی نصاب امارت‌شعاری، زین‌العابدین علی‌چلبی که با وجود قدمت خدمت‌به‌عتبهٔ علیا و شرف نسبت بدان سدهٔ عرش‌آسا فضایل‌وکمالات‌حسبی‌را علاوهٔ شرافت نسبی‌گردانیده و مع‌هذا از تغرب‌اوطان ومسافرت بلدان ومشاهدهٔ غرایب‌آثار ومطالعهٔ عجایب‌بدایع صنایع‌حضرت‌پروردگار بروفق؛

تغرب عن‌الأ وطان فی‌طلب‌العلی و سافر ففی‌الاسفار خمس فوائد

به مواهب جلیه و خصائل سنیه فایز گشته به عز مجالست مجلس همایون استسعاد یافت وبه‌واسطهٔ حسن محاورات وغرایب وعجایب حکایات‌که در این‌مدت دیده و شنیده بود ومعروض داشت به‌نظر قبول عاطفت شاهانه ملحوظ ومنظورگشت .

مجمل احوال مشارالیه آن‌که از تاریخی‌که برحسب امر مطاع متوجه‌مصر

بوده وحاکم مطلق‌العنان تجری‌الریاح بمالاتشتهی‌السفن[1] کشتی او را به ساحل هند رسانیده مدتی درممالك‌هند وسند و کابل وبدخشان و ماوراءالنهر افتاده وبه‌هرکس ازحکام وسلاطین به‌مقتضای‌وقت وزمان طریق‌معاشرت ومخالطت سپرده دراین‌مدت مدید همه‌وقت‌شوق وصول به‌درگاه سعادت‌کیش وآرزوی رجوع به‌دریافت شرف مرتبه‌ومقام خویش عنان‌گیر مشارالیه‌بود. هرچند سلاطین‌آن صوب تکلیف ملازمت واقامت‌او درآن ممالك‌نموده‌اند قبول نکرده ومضمون‌العود احمد را صلاح حال و مآل ومتضمن حصول هرگونه امانی وآمال خود دانسته یك‌بارگی زمام صبرواختیار در رجوع بدان مقصد اعلی ومطلب اسنی ازدست داده تابعد از قطع منازل و طی مراحل‌هایل‌به‌رهنمون قاید توفیق‌ودلالت هادی‌طریق تحقیق‌به‌سرحد ممالك‌محروسه رسیده ودیگرباره رخت از موج‌خیز حوادث به‌ساحل‌نجات‌کشید وبه‌واسطهٔ‌استماع خبرصلح صلاح مابین ازروی‌اطمینان‌خاطر وفراغ‌بال متوجه‌درگاه فلك‌مثال‌شده بعد از استسعاد به‌شرف‌مجالست مجلس فلك تزیین واستماع برخی‌ازحکایات‌غزاآیین، شرافت‌مآب مشارالیه‌را به‌شمول عواطف خسروانه معزز وگرامی داشته روانهٔ‌درگاه گیتی‌پناه‌گردانیدیم وبدان صوب فرستادیم.

رجای واثق وامل صادق (آن) که بروفق منتهای همت وقصارای امنیت خود در سلك بندگان عتبهٔ عرش‌آسا و ملازمان بارگاه فلك اعتلا منتظم گشته عن قریب بدان مقصد اعلی ومطلب اسنی فائزگردد واز این جانب عرض وظایف دعای‌بی‌ریا نیز نماید. انشاءالله تعالی.

چون غرض منحصربود زیاده ازاین‌قدم بربساط انبساط ننهاد. همین توقع‌که ازآن‌جانب نیز به‌وسیلهٔ امثال این‌تقریبات ابواب‌مفاوضات ومکاتبات علیه‌که‌موجب تشیید بنیـان مصادقت و دوستی است همواره مفتوح دارند وبه‌اعلام سوانح‌حالات و اشارهٔ هرگونه خصوصیات که هرآینه متضمن صلاح حال و مآل و موجب انتظام امانی وآمال جمیع مسلمانان بلکه جمهور عالمیان‌است مخلصان را ممنون‌گردانند.

۱ــ مصراع دوم است ازبیتی معروف‌که مصراع اول آن این‌است: ما کل‌مایتمنی‌المرء یدرکه.

همیشه لوای عرش‌آسای معدلت ومرحمت سلیمانی بر مفارق جهانیان سایه گستر وبا آفتاب عالم‌تاب در افاضهٔ انوار عدل و احسان و اشاعهٔ آثار بر و امتنان مساوی وبرابر باد برب العباد.*

* مجموعهٔ فارسی شارل‌شفر Eh.Schefer ,Cristhomatie pers.V.2,P.212
دراین مجموعه عنوان‌نامهٔ فوق‌چنین آمده است: صورت‌نامه‌که شاه طهماسب به‌سلطان‌سلیمان خان فرستاد درحین‌مراجعت زین‌الدین سیدی علی چلبی به‌آستانهٔ علیه، منشآت فریدون‌بیك ج۲ ص ۷۴ـ۷۳

۳۱

براق‌خان پسر سونجك خان است پسر ابوالخیرخان اوزبك. وی صاحب‌شهر تاشکند و توابع آن بود وپس‌ازمرگ عبداللطیف خان در سال ۹۵۹ه عنوان خانی وسلطنت یافت وبرسمرقند وبخارا دست انداخت. ولایت میانکال‌را ازاولاد جانی بیك سلطان ربود وشهر سبزوقرشی را از اولاد فولاد سلطان‌گرفت. باتمام این تلاشها، دوران سلطنت وی در حدود چهارسال بیشتر دوام نیافت ودر شب سیزدهم ذی‌الحجه‌سال ۹۶۳ه. درپنجاه وشش‌سالگی بر اثر یك‌هفته «تجرع عرق» درگذشت (جهان‌آرا قاضی غفاری ص ۲۰۸) و به‌قولی در حال مستی «طمع به‌پسر اتالیق خودکرده پسرپنج‌کارد بروی زده به‌آن زخم» بدرودحیات گفت. (احسن التواریخ روملوص۳۹۷). بعد از او پسر ارشدش به‌نام درویش سلطان عنوان خانی ویافت‌برادرانش بابا سلطان و امین سلطان وخوارزمشاه سلطان‌حکومت وی‌را گردن‌نهادند.

نامهٔ براق خان امیر ماوراءالنهر به سلطان سلیمان

....[1] درهمان فرصت که ایلچیان آمدندوسیصدنفر یگیچری وطوپ‌وضرب‌زن‌ها را آوردند ، می‌خواستیم که به نیت غزا سوار شده برسرمخالفان دین که در خراسان‌زمین‌اندرویم[2] . درآن محل‌حضرت‌فردوس‌مکان، عبداللطیف‌خان دست‌از اسباب جهانبانی کشیده از این سرای فانی به جهان جاودانی خرامیده بود و نوبت خلافت و خاقانی‌و رتبهٔ سلطنت وجهانبانی به‌ذات همایون صفات‌ما رسیده برادران خود که درسمرقند درملازمت حضرت خان مسکن داشتند و سلاطین دیگر که درقلاع‌گردون ارتفاع قلعهٔ دبوسی و کوفین و کرمنه و کش وقرشی و خزار علم می‌افراشتند پشت اعتماد برحصانت قلعه نهاده ابواب منازعت‌راگشادند .

بدان جهت در این دو سه سال خیال غزا و اندیشهٔ قتال که مکنون ضمیرمنیر ومخزون خاطر خطیر بود در تعویق افتاد ودر این مدت ایشان‌را به‌نصایح مشفقانه از راه مخالفت به‌وادی موافقت دلالت می‌فرمودیم. عاقبةالامر سلاطین سمرقند بر تقصیرات خود واقف‌گردیده اظهار ندامت وخجالت ازجرأت وجسارت خودکرده به‌مقولهٔ لاتؤاخذنا ان‌نسینا اواخطانا[3] قائل تخت سمرقندرا به‌ما سپردند و پیرمحمد

۱ـ از این نامه فقط مطالب مربوط به‌ایران نقل شده است.

۲ـ چنین برمی‌آید که سلیمان این اوزبکان خونخواررا بااسلحه ومشاقان نظامی و سرباز برای جنك باایران آماده می‌کرده است.

۳ـ سورةالبقرة ۲۸۶

سلطان وبرادرانش چون بی‌ادبی تمام‌کرده بودند فرار بر قرار اختیار نموده به‌آن طرف آب به‌بلخ‌گذشتند و تمامی قلاع مذکوره‌فتح شد وجمیع مملکت‌ماوراءالنهر به‌حوزهٔ تسخیر رایات‌کشورگیر درآمد. همین یك‌بخارا مانده بود، آن‌هم به‌عنایت الهی درهمین فرصت فتح شد عن‌قریب به‌توفیق‌رب ودود، برحسب ایفای موعود، جهت دفع ورفع مخالفان خراسان توجه خواهیم فرمود ...

به تاریخ ربیع‌الثانی سنهٔ ثلاث و ستین و تسعمایه مرقوم شد به‌بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند.*

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۸۱–۸۰

نامهٔ دیگر براق خان

...[1] جم‌پناها! خلافت پناها ! چون آبا و اجداد کرام این مخلص خصوصاً حضرت مغفرت پناه مرحمت دستگاه ، ساکن روضة الجنان ، الواصل الی جوار الملك الکریم المنان، ابوالغازی عبیدالله بهادر خان نور مرقده اکثر اوقات خجسته ساعات خودرا به‌مقاتله ومحاربهٔ طایفهٔ فجرهٔ کفره وفرقهٔ اوباش بدمعاش قزلباش که اولئك هم الکفرة الفجرة[2] در شان ایشان متوارد است صرف می‌نموده‌اند و همگی همت ایشان آن‌بود که به‌یمن و دولت امداد آن پادشاه دین‌پناه بسی مستدعیات به‌حصول انجامد. لیکن این آرزو به‌حسب تقدیر بلاتدبیر درورطهٔ تعویق افتاد وحال یورت وتخت ممالك به‌طریق ارث به‌فقیر منتقل شده داعیه ونیت این محب نیزآن است که اقتدا به‌همان شیمهٔ سنجیده و خصال پسندیدهٔ ایشان نموده به‌موجب آیت کریمهٔ وجاهدو افی سبیل‌الله باموالکم و انفسکم[3] تمامی ایام حیات را به عزم غزو جهاد رفضه و کفار ودفع وقطع آن طوایف نابکار مصروف داشته به‌قوت‌بازوی عنایت الهی و به‌یمن همت عالی به‌مضمون دل‌پذیر فقطع دابرالقوم‌الذین ظلموا و الحمدلله رب‌العالمین[4] راه مکهٔ معظمه ومدینهٔ مکرمه‌را شرفهماالله تعظیماوتکریما مفتوح‌گردانیده موانع مفسدان ومشرکان راکه سد آن راه‌اند رفع سازد ومؤمنانو

۱ـ از این نامه فقط مطالب مربوط به‌ایران نقل شده است.

۲ـ سورة عبس ۴۲ ۳ـ التوبة ۴۱ ۴ـ سورةالانعام۴۵

مسلمانان این دیار فیض آثار که مدتها است به‌امید این فتح درزاویهٔ انتظار نشسته دل درظهور این نور بسته‌اند ازهجوم اضطرار وغموم انتظار برهند وذلك فضل‌الله یؤتیه من یشاءوالله ذوالفضل‌العظیم[۱].

توقع از مکارم اخلاق آن است که محرك سلسلهٔ اتحادگشته قواعداختصاص ومصادقت که به‌آبا واجداد این محب از آن جانب مسلوك بوده به تجدید به‌جانب این بنده سمت تأکید وتحقیق یابد وعلی‌القاعدةالمستمرة همان شیوهٔ مرضیه وقاعدهٔ رضیه بین‌الجانبین مرعی‌گردد بلکه یوماً فیوماً سمت تزایدوتضاعف پذیرد وابواب مکاتبات ومراسلات مفتوح گردد وخاطر انور وضمیر اقدس‌را متوجه داشته‌بدانچه رای عالی اقتضاکند جمعی یکیچریان خاص وفوجی ازخدمتکاران وافر الاخلاص را امر فرمایند مع رومی به‌طریق مدد وکومك به‌همراهی عمدةالخواص مشارالیه[۲] بدین جانب آمده در دفع دشمنان دین و اعدای ملت مبین به‌موافقت مخلص طریقهٔ مردانگی به‌جای آورده سعی موفور به‌ظهور رساند.

در حاشیهٔ نامه:

ثانیا معروض رای عالی آن‌که خواقین وسلاطین ماوراءالنهر به‌دفع و رفع آن قوم نابکار توجه ننموده‌اند جهت آن است که به‌واسطهٔ تقصیرات به‌حضرت اعلی خاقانی کورنش وملازمت نمی‌توانستند نمود.حالا بحمدالله تعالی آن‌حضرت برسر لطف و عنایت آمده‌اند و طریقهٔ اطاعت آن حضرت لازم داشته‌ایم و به‌اتفاق به‌عزم غزا توجه می‌شود . اگر عنایت‌نموده (عساکر) به‌طریق امداد وکومك‌ارسال فرمایند هرآینه‌مثوبات آن به‌روزگاردولت‌آثار عاید ولاحق‌خواهدشدوالامر اعلی. *

۱ـ الحدید ۲۱

۲ـ یعنی نظام‌الدین دوست محمد حامل نامه وپیام خان اوزبك به‌نزدسلطان‌سلیمان.

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ ص ۸۳ـ۸۱

از مکتوب جوابیه سلطان سلیمان خان به براق خان

... ذیل نامهٔ منیفه‌لرنده مندرج اولان تأخیر امر غزا عدم اتفاق حکام و امرا لرندن ایدوکی بو جانبده دائما واضح وهویدا ایکن بوخصوصده اعتماد کلی‌مز مرحوم ومغفورله شیخ عبداللطیف نورالله مضجعه نك کلمهٔ طیبه سند اولدوغی اجلدن سپاه انبوه ولشکر دریاخروش کوه شکوه له دیار شرقه عزیمت همایون منصرف قیلنوب اتفاق اول جانبك حرکتی الأمور مرهونه باوقاتها مضمونی اوزره پردهٔ تأخیرده اولدوغندن قطع نظر دارای ایران طهماسب‌خان سطوت قهر قهرمانی اسکندرنشانی وشوکت وفرسلیمانی گیتی ستانیدن متزلزل وهراسان اولوب انواع تضرع وابتذال‌له آستانهٔ سعادت آشیان مزه مرة بعداخری ایلچیلر کوندروب من بعد جادهٔ شریعت غرا دن انحراف ایتمیه دیو استدعای صلح‌وصلاح ایتمکین کافهٔ اهل اسلام و عامهٔ انامك که ودایع الله الملك العلام در رلر آسوده‌حال ومرفه‌البال اولملریچون استدعا- لری حیز قبول‌ده واقع اولوب مادام که مقام استعفاده متمکن زاویهٔ خموله اوله نواب کامیاب‌مز طرفندن‌دخی بوجه من الوجوه گزندایرشدرلممك ایچون عهدنامه یازیلوب تخت بخت جهانبانی‌یه که نمونهٔ اورنگ سلیمانی در مراجعت قیلنوب ...

تحریراً فی اوائل رجب المرجب سنة اربع وستین وتسعمایه بمقام ادرنه.*

---

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۸۵-۸۴

از نامهٔ سلطان سلیمان خان درجواب قتلق فولاد خان اوزبك

... پوشیده‌اولمیه‌که انظار کیمیا آثارمز جناب دولت انتسابکز قبلنه منعطف اولمغی موجب ومقتضی اولان توارد رسل ورسائل وترادف کتب ووسائل منفصل و منقضی‌اولمیه درگاه عالم‌پناه مزدن طهماسب‌شاه صلح وصلاح استدعا ایتمکین‌انلره احسان اولنان امان آستان جلالت عنوان‌مزله مصافات اوزره‌اولان خانان‌کامران و سلاطین عالی‌شانه دوست‌اولمق اوزره‌اولنمشدر انلرجانبندن دیار جلیل الاعتبارکزه متعلق اولان بلاد مسلمینه تعرض و تجاوز اولنمغه رضای شریفز یوقدر اویله اولسه مأمول‌درکه همیشه وقایع حالات...*

* منشآت فریدون بیك ج ۲ صفحه ۵۲-۵۱

نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه طهماسب درخصوص رفع شربت خانه وزجر و منع ارباب‌فسق

اطناب خیام رفعت واسباب قیام‌حشمت حضرت عالی‌رتبت‌فلک‌مکنت شمسهٔ ایوان‌عزت نیر آسمان شوکت خدیو کامکار شهریار مکرمت شعارجمشیدخورشید طلعت خاقان‌کیوان‌منزلت‌دارای تاج وتخت، داور فیروزبخت خسروفغفور فر، شاه فریدون سیر، واسطهٔ عقد بختیاری ، نگین خاتم جهانداری ، همایون دولت مشتری سعادت، جم‌جاه ونصفت‌پناه والاصدر بلند قدر طهماسب شاه‌لازالت‌شموس حشمته من‌افق‌الاقبال نائره ومابرحت بدور دولته فی‌بروج‌السعادة دائرة اوتاد شرف وعزت ایله ممدودوامداد واسعاد توفیق ومیمنت‌ایله موفور ونامعدود اولوب پرتو آفتاب شوکت وانوار ماهتاب معدلتلری‌لامع درخشان وساطع‌وتابان‌اوله تاصحایف‌جرايد جهانی لطایف عوارف سبحانی موشح ومهذب وصفایح لوایح زمین وزمانی‌منایح فیوض آسمانی مرشح ومرتب‌قیله قوایم مسند اقبال ودعائم رواق‌اجلال مستحکم‌و استوار ودائم وبرقراراوله.

بدایع روایع محبت وصنایع ذرایع تحیت که باعث انشراح صدور ارباب حضور وموجب انفتاح ابواب سرور وارتیاح اصحاب حبوردرنگاشتهٔ اقلام‌مودت ارقام اولوب وساطت حمامهٔ نامه‌ایله اول‌صوب مکرم‌گرامی و حرم محترم سامی‌یه انهادن صکره انباء ضمیر حقایق سفیر و مرآت طبع منیر خورشید نظیر اولدرکه

مهب ریاح الفتدن نسائم عنبرین شمایم صدق وولاوزیده و ریاض خلتدن ازهار حسن عقیدت ووفا گشاده ودمیده اولوب دستیاری قاصدان فرخ‌فال و واردان مناهل اقبال ایله مجموعۀ نوادر اشارات و گنجینۀ جواهر عبارات کتاب بدیع‌المثال و خطاب مسرت‌منال که رقوم الفاظ‌غراسی مفاتیح کنوز ونقوش سطور دلرباسی مصابیح‌رموز غرۀ بیاضی‌دری رخشان‌کبی لامع‌النور و سواد مدادی مانند طرۀ جعد حور معاقد معانیسی بدایع بلاغتی متضمن و قواعد مبانیسی اسلوب مرغوب فصاحته مقترندر احسن ازمان واسعد اوانده مجلس انس روحانی‌یەورود یولوب محفل حب‌جاودانیده بهجت افزود واقع‌اولوب درج دررمکنون مفاوضۀ لطیفه براعت نمونده ظاهراولان مخایل مصادقت واتحاد ودلایل صدق فواد ملحوظ انظاراولی‌الابصار اولوب عهود موالات حصین‌وشدید وعقودمصافات رکین‌وسوید ایدوکی مفهوم‌ورسوخ‌واستحکام مبانی وفاق تام ممتنع الزوال و الانفصام اولدوغی معلوم اولدی واقعا شاهد حال و صدق مقال اول جناب عالی لازال محفوفاً بصنوف المعالی قبلندن ظهور و صدور ایدن سعی مشکور تعاقب ایام وادوار ایله چهرۀ روزگار ده باقی و مذکـور اولمق محققدر لازمۀ شان مکارم نشان اصحاب‌همم علیه وارباب‌شیم مرضیه بودرکەصلاح کار دین و دنیائی همیشه‌اندیشه ایدوب صدق ایمان ووفای عهد وپیمانی پیشه‌ایدەلر باعث نتایج عزت منزلین وسبب سعادت‌دارین درلاجرم بزم‌دخی نیت خیر امنیت‌مز متصدی مصالح ملك وملت ومناظم دین ودولت در عرصۀ عالمی اشراق اشعۀ عدل ایله روشن ومجلی وشعائر شرع مطهرایله محلی ایتمك انسب و اوجبدر که وقایت نظام مملکت مراقبت نسق شریعته وصیانت وصلاح و جمعیت محافظت ارکان سنته مربوط وابتغای رضای فضل نامتناهی امضای نوامیس وفرمان الهی‌یه و بقای قواعد جهانداری ودولت دستگاهی اقتداء سنن سنیۀ حضرت رسالت‌پناهی یه منوط درلابد اجراء قوانین شریعت غرا واحیاء معالم ملت حنیفۀ بیضا مطلب‌اعلی و مقصد اقصی واقتفاء آثار صحابۀکرام وتابعین واتباع اطوار ائمۀ دین وهداۀ مهتدین سبب جمع نشأتین احری واولی وشرعا وعقلا افضل و اولی‌در وموجب تلفیق اسباب استبقاء دین ودنیا درنور حق‌بین ویقین‌ایله روشن‌اولان‌خرد عاقبت بین قتنده ظاهرومستبین

درکه خواقین دیندار وسلاطین شریعت‌شعار هربارکه‌صفحهٔ اکناف واطراف‌دیاری چرك شرك وخاشاك الحاد وفساددن تیغ آبدار ایله تطهیر وپاك ایده‌لر اقتضاء جبلت عادلانه اوزره ساحت مملکتی دخی انوار عدالتله مستنیر و تابناك ایتمك لازم و متحتمدر ورفع اسباب شر وشور وقمع آلات فسق وفجوره اقدام شرایط مسلمانی و الزم ضوابط جهانبانی دن اولمشدر. زیرا فحوای بشارت مؤدای کلام معجز نظام ربانی ومضمون هدایت‌مشحون تنزیل واجب‌التبجیل سبحانی ومن‌یطع‌الله‌والرسول فاولئك مع‌الذین انعم‌الله علیهم[۱] اوزره اطاعت وفرمانبرداری باعث نیل مرضات حضرت باری و بشرای فمن تبع هدای فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون[۲] زمرهٔ اهل ایمان وفرقهٔ اصحاب عرفانه مسرت‌بخشای وهدایت‌نموندر لاجرم ابناء زمانك‌سیم سیمای بنت‌العنب دن دست تطاولی رفع‌وام‌الخبائثی تعاطی وتناولدن منع اولنوب فمن شرب منه‌فلیس منی‌مضمونی‌اوزره‌زجر وردع‌اولندیلر. زیرا مشمول‌انظارارباب اعتباردرکه شغف باده‌خرمن زندگانی‌یی باده‌ویرر پیالهٔ‌لاله‌کبی ساغردلی‌تهی‌وساده اولنلرشراب طهورایله مالامال اولمغه مستعد وآماده‌اولور وررد خم‌خمار وررد والم خمار شراب‌که شراب‌الدوغنه هوشیار فطنت دثار قتنده‌اعدل‌گواهدر. آخر بناءعمر سیل عرم‌کبی‌انکله منهدم و خراب‌اولمسی بی‌اشتباهدر اهل هوانك ضمیرنده آخر دمده ندامت حسب‌حاللری‌اولوب تباه‌روزگار اولدقلری اصحاب انتباه یاننده ظاهر وهویدا در هرلهوده هول مکنون وهرهوسه سهومقروندرچنگ و ربابك صداسی‌هبا وارباینك غناسی محض هوادر. مرتکبان مناهینك روز حسرتده دود آهی ظلمات بعضها فوق‌بعض[۳] اولمسی معین‌ومنهم ظالم‌لنفسه مصداقنجه‌اهل فجورکندولره‌جور موفور ایتدیکی‌مبیندر پس صاحب ایمان کامل خردمند عاقله واضح درکه حدیث بشارت توریث من‌لم یتغن بالقرآن فلیس منی مفهومی اوزره صفیر مقربان درگاه وندای مسرت فزای اشهد ان لااله الا الله مشنف اسماع جان و مشرف صماخ جنان اولمیوب نعره‌های وهوده‌کچن عمر بیهوده‌یه‌پشیمان اولورلر هرجوان‌صادق‌عزیمت چون الف مستقیم میان‌جاندن محراب مناجاتده‌قائم و هر پیر خمیده قامت انتساب

۱ ـ سورةالنساء ۶۹ ۲ـ البقره ۳۸ ۳ـ النور ۴۰

عبادتده مقیم و دال مثال‌دعااوزره ملازم اولوب مجامع رود وسرود دیرینه جوامع عبادتده ورد حمد و درود و اثناء نغمات بم و زیرده زمزمهٔ تسبیح و تکبیر صوامع مسامعده جایگیر اولمشدر.

بحمدالله تعالی ومنه‌المنة والآلاء که سکان ممالك محمیهٔ‌اسلامیه صینت‌عن‌الآفات والبلیة بشرایف‌المواهب‌السبحانیة صدق طویت و خلوص نیت ایله اجتناب رذائل خصایل وقبایح وسیئات‌ولایزاله امتثال وجوه طاعات وقبول‌نصایح وعباداتده سعی‌محمود وبذل مجهود ایتمکده درلایحهٔ صفحهٔ بال خیرمنال اجراء اوامرونواهی الهی واظهار شعائر شرایع نبوی در هر آینه حضرت رب ذی‌الجلال جل‌عن‌الأشباه والأمثال رضای‌خیر اقتضاسی‌ابتغاایدنلرك منجوق رایات اقبال‌واعلام جاه‌وجلاللری فضای منتهای آمالده افراخته ونمایان وشوارق آیات‌توفیق‌لمعاتلری‌افق‌صبح‌تأییدن غایت ارتفاع ایله رخشان وتابان قلنمق بفضله‌الأوفر میسر ومقدردر ومطاوی کلام محبت ارتسام وفحاوی پیام صداقت انجامده بعض قضایا انها اولنوب برادوست اکرادنی زینل‌بیك آدملری قصبهٔ طسوجدن‌کوچ ایتدیروب کندواولکه لرینه الحاق ایتدیکی ونیت حج و زیارت وقصدکسب وتجارت ایچون سمت عراقه وارد اولان قافله‌یه امیرعمرمانع‌اولوب بعده نهب و غارته جسارت‌ایله خیلی خسارت‌اولندیغی انبا اولنمش‌ایمدی بوخصوص‌ایچون زینل بکه و امیر عمره فرمان قضا جریان ایله منهیان اوامر عالی‌شان اولان چاوشلر کوندریلوب بوقضیهٔ غیرمرضیه‌یه‌اصل ومبادی وظهور وصدورینه باعث وبادی کیملراولوب وجه وسبب نه‌ایدوکنه جواب‌اولمشدر که موجب فتنه و فساداولنلره لایق وسزااولدقلری اوزره عتاب و جزا اولنه صیانت مواثیق ذات‌البینده سعی واقدام و جل اهتماملری مبذول اولوب اصلا جادهٔ ادبدن خروج وعدول‌ایتمیه‌لر.

رسانندهٔ‌نامهٔ‌نامی‌وبرآرندهٔ‌صحیفهٔ‌گرامی،قدوةالأماجد والاعیان، عمدةالاماثل والأقران، حمزه سلطان دام مجده تمهید ضوابط شریطهٔ‌وثیقهٔ اتحاد وتشیید روابط سلیقهٔ وداد ایدوب اداء رواتب موالات و ابقاء قواعد وفا ومصافاتدن صکره یمن

عنایت وحسن اجازتله مشمول انظار قبول واقبال‌اولوب اول صوب عزت‌انتساب و رفعت منابه توجیه وارسال‌اولندی.

همیشه سرادق شوکت وسعادت‌وبارگاه حشمت‌ومکنت‌درعرصهٔ مجد وعزت قائم‌واساس دولت و بنیان سیادت بتأیید و تأبید مستحکم و دائم باد بالنبی و آلـه الأمجاد. *

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ ص ۱۳-۱۱ . این نامه عیناً درج۲ منتظم ناصری آمده است با تغییر افعال وروابط به‌افعال وروابط فارسی چنان‌که بیاید.

صورت نامهٔ سلطان سلیمان خان

اطناب خیام رفعت واسباب قیام حشمت حضرت‌عالی‌رتبت‌فلک‌مکنت‌شمسهٔ ایوان عزت، نیر آسمان شوکت، خدیو کامکار...

غرض از انباء ضمیر حقایق سفیر ومرآت طبع منیر خورشید نظیر آن است که نسایم عنبرین شمایم صدق وولا ازمهب ریاح الفت وازهار حسن عقیدت و وفا از ریاض خلت‌گشاده ودمیده شده ومجموعهٔ نوادر اشارات وگنجینهٔ جواهرعبارات کتاب بدیع‌المثال وخطاب مسرت منال که رقوم الفاظ غرایش مفاتیح کنوز ونقوش سطور دل‌ربایش مصابیح رموز، غرهٔ‌بیاضش مانند دری درخشان لامع‌النور وسواد مدادش مانند طرهٔ جعد حور، معاقد معانی آن بدایع‌بلاغت را متضمن وقواعدمبانی آن به‌اسلوب مرغوب فصاحت مقترن است، با دستیاری قاصدان فرخ‌فال و واردان مناهل اقبال در احسن ازمان و اسعد اوان به‌مجلس انس روحانی وارد و در محفل حب جاودانی بهجت افزا واقع شده مخایل صداقت و اتحاد ودلایل صدق‌فؤاد که از درج دررمکنون وازمفاوضهٔ لطیفهٔ براعت‌نمونش ظاهراست ملحوظ انظاراولی‌الابصار شد. حصانت وتشیید عهود و موالات رکین وسدید عقود ومصافات مفهوم ومبانی وفاق تام و رسوخ و استحکام ممتنع‌الزوال والانفصام معلوم‌گردید. سعی مشکوری که از جانب آن جناب‌عالی لازال محفوفاً بصنوف‌المعالی ظهور وصدور یافته واقعاً شاهد حال وصدق مقال بوده محقق است که باتعاقب ایام وادوار درچهرهٔ

روزگار باقی‌ومذکور باید بماند. لازمهٔ شان مکارم نشان اصحاب‌همم علیه وارباب شیم مرضیه این است که صلاح دین ودنیا را همیشه اندیشه وصدق‌ایمان ووفای‌عهد وپیمان را پیشه کرده باشند که این‌حال‌باعث نتایج عزت منزلین‌وسبب‌سعادت دارین است. لاجرم نیت خیر آیت ما نیز متصدی مصالح ملك وملت ومناظم دین‌ودولت است . عرصهٔ عالم‌را بااشراق اشعهٔ عدل روشن ومجلی وبا شعایر شرع‌مطهر محلی کردن از اهم واجبات واتم‌مهمات است. زیرا هرسلطان عادل‌وملك دانادل که‌ساعی معالم دین و راعی مراسم شرع مبین بوده مالك زمام مهام‌انام وماسك‌عنان‌احکام‌امر ونهی اهل اسلام است هر آینه به‌مراعات جانب اوامر و به‌حمایت اسالیب مکارم مآثر سعی موفور کردن انسب واوجب است که وقایت نظام مملکت به‌مراقبت نسق شریعت و صیانت صلاح جمعیت به محافظت ارکان سنت مربوط و ابتغای رضای کامل وفضل نامتناهی به‌امضای نوامیس و فرمان الهی و بقای قواعد جهانـداری و دولت دستگاهی‌به‌اقتدای سنن حضرت‌رسالت‌پناهی‌منوط‌است.اجراء قوانین‌شریعت غرا و احیاء معالم ملت حنیفهٔ بیضا مطلب اعـلی و مقصد اقصی است و اقتفاء آثار صحابهٔ‌کرام وتابعین واتباع اطوار ائمه دین وهداة مهتدین‌سبب جمع سعادت‌نشأتین اولی وآخری ودر شرع وعقل افضل واولی است. درنزد خرد عاقبت‌اندیش که با نور حق بین و یقین روشن است ظاهر و مبین است که خواقین دیندار و سلاطین شریعت شعار هربار که صفحهٔ اطراف‌واکناف‌دیار را ازچرك شرك وخاشاك الحاد و فساد با تیغ آب‌دارتطهیر وپاك‌کرده باشند نیزلازم است‌که براقتضای جبلت‌عادلانه ساحت مملکت را باانوار عدالت مستنیر وتابناك سازند. چون‌رفع اسباب‌شروشور وقمع آلات فسق وفجور ازاقدم شرایط مسلمانی والزم ضوابط جهانبانی شده‌است زیرا برفحوای بشارت مؤدای‌کلام معجز نظام‌ربانی‌ومضمون هدایت مشحون‌تنزیل واجب‌التبجیل‌سبحانی‌ومن‌یطع‌الله والرسول‌فاولئك‌مع‌الذین انعم‌الله‌علیهم[1] اطاعت وفرمان برداری باعث نیل مرضات حضرت باری وبشرای فمن تبع هدای فلاخوف علیهم ولاهم‌یحزنون[2] به‌زمرهٔ‌اهل ایمان وفرقهٔ‌اصحاب عرفان مسرت‌بخشای‌وهدایت نمون است لاجرم ازسیم سیمای بنت‌العنب تطاول‌دست ابنای زمان‌رفع‌و ام‌الخبائث

۱ ـ سورة‌النساء ۶۸ ۲ ـ البقرة ۳۸

هم از تناول و تعاطی منع و برمضمون فمن شرب فلیس منی زجرو ردع گردیده شده‌اند. زیرا مشمول انظار ارباب اعتبار است که شغف، باده خرمن زندگانی را به باد می‌دهد وساغر دلهای آنان که مانند پیالـهٔ لاله تهی و ساده است مستعد و آماده می‌شود که با شراب طهور مالامال بگردد ودر نزدهوشیار فطنت دثار درد والم‌خمار ودردخم خمار عادلانه‌گواهی می‌دهد که شراب شرّ آب است با واسطهٔ آن‌سیل عرم بالاخره خراب ومنهدم‌شدن‌بنای عمرامری ناگزیراست. درپیش اصحاب انتباه‌ظاهر وهویداست که حسب حال ضمایر اهل هوا درآخر دم ندامت بوده و تباه روزگـار شده‌اند. درهرلهوهولی‌مکنون وبه‌هرهوس‌سهوی مقروناست. صدای‌چنگ و رباب هباوغنای ارباب آن محض هواست. دود آه مرتکبان مناهی درروزحسرت‌ظلمات بعضها فوق بعض است به‌طور معین ونیز برمصداق ومنهم ظالم لنفسه جور موفور فجور که به نفس خودشان می کنند مبین است. پس به‌صاحب ایمان کامل و شخص خردمند عاقل واضح است که کسانی که برمفهوم حدیث بشارت توریث من لم یتغن بالقران فلیس منی صفیر مقربان درگاه وندای مسرت‌افزای اشهدان‌لااله الاالله‌مشنف اسماع جان ومشرف صماخ جنان نشده‌اند ، عمری که بانعرهٔ های وهـوی بیهوده گذرانده‌اند از آن پشیمان می‌شوند. هرجوان صادق عزیمت چون الف مستقیم‌میان در محراب مناجات قائم وهرپیر خمیده قامت درانتساب عبادت مقیم و مثال دال بر دعا ملازم شده است . در جای مجامع رود و سرود در جوامع عبادت ورد حمد و درود ودر اثناء زیر و بم نغمات زمزمهٔ تسبیح وتکبیر در صوامع و مسامع جایگیر شده‌است‌بحمدالله تعالی‌ومنه‌المنة والآلاء که سکان‌ممالک‌مجمعهٔ‌اسلامیه‌صینت عن‌الآفات‌والبلیة‌بشرایف‌المواهب‌السبحانیة‌با صدق‌طویت و خلوص‌نیت به‌اجتناب رذایل‌خصایل‌وقبایح‌سیئات به‌راه امتثال‌رفته ودر وجو طاعات‌وقبول‌نصایح‌وعبادات برسعی محمود وبذل مجهود هستند لایحهٔ صفحهٔ بال خیرمنال اجراء اوامرونواهی الهی واظهارشعایر شرایع‌نبوی‌است.هرآینه حضرت‌رب ذی‌الجلال‌جل عن‌الاشباه‌و الأمثال آنان که رضای‌خیراقتضای اورا ابتغا می کنند بفضله‌الاوفر میسر و مقدراست که منجوق رایات اقبال واعلام جاه و جلالشان را درمنتهای فضای آمال افراخته و

نمایان وشوارق آیات توفیق لمعانشان را از افق صبح تأیید باغایت ارتفاع رخشان وتابان‌گردد ودر مطاوی‌کلام محبت‌ارتسام وفحاوی پیام صداقت انجام بعضی قضایا انهاگردیده بودکه‌ازقراری‌که خبر داده شدگماشتگان زینل‌بیك اکراد برادوست را از قصبهٔ طسوج کوچانیده وبه‌بوم خودشان الحاق‌کرده‌اند وقافله‌ای‌که به‌نیت حج و زیارت وقصدکسب وتجارت به‌سمت عراق وارد آمده امیر عمر مانع شده وبعد به نهب وغارت جسارت نموده وخسارت‌کلی رسانیده است. بنابراین برای رفع این غایله چاوشان‌که منهیان اوامر عالی‌شانند با فرمان قضا جریان به‌طرف زینل بیك و امیر عمر فرستاده شد ودستورالعملی داده شدکه آنان‌که موجب فتنه وفساد و به‌این قضیهٔ غیرمرضیه اصل و مبادی وبه ظهور وصدورش باعث وبادی شده‌اندمعلوم‌کنند که وجه وسبب چیست وبفهمند وعتاب وجزاء مایلیق وسزای آنهارا اجرابنمایند و در صیانت مواثیق ذات‌البین سعی واقدام وجل اهتمام آنان مبذول باشد ابداًازجادهٔ ادب عدول وخروج نکنند.

رسانندهٔ نامهٔ نامی وبرآرندهٔ صحیفهٔ‌گرامی که قدوةالاماجد والأعیان،عمدة‌ـ الأماثل و الأقران حمزه سلطان دام مجده‌است، تمهید ضوابط وثیقهٔ اتحاد و تشیید روابط سلیقهٔ ودادکرده بعداز اداء رواتب موالات‌وابقاء قواعد وفا ومصافات‌بایمن عنایت وحسن اجازت مشمول انظار قبول واقبال شده وبه‌آن صوب عزت انتساب و رفعت مناب توجیه وارسال‌گردیده است.

همیشه سرادق شوکت وسعادت‌وبارگاه حشمت ومکنت‌درعرصهٔ‌مجد وعزت قائم و اساس دولت و بنیان سیادت به تأیید وتأبید مستحکم و دائم باد بالنبی و آله والامجاد.

سلیمانیه یکی از زیباترین وآراسته‌ترین مساجد عالم اسلام است . این مسجد ازسه مربع مجاور یکدیگر ترکیب شده که نخستین را حرم یا صحن مقدس‌گویند وآن یکی از شاهکارهای هنر اسلامی به‌شمار می‌آید . قسمت دوم مسجد است و قسمت سوم روضه (باغ) نام دارد و قبر سلیمان در این مربع قرار دارد . گنبد این بنا تقلیدی است از سن صوفی (ایاصوفیه) وچهارگل دسته دارد ازسنگ خارا (گرانیت)قرمزرنگ باسرستونهائی‌ازمرمر سفید. محراب وکرسی‌ومنبر ومصطبه ومقصورهٔ سلطان‌نیز ازمرمرسفیداست مزین‌به‌حجاری‌های بسیار زیبا . شیشه‌های پنجره‌ها دارای نقشهای زیبائی است ازگلها یا از حروفی که کلمهٔ الله را تشکیل می‌دهد. برسر در آن آیهٔ نور یعنی آیهٔ الله نورالسموات والارض‌تا والله یهدی بنوره من یشاء نوشته شده است. در اطراف مسجد، بقاع وابنیهٔ خیریه عمومی ایجاد شده من‌جمله مکتبی برای تعلیم اطفال وآشپزخانه‌ای برای فقرا وچهار مدرسه‌ویك دارالحدیث ویك دارالقراءة ویك مدرسهٔ طب ویك دارالشفا (بیمارستان) ویك کاروان‌سرا ومخزن آب (سبیل‌خانه) ویك‌کتاب‌خانه.

ساختمان‌سلیمانیه درهشتم‌شوال۹۶۳هجری‌برابر۱۶ اوت۱۵۵۶پس‌ازشش‌سال به‌پایان رسید ومعمار آن سنان معمار معروف عثمانی است. خرج بنای سلیمانیه بالغ‌بر ۷۰۰۰۰۰ دوکای طلا بوده واین تنها مسجدی است‌که سلیمان به‌نام خود ساخته است درحالی‌که‌پیش ازاین‌شش مسجد ساخته وهریك را به نام پدر خود سلیم و زن محبوب خویش خرم سلطان وفرزندان خودنامیده بود .

نامهٔ شاه طهماسب صفوی به سلطان سلیمان[1]

تحفه دعائی که ازروایح مسکیةالفوایح آن‌صوامع مجامع مسبحان‌ملأ اعلی معطر شود وهدیه ثنائی که از فروغ لوامع آن جوامع مناظر کروبیان عالم‌بالامنور گردد نثار وایثار بارگاه اعلی ومجلس معلای اعلی‌حضرت فلك رتبت سپهر بسطت کیوان رفعت خورشید منزلت سکندر ابهت سلیمان‌مرتبت، پادشاه فریدون جاه جم اقتدار، خاقان دارا رای‌کسری شعار، مظهر انوار تأییدات ابدی، مظهر اسرار هب لی‌ملکاً لاینبغی‌لاحد من‌بعدی[2] . شهسوار عرصهٔ خاك، فارس یکران کرهٔ افلاك، مهر سپهر سلطنت‌وخلافت، وبدر منیر اوج نصفت‌وعدالت.

شهنشاه عالم شه کامران | سکندر سریر سلیمان مکان
جهان‌پرتواز نور رایش گرفت | سپهر افسر ازخاك‌پایش گرفت
فریدون جم قدر عالی مدار | پدر بر پدر خسرو کامکار
درش کعبهٔ حاجت اهل دل | ولی طوف دلها کند متصل
مراعات خلق خدا کار او | در آن کار لطف خدا یار او
بودخاتمش‌چون‌سلیمان‌به‌دست | کزاوشدرواحاجت‌هرکه‌هست

شاهنشاهی که آسمان قدرش چون قدر آسمان بیرون از ادراك عقول واوهام است وسپهر سریرش چون سریر سپهر متجاوز از مدارك مشاعر افهام . برق حسام

۱ـ عنوان نامه درمنتظم ناصری: «صورت نامه‌که شاه‌طهماسب صفوی به‌سلطان‌سلیمان فرستاد به‌تهنیت اتمام مسجد جامع در استانبول . » ۲ـ سورة ص ۳۴

خون آشامش آتش آهنگ و غمام انعامش چون انعام غمام بی‌توقف و درنگ. مؤسس‌مبانی‌السلطنةالعظمی، مرصص قواعد الخلافةالکبری. حارس حوزةالدین، حافظ ثغورالمسلمین، قاتل‌الکفرة والمشرکین.

آن شاه که از بلندی بخت بالاتر از آسمان زند تخت
محتاج درش هزار خاقان فغفور کمینش از غلامان
هر چاشتگهی بر آستانش صد خان حطا کشیده خوانش
بر ماه کشیده بارگاهش مشکین شده چین ز خاك راهش
مثلش نشنیده گوش دوران سلطان جهانیان سلیمان

صافی ضمیری‌که اشراقات ضمیر منیرش درشب دیجور حوادث زمانی و نوایب‌آسمانی چون ماه چهارده‌تابان ولامع است و رای‌عالم‌آرای وخاطرصواب نمایش برحال مستقبل چون ماضی آگاه ومطلع.

دلش به‌نور یقین از دریچهٔ امروز همه مشاهد احوال عالم فرداست

سلطان مؤید کامکار مظهر کریمهٔ یخلق مایشاء ویختار[1].

فریدون طلعتی خورشید جاهی سکندر حشمتی دارا سپاهی
محیط مکرمت دریای رحمت سپهر معدلت خورشید دولت
شهنشاهی که دوران کهن سال بدو داده نوید فتح و اقبال
جهان‌داری که دارای جهان است ثنایش‌انس جان‌انس وجان است
دلش گنجینهٔ اسرار شاهی ضمیرش مطلع نور الهی
قضا همراه فرمان روانش قدر همچون ظفرازپی دوانش
سپهر اندر خم چوگانش گوئی محیط از جود او سرمایه جوئی

فیاضی که‌اقطارامطار فیض غمام‌انعامش برریاض آمال وحدایق احوال‌عموم انام علی‌الدوام فایض وباران است ورشحات سحاب احسان بی‌غایتش برکشت‌زار آرزوی سائلان امیدوار، علی تعاقب الادوار ساکب و ریزان. رای منیرش ثالث‌النیرین‌وپایهٔ قدر رفیعش فوق‌الفرقدین. بسطت جاه عریضش متجاوز ازچهار سوی

۱ــ القصص ۶۸

ارکان وپنج نوبت دولتش فراز طارم کیوان. وسعت غرف کمالش زیاده از عرصهٔ مسدس خاك و رفعت کنگرهٔ قصر جلالش محاذی صرح ممرد افلاك .

ای فلك بر درت کمینه غلام اخترت تابع و زمانه به کام
شب به‌پاس‌تو هندویی است‌سیاه بسته برپای خود جلاجل ماه
هرولایت که چون توشه دارد ایـزد از هر بدش نگه دارد
زان سعادت که در سرت دانند سرور هفت کشورت خوانند
پنجمین کشور از تو آبادان وز تو شش کشور دگر شادان
خـاتمی نصـرت الهی را ختم بر تـوست پادشاهی را

سلطان فلك قدر گردون وقار، خاقان جم‌جاه سلیمان اقتـدار، قیصر والاافسر سکندر نشان، خسرو دولت‌قرین صاحب‌قران. عامر بلادالاسلام، ماحی آثار الکفر والظلام. کاسر هیاکل‌الأصنام، ناصب رایات‌اللطف والاحسان‌بالرأی‌الصائب،ماحی رسوم‌الشرك والعصیان بالحکم‌الثاقب.

الا ای شهنشاه انجم سپاه که زیبد ترا چون‌فلك بارگاه
سعادت قرینی و صاحب قران تویی کامیاب و تویی کامران
درخشنده مهری ز اوج کمال چه‌مهری که هرگز نبیند زوال
ز روی توهر ذره‌ای دل فروز نباشد عجب‌گر کند کار روز
الهی ز دوران ملالت مباد تو خورشید ملکی زوالت‌مباد

واضع میزان‌البّر والاحسان ، قامع بنیان‌الجور والطغیان ، مفیض زوارف‌العوارف علی قاطبة‌الاسلام، راقم آیات‌الرفعة والرحمةعلی‌صفحات‌الایام .

شه مغرب که‌مشرق را پناه‌است سلیمان کاخترش بالای ماه است
ز اقصای خطا تا آخر روم کس‌ازخوان‌عطایش‌نیست محروم
طریق جد و آبا پیش برده غم درویش از ایشان بیش خورده
به‌هر حاجت که‌خلق آغاز کرده دری دارد چو دریا باز کرده
ز عدلش ظلم‌کیشان بداندیش نکرده ظلم الا بر تن خویش
سپاهی از سیاست در زمانش نکرده زور الا بر کمانش

کسی جز زلف‌خوبان‌سمن‌موی — پریشانی ندیده یك سر موی
زن بیوه زمال و حشمت پر — به‌مرغ خویش داده دانهٔ در
به‌دورش آن‌چنان گشتند مردم — که حرف احتیاج از دهر شد گم

پادشاه جم جاه عالم‌پناه، مصدوقهٔ‌السلطان‌العادل ظل‌الله ، باسط بساط الامن والامان، ناشر آثارالبر والامتنان علی‌قاطبة اهل‌الایمـان، الفائض من‌بحار انعامه و رشحات افضاله مآثر ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان[1].

شاهنشه آفتاب سایه — کی خسرو کی قباد پایه
دارندهٔ تخت پادشاهی — دارای سپیدی و سیاهـی
تاج‌تو ورای تاج‌خورشید — تخت تو فراز تخت‌جمشید
هرجا که‌دلیست قاف‌تاقاف — از دوستی تو می‌زنـد لاف

شهریاری که در رسوم سلطنت وخدایگانی قیصر وخاقان بندهٔ اوست و در آیین عدالت وجهانبانی کسری ونوشیروان خجل‌وشرمندهٔ او

قیصر عصر وخسرو آفاق — پادشاه جهان علی‌الاطلاق
درعدالت چوقیصروخاقان — بندهٔ او هزار نوشروان
کاش‌نوشیروان کنون‌بودی — عدلش‌ازپیشتر فزون بودی
تا ز دعوی عدل شرمنده — خسرو روم را شدی بنده
کردی ازبندگی‌سرافرازی — پیش شاه مجاهد غازی

المؤید بعنایات‌الرحمانیة، الموفق بالطاف‌الربانیة، المستعین بمواهب الملك العزیزالمنان، المستفیض‌من رشحات‌الفضل والامتنان (سلطان‌البرین وخاقان‌البحرین سمی نبیّ‌الثقلین، وارث ذوالقرنین، کهف‌الخافقین، خادم‌الحرمین‌الشریفین ، شمسا للسلطنة والشوکة والحشمة والقدرة والخلافة والعدالة والعظمة والابهة والصفة و العزةوالاقبال، سلطان‌سلیمان‌شاه بن‌السلطان سلیم‌خان)[2] لازالت اعلام خلافته‌مرفوعة فوق‌السماء وارقام سلطنته مرقومة علی لوح البقا گردانیده به‌وسیلهٔ دعای بی ریا خودرا برمرآت خاطر خطیر وجام‌جهان‌نمای ضمیر منیر آفتاب تنویر جلوه می‌دهد

۱ــ النحل ۹۲ ۲ــ درمنتظم ناصری این قسمت‌قبل از نخستین‌اشعارمندرج در نامه آمده‌است.

وهمواره ارادهٔ خاطر الهام‌پذیر بدان متعلق است که به‌میامن بخت فیروز و مساعی دولت عالم‌افروز توفیق‌اشاعت انوار عدل‌و دادنسبت به‌کافهٔ عباد و بلاد و تأییدقلع وقمع بنیان اصحاب شرك وفساد رفیق حال وقرین امانی و آمال آن پادشاه صاحب اقبال‌گردد وحقا وکفی به شهیداکه تا از نسایم لطف الهی وفیضان عنایت نامتناهی پادشاهی نفحات امن وامان به‌مشام جان همگنان ورشحات مکرمت و احسان به‌کام عال یان رسیده همیشه محب نیکوخواه به‌مقتضای و اشکروانعمة الله ان‌کنتم ایاه تعبدون[1] به‌مراسم شکرگزاری مواهب سبحانی وعواطف حضرت خاقانی که دراین مدت مشاهد دیدهٔ اعتبار و منظور نظر اولی‌الابصار شده قیام و اقدام داشته‌وپیوسته منتهای همت بلند وقصارای نیت ارجمند برحسب مؤدای واوفوا بالعهد ان‌العهدکان مسئولا[2] گماشته و به‌واسطهٔ مشاهدهٔ مکارم اخلاق‌ومحاسن اشفاق آن‌پادشاه عرصهٔ آفاق خودرا دروادی محبت و اخلاص وطریق مودت و اختصاص چنان بی‌تاب و بی‌اختیار می‌یابد که روز به روز مواد موافقت حقیقی و مصادقت صمیمی یکی درصد وهزار بلکه بیرون‌ازحد و عد وشمار درخاطرخطیرسمت تزاید وترقی دارد. الحمدلله‌الذی هدانا لهذا[3].

حال بی‌شائبهٔ تکلف وشیوهٔ تصلف عموم عالمیان خصوصاً مردم‌ممالك‌ایران ازپیر وجوان وکافر ومسلمان وترك وتاجیك ودور ونزدیك ووضیع وشریف و قوی وضعیف ذکوراً واناثاً حتی طفلان‌خرد وپیران سال‌خورد،ازهفت‌ساله‌تا هفتاد ساله ، درگاه وبیگاه وهر شام‌وسحرگاه، بعداز ادای فرایض طاعات دعا دوام دولت روز- افزون ونظام قوام واسباب سلطنت همایون آن اعلی حضرت‌فلك‌مرتبت را بر ذمت همت خود از لوازم داشته‌اند بلکه همواره به‌منزلهٔ فرایض انگاشته[4].

تو آن‌شاهی که‌اندرشرق‌ودرغرب	جهود و گبر و ترسا و مسلمان
همی‌گویند در تسبیح و تهلیل	الهی عاقبت محمود گردان

۱- البقره ۶۷ ۲- الاسراء ۳۶ ۳- الاعراف ۴۱

۴ - از این شارات برمی‌آید که این نامه بعد از ترك مخاصمات ایران و متعاقب محاربات سال ۹۶۰ هجری‌نوشته شده نه ۹۵۸ چنان‌که درمنتظم ناصری آمده.

ولاشك دعائی که درشبهای تار ارباب حاجات خصوصاً چندین‌هزار نفس که هرساله با وجود فراغ خاطر وجمعیت حواس باطن وظاهر به‌طواف بیت‌الله‌الحرام وزیارت مدینهٔ مکرمهٔ حضرت سیدالانام و مشاهد مقدسهٔ حضرات ائمهٔ کرام علیه و علیهم افضل‌التحیة والسلام مشرف شده ودر آن اماکن شریفه که قبلهٔ حاجت روا وکعبهٔ حاجات ارباب صدق وصفا است روی به‌محراب اطاعت آورند و به‌تضرع و ابتهال از درگاه حضرت قاضی‌الحاجات ومجیب‌الدعوات مسألت نمایند ، چنانچه احادیث و روایات صحیحه بدان وارداست به‌عز اجابت مقرون و آثار آن به‌روزگار فرخنده آثار همایون عاید شده وخواهد شد انشاءالله تعالی.

بعد هذا مرفوع رای عالم‌آرا ومشهود ضمیر منیر خورشید انجلا که مانند جام جهان‌نما ازچهرهٔ امانی وآمال پرده‌گشا است می‌گرداند که چون‌قواعد اخلاص وروابط اختصاص مقتضی آن است که به‌وسیلهٔ مناسبات و واسطهٔ تقریبات خود را فراياد خاطر فیض مآثر آورده روز به‌روز مبانی مصادقت وموالات ومعاقد محبت ومصافات را التیام و استحکام دهد لهذا چون قبل از این به‌چندسال از واردان آن صوب صواب استماع افتاده بود که رای خیر اندیشه که همیشه معماربیوت الله‌است بروفق طاعت انما يعمر مساجدالله[1] به‌بناء مسجداسس علی‌التقوی[2] بانی‌ثانی‌مسجد اقصی‌گردیده وبه‌عمارت مسجد خجسته بنیاد التی لم يخلق مثلها فی‌البلاد[3] جمهور عباد راآثار والبیت‌المعمور والسقف المرفوع[4] منظور ومسموع‌گردانیده‌تاعموم‌اهل اسلام در آن مکان شریف که از غایت شرافت محل ومقام ثانی بیت‌الله‌الحرام و جامع مضمون این ابیات بلاغت انتظام‌است به‌عبادت وتلاوت قیام نمایند .

مسجد شه جامع فیض‌اله — زمزمهٔ ذکر رساند به ماه
آمده در وی زسپهر کبود — فیض‌به‌یك‌خواندن‌قرآن‌فرود
غلغل تسبیح به‌گنبد درون — رفته ز نه گنبد بالا برون
هر که‌سعادت‌بودش‌رهنمای — بردر اوسر نهد آنگاه پای

در این ولا که خبر توفیق اتمام آن بنای خیر عالی‌شان‌بدین‌جانب به‌مبارکی

۱ـ التوبة ۱۸ ۲ التوبة ۱۰۸ ۳ـ الفجر ۸ ۴ـ الطور ۴و۵

وفرخندگی رسید کمال‌بهجت وخوش‌حالی روی نمود. ان‌شاءالله تعالی که‌براحبای دولت روزافزون مبارك وميمون وخجسته وهمایون‌باد وجهت تهنیت‌ومبارك‌باد عمدة اصحاب‌الاعتماد والاعتبار کمال‌الدین تبت‌آقا راکه از قدمای معتقدان و خدمتگاران این سلسله است فرستاده شد وبدین تقریب سه‌جلد مصحف اعلی که احسن تحف و هدایا ونسبت بدان عالی بنا ازتحف دیگر انسب واولاست اهدا و ارسال رفت‌وانه لکتاب عزیز لایأتیه‌الباطل من‌بین‌یدیه ولامن‌خلفه[1].

اگرچه مخلص به‌حسب ظاهر به‌عبادت درآن مکان مستطاب‌مشغول‌نمی‌شود به‌مقتضای الدال علی‌الخیر کفاعله ازثواب تلاوت درآن‌صوب صواب‌بهره‌مندگردد ومثوبات آن بی‌شبهه به‌روزگار فرخنده آثار همایون آن حضرت عاید خواهد شد وچون اهتمام درتزیین اماکن‌شریفه امری‌است‌مرغوب وبه‌غایت مستحسن ومطلوب ومن یعظم شعائرالله فانها من تقوی القلوب[2] تعیین فرش لایق سبب زینت بلکه از مصالح ضروری آن مسجد است ودر این ممالك قالی‌را به‌قدر بد نمی‌بافند و این محب نیز فی‌الجمله ازنقاشی وقوفی دارد وبی‌تکلف فرستادن قالیهای به‌تکلف‌جهت آن مسجد جدید ومعبد سعیدمناسب می‌داند ودر خاطر می‌گذرد وموقوف‌به‌تشخیص عدد طول وعرض و رنگ متن و حاشیه است . اگر اشارت فرمایند که آن تفاصیل مشروحاً نوشته با ذراعی[3] که‌طول وعرض مقرر شده ازآهن‌ساخته مصحوب کمترین بندگان درگاه عالم‌پناه‌تبت‌آقای‌مشارالیه بفرستند که زیاد وکم نشود به‌همان قاعده ترتیب‌داده پای‌انداز واقفان‌مواقف دعاوطاعت‌ومقیمان‌آستان‌عبادت‌واطاعت‌گرداندو چون این‌نوع ارادت‌محض خیر وخیرمحض است طریق‌خصوصیت‌مقتضی‌آن‌است که در امثال این موارد حجاب از جانبین مرتفع شودوترقب که بی‌تکلف وتوقف خصوصیات‌مذکوره‌رامفصل‌ومشروح[4] درصحیفهٔ انهاء واعلام‌مرقوم‌گردانندتامخلص نیز ازمثوبات‌آن محظوظ و بهره‌مند باشد .

چون‌غرض‌معتدبه‌ازانشای صحیفهٔ‌اخلاص منحصر برعرض قواعد وروابط

۱ـ سورة فصلت‌آیات ۴۲و۴۱ ۲ـ الحج ۳۳ ۳ـ شاید: یا ذراعی

۴ـ منتظم ناصری، فریدون‌بیك: مفصلا ومشروحا

اختصاص است لاجرم عطف‌عنان‌قلم مخالصت‌رقم ازصوب‌اطناب نموده بـه‌شریطهٔ دعای بی‌ریا که مستلزم‌سعادت‌دین‌ودنیاست اختصارمی‌نماید.

خدایا تو این شاه‌درویش‌دوست / که آسایش خلق در ظل‌اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار / به‌توفیق طاعت دلش زنده‌دار
همینش بس از کردگار مجید / که توفیق خیرش بود بر مزید*

* منتظم ناصری ج ۲ ص ۱۲۵-۱۲۲، فریدون‌بیك ج ۲ ص ۱۴

جواب

عالی حضرت گردون بسطت خورشید طلعت جمشید خصلت بالا منزلت دارا درایت کسری سیرت برجیس سعادت کی‌قباد تخت فریدون بخت، شاه‌سریر حشمت و کامکاری ، ماه منیر سپهر بختیاری ، رافع اعلام‌العز والاجلال ، باسط بساط‌الرأفة والاعتدال، مطلع کواکب مناقب، منبع شرائف مراتب، جامع مکارم‌الاخلاق ومفاخر الشیم، حاوی‌مراسم الاشفاق ومآثرالهمم ، المنظور بوفور الطاف الکریم‌الوهاب ، المحفوف بصنوف‌اعطاف الرحیم التواب ، جم‌جاه دولت پناه طهماسب شاه لازال مستفیضاً من‌افاضة آثارالهدایة ومستنیراً من اشعة انوارالعنایة، بدایع دعوات‌طیبات که‌اضواءلمعاتی جوامع ملکوتی روشن وصنایع تحیات زاکیات که‌انواراشراقاتی صوامع جبروتی مزین‌قیلوب محض صفوت عقیدت وصدق‌عالی منقبت‌دن‌صدور و ظهورایلیه محل‌قبوله وصولی‌مأمول‌اوله قافلهٔ نسیم صبا و راحلهٔ شمیم‌صفا ایله‌اتحاف واهدا دنصکرده ضمیر بی‌نظیر مرآت‌نما و رای منیرجهان‌آرالرینه انهاوانبا اولنور که بناء رأفت شاهانه واساس عاطفت پادشاهانه‌مز قواعد اتحاد واصول وداد فطرت نهاداوزره ممهد ومعتمدایکن تأکیدمبانی موالات وتشیید مبادی‌مصافات‌ایچون وسیلهٔ تقریب‌نزهت ترغیب‌وذریعهٔ‌ترتیب‌ایله‌تحریر کتاب‌عنبرین‌نقاب‌و تسطیر خطاب‌مستطاب قیلوب اول‌سلسله‌نک اصحاب اعتماد وارباب اعتبارلرندن ملازم قدیم خالص صمیم قدوةالاماثل‌والأماجد، جامع‌المحاسن والمحامد زینل‌آغا[1] زید قدره ایله بارگاه عز

---

۱ ــ در نامهٔ شاه طهماسب نام حامل نامه‌تبت آغا آمده است .

و اقبال مزه ارسال و ایصال قیلنوب اخبارصحت اشعار واخبار اولنمش اسعد حالات و ایمن ساعاتِ ده واصل اولوب نامهٔ مشکین ختامه نك ورود مسرت فزود مکرمت آلودی باعث ودنا معدود وداعی حب ممدود اولوب مضمون مکمون اخلاص مشحوننده مندرج ومخزون اولان‌معانی مصادقت مبانی‌معلوم علم جهان‌بانی ومفهوم رای‌کامرانی واقع‌اولوب.

اثناء تقریر ومیان تعبیر ده طاعت خالق ومولی جل‌شانه و تعالی‌یه مبادرت و عبادت واهب‌العطایا عم احسانه وتوالت الائه مسارعت اتم مطالب و اهم ماربکمز اولمق افصاح وایضاح اولنمش ضمیر خورشید مآثر یکزه اعلاء شعائراسلام و انفاذ شرایع حضرت سیدالانام علیه وعلی آله افضل‌الصلوات واکمل‌السلام ما تعاقب اللیالی والایام سمتنه برحسب اقتضاء فطرت اصلی میل کلی و تعلق جبلی‌اولمق سبب ازدیـاد تعلق خاطر جهانداری و امتداد روابط مـراحم شهریار ایدوکـی واضـح و جلی در ابتغاء لوجه‌الله تعالی تعمیر اولنان جامع شریف و معبد منیفه شروع و ابتدا اولنمزون اسبق اثناء بنا و بعدالانتها لازم اولان مهماتك تـدارك و احضاری ایچون اطراف و اقطار ممالك محروسه مزدن هردیاره امر جهان مطاع اصدار اولنوب فرش و قنادیل و مشاعل و سایر لـوازم تزیین و مـراسم تحسینك مقادری تعیین اولنوب قبل اقامة الصلوة مجموع مهمات مهیا و تمام اولنوب قلیل و کثیر توقف و تأخیر اولنه جق اسباب قالمامش بولندی بوبابده شولکه ایجاب فتوت اصدقا و احبابدر مطوی و متروك اولمیوب. طریق اخلاص و راه اختصاص مرعی ومسلوك طوتلمش. همیشه توفیق مسلك تحقیق قـرین و رفیق اولمغـدن خالی اولمیه خلقت‌انسانیدن نهایت قصوی و غایت کبری زهد و صلاح و تقوی ایدوکی اوضحدر احری واولی بودرکه اخری واولیده خیرمحض ونفع صرف اولان اعماله عمرعزیزصرف اولنه تاکه یوم یقوم‌الناس‌لرب‌العالمین[۱] عنایت خالق مستعان و معین وهدایت حضرت خاتم‌النبیین صلوات علیه‌وعلی آله‌اجمعین دائماً رفیق‌وقرین‌اولوب. هادیان مسالك دین و راهنمایان منهج یقین یعنی‌چارارکان شرع مبین رضوان‌الله‌علیهم

۱ــ المطففین ۶

اجمعین شفیع وشفیق اوله‌لر.

مشارالیه ایلچی کزتقبیل آستان سامی مکان مزله سعدوشرف تحصیل ایتدکده جانب شریف کزدن مأمور اولدیغی اموری بی‌قصورسریر سعادت مصیرمزه عرض و تقریر قیلنوب مراسم رسالت ولوازم صداقتی کماینبغی حسن ادا ایله اتمام واکمال قلند قدنصکره اجازت همایون مزله صوب صواب نمونه ارسال قیلندی من بعددخی شرط اخلاص وشطراختصاص محفوظ ومرعی طوتیلوب ابلاغ آثار صحت و ایثار اخبار سلامت متوارد ومتوالی اوله قبضهٔ حکومت کزده اولان ولایت ده مادام کـه شرع شریف مطهر رعایت وصیانت اولنه قواعد صلحه مضرت‌احتمالی‌منقطع‌اولوب امرمعاقد موالات مؤبد وحکم قواعد مصافات مخلددر.

همواره همای آمال برسمای‌اقبال گشاده‌بال‌باد بررب‌العبادو بمحمدو آله‌الامجاد.*

* منشآت فریدون‌بیگ ج۲ ص۱۸

غرض‌ازخاصگی سلطان، زوجهٔ سوگلی سلیمان ومادرسلطان‌سلیم‌ثانی است. درتواریخ ترکیه نام این‌زن خرم‌سلطان ذکرشده است. ولی اروپائیان نامش‌را رکسلان Roxelane نوشته‌اند. گواین‌که بعضی‌از مورخین اصل وی‌را ازفرانسه دانسته‌اند ولی‌اصح‌آن است‌که وی روسی بوده ودرسال ۱۵۰۵ میلادی به‌دنیاآمده است وبه عنوان یك‌کنیز به دربارسلطان ترك راه‌یافته وبه تدریج چنان مورد توجه وی قرار گرفته‌که بر دیگرزنان حرم برتری یافته تا آن‌جاکه رسماً بااو ازدواج کرده‌است واین اول‌زنی است‌که با داشتن عنوان‌کنیز به عقدسلطان ترك درآمده وهمسرخاص (خاصگی) ومورد توجه وممتازسلطان شده است.

خرم سلطان‌که دردل وجان شوهرخود نفوذی تمام داشت، می‌خواست‌که پس ازسلطان سلیمان، تخت سلطنت امپراطوری عثمانی را زیرپای پسرخویش سلیم‌ثانی ببیند. اما باوجود محمد ومصطفی‌پسران بزرگترشوهرخود این‌آرزوهرگزتحقق نمی‌یافت. خرم‌سلطان‌که برای سلطنت فرزند خویش سخت می‌کوشید، درصددبرآمد تاآن دومانع را ازمیان بردارد. نخست چندان از ابراهیم پاشای صدراعظم درنزد سلطان بدگوئی کردکه سلطان صدراعظم خویش‌را به‌قتل‌رسانید. درحالی‌که مدت چهارده سال وی‌منصب صدارت عظمای دولت عثمانی را داشت و سلطان چنان بدو دل بسته بودکه اغلب با او غذا می‌خورد وگاهی در یك اطاق باهم می‌خوابیدند و ابراهیم‌که مردی باذوق ودانشمند ومسلط‌برچندین زبان‌بود، برای مخدوم‌خویش ساز می‌زد یا از تواریخ گذشته داستانها می‌گفت . به علت همین تأثیر شدید در سلطان بود که ابراهیم مورد حسادت خرم‌سلطان قرارگرفت وبه جرم آن‌که در طی جنگ باایران در اعلامیه‌ها خودرا سرعسکرسلطان خوانده بودکشته شد. پس از ابراهیم‌پاشا منصب صدارت برایاس‌پاشا قرارگرفت. اما اندکی بعد این منصب به رستم‌پاشا تفویض گردید و دراین امر تلقین فراوان خرم‌سلطان عامل‌اصلی بود. اندکی بعد خرم‌سلطان، یکی ازدختران سلطان را به‌نام‌کاشفه به رستم‌پاشا داد وموقعیت اورا محکمترساخت.

وقتی القاس‌میرزا بـرادر شاه طهماسب به دربار عثمانی پناهنده‌شد، خرم‌سلطان سعی فراوان کرد تاسلیمان را به‌جنگ باایران وادارد. چه‌اولاً می‌خواست که سلیم به‌نمایندگی پدرش معرفی شود ثانیاً فرصتی جهت ابراز کفایت به دست‌گماشته‌اش رستم‌پاشا افتد. بااین حال، این‌جنگ به‌جائی نرسید. درسال ۹۶۰ جنگ ترکان و ایرانیان دوباره شروع شد. سلطان سلیمان، صدراعظم خود رستم‌پاشا را سرعسکرسپاه عثمانی ومأمور حمله به‌ایران نمود. رستم پاشا به‌اناطولی رفت وازآن‌جا به سلیمان پیغام فرستادکه مصطفی محرمانه باایرانیان‌ارتباط دارد وبیم‌آن می‌رود که‌یك‌باره عصیان ورزد. سلیمان که درآن‌هنگام ۶۰ سال داشت ظاهراً به عنوان فرماندهی‌کل قوای‌ترك وباطناً برای یك‌سره کردن‌کارپسر به‌آناطولی آمد و روز ۱۲ شوال ۹۶۰ درارگلی‌فرودآمد. مصطفی به‌دیدارپدررفت وسران لشکرو وزرا واعیان بااحترام فراوان او را به چـادر سلطان راهنمائی کردند. ولی وقتی شاه‌زاده به چادر وارد شد، هفت جلاد لال‌را باطناب درانتظارخود یافت. مصطفی‌هرچند پدررا خواند واسترحام‌کرد به‌جائی نرسید و در مقابل چشمان سلیمان که درپشت پردهٔ ابریشمین خود را مخفی‌کرده بود وی را طناب انداختند. پسردیگرسلطان به‌نام جهانگیر که انسی‌تمام به‌برادرداشت پس ازاین‌حادثه ازشدت اندوه درگذشت یابه‌قول‌بعضی‌ازمورخین، پس‌ازگریستن بسیاردرمرگ برادر، خودرا درحضورپدرکشت. پس‌ازقتل مصطفی، به‌دستورخرم‌سلطان، پسرشیر خوارهٔ اورا به‌نام محمد که درشهربورسه بود به قتل رساندند.

مصطفی شاه‌زادهٔ آراسته و محبوبی بود. ینی‌چریها او را دوست می‌داشتند. زیرا مردی چالاك ودلیروجنگاوربود واهل ادب ودانش نیز بدوشدیداً محبت می‌ورزیدند چه مردی شعر-شناس وصاحب فضل وکمال بود وخود نیزشعرمی‌گفت. بهمین جهات، قتل وی موجب‌اعتراض شدید ینی‌چریان شدکه به خون‌خواهی وی برخاستند وقتل رستم‌پاشا را خواستار شدند. سلطان بالاجباررستم‌پاشا راکه سخت مورد تنفر ینی‌چریان بود ومردم اورا مأمورقتل‌مصطفی ازجانب خرم سلطان می‌دانستند، ازکـاربرکنارکرد و احمدپاشا وزیردوم را منصب وزارت داد. ولی چندی نگذشت که بازبه‌دسیسه وتحریك خرم‌سلطان، احمدپاشاهنگام باریافتن به‌نزد سلطان ترك، به فرمان سلطان به قتل رسید وباردیگر خرم‌سلطان موجب گردیدکه منصب صدارت به‌رستم‌پاشا تعلق‌گیرد.

باتمام این تلاشها وجنایات فراوان، زن‌جاه‌طلب نتوانست فرزند خودرا «سلطان» و خویشتن را «سلطان والده» ببیند. زیراکمی بعداز اعادهٔ رستم‌پاشا بصدارت، عمرش به پایان رسید (۱۵۶۱ م.).

نامهٔ خواهر[1] شاه طهماسب به خاصگی سلطان

زواهر جواهر تسبیح و تهلیل که برمنابر خافقین من حول العرش در سلك یسبحون له باللیل والنهار وهم لایسئمون[2] منخرط ومنتظم می‌شود و طرائف هرطاعت و دعاکه در جوامع وصوامع پیشگاه فی بیوت اذن الله ان ترفع[3] در جریدهٔ ویستجیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات ویزیدهم من فضله[4] مرتسم وملتئم می گردد زیب و زیورعرایس اوقات فرخنده ساعات ونفایس حالات کثیرة البرکات علیاحضرت مشتری رتبت ناهید منزلت فرنگیس حشمت زلیخا سیرت مریم عصمت خورشید منقبت خجسته صفات حمیده سمات ملکة الملکات فخر النساء المطهرات، بلقیس سلیمان زمان وقیدافهٔ دهرواوان، رودابهٔ عصر ودوران خاصگی سلطان

سرای جهان را به تدبیر بانو	بنای کرم را به تحقیق بانی
به عهدش صبا شرم دارد گشادن	نقاب از عذار گل بوستانی
خرد چون قلم درصفات کمالش	فرومانده از بی سری و زبانی
دعایش خلایق در اوقات خمسه	کنند ازسرصدق واخلاص جانی

امید که همیشه ذات بی‌همال آن حورمثال به حلی وحلل صحت وعافیت موشح وآراسته باد و پیوسته نهال هرگونه امانی وآمال آن ملکی خصال به میامن تأییدات صمدانی مرشح وپیراسته.

۱ـظاهراً منظور ازخواهرشاه‌طهماسب همان مهین‌بانو مشهور به‌سلطانم است که مشاور وراهنمای‌صدیق برادر خویش بود. ۲ـ فصلت۳۸ ۳ـ النور۳۶ ۴ـ الشوری۲۶

در سواد شب سلیمانی مهد بلقیس باد نورانی
سایهٔ شه که هست چشمهٔ نور زان گل گلستان مبادا دور

چون مدتی بود که به ارسال رسل و هرگونه رسائل و اتحاف و سایر انواع وسایل درپرتوضمیرمنیرانفس و درمرآت خاطراقدس مطلقاً مروروخطورنکرده‌بود، در این ولاکه دولت مآب عمدة الاعاظم والاعیان کمال‌الدین تبت‌آغا جهت تشیید قواعد اخلاص و تأکید معاقد اختصاص از این جانب متوجه درگاه جهان‌پناه بود مجدداً به ذریعهٔ این صحیفه خود را در آن صحبت ملحوظ خاطرانورساخت و بنابر اقتضای محبت ازلی والفت روحانی به تازگی فنون دعواتی که از ریاض بساتین اخلاصش‌نسیم کرامت شیم فاستجاب لهم ربهم[1] به مشام روزگارهمایون آثار رساند وبرگلزار اختصاصش از ترشح جویبار فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتهانباتاً حسنا[2] هرگونه مراد شاخ ساردل امیدوارشکفته‌گرداند.

تحیاتی که چون ازدل برآید همه روحانیان را جان فزاید
شمیم‌آن در این فیروزه منظر دماغ قدسیان دارد معطر

صادراز جریان حب قدیم وناشی از فیضان ودصمیم مصحوب وفود صدق و صفا ومبدرق به‌جنود خلوص‌عقیدت وولا ارسال‌می‌دارد وشاه راه بی‌اشتباه مراسلات علیه وطریق توفیق رفیق مفاوضات سنیه مفتوح ومسلوك می‌گرداند. درر اخلاص‌که بنابرهرگونه موانع زمان وحوادث دوران تا اکنون درخزانهٔ غیب مخزون ودرکنج خانهٔ لاریب مکنون بود به‌حکم قهرمان وقت واوان درسلك اظهار و بیان ودر رشتهٔ اشتهار وعیان تنظیم یافت .

یحبهم و یحبونه[3] چنین فرمود که انعقاد محبت ز جانب مابود

بعد از عرض صحایف ضراعات اخلاص آیات و اهدای مراسم تسلیمات مسکیة النفحات به‌عز اصغا و شرف انها می‌رساندکه چون درخلال این ایام سعادت انجام و در تضاعیف این اوقات خجسته فرجام اعلی‌حضرت پادشاه اسلام و خاقان فریدون حشمت سلیمان مقام الملك العادل القاهر والسلطان الباذل الباهربرمصدوقهٔ و انمایعمرمساجدالله من آمن‌بالله والیوم الاخر[4] که همیشه معماربیوت‌الله وپیوسته در

۱ـآل‌عمران ۱۹۵ ۲ـ آل‌عمران ۳۷ ۳ـ المائده ۵۴ ۴ـ التوبة۱۸

تعمیر بلادالله است.

خاطرش تشنه و آسایش خلق آب‌حیات همتش خسرو و معمورهٔ عالم شیرین
آنچه گردد دل او شیفته و والهٔ آن رونق شرع مطهر بود و قوت دین

دردارالسلطنهٔ استانبول بناء مسجد اسس علی التقوی[1] واحداث ثانی مسجداقصی فرمودند.

مسجد جامعی زعین صفا ثانی اثنین مسجد اقصی

و آثار و البیت المعمور والسقف المرفوع[2] منظور و مسموع عالمیان گردانیده

تا داده روزگار به عالم صلای خیر ننهاد هیچ فرد به از این دعای خیر

رجا به حرمت آنانی که دربوادی وبراری و من یجاهد فی‌سبیل‌الله، منازل و مراحل طریق یأتین من کل فج عمیق[3]، با رفیق توفیق به‌پای اخلاص از سر تحقیق، به‌پایان برده‌اند و مقصود دو جهانی به دست آورده به ردای محبت وولا از تار وپود صدق وصفا احرام ولله‌علی‌الناس حج‌البیت من استطاع الیه‌سبیلا[4] بسته به‌طواف قبلهٔ دین و کعبهٔ یقین وجعلنا البیت مثابة‌للناس وامنا[5] رسیده‌اند که بنای قدیم و جدید آن خسرو کامکار وسلیمان روزگار همواره چون بنای ارم ذات‌العماد التی لم‌یخلق مثلها فی‌البلاد[6] مشید ومستحکم باد. به حق کعبه واهلش که کرد کعبه بنا.

بنابر طریقهٔ موافقت در این خیر صحبت، بندگان نواب کامیاب خلدالله ملکه و سلطانه، چند مجلد از مصاحف مجید و کلام حمید بدان صوب صواب نما اهدا فرموده‌اند که درمسجد مزبور صلحا و اتقیای امت محمدی و ملت احمدی علیه من‌الصلوات افضلها و من‌التسلیمات اکملها به تلاوت آن اشتغال نموده مثوبات آن خیر به روزگار خجسته آثار آن خسرو کامکار و آن پادشاه گردون اقتدار عاید و واصل بود. ان‌شاءالله‌العزیز.

توقع ازاشفاق آن مخدومهٔ آفاق آن که در محل فرصت ومجال به بهترین

۱ــ التوبة ۱۰۸ ۲ــ الطور ۴/۵ ۳ــ الحج ۲۷ ۴ــ آل‌عمران ۹۷
۵ــ البقرة ۱۲۵ ۶ــ الفجر ۷/۸

صورتی این اشرف‌الهدایا را به عرض اشرف‌اعلی رسانند و چون نواب‌کامیاب، در وقت استماع خبر اتمام آن‌بنای‌خیر، اراده و نیت فرموده‌اند که در این‌جانب به‌جهت آن مسجد معلی مرتبت قالیهای اعلی ساختن فرموده بدان صوب فرستند و در اصل کتابت بندگان نواب عالی‌جاه که به حضرت پادشاه عالم پناه نوشته‌اند دو کلمه در این باب مرقوم شده التماس از آن حضرت عصمت وعطوفت شعار آن‌که کمیت و کیفیت طول وعرض وطرح و رنگ ونقش آن را تشخیص دهند و حقیقت اعـلام فرمایند تا برحسب فرموده قالیهای مزبوره را اتمام داده ارسال شود ومثوبات آن خیر نیز به ایام فرخنده فرجام بندگی حضرت پادشاه اسلام عاید گردد وچون قضیهٔ مصالحت و رفع کدورت دراول مرتبه به وسیلهٔ امداد آن علیاحضرت عطوفت آثار وحضرت وزیر اعظم نـام‌دار متبوع الکبراء والوزراء فی‌الاقطار والامصار، ابدالله تعالی‌ظلال افضالهما واحسانهما الی‌یوم‌القرار شده دراین مرتبه نیز نوعی فرمایند که تأکید قواعد محبت و تشیید معاقد مودت‌هم ازجانب ایشان باشد چنانچه آثار آن برجمهورعالمیان سمت ظهوریافته نتایج خیرآن به بیشتر مسلمانان عاید شود بحق من‌لانبی بعده حقا وبعزةالله تعالی که تاقضیهٔ اصلاح ذات‌البین به انجام رسیده و رفع غوایل‌ازطرفین‌شده تمام اهل‌ایرانوسادات واجب‌الاحترام وعلمای‌اعلام‌ومشایخ‌فخام واتقیای‌کرام وحجاج بیت‌الله‌الحرام و زوار مدینهٔ طیبه سیدالانام وعتبات عالیات، مشاهد ائمهٔ‌عظام‌علی‌ساکنها اشرف‌الصلوةوالسلام از ذکوروانات‌وصغیروکبیروغنی وفقیروجوان وپیرازهفت ساله تاهفتادساله همیشه به‌دعا وبقای سلطنت وجاه وحشمت اعلی‌حضرت سلیمان مکانی‌اشتغال داشته‌اندودارندوبی‌شك آن‌حضرت بلقیس‌منزلت‌و وزیراعظم‌آصف مرتبت که بانی وباعث این خیربودند به مقتضای الدال علی‌الخیر کفاعله درثواب رفاهیت عالمیان وامنیت‌جهانیان شریك وسهیم‌اند.

چون لایق نبود که نقد اوقات شریفهٔ آن مخدرهٔ مهد عصمت و محجوبهٔ تتق سلطنت وطهارت راکه همواره تا قیام قیامت از دیدهٔ حساد مخفی‌باد مرکوز عرضهٔ ضیاع سازد، بنابراین قطع طناب اطناب در هرباب نموده به دعای ایام سلطنت روزافزون که مدام ازصولت تطاول زمان محروس و مصون‌باد اختتام کلام اخلاص

فرجام می‌نماید. امید که نوعروس دعای بی‌ریای محبان صادق الولا در دامادخانهٔ اجابت به عزاستجابت مقرون‌باد.

الهی تاجهان را آب ورنگ است / فلك‌را دور و گیتی‌را درنگ‌است
فراخی ده ز اقبالش جهـان را / ز چتـرش سربلندی آسمان را
ممتع دارش از عمر و جوانی / زهر چیزش فزون ده زندگانی*

* منشآت فریدون‌بیك ج۲ ص ۶۳ مجموعهٔ فارسی شفر ج۲

جواب

درر دعوات صافیات که سبحهٔ تقدیس مسبحان ملکوت وغرر تحیات طیبات که ورد تهلیل عاکفان مساجد جبروت اولوب رتبت قبول وحلیهٔ اجابت ایله طوق زیور حورجنان و جواهر افسر خیرات حسان‌اوله نثار حضرت حواسیرت زلیخا خصلت بالا خلقت دارا درایت صاحبه آراء جهان آرا، مریم عیسی نفس قیداقهٔ داراب کوکب، دری بروج رفعت، در شاهوار تاج عصمت، مستورهٔ حجاب عفت، منظورهٔ عنایات بی‌حساب قلند قد نصکره انهاء ضمیرانور و تصویر خاطر ضیاگستر بودرکه استماع آثار سعادت دثار و اصغاء اخبار نزهت شعارلرینه ترقب و انتظارده‌گلزار محبت و وداد جویبار طراوت آثار صدق و صفایله مخضر و مطرا ولاله‌زار مودت فطرت نهاد امطار نضرت ایثار خلوص وفا یله سرسبز ومصفا ایکن اول جناب کریمةالاخلاق و عمیمةالاشفاق قبلندن مثال نافهٔ چین برنامهٔ عنبرین وارد اولوب الفاظ شیرین ایله تحسین و معانی رنگین ایله تزیین اولنمش انواع شکوفهٔ غراایله ملون و محلی برحدیقهٔ رعنا و روضهٔ علیا درکه اسعدزمان و ایمن احیانده وصول ایله بوی ریاحینی مشام جانی معطر و دماغ جنانی معنبر قلوب مضمون همایوننده مکنون و مصون اولان فنون بهجت نمونه وقوفه و شعور اولوب باعث وفورحبور و داعی فرط سرور اولمشدر . حضرت پادشاه عالم پناه ظل‌الله سعادت دستگاه خلدالله تعالی ملکه و سلطانه وافاض علی‌العالمین بره و احسانه

ایله شاه جم‌جاه سیادت دستگاه بابنده اولان صلح و صلاح کـه موجب فوز و فلاح در تأسیس و تأیید و تشیید و تابید اولنمق امورنده بومخلصه کوز جانبندن بذل مقدور و وجد موفور توقع و استدعا اولنمش اتمام خصوص معهوده بوندن اقدم صرف مجهود اولنوب عنایت حضرت کریم معبودله کماهـوالمقصود وجود بولمشدر. حفظ عهود وصیانت عقود پادشاه اسلام ظفرانجام حضرتلرینك سنن سنیه و قاعدهٔ مرضیه لریدر بنیان عهد وامانه متزلزل‌ونقصان احتمال‌محال در.

حالا وارد اولان فحوای کتاب مستطاب دن اول سلسله‌نك تعمیر مساجد و توقیر معابده و اقامت صلوات و سائر طاعات وعباداته اوقات خجسته ساعاتلری صرف اولنمق اعلاء شعائر شرایع سیدالمرسلین حضرتنه صلی‌الله‌علیه وآله‌واصحابه اجمعین سعی و اجتهادلری ازدیاد و امتداد اورزه اولمق منفهم اولوب بوسببدن پادشاهمزاعزالله انصاره حضرتلرینك انلرجانبنه تعلق‌خاطرلری زیاده‌اولمشدربرودت سابقه یه‌بادی وباعث نه‌ایدوکی سابقاً حضور مستلزم الحبوره ایصال اولنان صحیفهٔ دعا ایله انها اولنمشیدی مشقت اسفار اختیارلری ثبوت تعمیر بیوت دین‌مبین وتزیین دورشرع مبین‌ایچون اولوب تخریب بلاد مسلمین منوی دکل ایدوکی ظاهروباهردر اثناء صلحده نواب کامیابك منع و تهدید یله‌اول دیارده اولان ترابیلـر اعراض اهل‌بیت واصحاب گزینه تعرضدن تبری واعراض قیلوب من بعد صلاحه محل نسنه قلمامشدر رای عالم‌آرالرینه مستور اولمیه که حالا بنااولنان جامع معمورك بنیادینه نیت‌بیورلدقده جمله مهمانی احضارینه شروع اولنوب تحسین‌ومراسم تزیین‌قبل‌تمام البنا حاضر ومهیا اولمشیدی خلق‌کریم و لطف عمیمکز استدعا سیله‌فرش و بساط خصوصنده شولکه شرط خیرخواهی و انبساط در ادا و ایفا قلتمش مزید عمرایله بهرمنداوله سز اهدااولنان صحف سبحانی وتنزیل ربانی موقعنده واقع اولوب کمال اجلال وتعظیم ونهایت اعزاز و تکریم برله مقبول ومرعی اولمشدر.

باقی دولت واقبال لایزال باد.*

---

* منشآت فریدون‌بیك ج۲ ص ۶۶-۶۵

۲۴

درسال ۹۶۶ ه . بایزید ، شاه‌زادهٔ ترك ، ازبیم پدر وبرادر به‌ایران پناهنده‌شدواین امر موجب یك سلسله مکاتبات ورفت وآمدهای سیاسی شد وسرانجام شـاه طهماسب بایزید وفرزندانش را به‌فرستادگان سلطان ترك سپرد وایشان آن شـاهزاده وفرزندانش را کشتند واجسادشان را به‌اناطولی بردند . این واقعه موجب‌آن شده‌که بعضی از مورخین، به‌اقتفای از اروپائیان، برشاه طهماسب خرده گیرند وتسلیم بایزید را ننگی برچهرهٔ تاریخ‌ایران‌دانند. بایزید درکوتاهیه بود . وی شـاه‌زاده‌ای بود دلیر و بلند نظر ومغرور که آرزوی سلطنت برسراسر امپراطوری عثمانی دردل می‌پخت. لله‌اش مصطفی‌پاشا نیز به‌خیانت وباهم داستانی سلیم او را دراین اندیشه تقویت وتشویق می‌کرد . لله‌مصطفی برطبق نقشه‌ای‌که بانظر سلیم طرح‌کرده بود ، درذهن بایزید چنان تلقین‌کردکه عموم مردم وخاصه ینی‌چریـان ودیگر سپاهیان تنها او را دوست دارند ونسبت به‌دیگران نه‌محبتی دارند نه‌اطاعتی . بایزید دراین غرور ، نامه‌ای‌تندوزننده به‌سلیم نوشت وبرای او وسائلی خاص زنان فرستاد . سلیم آن‌نامه وآن اشیاء را عیناً به دربار پدر فرستاد وسخت نالید . سلطان برآشفت وبـایزید را شدیداً ملامت‌کرد . بایزیدکه ازکشته شدن مصطفی‌برادر خود به‌دستور پدراطلاع‌کافی‌داشت، نامه‌ای مشتمل برمراتب معذرت نزدپدر فرستاد. اما این‌نامه هرگز به‌مقصد نرسید. چه‌عمال‌مصطفی پاشا درمیانهٔ راه آن راگرفتند وازبین بردند . سلطان‌که ازنرسیدن جواب خشگمین‌تر شده بود ، بایزید را ازحکومت‌کوتاهیه معزول‌کردوحکومت آن ناحیه‌را نیز به‌پسرخود سلیم‌که درقونیه بود داد. بایزیدکه درجواب‌نامهٔ خویش انتظار داشت پدرش برسرمهرآید ، بی‌خبر از نرسیدن نامه ، ازفرمان عزل‌خود به‌وحشت افتاده دراندیشهٔ سرکشی افتاد وبه‌قصدسلطان سلیم روی به‌قونیه نهاد . سلیم مراتب را به‌پدر اطلاع دادوسلیمان دستور داد تا احمد پاشا امیرالامرا وفرهادپاشا والی قرامان و علی‌پاشای ذوالقدر به‌جلوگیری ازبایزید پردازند .

سلیم نیزاز قونیه بیرون آمد به سرداران مذکور پیوست وجنگ درگرفت و بـایزید شکست خورد وبه‌اماسیه گریخت وسه‌نفراز همراهان خود را سربریده سرهای آنان را باعریضه‌ای مشعر برمعذرت نزد سلطان ترك فرستاد . اما سلیمان بدو اعتنائی نکرده سپـاهی را مأمور تعقیب وی کرد. بایزید به‌ناچار به‌طرف سرحدات ایران شتافت وبه‌چخورسعد (ایروان)وارد شد . شاه‌قلی سلطان استاجلو حاکم ایروان ملازم خود را همراه علی‌آقا چاوش باشی‌سلطان بایزید به‌قزوین فرستاد وچاوش‌باشی‌ازسلطان صفوی اجازه خواست‌که بایزید به‌درگاه‌آید. شاه‌طهماسب نیز محمدآقا را مهماندار کرده با هدایا نزد شاهزاده فرستاد و او را به‌آمدن به‌قزوین پای‌تخت دولت صفوی دعوت نمود .

درمحرم سال ۹۶۷ ه بایزید به‌حوالی قزوین رسید وشاه‌طهماسب برگزیدگان دربار خویش ، معصوم بیك صفوی و سوندوك بیك قورچی‌باشی وعلی‌قلی خلیفه مهردار وسید بیك کمونه‌را به‌استقبال فرستاد . بایزید هنگام نماز عصر چهار شنبه ۲۱ محرم به قزوین وارد شد ودرمیدان قزوین باشاه طهماسب ملاقات‌کرد . قاضی احمد غفاری‌که خود در آن میدان حاضر بود چنین می‌نویسد :

«سلطان بایزید، بالشکری چون سد سدید،همه بااسلحهٔ جنگ از تیرو شمشیر وتفنگ براسبان تازی سوار ومهیای‌کارزار چون به‌میدان درآمد بندگان نواب اعلی با قورچی‌باشی وقورچی‌تیروکمان وشمشیر به‌نفس‌نفیس‌اورا استقبال نموده تابه‌میان میدان قدم‌رنجه داشتند. به‌یك بارلشکر دست راست ودست چپ بیگانه‌هالهوار احاطهٔ آن شهریار خورشید آثارکرده اعوان و انصار قریب‌دوتیرپرتاب دورمانده، این‌ذرهٔ بی‌مقدار درخدمت شیخ‌علی منشاازگوشهٔ بامی‌نظاره می‌کرد. ناگاه ازمشاهدهٔ آن امرغریب لرزه براعضای بندگان افتاده وچندنوبت آیةالکرسی خوانده برآن مهرسپهرتابنده دمید... بالجمله‌مقدم‌اورا به‌اصناف تعظیم وتبجیل تلقی فرموده اورا در دولت خانهٔ قدیم فرودآوردند ودرروز جمعه برای تهنیت قدوم او قدم مبارك رنجه داشتند ودقیقه‌ای از دقایق غریب نوازی واشفاق فرونگذاشتند وبعد ازچند روز درمیدان مذکور جشن عالی‌ترتیب‌کرده قریب ده هزارتومان نقد وجنس بدومکرمت فرموده به‌دست همایون‌که بوسه‌گاه‌سلاطین ربع مسکون است بواسطهٔ کمال تعظیم جیقهٔ مرصع‌برسر او زدند و او ازغایت‌کبر وحماقت به‌لوازم عذرخواهی قیام نکرد.»

با وجود رفتار دور ازنزاکت بایزید، بازسلطان صفوی درمقام شفـاعت ازاو برآمده علی‌آقا آقجه‌صقل یوزباشی حرم راکه از معتمدان درگاه صفوی بود همراه‌سنـان بیك نزد سلطان سلیمان و ارشتی‌آقا را مصحوب دوراق نزدسلطان سلیم فرستاد. امااندکی برنیامدکه سلطان بایزید درصدد خیانت‌نسبت به‌شاه ایران برآمد وحتی قصدجان وی نمود وخواست‌که اورا باخوراکی زهرآلود ازمیان بردارد . دراین‌خصوص قاضی احمدغفاری چنین‌می‌نویسد:

« درخلال‌آن احوال‌به‌موجب وسوسهٔ بعضی مفسدان‌که درپیش اوبودند چون دیوقدوز

و سنان میرآخور از طریق صواب گشته خیال تخلف از موکب همایون در خاطر گذرانیده وغرااغرلو ومحمود چرکس ومصطفی نشانجی ازآن جانقی واقف شده به‌حسن‌بیك یوزباشی دراین باب ایمائی‌کردند . سلطان بایزید برآن اطلاع یافته درشبی هرسه نفررا به‌خلوتی طلبیده به‌قتل رسانید ونواب اعلی مطلقاً این‌را به‌روی اونیاورده همچنان درمقام مهربـانی واشفاق بودند تاآن‌که عرب محمدنام طرابزونی‌که شیعهٔ مخلص‌بود هم ازملازمان او به‌مهمی به‌مازندران رفته هم درآن اوان ازگرد راه رسیده در روزی‌که نواب اعلی و سلطان بایزید در باغ سعادت آباد سیر می‌فرمودند خود را به‌خدمت رسانیـده آهسته گفت دوکلمهٔ واجب ـ العرض دارم وفرصت‌فوت می‌شود . نواب اعلی اورا به‌دیوان خانه وعده‌کرده حریفان ازآن بویی‌بردند به‌موجب‌الخائن خائف ازباغ چون به‌منزل خودرفتند آن بیچاره را در شب پنج شنبه ۲۱ رجب‌که درآن شب قران نحسینی شده بود به‌قتل‌آوردند. این‌خبرکه به‌مسامع‌جاه وجلال رسید از دوجهت ملال‌فرمودند یکی‌آن‌که مرد مؤمنی به‌ناحق‌کشته شدودیگرآن‌که درایشان خیانت عظیمی هست‌که این جرأتها می‌کنند بالضروره به‌فکردفع ایشان افتاد.»

درین خصوص قول دیگری نیزهست که درحاشیهٔ تاریخ منتظم نـاصری آمده ومسلماً مأخوذ است ازتاریخ عثمانی هامرپورگشتال. درتواریخ فرنگ می‌نویسند: « درموقع‌استقبال یکی ازسواران دلیرترك موسوم به‌فرهاد قدزکه درجلو شاه طهماسب وسلطان بایزیدحرکات جنگی می‌کرد به‌سلطان بایزیدگفت‌چه‌عیبی داردکه این‌جنگ را که به‌طور بازی می‌کنیم به‌صورتی‌جدی درآوریم وشاه طهماسب را بکشیم وترا به‌سلطنت ایران برداریم . این حرف به‌گوش شاه‌طهماسب رسید واندیشناك شد.»

در هرحال، همین‌که مردم‌ازخیالات بد وخیانت‌آمیز بایزیدآگاه شدند،روزجمعه‌ای، نماز شام ، بردرخانهٔ بایزید هجوم‌آوردند وسنگباران‌کردند وطعنها ولعنها نمودند.«هرچند این‌معنی‌موافق مزاج‌اشرف‌اقدس‌نبود، اماچون‌امری‌بی‌اختیار واقع‌شده‌بود دیگر برآن‌جماعت اعتماد نمانده‌بنابراین‌صباح جمعه‌بعضی‌از امرا به‌منزل‌اورفته وی‌را بافرزندان به‌دستورمقرر به‌دولت‌خانه‌آوردند ودرعصر آن‌روز اورامسلوب‌الاختیارساخته ملازمان‌مفسداورا چون‌لله‌پاشا وفرخ‌بیك وسنان میرآخور وعیسی‌چاشنیگیر وخواجه عنبروغیرهم را به‌قتل‌آوردند واورخان پسر بزرگتر اورا به‌حسن‌بیك و سلطان محمود را به‌معصوم‌بیك وسلطان محمد را به‌قورچی باشی وسلطان عبدالله‌را به‌میر سیدشریف سپردند وخودش‌را دراندرون دولت‌خانه حفظ نموده قورچیان بروگماشتند.» (جهان‌آرا)

درسال ۹۶۸ ایلچیان سلطان ترك، علی‌پاشا حاکم مرعش و حسن‌آقا قاپوچی‌باشی با ۷۰۶ نفردرشنبه نهم جمادی‌الثانیه به ایروان ودرسه‌شنبه۲۲رجب به‌قزوین رسیدند و«تحف‌و تنسوقات و بیلاکات ازمرصع آلات چون‌کمر شمشیروکمـرخنجرواقمشهٔ نفیس فرنگ و روم

وبسیاری ازنفایس‌وچند سراسب بدو که خواندگاراتحاف داشته بودبه‌آیین مرغوبی گذرانیدند ونواب اعلی‌بعداز انواع مراعات واصناف نوازشات جعفربیك کنگرلو استاجلوراکه درسلك امرای عظام منتظم بود به ایلچی‌گری مقررداشته همراه ایشان به‌روم روان» گردانید.

بی‌گمان، سلطان‌ترك علی‌پاشا وحسن‌آقا را با۷۰۶ نفربرای گرفتن بایزید وفرزندان وهمراهانش فرستاده بود وغرض اوازتقدیم تحف وتنسوقات...» هم این بودکه پادشاه ایران را استمالتی‌کرده واورا برتسلیم بایزید ترغیب نموده باشد، ولی چنان‌که گذشت بازهم شاه طهماسب، باهمه خیانت وسوءنظر بایزید ، وی را تسلیم ننمود وبا فرستادن جعفربیك همراه سفرای ترك، مطلب‌را به دفع‌الوقت گذراند وعذری‌که‌آورد این بودکه سوگند خورده‌ام‌که بایزیدرا تسلیم عمال‌سلطان عثمانی ندهم.

درسال۹۶۹ ولی‌بیك‌یساول‌باشی استاجلوکه قبلا به‌سفارت به‌روم (عثمانی) رفته بود همراه ایلچیان‌آن‌کشور، خسروپاشا حاکم وان وسنان‌بیك چاشنیگیر وعلی‌آقاچاوش‌باشی با دویست‌نفردرروز۵شنبه ۱۴ ذی‌القعده به‌قزوین رسیدند ودرهفدهم درباغ‌سعادت‌آباد «به‌پابوس سرافرازشدند». چون دراین خلال، عهدنامهٔ ایران وعثمانی منعقد شده ودرآن تصریح شده بودکه طرفین پناهندگان سیاسی راتحویل‌دهند، شاه‌طهماسب «که درجمیع امورنظربرصلاح حال جمهورداشته ودارند،سلطان بایزیدرا بااولاد درروز۵شنبه۲۱ ذی‌القعده حسب‌الاستدعای پدرش تسلیم ایلچیان‌کرده ایشان به‌فرمودهٔ خواندگارهمه‌را به‌خبه هلاك‌کردند» (جهان‌آرا) درتاریخ‌آن واقعه‌گفته‌اند: پنج‌کم اززمرهٔ عثمانیان.

به طوری‌که‌گذشت، شاه طهماسب، خواه ازنظرسیاسی خواه ازلحاظ مصلحت مملکت، ملزم بودکه بایزید رابه عمال ترك بسپارد چه‌درغیراین صورت، بـه نحوی‌که درطی اسناد تاریخی به‌نظرمی‌رسد، امکان داشت‌که باردیگربین ایران وترك جنگی روی دهد وهزاران نفرازایرانیان دراین جنگ‌کشته شوند وخانه‌ها به تاراج رود وکشتزارها پایمال سم‌ستوران شود و خاندانها پراکنده یا ننگین‌گردد. شاید ازلحاظ خصوصی واخلاقی عمل شاه‌طهماسب درخورسرزنش باشد ولی ازلحاظ سیاسی ومصلحت‌بینی بسیارصحیح ودرست بوده‌است ووی‌با این‌عمل هم ازبروزجنگی جدید جلوگیری‌کرده هم ازشرشاهزادهٔ مغروروتوطئه‌گری چون بایزید رهائی‌یافته‌است. بیهوده نبوده‌که درآن ایام، اهل نظرگفتند:

شاها چه‌سان‌آیدکسی‌ازعهدهٔ شکرت برون کزعدل‌وعقلت‌خلق‌را زین‌سان بودآسودگی
اعدای‌دین‌را سربسربی‌تیغ‌کین‌کردی‌زسر نی دست تو دارد خبر نی تیغ تو آلودگی

شاه‌طهماسب‌که سرمار بادست دشمن‌کوبیده بود، خود درتذکرهٔ کوچك وپرارزشی‌که بدومنسوب است می‌نویسد:

«دراین تاریخ علی‌آقا ازنزد حضرت خواندگارآمد وامرا وجماعت هرکس‌ارمغانـی

که فرستاده بودند دربرابر تحفهٔ هرکس [تحفه آمد] غیراز پیشکش و ارمغان ما که دراین مرتبه نیزدرجهٔ قبول نیافته‌بود وکتابتی‌سراسرگله‌آمیزوکنایه نوشته‌بودند. من گفتم این‌است که سلطان‌بایزید را با چهارپسر گرفته وجهت خاطرحضرت خواندگاروسلیم‌خان نگاه داشتم و چون گفته بودم که سلطان بایزید را به‌خواندگار ندهم موقوف همین که چون اشارت خواندگاربرسد وفرستادگان حضرت سلیم برسند ایشان‌را تسلیم فرستادگان سلطان‌سلیم‌نمایم که نقض عهد نکرده‌باشم. بعدکه فرستادگان خواندگارآمدند فرمودم پاشا حضرت‌لری و حسن‌آقا شما خوش‌آمدید وصفاآوردید. آنچه‌فرمودهٔ حضرت‌خواندگاراست چنان می‌کنم وازاشارت ایشان تجاوزنمی‌نمایم و به هرخدمت‌که می‌فرمایند ایستادگی دارم. اما دربرابر این نوع خدمت‌کلی ازحضرت خواندگار وسلیم‌خان جایزه و جلدویی‌که لایق ایشان باشد می‌خواهم ودرعالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت به سلطان بایزید و فرزندان اونرسد.»

ازهمین‌بیان نیز برمی‌آیدکه تاچه اندازه شاه‌طهماسب کوشیده استکه ازکشتن‌بایزید وفرزندانش جلوگیری‌کند. شاید تنهاایرادی‌که برشهریارصفوی توان‌گرفت این‌بوده‌که در مقابل این‌خدمت ازسلطان ترك وپسرش توقع «جائزه وجلدو» داشته‌است.

درهرصورت، درسال ۹۷۰ سلطان‌عثمانی به‌پاس‌خدمت گرانبهائی‌که پادشاه‌ایران‌کرده بود «الیاس‌بیك راکه ازجمله ملازمانش بود باتحفه‌های خوب وتبرکات مرغوب ازآن جمله پانصدهزاراشرفی‌که سی‌هزارتومان باشد وچهل اسب‌بدو باجلهای مخمل و زربفت وزینهـای مرصع» به‌ایران‌فرستاد. (احسن‌التواریخ) مؤلف قصص‌الخاقانیة ولی قلی‌شاملو این مطلب را تکمیل‌کرده می‌نویسد: موازی پانصد هزاراشرفی وچهل رأس مرکب شاهی مزین به زینهای مرصع و سایر اجناس نفیسه‌که باب‌مخزن پادشاهی بود» درکتاب جهان‌آرا تألیف قاضی‌احمدغفاری مقداروجه «پانزده‌هزاراشرفی قبرسی» ذکرشده‌برابربا «سی‌هزارتومان». اما هامردرکتاب تاریخ‌عثمانی تعداد مسکوکات را ۴۰۰هزارنوشته است. وی‌گویدکه‌پرتو پاشای وزیر ۳۰۰هزارمسکوك ازطرف سلطان‌سلیمان و ۱۰۰هزار ازجانب سلیم فرستاد همراه الیاس‌بیك سنجاق‌بیك قراحصار ومحمودآقای قاپوچی‌سلیم.

فرستادگان درنوزدهم‌صفروارد پای‌تخت‌دولت‌صفوی‌شدند وشاه‌طهماسب دربارگاه قرار گرفته ایلچیان تحف راگذرانیدند.شاه دین‌پناه مجموع شاهزادگان وحضرات وکافهٔ انام و طبقات‌اکابرواشراف قورچیان را علی‌اختلاف درجاتهم ازنفایس‌تنسوقات واشرفی‌وغیره‌عنایت فرموده وسلاطین‌ازبکیه راکه درماوراءالنهربودند مثل پیرمحمدخان حاکم بلخ وعبدالله‌خان والی‌بخارا وسلطان‌سعید حاکم سمرقند انواع ارمغان ارسال نمود.»(احسن التواریخ روملو ج۱۲ ص ۴۱۹)

نکتهٔ مهمی که باید بدان توجه‌داشت این‌که بایزید درطی توقف درقزوین پنهانی با خان‌احمدخــان گیلانی که هوای استقلال درسرداشت مربوط بود وپیکهای مخفی بین آنان رفت‌وآمد می‌کرده است. درتذکرهٔ شاه طهماسب این موضوع به‌دقت وصراحتی تمام‌بیان‌شده حتی درنامه‌ای‌که شاه‌طهماسب به‌خان‌احمد نوشته صراحةً وی را ملامت‌کرده‌است‌که عــدهٔ زیادی ازهمراهان «شیطان بایزید» را پناه داده‌است.

نامهٔ شاه طهماسب به شاه زاده بایزید

معزالسلطنه و الحشمة والشوکة والعظمة والمعدلة والمحبة والعطوفه والعز والاقبال سلطان بایزید الدرمخان همواره ابواب تأییدات وتوفیقات نامتناهی برروی دولت و اقبال وچهرهٔامـانی و آمال حضرت سلطنتوحشمت پناه، معدلت ورفعت دستگاه، فرزندکامکار، پادشاهزادهٔ جوانبخت نامدار، نقاوهٔ اعاظم سلاطین وخواقین روزگار، شایستهٔ اورنگ رفعت وکامرانی دودمان سلطنت سلیمان فلك قدرثریا مکان، شهریار عالی تبار اسکندر نشان، المؤید بالتأییدات الجلیة من عندالله الملك المنان الموفق بالتوفیقات الالهیة منالله الملك المستعان رفعالله تعالی الویة سلطنته واقباله علیالسماء واعلی دولته ونصرته وعزته علیمفارق الایام الییومالقیام مفتوحوگشاده باد واسبابوامانیوآمالآن سلطانعالیشان وآنپادشاهزادهٔ عالیمکان ازخزانهٔ غیب وحکمت وامارت مهیا وآماده بمحمدوآله حقا وکفی بهشهیداکه از ورود خبرقدوم مسرت لزوم آن سلطان عالی تبار و فرزندان کامکار عالی مقدار بدین صوب صواب وملاحظهٔ حصول مطالب ومقاصد خود،درضمن محبت و دوستی محببلا ارتیاب ، نهچندانآثاربهجت وشادمانی بهخاطراشرفاعلیومفتشان بارگاه معلی راه یافتکه قابلتقریروتحریرباشد ودراین ولا که مقاصدان مشتملبرکمالخلوصمحبت و ولا، متضمنبرکیفیتحالخجستهمآلآنحضرت وخلاصیازکید مخالفینواعدا،بهمطالعهٔ غرا رسید اسباب بهجت وشادمانی ومواد ود وخوشحالی متزاید ومتضاعف گشت.

الحمدلله الذی اذهب عناالحزن ان ربنا لغفور شکور[۱].

آنچه دل اندرطلبش می‌شتافت   درپس این پرده نهان بود یافت

وسیادت پناه شمس‌الفلك‌الدوار، محمد آقا مهمان دار خاصهٔ شریفه راکه از مخصوصان بارگاه فلك اشتباه است درتهنیت مقدم شریف وطلب آن حضرت بدان صوب صواب نمافرستادیم و چون توجه رایات جلال به‌صوب دارالسلطنهٔ تبریز، دراین‌اثناکه آن سلطنت پناه تشریف آورده‌اند موجب برهم زدگی ولایت می‌باشد، بنابرآن فرمان‌جهان‌مطاع نافذگشت که‌امارت پناه نظام‌الدین‌شاه قولی‌سلطان‌استاجلو وجماعت مذکوره درملازمت عالی‌انتساب و فرزندان عالی‌شان بالشکر فیروزی اثر متوجه بلدهٔ نخجوان‌گردند وپروانچهٔ مطاعه به‌اسم وزارت پناه غیاثا عطاءالله وزیر آذربایجان فرستادیم که استقبال موکب عالی نموده منزل به‌منزل سامان وساوری ضرورت دهد ودربلدهٔ نخجوان به‌عزملازمت عالی مشرف شده به‌وظایف پیش‌کش ومهمات وخدمات قیام می‌نماید و اونیز به‌اتفاق سلطان مشارالیه وجماعت در رکاب سعادت انتساب بوده به‌فرخی وفیروزی متوجه دارالسلطنه‌گردند ودر دارالسلطنة المذکورة امارت مآبی مهمان‌دارخاصهٔ شریف که از زمرهٔ اصدقا ویك جهتان دولت باهره است به‌عزملازمت خواهد رسید وامارت مآب مشارالیه در دولت‌خانهٔ‌همایون به‌لوازم مهمات ومراسم‌پیش‌کش‌رسانی‌قیام‌نماید وبعداز سیرعمارات ومنازل‌وباغات آن جا که امرا و وزراء مشارالیهم و جماعت مذکور شب وروز ملازم‌رکاب عالی بوده بدین‌اسلوب مستقر سریرسلطنت وکامرانی خواهدگشت وبعضی حکایات‌زبانی بدیشان سفارش فرموده‌ایم.در خلال آن ایام‌که به‌سعادت خدمت عالی وملازمت [مجلس؟] سامی مشرف‌اند به عرض خواهند رسانید و بعد از تجاوز دارالسلطنة المزبورة ارکان دولت و اعیان حضرت نیز فوج فوج استقبال موکب عالی [کرده] به‌سعادت ملازمت مشرف خواهند شد.

ان شاءالله تعالی بعداز ادراك صحبت شریف، آنچه نهایت‌کام ومرام وغایت مدعی‌وخاطرخواه‌آن سلطنت ومعدلت دستگاه باشد به‌تأیید وتوفیق واعانت‌واحترام

۱ــ سورة الفاطر ۳۴.

حضرت و حضرات به‌محل خواهد شد و به‌هیچ وجه و هیچ چیز در وظایف امداد ومعاونت آن حضرت فروگذاشت نخواهیم فرمود.

ثانیاً مشهود ضمیر مهر تنویر می‌گرداند که قبل از ورود کتاب مستطاب درباب ابوت واخوت مآب سلطنت‌پناه متردد خاطربودیم وارادت‌خاطر عاطر آن‌حضرت را دراین باب راجح داشته انتظار شریف داشتیم که دراین ولاکه نامهٔ نامی رسید ولفظ ابوت درتعریف القاب همایون نوشته بودند این معنی را مستند به‌الهام غیبی‌دانسته مانیز آن سلطنت پناه را به‌سمت فرزندی معزز وگرامی‌گردانیدیم وان‌شاءالله تعالی درمراعات وظایف ومقتضای آن نسب عالی به‌وجهی اهتمام خواهیم فرمود که آثار آن به‌صحایف روزگاروصفحات لیل‌ونهارباقی ماند ومعذرت که درباب آمدن‌اولکای نواب همایون ما بی‌رخصت‌واجازت قلمی‌فرموده‌بودند حقاکه با وجود عالم‌محبت ویگانگی درعلاقهٔ ابوت وفرزندی اصلاگنجایش آن نیست. ملکی چنین از طریق یگانگی [بی‌تکلفی[1]] الکای‌مارا مشرف‌فرموده‌اند ازاین به‌غایت ونهایت مقبول‌افتاده خاطرشریف ازغبار آن دغدغه مصفی دارندو آمدن خود را بدین دیارخیر آثار محض مسرت وعین صفا شناسند.

همواره ظلال‌سلطنت واقبال وسایهٔ رفعت واجلال برمفارق انام‌مخلد ومستدام باد. برب‌العباد.*

۱ـ تصحیح قیاسی. نسخه: بتکلیفی

*ـ منتظم ناصری ج ۲ ص ۱۳۶ - ۱۳۴ـ منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۴۵ـ۴۳

نامهٔ سلطان سلیمان به شاه‌طهماسب

عالی‌حضرت معالی‌رتبت گردون بسطت قمربهجت عطاردفطنت ناهیدعشرت خورشید افاضت برجیس سعادت بهرام صولت کیوان رفعت کسری معدلت دارا درایت سلطنت پناه خلافت دستگاه، باسط امن و امان، متمسك حبل‌متین ان‌الله یأمر بالعدل و الاحسان[1]، المؤید بلطف‌الله، القائم بامرالله، معزالدولة والعزة والسلطنة والاقبال طهماسب شاه ادام‌الله تعالی‌ایام دولته‌وسلطنته وضاعف کل‌یوم مقادیر حشمته وشوکته فوایح روایح دعواتی که مهب هدایت وفا و وفاق دن‌منشعب وشمایم نسایم‌تسلیماتی که منشأ عنایت نسیم اتحاد واتفاق دن منبعث، اولور، انواع عز وشرف برله مهدی ومتحف قلندقد نصکره آیینهٔ رای صواب نمای ومرآت ضمیر طلعت زدایه ظاهر وهویدا اوله‌که حالیا اوغلم بایزید غرور شباب واغوای اصحاب سببی ایله دائرهٔ ادب دن خارج جادهٔ اطاعت دن عدول وطریق ضلالته دخول ایدوب شعار عصیانی اشعارو آثارطغیانی اظهار ایلیوب بی‌تأمل‌وتفکربی‌اندیشه‌وتدبر اجناس اشرالناس‌دن نیجه ارباب فتنه و فساد و اصحاب بغی وعنادی یاننه جمع ایلیوب فرزند ارجمند امجد ارشد اوغلم سلیم اوزرینه یوریوب اغراض‌فاسدهٔ دنیویه واعراض کاسدهٔ دنیه ایچون مقابله وَمقاتله ایلمکین‌مشارالیه اوغلم دخی‌متوکلا علی‌الله ومستعیناً بالله‌یاننده حاضر بولنان رجال توانا مجال ایله مضاربه ومحاربه‌یه مباشرت ایلدکده اول جیش

۱ـ النحل ۲۹

بدکیش بونلرك هیئت پرهیبتیله‌هجومن کوریجك مقابله یه‌مقاومت ومقاتله یه‌طاقت‌لری قالمیوب عسکرانجم شرری چون بنات النعش حیز افتراقه واختربختی وبسال احتراقه دوشمکین . جمعیت ضلالت مآثری تفریق وفریق جهالت منقبتی خسارت وهزیمته رفیق اولوب فرار اختیار ایلمش ایدی مومی الیه اوغلم سلیم طال بقاه نك صرصر غیرت نارحمیته التهاب ولهب غضبه اضطراب ویرمکین کلیاروم‌ایلی‌دلاور‌لری‌له و اناطولی و قرمان ومرعش عسکری ایله وبعض قپوم قوللری و یکیچری‌لر ایله معجلا یورییوب هجوم ایتدوکنی ایشیدیجك قراری فراره تبدیل ایلیوب دیار شرق جانبنه تـوجه ایلمش ایـدی اول حضرت عالی رتبت ایلـه مابیننده منعقد اولان کمال محبت و اخلاص و تمام مودت و اختصاص مقتضی دورکه اگر اوغلم بایزیدعنید شرذمهٔ قلیله وزمزمهٔ ذلیله‌سیله سرحد ولایتکزه داخل‌اولمق دیلرسه‌اجازت و رخصت ویریلوب حدوٗد ولایت ضابط لرینه تنبیه وتأکید اولنه که ممرومعبرلری سد ایلیوب کچورمیه‌لـر شویلرکه برطریقیله اول جانبه یول بولوب مملکته داخل اولورسه دخی مجال ویرمیوب یرار ادملر ایله اوغلم سلیمه کوندروب تسلیم اولنه تاکه بوجـانب دن کوندریلان عسکر ظفر رهبر سرحد ولایتکزه داخل اولمق لازم کلوب حدود ولایته ورعایای مملکته غفلت ایله‌تعدی وتأذی اولنمیه.

پس‌بوخصوص‌ده‌هرنسنه که‌لایق خلوص‌محبت وٌسزاوارصفای‌نیت دورصدور وظهور ایلیه.بوقضیه نك اعلام ایچون اردهان سنجاغی بکی قولم سنان اوله صوب صوابه ارسال‌اولندقده عندالوصول مأمول‌درکه معجلاکیر وبوجانبه رخصت‌اجازت ایله ارسال اولنه .

همواره صدوردولت ومعالی‌مدی الایام واللیالی به‌وجود عالی مزین ومشرف داراد . انه رؤف بالعباد . *

---

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۴۶ - ۴۵

نامهٔ شاه‌طهماسب به سلطان سلیمان

همای زرین‌بال همایون فال وعنقای مشکین جناح عزت واجلال که از هوای فضای عاطفت سلطانی و قلهٔ قاف شکوه و شوکت سلیمانی سایهٔ اقبال برساحت امانی و آمال مخلصان صادق انداخت واز اوج قبهٔ قدس وقمهٔ طارم انس برشاخسار امید دوستان موافق نشیمن ساخت اعنی سعادت انوارکتاب شریف و خطاب منیف که دراین ولا از افق اقبال و مطلع جاه وجلال اعلی حضرت فلك مرتبت خورشید رایت کیوان منزلت ، برجیس برج سلطنت وشهریاری، آفتاب اوج عظمت وبختیاری، سلطان اعظم مطاع، خاقان اعدل لازم الاتباع، رافع رایات‌السلطنة بالعدل و الاحسان، راقم آیات‌الرحمة والرأفة علی‌صفحات الزمان، آیةالله علی‌البرایا، المؤید لاعلاء کلمة العلیا، مفیض النعم والجود ، المختص باوفرالحظ من مواهب‌الملك الودود .

شهنشاه با فر و دیهیم وگاه — پدر بر پدر خسرو و پادشاه
فرازندهٔ رایت سروری — فروزندهٔ بزم اسکندری
برآفاق گسترده ظل همای — درآن سایه‌آسوده خلق خدای

پادشاهی که تا از دیوان عالی نحن قسمنا[1] پروانچهٔ نرفع درجات من نشاء[2] [ ] و منشور دولتش به طغرای غرای جهان‌آرای و آتیناه ملکا عظیما[3] موشح

۱ـ الزخرف ۳۱ ۲ـ الانعام ۸۳ ۳ـ النساء ۵۷

گشته نصب‌العین‌ضمیرمنیرش غیر ازصلاح حال عجزه ومسلمانان امری دیگر نبوده و درمصالح ملك وملت چیزی که خلاف حال رعایا و اسباب معاش ومعاد برایا تواند بود به خاطرخطیرش خطورننموده.

خسرو خسروان با تمکین رفته حکمش ز روم تاحد چین
علمش سربر آسمان برده سایه بر آفتاب گسترده
چرخ‌درخدمتش‌رضاجوئی‌است بر در درگهش دعا گوئی است
تا سزای رضای او گردد گرد دولت سرای او گردد
هم سپاهی ز لطف او شادان هم رعیت ز لطفش آبادان
همه آسوده در حمایت او عالمی در دعای دولت او

داور والافر سلیمان شان، پادشاه جمشید نشان، خاقان دارا شکوه فریدون فر، خسرو کسری حشمت سکندر ظفر ممهد قواعد حشمت و بختیاری، مؤسس قوانین ابهت وکامکاری، سلطان اعدل کامکار، مظهر آثار یخلق مایشاء و یختار[۱]، حافظ بلادالله، ناصرعبادالله، الذی‌لیس له فی‌العدل عدیل ولافی‌الملك بدیل ، ناصب اعلام الفتح‌المبین،ناصرالویة العز والتمکین، قامع آثارالکفروالضلال، رافع آیات‌الرحمة الی غایةالمراتب ونهایة الکمال.

شه کامران خسرو شیر گیر به دولت جوان و به تدبیر پیر
ز تدبیر صائب جهانش به کام به نیروی دولت سپهرش غلام
شهی کاسمان بردرش گاه‌بار ز پروین و جوزا فشاند نثار
صفاتش در اندیشه بیش ازکمال توانش دراندازه بیش از خیال
همه عالم از جان ثنا خوان او جهانی پراز فیض و احسان او

ذی شوکتی که سعت مملکتش چون عرصهٔ ملك امکان ازحیز افهام بیرون و وسعت همت عالی‌نهمتش چون ساحت لامکان از احاطهٔ عقل دوراندیش‌افزون‌است. سحابی که آفتاب‌آسا ازپرتو آثارش اقطارآفاق روشن است، فلك جنابی که‌آفتاب‌وار از فیض ادرارش عرصهٔ هامون گلشن. اشجار جویبار معدلت از باران احسان

۱ـ القصص ۶۸

بی کرانش سرسبز وسیراب وگلزار چمن انصاف ازقطرات امطارعاطفتش باطراوت و تاب.

شاهی که بـه نصرت الهی بنشسته فراز تخت شاهی
شاهی که ز ظلم عار دارد از عـدل و کـرم شعار دارد
عدلش چوپناه تخت وتاج‌است او را به دعا چه احتیاج است

ناصرجنودالهداة وکاسر وفودالعصاة، رافع‌الویةالاسلام، منکس رؤس‌الکفرة والآثام، المختص بخصایص المواهب من عندالله الملك المنان، الموفق بجلایل المراتب من خواقین العصروالاوان، سلطان البرین وخاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، قرین ذوالقرنین، سمی نبی‌الثقلین، سلیماً للسلطنة والشوکة والحشمة والابهة والعظمة والخلافةوالعدالة والرأفةوالاحسان، سلطان‌سلیمان‌بن‌سلطان‌سلیم‌خان لازالت عتبته‌العلیا ملجأ لقاطبة الانام وسدته السنیة سداً بین الکفروالاسلام برساحت حال ومطرح آمال محب بی‌ریا ومخلص صادق‌الولاساطع گشته بود، ازایراد دولت مآب سعادت نصاب، شجاعاً للدین سنان بیك میرسنجاق اردهان، به مطالعهٔ مضمون بلاغت مشحون‌آن مشرف شد وبه‌اشارات علیه‌وبشارات سنیه‌که ازکمال‌خصوصیت ویگانگی انهاء واعلام فرموده بودند ممنون‌گشت ومورد کریمش را به‌مراسم تعظیم ولوازم تکریم مقابل و مقارن داشته چنانچه شیوهٔ مخلصان نیکوخواه و محبان بلا-اشتباه است صحایف دعوات اخلاص شعارکه عنوان قبولش به توقیع هذاکتابنـا ینطق علیکم بالحق[1] موشح ولطایف تسلیمات اعتقاد آثار که اجابتش به‌طرازان دعاء المحبین مجاب مطرز بـاشد مصحوب قوافل صباح ومسا و رواحل صدق عقیدت و ولا تحفهٔ مجلس‌اعلی‌ومحفل‌اسنی که‌مصداق‌جنةعرضها کعرض‌السما[2]است می‌گرداند وهمواره ازحضرت واهب‌العطایا انتظام اسباب حصول کامکاری و وصول موجبات آمال وامانی اعلی حضرت خاقانی‌آمل وسایل است.

الحمدلله که گلشن مودت و اختصاص از جویبار حدایق دوستی و سلسال ریاض خصوصیت و یگـانگی به نوعی خرم و سیراب است کـه انوار آثار آن

۱ـ الجاثیة ۲۸ ۲ـ الحدید ۲۱

یوماً فیوماً دیدهٔ آمال همگنان را منور و فوایح روایح آن دماغ جان عالمیان را معطر دارد.

بعد هذا مکشوف رای عالم‌آرا که فی‌الحقیقة مشکوة انوار تجلیات لاریبی است می‌گرداند که شرحی که درباب شاه‌زاده سلطان‌بایزید وبی‌ادبیها وگناهکاریها که به‌مقتضای غفلت وجوانی وجهل‌ونادانی دراین اوقات ازاوسمت وقوع یافته در طی کتاب مستطاب وخطاب مشکین نقاب مندرج فرموده بودند به مطالعهٔ آن مشرف و مسرورشد. اشاراتی که درباب گرفتن وسپردن اوبه حضرت شاه‌زادهٔ کامکار، نقـاوهٔ سلاطین عالی‌مقدار ، نهال آمال سلطنت و اقبال، نیر اوج عظمت و جلال، المنظور بانظار العواطف السلطانیة، المختص بالمکارم والمراحم الخاقانیة ، معزاً للسلطنة والاقبال،سلطان سلیم‌خان عمره‌الله‌تعالی فی‌ظل‌ظلیل والده‌العظیم‌الشان رقم زدهٔ کلک شفقت سلك شده بـود، بررأی عالم‌آرای مخفی نخواهد بود که حضرت شاه‌زادهٔ مشارالیه که ازصدمات قهرسلطان خائف وهراسان بوده، درآن ایام که‌کار بر او تنگ شده بود به‌مضمون ولاتلقوا بایدیکم الی‌التهلکة[1] وسنت سنیهٔ الفرار ممالایطاق من‌-سنن‌المرسلین طریق صلاح وفلاح درآن‌دیده که ازآن‌گرداب حیرت خودرا به‌ساحل نجات رسانیده به‌مناسبت قرب جوارخود را بدین دیاراندازد وبنابراستحکام قواعد محبت ودوستی این مخلص را وسیلهٔ استغفار واعتذارسازد.

بعد ازآن‌که شاه‌زادهٔ مشارالیه ازآن ورطه بیرون آمد و به حضور رسید، در مجالس متعدد مباسطت و مخالطت او دست داد وبرکیفیت احوال و مآل او اطلاع حاصل گشت ، کمـال ندامت و پشیمانی ازصفایح احوال او پیدا و لیلاً و نهـاراً برزبـان عجز و انکسار به مضمون آیهٔ کریمهٔ ربنـا ظلمنا انفسنا[2] گویا است . فاما همواره با مخلص می‌گویـد کـه مرا در مـلازمت خداوندگـار زمین غیبت بسیار کرده‌انـد و آیینهٔ خاطر مهرتنویـر آن حضرت را ازمن مکـدر ساخته . اگر قبل از استدعای عفو و آمرزش گناهان من و آمرزش آن حضرت مرا بدان صوب فرستند عرق غضب شاهانه به حرکت‌آمده مرا نیز به طریق سلطان مصطفی به قتل می‌رساند

۱ــ البقرة ۱۹۵ ۲ــ الاعراف ۲۲

و مظلمهٔ خون من درگردن شما خواهد بود. لهذا این مخلص نیز بنابر توهم این صورت وملاحظهٔ آن که درحین قهر و غضب به حکم قتل او اقدام فرمایند و بعداز مدتی که تسکین شاهانه شد به‌طریق حکایت سلطان مصطفی نادم گردند، درفرستادن او متأمل گشت.

که سهل است لعل بدخشان شکست | شکسته نشاید دگر باره بست
به تندی سبك دست بردن به تیغ | به دندان گزد پشت دست دریغ

واسنادگرفتن و سپردن اوبدان وجه که به محب خیرخواه فرموده بودند بی‌تکلف ازمکارم شاهانه توقع نداشت. چرا که درزمان سلاطین سابقه که آبا واجداد کرام عظام محب رتبهٔ سلطنت ظاهری نداشتند، ارباب جرایم که از خوف عقوبت سلاطین و حکام پناه بدین سلسلهٔ علیه می‌بردند، از میامن برکات ایشان و مراعات حرمت آن خانوادهٔ علیه به مال و جان امان یافته شیوهٔ عفونسبت به ایشان مبذول می‌داشته‌اند ومراعات و مراقبت با عامهٔ گناه‌کاران فرو نمی‌گذاشته‌اند و این قاعدهٔ رضیه همواره ازآن تاریخ در حظیرهٔ مقدسهٔ ایشان متعارف و معمول است. حالاکه بتوفیق الله تعالی ؤیمن‌امداد ارواح مقدسهٔ حضرات ائمهٔ معصومین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین رتبهٔ سلطنت ضمیمهٔ دیگرمواهب گشته است اسناد این به‌مخلص از لطف و احسان آن حضرت دورمی‌نماید.

اکنون ازآن جاکه کمال اعتماد به مرحمت و مکرمت آن پادشاه عالی‌جاه است به‌امیدواری موهبت من‌یشفع شفاعة حسنه یکن‌له نصیب منها[1] درمقام‌استشفاع واعتذار شاه‌زادهٔ مشارالیه درآمده به ارسال این صحیفهٔ محبت وخیرخواهی مصدع اوقات فرخنده ساعات گشت.

معدلت سیرتا! جهان دارا! | زیر حکمت سکندر و دارا
عالم از عدل تو پر آوازه | عفو و لطفت برون ز اندازه

قال‌الله تبارك و تعالی وقل یا عبادی‌الذین اسرفواعلی انفسهم لاتقنطوا من‌رحمة الله ان الله یغفرالذنوب جمیعا[2]. گاهی که حضرت پروردگار وکریم رحیم

۱ـ النساء ۸۷ ۲ـ الزمر ۵۴

آمرزگار بندگان‌گنه‌کار و عاصیان پریشان روزگاررا با وجود کمال مرتبهٔ عصیان و نهایت ضلالت و خذلان به مژدهٔ سروش وغفران و نوید این خطاب مرحمت بنیان مسرور وشادمان سازد، هرآینه آن پادشاه عالی‌جاه را که متخلق به اخلاق الهی و متصف به تتبع آثار و اطوار حضرت رسالت پناهی صلی‌الله علیه‌وسلم اند نسبت به‌شاه‌زادهٔ خطاکار امیدوار غیرازشیوهٔ عفوومرحمت وشیمهٔ لطف وشفقت چه‌لایق و مناسب تواند بود وبا وجود زلات وتقصیرات که از او به وجود آمده ازکمال خلق کریم ولطف عمیم آن اعلی‌حضرت چه توقع توان داشت.

گرچه او را گنه فراوان است کرمت صد هزار چندان است

الاصاغر یهفون والاکابریعفون

الا ای آفتاب بـرج شاهی به فرمان تو از مه تا به‌ماهی
خدا از لطف محضت آفریده به‌شاهی چون تودوران‌کس ندیده
توئی آن شهریار عدل گستر مطیعت خسروان هفت کشور
توقع دارم از الطاف شاهی که بیرون است از حد تناهی
به سوی او ز روی لطف دیدن خط عفوی بر اعمالش کشیدن
چه باشد گر کنی ازلطف بسیار نظر بـر حال فرزند خطـاکار
به تقصیری که از حدبیش‌کرده خجالت را شفیع خویش کرده
مگر شاه آن شفاعت در پذیرد گناهی را که شد بر وی نگیرد
که برگ هرغمی‌دارد دراین‌راه نـدارد تـاب نـاخشنودی شاه
عنایت‌کن که‌این سرگشته فرزند نـدارد طاقت خشم خداونـد
اگر زلات او از حد برون است ترا دریای رحمت زان فزون است
چه باشدگربدین مخلص نوازی مـرا منت پذیر خویش سازی

ترصد وترقب آن‌که جرم وگناه اوراکه عادت خردان است دربرابرلطف و احسان خود آورده چنانچه شیوهٔ بزرگان و آیین خداوندان تواند بود برشاه‌زادهٔ مومی الیه ترحم نمایند و مضمون صدق مشحون فمن عفا واصلح فأجره علی‌الله[1] و

۱ـ الشوری ۳۸

آیهٔ وافی هدایهٔ الکاظمین‌الغیظ والعافین عن‌الناس[۱] منظور نظر اصابت اثر داشته به محض کرم ومروت پادشاهانه تقصیرات اورا هرچند فراوان باشد به‌مخلص خیرخواه بخشیده از نظر اعتبارساقط سازند.

بزرگان خرده بر خردان نگیرند گناه از بنده و عفو از خداوند
سوچی کراولودرسن لطفك‌ایشله کیچی‌باشینه‌رحم‌ایدوب‌باخشله
اگرمجرم دوراول شفقت‌سنکدر سن‌اولولطف سن‌رحمت‌سنکدر

وبی‌تکلف چون شاه زادهٔ مشارالیه با کمال عجز و انکسار در مقام توبه و استعذار درآمده برذمت همت السلطان العادل ظل‌الله استغفارامری است از واجبات هوالذی یقبل‌التوبة عن‌عباده ویعفوعن‌السیئات[۲] وقال ایضا من‌عمل‌منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فأنه غفوررحیم[۳].

شنیدم که در روز امید وبیم بدان را به خوبان ببخشدکریم
تونیز اربدی بینی ای نیك رای زبد بگذر و سوی نیکی گرای
خداوند بخشندهٔ دستگیر کریم خطابخش پوزش پذیر
نه عذر آوران را براند به‌جور نه گردن کشان را بگیرد به فور
اگر بر خطا پیشه بشتافتی که از دست قهرش امان یافتی

امیدواراست که عنایت نامه مشحون به‌جواهر زواهرصوری ومعنوی، ازروی لطف ومرحمت به‌مخلص و نامهٔ عفو وآزادی، به‌شاه‌زادهٔ مومی الیه شرف صدور یابد به وجهی که بالکلیه خاطراین محب وشاه‌زاده جمع گرددکه آنچه امر و اشارهٔ آن حضرت‌باشد ایستادگی دارد وازآن تخلف وتجاوزی نیست وبه مجرد این‌مقدار لطف وشفقت که آن اعلی‌حضرت دراین باب فرمایند واین قدرسعی واهتمام که این محب به‌جای می‌آورد.

ازآن طرف نپذیرد کمال تونقصان وزاین طرف شرف روزگار ما باشد

غرض که به هدایت ان‌اریدالا الاصلاح ما استطعت وماتوفیقی الابالله[۴] محض

۱ـ آل‌عمران ۱۲۸ ۲ـ الشوری ۲۵ ۳ـ الانعام ۵۴
۴ـ هود ۸۸

خیروصلاح ملحوظ ساخته جهت تبلیغ این رسالت معتمد قدیمی، عمدةالاعیان و الاماثل، زین‌الدین علی‌آقایوزباشی قاجارراکه ازاول جلوس اعلی حضرت فردوس مکان ازخواص خدمتگاران بوده وهست به ملازمت عالی فرستاده شد. امیدوار آن که او را به عین‌عنایت و عاطفت شاهانه منظور داشته مقضی‌المرام روانهٔ این دیار سازند. رجای واثق وامل صادق آن‌که دراین باب لطف واحسان فرموده مضمون‌این نظم نظیم که شیخ مصلح‌الدین‌سعدی رحمه‌الله دربوستان آورده

توهم برددری هستی امیدوار　　　پس امید بر درنشینان برآر

به سمع رضا اصغا خواهند فرمود. چون زیاده براین اطناب واطالت مفضی ملال است به شریطهٔ دعای بی‌ریا که متضمن سعادت دنیی و عقبی و مستلزم رفاهیت حال‌کافهٔ برایا باشد اختتام می‌نماید

تا بود در بلندی و پستی　　　سایه و آفتاب را هستی
یا رب اینِ سایهٔ الهی را　　　آفتاب سپهر شاهی را
بر سپهر بقا ممکن دار　　　ز آفتاب خلود روشن دار
تا بود دور در فلك ممکن　　　تا بود نقطهٔ زمین ساکن
روش آن به وفق رایت باد　　　شرف این به‌خاك‌پایت باد.*

* نسخهٔ خطی شمارهٔ Sup. 1838 کتاب‌خانهٔ ملی پاریس .

نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه‌طهماسب درخصوص بایزید[1]

اعلی‌حضرت والا رتبت‌گردون رفعت عطارد فطنت،نیرطارم ابهت فص‌خاتم معدلت ، خورشید مشارق شهریاری ، جمشید سرادق تاجداری ، داور دارا رای ، فریدون ملك آرای ،کیخسرو دهر، نریمان عصر، مزین سریر سلطنت وشاهی، مبین آیین خلافت وشاهنشاهی ، ساحب اذیال المآثر،صاحب اعلام المفاخر ، قرة باصرة الايالة، غرة ناصيةالبسالة،المحفوف بصنوف رواتب‌المواهب من‌فضل‌الله،معزالدولة والاقبال طهماسب‌شاه لازالت‌اطناب خیام دولته‌مربوطة بالخلود واسباب نظام‌شوکته مضبوطة بالسعود لوایح انوار دعوات فایقه وفوایح انوار تحیات رایقه که صفحات فؤاد اودا اندن متوسم ونفحات وداد احبا انکله متنسم اوله تمایم حمایم رفعت منال هدهد مثال قلنوب وسائل مشکین‌شمایل‌نسیم شمال‌ایله اهدا وارسال اولندقدنصکره .

رای منیرصواب‌نما وخاطر خطیر حقایق‌گشایه‌انها وانبااولنورکه مقدمااوغلم بایزید غرور وغفلت جوانی وقصور عقل و نادانی ایله سوء تدبیر خلل پذیردن ناشی بادی‌اثارت فتنه و وحشت وبانی‌اساءت ومنافرت اولمغین خلاف مقتضای افکارصائبهٔ خردمندان ومنافی رضای‌انظار ثاقبهٔ هوشمندان نیجه اوضاع فضیحهٔ ناشایسته وافعال قبیحهٔ ناپسندیده ارتکاب ایدوب یاننه خیلی اشرا واشقیا مجتمع واقاویل باطللرینی مستمع اولوب دیار جلیل الاعتبار قونیه ده حـامه حومهٔ شهریاری حـاوی کمالات

---

۱ درمنشآت این‌نامه بعنوان دومین‌نامه سلطان سلیمان دربارهٔ بایزیدذکر شده است.

بختیاری نوردیدهٔ سلطنت چراغ افروز دیدن سعادت اوغلم سلیمك طال بقاه ونـال مناه نك اوزرینه یوربیوب مقابله و مقاتله آیتدکده بعنایة الله تعالی اتبـاع واشیاعی مخذول ومنهزم اکثری مقتول ومنعدم اولمغین کندویه امارت ضعف اقدام وعلامت انکسار تام مستولی اولوب یوم یفرالمرء من اخیه[1] حـالتن مشاهده ایدوب معرکهٔ مهلکه‌دن رعب وانهزام ایله دونوب سنجاغی اولان اماسیه یه واریجق تدارك ذمـایم وجرایمی ایچون درگاه عنایت پناهمه که مرام بخش عامهٔ انامدر فاعترفنا بذنوبنـا[2] کاربدکردارینه بـروجه عجز و اضطرار تقدیم مراسم‌اعتذار وتتمیم لوازم استنـابه واستغفار ایلیوب استدعای‌رأفت وشفقت وارتجای مرحمت‌ومکرمت ایتمکین‌تضرع واعتذار وتذلل وانکسارینه ترحم اولنوب‌اولاسنی اضلال‌ایدن رجال فاسدالاحوالك وجود مضرت آلوده لرینی عالمدن نابود ایلیوب قتل وسیاستده اهمال ومسـاهلت ایتمیه‌سن‌وثانیاً عوام وخواصدن یانکده‌اولان اشخاصك نشئهٔ شقاوت وشقاق‌و رشحهٔ شناعت ونفاق اولان‌فریق‌هزیمت رفیقنی‌تفریق‌ایدوب واروب سنجاغنده کندوحالکده اوتوروب‌آغاز مخالفت وخودرایی ایتمیوب اطاعت اوامرفرمان رواینده اولورسك کلیا خطا وسهوك عفوایدوب‌گناهندن‌کچیلور دیو انواع نصایح جامعه بیان‌واصناف مواعظ نافعه‌عیان اولنمشیدی اگرچه باش مفسدلردن اوچ نفرینك باشنی‌کسمك‌ایله ظاهراً امتثال‌فرمان عالی‌شان ایدوب حلیهٔ وفاق‌ایله متحلی اولمق فهم اولندی لیکن حیله ونفاق ضمنی اجلدن اون بیك مقداری اشراری یـاننه جمع ایدوب دخی اهل ولایت و رعایای مملکته بی‌تقریب صالغون صالوب طوارلرین الوب مال ومناللرین نهب وغارت ایتدکده قطع روابط عهدوپیمان وَقلع ضوابط صدق ایمانه دلیل قاطع وبرهان ساطع اؤلوب کوندریلان احکام صلاح انجامی سمع رضاایله اصغا ایتمیوب متصل دست جسـارتی خسارت نفوس واموال مسلمینه اطاله دن دورقلمیوب عجزه رعایا وبرایابی حوالهٔ باطلهٔ آزار واضرار دن مهجور اولمدی پس سوء ادبی وقبح تاراج وطلبی حداعتدالدن متجاوز اولمغین مقتضای روش جهانبانی ومرتضای آیین صاحبقرانی دائما دفع مواد فتن اشرار وَصون دماء مسلمین واهل دیار اولوب خار

۱ــ عبس۳۴ . ۲ــ المؤمن۱۱.

وخاشاك زیغ وفساد دن‌ساحت بلادی تطهیرواجب وظلام ظلم‌وعنادی مفارق عباددن رفع وتغییرلازم ولازب اولمشدر.راه‌عدلدن عدول‌وطریق‌حقدن نکول ایدنلرك.قبایح وقایعی وفضایح وشنایعی تبدیل و رذائل خصایلی تحویل اولنمقده. اهمال وامهال موجب اختلال حشمت واقبال اولمغین مسالك ضبط ممالك سلوك ایدن‌حکام وملوك ایله اوزرینه‌کو ندریلان عسکر ظفر رهبردن خوف وخشیت وحیرت و دهشت غلبه ایتدکده دیار شرقه توجه ایدوب . اتساع کرم دریا شیم وارتفاع همت والانهمتکزه اعتماداقزوینه واردقده اول جناب نصفت‌نصاب ومکرمت‌ایابدن بسط قواعد معذرت و استدعاء استغفار وشفاعت ایچون تجدید بنیان محبت وتشیید ارکان مودتی منهی وصفاء ضمایری‌منبی ورقای‌سرایر نضارت بخش ریاض مؤانست ونخل پیرای‌گلشن مخالصت کتاب مستطاب مشکین نقاب ایله قدماء خواص معالی اختصاصدن مطلع خبایای اسرار محرم حرم عزتمدار علی‌آغا زید قدره عتبهٔ عالی مرتبه سمتنه ارسال اولنمش ازین‌ازمان وایمن‌اوانده وصول بولوب.مشمول انظاراحترام سعادت ارتسام اولوب.یمن‌ملاحظه وشرف مطالعه اولندقده تتقی‌افق عباراتندن ساحت سطوره صبح صادق صفای‌نیت طالـع وقعر بحراشاراتندن ساحل‌ظهوره جواهر زواهرصدق‌طویت واقـع اولوب .

خلاصهٔ‌کلام بلاغت نظام وملحض پیام محبت انجـام ان‌الله عفویحب العفو مضمون سعـادت مقرونی اوزره‌کظم غیظ و عفو معصیت سنت حسنهٔ اهل مرحمت اولوب مشارالیه دخی‌ایتدیکی قبایحه پشیمان وانی‌تبت الآن[۱] کلام شریفنی ورد زبان ایدوب واقـع اولان خطالرینه ندامت وگناهلرندن توبه وانابت ایتدوکیچون صحیفهٔ اعمالنده صورت پذیراولان خطیئاتی مصفوح وجریدهٔ افعالنده جایگیر اولان‌سیئاتی مسموع ومسموح اولمق‌خصوصنده انواع استشفاع التماس‌اولنمش امدی ضمیرمنیر صداقت اقتضا وخاطرخطیرمرافقت ارتضایه خبی‌وخفی‌اولمیه‌که مومی‌الیهك‌غباوت نفس وهوا ایله راه‌راست هدایت انتمادن عدول واهمال جانب حقوقله سلوك جادهٔ عقوقی وطریق ضلالته دخولی عندالله اولوکناه اولدوغندن ماعدا بونجه تلف نفس

۱ــ سورة النساء ۱۸

وسفلك دمایه باعث اولدیغیچون سزاوار نفرین خلق آسمان وزمین اولوب مقتضای غضب پادشاهی سزای جزای گناهی اجرا وایفا اولنمشیدی امـا مابینده مشید اولان قواعد وداد ومؤكد اولان معاقد اتحاد متقاضیدر كه ملتمس آن ذات خجسته صفات مبذول ومستدعالری شرف قبوله موصول اوله .

بناء علی هذا محضا رعایت خاطر عاطرفیض مظاهری آمل وعفاالله عماسلف[1] فحوا سیله عامل اولوب سوادنامهٔ عصیانی مدادخامهٔ طغیانی‌الواح احوال وصحایف افعالندن قطرات فضل وامتنان و رشحات لطف و احسان ایله تطهیر وپـاك و تنظیف وتابناك قلنوب الماضی لایذكر دیوجرم‌گذار جرمندن‌گذار اولندی .

اما شاه عالی جاه حضرتلرندن مأمولدر كه مقتضای رأی سدید اوزره قوانین نصح و پندی تمهید وكندوسنه تنبیه وتأكید ایلیوب دائره استقامت وحیطهٔ صداقتده ثابت قدم و راسخ دم اولورسه حالایاننده‌اولان اشقیادن عهدبعید و زمان مدید دنبرو پروردهٔ نعمت نامتناهی‌وبرآوردهٔ تربیت پادشاهی‌ایكن عصیان ایدوب تحریك‌شرارهٔ شرت وبودكلوقبایحه دلالت ونیجه‌خون ناحقه مباشرت ایدن فرخ وعبدالغنی‌اوغلی وطورسون وآقساق سیف‌الدین‌نام مفسدلری قتل‌ایدوب وسایراشرائی اندهالیقویوب واسكی قوللرندن برمقدار آدمیسی و اوغللریله یرارسلطانلره قوشوب سرحد ولایته كله كه ذات‌البینده اولان مصالحت ومصافات باقی‌وبرقرار اولوب طرفینك‌رعایاسی آسوده حال و مرفه البال وممالك وبلاد دخی معمور وآباد اوله اكرانلر كیدرلمك قابل اولمزسه كندو وهملرندن ینه برفساده دخی مباشرت فهم اولنور یـاننده قالمغه رخصت ویرلمیوب وبیله كوندر لمیوب انده الیقونیله .

پس بونصایح‌وپندایله سودمند اولوب رضای جمیله اتباع وكلام حقی‌استماع ایدرسه دائماً شرایط حقوقی مطمح نظر وآثار مخـالفتدن اجتناب وحذرده اوله‌كه هرآینه لایق‌دولت‌بلندپایه‌ومستحق‌حشمت‌وپیرایهٔ اولمق‌محققدرشویله كه‌بوخصوصلر سمع قبوله موصول‌اوله بوجانبه اعلام اولنه‌كه بوطرفدن یرارآدملرایله بربكلربكی كوندریلوب سنجاغی‌اولان اماسیه‌یه‌كتوریلوب حمیده اطوار وپسندیده كرداراختیار

۱ـ المائده ۹۵

ایدوب‌وقار اوزره‌اوله تاکه نتایج نصیحهٔ فصیحه‌کزحاصل‌ومقرر و مبتغای‌رضامزایله عامل اولنمق میسر اوله .

چون عادت ارباب وفا یمن اعادت وحسن‌اجازت در، عمدة الاماجد علی‌آغا بعدالفراغ عما وجب علیه من الابلاغ منظور انظارکرم و اقبال قلنوب عز حضور فایزالحبوره ارسال اولندی . همواره ور سائل رسائل ایله سلسلهٔ موالات و رابطهٔ مصافات مؤکد ومجدد اوله .

همیشه اساس دولت وکامرانی وبناء حشمت جاودانی بارتفاع مبانی عزت واجتماع معانی‌رفعت مشید ومخلدباد بنص‌النون والصاد . حرر‌فی‌شعبان‌سنهٔ ۹۶۷ *

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ص ۲۸-۲۶ـ عین این‌نامه منتها به فارسی درجلد دوم منتظم ناصری آمده است وظاهراً ترجمه‌ای دقیق است ازاصل‌ترکی چنان‌که بیاید.

صورت نامهٔ سلطان سلیمان‌خان به‌شاه‌طهماسب

اعلی حضرت والارتبت گردون رفعت عطاردفطنت ، نیرطارم ابهت ، فص خاتم معدلت ، خورشید . . . .

انها وانبا می‌شود که پسرم بایزید که باغرور غفلت جوانی وقصور عقل ونادانی ناشی از سوء تدبیر خلل پذیرپیش ازاین بادی اثارت فتنه و وحشت وبانی اساءت منافرت شده وخلاف مقتضای افکار خردمندان ومنافی‌رضای انظار هوشمندان چندان اوضاع فضیحهٔ ناشایسته وافعال قبیحهٔ ناپسندیده ارتکاب کرده وبه‌گردسرش گروهی از اشرار واشقیا مجتمع واو هم اقاویل واباطیل آنان را مستمع شده ودر دیار جلیل‌الاعتبار قونیه برپسرم سلیم طال بقاه ونال مناه که حامهٔ حومهٔ شهریاری و حاوی کمالات بختیاری ، نوردیدهٔ سلطنت ، چراغ‌افروز دیدن سعادت است هجوم برده ودرهنگام مقابله ومقاتله اغلب اتباعش مقتول ومنعدم واکثر اشیاعش مخذول ومنهزم گشته وبرحالت او امارت ضعف اقدام وعلامت انکسار تام مستولی آمده وحالت یوم یفر المرء من‌اخیه[1] مشاهده کرده با رعب‌وانهزام‌ازمعرکهٔ‌مهلکه‌برگشته‌و به‌جایگاه‌حکومت خود که‌اماسیه‌است‌گریخته وبرای تدارك جرایم و ذمایم خود به‌درگاه عنایت پناه من که مرام‌بخش‌عامهٔ انام‌است فاعترفنا بذنوبنا[2] به‌کار بد کردارش‌بروجه عجز واضطرار تقدیم مراسم‌اعتذار وتتمیم لوازم استنابه واستغفار واستدعای رأفت‌وشفقت‌وارتجای

۱ـ سورة عبس ۳۴ ۲ـ سورة المؤمن ۱۱

مرحمت و مکرمت کرده بود بنابراین بر تظلم و اعتذار و تذلل و انکسارش و بازشدن دیده و دراکه اش امر قدر قدر و فرمان قضا امضا ارسال گردیده و درضمن آن ترحم و برای ایقاظ عقل بعداز بیان انواع نصایح جامعه و تبیان اصناف مواعظ نافعه اظهار شده بود که اولا رجال فاسدالاحوال که ترا اضلال کرده‌اند اگر وجود مضرت آلودشان را از عالم نابود می کنی و درسیاست و قتل آنها مساهلت نمی‌نمائی وثانیاً اشخاصی که ازخواص وعوام درنزد تو هستند از فریق هزیمت رفیق آنان که نشأة شقاوت وشقاق و رشحهٔ شناعت و نفاقند تفریق می کنی و به محل حکومت خود می‌روی به حال خود مشغول می‌شوی و آغاز مخالفت وخود رائی نمی کنی برحال اطاعت وفرمانروائی می‌مانی کلیةً سهو وخطای توعفو گردیده وازگناهت گذشته خواهد شد. اگرچه با بریدن سر سه‌نفر از رؤسای مفسدان علی‌الظاهر امتثال‌فرمان عالی‌شان نموده ظاهراً به‌حلیهٔ‌وفاق متحلی شده لکن کسب حیله و نفاق ضمنی که به‌قدرده هزارنفراشرار دور خود جمع نمود وبرگردن رعایای مملکت مالیات بی‌جاگذاشته مواشی‌آنان را به‌ضبط وغصب ومال ومنالشان را به‌غارت و نهب رسانیده بود . این رفتار به‌قطع روابط عهدوپیمان وقلع‌ضوابط صدق ایمانش دلیل قاطع وبرهان ساطع‌شده احکام صلاح انجام‌مرسوله را به‌سمع رضا اصغا ننمود ومتصل دست‌جسارت را از اطالهٔ خسارت اموال ونفوس مسلمین دورنگذاشت وعجزهٔ رعایا و برایا را ازحوالهٔ باطلهٔ آزار و اضرار آسوده نکرد . پس سوء ادب وقبح تاراج وطلبش ازحد اعتدال بیرون رفته مقتضای روش جهانبانی و مرتضای آیین صاحبقرانی بر وفق رسم همیشه دافع مواد فتن اشرار وصون دماء مسلمین واهل دیار شده ساحت بلاد را از خاروخاشاك زیغ وفسادتطهیر واجب وظلام ظلم وعناد را از مفارق عباد رافع وتغییر آن را لازم ولازب دانسته‌در تحویل خصایل رذایل نکول کنندگان طریق حق اهمال را غیرجایز شمرده ودرتبدیل فضایح‌وشنایع‌وقبایح‌وقایع‌عدول کنندگان ازراه عدل‌را اهمال نمودن موجب‌اختلال حشمت واقبال خوانده از عساکر ظفر رهبر که باملوك وحکام که سالك مسالك ضبط ممالك‌اند برسرش فرستاده واز غلبهٔ خوف وخشیت وحیرت و دهشت به‌دیار شرق توجه نموده و به‌اتساع کرم دریا شیم و ارتفاع همت والانهمت آن اعلی حضرت به

قزوین وصول یـافته از آن جناب نصفت نصاب مکرمت ایـاب برای بسط معذرت و استدعای استغفار وشفاعت وتجدید بنیان محبت و تشیید ارکان مودت منهی وصفاء ضمایر را منبی از قدماء خواص معالی اختصاص مطلع خبایـای اسرار محرم حرم عزت مدار آقا علی زید قدره با ورقای سرایر نضارت بخش ریاض مؤانست ونخل پیرای گلشن مخالصت کتاب مستطاب به سمت عتبهٔ عالی مرتبه ارسال گردیده بود درازین‌ازمان وایمن‌اوان وصول‌یافته مشمول‌انظار احترام سعادت ارتسام شده‌درهنگام یمن ملاحظه وشرف مطالعه صبح صادق صفای نیت ازتتق افق عباراتش در ساحت سطور طالع وجواهر زواهر صدق طویت ازقعربحراشاراتش درساحل ظهور واقع آمده خلاصهٔ کلام بلاغت نظام و ملخص پیام محبت انجام برمضمون سعادت مقرون ان‌الله عفو یحب‌العفو کظم غیظ وعفومعصیت ازسنت حسنهٔ‌اهل مرحمت شده‌مشارالیه نیز از قبایح خود پشیمـان و کلام شریف انی‌تبت الآن[1] را ورد زبان کرده چون از گناهانش توبه وانابت وبرخطاهای واقعهٔ خویش اظهار ندامت نموده ازآن جهت‌در خصوص انواع‌استشفاع التماس شده که خطیئاتی که درصحیفهٔ اعمالش صورت‌پذیر است مصفوح وسیئاتی که در جریدهٔ افعالش جایگیراست مسموع وممسوح باشد . پس به‌ضمیر منیرصداقت اقتضا وخاطرخطیر مرافقت ارتضا خبی وخفی نمانـاد که غیرازاین‌که مومی‌الیه باغباوت نفس وهوا ازراه راست هدایت انتما عدول‌وبااهمال ازجانب حقوق به‌جادهٔ عقوق سلوك وبه‌طریق ضلالت‌داخل شده که عندالله‌گناه عظیم است از جهت سفك دماء کثیره و اتلاف نفوس متکثره سزاوار نفرین خلق آسمان و زمین شده و ازاین جهت از مقتضای غضب پـادشاهی سزای جزای گناهش اجرا و ایفاگردیده بود. اما قواعد و دادکه فی‌مابین مشیدو معاقد اتحادکه [بین الجانبین] مؤکد است متقاضی‌است که ملتمس‌آن ذات خجسته صفات مبذول وتمنیشان‌به‌شرف قبول موصول‌گردد . بناء علی‌هذا رعایت خاطر عاطر فیض مظاهر را آمل وفحوای عفاالله عماسلف را عامل‌شده سواد نامهٔ عصیان ومداد خامهٔ طغیانش ازصحایف‌افعال والواح افعالش باقطرات فضل وامتنان و رشحات لطیف واحسان تطهیروپاك‌وتنظیف

۱ـ النساء ۱۸

وتابناك والماضی لایذکر گفته از جرم اودرگذشته اما ازحضرت شاه عالی جاه‌مأمول است که برمقتضای رای سدید قواعد نصح وپند را تمهید وبه خودش تنبیه وتـأکید شود که اگر در دائرهٔ استقامت و حیطهٔ صداقت ثابت قدم و راسخ دم مانده است ، از اشقیا فرخ وپسر عبدالغنی وطورسون واقساق سیف‌الدین که همه از مفسدین و از عهد بعید و زمان مدید تاحال پروردهٔ نعمت نامتناهی وبرآوردهٔ تربیت پادشاهی‌بوده وعصیان نموده تحریك شرارهٔ شرت وبدین قدرقبایح دلالت وبه‌ریختن چندین خون ناحق مباشرت کرده وحالا درنزدش مانده‌اند به‌قتل برساند وسایر اشرار را در آن‌جا بگذارد وباچندتن از بندگان وپسرانش به‌صحابت مأمورین کاردان به سرحد ولایت آمده باشد که مصالحت ومصافات که درذات البین بوده باقی وبرقرار بماند ورعایای طرفین آسوده‌حال ومرفه‌البال وممالك وبلادنیز معمور وآباد باشد واگر آمدن‌بعضی را بااومایهٔ فساد دانند به‌همراهی نفرستند ودرآن‌جا باشند .

پس اگر این نصایح وپندسودمند شده وبه‌رضای جمیل اتبـاع وکلام حق را استماع‌نموده‌باشد همیشه شرایط حقوقش‌مطمح‌نظراست واگراز آثارمخالفت برحذر باشد هرآینه لایق دولت بلندپایه ومستحق حشمت وپیرایه شدن‌محقق‌است. چنان‌که این خصوصیات به‌سمع قبول موصول باشد بدین جانب اعلام شود که از این طرف نیز بامردمان کاردان یك بیگلربیگی فرستاده تا او را به‌مقر حکومتش که اماسیه‌است بیاورد واختیار اطوارحمیده وکردار پسندیده بنماید که مبنی بر وقار باشد تاکه‌نتایج نصیحهٔ فصیحهٔ شما حاصل ومقرر وبامبتغای رضای ماعامل شدن میسر شود .

چون عادت ارباب وفا یمن اعادت وحسن اجازت است ، عمدة الاماجد آقا علی نیز بعدالفراغ عماوجب علیه من الابلاغ منظور انظارکرم واقبال وبه‌عزحضور فایض الحبور ارسال‌گردیده شد .

همواره با وسائل رسائل سلسلهٔ موالات ورابطهٔ مصافات مؤکد ومجدد شود. همیشه اساس دولت وکامرانی وبناء حشمت جاودانی درارتفاع مبانی عزت‌واجتماع معانی رفعت مشید ومخلد باد بنص‌النون والصاد .*

---

*ـ منتظم ناصری ج ۲ ص ۱۳۹-۱۳۷

نامهٔ دیگر سلطان‌سلیمان‌خان به شاه‌طهماسب درخصوص بایزید[1]

عالی جناب رفعت مناب دولت ایاب عزت قباب دارا بخت کسری تخت سکندر فطرت عطارد فطنت خسرو شوکت ناهید صحبت جمشیدجاه خورشید کلاه فریدون فراست کاوس کیاست، نیراوج برج اقبال، درةالتاج عز واجلال ، مشرق انوار ابهت، مطلع آثارمنقبت، حاوی مکارم مفاخر، راوی محاسن مآثر، غرهٔ جبین دولت، گوهر نگین سعادت، مهر سپهر عظمت و شهریاری و سپهر مهر نصفت و تاجداری، حشمت پناه عزت دستگاه طهماسب شاه ضاعف‌الله معالم قدرہ و رفعته و رفع اعلام‌عزه‌وشوکته بدایع‌روایع تحیات شمسیةاللمعات وصنایع‌ذرایع‌تسلیمات مسکیة النسمات ایله که ساحت قلوب احبا صحن بهشت‌آسا انکله منور ومشام سکان ارائك علیا روح وریحان باغ جنان‌کبی اندن معطر ومعنبراوله صفایح الواح محبت محلی و مزین و صحایف شرایف مودت موقع ومعنون قلنوب.

ضمیر منیر آیینه نظیر وخاطر عاطرخورشید تنویره که عکس حقایق اشیااندہ صورت پذیر و دقایق اموره مدبر و مشیر در انبا و انها اولنور که تجدید مبانی وداد و تشیید معانی اتحاد واقامت لوازم اخلاص وادامت مراسم اختصاص ایچون ارسال اولنان‌کتاب مستطاب عنبرین نقاب واسطهٔ رابطهٔ الفت و وسیلهٔ سلسلهٔ خلت امارت مآب دولت انتساب قدوة الامراء والاعیان خضرسلطان زید قدره ایله که آثار مجد و

۱ــ درمنشآت ازاین نامه بعنوان نامهٔ «دفعهٔ رابعه» یادشده است.

وقارسیماسنده لامع و پرتوحسن‌اقوال وصدق اطواراحوالندن ساطعدر افادت‌آداب وساطت و اجابت مراسم رسالت ایدوب اسعد ازمان و احسن احیانده محل قبوله موصول اولدی. حقاکه شعشعهٔ خورشید رخشان ومهر تابان کبی سطورلایح‌النور و ضیاء انوار اوصاف اشراف اسلافدن متقبس، هر سطری نیجه بیت معمور اول شاهنامهٔ نامی وملطفهٔ گرامینك نظم بدیع الانتظامی نکهت روضهٔ فردوسی و حالت عالم انسی محتوی فی‌الحقیقه عباراتنده انواع مجاز و استعارات وکلماتنده اصناف نکات وکنایات منطوی در. حروف سطوری نمونهٔ صفوف حور و صحیفهٔ زیبای کافوری سیماسی نشانهٔ صفحهٔ سایرهٔ بیضادر. بدایتندن تا نهایت خواتمی مانند زلال سلسال صافی واقع اولوب. دبیرعطارد نظیرگنجینهٔ ضمیردن سلك تقریره نظم وتحریر ایتدیکی وجه‌تشبیه وحسن توجیه اوزره‌اولان مضمون بلاغت نمونی‌ومفهوم مکنون دررمشحونی‌مشمول علوم‌علیهٔ عالم‌آرا وملحوظ انظارسنیهٔ صواب‌نمااولدقده مطاوی ادای رنگین لطافت قریننذن پدیداراولدیکه قواعد عهد ووثاق مؤکد ومقاعد صدق و وفاق مشیداولوب. مصالح دین و دولت ومهمات ملك وملتده دائما رضای خیرانتمامزه اتباع ووقایع اورده بوطرفدن صدوربولان اخبار محبت آثاری سمع جان ایله استماع ایدوب. اساس موافقت تقادم ایام ایله مستحکم و منزل صداقتده الی‌یوم القیام راسخ قدم اولمق. قلب اخلاص دفین و دل محبت مکینکزده مرکوز و مصمم قلنمش اوله. واقعاً قدیمدن عادت با سعادت سلاطین گزین و شیمهٔ کریمهٔ خواقین معدلت آیین بومنوال اوزره جاری درکه حفظ عهود و مواثیق و ضبط شرایط محبت و روابط علایقده سعی و اقدام و حسن اهتمام اولنه که یا ایهاالذین آمنوا اوفوا بالعقود[1] مضمون مقرون السعودی اوزره لازمهٔ اهل ایمان اولمشدر و درج فحوای نامهٔ مودت فزاده عرض ملتمسات قلنوب. بعض مهمات که بیان اولنمش محض‌مراحم و رأفت وحسن‌انعطاف ومودتدن موقع قبوله حلول ایدوب.

اولا اولاد امجاد عالی نژاد کزایچون امور عزم و حزمه اعتیاد و تحصیل مثوبات غزو وجهاد ایتمکه سایهٔ بلندپایهٔ سلطنتمده اولان ولایتده امارت و ایالت

۱ــ سورة‌المائدة ۱

بیوریله که سفر ظفر رهبره رکاب همایون عزت مقرونم یا خود عسکر نصرت اثرم متوجه اولدقده آدملرین کوندر مکله والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا[1] آیت وافیة العنایتی مقتضا سنجه حائز عطیهٔ سنیهٔ هدایت اوله لر دینلمش ایمدی معلومدر که‌اول سمته قریب اولان اما کندن بوطرفلره اوقات سفرده کلنمك بعد مسافه‌اجلندن غایت مشکل‌وعسکروادوات‌وآت‌وآلات بوحالاته متحمل‌اولمز. لکن‌مطمح نظردقیق بنی‌آدم آیین دین مبین اوزره مجاهدهٔ طغاة مشرکین اولیجق بوحالت سرحد ولایت روم ایلنده متصور در شویله که احیاء مراسم محبت و ولا و ایفاء لوازم عهد و وفا اولنوب بایزیدی و اوغللرینی تسلیم و ارسال بیورروب مصلحت برطرف اولـه مراد شریف ایسه فرزند ارجمند لرندن بری بوجانبه کوندریله اتالق واوغللق حقنی کمال مرتبه رعایت ایدوب انشاء [الله] الرحمن عین عنایت رأفت و شفقت شاهانه و یمن همت بی‌همتای پادشاهانه ایله محظوظ ومحفوظ قیلنوب ، ذروهٔ علیای مقاصد و مرامه واصل وعروهٔ وثقای مطالب ومهامه نائل اولوب. سبب خلود اسباب محبت وضوابط الفت و مودت اولوب خاطر عاطره خطور ایدندن زیاده عنایتلر و رعایتلر مشاهده اولنه.

وثانیاً مشاهد ائمهٔ عظام رضوان‌الله علیهم خصوصنده ارسال نذور و وصدقات اولندقده وجوه خیرات و مبراته صرف ایتمکچیون ایکی نفر آدمکز کوندرلمك توقع اولنمش.لاجرم بغداد ده اولان مشهدین مبارکینده ایکی نفر کارگذار آدمکز اقامت ایتمکه اذن و اجازت ویرلدی که واقع اولان خدمته کمال امانت و نهایت صیانت اوزره اوله لروکتاب محبت انتسابکزدن بونك کبی خدمت عظمی مرور دهور و اعوام و عبور شهور و ایام ایلـه واقـع اولمـق . بعید درکه اگر خدام والا مقاملك برندن صدور ایتسه موجب فضل و احسان نامحصور اولوردی دیوبو ـ مهملك مقابله سنده عنایات ممتنـع النهایات و انعامات بی غایات ترقب اولندوغی بیان اولنمش ایمـدی علم شریفکزده خفی اولمیه کـه اصل مصلحتك حصولی و بومهملك اتمامه وصولی منتظـر ارباب انظـار و مترقب خواطر فیض شعار دن

۱ـ العنکبوت ۶۹

حضرت خدا جل وعلا گواه و دانا درکه خدمت غایته و مصلحت نهایته ایریشوب بوطرفه ارسالده حسن اقوالکز وصدق افعالکزظاهراولدقده آثار احسان بی‌کران و کرم دریا فیضان شول وجهله جوشان و بی‌پایان اوله که تمام مبتغای رضای خاطر و مقتضای طبع مکرمت مآثر اوزره واقع اولوب السنهٔ عالمده مذکور و خلق جهان ایچره‌تاابد مشکوراوله.

فاما نامه‌کز ده ذوالقدر لو بگلربگیسی علی‌پاشا ایله حسن‌آغا کوندرلمسی التماس اولنوب سعی و امکلری سبقت ایتدیکی سببدن اتمـام کار انلرك النـدن ظهور ایتمسی اشعـار اولنمش. ارباب البابه محل استعجاب اولدیکه بوطرفدن ارسال ایتدوکمز آدملره تسلیم اولنمغه. سوگند و قسم مؤکد و محکم اولدوغـی تقدیرجه انلرکوندر لمیجك خلف صریح اولمق محققدر وکتاب فصاحت انتسابده عمدهٔ کلام و زبـدهٔ مرام اظهار اخـلاص و مـوالات و اشعار صداقت و مصافـات اولوب محضا ابتغاء رضاء خیراقتضا مزرأی صواب نما ایتدوکی‌انها وانبااولنمش.

پس موافق سوابق عهود ومطابق مواثیق عقود بومصلحتك اتمام و اکمالنده و طریق تسلیم و ارسالنده نتیجهٔ افکارکز نوجمله اولدیغن اظهار ایچون ایلچی مشارالیه مشقت بعداسفار وزحمت‌گشت دیاردن برزمان آسوده وراحت اولمغیچون اقامت ایتدیریلوب آدملرنـدن انس قولی و بیرام خواجه زید قدر هما ایله درگاه عزت دستگاهمزخدامندن چاوش مصطفی وچاوش حاجی‌حسن‌زید مجدهماقوشیلوب اول‌صوب صواب انتمایه‌کوندرلدی عندالوصول کمال حب‌وافی وقلب صافیدن‌اتمام مرام و انجام مهام اداء صواب نما ده ارتسام بولان وجهی اعلام ایچون علی‌سبیل ـ الاستعجال ارسال اولنمق.

مأمول درکه سبب تضاعف و داد و موجب ترادف اسباب اتحاد اولـه بوخصوصده تسویف و اهمال باعث تفرقهٔ احوال و اختلال مآل ایدوکی ملحوظ اولوب. عامهٔ رعایا و کـافهٔ بـرایانك آرامش و امانی و رفاهیت و اطمینانـی نه صورتده ظهورایدرسه اول وجه اوزره‌سی موفور قیلنوب مقتضای عهد و امانت و مبتغای صدق و دیانت کماینبغی مرعی اوله که تا روزقیامت بنیان حسن موافقت

مستحکم ومخلد اوله.

همیشه اسباب دولت و اقبال و کمال سعادت و اجلال بعون ایزد متعال متزاید ولایزال باد.*

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ ص ۳۰-۲۸

نامۀ شاهزاده سلیم پسر سلطان سلیمان به‌شاه‌طهماسب درخصوص بایزید

عالی منقبت معالی رتبت دارا حشمت جمشید رایت ابوت مآب سلطنت‌ایاب دولت انتساب عزت اکتساب، مالك ممالك عجم ، واهب مواهب کرم،لازال‌منصوراً بعون‌الله ومنظوراً بعین‌الاله وفور قوافل‌دعوات صافیات صالحات‌اجابت آیات وجنود نوافل‌تحیات‌غالیات اطابت غایات فی‌عموم الاوقات العدوات والعشیات سفرۀ کرام کرامت سبحات ایله تحفۀ مجلس جنت صفا قیلندقد نصکره ضمیر منیر آفتاب‌نظیره که فی‌الحقیقه مصباح‌صباح‌سعادت‌ومفتاح کنوزسیادت درانهاء محبانه وانباء دوستانه بودرکه الحالة هذه دودۀ ستودۀ آل عثمان اسکنهم‌الله فرادیس الجنانك شهزاده‌لری سلکنده منخرط و منسلك ایکن انه‌لیس من اهلك[1] خطابنه محرم اولان عاق بدبخت واعراق ناخلف وبی دولت وبی‌شرف وتیره مراددن دور وبعید ناقض حقوق ابوت بایزید آیت کریمۀ وبالوالدین احسانا[2] حکمتدن غافل واطیعوا‌الله واطیعوا الرسول واولی الامرمنکم[3] امرندن ذاهل اولدوغنه بناء دائما شقاوت وشناعته مایل اولوب ناگهان مردود دیوان شیطان‌کبی سالك مسالك عصیان وطغیان اولوب قطاع طریقدن یکرمی اوتوز بیك دزدان بی‌توفیق‌کندویه قرین و رفیق اولمغله آهنگ جنگ و فساد ایدوب تخریب بلاد وتعذیب عباد وقتل انساب و نهب اموال ایدرك اماسیه‌دن قرمانه اتصال بولوب و الحاصل یاغی مثال اوزریمزه کلوب دستگاه اخوتی پایمال ایدوب

١ــ سورة هود ۶۴ ٢ــ النساء ۳۶ ٣- النساء ۶۲

نیجه ایام ولیال بومحبکزایله جنگ وجدال حرب وقتال ایتدکده حق‌سبحانه وتعالی حضرتنك عون وعنایتی‌وپادشاه خلدالله عمره‌الی یوم‌القیام حضرتلرینك خیردعالری برکاتیله وان جندنالهم الغالبون[1] معنای غراسی بوجانبه مرهون اولوب فتح ونصرت جناب خیرخواهکزه راجع و کسر و هزیمت باغیلره واقع اولوب اعوان و انصار منقطع آلاثاری طعمهٔ شیرشمشیر وهدف نیزه وتیراولوب سنجاق وبیراق وجمله‌یات ویراقلری اللرندن آلنوب نفایس اموال و خسایس اثقالن محل قتالده براغوب من نجابرأسه فقدربح حدیث شریفین از برآیدوب کندوسی عوربی‌حور برقاچ آدم ایله اماسیه طرفن مقرایدوب جرأت جسارت پرخسارتنه ندامت کوستروب وفور اعتذار ایله توبه واستغفار ایدوب لکن قولی فعلنه موافق وباطنی ظاهرینه مطابق اولمیوب. شرع شریف موجبنجه مرحمته لایق اولمامغله اعتذاری مقبول حضرت خداوندگار اولمیوب.اسرار شناعت آثاری دخی‌ظاهر وآشکار اولمغله وقود وجود فسادآلودی نارغضب پادشاهی یه‌سزاوار اولمغین تعقیب وتعذیبی‌خصوصی بوثناخوانکزه فرمان اولنوب.وزرای آصف رای زمره سندن وزیر دلیرکشورگشالالام محمد پاشادامت معالیه درگاه معلی قوللری و یکیچری طایفه سی‌لشکر شکن طوب و ضرب زن‌لرله بومحبکزه قوشیلوب.فرمان قدرتوان خاقانیله روم ایلی‌و آناطولی وقرمان و مرعش بگلربگیلری تحت حکومتلرنده اولان عموماً سپاه نصرت دستگاه ایله دولتخواهکزه همراه اولوب اماسیه جانبنده اولان بدبختلر اوزرینه عزم ایتدوکمزده هجوم عساکر منصوره دن‌باغی نابکارفرارایتمکین لشکرجراردشمن شکارایله عقبدار اولوب ترجانه واصل‌اولدوغمزده اول فتنه‌انگیز سگ‌گریزارضروم بگلربگیلرینی‌مانند شیطان‌غرور زخرف قولی‌له مغرورایدوب بنم‌حقمده فرمان واجب الاذعان پادشاهی‌وارد اولنجیه دکین بایبورد دائره سندن دوراولمیم دیوسوگند موفورایتمشیکن برکیجه بغتة جمله باغیلرایله فرار ایدوب ذکراولنان بگلربگیلرایله لالام شهاب ثاقب‌کبی اول شیاطین الاینی قوالیوب کیدوب مرگ مفاجاءکبی ایرشدکلری اثناده عسکرشیاطین پیکرینك اکثری‌مقتول ومغلوب وکندولری‌مخذول‌ومنکوب‌اولوب‌بقیة السیوف بعض آدملریله

[1]ـ الصافات ۱۷۳ .

حوزه حکومتکزه متعلق اولان ساعت‌چقورینه دوشوب تعقیب اولنسه بعنایةالله تعالی قبضهٔ اقتداره گرفتار اولمسی ممکن ومیسر ایدی. لکن حضرت پادشاه عالم پناه ایله مابینکزده اولان عهدوصلحی صیانة و وعد وادبی‌رعایة عساکر نصرت‌آیت‌بروجانبه مراجعت‌کوستروب‌عون وعنایتکزه مترقب‌اولان خدم مزومحبکز ارضرومده‌جمعیت اوزره قالوب بوندن اسبق باغی حیله‌کار اماسیه دن فرارایتدکده دیار حمایت آثار۔ یکزه‌کذار ایتمك‌احتمالی‌له حضرت خداوندگارجناب عزت مآبکزه یازوب‌کوندر۔ دوکی‌مفاوضهٔ همایون درربار بو محلده کلوب ایصال بولمغین بعینه حضورفرخنده فالکزه ارسال‌اولندی فی نفس الامراول باغی نابکار وفتنهٔ روزگارمبغوض اهل‌اعصار وامصار ایکن انك رعایت وحمایتی‌خلاف شرع شریف ومغایر قانون اولی الایدی و الابصــار اولدوغی کضوء النهــار روشن و آشکار اولمشدر فکیف کندو اتــاسنه وخداوندگارینه مطیع ومنقاد اولمیان باغی وعاصینك سائرلرینه تعلقی وتملقی کبیت العنکبوت بی‌ثبات وبی‌قراراالدوغنه شائبهٔ شبهه یوقدر. لاسیما حضرت پادشاه‌گردون جناب جانب‌سعادت نصابکزله مصالحه ایدلدنبرو اول دیاردن وارد اولان تجار طائفه سنه رعایت وحمایتلری بی‌حد وبی‌شماراولوب بوثناکارکز ذخی صداقة آلاباء قرابة الابناء حدیث شریفنی سرمایهٔ روزگار ایدوب‌کند وهوامزله اول دیاره غبارایتدوکنه اصلا رضامز یوغیکن باغی مزبور دائرهٔ ادب دن دور دوشوب نیجه‌کره اول‌طرفدن کلان‌تجارك مال ومناللرین نهب وغارت ایتدوکی شهرهٔ شهرو ولایت اولمشیکن‌اول مفسدی حمایت ایتمك شیمهٔ کریمهٔ اهل حکمت و حکومت دکلدرکماقیل الحب‌لله و البغض‌لله.

نکوئی بابدان کردن چنان است　　　　که بد کردن بجای نیك مردان

بناء علی ذلك اگر خداوندگار حضرت لریله مــابینکزده بنیان مرصوص کبی استوار اولان قائمهٔ صلح‌وصلاح که متضمن فوزونجاح درانی رعایت ایدوب‌محبکز سرحدده جمعیت اوزره مترقب‌آثار لطف ؤمروت ایکن سپارش‌نامهٔ همایون‌پادشاهی ذات فرخنده صفاتلرینك نظرگــاهی اولدقده مسئوللری همدم قبولده واقع اولوب رضای خاطر عاطرلری مقتضا سنجه بر وجه استعجال بوجانبه ارسال بیوریلورسه.

انشاءالله تعالی کماتدین تدان و کماتکیل تکال حدیث شریفی سرمایهٔ احوال و پیرایهٔ اعمال‌و آمال‌اولوب. اول سلسلهٔ‌دولت‌واقبال‌ایله مخالصت وموافقت‌لایزال اولدوغندن ماعدابین الجانبین اهالی و رعایا که ودایع خالق البرایا در یمن همت بی‌همتاکز واسطه سیله آسوده حال وفارغ‌البال اولوب بالغدو والآصال مدح وثنا وخیردعاکزه اشتغال ایتملری مقرر درقال‌الله تبارك وتعالی واوفوا بالعهدان العهدکان مسئولا[۱].

وتبلیغ‌احکام رسالت‌واظهارمخالصت‌ایچون عمدة الأماجدوالأکارم میرآخور طوراق آغابنده‌کزکوندریلوب بعض اغزخبرلری اصمارلنمشدر عندالوصول همدم قبول اولمسی مأمول ومسئول در.

باقی الدعاء اولا وآخراً.

۱ـ الاسراء ۳۴

* منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۳۶-۳۴

جواب[1]

هدهدی آمد فروتاج کرامت برسرش		نامهٔ اقبال و دولت بسته بربـال و پرش
نامه‌ای‌چون‌نافهٔ‌چین‌بسته‌سرکازبوی‌آن		یافت‌بوی‌جان مشام‌دل چوبگشادم سرش

نگاشتهٔ کلك نوادربیان ورقم زدهٔخامهٔ جواهرفشان‌منشیان بلاغت نشان‌حضرت فرزند ارجمند نامدار شه‌زادهٔ کامکار ، خسروگردون وقار قمرآثـار ، نقاوهٔ سلاطین ذوی الاقتدار ، خلاصهٔ پادشاهان عالی مقدار ، لجهٔ بحرعدل واحسان ، مجددقوانین آبای عالی‌مکان ، محیی‌آثار اجداد رفیع‌الشان ، حاوی شمایل ولقدخلقنا الانسان‌فی احسن تقویم[2] حایز خصال الامن‌اتی‌الله بقلب سلیم[3] مظهر کریمهٔ فبشرناه بغلام حلیم[4]

درخشان‌کوکبی ازبرج‌شاهی		نموداری زالطـاف الهـی
جهـان از پرتو رویش منور		زبوی خلق اوعـالم معطر
هم‌ازلطف عمیمش‌دهرمعمور		هم‌ازدأب‌سلیمش‌چشم‌بددور
مظفر بادت از دولت نشـانه		مبادابی تویك سـاعت زمانه

خاتم سلیمانی، جوهر درج‌کامکاری ، اختربرج کامرانی ، رفع‌الله تعالی لواء سلطنته وحشمته واقباله واجلاله علی‌صفحات الازمان ، معزالسلطنة والشوکة والعظمة

۱ــ عنوان نامه‌درنسخه:«کتابت نواب علیین‌آشیانی درجواب مکتوب سلطان سلیم‌ثانی خواندگارروم ازمنشآت میرزاکافی.»		۲ــ سورة التین ۴		۳ــ الشعراء ۸۹
۴ــ الصافات ۱۰۱

والعزوالاحسان ، سلطان سلیم‌خان بن‌سلطان سلیمان‌خان که سبحهٔ بیان درسلك جواهر معانی کشیده بودند دراشرف اوقات وایمن ساعات از ایراد سعادت نصاب دوراق آقای امیرآخور باشی به‌مطالعهٔ محب خیرخواه رسید و فحوای محبت آیین آن که مشعر برتشیید مبانی محبت و وداد وتأکید قواعد مودت و اتحاد بود موجب ازدیاد مواد اعتقاد و رسوخ اعتمادگردید.

لهذا شرایف تسلیماتی که از شمایم آن نسایم وفاق و وفامتنسم شود ولطایف دعواتی که از نسایم آن شقایق صدق و صفا متبسم گردد مصحوب قوافل محبت وموالات ومحمول رواحل مصادقت ومصافات متحف ومهدی گردانیده حقا که همگی همت خیرنهمت برتضاعف جاه وجلال وترادف اصناف دولت واقبال وانتظام اسباب سعادتمندی والتیام روابط پدروفرزندی معطوف ومصروف بوده وهست. رجای واثق که آثار آن علی تعاقب الادوار برصفائح روزگار و صحایف لیل و نهار باقی ماند و چون اساس عهد و میثاق و بنیان محبت و وفاق که فی مابین محب صادق الوداد واعلی حضرت خاقانی اسکندر جاه سلیمان پناه ظل‌الله ممهدگشته مانند معانی سبعاً شداداً[1] محکم و استوار است و بحمدالله تعالی همگی همت طرفین مصروف آن که آثار فیض و مواهب آن چون سحاب نیسان برعموم عالمیان فایض باشد ، یقین که آن عالی منزلت براقتفای والدماجد عظیم‌الشأن سمی‌المکان دراستحکام آن‌اساس‌قوی الارکان ورسوخ عهد وایمان کوشیده به‌مقتضای اوفوا بالعهد اوف بعهدکم[2] ان العهد کان مسئولا[3] ازعهدهٔ وظایف عهد ومیثاق که آیین جوانان ومحك اعتبار جوان‌مردان است بیرون آیند .

از عهدهٔ عهد اگر برون آید مرد از هرچه گمان بری فزون آید مرد

بعداز اهدای تحف دعوات محبت آیات، مشهود رای صواب نمای می‌گرداند که شرحی که درباب شاه‌زاده سلطان بایزید وبی‌ادبیهای او که از روی جهل وجوانی به خلاف مضمون صدق مشحون رضاء الرب فی‌رضاء الأب نسبت به پدر وصاحب دولت خود وبی‌روشیها به‌آن حضرت که برادر مهتراند و حق کبیرالولد علی‌صغیرهم

۱ـ سورةالنبأ ۱۲ ۲ـ البقرة۴۰ ۳ ـ الاسراء ۳۴

کحق الوالد علی ولده برذمت او مرقوم قلم محبت واخلاص فرموده بودندبه‌مطالعهٔ محب نیکوخواه رسید وبه‌نظر انصاف درآن تأمل نمود وانوار حقیقت ازمطالعهٔ آن به‌وضوح پیوست .

فی الواقع آنچه درآن باب نگاشتهٔ کلك‌جواهر سلك شده بود محض صدق وحق است . فاماچون ازکمال خوف شاهانه و اندیشهٔ لشکر نصرت اثرکه برسر او هجوم داشته‌اندآثاریوم یفرالمرء من‌اخیه[1] را به‌رأی العین‌مشاهده نمود بنابراستحکام قاعدهٔصداقت ودوستی و رابطهٔ خصوصیت ویگانگی که فی‌مابین‌مؤکد است نزداین محب‌آمدکه مخلص را وسیلهٔ درخواست واستغفار سازد . بحمدالله نزد دشمنان آن دولت‌نرفته نزد دوستان‌آمده وبه‌سزا وجزای خودهم‌رسیده حالا به‌زبان عجزوانکسار قائل‌به‌گناه وازکرده‌ها نادم وعذر خواه‌است . هرآینه به‌مقتضای احب الامور الی‌الله الغفور العفوعندالقدرة والحلم عندالغضب بااوعمل‌کرده شیوهٔعطوفت مبذول داشتن مستلزم رضای الهی وخشنودی حضرت رسالت پناهی است صلی‌الله علیه‌وآله .

ترقب ازآن فرزند ارجمند حمیده خصال وآن اختر برج سلطنت واقبال آن که قلم‌عفو برجریدهٔ اعمال اوکشیده به‌مضمون عطوفت مشحون آیهٔ عظیمهٔ انی انا اخوك فلاتبتئس بماکانوا یعملون[2] او را قوی دل ومطمئن خاطر سازند و عنایت نامهٔ نامی مشحون به‌شفقت ومهربانی ارسال فرمایند .*

۱ــ عبس ۳۴ ۲ــ یوسف ۶۹

*ــ نسخهٔ خطی‌شماره Sup .1838 کتاب خانهٔ ملی پاریس .

نامهٔ شاهزاده‌سلیم به شاه‌طهماسب

حضرت عالی شان سامی مکان جمشید نشان خورشید عنوان کسری بنیان کیوان ایوان گیتی‌ستان ابوت مآب فتوت نصاب سلطنت ایاب سعادت قباب سیادت انتساب کام‌بخش وکامیاب، لازالت دعائم خیام‌سلطنته و دولته واجلاله قائمة باطناب‌الدوام و دائمة باوتادالقیام الی‌انقضاءالدوران و انقراض الأزمان آمین یا مستعان.

یا نسمة الصبا اتنفست من یمن　　　طابت بك‌النفوس‌وزالت بك‌الحزن

برصبح دم که دیدهٔ امیدمترصداخبارمسرت نوید و مترقب قدوم برید بشارت تأیید ایکن ناگهان

کتاب دل گشای پـرمعانی　　　که بود او همچو آب زندگانی

آیات وفا و وفاق اخلاصی شامل و نکات صدق و صفا و اختصاصی مشتمل قواعد معاقد قدیمه‌یی مجدد ومساند معاهد مستقیمه‌یی ممهد کتاب با صواب مشکین نقاب وخطاب مستطاب صداقت نصاب

أکتاب ام شمس الضحی ام حکمة اللاهوت

ام نسخة منقـولة من عالم الملکوت

هر حرفی از او شکفته باغی　　　افـروخته تر زشب چراغی

لفظش چو طراوت جوانی　　　معنیش حیـات جـاودانی

سواد حروفی قرةالعین اعیان و اعالی وبیاض ظروفی درةالتاج ارباب مفاخر

و معالی. مشارق فحاوی سندن آفتاب صداقت طالع و مطالع مطاوی سندن انوار محبت لامع. دیباچهٔ معانی سندن عیون کرام کریمهٔ انالله یخلف المیعاد[1] مضمون شریفنی خوانا و کتاب‌مبانی سندن زبان انام فرمودهٔ واوفوابالعهدان العهدکان‌مسئولا[2] مفهوم لطیفنی گویا

باز صبح طرب از مطلع امید دمید — نفحات ظفر از گلشن اقبال وزید
نامهٔ بسته‌سر آمد ز مراد دل من — حاصل نامه مرادی که دلم می‌طلبید
کتاب معانی خلال سطوره — لآلی فی درج کواکب فی برج

اول جناب رفیع وعالی وسدهٔ منیع جنت حوالی الذی تجاوز حدود قدره من مقولتی الاین والکم و تنوربجمال کماله انسان عین‌العالم.

شهی کاسمان بردرش گاه بار — ز پروین و جوزا فشاند نثار
همایی که برچتراو کرده‌جای — شده فرخ از سایهٔ اوهمای

المکرم بکرامة انتظام السلسلة العلیة المرتضویة والمشرف بشرف انتساب ـ السلیلة الجلیلة المصطفویة، الملبس بخلع الجود والمرؤة والکرم، المتوج بتیجان علوالهمم وحسن‌الشیم، الباسط علی‌بسیط الارض بساط العدل والانصاف، الرافع عن وجوه الایام ظلام الظلم والاعتساف.

عدالت ملکنك نوشیروانی — سعادت تختنه جمشید ثانی
فریدون سطوت وکاوس شوکت — نریمان هیبت و جمشید فطنت
فلك رتبت خدیو تیر تدبیر — قمر طلعت شه بهرام شمشیر
شجاعت بیشه زارنده غضنفر — سخاوت مجلس انده مثل‌حیدر

علوذاتی وصفنده زبان ناطقه لال وسموصفاتی شرحنده قلم زبان همچو زبان قلم کلیل وشکسته در. نه‌آثار ومحامد و مناقب تحریره قابل و نه اوصاف فضایل و مآثری تسطیره متحمل در. فنون لطایف الطاف و کرم ده فرید و صنوف شرایف اعطاف وحسن شیم‌ده وحیددر. درّ صدف جاه و جلال، درّی فلك سعادت و اقبال، شمس مشارق‌المعالی، معدل میزان‌العدل والاحسان ، مهدل اغصان‌الطول والامتنان،

۱ـ سورهٔ آل عمران ۹ ۲ـ الاسراء ۳۴

واسطة عقدالدولة الأبديه، رابطة عقدالسعادة السرمدية ، صاحب آيات‌العز والعلى، ناصب رايات الحشمة فوق‌السماء ، لازال لابساً ثوب الجلال بعنايةالله تعالى‌الملك المتعال جانبندن وارد و صادر اولوب لسان حال بوبيت مسرت مآلى متكلم:

مكتوب‌جان فزاى تو آمد به‌سوى من گفتم مگر نسيم صبا از چمن رسيد
ياآسمان‌به‌مجمرخورشيد عودسوخت يا كاروان مشك ز راه ختن رسيد

و زبان مقال بوكلام خجسته فام ايله مترنم اولدى وماعلى‌هذاالكلام من‌مزيد والله على كل‌شىء شهيد[1]. اوله‌نامهٔ نامى صحيفه‌گرامى كه بياضى بياض ديدهٔ دولت و سوادى‌عين‌سيادت درامارت مآب‌ايالت نصاب الفائق‌على‌اقرانه‌فى‌امرالرسالة باصابة التدبير والفائز فى‌اداء مرامه بلطف التقرير وحسن التعبير، قدوة الأماجدوالاكارم، زبدة ارباب المحامدوالمكارم ، مهمان دارباشى‌الله ويردى آغا زيده مجده يدى له ايمن اوقات واسعد ساعات ده واصل اولوب. رد سلام وجواب كلام جملهٔ وٱجبات اهل اسلام وسنت‌سنيه سيدالانام اولمغين تجديد عهود دعوات صالحاتكه آيت كريمهٔ ربنا آتنـا ما وعدتناعلى رسلك[2] مقتضاسنجه شايبهٔ خلاف دن معرا و تمهيد عقود تحيات خالصاتكه نص منيف يا ايهاالذين آمنوا لم تقولون مالاتفعلون[3] مبتغا سنجه لاف و گزاف دن مبرا اوله .

دعايى كه چون غنچهٔ مشك بو مشام جهان شد معطر از او
سلامى كه چون ورد نورسته‌اى ز بـويش دواى دل خسته‌اى
ثنائى كـه چون نالهٔ عندليب برد از دل بى قراران شكيب
سلامى و تفسير السلام سلامة تحيـة مشتـاق و تحفة زائـر

بريد صدق وصفا وقاصد وفاق ووفا برله مشاهد مجلس اعلى و مشهود محفل اسنى قيلندقد نصكره انهاء محب صادق الوداد و انباء مخلص خالص الاعتقاد اولدر كه حاليا وارد اولان مكتوب صداقت مصحوبك مضمون مسرت مشحوننده اگرچه احكام موالاتى موجب انواع ملاطفات و ايفاء انباء مصافات مستوجب اصناف مفاوضات ايله بنيان عهود ومواثيق قديمه تجديد واركان مصالحه ومصافحهٔ‌فى‌مابين

۱ـ المجادلة ۶ ۲ـ آل عمران ۹۴ ۳ـ الصف ۲

تشیید اولمنش لکن مقصود بالذات حجاب تعویق ده مهجور و مأمول بالاصل وراء تاخیرده مستور قالدیغنه سبب قوی و باعث تام بوکلام ذکر اولنمش که اول زمانده که باغی عنید سلطان بایزید حوزهٔ حکومت و کنف عدالتکز اولان ساعت چقوری نام محله داخل و ملازمان درگاه سعادت دستگاه دن فخرالاقران، شاه‌قولی‌سلطان ، زید مجده‌یه واصل اولدقده مبادا برجانبه عبور و برطرفه مرور ایدوب کلی فتنه و فسادی موجب ؤحضرت عالی‌شان سلیمان‌نشانك غبارخاطرعاطرینی مستوجب اوله دیواطمینان قلب و تسلی خاطر لازم اولدوغین انها ایتمکین آخربینلك و عاقبت اندیشلك جهتندن مذکوره‌اطمینان ایچون کندویه و اولادینه ضررو گزند ایرشدرمیوب عالی‌جناب پادشاه‌کامران اعزالله انصاره الی آخرالزمان حضرت‌لری جانبندن واران معتمد لرینه تسلیم اولنمغه سوگند اولنوب بوخیرخواه لری طرفندن وارد اولان‌آدم‌لری مزه تسلیم اولنمغه یمین‌اولنمدوغی تبیین اولنمش فی‌الحقیقة شعار کرام وشیمهٔ عظام عهود وموائیقه وفا و ایمان ومعاقد بابنده صدق وصفا درآیت کریمهٔ و اوفوا بعهدالله اذا عاهدتم‌ولاتنقضواالایمان بعد توکیدها[1] مصداقی اوزره مبانی‌وفا وؤفاقك تمهیدی و قواعد عهود و ایمانك تأکیدی لازم وواجب اولوب.اما ارباب بصیرت و اختبار واصحاب عبرت واعتبارنظرنده بوخصوص امر غریب وکار عجیب کورینور که مقدما عالی‌جاه پادشاه گیتی‌پناه لازال منصوراً بنصرالله جانبنه ارض روم پاشاسی کتخداسیله ارسال اولنان کتاب صداقت ایاب‌ده بومقوله عهد و پیمان وعقود وایمان اصلا اشعاراولنمیوب همان‌اول حضرتك ارسال معتمدان باب دولت وایصال‌قاصدان سدهٔ سعادت لرینه موقوف قیلنوب اشارت پربشارت لری مقتضا سنجه عمل اولنمق بابنده خلوص محبت ومودت اظهار اولنمشیدی.

ضمیرمنیرآیینه نظیره خفی وخاطر خطیرنور تنویره خبی بینورلمیه‌که نقض عهد عامهٔ انامه عیب وعار علی‌الخصوص خاندان مروت وخانمان فتوت ارباب‌لرینه خلف وعد زیاده ناموافق و ناموس دین و دولته غیر مطابق در. صدق وعد خصلت پسندیده و نقض عهد سیرت نکوهیده در. نکته سیدالانام علیه‌الصلوة والسلام بیور

۱ـ النحل ۹۱

مشدر که آیةالمنافق ثلاث اذاحدث کذب واذا وعداخلف واذا اؤتمن‌خان ظاهربودر که‌کتاب سابق‌الورود ونامهٔ سالفة العهودده بومعنی مذکوراولمدیغی مقتضای‌بشریت ومبتغای طبیعت اوزره طبع‌لامع‌النوردن دوراولوب فایض‌الحبوره خطور ایلدیکی اجل دندن‌در یوقسه حاشائم‌حاشا من‌الکرم ان‌یتصفوا بمرام موجبه للملام وباغی‌عنید خصوصنده وقوع بولان عواطف علیه و عوارف جلیه‌که محضا بومحبکزك رعایت خاطری ایچون اولدوغی بین وظاهر در. مکتوب شریف مرغوب ده بومعنی کنایت اولنوب موجب انواع‌تکریمات واصناف تشریفات وعطیات‌اولوب مجازات‌ومکافاتی ذمت مزه دین لازم الاداء الدوغی اشارت اولنمش. فلاغرو من‌المسك ان یفوح ومن البدران یلوح. واقعاً بوخصوصده اولان معاونت وياری اول مرتبه دن متجاوز درکه خزاین قارون نثـار و نفایس جواهر گوناگون ایثار اولنمغله مجازات و مکافات ممکن اوله

لوکنت اهدی علی مقدارقدرکم لمارضیت لکم الدنیا وَ مافیها

ولکن اولواالبابه بودخی مستوجب استغراب درکه قبل اتمام المرام و ایفاء المهام بوجانبدن مجازات اولنمدوغی باعث ملام اوله. ضمیراصابت پذیرده بومعنی جای‌گیر اوله که بوخدمت خیرایله انجام بولورسه انشاءالله الرحمن بوعاطفت و امتنان مقابله سنده مالاخطر علی قلب بشر فحواسنجه انواع صلات خسروانه و اصناف عطیات پادشاهانه و قوع و ظهور بوله‌که جملهٔ عالمیانه موجب تحسین و آفرین اوله وعلم عالم آرایه بومعنی دخی خفی بیورلمیه که سلاطین عثمانیانك خاندان سعادت بنیان لری صدق وعد ووفاء عهد اوزره مبتنی اولوب اصلا برندن برماده ده خلف وعد ونقض عهد صادروظاهر اولمش دکلدربوخالص‌الفؤادکه اول سلسله‌نك عدادندن عدا اولنمغله فوزو رشاده استعداد امیدنده در حاشا که اشراف اسلافك عدول و رابطهٔ دولت واسطه‌لری سلکندن‌نکول‌اولنه وضمن‌نامهٔ محبت‌قرین ده مقتضای ابوت اوزره بعض کلمات نصیحت آمیزونکات موعظت انگیزیاداولنوب هرکه رایات نصرت‌آیات والویهٔ سعادت سماتك آیدن عبور و بوجانبه حرکت و مرورین سدهٔ سنیهٔ سلیمان شانه و حضور مستوجب السرور سعادت نشانه القایدرسه

اول سلسله‌نك خیرخواهی واول دودمانك سعادت جویی دوکلدر. زیرااول‌خصوص ده سلطان بایزیدك ابقاسی مراد و تخلیصی مقصود در دیوتضرع اولنمش. ضمیر مشکل‌گشایه هویدا درکه شمدنگیروآنك وجودندن عدمی راجح وابقا سندن‌افناسی افضل‌دربوسلسله‌دن رابطهٔ امیدی‌گسسته در زیرا انه لیس‌من‌اهلك[1] خطابنه ماصدق و سزاوار اولمغه وجودندن عامهٔ انام بیزار اولمشدر. ابقاسی ایقاظ فتنه وشور درکه وجودی الفتنة نائمة لعن‌الله لمن ایقظها نکته‌سی مشعرو بقاسی تخریب بلاد وتعذیب عباده سبب ظاهردر.

امید درکه بوآیت کریمه مضموننقدن ذهول وحکم لازم الانقیادندن نکول اولنمیه اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و اوفوابعهدی اوف بعهد کم وایای فارهبون.[2] رجای واثق و امید صادق اولدرکه من بعددخی جادهٔ صداقت و اخلاص اوزره ثابت وراسخ‌اولوب ماببینده‌اولان عقودوعهود مبرم‌ومستحکم قیلنه بوندن‌اقدم وعدهٔ صلح‌وصلاح وضابطهٔ عهدومیثاق راسخ وثابت دکل‌ایکن آیین‌اساطین‌سلاطین وعادت پادشاهان صاحب تمکین اوزره صدور بولان اوضاع وافعال وماجرا واحوال نامهٔ نامی ده تذکراولنوب اول‌جانب دن انواع شفقت ومهربانی مشاهده اولنمشیکن حالیا فرصت خدمت بوجانبه ایتمشدر انواع خدمتگزاری و فرمان برداری و اظهار صداقت و اخلاص و ایثار موافقت و اختصاص تقدیم اولنمشدر دیو- بیورلمش‌ایمدی‌اولی‌النهی‌یاننده شك ومرا یوقدرکه مجاری‌احوال‌تحویل‌ماه وسال‌له متحول ومساری حالات تغیرازمان و اوقات ایله متبدل در. کارهرروز و روزهرکاری است . ولکل مقام حال ولکل فعال رجال . بوباب ده شاهد حال در. زمان شقاق ده امید وفاق طریق صوابدن دور واوان مخالفتده آرزوی مصادقت نهج استقامتدن مهجور. فامابنیان‌صداقت ممهداولیجق ارباب مروت واصحاب فتوته واجب‌اولدرکه مامضی منسی وما سلف درجهٔ اعتباردن منفی بیوریله.

وعلم‌عالم‌آرایه بودخی روشن وهویدا اوله که‌سابقا پادشاه جهان‌پناه‌حضرتـ لرینه سعادت و اقبالـه محروسهٔ اما سیه ده نزول اجـلال واقع اولوب زمان عزم

۱ـ هود ۶۴ ۲ـ البقرة ۴۰

وحزم واوان جزم رزمه دك اقامت اولنمغیچون قشلاغه نیت‌اولند قده سدهٔ سنیه کز طرقندن نامهٔ کافوری عمامه ایله ایلچیلر یکز وارد اولوب صلح وصلاح مابین‌استدعا اولندقده. بعض مقربان درگاه عالی و معتمدان بارگاه جنت حوالی بومخلصکزی وسیله ایدینوب جناب سلطنت مآب پادشاه‌کامیاب حضرت لرینه حسن تعبیر ولطف تقریر ایله فواید صلح وصلاح وعواید فوز وفلاح انها و انبا اولوب صلح و صلاح مابینه ارضا اولنمشیدی حالیا سلطان بایزید و اغللرینه تسلیم ده تأخیر وتعلل اولنمغله بوامره بادی‌اولان معتمدان‌دولت بنده‌لرینه وبومخلصکزه سرزنش‌وعتاب آمیزخطاب اولنمشدر که سبب کمال شرمندگی وموجب ضجرت و سرافکندگی واقع اولمشدر.

الحاصل بوتفصیل دن غایت مـراد و غرض اولدر که مراسم اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده مقتضا سنجه مابینده اولان قواعد عهود و ضوابـط موالات مشید طوتیلوب شول نسنه‌که صـلاح عالمیانه باعث و فلاح آدمیانی مورث در تقدیم و تصمیم اولنه‌که خلافی خمیرمایهٔ شروفساد اولدیغی‌اظهرمن‌الشمس در. پس ماحصل مرامی اعلام اهم مهمـات دن اولـوب جواب صواب نه هرایسه افهام اولنمق لازم اولمغین عجله‌اوزره اعلامه اهتمام اولنه تقدیم‌اولنان حسن‌اقواله موافق افعال ظهوره کلمه‌سنی مصدق جواب شافی عنایت اولنوب. بو مخلص صادق‌الوداد ممنون منت عظمی‌قلنمق ارزانی بیوریله‌که ان‌شاءالله‌الاعزبوجانبدن وعداولنان عطیات‌وتشریفات خاطرفیض‌مآثره‌خطورایدندن زیاده وجوده کلوب‌مابینمزده سبقت ایدن عهود وایمان بومخلصکزجانبندن حضرت والارتبت طرفنه کمال رعایت اولندیغندن غیری تضمن وتکفل ایدرم.والله علی مانقول وکیل[۱]. پادشاه عالم پناه لازال منصوراً علی اعداءالله دریادن عبور و روی آب‌دن مرور ایتمیوب یومافیوما ازدیاد وعلائقی اسباب اتحاد آناً فآناً امتداد اوزره‌کافهٔ رعایا مطمئن وآسوده حال وعامهٔ برایا مرفه‌الحال اولوب ادعیهٔ دوام دولت طرفین واثنیهٔ قیام سعادت جانبینه اشتغال اوزره اوله‌لر ایلچیـان عالی‌شان سفردور و درازدن‌کلوب قطع‌نشیب وفراز ایتمکله فرسوده‌اولوب برقاچ‌گون آسوده اولملری مناسب فهم اولمغین. حالیا ارسالنده امهال اولنوب ورقهٔ وداد

۱ـ سورة القصص۲۸

فـرمان واجب الانقیاد پادشاه کامران اوزره خدمتکزه واران درگاه سعادت دستگاه لرندن بیله قوشیلوب ارسال اولندی.

همیشه قواعد مصادقت و وداد و مبانی مودت و اتحاد مشید و ممهد و روابط موالات وضوابط مصافات مؤکد ومؤبد باد.*

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ ص ۴۲ـ۴۰

نامهٔ محمد پاشا وزیر دوم سلطان سلیمان بهشاه طهماسب درباب بایزید

ازهار تحف‌روضهٔ تکریمات وردیة الفوحات که ریاح روح استراحدن بساتین اختصاص خضرت ولطافت تحصیل اثمار نخلهٔ طرف تعظیمات عبهریة التسلیمات که عنبر شمیم تبلیغندن حدایق اخلاص نزهت و نـزاهت تکمیل ایدر اول ثمرهٔ شجرهٔ صدق وصفا طرفلرینه بالفؤاد الصاف اهدا و اتحـاف قلندقد نصکره ضمیر منیر آینه نظیرلرینه‌که فی‌الحقیقة صورنمای صدق واخلاص در روشن وهویدا درحضرت شاه اعلی جناب والامآب خورشید برج شهامت ناهید اوج جلالت کیوان ایوان‌عزواقبال نیرمشارق جاه وجلال ایله سعادتلو پادشاه‌گیتی‌ستان وخلافت بنیـان و فرمـانفرمای سلاطین زمین و زمان صاحب قران نصرت اقتران و قهرمان قهروامان اعزالله انصاره حضرتلریله مابینلرنده بنای عهد وامان محکم واستوار وبنیان وعهد وایمان مستحکم وبرقرار اولوب سرحدلر امن وامان ، محکم واستوار وایکی طرفك دخی رعایاسی رفاهیت و اطمینان اوزره اولمغله ممـالك ومسالك معمور و آبـادان اولمش ایکن مابینلرنده‌اولان‌اخوت و وفاق برودت‌ونفاقه ووداد واتحاد ایله بروجهله شقاقله مبدل اولمغله نوعاًنظام ملك وملته خلل‌کلمکه سبب وباعث‌اولان احواله رخصت وجانب نقض عهد وامانه عزیمت جائزکوندرلمدیکی اظهرمن‌الشمس در .

بناء علی هذا مقدما سعادتلو پادشاه عدالت معتادك اولاد امجـادی اعدادندن اولوب حالیا بربولك ارباب بغی و عناد واصحاب فتنه وفساد دماغنی اغوا وافسـاد

ایتمك ایله طغیان اوزره اولوب اولو قرنداشنك اوزرینه عسکر چکوب سعادتلو پادشاهمزك مراسلات نصیحت آیاتلری چاره گیر ومکاتبات مهابت بیناتلری ایله نصیحت پذیر اولمیوب قونیه ده اوزرینه واروب مقابله ومقاتله ایدوب برمقدار عسکر انهزام انجام ایله گریزان اولوب افتان و خیزان سنجاغنه وارد قده محرك فتنه وفساد اولان اهالی بغی وعنادنهاد وشناعت معتادلرندن بعض ظلب اولنوب ویرمیوب عناد اوزره اولمغین بوقوللرینه قپوخلقی توفنگ انداز ووغا آغار یکیچری وغارت جوی وخسارت خوی روم ایلی عسکری ایله اوزرینه یوریه سن دیوفرمان اولنوب وقونیه طرفندن آناطولی وقرمان ومرعش بگلربگیلری عسکر نصرت آثارلری ایله هژبر کوهسار سلطنت گیتی ستانی ونهنگ بحار خلافت جهانبانی، ببر بیابان بیشهٔ جلالت گیروداری وشیرژیان جبال صلابت کارزاری، در دریای مکرمت وشهریاری ودری آسمان شهامت تاجداری قرهٔ عیون حضرت صاحبقران اعنی شاهزادهٔ جوان بخت ونصرت رخت وکامران، مرکز وادی خلافت سلطان سلیم خان طول الله تعالی بنیان عمردولته الی غایة الدوران حضرتلری دخی کند وخدام ثریا نظام نصرت انجام ونواب انجم لقام ظفر فرجام وعموماً خدمهٔ فتح ارتساملریله باکروفر واجلال ویمن سعادت واقبال ونصرت اتصال ایله توجه وعزیمت بیوروب بوزاوق سنجاغنه جمع عساکر دریا مقاطر بریره جمع ایدوب تکرار آدم کوندریلوب رأس فساد ورئیس بغی و عنادك بعض طلب اولندقده کیرو ویرمیوب ارضروم طرفنه فرار ایدوب برموجب فرمان قضا جریان عقبنجه عزم اولنوب سرحد ممالك محروسه یه قریب یره کلندکده اردندن قرمان وروم و دیاربکر وارضروم بگلربگیلری عسکرندن بعض ایریشوب خوفندن قاچوب سرحددن تجاوز ایتمکله بگلربگیلر عهد وامانه مخالف وضعه اقدام ومشار الیهی اله کتورمکه سعی واهتمام ایده میوب عودت ایلیوب .

حالیا سعادتلو پادشاهمز اعز الله انصاره حضرتلری بوخصوص ایچون والاجناب حضرت شاه شهامت پناه جانبنه نامهٔ همایون بال ارسال بیورمشلر درمابینمزده اولان اساس صدق و اخلاص وبنای صداقت اختصاص راسخ و متین اولوب اول طرفدن بوجانبه فرار ایدن لاعلی التعیین هرکم اولورسه کوندریله واول طرفندن دخی همچنان

بویله اولمق شرطیله مکرر و عدوایمان سیان عهد و امــانه بنداولمشیدی اول اجلدن احوال مافی‌البال نامهٔ محبت نمایله اعلام اولندیکه سعادتلوپادشاهمزك بودکلوانظار عنایات خورشید لمعانلرینه منظردو شوب اوغللرینه سنجاقلر وکندویه ولایتلرعنایت اولنوب انعام بی‌کران واحسان فراوانلرینه مظهر دوشمشکین قنـاعت ایتمیوب امر شریفلرینه‌مخالفت ورضای‌منیفلرینه‌معاندت‌کوستردی بربوبولك‌اشقیایه مالك‌اولمغله طریق مخالفته سالك اولان شهزاده نك سزه نه دکلونفعی ظهور ایده جکی اظهرمن‌ـ الشمس فی‌وسط النهار روشن و آشکار درلایق اولان بودرکه مشـارق حقیقت عهد واماندن‌اقبال صداقت وعد وایمان‌طالع ولامع‌اولوب سعادتلو پادشاهمزك‌نامهٔ‌همایون همابهجتلری مقتضاسنجه سرحد ولایتلرینه داخل اولان شهزاده نه‌طریقله جائز و روا ونه وجهله مناسب و سزا کوررلرایسه نامهٔ حقیقت مـآل محبت مثال لریله ارسـال وایصال ایلیوب‌مابینلرنده خلتلری ممهدواساس مودتلری مشید اولوب کماکان‌ممالك ومسالك‌آبادان ورعایا وبرایا رفاهیت واطمینان اوزره اولوب قیام قیامته دکین دوام دولتلری دعالرینه اشتغال حسب حاللری اوله بوبابده زیاده ندیمك لازمدرکه خاطر عاطر دریا مقاطرلری محیط وشامل اولمیه.*

* فنشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۲۵-۲۳

نامهٔ لالامصطفی پاشا به‌شاه‌طهماسب درباب بایزید

حالیا پادشاه اسلام خلدالله تعـالی الی یوم القیام حضرتلرینك اولادکرامندن سلطان بایزید دائرهٔ هدایتدن بعید دوشوب‌فتنهٔ بلاد اولان بعض‌امل‌فسادك اغواوافساد‌یله طائفهٔ یاجوج کبی‌بغتةً خروج ایدوب سدهٔ سعادتده ودانش ودولتده کندودن‌عظیم اولان شهزادهٔ‌کریم سلطان سلیم طال بقاه الی یوم‌العظیم حضرتلرینك اوزرینه‌کلوب اماسیه‌دن قرمانه‌کلنجه تخریب ولایت وتکثیر خسارت ایدوب جرأت قتاله مباشرت ایتدکلرنده بعون‌الله تعالی‌فتح ونصرت بوجانبه وقوع بولوب وکسر وهزیمت انلره رجوع ایدوب صاحب سعـادتك پنجهٔ پرشکنجه سندن‌کرکی کبی طبنجه ییوب کند وقوری باشی و برقاچ نفر او باشیله‌گیر واماسیه جانبنه فرارایدوب نیجه بونك‌کبی شناعت بی‌شمارایله عصیان وطغیانن اظهـار ایتمکین بحسب الشرع الشریف زجر وعقوبته سزاوار اولدیغی مفتی الزمان وعلماء ادیـان علیهم‌الرحمة والرضوان متفقة الاقلام والکلام فتوی ویر دکلرینه بنـاء مقتضای شرع الهی و فرمان پـادشاهی ایله صاحب سعادت‌عظیم‌الشأن سلطان سلیم‌خان‌حضرتلری شهبازان نصرت‌رسوم ایله اول قوم شومك اوزرینه هجوم ایدوب حتی پادشاه لازال منصوراً بالعون الاله‌حضرتلری بالذات بوخصوصیچون حرکاته‌کلوب دولت وسعادت ایله بروبقایه عزیمت‌بیوروب وزیر مکرم و مشیر مفخم محمد پاشا ادام‌الله تعالی معـالیه حضرتلرینی قپوخلقی و یکیچری طائفه سیله آلاب حرب وقتاللری ایله شهزادهٔ مشارالیه حضرتلرینه قوشوب

وروم ایلی و آناطولی وقرمان ومرعش بگلربگیلری جمله امراء کرام وعساکر اسلام ایله شهزادهٔ همام‌حضرتلرینك رکاب سعادت اکتسابلری‌خدمتنده سعی وشتاب ایچون تعیین اولنوب بالجمله امرونهیه اطاعت ایتمکیچون سرحد بگلربگیلرینه دخی‌امر و اشارت اولنوب شهزادهٔ غیور حضرتلری جیوش مذکور ایله کماهوالمأمور عزیمت بیوردقلرنده باغی بی‌دولت وبی ثبات قراره طاقت کتوره میوب بقیةالسیوف اولان مفسدان ایله ارض‌روم طرفنه‌گریزان اولدقلری نهایت کند وحدود مزدن چیقوب‌اوته جانبه وصول ودخول ایتمك احتمالی له سعادتلو پادشاه ظل‌الله حضرتلری دولتلوشاه سعادت دستگاه حضرتلرینه سورهٔ ن والقلم ومایسطرون[1] کبی سپارش نامهٔ همایون کوندر مشلردر اکرانکله عمل بیوریلوب عزیملری بوجانبه ارسال بیوریلور ایسه شهزادهٔ سلیم البال حضرتلری صفای طویت ایله کیرومقرسعادتنه مراجعت بیوروب مبانی صلح وصلاح مؤکد ومشید واخلاص ومحبتلری ممهد ومؤید اولور.

العیاذبالله اگر اعدایه فی‌الجمله میل ومحابا واقع اولوب حمایت وشفاعت قصدیله بوجانبه نوعا مخالفت اولنورسه مصالحه یه اختلال عارض اولوب مجموع اولان عساکر دریا مثال من بعد ممنوع ومدفوع اولمق احتمالی قالمیوب حضرت صاحبقران نصرت اقتران دخی فی‌الحال کلوب بوجانبه اتصال بولوب رعایا و برایا اراده پایمال وپریشان حال اولوب سبب اولانلره کلی وبال حاصل اولور کماقال سید الانبیا علیه تحف التحایا : الفتنة نائمة لعن‌الله علی‌من ایقظها وصاحب سعادتمز اولان شهزادهٔ کریم‌الشان حضرتلری دخی بوبابده عون عنایتکزه نگران اولوب خصوص مزبور ایچون کندولر دخی کتاب محبت نشان‌کوندر مشلردر.

مرجو ومأمول درکه ملحوظ ومسئوللری خیرقبوله موصول بیوریلوب‌بروجه شتاب صوب صواب اوزره جواب مستطاب کوندری ویره سز *

۱ـ سورةالقلم ۱.

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۲۶-۲۵

نامهٔ شاه طهماسب به شهزاده سلیم در باب بایزید

فرزند ارجمند نامدار، شهزادهٔ جوان‌بخت و کامکار، نقاوهٔ سلاطین ذوی‌الاقتدار، خلاصهٔ پادشاهان عالی‌مقدار، لجهٔ بحر عدل‌واحسان، مجلی آثار اجداد رفیع‌الشان، حاوی شمائل لقد خلقنا الانسان فی‌احسن تقویم[1] حائز خصائل الامن اتی‌الله بقلب سلیم[2] مظهر کریمهٔ فبشرناه بغلام حلیم[3].

نظم

درخشان گوهری از برج شاهی | نمـوداری ز الطاف الهـی
جهان از پرتو رایش منور | ز بوی خلق او عالم معطـر
هم ازخلق کریمش دهر معمور | هم ازذات سلیمش چشم بد دور
زهی درملك دین فیروزی از تو | جهان را طالع بهروزی از تو
مظفر بادت از دولت نشانـه | مبادا بی‌تو یك ساعت زمانه
دلت بر آرزوها کامران بـاد | هرآنچه آرزو خواهد همان باد

نگین خاتم سلیمانی، جوهر درج کامکاری و کامرانی، صاحب‌المجدالعظیم سمی جده‌الکریم، اعنی سلطان‌سلیم طال بقاه و نال مناه حضرت لرینك بلاغت نشان کاتبلری انشاسیله نوازش نامهٔ گوهرفشان لری عمدةالاماجد والاعیان میرآخور طوراق آغا واسطه سیله مبارك زمانده کلوب واصل و مضمون همایوننه مطالعه حاصل

۱ـ سورةالتین ۴ ۲ـ الشعراء ۸۹ ۳ـ الصافات ۱۰۱

اولدقده فحوای دلگشا سنده مندرج اولان آیات وفا باعث ازدیاد اخلاص وصفا اولوب. حقاکه پیام فرخنده فرجاملری اسباب دولت وسعادت انتظام واتالق واوغللق رابطه لرینه التیام ویردی رجامزواثق و امیدمز صادق درکه بواوضاع و اطوارك صفایح روزگار وصحایف لیل و نهار اوزره باقی و پایدارقالمسی مقدراوله. چون حضرت صاحب قـران سعادت اقتران ایله ما بین مزده اولان اساس عهد ومیثاق و بنیان محبت ووفاق مانند سبع‌شداد محکم‌واستوار در،مرجو درکه اول‌حضرت‌عالی منزلت دخی والد ماجد عظیم‌الشانلری کبی عهد وپیمانی قوی‌الارکان طوتوب آیین جوانان‌جوانمردان‌مقتضاسنجه‌محك‌امتحان‌عهدووفاده‌کامل‌العیار اولمغه‌احسان‌ایلیه‌لر.

بیت

از عهدهٔ عهد اگر برون آید مرد		ازهرچه‌گمان‌بری فزون‌آیدمرد

بعدازاتحاف دعا وثنا مشهود رای صواب نما اوله‌که کتاب شریف بلاغت‌ـ انتماکز مقتضا سنجه شهزادهٔ عنیدسلطان بایزید نادان وجاهل و رعایت حقوق پدر و برادر مهتراندن غافل ولایعقل اولمغین شناعت و سفاهتلری بی‌نهایت اولدوغنه بنـم دخی علمم حاصل اولمشدر. اما خوف و بیم غضب پادشاهی ایله اولزمانده اوزرینه هجوم ایدن عساکر نامتناهیدن یوم‌یفرالمرء من اخیه[1] حالاتن عیاناً مشاهده‌ایدیجك بالضروره قاچوب. اول سلسلهٔ علیه لریله مابینمزده رابطهٔ دوستی و اتحاد رسوخ و سداد اوزره اولدوغنه اعتماد واعتقاد ایتمکین‌گناه لرینه عذرخواه اولوب و شفاعت امیدیله مخلصکزیاننه کلوب بحمدالله‌که بداندیش وبدخواه لریکز یانلرینه وارمدی وایتدوکی اعمال قبیحه وافعال فضیحه‌نك دخی جزا وسزاسن یولوب بالفعل زبـان عجز و انکسار و اعتذار و استغفاره‌کلمشدر هرآینه بمقتضای احسن‌الامورالی‌الله العفوعندالقدرة والحلم عندالغضب ایله عمل‌ایلمك وعفوومرحمت‌کوسترملك‌موجب رضای‌الهی و سبب خشنودی حضرت رسالت پناهی درخصوصاً جناب پادشاه‌سلیمان حشمت مومی‌الیهی طوتوب حضر تکزه تسلیم ایتمکی امر و اشارت ایتمشلر حقاکه بواصل‌نسنه بکا واجدادمه سنت وعادت اولمامشدر بلکه زمـان سابقده ارباب جرایم

۱ـ عبس ۳۴

وگناه ترس وبیم سلاطین‌جهاندن قاچوب اول‌سلسلهٔ سعادت دستگاهی پناه‌ایده‌کلوب قتل و قصاص پنجه سندن خلاص بولمشلر در. بوخصوصك حصولی یعنی سلطان بایزیدك وصولی‌آخروجهله ممکن و میسر ایکن طوتوب کوندرمکه احتیاج یوقدر. نامهٔ شریفکز کندونك اوزرینه قرائت اولندقده قباحت وشناعت ندامت کوستروب گریه وزاری ایله تضرعات بی‌شمار ایلدی اگربنم‌گناهلریمی درخواست ایتمزدن اول بنی‌اول طرفه ارسال و ایصال ایدرسکز لهب غضب پادشاهی اشتعاله‌کلوب مرحوم سلطان‌مصطفی کبی بنی‌دخی همدم قتل و قتال ایتمك مقرر در. لکن صیانت ناموس پادشاهی سیله التماس نامه یازیلوب معتمد علیه قدیمی عمدةالاعاظم زین‌الدین‌علی-آغایوزباشی ایله ایلچی سنان‌بگ‌هم عنان اولوب. سدهٔ سعادت مثاله ارسال اولندی حضرت پادشاه اسلام‌دن التماس تام اولدرکه غریق بحر آثام اولان سلطان بایزیدك جرایم وگناه‌لرین بومخلص بی‌اشتباهلرینه باغشلیوب مشارالیهك خاطرینه اطمینان کلمك‌ایچون برمنشورسعادت نشان یازدیروب بومخصلرینه روانه ایده‌لرکه طرفینك ناموس دولتنه لایق اولدوغی اوزره اداء خدمت اولنه چون‌که اول سلطنت دستگاه شهزادهٔ سعادت پناه حضرتلری بومخلص بی‌اشتباه لرینه کوندردکلری مکتوب محبت اثرده پدردیو بیورمشلر اول فرزند حمیده خصالدن ضراعت و ابتهال ایله. توقع‌اولنورکه اتالق واوغللق‌مرتبه سی رعایتنه بایزید شوریده حالك جریدهٔ اعمالنه قلم عفو و مـرحمت چکوب ماجراسنی گرداب نسیانه براغوب انتقامدن کچمکه احسان اولنه وبر موجب[مضمون] عطوفت مشحون انی اناا‌خوك فلاتبتئس[۱] زبـان بلاغت وملاطفت ایله خاطرفاترینی اول جانبه‌جلب وجذب ایتمکه سعی وهمت‌اولنه

به شیرین زبانی ولطف وخوشی توانی که پیلی به موئی کشی

و عنایت نامهٔ نامی لریله خدام والامقام لرندن برمعتمد علیه‌آدم بیله‌کوندریله که بزدخی اول حضرتك رضاسی مقتضا سنجه عامل ایدوب‌آداب سلاطین وناموس خواقین اوزره لازم کـلانی اجرا ایدوب اول شه‌زاده نك گناهندن کچیلورسه اول حسناتك ثمراتی حضرتکزه راجع وسیئاتك مکافاتی اکا عاید اولور.

۱ــ سورهٔ یوسف ۶۹

نکوئی کن بدان کو با تو بد کرد　　کاز آن بد رخنه در اقبال خود کرد
چو آیین نکوکاری کنـی ساز　　نگردد برتو جز آن نیکویی باز

وشیخ سعدی‌شیرازی حضرت لرینك بوبیت مشکین طرازی نامهٔ شرف‌رسان لرده بواسلوب مرغوب اوزره تحریروبیان اولنمش.

نکویی با بدان کردن چنان است　　که بد کردن به جای نیك مردان

اگربو بیتك‌برابر نده‌بو قطعه‌ازبیوریلورسه مروت واحسانه انسب‌اولمق‌مقرر در

فریدون گفت نقاشان چین را　　که این‌برگردخرگاهش بدوزند
بدان را نیك دارید ای عزیزان　　که نیکان هر کجا باشند عزیزند

وتبلیغ رسالت‌ایچون قدوة الاعاظم‌والاعیان سیف‌الدین‌ارشتی‌آغا ذوالقدرلو که اتادن اتایه بختیاروصداقت شعار خدمتگزارمز درمعتمدالخواص والاعیان‌طوراق آغاایله روانه قیلندی عزحضورموفورالحبوره ابلاغ وایصال‌ایتمك ایچون‌بعضی‌اغز خبرلری‌اصمارلنمشدرسمع رضای‌شریف‌ایله‌اصغا اولنمسی‌رجا اولنوروطوراق آغایه رحمت حق ویوزاقلغنه ماصدق اولسونکه حلال‌زاده لك اوزره توقعدن زیاده خدمت ایتمشدروترقب اولنور که فیما بعد دوستلق ومحبت قواعدینی‌محکم طوتوب. ریاض استحبابی جویباراختصاص واتحادایله سیرآب ایده‌لروبوولایتده واقع اولان‌خدمات ومهمات وتحفه‌ها وتبرکاتدن خاطرشریفه خطور ایدرسه ادنی اشارت ایله رهین منت بیوریله .

همواره مسند سلطنت وکامکاری واورنگ نصفت وشهریاری بعزوجودپرجود مزین ومشرف باد .

الهی تا جهان را آب و رنگ است　　فلك را دوروگیتی را درنگ‌است
ممتع دارش از عمـر و جوانی　　ز هر چیزش فزون ده زندگانی*

---

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۳۸ـ۳۶

نامهٔ دیگر سلطان سلیمان خان به شاه‌طهماسب درخصوص بایزید

تا بارقهٔ سابقهٔ عنایت رب‌العزة تبارك سبحاناً قدیراً وتعالی عمایقولون علواً کبیراً[1] مانند صبح صادق مطالع صدور پرنور سالکان مناهج حقایقده بارق ورخشان وآفتاب مشرق و اقبال افق عزوجلال و اوج رفعت وکمالدن فضای سرای جهان وساحت فسحت حال عالمیانه شارق و درخشان اوله‌کوکب بخت همایون سعادت مقرون حضرت‌فلك رفعت‌کیوان منزلت‌گردون ابهت انجم‌اهبت، نیراوج سربلندی، بدر عالی قدر منزل ارجمندی ، برجیس برج شرف، درسعادت صدف، غرهٔ سرنامهٔ شاهی، طرهٔ جبههٔ سعادت پناهی ، فریدون فرهمایون‌اثر، خسرو ایوان سکندرمکان، آرایندهٔ سریر سروری ، زینت دهندهٔ تخت داوری ، ماه آسمان جلالت ، خورشید مطلع ایالت ، والاولایت دارا درایت‌کاوس کیاست هوشنگ فراست ، حاوی مفاخر کیخسروانی ، راوی مآثر جمشید نشانی ، مؤسس امور مملکتداری ، مهندس رسوم نصفت شعاری ، فیروز بخت‌کسری تخت مکرمت قباب سیادت انتساب دولت‌ایاب عالی جناب معالی نصاب عدالت آیین سپهرتمکین ، مهرسپهر عظمت ، سپهر مهر حشمت، شاه سعادت نهاد، شهریار منوچهرنژاد ، مسندآرای جایگاه کامرانی، مستند چاربالش جهانبانی ، اردشیر صولت‌کیقباد شوکت محمدت دثار دولت مدار، الفایز بالقدح المعلی والحایز بوجوه الدولة العظمی والقدر الاسنی سلطنت منقبت‌خلافت

۱ــ الاسراء ۴۵

مرتبت عالی جاه‌جم کلاه ، خدیو سعادت دستگاه لازالت شموس معـالی قدره عن مطالع العز والسعادة طالعة وما برحت بدور عزه ومجده فی منازل الشرف والسیادة لامعة، بیت‌الشرف حشمت وشهریاری اوج برج شوکت و تـاجداری دن بتوفیق‌الله تعالی رب المغارب والمشارق ساطع وبارق اوله دعوات صالحات اجابت قرین‌که مخبر مضمون مناشیر تباشیر صبح سعادت وتحیات صادقات اصابت رهین‌که مقرر اشارات بشارات یمین‌محبت اولوب حیطهٔ مدرکات ارباب فهم و ادراکدن افـزون و دائرهٔ‌احصادن‌حرکات‌افلاك‌کبی بیرون‌اوله زبان قلم‌وقلم‌زبان تقریرنده‌قاصرو‌فذلکهٔ جامع‌الحسابی‌ضبطنده‌حساب نکته‌یاب عاجزوفاتردرغایت حب و وداده مبنی‌و‌کمال رابطهٔ اتحاد دن منبی‌اولوب مهب فضای صدق انتماسندن نسایم‌خلت ابدپیوند متنسم و زلال وفـای روان بخشاسندن ریاض خوش هوای دوستی و الفت سرسبز ومتبسم اوله شهود عهود و وفا ایله ثابت و مؤکد و عنوان خریطهٔ ثنادن شریطهٔ صفا اوزره ممهد ومجدد قلنوب اسلوب مرغوب تبجیل وتوقیرایله صوب جناب سامی ومجلس گرامی‌یه‌که مرکزدائرهٔ‌عزجاودانی‌ومطرح‌اشعهٔ قدروکامرانیدرتبلیغ‌وتوجیه‌اولنوب.

انهاء ضمیرخورشید تنویر وانباء خاطر حقایق سمیراولدرکه برساعت‌سعادت اثر وبروقت میمنت رهبرده هدهدکتاب هماپرواز نبأسبا یقین ایله و اصل وحمـامهٔ قمری مقری نغمه سازکبی صماخ روانه ومسامع مجامع ارباب عرفانه الحان‌رنگین حاصل اولدی میدان بلاغتده صافیات جیاد عبارات‌که زین استعارات وحلیهٔ کنایت ایله تزیین‌قلنوب‌کلمات حسان‌حسان ایله مضمارفصاحتده مطلق العنان‌استباق‌وجولان ایتمشدر معروض انظار اولی‌الابصار ومشهود عین تدبر واعتبار واقع اولوب. یعنی فرائدلالی معانی‌که سلك سمط الفاظ آبدارده انتظام ویرلمشدر سمع قبوله وصول بولوب سبحه وارانامل‌تأمل ایله تقلیب وشمارا‌ولند قده زبدهٔ‌کلام خیرانجام‌بووجهله انفهام بولدی‌که مقتضای خلوص محبت ومبتغای خصوص مودت اوزره لایق ذمت همت علیه ومطابق مکارم خصایل مرضیه اولان ایفاء عهود واداء مراسم شروط وقیود مستدعای‌رای رزین‌وفکرگزین‌وباعث رفاهیت واطمینان‌کافهٔ مسلمین وموجب رضای سعادت افزای حضرت رب العالمین‌در. مطمح نظر دقایق بین اصابت قرین اولمش

واقعا اول جناب مکرمت نصاب ومحمدت اياب ايله ماببنده اولان عقد اكيدالاركان وداد وعهد شدید البنیان حسن اتحاد دن مأمول بودرکه معدل لیل ونهـارکبی میزان دهردو وارده همیشه‌لوازم خلت ومصافات ثابت واستوار اولوب ومحور دائرهٔ خط استواماننذی معاقد الفت و وفا اکمل نظام وتوافق تـام اوزره دائم استقرار بولوب، مودت قواعدی و موالات معاهدی اول وجهله تشييد وتأكيد اولنه‌كه لوایح انواری وسوانح آثاری رخسارهٔ دارو ودیارده وصفحات روزگار ده الی یوم‌القرار خورشید تابدارکبی روشن‌وآشکار اوله‌زیرا قباء ملك وملت طراز اتساق اسباب نصفت‌وصدق طویت‌ایله مطرز ومحلی‌ودوام‌ایام دین‌ودولت حسن‌نیت خیرامنیت ایله میسروموفی اولور ودرج درر مکنون‌نامهٔ فصـاحت مشحونده اشعار اولنمش‌که منهیان اخبـار ومخبران محبت ومسرت ایثار اولان‌ایلچیان نامدار ایله دولت دثار عزت شعارفرزند ارشد اسعدامجد اوغلم سلیم طـال بقاه بفضل الملك الكريم طرفندن معتمد آدملر کوندرلمش‌اولیدی اولادی انلره تسلیم اولنوردی شمدی همان‌انتظاریرا روکارگذار کمسنه لر کلمسنه در ارسالنه مبادرت اولنه‌که تسلیم اولنوب بـاعث تأکید اخلاص وتزاید اختصاص اوله دینلمش .

بناء علی‌هذا اول ذات ملك سمات و حمیده صفاتك بلغه‌الله تعـالی الی اعلی الدرجات قواعدصدق نیت وصفای محبتلری اوزره بومهمك تحصیلی‌وبوخصوصك تکمیلی ایچون حالا وان بگلربگیسی اولان امیرالامراء الكرام كبيرالكبراء الفخام ذوالقدر والاحترام، صاحب العز والاحتشام خسروپاشا دام‌اقباله ونجح آماله‌سعادت نهاد ونجابت‌نژاد مشارالیه اوغلم طرفندن چاوش باشی‌علی‌آغا ومتفرقه‌لرندن فیروز اول جناب فلك اقتدار ورفیع المقدار صوبنه ذخرالاقران ، فخرالاعيان يساول باشی ولی بك زید مجده ایله بروجه استعجال روانه وارسـال اولندیلرعند حصول شرف الوصول مأمول درکه بـایزید ایله جمله اولادینی انلره تسلیم ایـدوب کوندرمکده مقتضای‌همم والاشیم صدور وظهور ایده‌که تاانقراض زمان مستوجب مودت‌بی‌پایان ومستجلب اسباب‌خلت ابد اقتران اولوب.

هردم‌مرافق یگانگی ودوستی مرافق وساعدیمن وسعادت‌مساعد وموافق‌اولمق

محقق در ومضمون میمون کتاب عنبرین نقاب و بلاغت نصابدن بعض ملتمسات که رجا وتمنا اولنمشدر مسموع سمع قبول اولوب منزلهٔ حصوله موصول اولمشدر.

اولا مدینهٔ طیبهٔ مقدسهٔ نبویه که مهبط فیوض وحی ربـانی و محط مواهب سبحانی اولوب مطلع نورلامع الظهور جمال محمدی و منبع جویبار کوثر آثـار نوال کمال احمدی در، علی‌ساکنها افضل‌الصلوات والتحیة ماتعاقب الغداة والعشیة، جوار عزت مدارنده اولان بقاع فلك ارتفاعده نشانهٔ ساحت عالم ملکوت وآرامگاه محرمان‌اسرارخلوتسرای جبروت نمونهٔ روضات جنات برین‌بقیع رفیع‌سدره آیین‌ده‌اولان‌مشاهد مشاهیر ائمهٔ عظام ومراقد اجلهٔ کرامك‌بعضنه که هربری رهبران‌مسالك دین‌وسروران ممالك‌یقین در رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین‌مرکوزخاطرعاطرومنکوزضمیر خورشید مآثر واقع اولان نذور وصدقـات وصلات مبراتی ایصال وادا ایچون آدم کوندرلمك استدعا اولنمش ایمدی اول ذات ستوده صفات و مکرمت سماتك رای شریف عالم آرا وطبع منیف حقایق نمالرینه ظاهر وهویدا اوله که مـابینده اولان حسن طویت ومحض‌محبت مقتضاسی‌اوزره اتمام مهام وانجام مرامده مساعی جمیله ویمن اقدام ظهور ایدوب مشارالیه خسروپاشا ایله دولت اقتران سعادت نشان اوغلم سلیم جانبندن واران آدمی سنه بایزید ایله درت نفر اولادی تسلیم اولنوب ارسـال اولندقده‌که نتیجهٔ لوازم مصـادقت وشریطهٔ طریقهٔ مؤالفت در مقصود وموعود علی ماهوالمأمول شرف قبوله موصول قیلنوب من بعددخی اسلوب مرغوب عهد ووفـا وعادت میمنت مقرون صدق وصفا محاسن خصائل ملوك اوزره مرعی‌ومسلوك‌اولدقجة واقع اولان جملهٔ آمال وملتمسات ومقاصد ومرادات‌صحیفهٔ ضمیر منیرده‌صورت پذیراولدوغندن زیاده میسر ومحصل اولمق مصمم ومحقق در .

ثانیاً اول‌جناب عالی لازال محفوفاً بالمعالینك غرهٔ ناصیهٔ تاجداری قرهٔ‌باصرهٔ شهریاری اولادامجادلری حقنده سـابقاً انواع نوازش خسروانه و اصنـاف عواطف ملوکانه مرجوومأمول اولدقده مبذول ومقبول اولمشیکن‌حالا وارد اولان کتاب‌مشکین نقابده هنوز اول‌گلبن‌گلستان جاه وجلال وانوار حدایق عزو اقبال غنچهٔ وجود لری گلشن شهود ده نوشکفته اولدقلری اشعار وانبا اولنمش پس استنشاق روایح‌عنایات

عمیمه واستشمام فوایح رعایات‌جسیمه ایچون الطاف شامله‌دن تشریفات کامله‌صدوری ملحوظ انظار اصابت آثار واقع اولمشدر و فحوای کلام‌درر نظام نـامهٔ مسرت اختتامده اول‌جناب سلطنت منابك منسوبات ومتعلقاتندن بوجانبه کلنلری امراء سرحد منع ایـدوب رخصت ویـرمیوب کیرو اول جانبه کونـدرملری اشارت اولنمغین بوخصوص ایچون نگهبانان اقالیم معموره اولان امراء عظام ومستحفظان ممالك محروسه اولان کبراء فخامه تنبیه وتأکیداولندی که اول‌جانبدن اجازت‌المدین کلنلرك طریق‌مرورلری بسته وقنطرهٔ عبورلری‌شکسته اولوب اصلا برفردك سرحد ولایته دخولنی تجویز ایتمیوب کیرومعاودت ایتدیره‌لر واول خسرو جمشید اقبال وهمایون فال قبلندن مقدما تجدید قواعد محبت وتمهید معاقد دوستی و مودت ایچون کوندریلان معتمدالدولة السنیة مؤتمن الحضرةالعلیه، مفخرالاعیان جعفر سلطان دام مجده مصحوب اجناس تشریفات فـاخره وانواع تبرکات زاخره قلنوب بی‌تأخیرو تراخی مفارقت وتوفیق میمنت رفیق‌ایله معاودت ایتدیرلمك مقرر ومحقق درتاکه مشارالیه خسروپاشا واوغلم آدمیسی ایله بایزید و جمله اولادی ارسال قلنوب سرحده واصل اولدقلرنده تخمینا متلاقی اوله‌لر ومنـازل ومراحل ده حفظ وحراستلری وترتیب مهمـات مصلحتلری ایچون خدام والامقام دن آدملرقوشلمشدر .

انشاءالله الرحمن مساعدت عون یزدان ایله اول جناب مکرمت مناب‌سلطنت مآبك مجلس منیف ومحفل رفیعلرینه واصل اولورلر .

باقی درجات عالیات دولت همایون وشرفات غرفات عزت روز افزون انوار طوالع‌لوامع سلطنت ومکنت آثاروسواطع مطالع‌سعادت ورفعت ایله مزین ومحلی و روشن ومجلی‌اولوب. تضاعف عطایای الهی وترادف آلاء نامتناهی اوقات‌خجسته ساعاتکزده مقرون ومخصوص واساس حشمت‌عظمی واسباب شوکت واعتلاایله‌کانه بنیان مرصوص باداابدالاباد .*

۱

* منشآت فریدون‌بیك ج۲ ص ۳۳ـ۳۰

جواب

تحيات مسكية الفوحات نسايم اسحار صداقت آثار ايله تبليغ بليغ اولند-
قدنصكره ضمير منير خورشيد رتبه كه منور عالم اتحاد و محبت در روشن و مبرهن
دركه بين‌الاحباب بلا ارتياب سلوك مسالك خلوص نيت و صداقت و انهاج مناهج
صفاى طويت واستقامت باعث تزايدطريقهٔ مصافات وموجب تضاعف قواعدموالات
اولمقدر. للهالحمدوالمنة خصلت شاه فريدون بينش ودارا دانش وشهنشاه نوشيروان
وسكندرمنش دن حالا صدور وظهورايدن آثارصدق مواعيد وايمان و انوار توافق
عهد و پيمان بين الاعيان نمايان اولديغى اول جانب جناب جلالت مآبه بودفعه
ارسال اولنان معتمد عليه خدام والامقامه امرموعود وطريق معهود اوزره تسليم
اولنديغى سبب اشتهار مكارم اخلاق و باعث انتشار محاسن اعراق اولمشدر. واقعاً
اول ذات فتوت مـآب ومروت نصاب گوهركان صدف صفا وجوهرصدق لطف و
وفانك اتساع عرصهٔ كرم وارتفاع ذروهٔ هممِلرندن مأمول ومسئول اولان‌بونك‌امثالى
خصايل محمودة الشمايل ايلدى كه ظاهر وباهر اولدى حقاكه بوكارصداقت شعار و
حقيقت اشعارانظار اولى‌الابصارده شرف قبول وعز وارتضايه موصول‌قلنوب مراياى
مهرانجلاى قلوب ارباب البابده جمـال باكمال اتحاد ويگانگى مشهوراولوب فوق
الحد مشكور ومحمود واقع اولمشدر .

همیشه چاربالش عزوعلا برقمهٔ قبهٔ هفتمین[1] خضراء افراخته ومهمات کار و انتظام احوال داروديار بارای‌صواب‌فرمای ساخته باد ابدالآباد. بحق‌النون والصاد.*

۱ـ ظاهراً : برقمهٔ قلهٔ هفتمین قبهٔ

* منشآت فریدون‌بیك ج۲ ص۳۴ـ۳۳

نامهٔ سلطان سلیمان به پیرمحمد خان اوزبك

[1].... مخفی اولمیه که دیار عجمك شهریار مشهوری وتاجدار مغروری شاه گمراه بوندق اقدمتوالی صدمات صرصر آیات قهرمانی وتتالی سطوات غضب وقهر صاحب قرانیدن خوفوخشیتورعب ودهشت ایدوب مسکنت وذلت بوزندن درگاه سلاطین پناهم جانبنه متعاقبا ایلچیلرکوندروب اصلاح احوال بلاد وانجاح آمال عبادی ایچون انواع تذلل وابتذال واصناف تنزل وارتذالله اصلاح ذاتالبین بابنده توقع وتضرع ایلمشیدی.لاجرم استیمان ارباب ادیان حیزقبوله موصول اولمق،ظیفهٔ نظیفهٔ سلاطین اهل ایمان اولمغین برمدت رخصت ویریلوب‌کند وحالنده قونلمش ایدی اتفاق اوغلم بایزید هوا و غرورایله مایل شروشور اولوب دیار شرقه وارد قده شاه ساهی‌نك شقاوت وخبائث سرنوشت قباحت سرشتی اولمغین اولصلحه مخالف بعض اوضاع ناشایسته و اطوار پسندیده سی ظاهر و آشکار اولمغه من‌بعد دروغ بی‌فروغنه اعتماد و اعتقاد ایتمیوب انك کبی ارباب فتنه و فساد و اصحاب بغی و عنادك دفع و رفعنه تصمیم وعزیمت و قصدونیت اولنمشدر.

انشاءالله خیرلرمیسراوله امدی اول جنـاب جلالت مآب و سلطنت منابك آباو اجدادعالی‌نژادی کمال‌اسلام ودینداری وتمام‌دیانت وطاعت‌گزاری‌ایله‌موصوف وسنی مسلمانلق ایله معروف درلاجرم شولکه مقتضای غیرت دین‌مبین وحمیت‌شرع

---

[1] ــ ازاین نامه جملات تعارفآمیزمقدمه ودعا حذف شده است .

متین سیدالمسلمین در ظهوره کتوریلوب طائفهٔ قزلباش بدمعاشك از الهسی بابنده
اقدام واهتمام اولنه که حضرت خدای رب العالمین فئهٔ مسلمین وطائفهٔ موحدین
ومجاهدینه دائما ناصرومعین اولمق محققدراکاکوره سعی جمیلکز مبذول قلنه.
اسباب دولت واقبال...[1]
حرر فی اواخر ذی الحجة الشریفة سنة ثمان وستین وتسعمایه *

۱ـ رك بهزیر نویس صفحهٔ ۴۱۴
* منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۴۹-۴۸

نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه طهماسب[1]

تحیات مبارکة سنیة　　و اثنیة فوائحها زکیة
و دعوات تلألأ کاللالی　　اجل من عقود جوهریة
تحملها النسیم بطیب‌عرق　　یبلغ بالغداة و العشیة

هرچندکه دیبای زیبای‌کلام فصاحت ادا حریرحسن تحریر ولطف تعبیر ایله تسطیر وتصویر اولنه وخلعت عبارت حلیهٔ استعارت وحلهٔ دلالت طراز بلاغت برله طور دل پذیر اوزره وشی وتحبیرقلنه وتمایم وشاح الفت جواهر زواهر حلت ایله مزین ومحلی وسررشتهٔ قلاید فراید مؤانست دررغرر مصادقت دن نمونهٔ عقد ثریا اوله حرزیمین‌ارباب وداد وفص‌نگین فؤاد صفانهاد اولان‌گهرمعتبرکان امکان‌ویواقیت مواقیت وازمان اعنی هدایای دعوات صافیات لامع الانوارکه لؤلؤی شاهوارکبی اصداف قلوب اشراف دن ظاهرو آشکار اولور وعطایای تحیات خالصات باهرالآثار مانند لعل آب‌دار زینت افسر تاج داران عالی مقدار اولمغه سزاوار اوله صدور سطورکتاب مستطاب محبت ارتسام ده مخزون ومندرج واستاراسرار خطاب‌صواب بااحترام ده مکنون ومندمج قلنوب اول حضرت هماهمت داور دولت فلك بسطت ملك خصلت عطارد فطنت مریخ صولت قمرطلعت مشتری مکانت جمشید مکنت

۱ــ طبق نوشتهٔ فریدون بیك این ششمین مکتوبی است که سلطان عثمانی به پادشاه ایران نوشته است دربارهٔ بایزید وپسرانش .

فریدون منزلت کسری تخت فیروزبخت، ایالت ایاب سعادت قباب سیادت انتساب داراشوکت کی قباد حشمت خسرو عزت خاقان رتبت ، نصفت دثار مکرمت شعار، رفعت مدارگردون وقار ، غرهٔ ناصیهٔ شهریاری قرهٔ باصرهٔ تاج داری . جم‌جاه‌عزت پناه ، سعادت دستگاه طهماسب شاه لازال خیام دولته بـاوتاد العزة مشدودة و ظلال اقباله ورفعته بنظام ایام حشمته ممدودة صوب صواب نما و جـانب شرف انتمالرینه اتحاف و اهدا روانه وانهـا اولنوب مرایای مهرانجلای خـاطر خطیر حقایق سفیر و مطاف طوایف لطایف اولان صحایف دقـایق معاکف ضمیر مشتری نظیر لامع ـ التنویرده روشن و مبین و واضح ومعین درکه نهال مقال زلال صفاء بال ایله بهجت تازه و اغصان کلمات محبت سمات طوبی مثال تنسم ریـاح موافات ایله سرافراز و برکمال اولوب اهتزاز بی‌اندازه بولوب بهارستان معانی و گلبرگ نکات بیـانی رشحات انس روحانی ونسایم عنبر شمایم صدق جاودانی ایله مرشح وصفحهٔ آفاق ولوحهٔ اوراق لوامع نیراتحاد وسواطع مهر و وداد ایله محلی وموشح اولورفضای خوش هوای دوستی و یاری وعرصهٔ چمنزار پیمانداری حسن نیت و تعهد وتربیت ایله لطافت ونظافت وخضرت وطراوت بولور درجـات ارتفاع شاخسار الفاظ درر نثاردن اثمار معنای محبت انبای لامع الانوار تماشاگاه نرگس بیدار اولی‌الابصارده نشانهٔ گلهای لعلین رخسار وانظار هوشیاران صاحب طلعت‌افزای دوحهٔ مراد ونزهت نمای سرابستان حسن اعتقاد اولوب نمونهٔ روضهٔ رضوان وحدایق جنان فرحت‌آثار و مسرت نثار درپس‌توالی ورود جنود وفود وتتابع وسایل عهود و رسائل محبت ـ نمودتعاقب کواکب مسعودکبی سبب‌دوام‌میامن‌مصافات وباعث تمام محاسن‌موافات اولوب اسالیب اساطین ارباب جاه ومکنت و قوانین خواقین صاحب مجدوشوکت سوابق ازماندن بونسق اوزره محقق الجریان در. واقعاً استقرار قواعد شهریاری و استمرار مراسم صداقت شعاری توأمان و اطراد امور دولت اتساق اعمـال صفای طویت ایله همعنان در قوام نظام احوال بنی‌آدم و بقاء بناء جملهٔ عالم توالی‌اسباب موالات و تتالی لوازم مصافات اولدیغی خرد خرده دان قتنده ظاهر و عیـان در بناء علی هذا مسالك مودت وعهد وافی ومشارع الفت و اعتقاد صافی شیمهٔ کریمهٔ ملوك

اوزره مشروع و مسلوك قلنوب منهیان اقبال و مخبران احوال واردان مواردکامرانی قاصدان مقاصد عزت نشانی بین الجانبین متعاقب ومتوارد اولمشدر . انتهاج مناهج محبت استنتاج نتـایج مودت تحریك سلسلۀ حب و وداد و تشبیك روادف عواطف دائم الازدیاد و تکمیل بنیان مخالصت و تعدیل ارکان مصـادقت ایچون خدام انجم احتشامدن قره حصار شرقی سنجاغی بگی اولان قدوة الامراء الکرام عمدة الکبراء الفخام الیاس بك دام عزه مصحوب خزاین وتبرکات واصناف تعظیمات وتکریمات قلنوب اول مجلس سامی و نادی‌گرامی یه ارسـال اولندی تاکه درر فواید عوایده مبدأ صدور و تضـاعف شرایف و عوارفه منشأ ظهور اوله مـادام که شریطۀ حمیده کرداری و طریقۀ بزرگواری بروفق امنیت و خلوص عقیدت مرعی و حمـاء میثاق وحدود اتفاق محمی طوتیلوب استمساك عروۀ وثقی وفا ومستدعای رضاء خیر اقتضا مودی اولنه ارجاء رجا وامید محط رحال نوید سعید اولوب اسبـاب اعزاز وتأیید تجدید و تأکید اولمق مقرر در واوح خاطر انور ده بووجه اوزره مصمم و مصور در و درر صدف شرف وکمال و دراری بروج مجد و اقبال اخلاف بجـانب عزت انتساب فرزندان سعادتمندان مکرمت اکتساب زید اعمارهم فی ارفع دولة شـامخ بنائها و دام آثار هم بـاسبغ نعمة راسخ سنائها ملحوظ لواحظ شهنشاهی و مشمول عواطف و نوازش پـادشـاهی اولوب هربرلرینه خلع اکرام وتحف بـااحترام تعیین اولنمشدر ان شاء الله الملك المتعـال ایمن الوجه واحسن الحـال عـز حضور موفور السروره شرف اتصال بولوب مثول خدمت و حصول امنیتدن صکره مقرون حسن قبول و رخصت عودت و نهضت ایدوب . اخبار مسرت ایثار دوام عافیت و اطوار ذات ملك صفات وستوده خصلت ایله باعث نیل آمال و امانی ومورث لوازم حبور وشادمانی اولمق مأمول در.

تالواء صبح سعـادت وفیروزی افق تتق میمنت و بهروزی دنگشـاده و داور خاور جهان افروز سریر سپهر چارمین ده اسباب حشمت نزهت آیینی آماده قلۀ اشعۀ لمعۀ خورشید عزت جهان پیمـای و خـافقـات رایـات قدر و حشمت آسمـان فرسای اوله .

شعر

لازال بالقدر الرفیع ممتعا		مادارت الایام بالاعوام
بباجل احوال و ایمن عزة		واتم اقبال مایلیه دوام *

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۵۰-۴۹

نامهٔ سلطان سلیمان‌خان به‌ابراهیم سلطان

ضمیر منیر انهااولنان بودرکه تمهید معاهد وداد وتأکیدمعاقد ایچون آستان‌بلند ایوان و فلك ارکان مزجانبنه ایلچیکز ارسال اولنمش سرحد ولایته‌کلدکده تـأخیره تسویف اولنمشیدی تاکه ورود وفودکزخبری دیارعجمك نام‌دار مشهوری وتاج‌دار مغروری سرداراشرارشاه‌گمراه طرفنه واصل‌اولوب مابینکزده ممالك ومسالك‌قریب اولمغه حیطهٔ مملکتکزه پرگزند ایرشدر میوب بوجانبه خلوص نیت و صفا طویتکز جهتندن ترتب ضرر وتعاقب فتنه وشرواقع اولمیه . حالیاعز حضور موجب السرور ایله ایلچیکزه تشریف حسن‌اجازت بیورلمشدر. عندالوصول ادای مراسم وفـادت ایلیوب انجاح مهام واتمام مرام ایله یمن اعادت میسر اوله و بودیار جلیل المقداره اقرباکزدن فخرالاماجد والاعیان ، ذخرالاماثل والاقران درویش محمد زیدقدره‌قصد حج بیت معظم ونیت طواف قبله‌گاه عالم ایدوب‌کلدکده جبین مبیننده دلایل‌مجد و وقار لامع و آشکار اولوب اول اطرافك احوالندن وقوف و اختیاری سببندن صوب صواب انتماکزه ارسال‌اولندی لاجرم لازمهٔ ذات‌حمیده صفات وگزیده سماتکزاولان شجاعت ودین داری و دیانت ونصفت شعاری مقتضاسنجه اول عدوی دین ودولت وفتنه‌جوی اهل‌مکیدتك دفع و رفعی خصوصنده اوملورکه نیجه‌آثار لایقه‌وتدبیرات فائقه اولنوب طایفهٔ خایفه سی‌مخذول ومنهزم ونام بدفرجامی صفحهٔ وجوددن منعدم قلنه‌گرچه سابقاًکندو ولایتنی‌حفظ وحراست ایچون مواکب کواکب مثال ایله‌اقلیمی

پایمال اولمغدن خوف وخشیت ایدوب درگاه سعادت دستگاه مزه ایلچیلر کوندروب اصلاح ذات البین بابنده انواع تذلل وتضرع ایتدکده قبول استیمان ارباب ادیان شیمهٔ کریمهٔسلاطین‌اهل‌ایمان اولمغین‌برزمان‌رخصت و یریلوب‌ارخاء عنان‌اولنمشیدی لکن اوغلم بایزید غرور جوانی وهوی و اتباع شرور و اغوا ایله اکاوارد قده عفو۔ سیئات وصفح زلاتی ایچون استشفاع ایدوب بی‌توقف وامهال بوطرفه ارسال ایتمك خبرین کوندرمش‌ایکن‌تعویق وتأخیر ایله نقض عهد وخلف وعدایتمکین من‌بعدانك دروغ بی‌فروغنه اعتماد واعتقاد اولنمیوب نیت همت خیرامنیت شاهانمه لازم ومهم اولدی که‌اول طایفهٔ بدکردارك وجود مضرت‌آلوده‌لری‌تیغ‌اظفار آب‌دار ایله جریدهٔ دنیادن‌حك‌اولنوب خلق‌عالم‌شوروشر و کید وضررلرندن امین‌اوله. انشاءالله‌الرحمن جنود مجندهٔ اسلام‌وسیوف مهندهٔ ظفرنیام‌ایله قلع‌وقمعنه‌تصمیم وعزیمت اولنمشدر.

حضرت‌رب عرت دن‌جل وعلامرجو درکه خیرلرمیسر ومقدراوله سزك‌دخی ذات‌قدسی‌صفاتکزده مرکوز اولان غیرت‌دین اسلام وحمیت شرع الانام مقتضاسنجه بوخصوص ده بذل اقدام وصرف اهتمام اولنوب اول جوانب ده اولان امراء ارباب دین وعساکر مسلمین ایله اول مفسد بدآیینك ولایت ومملکتی یغما و تالان و خراب و ویران قلنمقدن خالی اولنمیه‌که حضرت رب‌العالمین طائفهٔ موحدین و مجاهدینه دائماناصر ومعین اولمق محقق در.*

---

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ص ۵۱ـ۵۰

نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه طهماسب

اعلی‌حضرت گردون بسطت فلك رفعت ملك خصلت ماه ماهیت عطارد فطنت ناهید عشرت خورشید منزلت بهرام صولت برجیس‌سعادت کیوان سطوت، ستارهٔ سیارهٔ سماء سیادت ، اخترفیروز جهان افروز آسمان امارت، قطب ملك و دولت ومعالی، خلاصهٔ ایام ولیالی، مهرسپهرعزت وجلال، بدرعالی‌قدرافق سعادت‌واقبال، بهجهٔ مهجهٔ پادشاهی ، صبح ضیابخشای ملك شاهی ، مشرق انوار مکرمت دثاری مطلع آثار ایالت وتاجداری ، نجابت نجاد نباهت نهاد، سکندرفطنت کسری معدلت کیخسروکاوس شوکت قیصر فریدون ابهت ، مسندآرای حشمت وشهریاری، زینت افزای اورنگ‌کامکاری، متمم مکارم‌الاخلاق السنیة، مکمل محاسن الاوصاف الملکیة حاوی میامن‌منقبت، ناشرمناشر محمدت، دولت مدار نصفت شعار، المؤید بتاییدالله الموفق بتوفیق‌الله ، آفتاب اوج مکنت وجاه طهماسب شاه لازالت طوالع عزته فی مطالع السعادة مضیئة شارقة ومابرحت نجوم‌حشمته‌فی‌بروج‌السیادة لامعة‌بارقه‌هدایای تحایای وافیهٔ صافیة الاوصاف وسنای ثنایای شافیهٔ زاکیة الاطراف که محض‌خلوص محبت ومصافات وفرط صفای مودت ومؤاخاتدن منشعب و منبعث اولور مصحوب قوافل مصادقت ومشمول رواحل‌موافقت قیلنوب‌هدیهٔ محفل‌منیع وتحفهٔ‌مجلس‌رفیع قیلند قدنصکره آیینهٔ ضمیر منیرجام جهان نمانظیره‌که وجوه حسن تدبیرانده‌صورت پذیر وجایگیر اولوب مشاعل انوار علوم غیبیه دن مقتبس ومستنیر در لایح و روشن

و واضح و مبین درکه تشیید بنیاد وداد و تجدید مواد اتحاد ضوابط و روابطه منوط و وسائل و رسایله مربوط اولمغین روضات حسن مخالصت و دوحات یمن مؤانست اقطار اقلام محبت اعلام وامطارارقام مودت ارتسام ایله سرسبز وریان‌وتازه وخندان قیلنوب .

ارض روم بگلربگیسی آدمی‌له اول جناب عالی مناب سلطنت مآب ایالت ایاب،نورحدقهٔ شاهی‌نورحدیقهٔ پادشاهی،لازالت شموس‌سعادته منیرةمشرقة وغصون سلطنته نضیرة مورقة نك مجلس سامی‌لرینه محبت نامهٔ‌گرامی کوندرلمشیدی‌واروب بولوب‌حقیقت مجاری‌احوال وپیغام وجملهٔ امورمصالح ومهام اعلام اولندقدنصکره اول غرهٔ جبههٔ‌اقبال وذروهٔ افسراجلالك نشأة روحانیدن اولان محبت جاودانی برق یمانی‌وکواکب دری‌نورانی کبی مرایای‌اکوان ومجالی‌اعیانده تابان وشعشهٔ‌خورشید رخشان وش‌ساحت‌جنانده نمایان ودرخشان اولوب مشارالیه بگلربگی آدمی ایله‌نامهٔ سامیه جواب مستطاب آن جناب‌گرامی که رقم زدهٔ کلك دبیر فصاحت تقریردرارسال اولنمغین اسعد ساعاتده عزوصول وشرف قبوله موصول اولوب مجدد مبانی قویم البناء و داد ومؤکد قوانین لازم الابقاء اتحاد واقع اولدی مقدمهٔ بلاغت استیعاب ده صحیفهٔ سداد وصواب‌اوزره مرقوم کلك براعت انتساب اولان عرض عوارض‌حالات وسوق فحاوی‌کلماتدن استفاده اولندیکه اول جناب عالی و مظهرمکارم و معالینك دائما نیت خیرامنیتلری برموجب احاسن صفات ارباب عزو دولت ومحاسن سمات اصحاب جاه ومکنت همیشه مراعات شرایط اخلاص وملاحظهٔ ضوابط اختصاص له بین‌الجانبین‌بنیان‌اتحادك اشتدادینه و ارکان ودادك امتدادینه مصروف ومعطوف‌ایمش هرآینه نتایج سوابق مخالصت وغزات(؟) سوالف مصادقت مقتضی درکه اول‌جناب نعم‌المآبك خصائل‌حمیده وشمائل‌پسندیده‌لرندن دائمابونك‌امثالی‌آثارجمیله واطوار جزیله صدورایلیه ودرج دررمشحون ومضمون‌فصاحت مقروننده بایزیدك‌خصوصنده معتمد ویرار ومعتقد وکارگذار آدملرکوندریله‌که انلره تسلیم اولنوب لوح ضمیر ده صورت پذیر اولان حسن تدبیر نه‌ایسه انکله عمل اولنه دیواشعار اولنمش بناء علی هذا امراء عالی‌شان سعادت اقتراندن‌امیرالامراء الکرام،کبیرالکبراء الفخام، ذوالقدر

والاحترام صاحب العزو الاحتشام ولایت ذوالقدریه بگلربگیسی علی‌پاشا خواص اعیان آستان رفیع‌الارکاندن باش قپوچی باشی اولان فخرالاماجد والأکارم جامع المحاسن والمکارم حسن آغا اول صوب صوابنمایه ارسال اولندی لر ان شاء الله تعالی عزحضورفایض الحبوره وصول بولدقلرنده مأمول درکه شرایط دوستی ومحبت و روابط مودت والفت مرعی اولوب مطابق وعدصادق وموافق عهد سابق بایزیدی وررت اوغللنی انلره تسلیم ایدوب بوطرفه ارسال بابنده آثار الطاف عمیه واخلاق کریمه ظهورایده که مورث تأیید موافقت و وداد وباعث تضاعف ومؤانست واتحاد اولمق‌محقق در . بالجمله رعایت‌عهد وپیمان ومحافظت صدق مواثیق وایمان ذمت بلندهمت شاهان عالی‌رتبته الزم وانسبدرکه سبب ترفیه معاش جمهور اولوب مجموع خلق عالم آسوده وپرحضور وکافۀ ذریات بنی آدم آرمیده ومسرور اولمق انکله میسر ومتصور اوله .

همواره عزایم همم درپاشیم زه‌اهم وخاطرفیض مظاهرده مصمم‌اولان‌مراعات امورسپاه ورعیت ومواسات حاجات‌اهالی‌مملکت درتاکه یمن عدل ودادایله احوال عباد طریق سداد اوزره اولوب جملۀ بلادمعمور وآباد اوله .

همیشه ورود وفود عنایات ربانی وجنود سعود عطیات سبحانی ایله درجات عالیات دولت همایون وعز وسعادت روزافزون مستحکم ومستدام باد ابدالآباد.

حرر فی ربیع‌الأول سنة۹۶۸ *

* منشآت فریدون‌بیك ج ۲ ص ۴۳-۴۲

نامه شاه‌طهماسب به سلطان سلیمان‌خان

سلطان البرین و خاقان‌البحرین ، سمی نبی‌الثقلین وارث ذی القرنین، خادم الحرمین‌الشریفین، سلیما للسلطنة والشوکة والحشمةوالعظمة والابهة والنصفة والعزة والاقبال سلطان سلیمان خان .

مرحبا طایر همایون فال	که رسید از سپهر عزوجلال
یعنی از بارگاه سلطانی	ساحت شوکت سلیمانی
بسته بربال نامه‌ای مشکین	نامه‌ای عطرسا چو نافهٔ چین
نامه‌ای عطرریز مشك فشان	نامه‌ای فیض‌بخش‌جان‌وجهان
همه‌گیتی به روی او مسرور	همه عالم زفیض او پرنور
روضه‌ای چون‌بهشت مینافام	پاك کیشان در آن‌گرفته مقام
خیل قدوسیان ز هرطرفی	همچو مرغان قدس‌بسته صفی
همه ازشوق‌یکدگرمدهوش	همگی درسخن ولی خاموش

مرآت غیبی ومشکلات امور حقایق لاریبی که مجدداً از تتق غیب برمنصهٔ ظهور جلوه نمود وبه‌وجه جمیل پردهٔ خفا ازجمال‌شاهد مطلوب‌وچهرهٔ مقصودگشود اعنی نفحات ریاض مکرمت و اقبال و رشحات امانی و آمال که از مهب عاطفت سلطانی وجویبار حدایق موهبت و مرحمت اعلی حضرت سلیمانی ، سلطان الغزاة والمجاهدین ، ممهد مصالح الاسلام ومناظم المسلمین، پادشاه عالم پناه سکندرجاه

مظهر آثار تخلقوا باخلاق‌الله .

شهنشاهی که آمد چون سلیمان — همه روی زمینش زیر فرمان
فراز چرخ چارم تکیه گاهش — فزون از هرچه گویم عزوجاهش
فلك بالای چترش سایبانی — زحل بربام قصرش پاسبانی
به‌عالم خوان احسانش کشیده — ازآن هرکس به‌حظ خوددرسیده
سخن کوتاه نبود هیچ جائی — کس از خوان نوالش بی‌نوایی
در قصر رفیع او در ایام — بود سدی میان کفر و اسلام
گرآن سد درمیان حایل نبودی — جهان را چشم راحت کی غنودی
چو ذاتش‌مایهٔ امن وامان است — دعایش‌حرزجان انس وجان‌است

ناصب لوای اسلام ، ماحی آثار الکفرعن صفحات الایام . شهسواری که تا رایض‌قضا وقدر زمام‌اقتدارابلق تیزگام ایام را به‌دست قدرت‌واختیار او داده‌ویکران همت عالی نهمتش‌گام جز درتحصیل کام ومرام عاجزان ننهاده،شهریاری که‌تاکمیت خوش خرام همتش در میدان جهان بانی و جهان داری جولان نموده ملحوظ ضمیر ومنظور خاطر خطیرش غیر از اعانت مظلومان واغاثت ملهوفان امری دیگر نبوده .

شاهی که به‌حسن‌رای وتدبیر — زاو یافت اساس ملك تعمیر
آیین سکندری فن او — آیینه ضمیر روشن او
شاهی که به مهد پادشاهی — جز شیوهٔ عدل و داد خواهی
ننموده خطور در ضمیرش — . . . .[1]
آیین جهان نظام ازاو یافت — کار همه انتظام از او یافت
هم سیر فلك به وفق رایش — هم کار جهان به مدعایش
کس نیست زعین‌رحمت او — فارغ ز دعای دولت او

سمی نبی‌الله الملك الرحمن، مظهر انوار ومظهر آثار انه من سلیمان[2] ، مطاع اعاظم السلاطین ،کفیل مصالح الاسلام و کهف المسلمین ، حافظ بلادالله عن مکاید

۱ــ درمنشآت مصراع دوم‌نیامده
۲ــ سورة النمل۳۰

الکفار ، حارس مبانی‌الاسلام عن‌الضر و الاشرار، سلطان فلك قدر گردون وقار،خاقان جم‌جاه سلیمان اقتدار.

تعالی الله ای شاه فرخنده رای — که رای تودارد جهان را به پای
تو آن‌شهریاری که درعدل وجود — عدیلت نیاید دگر در وجود
جهانی پر از رحمت عام تست — جهان سربه‌سر فیض انعام تست
ز لطف تو عالم همه کامیاب — چو ذرات از پرتو آفتاب
جهان را که خالی زنامت مباد — توداری ز عهد سلیمان به یاد
ترا داد توفیق حق یاوری — در احیای آیین اسکندری

قامع آثار الشرك و الطغیان ، رافع الویة العدل و الاحسان ، حارس ناموس الاسلام ،کاسر ناقوس‌الکفروهیاکل‌الاصنام، لازال مؤیداً بالتأییدات الجلیة من‌عندالله الملك المنان و موفقاً بالتوفیقات العلیة من الله المعین المستعان، رفع‌الله لواء عظمته وسلطنته وُحشمته علی‌السماء وبسط بساط معدلته ومرحمته و رأفته لمصالح‌المسلمین علّی بسیط الغبراء بر کشت زار امید دوستان صادق الوداد و محبان ثابت الاعتقاد فایض و فایزشده بود دراعز اوقات و اشرف ساعات سمت ورود یافت. چون‌مضمون بلاغت مشحون‌آن مبنی‌براستحکام بنیان مصادقت‌ودوستی و انتظام‌روابط خصوصیت ویگانگی بودنسایم روح و راحت به‌مشام جان وجنان‌رسید. فاماچون حاملان‌خطاب مستطاب که دونفر ازملازمان ایالت مآب مصطفی پاشا حاکم ارض روم بودند چنان تقریر نمودند که قپوچیان درگاه عالم پناه نبودند واحتمال آن داشت که کتاب‌مزبور از جانب آن اعلی حضرت نباشد بلکه بعضی جهت مصلحت خود در میانه تمهید وترتیب داده باشند فی‌الجمله موجب تردد ودغدغهٔ خاطر گشت وباوجود به احتمال صدق این معنی مراسم تعظیم وتکریم به‌جای آورده به‌ورود آن ممنون شد .

آنچه درباب‌سلطان بایزید وفرزندان نگاشتهٔ اقلام محبت ارقام منشیان‌بلاغت نشان شده بود که ممات اوبه وجود ازحیات اولی‌است او را به‌قتل رسانیده فرزندان او راکه معصوم وبی‌گناه‌اند بفرستند برعالمیان ظاهر است که مشارالیه اظهار عقوق و دشمنی به‌بندگان آن‌حضرت نمود چون مدتهای مدید این‌معنی درخاطر این‌مخلص

خطور داشت که بتوفیق‌الله در وقتی از اوقات خدمتی‌نمایان نسبت بدان‌اعلی‌حضرت به تقدیم رساند به‌حسن خلق وتدبیر به‌هرنوع و هر زمان‌که میسر بود او را به‌دست آورده یابه‌قتل رساند وده هزار کس ازنیك وبدکه همراه داشت پراکنده و پریشان ساخت حالا مدتی است‌که مشارالیه‌گرفتار است فاما فرزندان اورا به‌طریق فرزندان خود نگاه داشته رعایت می‌نمائیم و این معنی هر آینه به‌اندك تأمل براربــاب عقل ودانش ظاهر است‌که از گرفتن و مقید ساختن سلطان بایزید وقضیهٔ قتل ملازمان و یك‌جهتان ودوستان اوغیراز دوستی ومحبت آن‌اعلی‌حضرت امر دیگرمنظورنیست. اگرشمه‌ای دل‌بستگی‌وامید بااومی‌داشتیم‌گرفته ومقیدنمی‌ساختیم‌ودوستان‌ویك‌جهتان اورا به‌قتل‌نمی‌رسانیدیم‌و آن‌که اورانگاه داشته‌ایم جهت خاطر آن اعلی‌حضرت‌است نه‌جهت سلاطین ماوراء النهروهند وخطا تا به هرچه اشارت آن اعلی حضرت باشد به‌عمل آوریم وبعدازگرفتن وقتل ملازمان ودوستان ظاهر آن است‌که میان مــا و او چگونه التیام ممکن تواند بود. چرا باشد ؟ اوباپدربزرگوار عالی قدر و ولی نعمت وپادشاه‌خود، با وجود حقوق ونعمت نامتناهی چه‌کردکه باماچه‌کند واز اوچه‌چشم توان داشت . پس درباب حیــات وممات او وفرزندان امر واشــارت از آن اعلی حضرت پــادشاه ظل‌الله است و دوستی ومحبت آن اعلی حضرت به تقدیم رسانیده خود اصلا غرضی به‌وجود وعدم ایشان ندارد واگر داشتی او را بدین مرتبه از خود نومید نمی‌ساخت وبه این مرتبه قطع امیداز او نمی‌کرد . مجملا آن که آنچه آن اعلی حضرت درباب مشارالیه و فرزندان اشارت فرمایند سمعاً وطاعة‌گویان به‌تقدیم می‌رساند وسعی و همت خودکه در همچنین امری به جای آورده میانهٔ عــالمیان [۱] ضایع نمی‌سازد . امر امر حضرت خداوندگار و حکم حکم آن اعلی حضرت فلك مقدار است . هذا ماعهدنا الیکم و العهدة فی‌الدارین علیکم .

همواره ساحت فسیح الفضای خاقانی و فضای خوش هوای بارگاه سلیمانی از غبار ادبار مخالفان پاك ومصفاباد برب العباد .*

۱ــ نسخه : میانهٔ پادشاه عالمیان

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص۴۸ ــ۴۶

نامهٔ شاه‌طهماسب به سلطان سلیمان

اللهم کماجعلت سدته‌السنية مرجعا لأعاظم‌السلاطين‌فی‌الايام وقبلته‌العلية ملجا لأفاخم اعيان الخواقين بين الانام فاجعل ظلال سلطنته‌العظمی وخلافته الکبری علی مفارق‌الأسلام وبسط بساط رأفته علی بسيط الغبراء الی قيام‌الساعة و ساعة‌القيام.

طليعهٔ آفتاب عالم تاب مراحم سلطانی کـه متضمن نظام مرام عالم است در بهترين وقتی از اوقات از افق امانی و آمال طالع شده و اشعهٔ لمعات صبح صادق اعطاف و الطاف سليمانی که متکفل‌انتظام مهام مرام کافهٔ امم است ازمشرق دولت و سعادت جاودانی ساطع و لامع گشت اعنی صدرالکتاب صحف سلاطين نامدار و فصل‌الخطاب جرايد خواقين‌کامکار که نگاشتهٔ کلك فصاحت شعاربلاغت دثار منشيان عالی‌قدررفيع مقدار ورقم زد خامهٔ مشکين شمامهٔ دررنثار دبيران عطارد نظير بدايع آثـار اعلـی حضرت سپهراقتدار ملك مدار خورشيد اشتهار کيوان وقارسليمان جاه سلاطين‌پناه حافظ ثغورالمسلمين، رافع الوية الاسلام بالفتح المبين، مرجع الدنيـا ملجأ سلاطين‌الوری‌ذوالملك‌العظيم واللطف الجسيم والخلق‌الکريم

جهان بخش آفتاب هفت‌کشور — که ملك ودولت ازوی شد منور
شه مغرب‌که مشرق را پناه‌است — ز رفعت رايتش بالای ماه است
فـريدون دوم جمشيد ثانـی — رسد او را شهی و شه نشانـی
ستـاره پايـهٔ تخت بلنـدش — ملك را بوسه‌گه سم سمندش

ز درویش حبش تـا منعم روم — کس‌ازدریای‌جودش‌نیست‌محروم
کمینه چاکرش فغفور چین است — فریدونش غلام کمترین است
به درگاهش زعجز استاده ازدور — هـزاران پـادشه مـانند فغفور
فلك چندان دویده در هوایش — که کرده آبله کفهای پایش
به خنگ چرخ تا باشد نشانش — کشد از کهکشان تمغا به رانش
ز عدلش عدل نوشروان برافتاد — ز انعامش که از حاتم کند یاد
ز خلقش عالمی را تازه دارد — ز عدلش ملك بی اندازه دارد
ز اقبالی که دارد شاه فـیروز — فلك درپیش‌درگاهش شب و روز
گهی از ماه شمع مهـر سوزد — گهـی از ماه مشعل بر فروزد
فلك یك شمسه ز ایوان جلالش — ملك یك لمعه ز انوار جمالش
اگر از جـام می‌شد مطلع جم[۱] — براحوال جهان از بیش و ازکـم
تـرا آیینـهٔ دل آن چنان است — که حالات جهان بروی عیان است

جهان‌دار کامکاری که تا رای عالم آرایش به معماری ویرانهٔ دنیا پرداختـه عـرصهٔ عالم را رشك بهشت جـاودان ساخته و شهریار سپهراقتداری که تا سحاب معدلتش به‌آبیاری بساتین آفاق توجه نموده فضای جهان را نموداربا غارم و روضهٔ رضوان‌گردانیده.

چو در معـدلت سر برافراخته — جهان را چو خلد برین ساخته
چو گشت از عدالت به عالم علم — ز عالم بر انداخت رسم ستـم
چنان خوش‌به‌عهدش زمین و زمن — که هنگام گل بلبل اندر چمن
ز عدلش به صد تازگی روزگار — چو روی چمن ز اعتدال بهار
چنان عدلش آباد کرده جهان — که ویران شده جغد را خان ومان
چنان سایـه انداخت برعالمی — که زالی نیندیشد از رستمی
ز عدلش منور زمین وزمـان — شده روشن از نور عدلش جهان
ز عدلش همه ملك آباد گشت — زمانـه ز بیـداد آزاد گشت

۱ـ نسخه: اگرجام شید و مطلع جم

پر از داد شد بس که اقلیم وشهر ستم را به صد آرزو جست دهر
الا تا در این مسند دل فروز به دولت نشسته سلیمان روز
بود کام دل از جهان بانیش مهیا اساس سلیمانیش
خدایا از آسیب عین الکمال نگهدار این شاه را بی زوال

شهسوار نامداری که به میامن تأییدات سبحانی و توفیقات یزدانی از ابتدای طلوع آفتاب دولت و اقبال وسطوع نیر سلطنت بی‌زوال، لازالت ساطعة عن افق العز والاقبال، که پای همت دررکاب سعادت نهاده غیرمضمون به‌صدق مشحون عدل ساعة خیرمن عبادة سبعین سنة امری دیگرمنظور نظر وملحوظ ضمیر کیمیا اثرش نبوده وتا سمند دولت و کامرانی درمیدان جهان‌بانی جلوه داده جزفحوای اعجاز انتمای اعانة الملهوفین خیرمن عبادة الثقلین درضمیرمهر تنویرش خطور ننموده از ظهور نورعدل کامل وتباشیر تجلی صبح صادق انصاف شاملش آتش فتنه یك‌باره انطفا پذیرفت و دود ظلمات ظلم ازعرصهٔ ربع‌مسکون بالکلیه انتفا یافت.

ای ز تو فتنه ز جهان برکنار یافته از عدل تو عالم قرار
آنچه تو کردی بهره عدل و داد دور به صد قرن نیارد به یاد
دیدهٔ عالم به تو روشن شده گلخن گیتی به تو گلشن شده
شکر که این شاه عدالت گرای واسطهٔ رحمت خلق خدای
قاعدهٔ عدل به جائی رساند کاز صفتش فهم و خرد باز ماند
یافته در خطهٔ صاحب دلی سکهٔ نامش رقم عادلی
عاقبت نیك سرانجام یافت هرکه در عدل زد این نام یافت
ملك زعدل است بر او پایدار دهر ز داد است بر او استوار
ای به جهان مایهٔ امن و امان سایه نشین علمت آسمان
تافته خورشید ز سیمای تو سرزده انجم ز کف پای تو
عرصهٔ میدان تو بادا فلك حارس ایوان تو بادا ملك
تا به ابد روز تو نوروز باد طالع مسعود تو فیروز باد

کریمی کام بخش که اقطار امطارغمام انعام عامش برریاض آمال جمهور انام

و کافهٔ خواص و عوام علی‌الدوام ریزان است و رشحات سحاب الطاف بی‌کرانش بر کشت زارامیدواران باران.

کریمی که پیشش به هنگام جود جهان قدر کافی ندارد وجود
جهانگیر شاهنشه ملك بخش زرفعت‌به‌گردون‌روان کرده‌رخش
به قوت کند هرچه‌خواهد به‌دهر به رحمت دهد هرچه گیرد به‌قهر
برافلاك شد صیت احسان او ز حاتم که گوید به دوران او
کف‌جودش‌ابری‌است‌گوهرفشان محیطی است احسان او بی‌کران
الهی ز دور سنین و شهور قصور جلالش نبیند قصور
بود مهر گردون هوا دار او به هرکار دولت بود یاد او
جهانش بود جمله زیر نگین مطیعش سلاطین روی زمین
صف آرای میدان شاهی بود سزاوار ظل الهی بود

صاحب توفیقی که تحری مراضی الهی به حصول پادشاهی خجسته و ابواب ارتکاب مناهی و ملاهی برروی‌عالمیان بسته پای متابعت شریعت غرا برفرق هوس و هوی نهاده ودست رد و منع در ساحت منهیات و مسکرات گشاده هر که پای از حد شریعت غرا بیرون نهاده محتسب سیاستش دست تأدیب و تعزیر به‌او درازگردانیده وآن که از اطاعت احکام ملت بیضا سر کشیده شحنهٔ انتقامش لوازم گوشمال به‌او رسانیده حارس ملکش نشان دختر رز را از عرصهٔ دوران چون نقش جور وستم از صفحهٔ زمان به‌یك باره برانداخت و قهرمان قهرش آبروی‌ام الخبائث خمر را چون خون اعدای آن خسروعالی مقدارریخته باخاك مذلت برابرساخت.

چنان منع می‌شد که در روضه حور فراموش کرد از شراب طهور

چهرهٔ می‌خواران که پیوسته افروختهٔ جام مدام بود حالا سیمای متعبدان دارد وگوش جهانیان که به نغمهٔ مطربان و زمزمهٔ مغنیان به خواب رفته بود کنون به آواز مقربان واوراد مسبحان بیدارمی‌شود

بعد ازاین ازبیم نهیت بر نخواهد زد زخاك
غنچهٔ گل شیشه دار و نرگس تر کاسه دار

تا نباشد همچو مستان رویشان افروخته
رفته از بیم تو رنگک از روی گلهای بهـار

مطربی که پیش از این صدای‌هات الروح می‌رسانید حالا ندای حی‌علی‌الفلاح می‌دهد وشمعی که قبل از این مجلس افروز بزم می‌خواران بود اکنون به شب‌زنده‌داری معبد سحرخیزان قیام می‌نماید. مستورهٔ بنت‌العنب که ازپرده نشینان حرمت‌بود زمانه آبروی عزتش می‌ریزد وجام شراب که به مثابهٔ چشم‌صراحی خون‌ریزبود حالا روزگارمانند لالهٔ سیراب آن‌را برسنگک می‌زند.

به‌حدی است درعهدفرخنده فالش — نفاذ قضایای شرع مطهـر
که از هیبت محتسب دختر رز — کشیده صراحی به اندام چادر
ز دست مغنی است درناله بربط — به‌خون صراحی است‌لب تشنه ساغر
چوگل گشته در پردهٔ غنچه پنهان — رخ شاهدان زیر زلف معنبر
به هنگام نوروز تا ابر نیسان — شود برسر شاخ گل سایه گستر
رخ ملکت از شبنم شرع بادا — تر و تازه همچون گل سایه پرور

صافی دلی که اشراقات ضمیر منیرش درشب دیجورحوادث زمانی و سوانح آسمانی دلیل گمشدگان دوران است و روشن ضمیری که رای آفتاب اشراق او در ظلمات حیرت راه نمون به‌سرمنزل ساحت سرگشتگان از مصایب زمان. آیینهٔ خاطر مهرآثارش در انطباق[1] صور حقایق جام جهان‌نما و حقـایق صور چون تباشیر صبح صادق در آن‌نمایان وپیدا. صفحهٔ ضمیرخورشید تنویرش درارتسام حقایق معانی‌چون صحیفهٔ لوح محفوظ مرآت سوانح اشیا ومجاری امور دوران به مثابهٔ اشراقات‌لامع بیضا ظاهر وهویدا.

دلش به‌نور یقین از دریچهٔ امروز — همه مشاهد احوال عالم فرداست

شاهی‌عظیم‌الشأن که قیاصرهٔ دوران واکاسرهٔ زمین و زمان طوق طاعت و ربقهٔ اطاعت اورا درگردن انداخته وداغ اخلاص ونشانهٔ خدمت اورا برجبهٔ اعتقادنهاده خسروی رفیع مکان که ملوك وسلاطین زمان وخواقین دوران از اطراف و اکنـاف

۱ــ نسخهٔ: انطباع

جهان به ملازمتش مبادرت می‌نمایند وحومهٔ عنایت و کنف حمایت آن حضرت فلک مرتبه را ازحوادث اوان ملجأ امن وامان می‌دانند.

ای گرفته ز ربع مسکون باج   پادشاهان به درگهت محتاج
تو اباعن جد از ملوك جهان   پادشاهی و پادشاه نشان
ای ز رفعت گذشته از گردون   وی به حشمت غلامت افریدون
کی سکندر برابرت باشد   کیست خاقان که چاکرت باشد
بر فلك رفته صیت رفعت تو   آسمان کی بود به حشمت تو
خسرو چرخ با همه تمکین   می‌نهد بر در تو رو به زمین
بر سرت چتر سلطنت جاوید   قطره ابری است برسر خورشید
فتح بارایتت بـه همراهـی   ملك بگرفته ماه تا ماهی
بر سر آفتاب سایهٔ تو   برتر از اوج چرخ پایهٔ تـو
خسروی منصب غلامانت   اطلس چرخ عطف دامانت
تا بود ماه بر سپهر منیر   تا شود مهر را سپهر سریـر
عمر بادت که عدل داری وداد   ملك باد از عدالتت آباد

من‌التجأ الی حضرته یجد مکانا علیاً و من اعـرض عن خدمته لم یجدله ولیاً ولانصیراً.

بر هرکه تافت پرتو مهرش چوآفتاب   اقبال شد به جانب مقصود رهبرش
وانراکه‌یافت‌صدمهٔ‌قهرش‌چوخاك‌رفت   از گردش زمانه به باد فنا سرش

السلطان‌بن‌السلطان و الخاقان‌بن‌الخاقان، ملك‌اعاظم‌الملوك‌شرقا وغربا، مرجع افاخم‌السلاطین بعداً وقرباً، الذی تنورمن مشکوة عدالته مصباح‌الفلاح و تجلی من مشارق رأفته انوارالنجاح، حامی حوزةالمسلمین عن غلبةالمشرکین ، سلطان الغزاة والمجاهدین، قاتل‌الکفاروالمعاندین، قامع شعارالشرك عن‌اقطارالارضین، ماحی‌آثار الکفرعن‌العالمین، باسط بساط‌الامن‌والامان، ناشرآثار البر و العدل والامتنان، مفیض زوارف العواطف علی‌قاطبة اهل‌الاسلام والایمان، سلطان البرین و قهرمان‌البحرین، سمی‌نبی‌الثقلین وکهف‌الخافقین ومالك‌المغربین والمشرقین وارث ذی‌القرنین وخادم

الحرمین الشریفین ، مؤید السلطنة والخلافة والعظمة والشوکة والحشمة والنصفة والرأفة والعدالة والجود والبر والاحسان سلیمان‌شاه‌بن‌سلطان سلیم‌خان خلدالله‌تعالی فی‌بسیط‌الارض ملکه وعمت علی‌الخافقین مرحمته واحسانه به وساطت رسولان کرام و رسالت ایلچیان عظام امارت پناه حکومت دستگاه ، مقرب الحضرة العلیة العالیة الخاقانیة کمالا للامارة والحکومة والاقبال خسروپاشابیگلربیگی‌وان وعمدةالخواص والمقربین‌سنان‌بیك چاشنی‌گیر که‌هرکدام درلطف تقریرو حسن‌تقریر و اخلاق‌حمیده و سلوك پسندیده و شیمهٔ فصاحت گستری و طریقهٔ سخن وری یگانهٔ زمان و فرید دوران‌اند. آن یك به‌مثابه‌ای که پیرفلك با اصابت رای عالم آرای قاعدهٔ تدبیر از آن بی‌نظیراستفاده می‌نماید.

جوان نیك رای و کار دیده   بد و نیك جهان بسیار دیده
زمین بگذارکازمه تابه ماهی   خبردارد زهرمعنی که‌خواهی
صلاح مسلمین وخیرخواهی   به دلها کرده از ادراك راهی

واین یك به‌مرتبه‌ای که عقل دوربین شیوهٔ ستوده وآیین تقریر دل پذیر از او اکتساب می‌کند.

هنرمند دانای سنجیده ای   پسندیده رای جهان دیده ای
سخن سنج کم گوی بسیار دان   خرد پیشه و زیرك و کاردان

درمبارکترین زمانی پرتونزول و نور وصول به‌مستقراین‌مخلص‌صادق‌الولا و خیرخواه ثابت‌العهد و الوفا انداخت و زبان قال به‌کریمهٔ انی‌القی‌الی کتاب کریم[1] گویاگردانید ولسان حال را به الحمدلله‌الذی انزل علی عبده الکتاب[2] متکلم ساخت. دیدهٔ عالم روشن وعرصهٔ آفاق ازفیض آن‌گلشن‌گشت. سواد مشك فامش منبع نور وبیاض مهرنشانش مطلع صبح سرور

این نامه نیست بلکه پی تحفه باغبان   چید از چمن بنفشه و پیچید در سمن
هرگز ندیده نرگس چشمی به باغ دهر   زین سان دمیده سنبل و نسرین و نسترن
نشکفته غنچه‌ای‌است که پیچیده‌بینمش   همچون دهان غنچه دهانان پراز سخن

۱ـ النمل ۲۹   ۲ـ الکهف ۱

عنبرفشان‌گلی‌است‌چو‌بگشاده‌خوانمش بــر سنبل تر و گل سیراب خنده زن
اینها کنایت است بگویم سخن صریح و ز چهـرهٔ یقین بگشایم نقاب ظن
اقبال نامه‌ای است ز اقبال پیشه ای از خسرو زمــانه و شاهنشه زمن

مراداتی که دست ادراك از دامن حصول آن قاصرباشد درضمن آن منطوی‌دید ومواعیدی که روزگار به نیل آن مژدهٔ امانی و آمال می‌داد از فحوای آن به انجاز و انجاح رسید.

آن مژده که ایام همی داد بر آمد وان وعده که اقبال همی کرد وفا شد

به‌ازاء آن تحف تحیات صادقات که ازعالم‌الارواح جنود مجندة خبربه‌ارباب ملك وملکوت می‌دهد وهدایای ضراعات زاکیات که اجیب دعوة الداع[1] به‌مسامع اصحاب جبروت رسانده دعائی چون ادعیهٔ مقیمان صوامع‌انس یسبحون‌بحمدربهم[2] مستجاب وثنایی چون‌اثنیهٔ مقدسان مجامع قدس بل‌هم‌عبادمکرمون[3] متبرك ومستطاب سلامی‌چون‌انوارصبح صادق‌ازشائبهٔ ظلمت کذب و ریا مبرا وچون نقدصاحب‌عیاران ممالك اخلاص درمعرض‌عرض‌جلوه گرمی‌سازد ودوام‌ایام‌سلطنت و کامکاری وخلود عهود حشمت وجهان داری بندگان اعلی حضرت‌گردون اقتداری که متضمن صلاح حال عالم وعالمیان ونجاح آمال کافهٔ بنی‌نوع انسان است از حضرت واهب‌العطایا به تضرع و ابتهال مسألت می‌نماید. انه‌علی مایشاء قدیر.*

۱ـ البقرة ۱۸۶ ۲ـ الزمر ۷۵ ۳ـ الانبیاء ۲۶

* نسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی ص ۱۰۷ــ۱۰۰

نامه وکلای شاه طهماسب درامرصلح به وزرای دولت عثمانی

جلالا للوزارة والایالة والعظمة و الرأفة والرحمة والعز والاقبال رستم پـاشا و زیناً للحکومة و الابهة والحشمة والشفقه و الاجلال علی پاشا وشمساً لسماء الامارة والرفعة والدین محمدپاشا وکمالاً للدولة والسعادة والعز والتمکین پرتوپاشا ونجماً لفلك المفاخر والمعالی فرهاد پاشا دعائی که ازمهب ورود آن صفا وانجلای خواطر ارباب محبت و ولا درضمیروآیینهٔ خاطرخطیر اصحاب دولت روی نماید وثنائی که از مطلع ظهورآن تباشیرصبح سعادت چون پرتو مهر لامع برصفحهٔ عالم وعالمیان بی‌نقاب وحجاب چهره گشاید ، مشحون به‌لطایف تأییدات ربانی ومکنون به زواهر جواهرعنایات سبحانی تحفهٔ مجالس عالی وهدیهٔ محافل گرامی حضرات علیة المراتب جلیة المناقب اعنی وزرای صایب رای ممالك آرای مظاهر انوار تأییدات الهی، مجالی آثار عواطف ومراحم نامتناهی پادشاهی وسایل ایصال افضال مواهب سلطانی، وسایط فیضان امطار سحاب معدلت ومرحمت سلیمانی، الذین هم ینابیع الجود والاحسان ومفاتیح الرحمة والامتنان ، ممهدی قوانین النصفة والعدالة بحسن تدابیرهم الصائبة مشیدی قواعد السلطنة ومعاقد المملکة بوفور آرائهم الثاقبة .

وزرای امیر صـائب رای — در تدابیر ملك عقده گشای
همچوپیرخرد خجسته ضمیر — چون دبیر فلك نکو تدبیر
داده هریك به‌کلك سحربیان — انتظـام مهـام عـالمیان

طیب انفاسشان مروح روح جنبش کلکشان کلید فتوح

خصوصاً حضرت من خصه‌الله تعالی بالنفس الزکیة و الخصایل المرضیة والعنایات الازلیة والسعادات السرمدیة اولهم واعظمهم بحسب الرتبة والاقتدار اقربهم و اولیهم بالنسبة[1] الی الحضرت العلیة من حیث العزة والاعتبار، حلال مشکلات الامور کفیل مصالح الجمهور وحضرات عالی مرتبات سامی درجات مدبری امور الامم، ناظمی مصالح العرب والعجم، مؤسسی مبانی العز والتمکین، ناشدی آثار العدالة الخاقانیة الی یوم الدین، مفاخر الوزراء فی العالم، مستخدمی ارباب السیف والقلم، لازالت رشحات اقلامهم واسطة لانتشار آثار العدالة فی صفحات الایام و رابطة لانتظام امور الانام الی یوم القیام گردانیده حقا که درهمه حال صفحات خواطر به حکم واشرقت الارض بنورربها[2] به اقلام اشعهٔ مهر ومحبت و ارقام لمعات موالات ومودت نگاشته‌ایم ولسان موافقت دروادی ان حسن العهد من الایمان به لطایف نکات مصادقت بیان ونفایس کلمات حقیقت نشان جاری داشته ولله الحمد والمنة که به میامن دولت روز افزون و برکات آثار معدلت همایون حضرات پادشاهان صاحب قران سعادت‌قرین وحارسان حوزهٔ دین مبین وفقهم‌الله تعالی لاعلاء کلمة الحق فی بساط الارضین همواره ریاض محبت و دوستی از زلال سلسال تحابوا فی‌الله سرسبز وسیراب وغنچهٔ گلبن مودت ویگانگی درهوای فضای اشد حباالله[3] شکفته وشاداب است. رجای واثق و امل صادق که به‌وسیلهٔ [ ] بین جانبین وصفای طویت طرفین تا اوان یوم ینفع الصادقین صدقهم[4] مآثر ونتایج آن به روزگار فرخنده آثار ایشان برعموم عالمیان فایض گردد ان شاءالله وحده‌العزیز.

بعداز اهدا و ابلاغ دعای بی‌ریا مشهود آرای عالم‌آرای و مخطور خواطر حیرت انتما می‌گرداند دراین‌ولا که منهیان سعادت نشان والچیان بشارت‌رسان اعلی حضرت پادشاه جم‌جاه سلاطین سپاه سلیمان شان و داور دارا افسراسکندر نشان، ظل‌الله الخالق، آیة من آیات‌الله علی‌الخلایق، سلطان البرین وخاقان البحرین، خادم

۱ـ منظور رستم پاشا وزیراعظم است که داماد سلطان سلیمان بود.

۲ـ الزمر ۶۹ ۳ـ البقرة ۱۶۵ ۴ـ المائده ۱۱۹

الحرمین الشریفین ، رفع‌الله تعالی رایات سلطنته و معدلته علی فوق السماء وجعل آیات رأفته و رحمته مکتوبة علی صفحات البقاء بدین صوب صواب شرف ورود ارزانی داشتند وبه‌عز مجالست مجلس خلد آیین و محفل فلك تزیین استسعاد یافته منشور سعادت جاودانی وتوقیع رفیع سلیمانی، اعنی کتاب صواب وخطاب مشکین نقاب،مشتمل بروفور تفقدات وعنایات شاهانه مصحوب انعامات وتشریفات‌خسروانه نسبت به‌بندگان نواب‌کامیاب اشرف اقدس‌اعلی‌همایون شاهی ظل‌اللهی خلدالله‌تعالی ملکه وسلطانه به مطالعهٔ اشرف اعلی رسانیدند وبرطبق آیهٔ کریمهٔ و ماعلی الرسول الاالبلاغ[1] مراسم ابلاغ حکم وفرمان و امر واشارت لازم الانقیاد والاذعان حضرت پادشاه سلیمان‌شان درباب سپردن سلطان بایزید وفرزندان به‌جای آوردند . از آن‌جا که مقتضای مراعات آداب پدر وفرزندی است به‌قبول آن اقبال واستقبال فرموده‌از صمیم دل وجان امتثال فرمودند وبه مواهب وعطایای پادشاهی مفتخر ومباهی گشتند وکماینبغی‌به‌مراسم شکرگزاری قیام واقدام نموده وظایف دعاگوئی‌دوام دولت روز افزون ومزیدجاه وحشمت‌همایون به‌تقدیم‌رسانیدندوچندگاه که حضرات الچیان‌عظام به‌عزمجالست ومخاطبت‌همایون سرافراز بودند از آن‌جا که کمال‌قبول وقابلیت‌الچیان وحسن‌بلاغت وبیان ایشان است‌بندگان نواب‌کامیاب اشرف‌اعلی را به‌صحبت‌موفور البهجةایشان‌الفت‌واستیناس‌تمام‌حاصل‌گشته خصوصیات‌حالات وحکایات‌چندین‌ساله باایشان تقریر فرمودند ومعذرت توقف وتأخیری که بالضروره در این‌مرتبه در تسلیم سلطان بایزید وفرزندان واقع شده ونواب کامیاب اعلی درآن ماده تقصیری ندارند خاطر نشان ایشان فرمودند ودرکتابات شریفهٔ اعلی حضرت پادشاه سلیمان مکان نیز چنانچه لاشك مسموع سمع رضا ومقبول خاطر اقدس اعلای آن حضرت خواهدبود مبین‌گردانیدند . لاجرم عطف عنان عزیمت از شرح وبیان آن مقوله نموده ازروی دولت خواهی و دوستی ویگانگی مکشوف آرای صایبه می‌گردد که :

مخفی نخواهد بودکه اگر مدتها کسی از جانب پادشاهی شفقتها و عنایتها ونفعهای کلی یافته باشد واتفاقا اندك سعی دردولت خواهی‌کند یامعدودی ازمخالفان

۱ــ المائدة ۹۹

به‌دست آورد، معهود نیست که سعی او را حقیر شمارند وکار او را بی‌اعتبار دارند بلکه اورا به انواع شفقت و احسان درمیان عالمیان سرافراز می‌گردانند و با وجود آن‌که دراین مدت بیست و نه‌سال از آن حضرت اعلی غیر از قهر وغضب وبی‌لطفی ومضرت وبی‌شفقتی‌وبی‌عنایتی‌چیزی دیگر به‌ظهورنرسید ومع‌هذا دراین‌شش‌سال که صلح واقع‌شده‌است چهار نوبت الچی‌وپیش کش‌به‌درگاه معلی‌فرستاده‌شده یك‌نوبت به‌نوازش خلعت هم سرافراز نفرمودند چه جای آن که بخشش وانعامی فرمایند.

وبر اهل‌عالم واضح‌شده که نواب‌کامیاب شاهی‌نسبت به‌اعلی حضرت‌پادشاهی شهنشاهی دراین صورت به وجهی کمال صداقت ویك جهتی وخدمت‌کاری ودولت خواهی به‌ظهور رسانیده‌اندکه از دست‌کسی کمتر می‌آید واز زمان سلطنت‌خاندان عالی‌شان حضرات عالیات آل‌عثمان، اسکن‌الله تعالی ارواح اجدادهم الکرام فی اعلی غرفات الجنان وخلدظلال سلطنت اخلافهم العالی الی انقراض الزمان، هیچ فردی صدیك این خدمت به‌تقدیم نرسانیده واندك مساهله‌که دراین مرتبه واقع شده بنابر ملاحظهٔ آن است‌که درنامهٔ نامی اعلی حضرت شهنشاهی مسطورگشته مبادا که معنی دیگر به‌خاطر عاطر آورند و احتمال غیردادن وسپردن درضمیر منیرراه دهند. حقاً وبعزةالله تعالی‌که سبب تأخیر آن ومنظور همان است وثم حقاکه همان.

دیگر بر آرای ثاقبه پوشیده نماندکه در هرمرتبه امرواشارت وحکم حضرت پادشاه‌عالی‌جاه سکندر اشتباه شده تمامی آن به‌لطف و احسان وشفقت ومرحمت آن اعلی‌حضرت میسر می‌شود. الانسان عبیدالاحسان نه‌عنف ودرشتی بلکه

به‌شیرین زبانی ولطف‌وخوشی توانی که فیلی به موئی‌کشی

واین معنی نیز به‌ضمائر انجم نظائر ظاهر باشدکه اگر رایات همایون اعلی حضرت خاقانی‌سلیمانی جهت قرب مسافت مابین وسهولت‌آمد وشد رسل و رسائل طرفین‌از آب[1] بدین‌جانب عبورفرمایند، صلاح دولت ومقتضای مصلحت‌نخواهدبود

۱ـ تصحیح قیاسی. نسخه: ازباب .ـ هرچند «ازباب» هم دوراز ذهن‌نیست ومی‌توان آن را به باب بسفر تعبیر نمود ولی اصطلاح زمان ازآب است یعنی از دریای بسفرحدفاصل بین قسطنطنیه وشبه جزیرهٔ آناطولی.

چرا که با وجود جنبش کوه شکوه اعلی حضرت پادشاه انجم سپاه مردم این دیار را از غایت صولت وسطوت آن حضرت پای تمکین وقرار از جای رفته‌یاخود قرار نخواهد[۱] بود که آن اعلی حضرت بر [سر] لطف و شفقت آید. زیرا که هرگاه که کوه عظیمی‌ازجای خود به‌حرکت درآید، هر کس‌چشمی وعقلی دارد در-برابرقرارنمی‌گیرد و بعدازآن هر کس‌مقید حیات وعرض‌ناموس‌شده هیچ‌آفریده در فکرواندیشهٔ سپردن سلطان‌بایزید وفرزندان نمی‌ماند وهمه به‌فکراحوال خود مشغول خواهند بود واین‌صورت امکان نمی‌یابد واصلا دراین‌شایبه شك وشبهه نیست. آنچه به‌خاطر خیرخواهان واضح شده این است که معروض شد.

مطموع ومأمول ازمکارم علیهٔ حضرات عالیات سامیات رفیع الدرجات آن-که کیفیت این حالات وخصوصیات به‌وجهی که لایق صلاح اندیشی ایشان ومتضمن خیرخواهی مسلمانان است به‌عزعرض وشرف اصغا رسانند وبه نوعی در استحکام قواعد صلاح و وفاق وتشیید معاقد محبت و اتفاق اهتمام فرمایند که به‌مرور دهور وایام و انقضای شهور و اعوام در بنیان ارکان آن شائبهٔ زلل و غائله خلل راه نیابد ان‌شاءالله تعالی.

چون زیاده براین تطویل‌واطناب مفضی به‌جرأت واسهاب است مراسم ادب را التزام نموده بساط انبساط را مطوی می‌دارند و از صوب املال عطف عنان بیان را به‌صوب دعای دوام ایام عمرو دولت آن کواکب سعادت آثار و انجم مهر انوار منعطف می‌سازند.

تاکه ازاطناب‌گیرد طبع ایشان را ملال　　بردعا خواهیم کردن اختتام و اختصار

همواره امثلهٔ آمال وامانی‌سلطانی به‌توفیقات سعادت جاودانی آن دولتیاران کامکارموشح ومزین وهمیشه ریاض‌دولت وکامرانی اعلی حضرت خاقانی‌ظل‌سبحانی به آبیاری آن سعادتمندان بختیار ناضر و مرشح باد بالنبی و آله الطیبین الطاهرین الامجاد وصلوات‌الله وسلامه علیه وعلیهم الی یوم التناد.*

۱ـ نسخه: تمکین وقرار ازجای رفته یاخود قرارنخواهد داد.

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۶۱-۵۹

جواب

عالی‌جاه‌وکالت دستگاه کمال‌الدوله‌معصوم‌خان‌صفوی‌وشوکت مناب‌شجاعت قباب معزالدوله سوندیك‌بیك‌قورچی‌باشی و دولت‌قرین‌سعادت آیین‌عمادالدوله‌شاه‌ـ قولی خلیفه مهردار ابدت ایام سعادتهم ودولتهم دعوات صافیات بلاغایات ومدحات وافیات بلانهایات‌اتحاف واهداء قلندقدنصکره ضمائر مرآت نظایرخورشید مظاهره انهاء مخلصان صادق الاعتقاد خالص‌الفؤاد بودرکه‌آستان عالی‌مقدارعالم مداره‌شاه عالی جناب دولت مآب حضرت لری جانبندن وارد اولان مفخر الاکارم و الامـاثل مظهرالمحاسن والخصایل جعفرسلطان زید قدره ایله‌بومحبان بی‌اشتباهکزقبلنه‌جانب شریفکزدن ارسال قلنان نامهٔ نامی محبت نما وصحیفهٔ‌گرامی مودت انتما اعزاوقات و اسعد ساعات ده شرف وصول و حسن قبوله مقارن قیلنوب ورود ودآلودی باعث شوق نامعدود واقع اولوب ریاض مؤانست و مصادقتی امطار تأکید صدق و صفایله سرسبز ومطرا بوستان‌الفت ومخالصتی‌انهارتمهیدحب و وفایله مخضروغرا قلمشدر.

فحوای‌عنوان نزهت نشانی‌عنفوان اوان ربیع کبی‌تازه وخندان معنای‌هماشان دلستانی قواعد عقود عهودك استحکام بنیانی امورنده سعی و اقدام نهایت مقصودی وغایت مرام اولمق اشعار اولنمش‌آرای جهان‌آرالرینه خفی دکلدرکه پادشاه اسلام ظل‌الله‌للانام‌مدظله‌العالی‌ماتعاقب‌اللیالی والایام حضرت‌لرینك محافظهٔ عهد و امان و رعایت عقدوپیمان قاعدهٔ‌قدیمهٔ مرضیه‌وطریقهٔ بهیهٔ سنیه‌لری‌اولوب هیچ‌برزمان طرف

آخرده آثار نقض امان ظاهر و عیان اولمینجه عنان عزیمتلری جانب خلافه منعطف اولمشدکلدر من بعد دخی روابط صلح وصلاح که موجب فوز وفلاح درمرور دهور واعوام و کرور شهور وایام له بوجانبدن خلل پذیر اولمق احتمالی منقطع اولوب . بوبی ریا مخلصلریکز علی الدوام بو امر سعادت انجامه کمال سعی واقدام ده دقیقه فوت ایتمیوب اتمام مطالب واکمال مآربکزده تقصیر و تهاون جائز و روا کورلمدوکی محقق ملاحظه اولنه بعدما کتاب مشکین نقابکزده در زندان اولان سلطان بـایزید و فرزندان بودفعه ایلچیان عالیشانه تفویض و تسلیم اولنمقده تأخیر وتسویفه بـاعث وبادی حضرت شاه ذی انتباه دولت پناهك نامهٔ همایون محبت مبادی لرنده مسطور اولان اموردن غیری دکلدر . من بعد امر لازم الاطاعه‌یه امتثال مذکورلری تسلیم وایصال مقرر ومحقق اولوب لکن بوامرك اتمامی احسان وانعام له حاصل ومیسردر یکرمی طقوز ییلدن بروقهر و غضبدن غیری نسنه مشاهده اولنمیوب طرفیندن صلح وصلاح امری مؤکد وممهد اولالی التی ییلدرکه رعایا و برایا رفاهیت حال وفراغ بال ایله دعای خیره اشتغالده اولوب شاه عالی جاه حضرت لرینك درت دفعه تحف وهدایا یله ایلچیلری واروب بردفعه خلعت فاخره وسعادت شعایر ایله مبتهج ومفتخر قلما دیلر شویله که پادشاه عالمپناه حضرت لری رسل و رسایل ایچون شکوه وسطوت له دریائی عبور ایده‌لر طائفهٔ دیارعجمه دهشت وخشیت مستولی هرکس حفظ حیوة و عرض وناموسی سوداسنه دوشوب سالف الذکر محبوسلری تسلیم و ادایه مجال اشتغال امر محال اولوب کمال اشکال حاصل اولور .

بوخصوص توجیه وجیه وحسن تعبیر ایله عرض وتقریر اولنه دیوشرح وبیان اولنمش اویله اولسه خواطر نیره یه روشن و هویدا درکه مرقوم محبوس مـأیوس وحشت مأنوس بو دیارده جلیل الاعتبارده ایکن سعادتلو پادشاه مزاعزالله تعالی انصاره حضرت لرینك اصناف عنایت بی‌شمارلرینه مقارنتله انواع مطالبه و مآربی اسعاف اولنوب نیجه دفعه دائرهٔ ادب دن خروجی عفو ومحوه مظهر دو شوب بحار نعمتنه مستغرق ایکن نعم نامتناهیه نك شکرین یلمیوب اهم واجبات دن اولان حرمت حقوقی هتك ایتمامکین عقوبت عقوق تعقیب ایلیوب نعمتی نقمته نزهتی نکبته مبدل اولوب

جبلتنده اولان بغی وعناده یاننده اولان اهل فسادك اضلال و اغواسی منضم اولماغله عصیان والدکه اکبر کبایردن در ایتدکلری خسران یوللرینه کلوب جانب حقدن جزا. لرین بولمشلر در برمعاند که بخت نامساعد صاحبی اوله اکا ذل و نکبت متعاقب ومتزاید اولمق مقرر اولوب اهالی اسلام ده مذکوره فوز وفلاح و نجات و نجاح احتمالن ویرر کمسنه یوقدرانك کبی نکبت وبلیت مستولی اولاندن منفعت و منقبت مرجو ومأمول دکل ایدوکی اصحاب عقوله ظاهروباهر درذلت ومضرتی معین وهمنشین اولنلره سرایت ایتمکدن تحاشی واحتراز مهم‌فهم اولنور بوندن اسبق اول جانبلردن وارد اولان صحایف و رسائلك برنده بوآستانهٔ سعادتدن واران ایلچیلره مذکورلرك تسلیم اولنمسی بابنده یمین سبقت ایتدوکی اشارت و اشعار اولنمش اولسه تأخیر و تسویف اقتضا ایده جك طریقه سلوك اولنمیوب یمین لرینه حنث وکفاره مترتب اولمیه جق طور و اسلوب رعایت اولنوردی لکن اکثرمکتوبات طریق صلح وصلاح مسلوك ومرعی اولماغی مشتمل شویله که معتمدبه ایلچیلر کله تسلیم ده تخلف وتوقف اولنماز دیواعلان واعلام اولنوب زمان امن و اماندن بروجانبیندن عهد وپیمانه مغایر وضع صدور ایتمیوب شاه عالی‌جاه وعزت دستگاه حضرتلرینك بوآستانهٔ آشیانه خلوص نیت و صفاء عقیدت ایله غایت محبت و حسن مودتلرینه پادشاهمز ابدالله تعالی دولته حضرتلرینك وفور اعتقاد و کمال اعتمادی اولمغین نامهٔ شریف پادشاهی و تشریف منیف شهنشاهی مقربان حضرت وعاکفان بارگاه رفعت دن مقبول علیه و معتمد به ایلچیلر ارسال بیور مشلردی. خواقین فخام و سلاطین عالی‌مقام دن برفورده بودرگاه عالی‌دن ایلچی کوندرلمك واقع اولمامشدر. بوبابده اولان خدمت صغیروحقیرحد اولنمق ایما اولنمش ارباب صدق و صفا میاننده اولان جزئی خدمت کلی عد اولنمق اخلاق اسلاف و اوصاف اشراف دن ایدوکی اذهان اولی الاذعانه مخفی ومستوردکل ایکن بونك کبی کثیر و کبیر خدمت صغیروحقیر معدود اولمق احتمالی عقلی دکلدر. لکن قبل اتمام الخدمة تقدیم اجرت وشائبهٔ دناءت دن شاهان سعادت نشانك علوشأن لری مبرا و مصون اولماغین مکافات مکرمت غایات لری هنگام اتمام خدمته تأخیر اولنمشیدی شویله که یمن همت مساعد لکی ایله مطلوب و

مرام پادشاه اسلام نصرت پیام حضرت لرینك امرجلیل القدرلری مستدعاسنجه اتمام و انجامه ایریشه ملتمسات ومبتغالری‌احسن وجوه و اکمل‌طرق اوزره میسراولدوغنه اصلا ریب واشتباه یوقدر.

اول صدور منتظم الامور خدمتلرندن بوباب ده وفور سعی مشکور ظهور و صدور ایتمك باعث‌انشراح صدور و رافع ترح وفتورایدوکی‌مخفی ومستوردکلدر. باقی ایام زندگانی شان دائمی‌باد بالنون والصاد.*

* منشآت فریدون بیك ج۲ ص ۶۳-۶۱

نامهٔ سلطان سلیمان به‌شاه طهماسب دربارهٔ بایزید

دولت پناه طهمـاسب شـاه شویله معلوم اوله‌که‌کند و خطك ایله مکتوب کوندروب سدهٔ رفیع مکانم بنده لرندن قپوچی باشی حسن آغـا ایله اغز سپارشن ایدوب عهد ویمین‌لرایله دیمش‌سنکه بایزیدی اوغللری ایله طوتوب حبس ایتدوکم خاطر شریف پادشاه ایچوندر امروفرمان همایونه اصلا مخالفتم یوقدر .

اما بونك‌کبی خدمت عظیمه مقابله سنده‌کلی اومارم دیمش سن چون جمیع ادیان ده عهد ویمین معتبر اولوب‌کفر ایله اسلام آراسی عهد ویمین ایله فرق‌اولنور بناء علی‌ذلك عنـایت خسروانه مدن طقوزکره یوزبیك التون واسعد ارجمند اوغلم سلیم خـان دخی اوچ‌کره یوزبیك آلتون ارضرومه‌کوندرمك اوزره یوزکرکدرکه سندخی معتمد علیه آدملر ایله بایزیدی اوغلانلریله کوندره سن تاانده انعامی تسلیم ایده‌لر وقـارص التماس اولنمشیدی ویره‌لر مـادام‌که اولطرفدن تغییر وضع اولمیه نسلابعدنسل‌واصلا بعداصل مابینمزده مخالفت اولمیوب دوستلقدن غیری نسنه واقع اولمیه‌ارا ولاندن خلاف‌کلمزار اولانك سوزی اردر والسلام.*

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۴۳.

۲٤

سلطان سلیمان درحین محاصرهٔ شهرسیگت درگذشت. صدراعظم مرگ وی‌را پوشیده داشت و درپنهان مراتب را به‌پسرش سلیم اطلاع داد. سلیم به عجلهٔ تمام وارد استانبول شد (۹ ربیع‌الاول سال ۹۷۴ ه/ ۲۴ سپتامبر ۱۵۶۶م) وپس ازآن‌که بزرگان دولت عثمانی وی را به‌سلطنت تهنیت گفتند ودستش را به علامت اطاعت وتعظیم بوسیدند، وی دو روزبعد به‌طرف بلگراد عزیمت نمود ودرحین حرکت درطی نامه‌هائی چند خبرمرگ پدر وجلوس سلطنت خویش را به‌پادشاهان ایران وفرانسه وجمهوریهای ونیز و راگوز اعلام داشت.

با رسیدن سلیم‌ثانی به‌اردو صدای تلاوت قرآن‌کریم برخاست وتنها درآن‌لحظه‌بودکه سپاه عثمانی متوجه شدکه سلطان سلیمان مقتدروشکوهمند درگذشته است وپسرش سلیم‌برجای اونشسته. پنج روزبعد سپاه ترك همراه جسدسلیمان به قسطنطنیه بازگشت.

جنگ اطریش وعثمانی‌که پس ازمرگ سلیمان همچنان ادامه داشت سرانجام درهفده فوریه ۱۵۶۸ م ضمن عقد متارکهٔ هشت ساله‌ای پایان پذیرفت ودولت اطریش متعهد شدکه هرساله سی‌هزاردوکای طلابه ترکان بپردازد. درماه مه ۱۵۶۹م. سفیرلهستان سوهورووسکی Sohorovsky درقسطنطنیه با بستن قراردادی روابط‌کشورخویش را با ترکان عثمانی‌تحکیم نمود. درهمین سال محمدبیك سفیرترك به پاریس رفت تاخواهر شارل نهم‌را به‌نام‌مارگریت برای سیگیسموند امیرترانسیلوانی‌که صدراعظم سلطنت لهستان را بدو وعده داده بود خواستگاری کند و درهمین سال سفیر دیگری عهد نامهٔ جدید تجارتی را به نزد پادشاه فرانسه برد.

در این هنگام طرح عظیمی دردست اجرا بود وآن اتصال رودخانهٔ ولگا بود به دن Don. مبتکر این طرح قاسم‌پاشای چرکس دفترداربودکه خود مأموراجرای‌آن شده بود. وی در ۴ اوت ۱۵۶۹ م/ ۹۷۷ ه. سه هزار ینی‌چری با ۳۰ هزارسوار مأمور محاصرهٔ

حاجی‌ترخان (آستراخان) شدند. سه‌هزارعمله به‌طرف آزوف رفتند. قرار بود سی‌هزار تاتار محاصرین حاجی‌ترخان را یاری نمایند. ولی با این همه این طرح انجام نیافت، زیرا از طرفی دولت گرای‌خان امیر ناحیهٔ قرم (کریمه) که تسلط ترکان را بر این مناطق مانع استقلال و خطری برای سلطنت خود می‌دانست به عنوان اینکه دراین مناطق شمالی به مناسبت کوتاهی فوق‌العادهٔ شب ترتیب نمازهای پنجگانه به‌هم می‌خورد با این طرح عملا مخالفت کرد و از طرفی سربیانو سرداروس با ۱۵ هزارسالدات برسرعمله‌ها تاخت وآنان را متفرق کرد و ایوان مخوف تزار روس هم‌سفیری به‌نام نوزیلزف Novosilzov نزدسلیم فرستاد تا اورا از این اقدام باز دارد. سلیم هم آن طرح را دنبال ننمود.

سلیم‌ثانی بافتح شهرهای صنعا وتعز وتصرف قلعهٔ کوکبان، سیادت ترکان را درسراسر یمن گسترش داد وسرانجام امیرمطهرزیدی اطاعت وی را گردن نهاد. آن‌گاه سلطان‌عثمانی دراندیشهٔ تصرف جزیرهٔ قبرس افتاد، گواینکه ازمدتها پیش، حتی‌قبل ازرسیدن به‌سلطنت، نقش این آرزوبرلوح دل زده بود.

توضیح آنکه یك یهودی پرتغالی به‌نام ژوزف که قبلا از طرف دوك‌ناکسوس Naxos حکومت جزایرآرشیپل داشت، پس از فتح آن ناحیه به دست ترکان، دردستگاه حکومت سلیم راه یافت ومورد توجه قرارگرفت. یهودی‌مزبورکه سلیم را شیفتهٔ شراب می‌دیدهمواره با او از شرابهای فرح‌بخش قبرس سخن می‌گفت وبرآتش شوق وی دامن می‌زد . سلطان عثمانی‌هم درعالم مستی حکومت قبرس را به ژوزف وعده میداد واین امرنیزموجب شده بود که ژوزف درتشویق سلیم به‌تصرف قبرس کوشاتر ومصرتر گردد. لالامصطفی وپیاله‌پاشای‌وزیر که داماد سلیم بود، نیز بااین امر موافق بودند. چه می‌خواستندکه شاید بتوانند شکستهای سابق خودرا جبران کنند. بالاخره مفتی‌ابوسعود با صدور فتوی دروجوب تسریع درامر فتح قبرس و عدم لزوم مراعات عهد و پیمان باکفار، سلیم را به‌جنگ با ونیزیان برانگیخت. محمدصقلی وزیراعظم که با ژوزف سخت دشمن بود هرچند خواست با متوجه کردن سلطان به‌کمك به مسلمانان شکست خوردهٔ اسپانیا، وی را ازجنگ با ونیزمنصرف کند توفیق‌نیافت وسلیم‌کمك بدیشان‌را موکول به‌ختم جنگ با ونیز کرد.

لالامصطفی به‌عنوان سرعسکر وفرماندهٔ نیروهای زمینی مأمورتصرف جزیره گردید و فرماندهی بحریهٔ ترك‌که متشکل بود از ۳۶۰ کشتی شراعی برعهدهٔ پیاله‌پاشا قرارگرفت. مرحلهٔ اول جنگ با تصرف نیکوزیا (سابقاً Limosia خوانده می‌شد) در۹ سپتامبر ۱۵۷۰ وفتح شهرهای بافا Paphos ولیماسول (سابقاً Amathante ولازناکاوسرسین Karkynia انجام پذیرفت. شهرها به‌تاراج رفت وخاندانها پراکنده گردید وبا اینکه مردم زنان و پسران ودختران خودرا غالباً کشتند تااسیرترکان‌نشوند، یازدوهزاردختروپسرزیبا باغنائمی

فراوان نصیب ترکان شد. فاتحین‌غنایم خودرا به‌کشتیها بارکردند. ولی پیش ازآنکه‌کشتیها به‌راه افتند زنی یونانی یا ونیزی‌کشتیها را آتش زد وداغی بردل ترکان عثمانی گذاشت.

ترکان سر بریدهٔ دوندالو Dondalo فرمانروای جزیره را به‌عنوان تهدیدنزد حاکم فاماگوستافرستادند واورا به‌اطاعت خواندند. سه‌روزبعد سرعسکرترك درپای دیوارشهرظاهر شد و دست به محاصره زد.

ونیزیها به‌فرماندهی مارکوآنتونیوبراگادینو Marco Antonio Bragadino -چند ماه دلیرانه پای فشردند و سرانجـام در اول مه سال ۱۵۷۱ م فاماگوستا براثرگرسنگی از پای درآمد. پیاله‌پاشا نخست‌با براگادینو وهمراهانش به‌مهربانی رفتارکردولی بعدبرخلاف قول وقرار خواست تا یکی از جوانان ونیزی را به‌عنوان‌گروگان نزد خود نگهـدارد. براگادینو بدون توجه بروضع خویش سخت برآشفت وپاشا را دشنام فراوان داد. به فرمان پاشای‌ترك آن جوان ودیگرهمراهان و نیزیش به قتل رسیدند. آنگاه فرمانده ترك دستور داد تا براگادینوراکه شاهدکشته شدن همراهانش بودگوش وبینی بریدند. ده روزبعد اورا باردیگربه دژخیمان سپردند. دژخیمان وی‌را برسرچوبی بسته اورادرآب دریافرومی‌بردند وبیرون می‌کشیدند. سپس وی‌را واداشتندکه با سبد برای تجدید دیوارهای دژها خاك‌بکشد وبیچاره را مجبورکردندکه دراین حالت زار هربار کـه به نزد پاشا برسد تعظیم کنـد ، سرانجام اورا زنده زنده پوست‌کندند وپوست اورا پرکاه نموده دور شهرگرداندند وآنگاه برسرچوب به قسطنطنیه بردند ودرمعرض تماشای مردم نهـادند. بعدهـا ونیزیان به زحمت توانستند بقایای جسد وی راگرفته به‌ونیز بفرستند تا باتشریفات شایستهٔ يك فرمانده شجاع ومقاوم به‌خاك سپرده شود. باید یاد آورشدکه رفتـارپاشای ترك هرچند وحشیانه‌بود، ولـی براگادینو نیزپنجاه نفـراز مسلمانان را به خواری تمام‌کشته بود. این پیاله‌پاشا اصلا پسر کفشدوزی بود ازاهالی خروات Croate

درطی محاصرهٔ فاماگوستا، ونیز برای مقابله با ترکان باپاپ‌پی‌پنجم ودولت اسپانیـا طرح اتحادی ریخت. درسپتامبر۱۵۷۱ م. دون‌ژوان Don Juan فرزند غیرشرعی شارلکن ازبندر مسین Messina با ۷۹کشتی به‌جنگ ترکان بیرون‌آمد. دوازده‌گالـرنیز از طرف پاپ همراه وی‌بود به‌فرماندهی مارکوانتوان‌کولونا Colonna و۱۱۴ کشتی بزرگ‌وکوچك متعلق به‌ونیزودیگر متحدین‌اروپائی وی تحت فرماندهی دریا ونیزی به‌نام ونیرو Veniero وروی‌هم رفته بحریه‌ای بود مرکب ازبیش ازدویست‌کشتی. فرماندهـان نیروی ترك عبارت بودنـد از پیاله‌پاشا فرمانده نیروهـای زمینی وقاپودان‌پاشا مؤذن‌زاده فـرماندهٔ‌کل نیروی دریائی و افسران عالـی‌رتبهٔ تابـع وی اروج‌علی‌پاشا بیگلربیگی‌الجـزیره و حسن‌پاشا پسر خیرالدین باربروس وشانزده افسرارشد. تعدادکشتیهای ترك درحدود۳۰۰فروند بود.

جنگ در۷ اکتوبر۱۵۷۱م. درگرفت، درساحل آلبانی درخلیج لپانت. دراین‌جنگ که به‌سرعت وشدت تمام شروع شد نخست غالب ازمغلوب شناخته‌نمی‌شد. ولی پس‌ازآن که قاپودان‌پاشا علی‌مؤذن‌زاده کشته شد و اسپانیائیها سرش را بریدند ترکان شکست خوردند. هامرپورگشتال که مفصلترین تاریخ دولت عثمانی را نوشته تلفات ترکان را بالغ بر۳۰۰۰۰ مرد و۲۲۴ کشتی و۴۰۰ توپ کوچك و بزرگ و۳۴۰۰ اسیرذکر کرده وتلفات مسیحیان را ۱۵ گالر و۸۰۰۰ مرد من‌جمله باربریگو Barberrgo فرماندهٔ جناح چپ با ۲۸ نفر از خاندانهای طراز اول ونیز. دراین جنگ سراپرده و پرچمهای سرعسکر به‌دست مسیحیان افتاد وپانزده هزار مسیحی اسیرآزاد شدند. درهمین جنگ بود که سروانتس Miguel - Cervantes مؤلف کتاب معروف دون کیشوت Don Quichotte مجروح شد ودست‌چپ خود را ازدست داد.

فتح‌لپانت دراروپا شادی فراوان به‌بارآورد. پاپ‌پی‌پنجم ۶۰۰۰۰ دوکای طلا به‌فرمانده ونیزی‌کولونا داد وبه‌نام وی و ونیرو دریاسالار ونیزی ستونی از برنز برپا نمود ودربارهٔ کولونا تشریفاتی چون تشریفات سرداران رم‌قدیم معمول‌داشت وروز۷ اکتوبررا عید مذهبی وملی خواند. درپادوکلیسائی به‌یاد این‌فتح ساخته شد.

چندروز پس‌ازاین فتح درخشان، سفیر ونیز تقاضای رسیدن به‌حضور سلطان کرد وباشکوهی فراوان عازم سرای سلطان گردید چنان‌که گوئی می‌خواست پیروزی درخشان هموطنان‌وهم‌کیشان خودرا به‌رخ‌ترکان کشد، اما صقلی‌صدراعظم که منظوراورا خوب‌فهمیده بود، بدوگفت خیلی‌ازفتح‌خود وشکست ماخوشحالی. امابدان‌که اگر با پیروزی بربحریهٔ ما ریش مارا تراشیده‌اید، ماباتصرف منطقهٔ زیبا وپربرکتی‌چون‌جزیرهٔ قبرس‌بازوی شما راشکسته‌ایم. بازو هرگزبازنمیگردد ولی ریش باردیگرانبوه‌تر بیرون می‌آید.

فی‌الواقع بعداز چندماه ترکان نیروی دریائی خودرا باساختن‌کشتیهای تازه تقویت و تکمیل کردند. اروج علی لقب قاپودان‌پاشا (دریاسالار) گرفت وسلیم نام اورا از اروج به «قلیج» به‌معنای شمشیرتغییرداد. وی اصلا ازعیسویان کالابر بود ونخست اوخیالی نام داشت. ترکان نام اوراکه مسلمان شده‌بود ظاهراً بنابرتشابه لفظی به‌اروج علی‌تغییردادند.

امیرالبحرجدید هرچند بابحریهٔ مسیحیان روبروشد ولی‌جنگی‌درنگرفت وونیزیان‌که به‌همکاری مداوم متحدین خود اطمینان نداشتند ازدرصلح درآمدند وروز ۷ مارس ۱۵۷۳ م. بین دوکشورعهدنامه‌ای بسته‌شدکه ازهرجهت به‌سود ترکان بود. بدین‌ترتیب اثرات فتح لپانت‌کاملا ازمیان رفت.

دولت اسپانیا در روزسالگرد فتح لپانت (۷ اکتوبر۱۵۷۲ م.) نودکشتی از جزیرهٔ سیسیل به‌جانب افریقا فرستاد. دون ژوان شهرالجزیره راگرفت ودرآن‌جا دژی نو بنیادنهاد

وهشت‌هزار سر باز برای حفاظت آن دژ گذاشت. اما [illegible] سنان‌پاشا نه‌فقط شهر [illegible]
بلکه حلق الوادی Goulette را نیز تصرف [illegible] دست یافت.

سلیم ثانی در ۲۷ شعبان ۹۸۲ ه‍ (۱۴ دسامبر ۱۵۷۴ م) در گذشت. وی مدت هشت سال سلطنت
کرد. عجب آن که جد وی سلیم اول نیز هشت سال سلطنتش بیشتر نپایید. وی از جوانی بشرابخواری
وعیاشی افتاد ودربارش پر بود از مسخرگان و آوازخوانان و کنیزکان. بمحض جلوس بر تخت
سلطنت، فرمان پدر خود سلیمان را درمنع شرابخوری لغو کرد ومسلمانانی که این اقدام وی
را خوش نمی‌داشتند وی را مست لقب دادند. وی به‌علت دلبستگی شدید به‌زنان ومجالس بزم
از قبول فرماندهی سپاه، برخلاف پدران خویش، خودداری کرد وحتی بشکار هم نرفت و
همین امر یعنی نشستن سلطان ترک در حرمسرا وشرکت نکردن درجنگ موجب ضعف دولت
عثمانی شد.

سلیم دو مسجد ساخت یکی به‌نام سلیمیه در قسطنطنیه ودیگر درادرنه. قلعه‌ای هم در
ناوارن ساخت، وبنای مسجد شریف را درمکه تجدید کرد ودو مدرسه در نزدیک ایاصوفیه
ساخت که اتمام بنای آنها در زمان پسرش مرادسوم صورت گرفت.

نامهٔ سلطان سلیم ثانی به شاه طهماسب
درمورد جلوس خود پس از مرگ سلطان سلیمان

عـالی حضرت سلطنت پناه سعادت دستگاه ، معدلت ایاب شجاعت سمات ، خورشید طلعت جمشید خصلت، کسری سیرت برجیس سعادت ، شـاه سریر حشمت وکامکاری ، مـاه منیر سپهر بختیـاری، مطلع کوکب نصفت، منبع شرایف شفقت، جامع مکارم الشیم ، حاوی مراسم الهمم ، المنظور بوفور الطاف الکریم الا له، جم‌جاه دولت پناه طهماسب شاه لازالت ابواب صداقته مفتوحة بالاخلاص و سرادقات محبته مرفوعة بالاختصاص وخیام عمره واقباله مشیدة باطناب الدولة الابدیة وقوایم عزه واجلاله مشیدة بـاوتاد السعادة السرمدیة؛ شرایف تعظیمات شـاهـانه ولطایف تکریمات پادشاهـانه که منتج مقدمـات صداقت و مهیج روایح محبت اوله قوافل موردان اسحار و رواحل مسبحان لیل ونهار برله تحفهٔ مجلس سـامی وهدیهٔ محفل گرامی قیلند قدنصکره ضمیر منیر عقده‌گشا و رای عالم‌آرا لریکه پرتو آفتاب عالم تاب له توأمان در .

خفی وپوشیده اولمیه که فنای عالم فانی محقق و مقرر وحـال دنیـای دنی‌ده ثبات و دوام اولمدوغی کنشدن‌عیان و اظهردر. سلاطین دولت‌آیین وخواقین شوکت قرین که برگزیدهٔ بندگان خدای جهان آفرین درلرابتداء دور آدم دن الی هذا الحین روی زمین ده مسندنشین اولان پادشاه‌لر که ارباب لطف و وفا واصحاب عهدوپیمان

سعادت انتما اولملریله تواریخ ده حکایت‌لری محرر ومسطور در. انلردن عباد حقه جل‌وعلا زیاده شفقت وعاطفت ومزید رحمت و رأفت لری اولنلر که عدل و احسانه مشهور لردر انلرتوجه له خیر دعایه مظهر اولدقلری علم کریم‌عالم‌آرا کزه معلوم‌در حق سبحانه وتعالی حضرت لریکه مالك‌الملك در دائما مواهب علیهٔ شامله‌لری ایله خسروان تخت نشین وپادشاهان حکومت قرین خوشحال درلر.

ضمیر منیر عالم‌آرا و خاطرعاطر سعادت پیمالرینه روشن اوله که آخراوقات عمرفناپذیر لرنده اول جناب والامنزلت خورشید اضائت دولت پناه سعادت دستگاه ایله محبت واخلاص اوزره اولوب مقتضای دور پرجور ایله سز کله کچن ماجرایی فراموش ایدوب. مقدما جناب شریفکزه واران قرنداشمز سلطان بـایزید خصوصنده واقع اولان الطاف کاملهٔ موجبة الاعطافکزی قبلهٔجان وجنان ایدن خـالص ومخلص دوست حقیقی اولان جناب شهادت پناه جنت دستگاه مرحوم ومغفورله بابام سلطان سلیمان شاه غازی انارالله برهـانه خرستیانله قدیمی عـادت و الفتلری اوزره غزای غرایه توجه ایتمشلر ایدی ارادت حق ومشیت‌اله مطلق ایله عزشانه عالم فنا و غروره وداع ایله جنت وخلدبرین کوشکلرینی منزل ومقام ایدوب پادشاهان رحمت حق‌ایله اجتماع ایلمشلردر الحکم‌لله الواحدالقهار اناللهوانااليه راجعون[1] جناب‌سعادت‌نصابکز باقی‌ومستدام‌اوله یعلم‌الله وکفی به‌شهیدا[2] که مرحومك جناب سعادت انتسابکزه‌علاقهٔ محبت و ودادلری کمال مرتبه ده وصوب جمیل جلیل الحالکزه توجه وموالاتلری شك و ریادن عاری‌اولوب بی‌گمان ایدی لاجرم المحبة تتوارث مقتضاسنجه‌بومحب خالص الطوتیکز دخی محبت‌آبا واجداد جنت نهاد ده برقرار ومقرر اولوب علی‌ـه الخصوص‌جناب محمدت نصابکزایله الفت و اتحاد موروثه‌مز کماینبغی خاطرعاطر حقایق مآثرده ثابت ومتقرر اولمشدر.

ان شاءالله الاعزنتایج وثمرات وداد حقیقی مرآت چهره‌گشای اموردهٔ ظهور ایتسه کرکدر مرحوم مشارالیه عساکر دریانشان‌له نمچه اقلیم لرندن سرحد ممـالك مسلمینه همجواراولوب هرگاه دیاراسلامه مضرت وخسارت ایرشدیرمکله مضرالعباد

۱ـ البقرة ۱۵۶ ۲ـ النساء ۴، ۱۶۶

اولان ارباب کفر وعناد اوزرلرینه عزیمت وهجوم ایدوب ممالك محروسه مز کنارـ لرینه قریب خرستیان قلعه لرندن سکتوار دیمکله اشتهار بولمش بربرینه متصل‌درت قلعهٔ حصین وحصار متین که روی زمین ده امثالی نـادر در درونی کفار خاکسار ایله مملو ومالامال‌اولوب مرگ‌مصحوب قیامت‌آشوب‌طوبلرله طولمش برباروی‌استوار و محکم حصار نامدار ایدی، مرحوم عسکر ظفر مدار ایله اوزرینه قونوب کفـار خـاکسـارك سلاطین ختمت (؟)[1] آیین لرندن ولایت اصلاوین وخروات و قرانچه ولایت لرینك قرالی زرنقی دیمکله معروف یتمش سکسان بیك مقداری لشکره‌قادر برقرال نامدار قلعه ده محصور واستوار اولوب برآیدن زیاده لیل‌ونهارلشکرآتش‌ـ مدار ایله جنگ وآشوب اولدقد نصکره عنایت‌حضرت فتاح ایله‌جل شانه اول قلاع عظیم وباروی متین کفرمکینی فتح وتسخیر ایدوب اندن ماعدا اون ایکی پـاره قلعه اولنوب حصن کفرمدارلرین دارالاسلام ایلمشلر جوامع وکنایسی مساجد و جوامع اولوب قله و بارولرینه رایات اسلام سعادت انجام وضع‌اولنمش اول‌قلعهٔ مرقومه‌ـ دن غیری له وروسی مملکتلرینه قریب‌اولان ممالك محروسه مزدن طمسوار مملکتنه یقین‌کوی و یانوه ولاغوش دیمکله معروف ونامدار قلعهٔ‌کبرایه دخی وزرای ذوی‌ـ الاعتباردن پرتوپاشـا ایله برمقدار عساکر ظفر مدارایله بنیان شکن و اســاس افکن تفنگ زن یکیچری‌لرکوندرلمش ایمش انلردخی کفـار خـاکسار ایله علی‌الاتصال جنگ وجدال ایلمشلر مذکور قلعهٔ سکتوار وسایر قلاع فتح اولندوغی اثنـاده اول حصن بزرگوار دخی ایادی لشکر ظفر مبادی ده مفتوح و مسخر اولمش فتح‌اولنان قلاع ده نیجه‌بیك کفار طعمهٔ شمشیر ظفرکردار اولوب غزاة اسلام بی‌نهـایت اسیر طوتوب مال غنائم‌له مالامال اولمق میسر اولمش ازمانده مرقومه ایکی فتح جمیل میسراولمش مذکور قلعهٔ سکتوارك اثنـاء جنگ و حرب ده خـراب و ویران اولان مواضعی تعمیر اولنور ایکن فرمان حی قدیر عزاسمه ایله فضل‌الله المجاهدین علی القاعدین اجراً‌عظیماً[2] فرمانی موجبنجه مرحوم دارفنادن سرای بقـایه انتقال ایلمشلر حقیقت حال جانب محب مخلصه معلوم اولیجق عنان عزیمت مزمسند دولت مآب

۱ـ ظاهراً : حشمت آیین . ۲ـ النساء ۹۵

مزطرفنه منصرف قیلنوب تخت عالی بخت مزه جلوس ظفرمأنوس مز میسر اولدی لکن عساکر منصورهٔ ظفر قرین مزدارالاسلام سرحدندن طشره کفار خاکسار اقلیملری ایچنده بومادهٔ عظمیه ظهور ایدیجك لابد عرض حمیت وسلطنت موجبنجه اول امری صیانت اهم مهمات خسروانیدن اولدوغنه بناء تخت سعادت بخت مزدن قالقوب عنان عزیمت مزلشکر ظفر رهبر مزطرف لرینه منصرف قیلندی لیل و نهار توابع نصرت آثار مزایله یوریوب زمان قلیل ده اطراف ممالك محروسه مزهایریشوب.

بواثناده مرحوم مشارالیهك عساکر نصرت مآثریله کافرستان اقلیم لرینه دخولنه خرستیان ولاتینك جمله بانلری وقرال لری نفیرعام اوزره خبیر و آگاه اولوب. اصل دین و دولت دوشمنی اولان عدومز نمچه قرالنه هرطرفدن معاونت ومظاهرت ایلوب بی‌قیاس لشکرلر وامدادلر چیقاروب بونلر مرحوم مشارالیه‌له انارالله برهانه‌یه یولشوب جنگ وحرب امیدینه یراقلنوب کفار خاکساردن درت کره یوزبیك مقداری سواری و پیاده جمع عظیم‌له یوریوب دارالفتوح والنصرانکروسی تختی بدونکه.

حالیا عباد نصرت معتاد مزدن بربنده مزالندر مضبوط و مسخردر. اکافریت اوچلره کلوب عادت مقرره‌لری اوزره اسطبور باغلیوب عسکر عظیم دریا وقرا ایله کلوب مرحوم مشارالیه بابام انارالله برهانه‌ایله بولشمق اوزره‌ایکن حق سبحانه و تعالی نك علو عنایتلری وایکی جهان فخری علیه الصلوة والسلام افندمزك شرف معجزات لری واصحاب گزین (رض) حضراتنك همم علیه‌لری وعلی الخصوص شیرخدا مظهر عنایات علی صاحب فتوح وذوالفقار علی نامدار وکامکار علیه رضوان الله الملك الغفارك یمن سعادت روحانیت لریله بوجانبده یمین ویسار ولایت لرده واقع اولان مذکور حصارلر فتح اولنمغله کفار خاکسارك قلوبنه رعب وخذلان وعار واعدای دین مبینك خواطر کفرمآثر لرینه انواع اضطراب ودغدغه وانکسار عارض اولوب سرحدمزبوردن اوچ میل یرده جمعیت اوزره طوران مزبور بدون بگلربگیسی اوزرینه کلمکه جرأت ایده میوب هربار که طابوردن آیرمق تدبیر اولندی میسر اولمیوب عاقبت بوحال اوزره مخلصکز ایر شمکله طابورنده دخی ساکن اوله میوب اون میل یراوته قاچوب کتمکین ایام شتاتعقیب ایدوب عساکر اسلام سالم وغانم معاودت ایتمك اولی

کورلدکده طابورلرین طاغیدوب ولایت لرینه عزیمت ومراجعت لری اثناده بوحالت عبرت آیت وقوعی عون وعنـایت پروردگار ایله رایت نصرت آیت مزعسکرظفر رهبر سمتنه ایریشوب استماع ایتدکلرنده عساکر ظفر مآثر مزهیبتندن خصوصاً سدهٔ سعادت بخش عثمـانی ده مجتمع اولان دلاوران ظفرنشان شوکتندن قلوب کفـار خاکساره نهایت مرتبه‌ده خوف وخشیت مستولی اولوب کور مشلرکه معظم قلعه‌لری ایـادی اهل اسلامه دوشوب نیجه‌بیك کفار خـاکسار قلیچدن کچوب چوق ولایت و مملکتی غارت و یغما اولنوب بعنایة‌الله تعالی عساکر کفاره انهزام تـام ایریشوب عسکرلرینه تلف ایرشدی رسوای عام اولدیلر بالضروره قرال بدفعال مملکتنه مراجعت ایلیوب برنیجه ییلق خراجلری و انواع تحف و هدایـالری‌له معتبر ایلچی‌لر تعیین ایلیوب من کل الوجوه عتبهٔ عالم پناه مزجانبنه حسن اطاعت و انقیاد ایلدیلر:

بواخبار بهجت آثاری استماعی له‌جانب عاطفت مآب مزه انواع سروروحبورلر ظهورنده شك واشتباه اولمیوب مابینده مؤکد وممهد اولان عموم موالات صـالحه و کمال مصافات وافیه مقتضاسنجه اشبو فتوحات عمیمه‌یی جنابکزه انها و اعلام ایچون اشبونامه ایله فلان زیدقدره اعزام وارسال اولندی ان شاءالله الاعز .خصوص واقعات وماجرا علم عالم آراکزه وصولندنصکره اخبارمسرت آثارصحت‌وسلامتکز ایله‌جانب مخلصه شرف مراجعت ارزانی قیلنه‌که بوجانب دخی کمال سرورو حبور ایله منشرح الخاطر اوله بمنه سبحانه وتعالی ویمنه *

* منشآت فریدون‌بیك ج۲ ص۹۰ـ۸۷

۳۵

شاه‌طهماسب نامهٔ سلطان سلیم را جوابی شاهانه و پدرانه داد و وی را در مرگ پدر تسلیت و بر جلوس بر تخت سلطنت دولت عثمانی تهنیت گفت و نامه را مصحوب شاه‌قلی سلطان قاجار به نزد سلطان ارسال داشت. شرحی که هامرپورگشتال با استفاده از تواریخ عثمانی در مورد این سفیر و همراهانش نوشته بسیار جالب است چه ازشکوه وجلال دولت ایران و ثروت فراوان قزلباشان حکایت می‌کند:

هنگامی که در ادرنه مذاکرهٔ مصالحهٔ اطریش درمیان بود ، ایلچی ایران برای ادای تهنیت جلوس سلطان وارد شهر گردید. هدایائی که او حامل بود از بابت شکوه وعظمت و نفاست زیاده ازحد برهدایای امپراطور اطریش تفوق و ترجیح داشت. ریاست این سفارت باز به‌عهدهٔ شاه‌قلی سلطان بود. اتباع او مرکب بودند از۱۲۰ نفرازجوانان نجیب که همه کلاههای طلادوز بر سرداشتند ودویست نفرسوارکه لباس آنها تماماً از پارچه‌های زری بود و چهارصد نفر تجار ایرانی که کلا ۷۰۰ نفرمی‌شدند و ۱۹۰۰۰ اسب وقاطر وشتر حامل باروبنه وکالای آنها بودند. نقاره‌خانهٔ سفارت‌مرکب بود ازپنج شیپوربلند (کرنا) وپنج‌شیپور کوتاه وپنج طبل بزرگ وپنج عدد نی وبعضی آلات واسباب دیگر، و نیز دو نفرقاری قرآن و یك عودزن ویك ارغنون نواز ودوطنبورزن و چهارکنیزك خواننده همراه بودند. هدایائی که سفیرایران از جانب پادشاه تقدیم کرد عبارت بود ازدوجلد قرآن مجید وشاهنامهٔ بسیار نفیس گرانبها، دو دستگاه چادرکه قبهٔ آنها ازپارچهٔ زری بود واطراف آنها ازحریر منقش بود باصورت اشجار و دومروارید بوزن دومثقال ویك‌عدد یاقوت بدخشی به‌اندازه وترکیب یك گلابی به علاوه معادل قیمت ۱۶ کرور دویست هزارآسپر (=۱۴۶ هزاردوکا) هدایای دیگر وهمچنین ۴۰ قوش شکاری با اسلحه وشترهای سلطان بایزید.

سفیرایران را ترکان با احترام تمام پذیرا شدند. حاکم ارزنة الروم باهمهٔ بزرگان

آن دیار همراه با ۸۰۰۰ نفر سرباز از وی استقبال کرد ودر استانبول پیاله پاشا باشکوه تمام از وی پذیرائی نمود . تشریفات روز ورود به‌ادرنه به‌اندازه‌ای مفصل و مجلل بود که نظیر آن درحق هیچ سفیری به‌عمل نیامده بود . علاوه برهمه تجملات و تشریفات و تزیینات دولتی که به‌کار رفته بود، حکم شده تاسفرای دول خارجه که از برای ادای تبریك و تهنیت جلوس آمده بودند درکوچه‌هائی که سفارت ایران عبور می‌نماید بااتباع خود حاضر شده بایستند . درآن وقت غیر ازسفرای اطریش وفرانسه ولهستان و ونیز، سفرای ملل دیگرنیز درادرنه حاضر بودند وهمه به‌امر سلطان گردن نهادند . دوروز بعداز ورودشاه‌قلی‌خان‌به‌ادرنه وزیر اعظم به افتخار اوضیافتی باشکوه ترتیب داد . در بین راه که سفیر قزلباش به‌سرای وزیر اعظم می‌رفت یکی از ترکان متعصب تفنگی به‌طرف ایلچی خالی کردکه هرچند به وی اصابت نکرد اما یکی از همراهان وی را زخمی نمود . به‌موجب امر وزیراعظم ، مقصر را بدم اسبی بسته درکوچه‌های شهرچندان کشاندند که اعضایش ازهم بپراکند . بعداز وقوع این حادثه سفیر قزلباش به‌خدمت وزیراعظم رسید بدون آن‌که درحالت وحواس وی‌اختلال واختلافی روی داده باشد .

شاه قلی‌خان موافق رسم معمول، از امتعهٔ طبیعی وخاصهٔ صنعتی ایران ازقبیل فرشهای ابریشمی درجزین وهمدان وپوستهای خراسان و صابونهای اردکان و دستمالهای مه رویان وفرشهای دارابجرد وزین پوشهاوجل‌های جهرمی وپارچه‌های حریرلطیف یزدی‌وپارچه‌های ابریشمی ضخیم قمی وشمشیرهای شیرازی وامتعهٔ نفیسهٔ دیگر به‌رسم هدیه به‌وزیر اعظم تقدیم نمود . سه‌روز بعداز پذیرائی وزیراعظم ، سفیر ایران به‌حضور سلطان ترك باریافت. سلطان ازوی احوال پرسی کرد ومشارالیه که در دربار ایران بارآمده بود واز رسوم سلاطین شرقی اطلاع کامل داشت به‌جهت‌تظاهر به‌این‌که ملاحظهٔ جلال‌وجبروت سلطانی او را واله وحیران کرده است درجواب سلطان ساکت وصامت مانده ولب فروبست. نامه‌ای که شاه قلی‌خان‌آورده بودهزار وپانصد سطر درآن نوشته بودند درهمهٔ آن جز لفاظی وعبارت پردازی مطلب‌عمدهٔ دیگری نبود .

از ۴۴ شتر حامل بارهای هدایا ، ۳۴ ازآن هدایای شاه و۱۰ ازآن سفیر بود . از میان هدایای سلطانی از همه گرانبهاتر یك جلد قرآن خطی بود به‌خط علی (ع) ویك جلد شاهنامهٔ فردوسی باجلدهای جواهرنشان ویك جعبهٔ‌جواهر(همان مروارید ویاقوت که‌ذکرش گذشت) ویك دست فنجان‌کبود فیروزه رنگ‌که خمیرهٔ آنها از اجزائی مرکب ومرتب شده بودکه اگرسمی‌درمیان‌آنها می‌ریختندفوراً می‌ترکید ومتلاشی‌می‌شد . علاوه برچادرهائی که ذکرشد ۲۰ دست فرشهای‌ابریشمین بزرگ بود وبسیاری ازفرشهای ابریشمی‌کوچك‌بااشکال حیوانات و درختان برحاشیهٔ آنها . همچنین نه‌پردهٔ سنگین بانه تخته فرش از پشم شتر ونه

زین طلاونقرهٔ جواهر نشان باهفت‌عصای نقره که درقدیم علامت‌شاهی بودباهفت‌تیر وهفت‌تیردان طلاکاری جواهر نشان یا بسیاری ازمصنوعات گرانبهای ایرانی اعلی من‌جمله فرشهای لطیف نفیسی ازپشم شتر که بزرگترین آنها را هفت نفر بزحمت بلند می کردند. اما قوشهای شکاری همه درطول راه تلف شده بودند. هدایای سفیر ایران یك جلد قرآن ممتاز بود با یك باب چادربا شمشیرها وتیرها وکمانها وفرشهای ابریشم وپشم شتربسیارلطیف اعلی.

چون سفیرقـزلباش از خدمت مرخص شد باتشریفاتی که احضار شده بود مجدداً اورا به منزلِ رساندند. سپاهیان وچاوشان و متفرقه بالباسهای اطلس وکمخا وزری ازپیش‌حرکت می‌کردند وسپس سیصد جوان ایرانی که همه بالاپوشهای الوان دربرداشتند وبرلباسهای آنان اشکال پرندگان ودرنـدگان نقش بود. از عقب این جماعت، نوکران سفیر پیاده حـرکت می‌نمودند. بعدازآن اسب ایلچی را یك نوکرایرانی یدك می کشید. سپس دویست نفر ینی‌چری باکمال آراستگی ونظم به دنبال وی می‌رفتند بعدازآنها سفیرایران یکه و تنها بالباس سرخ و عمامهٔ طلا دوز می‌رفت. وی چندان زر وجواهربا خود داشت که چشمها را خیره می‌ساخت ویراق اسب وی کلا از فیروزهٔ خراسانی بود و یاقوت سیلانی. ازعقب سفیر ۱۴۰ نفر سوار ایرانی به‌طورتیپ درحرکت بودند.

سلطان عثمانی برای سفیرروزی ۵۰ دوکای طلا از وجوه خاصه جهت مخارج روزانه مقررساخت وشاه‌قلی‌خان با امنای دولت عثمانی مصالحهٔ سلیمان را تجدید نمود.

جواب

هوالحی‌الذیٰ لااله‌هو[1] له‌الحکم والیه ترجعون[2]

به نام خدائی که با تیره خـاك | بر آمیخت این گوهر جان پاك
چو با یکدگر کردشان آشنا | دگر ساخت از یکدگرشان جدا
که دانست کان آشنایی چه بود | پس از آشنایی جدایی چه بود
خدایی که‌هستی مراوراسزاست | بجـز هستی او سراسر فناست
به اوصاف او ره نیابد زوال | مُبرا بود ملکش از انتقـال
جز اونیست باقی و پاینده کس | بقا لازم ذات او دان و بس

لطایف حمد وثنا حضرت پادشاه بی‌زوال را، جل شانه سزاست که وجـود بی‌شبه و نظیرش موصوف به صفت ازلی است وقدم وماسوی ذات کریم‌الصفاتش به مقتضای کل مـن‌علیهافان[3] درمعرض فنا وعدم و شرایف شکر بی‌حد بی‌انتها ملك متعـالی را عظم سلطانه رواست که ملکتش ازسمت زوال وقصورمبرا ومملکتش از شائبهٔ انتقال و فتورمعرا ست. قادری که ازکمال‌قدرت برحسب استعداد ملك زمین‌ـ را به‌هرکسی ازعباد که لایق‌داند لطف نماید واز هرکس که خواهد ستاند وبه هرکه باید شفقت فرماید. فسبحان‌الذی بیده ملکوت کل‌شیء والیه‌ترجعون[4] و صلوات

۱ـ المؤمن ۶۵ ۲ـ القصص ۸۸ ۳ـ الرحمن ۲۶

۴ـ یس ۸۳

زاکیات نامیات حضرت رسالت پناهی (ص) را زیبد که رایت کرامت انی رسول من رب‌العالمین[1] در میدان بلند ایوان و ما محمد الارسول[2] برافراخت و منشور عزت و لکن رسول‌الله و خاتم النبیین[3] به‌طغرای غرای لولاک لولاک لما خلقت الافلاک موشح و مزین ساخت. مظهر آثار من یطع الرسول فقد اطاع‌الله[4] مطلع انوار قل ان کنتم تحبون‌الله فاتبعونی یحببکم‌الله[5] محرم بارگاه کبریا عارج معارج سبحان‌الذی اسری[6]

محمد کازل تا ابد هرچه هست — به آرایش نام او نقش بست
حبیب خدای کریم و رحیم — شفاعت کن روز امید و بیم
جهان داوری عرش بارگاه (؟) — به شرق و به غرب امتش پادشاه
چراغی که تا او نیفروخته بود — به چشم جهان روشنی بود دود
به‌عهدش ز رفعت شده‌فرش‌وعرش — پی گرد نعلین او عرش و فرش

علیه الف صلوة والف والف سلام وعلی ابن‌عمه ومجلی غمه، مخصوص پایهٔ وافی هدایهٔ انما ولیکم‌الله[7] منصوص بـه نص من کنت مولاه فعلی مـولاه ممدوح بـه سورهٔ کـریمهٔ هل‌اتی[8] موصوف به خطاب انت منی بمنزلة هارون من‌موسی، امیرالمؤمنین والامام‌المتقین و یعسوب‌الدین اسدالله‌الغالب ومطلوب کل طالب ومظهر العجایب ومظهر الغرایب.

شیر یزدان و سرور غالب — شاه مردان علی ابوطالب
ابن‌عم و وصی پیغمبـر — بر همه خلق هادی و رهبر
خازن مخزن ضمایر غلب — در درج خزانهٔ لاریب
قاسم خلد و ساقی کوثر — باب شبیر و خواجهٔ قنبر
هادی شرع شاه کشور دین — پیشوا و امـام اهل یقین
هم براسرار لوکشف کاشف — هم زالهام ذوالمنن واقف
از ره منزلت به‌راه خدای — هادی و پیشوا و راهنمـای

۱ـ اعراف ۱۰۴ ۲ـ آل عمران ۱۴۴ ۳ـ الاحزاب ۴۰
۴ـ النساء ۸۰ ۵ـ آل عمران ۳۱ ۶ـ الاسراء ۱
۷ـ المائده ۵۴ ۸ـ الدهر ۱

وعلی باقی‌الائمة المعصومین صلوات‌الله‌علیهـم اجمعین‌الذی نزل فی‌شأنهـم انمایریدالله لیذهب عنکم‌الرجس ویطهرکم تطهیرا[۱] وقل‌لااسألکم علیه‌اجراًالاالمودة فی‌القربی[۲]

سر هر نامه را رواج افزای   نام ایشانست بعد نام خدای
ذکرشان سابق است درافواه   برهمـه خلق بعد ذکرالله
جدشان را به مسند تمکین   خاتم الانبیا است ذکر نگین
گر بپرسد ز آسمان بالفرض   سائلی من خیار اهل الارض
بر زبان کواکب انجم   هیچ لفظی نیاید الا هم

بعد هذا بر ضمیر خورشید انجلا وخاطرعاطر دریا مقاطر سپهر اعتلای اعلی حضرت والامرتبت فلك منزلت کیوان وقارگردون اقتدارپادشاه فلك قدرعالی مقدار ستاره سپاه، سلیمان‌خان عالم‌پناه ظل‌اللهی،زیبندهٔ اورنگ سلطنت و پادشاهی، مزین مسند سلطانی مرتب سریرسلیمانی.

ای‌جهان‌را وارث ملك سلیمان‌آمده   رفعت ایوان توبرتر ز کیوان آمده

کی‌خسرو صاحب قران مملکت‌آرای، سکندر دارا رای‌کشورگشای

ای از تو بزرگ نام شاهنشاهی   بگرفته زماه دولتت تا ماهی
باعزم تو کاسمان به‌گردش‌نرسد   جز فتح وظفرکرا رسد همراهی

نیرجهان افروز اوج عظمت و کامکاری، آفتاب عالم تاب آسمان شوکت و جهان داری

سلیمان زمان کی‌خسرو عصر   که‌هم‌فتحش‌زیزدان‌است‌وهم‌نصر
فروغ مهر تأیید الهی   نهـال جویبـار پادشاهی
سر گردن‌کشان و تاج داران   پناه خسروان و شهریاران
شهنشاه جهان، سلطان اعظم   که تاج ازکی‌گرفت و جام ازجم
سریر آرای ملك شهریاری   طـراوت بخش در تـاج داری
تویی آن خسرو غازی منصور   کمینه بنده‌ات خاقان و فغفور

۱ـ الاحزاب ۳۳   ۲ـ الشوری ۲۲

قمر پروانهٔ شمع ضمیرت عطارد کارفرمای دبیرت

ظل‌الله‌الرحمن، باسط بساط الامن و الامان، شهریار عالی‌تبار سکندر منزلت شهنشاه رفیع‌القدر جمشید مرتبت

شاه‌قوی طالع وفیروز جنگ گلبن این‌روضهٔ فیروزه‌رنگ
رشحهٔ عدلش رقم‌ظلم شست وزگهرش نام سلیمان درست
سرور شاهان به توانا تری نامور دهر به دانا تری
شاه فلك تاج سلیمان نگین مفخر آفاق بـه روی زمین

سلطان‌گردون سریر ثریامکان، خاقان فلك‌قدرسلیمان نشان، دارای‌جمشیدفر، فریدون خورشید منظر، جهاندارسپهر اقتدار، ملاذ سلاطین روزگار

پناه زمین پادشاه زمان مه برج دولت شه کامران
که‌تمکین‌اورنگ شاهی‌ازاوست تن‌آسانی مرغ و ماهی ازاوست
جهـان دار دین پـرور تـاج ور که تخت سلیمان ازاو یافت فر
فروغ دل و دیدهٔ مقبـلان ولی‌نعمت جمله صاحب دلان
همایی است‌چترش همایون به‌فر که دارد بسیط زمین زیر پر
اگرترك وهنداست‌اگرروم‌وچین چو جم جمله دارد به زیر نگین
شه خضر رای سکندر ضمیر فریدون علم خسرو جم سریر
نه خسرو که سلطان خسرو نشان نه سلطان که شاه سلیمان مکان
چو خسرو کمین بندهٔ قیصرش چو خاقان وفغفور صد چاکرش
بلند اختری از سپهر وجود گران مایهٔ دری ز دریای جود
تویی شمـع ایـن دودمان کهن ز روی تو روشن جهان کهن
ز انصاف تو عالم آباد بـاد ز الطاف تو خلق دل شاد باد
قوی دل شده دوست از دولتت به‌نکبت درون دشمن ازصولتت
تـرا جاودان بـاد یـزدان پنـاه به‌کام توگردند خورشید وماه

المؤید بالتأییدات السبحانیة والموفق بـالتوفیقات الصمدانیة، ناشرصحایف العدل والاحسان، رافع‌الویة الرحمة والامتنان، سلطان البرین و خاقان البحرین،

خادم الحرمين الشريفين، ثانی اسکندر ذوالقرنين، المختص بعناية الله الملك المستعان معز السلطنة و العظمة و الشفقة و الاحسان السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان سلطان سليم خان بن سلطان سليمان خان خلدالله سبحانه و تعالی ظلال سلطنته و حشمته علی مفارق الانام وادام ايام معدلته و نصفته و رأفته و مرحمته و شفقته الی قيام الساعة وساعة القيام ولازالت بنيان دولته القاهرة مقرونة بالخلود و ارکان خلافته الباهرة مشيدة الی يوم الموعود بحق النبی الامی و آله المعصومين عليهم الصلوة والسلام.

پوشيده و مخفی نماند که فخر الاعيان سنان کتخدا فرستادهٔ ايالت پناه حکومت دستگاه نصفت انتباه، عمدة الحکام والامراء الکرام، غلام يك جهت حقيقی و بندهٔ به‌اخلاص فدوی آن شهنشاه عالی‌مقام، زين‌الدين علی پاشا بيگلربگی ارض روم دامت معاليه از جانب ايالت پناه مشاراليه آمد و خبر رسانيد که اعلی حضرت کيوان رفعت گردون حشمت سپهر منزلت مشتری طلعت خورشيد اضاعت، اسکندرجاه سليمان بارگاه، لوای والای وجاهدوا فی الله حق جهاده[1] برافراشته و علم عرش فرسای يا ايها النبی حرض المؤمنين علی القتال[2] برافراخته‌اند و به‌قصد جهاد با کفار نابکار و ملاعين سياه روزگار فرنگ به‌مقتضای مؤدای يا ايها النبی جاهد الکفار والمنافقين واغلظ عليهم[3] غلغله و ولوله درطاق مقرنس گردون انداخته و از برای تقويت دين مبين حضرت سيدالانام(ص) و رواج و رونق اسلام از کمال حميت پادشاهانه و غيرت شاهانه به‌قصد مجاهده و مقاتله با کفار خاك سار خذلهم‌الله الی يوم القيام به دولت و سعادت و اقبال توجه فرموده‌اند که به صمصام مريخ انتقام از خبث وجود کفره ساحت ممالك فرنگستان را پاك گردانند و کليسا و معابد ايشان را به‌توفيق حضرت حق تعالی جل شانه مساجد فرمايند و به‌عوض اصوات منکرهٔ ناقوس مؤذنان خوش الحان به کلمات طيبات لااله‌الاالله محمد رسول‌الله رطب اللسان گشته صدای بهجت فزای آن به‌گوش قدسيان ملأ اعلی رسانند و هريك از آن‌طايفهٔ ملاعين که به‌شرف اسلام مشرف نشود به‌موجب وقاتلوا المشرکين کافة[4] به‌قتل رسانيده به‌جهنم و بئس المصير[5] فرستند و هرکس از

۱ـ الحج ۷۸ ۲ـ الانفال ۶۷ ۳ـ سورة التحريم ۹

۴ـ التوبة ۳۶ ۵ـ آل عمران ۱۶۲

ایشان قبول شرف اسلام نماید بدین سعادت فایز گردانند و ثواب دارین حاصل نمایند.

چون این خیر خیر اثر باعث خیر و صلاح عالمیان و سبب رفاهیت جمیع مسلمانان است، بر تمام اهل اسلام خصوصاً این محب دولت خواه لازم شد که از برای فتح و نصرت آن باعث امن و امان و آن قامع کفر و طغیان و آن باسط بساط عدل و احسان شرایط دعاگوئی به‌تقدیم رسانیم. لهذا به‌هر شهری و قصبه‌ای از شهرها وقصبه‌ها که در قلم رو این مخلص خیر خواه بود، کس فرستاده شد که علما و صلحا و اتقیا و زهاد و عباد به تلاوت کلام حضرت ملك علام و ختم سورهٔ کریمهٔ انافتحنا[1] و انعام مداومت ادعیهٔ مأثوره قیام و اقدام نمایند و خود نیز به‌لوازم ختم قرآن و دعا مشغولی می‌نمود و به‌گوش هوش منتظر صدای طرب فزای ان ینصرکم‌الله فلا غالب لکم[2] بود که ناگاه در آن اثنا به اراجیف ( )[3]، در میان اکراد سلماس و ارومی و اوشنی رسید. چون قبل از این سخنان اراجیف همه سالها در میان اکراد مذکور می‌شد و خبر ناملایم بود به‌دستور حمل به کذب و دروغ نمود و بعد از چند روز که افادت پناه فضیلت دستگاه توفیق آثار حاج الحرمین‌الشریفین مولانا عماد الدین علی قاری زیدت فضایله و جمعی کثیر از دیار ایران به‌طواف بیت‌الله الحرام ومدینهٔ مشرفهٔ حضرت رسول انام(ص) رفته‌بودند معاودت نموده بعداز طواف عتبات عالیات سدره مرتبات ائمهٔ معصومین صلوات‌الله وسلامه اجمعین دربغداد و به‌ایالت پناه حکومت دستگاه عمدة الحکام‌الکرام کمالا للایالة والحکومة والاقبال اسکندر پاشا بگلربگی دارالسلام بغداد دامت معالیه ملاقات کرده بودند و پاشای مشارالیه در مجلس این خبر جان سوز و این وقعهٔ غم اندوز را به‌ایشان گفته‌بود. آمدند و این خبر را نقل نمودند. حقا وثم حقا که ازاستماع این واقعهٔ هایله واز اطلاع براین حادثهٔ نازله که آن آفتاب سپهر سلطنت وجهان بانی و آن نیراوج عظمت وکامرانی، آن اسکندر تخت جلالت و فرمان روائی و آن سلیمان مسند حشمت و کشور گشائی

شهریاری که فزون ازجم وافریدون بود ... خاك پایش شرف تاج و سر گردون بود

انارالله برهانه درحین غزا باکفار نابکار ودرحال جهاد بامشرکان سیه روزگار

۱ــ الفتح ۱ ۲ــ آل عمران ۱۵۴ ۳ــ عبارت ناقص ومشوش به‌نظر می‌رسد.

به‌اجابت دعوت والله یدعو الی دارالسلام[1] مصداق مصدوقهٔ کلام نجات انجام و من یخرج من بیته مهاجراً الی‌الله ورسوله ثم یدرکه‌الموت فقدوقع‌اجره علی‌الله[2] گردید وبه‌امتثال یاایهاالنفس‌المطمئنة ارجعی‌الی ربك راضیةمرضیة[3] طایر روح پرفتوح آن سلطان سلیمان جاه به‌جانب منازل جنـان پرواز فرموده آتش حزن و غم بردل اهل عالم و اشراف بنی‌آدم تافت وسپـاه اندوه والم برخواطر اهل اسلام خصوصا این محب استیلا یافت.

دریغا از آن شاه گیتی ستان — که بد در تن ملك مانند جـان
دریغ آن سلیمان باعدل‌وداد — که پژمرده‌شدچون‌گل‌ازتندباد
دریغ آن‌شهنشاه صاحب‌قران — جم ملك بخش ممالك ستان
دریغ آن چنـان‌خسرو کامکار — که‌رفت وسرآمد براو روزگار
دریغاکه خورشید اوج کمال — ز دور فلك یافت آخر زوال

***

ای دریغا آمد از مغرب زمین نـاگه خبر
کان مه برج سعـادت بـازنـامد از سفر
داشتند اربـاب دولت دیده برراه امید
کاز فرنگ آید ز خسرو مژدهٔ فتح و ظفر
کی گمان‌بود این که‌گردون‌بعدچندین‌انتظار
می‌نهد از ماتمش برمردمان داغ دگر
آن سلیمان شان اگرفانی شد از ملك جهان
باد باقی سایهٔ سلطان سلیم نـامور

پس به‌مقتضای کلمهٔ یقینیهٔ کل نفس ذائقة الموت[4] همه را شربت‌ممات‌چشیدن لازم است و رخت هستی ازدارفانی به‌جهان باقی کشیدن متحتم.

هر که هستی یافت رو دارد به ملك نیستی
وانکه‌بود وهست وخواهد بود نبود جزخدا

۱ــ یونس ۲۵ ۲ــ النساء ۱۰۰ ۳ــ الفجر ۲۹و۳۰ ۴ــ آل‌عمران ۱۸۳

و چون عرصهٔ دنیا دارفنا و زوال ومحل رحلت وانتقال است، هیچ متنفس را زندگانی جاوید نبخشیده‌اند و به‌مؤدای کل شیء هالك الا وجهه[۱] عمرمؤبد وبقای فردی از افراد انسانی نداده‌اند.

دوام ملك‌وبقای قدیم کس رانیست خدای راست‌بقای قدیم و ملك‌دوام

اگر کس را در جهان فانی حیات جاودانی میسر بودی، آن خلعت برقامت حضرات انبیاء مرسلین وائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین که والیان شریعت وهادیان مسالك طریقت‌اند،راست آمدی به‌تخصیص،حضرت بهترین‌موجودات عالم و باعث ایجاد کافهٔ بنی‌آدم، سید انبیا که دنیا ومافیها بلکه هردو سرا به‌طفیل وجود فایض‌الجود آن قبلهٔ مقصود آفریده شد.

شاه ایوان مکه ویثرب ماه تابان مشرق ومغرب
شرف گوهر بنی آدم وزشرف سرور همه عالم

و حضرت مالك‌الملك باکمال استغنا نسبت بـا آن حضرت خطاب مستطاب خلقت‌العالم لاجلك وخلقتك لاجلی ارزانی داشته و رایات مباهات و مفاخرتش را به‌اوج قاب قوسین او ادنی[۲] برافراشته مخاطب به خطاب انك میت و انهم میتون[۳] نگشتی.

فلوکان انسان یدوم بقاوة و لوکان ذوعز رفیع مخلدا
لعاش سلیمان‌بن داود خالداً ومامات‌خیرالمرسلین محمداً

اگر دنیا به‌کس بودی مسلم نرفتی سرور عالم ز عالم
سلیمان‌که عالم‌ده‌ایردی غنی یار اول عالم اما سلیمان قنی

پس نظر به واقعهٔ حضرت سرورکاینـات وخلاصهٔ موجودات، سیدالمرسلین وحبیب رب‌العالمین، مهبط نزول ومارسلناك الارحمة للعالمین.[۴]

شفیع اولین و آخرین اوست خدا را رحمة للعالمین اوست

وتأمل در قضیهٔ حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیاء امیرالمؤمنین و سید الوصیین ابوالحسنین علی بن ابی طالب (ص) که حدیث صحیح درر نظام و کلام

۱ـ القصص ۸۸ ۲ـ النجم ۹ ۳ـ الزمر ۳۱ ۴ـ الانبیاء ۱۰۷

فصیح بلاغت انجام انا وعلی من‌نور واحد به‌علوذات قدسی‌صفات آن‌حضرت‌ناطق وشاهد است نموده اولی آن‌که آن عالی حضرت پادشاه سلیمان جاه ظل‌الله در این واقعهٔ جان سوز محنت اندوز صبر و شکیبایی شعار ذات معدلت دثار خود سازند وبه‌صیقل‌بشارت وبشر الصابرین الذین‌اذا اصابتهم المصیبةقالوا انالله وانااليه‌راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة واولئك هم المهتدون[1] زنگ ملال از آیینهٔ ضمیرمهر تنویر بزدایند

اگرچه واقعه بس مشکل است وجان فرسای
بـه صبر کوش که کس نـگذرد زحکم‌اله

***

آفتاب عمراوگریافت از دوران زوال   جاودان پاینده بـاد آن سایهٔ لطف‌اله

ازاین مصیبت صعب غم‌اندوز و از این محنت والم جگرسوزکوه غم‌واندوه در خاطر محب دولت خواه جاگرفته بود. قطرات اشك مانند ابرنیسان از دیده‌هـا باران بود ودم‌به‌دم برالم می‌افزودکه‌ناگاه هاتف غیبی وملهم لاریبی این‌ندا به‌گوش هوش رسانید کـه اعلی حضرت خاقانی فردوس مکانی علیین آشیانی انـارالله برهانه وجعل‌الجنة مکانه عمر و زندگانی برمسند کامرانی به‌نهـایت رسانیده بودند ومنشیان ملاءاعلی‌ومنهیان عالم‌بالا به‌کلك قضاطغرای‌غرای‌سلطنت را در روز الست به‌نام نامی و اسم‌گرامی عالی حضرت پادشاه عـالم پناه انجم سپاه صاحب سعادت سلیمان منزلت سلطان البرین وخاقان البحرین خادم‌الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین ، سلطان عالی قدرسلیمان مکان‌کی‌خسرو فریدون‌فر جمشید نشـان خلدالله ملکه وسلطانه وافاض علی‌العـالمین بره وعدله واحسانه‌که به‌سرحدکمال رسیده‌اند نگاشته .

چویوسف‌کسی درصلاح وتمیز   چهل سال بـایدکه گردد عزیز

ونظر درمضمون این ابیات بایدکرد :

چون بـرافراشتند هر دو به‌هم   رایـت داوری و دارائـی

۱ـ البقرة ۱۵۷-۱۵۵

نه‌زمین تاب آن شکوه آورد　　نه در افلاك بود گنجائی
آن به دارالبقای عقبی رفت　　این به عشرت سرای دنیائی
دوجهان جای آن دو شاه جهان　　آن شدآن جائی این‌شداین‌جائی

وجود را به‌این دوعطیهٔ کبری وموهبت عظمی تسلی می‌باید داد . اول آن‌که آن سلطان جنت‌مکان علیین آشیان از دوجهت به‌کمال سعادت ونیل ثواب شهادت فایزگشته یکی آن‌که درغزا و جهادکفار بدنهاد به‌جانب دارالقرار انتقال فرموده‌اند وشك نیست که به‌سوی بهشت خرامیده‌اند ودیگر آن‌که چون درعزت به‌عالم آخرت رحلت فرموده‌اند درسلك شهدا وزمرهٔ سعدا منتظم گشته‌اند دوم آن‌که اعلی‌حضرت سلطنت مرتبت‌سلطان سلاطین‌پناه ظل‌الله خاقان اسکندراشتباه که فرزند خلف‌باشرف دودمان عظیم‌الشأن سلیمانی‌اند وپیرفلك بـاهزاران دیده درعرصهٔ روزگار قرینهٔ آن شهنشاه عالی جاه در میانهٔ سلاطین جهان ندیده تاج دولت برسربخت و قدم سعادت برروی تخت نهاده برسریر سلطنت وجهان داری و اورنگ عظمت وشهریاری قرار گرفته‌اند .

زشاهی که ماند چو او یادگار　　نگویند شد فوت در روزگار
مبرهن که‌صاحب‌قران‌درگذشت　　فلك نـامهٔ دولتش در نوشت
که تامحشر این دولت سرمدی　　بود حـارس ملت احمدی
نه‌این دولت ازنسخ یابد زوال　　نه آن ملت از انتقـال اختلال
به‌اقبال شـاهی کاز او جـاودان　　بود تـازه آثـار صاحب دلان

و هرمملکتی از بلادکفرهٔ فجرهٔ فرنگستان خصوصاً ولایت بج که آن سلطان فردوس مکان مسخرنکرده بودندآن پادشاه عالی‌جاه جوان بخت ازتوفیق الهی‌وازبرکت روح پرفتوح حضرت رسالت‌پناهی(ص) فتح نموده دارالسلام خواهندنمود ومؤذنان به‌کلمهٔ طیبهٔ لااله‌الاالله محمد رسول‌الله عذب البیان شده به اقامت اذان قیام خواهند نمود وتمامی دوستان مسرور و دشمنان‌کور ومقهور خواهند شد.

چوزین بـرسمند سعـادت نهد　　خدایش همه فتح ونصرت دهد
زهرجـا شود رایتش جلوه‌گر　　شود کشور کفر زیـر و زبر

قضـا بهر کفـار ظلمت سرشت به تیغ وی انـافتحنا[1] نوشت
در آفـاق کشور گشائی کند جهان در جهان پادشائی کند
کمندش بود اژدر پیچ پیچ که بـاشد گلوگیر والی بیچ
چو تیغش نماید به‌خون چهره آل فتد آتشی در نهاد قرال
به هرقلعه رو آورد از نهیب شود در همان دم فرازش نشیب
نهالی است تیغش دراین بوستان که بباشد بـرآن سرکافران

الحمدلله والمنة که اگر آن صدف دریای سلطنت غریق بحرغفران و رحمت گشت ، آن درگران مایهٔ شاهوارکامگاری و آن گوهرکان مکرمت وبختیاری برافسر شهنشاهی قرارگرفت .

افسر سلطان گل پیدا شد ازطرف چمن مقدمش یارب مبارك باد برسرو و سمن
خاتم جم را بشارت ده به‌حسن خاتمت کاسم اعظم کرد ازاو کوتاه دست اهرمن

رجای واثق وامل صادق است که این مصیبت آخرمصائب وخاتمهٔ نوائب بوده آن عالی حضرت گردون اقتدار سالهای بسیار وقرنهای بی‌شمار به اقبال و کامگاری وحشمت وجهان داری برسریر سلیمانی به‌عمرجاودانی پاینده ومستدام بـاشند وحضرت حق سبحانه وتعالی حضرات شاه زاده‌های عالی تبار خورشید اقتدار را درظل ظلیل آن اعلی‌حضرت به‌سرحدکمال ودرجهٔ عزوجلال‌رسانیده متمتع العمر وبرخوردارسازد وسایهٔ مرحمت و رأفت آن اعلی‌حضرت خورشید منزلت ظل‌الله مصدوقهٔ السلطان العادل ظل‌الله برمفارق عالم وعالمیان تاانقراض دوران‌گسترانیده باد .

اگر رفته از آن باتاج و دیهیم که نامش در قلم ناید ز تعظیم
سوی عقبی از این دنیای فانی ترا بـادا بقـا و کامرانی
چو عمر خویش را آن شاه‌عالم که بود او را شهنشاهی مسلم
به‌عیش و کامرانی و به شاهی به آخـر برد آن ظـل الهی
تو باقی باش ای‌شاه‌جوان‌بخت که می‌زیبد تراهم جاه وهم‌تخت
اگر نوروز سلطان رفت برباد[2] گل صد برگ سوری را بقا بـاد

۱ـ الفتح ۱ ۲ـ مصراع بدین‌صورت درست به‌نظر نمی‌رسد.

امیدواری به‌کرم حضرت باری عزاسمه چنان است که تا آن اعلی حضرت خاقان جنت مکان فردوس آشیان بر مسندمغفرت ورضوان‌وبستر رحمت وغفران آسوده باشند وجود فائض الجود آن پادشاه جوان بخت کامکار وسایهٔ مرحمت و مکرمت حضرت پروردگار عزشانه برسریر سلطنت وجهان‌داری و اورنگ عظمت وبختیاری مستقر ومتمکن‌بوده‌گرد نقصان و زوال به‌اذیال جاه وجلال وپیرامن حشمت واجلال ابدی الاتصال آن عالی حضرت سلیمان مکان نگردد.

پیوسته امیدم به خدای متعال آن است که برمسند عزواقبال
ایمن باشی‌همیشه زآسیب زوال هرگز نرسد به‌دامنت گردملال

آمین یارب‌العالمین.*

* منشآت فریدون بیك ج ۲ ص۹۵-۹۰

نامهٔ شاه طهماسب به سلطان مراد سوم[1]

هوالله منه‌الابتدا و به‌البقا و الیه الرجعی

ای ز وجود تو نمود همه / بود تو سرمایهٔ بود همه
آنچه تغیر نپذیرد تـوئی / آن که نمرده است و نمیرد توئی
ما همه فانی وبقا بس ترا / ملك تعالی و تقدس تـرا
داغ نه ناصیه داران پاك / تاج ده تخت نشینان خاك
اول و آخر به وجود حیات / هست کن و نیست کن کاینات

حمد بی حد و ثنای بی عد پادشاهی را رواست که صنایع بدایع کاملهٔ او به‌مقتضای ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین[2] در ایجاد انسان بیرون از حد و بیان است و سلطانی را سزاست که بی معاونت تیغ و سنان احکام حیات و ممات مخلوقات بر صفحات مکونات به‌مصدوقهٔ انا نحن نحیی و نمیت[3] به قدرت شاملهٔ او نافذ و روان است و دلیل بر کمال قدرت بالغه و وفور صناعت باهرهٔ او به فحوای ان‌الله یمسك السماوات و الارض ان تزولا[4] سکون زمین و استقرار آسمان است. ذوالجلالی که به‌مصداق و ربك الغنی[5] رحمت وغنی و عظمت و کبریای

۱ــ عنوان نامه در نسخه ۶۰۶ مجلس : «سواد تعزیت‌نامه سلطان سلیم‌خان که نواب جنت مکان به سلطان مراد خان ولد او نوشته‌اند.»

۲ــ سورة المؤمنون ۱۳و۱۲   ۳ــ ق ۴۳   ۴ــ الفاطر ۴۰   ۵ــ الانعام ۱۳۳

او زیاده از تخیل افهام وتصور اوهام انس‌وجان است. شکر وسپاس حاکمی را که نیر حکومتش از افول وزوال وسریر سلطنتش از خمول انتقال مصون ومأمون است. کریمی که حاصل کون و مکان ومنافع و موالید و ارکان در خزاین جود و نعم ان تعدوا نعمة‌الله لاتحصوها[1] مخزون و ادرار سحاب عطایش به منطوق الم‌تران‌الله انزل من السماء ماء[2] شامل بر وبحر و کوه وهامون است. جباری که مالك رقاب سلاطین جبروت آئین اقالیم ربع مسکون و فرمان فرمای خواقین ظفر قرین بساط بوقلمون است.

ای حیات دل هر زنده دلی سرخ روئی ده هر جا خجلی
بر فرازندهٔ فیروزه رواق زرکش شمسهٔ زنگاری طاق
تاج بـر سر نه زرین تاجان عقد بند کمر محتاجان
جرم بخشندهٔ بخشاینـده در به روی همه بگشاینده
مرهم داغ جگر سوختگان شادی جان غم اندوختگان

وصلات صلوات سامیات که نسیم ریاض فردوس از رائحهٔ شمامهٔ او غالیه سائی دریوزه کند و تحف تسلیمات طیبات که باد روح افزای بهشت از طیب روائح آن عطر آمیزی استعاره نماید زیبندهٔ بارگاه ختمی پناهی است که منشور عزت وشرف او به طغرای غرای و لکن رسول‌الله وخاتم‌النبیین[3] موشح و مزین و به توقیع رفیع وما ارسلناك الا رحمة‌للعالمین[4] مبین ومبرهن است. لوای عرش فرسای یاایهاالناس انی رسول‌الله الیکم جمیعا[5] درمیدان فسحت نشان شفاعت وفضای ولسوف یعطیك فترضی[6] برافراشته رسولی که کافهٔ امم را از عرب وعجم به‌نوید طوبی للصالحین اولئك هم المقربون یوم‌القیامة بشارت داده وبه‌مقتضای انك لعلی خلق عظیم[7] شمع زرین لگن لقد من‌الله علی‌المؤمنین اذبعث فیهم رسولا[8] درانجمن صدور اخیار ملت بیضا افروخته و براق رفتار سبحان‌الذی اسری[9] درعرصهٔ مجاهدت انا فتحنا لك فتحامبینا[10] جلوه‌گر ساخت.

آن قمر طلعت مکی مطلع مدنی مهد یمانی برقع
شقهٔ برقع او برق افروز لمعهٔ طلعت او برقع سوز

۱ـ النحل ۱۸ ۲ـ الحج ۶۳ ۳ـ الاحزاب ۴۰ ۴ـ الانبیاء ۱۰۷
۵ـ الاعراف ۱۵۸ ۶ـ الضحی ۵ ۷ـ القلم ۴ ۸ـ آل‌عمران ۱۶۳
۹ـ الاسراء ۱ ۱۰ـ الفتح ۱

«لیلةالقدر[۱]» ز مویش تاری — وحی منزل ز لبش گفتاری
طره‌اش سود همه سوداها — انتخابی ز حروفش «طه[۲]»
«قاب‌قوسین[۳]»عیان‌زابرویش — نقش «واللیل»[۴] خم‌گیسویش

وبر آل و اولاد آن حضرت خصوصاً خورشید آسمان امامت و ولایت واختر برج خلافت و هدایت، شهسوار میدان مجاهدت و شجاعت ، مظهر رحمت ربانی ، معدن فیض و کرامت سبحانی ، منصوص به نص وافی هدایت یاایهاالرسول بلغ ما انزل‌الیك من‌ربك وان لم‌تفعل فما بلغت رسالته[۵] ، مستسعد به‌مصداق فان‌الله هومولاه و جبریل و صالح المؤمنین ، مخصوص به نص یا علی انت سید الاولین والآخرین مستبشر به‌کریمهٔ من‌یشری بنفسه ابتغاء مرضات‌الله[۶]

علی ولی غالب کل غالب — امام الوری مظهراً للعجایب
طواف‌حریمش برارباب‌حاجت — چوحج‌حرم مستحب‌بلکه‌واجب
بودچرخ وانجم به‌درگاه قدرش — کهن خانه‌ای پر زبیت عناکب

و باقی ائمهٔ اطهار و عترت اخیار که‌کواکب سپهر امامت و اقتدار و نجوم بروج کرامت و وقاراند و به حکم یاایها الذین آمنوا اتقوالله وکونوا مع‌الصادقین[۷] امنای شرع و دین و هادیان راه یقین‌اند .

ز اوج چرخ برتر پایه دارند — زمین و آسمان در سایه دارند
فلك‌کان‌سربه‌سرپرموج‌آبی‌است — زبحر رفعت ایشان حبابی است

وبعد تحف دعوات مخالصت آیات که لمعهٔ اجابت‌آن‌سرایر صوامع‌ملکوت را مزین‌گرداند وصحف تسلیمات مصادقت سمات که اشعهٔ آثاراستجابت آن‌مجامع معتکفان حظایر جبروت را روشن سازد،ایثار سریر اعلی و مسند اسنی اعلی‌حضرت آفتاب حشمت قمر طلعت بهرام صولت عطارد فطنت ناهید بهجت کیوان منزلت سپهر شوکت سلیمان مرتبت جمشید رایت گردون وقار خورشید اشتهار دارا مدار اسکندر دثار

هم زمرهٔ ملوك مطیعش به اتفاق — هم خسرو نجوم غلامش به اختیار

۱ـ القدر۱ ۲ـ حروف مقطعه‌اول سورهٔ۲۰ ۳ـالنجم ۹ ۴ـ سورةاللیل ۱
۵ـ المائدة ۷۱ ۶ـ البقرة ۲۰۳ ۷ـ التوبة ۱۱۹.

در جنب رفعتش نبود چرخ برفراز　　　با تاب حمله‌اش نبود کوه را قرار
شاخی‌است رایتش که‌بود نصرتش ثمر　　　بازی‌است همتش که بود دولتش شکار

پادشاه عالی جاه گیتی پناه ، قیصر دارا افسر انجم سپاه ، الغازی فی سبیل‌الله المجاهد فی ظل‌الله

ستاره جیش و زحل هیبت و سهیل کمین
شهاب رمح وسها ناوك و هلال کمان
بزرگ همت و قدر و بلند افسر و تخت
خجسته رایت و رای وگزیده نام و نشان

خاقان‌البرین سلطان‌البحرین،ثانی اسکندر ذوالقرنین، خادم‌الحرمین الشریفین

شه بحر و بر خسرو باشکوه　　　که در سایهٔ اوست دریا و کوه
ز تدبیر و عدلش جهان را مدار　　　زمین‌گشت ازو همچوخرم بهار
سریر سکندر بود جای او　　　بود تخت او جای آبای او
ز قیصر توئی این زمان یادگار　　　به دولت توئی قیصر روزگار
چو تختت زخورشید بالاتراست　　　هزاران چو قیصر ترا چاکراست

حامی بلادالله من‌الکفروالطغیان ، مؤسس بنیان الایمان و الایقان ، ماحی آثار الظلم والعدوان ، ممهد قواعد العدل والاحسان ، مشید ارکان النصفة والامتنان الذی بید اقتداره مفاتیح مناظم امورالزمان و بقبضة اختیاره مصالح مهام اصناف الانسان

اساس خطهٔ دین باد دائم　　　به عون عدل شاهنشاه قائم
پناه خسروان و شهریاران　　　سحاب‌جودوبحرلطف‌واحسان
بسیط عالم شاهی گرفته　　　ز اوج ماه تا ماهی گرفته

السلطان الاعظم و القاآن الاکرم، افتخار سلاطین العرب والعجم ، المنعوت فی العالم المکتوب بغوث‌الامم

ملك علو وعطارد علوم ومهر عطا　　　سماك رمح واسد حمله وهلال‌علم
دل مطهر او همدم کلام و علوم　　　دم مکرم او مورد صلاح امم
پناه اهل زمان آفتاب روی زمین　　　اساس طارم اسلام و سرور عالم

راعی بلاد الشرق والغرب،والی‌ممالك العزل والنصب،خورشید اوج پادشاه سایهٔ الهی ، درصدف سلطنت و اجلال ، دری فلك خلافت و اقبال ، نیر سماء ابهت وکشورستانی ، برجیس برج عظمت وکامرانی ، بانی بنیان نصفت و جهان بانی ، وارث خاتم سلیمانی ، کعبهٔ آمال و امانی ، مؤید به تأییدات ربانی ، منظور انظار عنایات سبحانی .

فرمان روای عالم مقصود نسل آدم
جمشید هفت کشور دارای ربع مسکون
شاهی که باز چترش هرگه که پرگشاید
طاوس چرخش آید در سایهٔ همایون
از موکبش فلك را اطباق دیده کحلی
وز خدمتش ملك را اوراق طبع مشحون
ای داوری که اطراف زافات آسمانی
چون ملك آسمانی اطراف ملك محصون
تو وارثی شهان را چون در قرون ماضی
داراب را سکندر ، جمشید را فریدون

المخصوص بخصایص مواهب العز والعلی ، المؤید من‌السماء المنصور علی الأعداء و شمساً لفلك‌السلطنة و العظمة و الشوکة و الصولة والنصفة و المعدلة و العز والاقبال وبدراً لسماء الخلافة والحشمة والابهة والرافة والاجلال،السلطان‌بن‌السلطان ابن‌السلطان و الخاقان بن‌الخاقان بن الخاقان ، سلطان مراد خان بن سلطان سلیم خان لازال‌ایام سلطنته وخلافته وحشمته وشوکته وعظمته وعزه و اقباله مصونة عن‌التناهی و زمان ابهته و معدلته و نصفته و رأفته و اجلاله مأمونة عن اصابة اللواهی

ای در پناه چترت خورشید پادشاهی
محکوم امر و نهیت از ماه تا به ماهی
هم پشت ملك ایمن از صدمت تزلزل
هم دور تست فارغ از وسمت تباهی

گر آفتاب رایت با شب شود معارض
آرد به تیغ بیرون چشم از شب سیاهی

گردانیده مشهود ضمایر قدسی مآثر و مرفوع مشاعر مهر سرایر آن که چون حضرت‌مالك ابداع و انشاء به‌منشور یفعل‌الله مایشاء[۱] وطغرای کل‌شیء هالك‌الاوجهه[۲] برناصیهٔ هرآفریده خواهد کشید و شربت مرالمذاق افتراق به خطاب مستطاب کل نفس ذائقة الموت[۳] از جام جمام به‌کام و ناکام می‌باید چشید طراوت بهار بقا ونسیم حیات بخش زندگانی به‌کثافت فنا و آسیب تند باد خزانی مقرون و جام نشاط عمر گرامی به‌هلاهل ناکامی مشحون است وصورت وجود هر موجودکه به قلم وتصویر وخامهٔ تشکیل منشی بدایع رقم قدرت برصفحهٔ فطرت‌مخلوقی مصور شده از جریدهٔ ایام نافرجام محو خواهد شد.

خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست
پس اعتماد بدین پنج روز فانی نیست

هرگز از شاخسار فطرت حیات گل رخساری نشکفت‌که دبور ادبار اورا به خاك ممات نریخت و عقود احوال کدام وقت انتظام گرفت که به سرانگشت اجل از هم فرو نگسیخت . غرض از استدلال و مقصود از اطناب این مقال قضیهٔ واقعهٔ عظمی وحادثهٔ کبری انتقال و ارتحال اعلی حضرت پادشاه عالی جاه سلیمان بارگاه مرحمت پناه خلد سریر جنت مصیر،غفران مآب رضوان قباب ، ملایك جلیس حورا انیس فرادیس مکانی جنت آشیانی قدس‌الله روحه الزکیة الشریفة المنیرة فی اعلی علیین وجعل مضجعه فی‌جنة عرضها کعرض السموات والارض اعدت للمتقین[۴] ونور ضریحه فیها خالدین است که از سرای فانی و تنگنای جسمانی به مقتضای ارجعی الی‌ربك راضیة مرضیة[۵] رجوع به عالم بقا و جنة‌الماوی فرموده به اشارت بابشارت فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی[۶] در سلك مقربان بارگاه جلال و مقیمان درگاه‌ایزد

۱ـ ابراهیم ۲۷ ۲ـ القصص ۸۸ ۳ـ آل عمران ۱۸۵
۴ـ الحدید ۲۱ (... اعدت‌للذین آمنوا بالله ورسوله) ۵ـ الفجر ۲۸
۶ـ الفجر ۳۰ و۲۹

متعال منتظم شده ندای بهجت فزای ان‌له عندنالزلفی وحسن مآب[1] از قدسیان عالم بالا به سمع رضا اصغا نموده خاطر عاطر ملکوت ناظر از تعلقات دنیوی باز داشته به‌کرم‌نامتناهی‌الهی‌مطمئن ومستوثق‌گشته به‌مژدهٔ اذ جاء ربه‌بقلب‌سلیم[2] سفردارالقرار جنت آثارجنات‌تجری من‌تحتهاالانهار[3] اختیار نموده دست ضبط و تصرف ازتمالك و تماسك روی زمین بازداشته بلبل روحش ازگلشن حیات به روضات جنات طیران نموده در زمرهٔ ان‌اصحاب الجنة الیوم فی‌شغل فاکهون هم و ازواجهم فی‌ظلال علی الارائك‌متکئون[4] مندرج‌گشته ارائك جنانی و مساند روحانی مأوا ساخته و به‌موجب ان‌الینااِیابهم[5] درنعیم دارالسلام به مجالست حور مقصورات فی‌الخیام[6] انس‌گرفته .

دریغا که سلطان رضوان مکانی — سفرکرد از تخت دنیای فانی
دریغ‌آن شهنشاه با داد وتمکین — که در عدل بود او سلیمان ثانی
دریغاکه آن قیصر قصر حشمت — برافشاند دامن ز ملك جهانی
زمین انـدر این ماتم پـر تألم — سزد گرکند جامه را آسمانی

حقاً و ثم حقاکه از استماع این‌قضیهٔ جان سوز ونازلهٔ غم اندوز چندان‌کربت و محنت وغم والم < > که نشرعشرعشیرآن به عمرهای دراز وقرنهای بی‌شمار برصفحات روزگار و اوراق لیل ونهار ممکن و متصور نیست .

گردون به‌دود حادثه عالم سیاه‌کرد — ایام خاك بر سر خورشید و ماه‌کرد
پوشید آفتاب لباس سیاه شب — درکهکشان ز سنبله ترتیب کاه‌کرد
باد اجل چراغ امل ﷺ فرو نشاند — وز دود آن چراغ جهانرا تباه‌کرد

واز وقوع این مصیبت شرارهٔ آه و اثر واویلاه از کانون سینهٔ خواص و عوام بلاد آفاق برآمده ازگریه و فغان نمونهٔ روز محشر و فزع اکبر ظاهر خواهد شد.

چندان گریست مردم از این غم‌که چون حباب
آخر بـر آب دیـدهٔ مـردم شناه کـرد

و بیم آن بودکه انجم عالم علوی از این واقعهٔ هایله و داهیهٔ نازله متزلزله

۱ـ ص ۲۵ ۲ـ الصافات ۸۳ ۳ـ آل عمران ۱۵

۴ـ الصافات ۵۵و۵۶ ۵ـ الغاشیة ۲۵ ۶ـ الرحمن ۷۲

گشته آینهٔ قمر بی‌نور گردد و تیغ آفتاب در قراب توارث بالحجاب محجوب گردد وحسام بهرام درنیام ظلام شکسته شود ، اماچون طغرا نویس اول اسم بقای جاودانی به نام زندگانی هیچ آفریده رقم نزده ونقاش صور موجودات نقش حیات برصفحات احوال مخلوقات جز به‌قلم ممات ثبت ننموده خیاط کارخانهٔ قدم جامهٔ هیچ‌موجودی بی‌طراز عدم ندوخته و فراش قدرت شمعی بی تند باد اجل نیفروخته جمیع ممکنات به رقم کل من‌علیها فان[۱] مرقوم رقم فنا خواهند شد وازصرصرحوادث اجل که‌قاصف نهال حیات و هادم سرور و لذات و مفرق جمیع اسباب و ممزق شمل احباب است بنای قصر بقا به انهدام و انعدام مقرر است و اساس عمر هرچند در غایت اشتداد و اعتماد بوده باشد به مؤدای اینماتکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة[۲] متصور فنا ومتضرر عناست ومقالید کنوز اعمار در قبضهٔ اختیار حضرت آفریدگار است و احدی را در تزاید و تناقص آن به منطوق و مایعمر من‌معمرولاینقص من‌عمره الا فی کتاب[۳] اختیاری نیست وآجال موعود و ارتحال معهود منوط و مربوط به امر معبود ذوالجلال و فرمان قدیم لایزال است که به مؤدای و ماکان لنفس ان تموت الا باذن‌الله کتابا مؤجلا[۴] اخلال و امهال به مواعد و معاقد آن واقع نمی‌شود و زخارف دنیای فانی و ذوارف سرور وشادمانی وسرمایهٔ زندگانی به‌غایت بی‌اعتبار وناپایدار واقع و به اندك زمانی نبات دوحهٔ حیات به آفت اجل مختل و بنای امل به مصداق و اضرب لهم مثل‌الحیوة الدنیا کماء انزلناه من‌السماء فاختلط به‌نبات الارض فاصبح هشیماً تذروه‌الریاح[۵] متبدل می‌شود سلطنت سرمدی و ملکت ابدی احدی را ممکن نیست و مفاتیح وجود به ید قدرت حی‌لایموت است و همه‌کس را از دارفنا رجوع به‌عالم بقا امری‌است لازم فسبحان‌الذی بیده ملکوت کل‌شیء والله ترجعون[۶] پس‌بجز رضا و تسلیم به حکم حکیم چاره نیست و به مفاد وبشرالصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة[۷] متمسك به اذیال صبر و شکیبائی باید بود تا در زمرهٔ اولئك علیهم صلوات

۱ـ الرحمن ۲۷ ۲ـ النساء ۷۸ ۳ـ فاطر ۱۱
۴ـ آل عمران ۱۴۵ ۵ـ الکهف ۴۵ ۶ـ یس ۸۳
۷ـ البقره ۱۵۵و۱۵۶

من ربهم و رحمة[1] منخرط گرداند و حضرت عزت ایشان‌را برحسب اشارهٔ انمایوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب[2] صبری جمیل و اجری جزیل کرامت فرماید.

صبرو تحمل است و رضا چارهٔ قضا　　تدبیر آن قضیه برون زین قرار نیست
در حیز وجود همانا نیامده است　　آن‌سینه کز خدنگ حوادث فگار نیست

چون مقتضی حکمت الهی و اسرار فیض نامتناهی که نظام عقد مخلوقات و قوام عنصر موجودات است بر آن مؤکد گشته که هرگاه صبح اقبال صاحب شوکتی ناپدید شود، آفتاب سعادت اثر خلف والا افسرش از افق جلال طالع شده رایت جلالت با محدب فلك‌الافلاك برافرازد وچون کوکب جلال سپهر رفعتی‌غارب‌گردد اختر سعادت اثر فرخنده پیکری از اعقاب عالی‌شان آن دودمان رفیع البنیان لامع گشته رایت‌سلطنت به‌اقلام شهب و ثواقب برجباه کواکب نگارد تا عالم به‌یمن‌وجود فایض الجود آن پادشاه کامکار و خسرو عالی تبار استقرار یافته رؤس منابر و وجوه دنانیر به القاب همایونش آراسته و پیراسته‌گشته عرصهٔ جهان و ساحت گیهان به‌عز جلوس آن سلطان عالی‌شان به زیور عدل و احسان مزین و محلی شده عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا که ودایع آفریدگارند، درمهاد امن وامان به رفاه حال و فراغ بال آسوده باشند.

درخت برومند چون شد بلند　　گر آید زگردون مر او را گزند
چو از جایگه بگسلد پای خویش　　به شاخ نو آئین دهد جای خویش
مر او را سپارد گل و برگ باغ　　بهاری به کردار روشن چراغ

و این صورت تباشیر صبح اقبال سلطنت بی‌زوال و مظهر لمعان آفتاب جلال آن پادشاه جم جاه سلیمان مثال‌گشته:

سرو ار فتاد ظل چمن بردوام باد　　گوهر شکست بحر عدن بانظام باد
گر کوکب منیر فروشد برآسمان　　خورشید آسمان سعادت مدام باد
خورشیدملك‌روی‌زمین‌گرزوال یافت　　ظل ظلیل شاه جهان مستدام باد
گرپادشاه عرصهٔ گیتی جهان‌گذاشت　　سلطان عصروارث وقایم مقام باد

۱ـ البقرة ۱۵۷　　۲ـ الزمر ۱۰

لهذا فلان را جهت تشیید مبانی موالات نهانی وتأکید معانی اتحاد جاودانی به آستان بوسی درگاه اعلی و بارگاه معلی فرستاده شد که بعد از اداء ثنای آن شهنشاه عالی‌جاه و دعای بقای آن پادشاه سلاطین پناه به‌مراسم عرض ونیاز واخلاص محب دولتخواه وظایف تبلیغ یك جهتی و اختصاص مخلص بلااشتباه قیام نموده قواعد شکرگزاری جلوس مبارك همایون و شرایط سپاس داری سلطنت ابد مقرون به تقدیم رساند و چون به توفیق الهی وتأیید نامتناهی منشور ملك و دولت وطغرای حشمت و سلطنت به توقیع خاتم فرمانروای آن پادشاه اسلام پناه و آن شهنشاه سلیمان جاه ظل‌الله علی‌الأنام ابده الله تعالی بره واحسانه الی یوم القیام موضح گشته به دولت واقبال برتخت سلیمانی ومسندسلطانی‌متمکن‌گردند بنیان محبت ویگانگی وقواعد عهد دوستی که تا قیام قیامت استوار و به مثابهٔ مبانی سبعاً شداداً[۱] محکم و پایدار است تشیید وتمهید پذیرفته زیاده برایام سابق ابواب آمد و شد و ابلاغ رسل ورسائل مفتوح باشد.

جهان مطاع شها خسروا شهنشاها ‌ ‌ ‌ بدانچه وصف‌تو‌گویم‌هزارچندانی
به‌هرکجاکه رسد همت بلندعروج ‌ ‌ ‌ ز روی رتبه چوبینم توبرتر ازآنی
سخن درازشد اندرثنا محل‌دعاست ‌ ‌ ‌ کنون‌به‌است دعاگوئی ازثناخوانی
امیدوار چنانم‌که تا جهان باشد ‌ ‌ ‌ به کامرانی و اقبال در جهان مانی
چوجانی‌است‌وجودت‌جهان‌معنی‌را ‌ ‌ ‌ همیشه باشی برمسند جهانبانی
سمند چرخ ترا رام شد بحمدالله ‌ ‌ ‌ هزار سال به‌کام این سمند را رانی

والسلام‌علی‌من‌اتبع‌الهدی[۲] . *

۱ـ سورةالنبأ ۱۱ ‌ ‌ ۲ـ طه ۴۷
* نسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی

۲۶

نه روز بعداز مرگ سلیم‌ثانی، روز۷ رمضان ۹۸۲ (۲۱ دسامبر۱۵۷۴) پسر ارشدش مراد از مغنیسیا به‌قسطنطنیه آمده زمام سلطنت را ذردست گرفت وحسب‌المعمول سلاطین‌عثمانی دستور داد تاپنج برادرش را به‌قتل رسانند ودرکنارجسد پدربه‌خاك سپارند. نخستین‌عمل وی، صدوراعلامیه‌ای بود درمنع شراب‌خواری. اماکمی بعدچون ینی‌چریها به‌مخالفت برخاستند و سلطان و وزیرش را تهدیدکردند، مراد فرمان را لغوکرد به شرط آن‌که سربازان مزاحم مردم نشوند. آغای‌ینی‌چریان به‌علت عدم انضباط معزول شدویك ایطالیائی الاصل‌که اسم‌خود را از سیکالا Cicala به‌جغاله Djeghala تبدیل کرده بود به‌ریاست ینی‌چریان انتخاب شد. مناسبات سیاسی‌اوبا دول اروپائی به‌همان قرارزمان سلیم‌ثانی ادامه یافت وحق‌داوری‌کنسولی برجای ماند. لهستان برحسب توصیهٔ مراد ثالث، باتوری امیر تـرانسیلوانی را به سلطنت پذیرفت و امپراطور آلمان هدایای مقرر را فرستادوسه‌ماه بعد قرارداد صلح فی‌مابین منعقد گردید (ژویه ۱۵۷۵م.). به‌موجب این قرارداد قلعه‌کالو Kallo دردست آلمانها ماندوقلاع فونیود Fonyod و دیـونی Diveny و که‌کو Kekkoe و سومـوسکو Somosko در دست ترکان.

بااین‌حال درسرحدات اطریش، عمال ترك همچنان به‌خاك اطریش تجاوز می‌کردند وحتی هربارت Herbart یکی ازفرماندهان ناحیهٔ کارنیول Carniole راکه دربرابرترکان ایستاده بودکشتند وسرش را درقسطنطنیه کوچه به‌کوچه گرداندند تا این‌که سفیرآلمان آن سررا ازجلاد خرید وبه‌کارنیول فرستاد. رفتارترکان نسبت به‌نمایندگان سیاسی‌نیزاز این‌بهتر نبود. مترجم سفارت ونیزرا ازدیوان بیرون انداختند ومترجم سفارت فرانسه ازتـرس جان به‌ذیانت اسلام‌گروید ویکی دیگرازعمال سیاسی اروپائی را زنجیردرگردن انداخته‌به‌دیوان بردند وپنجاه ضربه چوب زدند.

پس‌از آن‌که امپراطور رودلف در ۱۵۷۶ جانشین ماکسیمیلین شد متارکهٔ جنگ را، برای هشت سال دیگر تمدید کرد.(اول ژانویهٔ ۱۵۷۷م).

درسال ۱۵۷۷ وزیراعظم صقلی به‌دست مرد ناشناسی که به‌لباس درویشی درآمده بود کشته شد. قاتل درهنگام شکنجه نیزهیچگونه اعتراضی نکرد. اوررا پاره‌پاره کردند. صقلی ۱۴سال زمامدار بود وافکارسلیمان‌را بعدازاو دنبال‌می‌کرد. پس‌ازمرگ وی حکومت‌آل‌عثمان رو به‌ناتوانی رفت.

اغتشاشات حاصله ازمرگ شاه‌طهماسب درایران وقتل حیدرمیرزا وجلوس‌اسمعیل‌میرزا ودرگذشت ناگهانی اوبعداز یکسال ونیم موجب شدکه ترکان دراندیشهٔ تصرف ایران افتند. مصطفی‌پاشا سرعسکر شد ودر۶ جمادی‌الآخر ۹۸۶ (۲۳ ژویه ۱۵۷۸) درچلدر برایرانیان غلبه‌کرد ومتعاقب آن برگرجستان دست یافت وآن ناحیه به‌چهارحاکم واگذارشد: اوزدمر عثمان‌پاشا فرمانده شیروان شد ومحمدپاشا درتفلیس حکومت یافت و حیدرپاشا درسوخوم و پسرلوند درگرجستان خاص‌یعنی ناحیهٔ کاختی. ایرانیان متقابلا حمله آوردند وشیروان را گرفتند.ولی حسن‌پاشا پسرصقلی وزیرتوانست تفلیس راحفظ کند.

پس‌ازمرگ صقلی، برخلاف‌انتظار سنان‌پاشا ومصطفی‌پاشا،وزارت‌اعظم‌به‌احمدپاشا وزیر دوم تعلق گرفت وچون او پس از ۶ ماه معزول شد، سنان‌پاشا جای اورا گرفت ومصطفی‌پاشا ازغصه خود را کشت یابه‌قولی مرد.(۲۵ ج ۲سال ۹۸۸ = ۷ اوت.۱۵۸۰م)

درفاصلهٔ جنگ ایران وفتح گرجستان، فعالیت سیاسی دربارترک فراوان بود. سفیر فرانسه در ۱۵۸۱م.قرارداد کاپیتولاسیون را تجدید وبا دادن صدهزار دوکا از تبدیل‌کلیساها به مساجد جلوگیری نمود. دولت اسپانیا ترک مخاصمهٔ یکساله منعقد نمود. درسال۱۵۸۳م. نمایندهٔ الیزابت اول‌پادشاه انگلستان با دولت ترک قراردادی چونان قرارداد فرانسه‌وعثمانی بست.اما انگلیسیها هرقدرسعی کردندکه سلطان ترک را برضداسپانیا به‌طرف خود جلب‌کنند توفیق نیافتند وسلطان‌ترک زیرکانه ازاین‌کارسرباز زد ودرمقابل،چون ازحضورسفاین اسپانیا دربحراحمر وحشت داشت، سعی‌کرد دولت انگلستان را به‌حملهٔ مجدد برکشتیهای اسپانیائی وادار سازد.

مناسبات‌با ونیز به‌علت‌وجود صفیه‌سلطان‌زن‌سوگلی‌سلطان که لقب بافا گرفته‌بود(به‌مناسبت نام خانوادگی وی بافو Baffo) بسیارخوب بود.ولی‌عمل وحشیانه‌ای ازطرف ونیزیها سرزد که چیزی نمانده بود دوباره جنگ درگیرد.توضیح آن‌که زن بیوهٔ پاشای طرابلس با چهار دخترعازم قسطنطنیه بودندکه گرفتار ونیزیها شدند وونیزیها آنان را مورد تجاوزقراردادند و سپس مثله‌کرده به دریا ریختند. بااین حال وبراثر نفوذ فراوان صفیه سلطان، وقتی دولت ونیزمعذرت خواست، سلطان ترک پذیرفت وامتیازات تجارتی جدیدی نیزبدانان داد.

درسال۹۹۳/۱۵۸۵م. عثمان‌پاشاوزیر اعظم‌وفرماندهٔ قوای‌ترك مأمورتصرف‌آذربایجان شدوهرچند که حمزه‌میرزا دوبار بر پیش‌قراولان وی‌غلبه کرد، بازپاشای‌ترك به‌تبریز رسیدو‌شهر راگرفت وسه‌روزغارت کرد ودستورداد حصاری به‌دور شهر کشند. روز دوم شوال۹۹۳ حمزه‌میرزا در نزدیك شنب غازان ضربتی سخت برجغاله سردارترك واردآورد ومحمدپاشا حاکم دیاربکر دراین حادثه کشته شد وتلفات ترکان به‌بیست‌هزار رسید ویك‌ماه بعد نیزحمزه‌میرزا به‌عثمان‌پاشاکه درحال‌عقب‌نشینی‌بود حمله‌برد. فرمانده ترك هرچند سخت بیمار بود جنگ را پذیره شد ولی شکست خورد و هنگام فرار سربازان خود درگذشت. ولی‌جغاله در جنگ با ایرانیـان پیروزی به دست آورد و عنوان سرعسکر یـافت . منتهـا به علت تحریکات دربار عثمانی فرهادپاشا نیز در این عنوان با وی شریك بود . حمزه میرزا همراه سرداران سپاه ایران برپاشای ایروان وسلماس غلبه‌کـرد و سلماس را غارت نمود. ولی درهمین اوقات وی به‌خیانت‌کشته شد و ترکان بر ایرانیان چیره گشتند وناحیهٔ قراباغ وگنجه راگرفتند ودراین جا نیز درظرف چهل‌روز بدورشهر گنجه حصار کشیدند. پادشاه ایران، شاه‌عباس که سخت مشغول جنگ درسرحدات خراسان با اوزبکان بود، حیدرمیرزا پسر حمزه‌میرزا را به دربار ترك فرستاد. دراول نوروزسال ۹۹۸ (۲۱ مارس ۱۵۹۰) قراردادی فی‌مابین به امضا رسید وبه‌موجب‌آن مناطق لرستان وشهرزور وشیروان وقسمتی ازآذربایجان به ترکان تعلق‌گرفت. اماسالهای‌آخرسلطان مراد به‌ناکامی گذشت. ینی‌چریها دست به‌شورش زدندودرنتیجه سنان‌پاشا وسیاوش پاشا ازوزارت اعظم خلع شدند. درتبریزچون ینی‌چریها ازدریافت پول‌کم عیارتازه خودداری کردند جعفرپاشا هزار وهشتصد نفراز آنان راکشت. درحصن‌کنیا مردی ناشنـاس به‌عنوان پسرشاه‌طهماسب قیام‌کرد. درقسطنطنیه مردی به‌اسم یحیی محمدسیاح دعوی مهدویت نمود. بالاخره در سال ۱۰۰۰/۱۵۹۲ و۱۰۰۱/۱۵۹۳ طاعون تلفات فراوانی وارد آورد به‌طوری‌که دکانهای استانبول مدتها بسته ماند.

مرادکه می‌خواست ینی‌چریهای نافرمان را به‌نحوی سرگرم‌کند، آنانرا بمجارستان فرستاد. حسن‌پاشا حاکم بسنی‌دژسی‌سك Sissek را محاصره‌کرد واطریشیها به‌کمك محصورین شتافتند وحسن‌پاشا راکه در مثلث واقع بین دو رودکولپا Koulpa و اودرا Odra به تنگنـا افتاده بود، با سپاهیانش درهم شکسته به آب ریختند.

همین‌که خبربه‌قسطنطنیه رسید، ترکان به‌فکرانتقام افتادند. سفیراطریش وهمراهانش را زندانی‌کردند و سنان‌پاشا وزیراعظم به هنگری رفت و قلاع وسپریم Vesprim و پالاتـا Palata راگرفت و زمستان را دربلگرادگذراند.

دربهار سال بعد برخوردی دیگر روی دادکه هرچند وزیر اعظم به‌فتوحاتی نیز نایل آمد، ولی معلوم شدکه امرای والاشی (افلاق) و ترانسیلوانی و ملداوی بااطریش قراردادی جداگانه بسته وترکانرا تنها گذارده‌اند. براثرهمین‌عدم‌مساعدتهای غیرمنتظر بودکه‌هشت‌هزار

نفرانمسلمانان در بخارست و گیورگوو Giorgevo ازبین رفتند وبا این که سرانجام مـراد بالاجبار، برای تقویت روحیهٔ سپاه علم منسوب به‌پیغمبراکرم را نیز به‌جبهه فرستاد ، ولی باخرابی وضع قشون‌کاری ازپیش نرفت.

مراد سوم روز۱۶ ژانویه ۱۵۹۵ م.(۱۰۰۳هـ. اول ماه جمادی‌الاول) درسن پنجاه و چهار،وسال بیستم سلطنت درگذشت. قدی متوسط و ریشی قرمز وتنک داشت. رنگ پریده و چشمان بی‌فروغ او حکایت ازافراط درعیاشی می‌کـرد. وی به قدری زن باره بود که تعداد کنیزکانش را تا پانصـد ذکرکرده‌اند.علاوه برچهل زن (سلطانه) یا «خاصکی» یا «خالص اوذالیسك» که صد وسی فرزند برای وی‌آوردند. تمام عمرمراد درحرم با زنان گذشت .

نامهٔ شاه طهماسب به‌سلطان مراد سوم[1]

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لایموت

پاك خدائی که جهان آفرید — عـالم پیدا و نهـان آفرید
قادر مطلق که جز او هر چه هست — از قلم قدرت او نقش بست
خالق بی‌چون احد ذوالجلال — مالك ملکی که ندارد زوال
هستی بی‌نیستی او را به‌ذات — هست کن و نیست کن کاینات
هست از او کارجهان را گشاد — منه المبدأ و الیه المعـاد

الله یبدؤا الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون[2] . معبودی که فـاتحهٔ کتاب هستی هرموجودرا به‌خاتمهٔ لکل اجل کتاب[3] مطرز فرمود و ابواب مغفرت را برمقیمان حرم الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات نعیم[4] و شهریاران بهشتی مهد پاکیزه عهد گشوده ایشان را درسلك من اتی‌الله بقلب سلیم[5] درآورده مکرم ومعزز نمود. شاهان رأفت کیش عدالت اندیش آخرت‌را به‌دست آورده به‌مصدوقهٔ ومازادوهم الا ایمانا وتسلیماً[6] تدبیرزاد راه‌آن سرا کرده‌اند و به‌مضمون ومن یسلم وجهه‌الی‌الله فهومحسن فقداستمسك بالعروة الوثقی‌والی‌الله عاقبة الامور[7] درسلك من‌المؤمنین رجالا صدقوا

۱ـ عنوان‌در نسخهٔ ۶۰۶ خطی‌مجلس : منشوری‌که نواب جنت‌مکان به‌سلطان‌مرادخان قیصرروم درتعزیت سلطان سلیم خان نوشته به‌مسودهٔ عبدی بیك.

۲ـ الروم ۱۱ — ۳ـ الرعد۳۸ — ۴ـ لقمان ۸

۵ـ الشعراء ۸۹ — ۶ـ الاحزاب ۲۲ — ۷ـ لقمان ۲۲

ماعاهدوا الله علیه[۱] به‌تفرج گاه وتری الملائکة حافین من حول العرش[۲] در روضات جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها الأنهار لهم فیها مایشاؤن کذلك یجزی الله المتقین[۳] راهنمای نموده الذین تتوفیهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بماکنتم تعملون[۴] پاك پروردگاری که خطبهٔ تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء[۵] جز به‌نام بااحترام او برمنابر وجود نتوان خواند وسکهٔ تعز من تشاء وتذل من تشاء بیدك الخیر[۶] الا به‌اسم اعظم اودر ممالك دلها به‌نقود اعتقاد نتوان زد. فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء واليه ترجعون.[۷]

او ملك و حیات را به‌هر کس — خود بخشد وخود ستاند وبس
هر کاو نه عزیز اوست خوار است — وان را که عزیز کرد وارست
مفتاح همه مراد بـا اوست — مبدأ بـا او معاد بـا اوست

بعداز حمدالهی، صلوات نامتناهی بر زبدهٔ اولین و آخرین، سیدالانبیاء والمرسلین، مقصد ومقصود ماارسلناك الارحمة للعالمین[۸].

ختم رسل چراغ سبل شاه جزء وکل — سلطان انبیـا و شهنشـاه اولیـا
سالار وپیشوای اولوا العزم والرسل — مستخدم ومطاع اولوا الطول والنهی
دست نبوتش بـه‌یدالله[۹] شد قـوی — موسی قوی شد ازید بیضاش باعصا
علمش مدینه‌ای‌است که زوار باب آن — بـاحـاجبان قبهٔ عرش اند آشنـا

نور حدقهٔ جلالت، یوسف پیرهن یاأیها المدثر[۱۰] نهال چمن‌آرای قم فـانذر[۱۱] مخاطب فحوای یاایها المزمل[۱۲] فرمان‌رسان یاایها الرسول بلغ ما انزل[۱۳] مشکل گشای اقتربت الساعة وانشق القمر[۱۴] مژده رسان ان المتقین فی جنات ونهر[۱۵]

آفتـاب مشرق عـز و نهی — پادشاه مسند جود و علی
نور خورشید از شعاع روی او — عطر حورالعین زخاك کوی او

۱ـ لقمان ۲۳ ۲ـ الزمر ۷۵ ۳ـ النحل ۳۱ ۴ـ النحل ۳۲
۵ـ آل عمران ۲۵ ۶ـ ایضاً ۷ـ یس ۸۳ ۸ـ الانبیا ۱۰۷
۹ـ یدالله فوق‌ایدیهم (سورهٔ فتح ۱۰) ۱۰و۱۱ـ المدثر۱و۲ ۱۲ـ المزمل ۱
۱۳ـ المائده ۷۱ ۱۴ـ القمر ۱ ۱۵ـ القمر ۵۴

شرفهٔ ایوان قدرش یا و سین[۱] شمسهٔ قدر کمالش طا و سین[۲]
طا و ها[۳] طومار فضل و رتبتش طا و سین طاوس باغ مدحتش
سورهٔ والشمس[۴] وصف روی او نسخهٔ و اللیل[۵] از گیسوی او
شمعی از روز ازل افروخته زاو دو عالم روشنی اندوخته
جبهه‌اش دیباچهٔ جاه و جلال گیسویش سررشتهٔ فضل و کمال
چون سلیمان ملك هب لی[۶] پست او خاتم پیغمبری در دست او
چون دل از کار جهان پرداخته سایهٔ خود را بر آن انداخته

صلی‌الله علیه و آله الطیبین الطاهرین خصوصاً، ابن عمه واخیه واب سبطیه وباب علمه، امیرالمؤمنین وامام المتقین ویعسوب الدین.

هرچه نعت مرتضی گویم بود نعت رسول
زان که نورهردوذات ازیك فروزان گوهراست
نور واحد گفت خود را مصطفی با مرتضی
وه چه نوری کافرینش را فروغش رهبر است
نوری آمد مقتبس زانوار ربانی و تافت
بردو مشکوة مقدس کاسمانشان چاکر است
زان یکی شمع رسالت را فروغ مجلس است
زین دگر شاه ولایت را شکوه افسر است
چون جدائی نیست جز نعت نبوت در میان
مدح هریك زاین دو بی‌شك مدحت آن دیگر است

قائد العزالمحجلین وغرة ائمة المعصومین صلوات‌الله وسلامه علیه و علیهم اجمعین مشهود رای حکمت اقتضای اعلی حضرت معلی مرتبت سلطنت منقبت والامنزلت پادشاه عالی جاه سلطان الاسلام ظل‌الله فی‌مفارق الانام.

جل بقدر فعلا شانه دل علی قدره احسانه
ای مه‌نو پی‌سپرت دررکاب سایهٔ چترت سپر آفتاب

۱ــ یس سورهٔ ۳۶ ۲ــ طس اول‌سورةالنمل(سورهٔ۲۷) ۳ــ طه (سورهٔ ۲۰)
۴ــ سورهٔ ۹۱ ۵ــ سورهٔ ۹۲ ۶ــ سورهٔ ص ۳۴

تنگری قیلوب دورسنی عالمده شاه　　　کولکه سی سن ای شه عالم پناه

حاوی مفاخر السلطنة والرأفة ، حائز مآثر المملکة والخلافة

وارث ملك ابدی الخلـود　　　مورد لطف ازلی الورود

سلطنت و دولت او بردوام　　　ظل‌الهی است به فرق انام

فخرقیلورسلطنت آوری‌بیله　　　دور ایدورچرخ‌مرادی‌بیله

آیة عنایةالله بین عباده وغایة الطافه فی‌سکنة بلاده

افتخر　الملك　بـاقبـاله　　　اعمـره　الله　بـافضاله

سایهٔ حق شاه ممالك مدار　　　بحروبرازدست ودلش‌زیربار

صورتی دور معنی شاهنشهی　　　رایتی دور آیت ظل اللهی

حامی‌حومة الاسلام عن ظلام‌البدع والآثام هادی قواعد الاصنام کهف‌الخلایق وملاذالانام .

قد خلق النصر لرایاته　　　وجعله الله من آیـاته

حامی اسلام به‌جد وجهاد　　　ماحی کفار بحسب مراد

تاپدی‌عمارت قموویرانه‌لر　　　زیرو زبر اولدی صنم‌خانه‌لر

ممهد ارکان العدل والانصاف مشید بنیان السلطنة بازالة الجور والاعتساف

ایـده الله بفتح مبین　　　وجعله الله من المکرمین

مملکت ازمعدلت آبادکرد　　　دهر پرازعدل وپرازدادکرد

جوروستم گیتدی‌فلك‌یادیدن　　　ملکده دور عدل بیله‌داویدن

سلطان البرین‌خاقان‌البحرین خادم الحرمین‌الشریفین، ثانی اسکندرذوالقرنین

متعه‌الله　بطول　البقـا　　　ایده الله لاهل التقـی

هست دو دریا دو کفش ازگهر　　　همچو سکندرشه‌بحراست‌وبر

بحردین آلورکرمی در ناب　　　برده یفرمرحمتی چون‌سحاب

فتح و ظفر پرله قرین رایتی　　　سنجقی‌دور فخر وشرف آیتی

ای شه جم جاه ممالك گشا　　　عدل بیله‌دولت ابلن‌چوق‌پاشا

شه قیصر سریر وخسروخاقان نظیر آن‌کو
طفیل اوست قصر قیصری و تخت خـاقانی
صف آرایان درگاهش سپهداران سلجوقی
طرف داران اقلیمش سرافرازان ساسانی
ندارد ثـانی اما عقل اول شد ثناخوانش
به این معنی چه باك ارعقل اول باشدش ثانی

سراپردهٔ عزتش را طغرل و ارسلان در سلك احتجاب و شادروان ابهتش را کیخسرو و کیقباد از زمرهٔ بواب.

به درگاهش ارطغرل و ارسلان — بود داعیی در صف مقبلان
بود تخت آن شاه والاصفات — فراز سماوات رفعت سمات
بود چترش‌آن سایه‌گسترسحاب — که در سایهٔ آن رود آفتاب
بود رای او قطب گردون مدار — بود دست او ابر دریا نثار
زنواب او مسند عز و جاه — به القاب او سکهٔ مهر و ماه
شه ماه چهر و هلالی رکاب — جهاندار جم جاه مالك رقاب
کیومرث در طوق تسلیم او — یکی مرزبـان در اقـالیم او
به‌ذیلش‌درآورده‌هوشنگ‌چنگ — ز بوابش‌آموخته هوش‌وهنگ
فریدون از او دیده آیین وراه — زخاك درش کرده بر سر کلاه
کیان داغدار از سم توسنش — شهان فیض جواز دل روشنش
به دستش دل اهل فضل و تمیز — چو آیینه دردست یوسف‌عزیز
چنان‌خفته فتنه از آن جم‌جناب — که خیزد به‌روزقیامت زخواب
فلك سر برآورده در راه او — یکی نیلـی ایوان درگـاه او
ممالك پرآرایش از جهد او — مسالك در آسایش از عهد او

هرقل و ارمانوس را با حاجبانش طریق برادری و قسطنطین وفیلقوس را در رکابش مرتبهٔ مجندهٔ ینگیچری. مصروشام درجلگهٔ ممالکش از عداد قصبات. عدن ویمن فراخوراقلیمش درجرگهٔ بیوتات. بحرین ازهردودستش خجل، برین درفضای

همت احسان پرستش منفعل .

سپهرش از جهانداران گزیده	جهانداری به میرائش رسیده
به ملکش فتنه چون مأوی ندارد	حوادث درد یارش جا ندارد
قضا نقاش قصر عزت او	قدر فراش بزم عشرت او
عناصر کامده سرمایهٔ کار	بود از ملك او یك خار دیوار

ماه عالم آرا را چه‌یارا که با رای آفتاب شعاعش برابری کند و کیوان عالی مکان‌را چه امکان که با کمین هندویش لاف برادری زند. ماه راکه درثورشرف است به‌این‌معنی‌است که باثریا دربارگاه سپهر اشتباهش جاروب کشی نماید وعطارد که رحل جوزا درپیش دارد به‌این‌تسلی‌است که برای ازدیاد عمر و دولتش به‌ختمات خدمات به‌تقدیم می‌رساند .

ماه را با رای او نتوان قیاس	کو کند پیوسته از مهر اقتباس
رای او خورشید را بخشد شعاع	یابد از وی نور خورشید ارتفاع
کیست کیوان پاسبانی بردوام	یافته برکنگر قصرش مقام
صبح از آن هرروز برخیزدپگاه	تاکشد جاروب خورشیدش به‌راه
سلطنت با نام او آمیخته	چون شعاع از آفتاب انگیخته
روشن از رویش شکوه‌خسروی	بازوی دولت به نیرویش قوی

همچو کی‌خسرو جهانگیر از نخست
چون سکندر رای و تدبیرش درست

ناصر الملة‌الزاهرة منصورالدولة القاهرة، المستغنی‌عن‌الالقاب‌الفاخرة، الجامع لسعادات الدنیا والآخرة، المنظور بعنایات‌الله الملك المنان، شمس سماء العدل والبر والاحسان ، بدرفلك الارفاد (؟) والامتنان ، السلطان بن‌السلطان والقاآن بن القاآن ، قرةعین‌السلطنةالسرمدیة حضرت سلطان مرادخان‌خلدالله سرادق عظمته‌وجلاله وادام رواء نعیم الآمال من سجال افضاله .

ای شه جم رتبت دارا سریر	گشته مشرف به تو والاسریر
این همه شاهان که جهان داشتند	کی چوتو این رتبه وشان داشتند

آمده چون پرتو مهر برین[1]

پرتو این صبح بود تا به شام سایهٔ آن تا به ابد مستدام

وشید دعایم سلطنته و اقباله وقوایم مملکته واجلاله آن که برضمیر خورشید نظیر کیمیا تأثیر ظاهر است که جهان خانهٔ بی‌بقا وشاهدی بی‌وفا است. منشوروجود بی‌طغرای الحکم‌لله به‌توقیع ثم‌الی ربکم ترجعون[2] نمی‌رسد و نقدحیات بی‌سکهٔ ولله میراث السموات والارض[3] دربازار کاینات رایج نمی‌گردد . اناالله وانااليه راجعون[4] دیباچه و کل‌نفس ذائقة الموت ثم‌الینا ترجعون[5] سرلوح کتاب ممکنات است‌وخاتمهٔ لااله‌الاهو کل‌شیء هالك الاوجهه[6] عنوان نامهٔ حیات کاینات.

مهر افلاك را بقائی نیست شاهد دهر را وفائی نیست

بین کزین شاهد ستم کاره چه عزیزان شدند آواره

شدبه‌یوسف‌مآل‌روشن‌ورفت از زلیخا کشید دامن و رفت

نیست داود و چشم پرنم او کو سلیمان وتخت وخاتم او

پرده از حجرهٔ زمین بردار خاك را از حجاب بیرون آر

خاك را با بدن سرشته نگر تخم مردم به خاك کشته نگر

تخم را عقدها فراوان است ابو برحال خاك گریان است

عمررا بین‌دراین خراب‌آباد برده یکران او گرو از باد

هیچ تدبیر نیست باتقدیر حکم‌حکم خداست بی‌تغییر

پس‌به‌نزدیك‌عقل‌و رای‌سلیم نبود هیچ چاره جز تسلیم

فالحکم‌لله العلی الکبیر[7] وهوعلی کل شیء قدیر[8]. دراین ولاکه خبر وحشت اثر دهشت ثمر واقعهٔ هایله وحادثهٔ نازله

شه قیصر لوا قاآن فغفور سلیمان زمان خاقان مغفور

عظیم القدر شاه قیصری شان سلیم الرای سلطان بن سلطان

سکندر موکب و دارا مدارا فریدون جاه شاه کشور آرا

۱ـ درنسخه نیست ۲ـ سورةالسجدة۱۱ ۳ـآل عمران ۱۷۷ ۴ـ البقرة۱۵۱

۵ـ العنکبوت ۵۷ ۶ـ القصص ۸۸ ۷ـ المؤمن ۱۲ ۸ـ الروم ۵۰

جهان گیری چو مهر فرخ آثار　　به‌سان صبح صادق راست گفتار
به‌عهدش شیر با آهو شده خویش　　به‌دورش گرگ را مهمان شده میش
دیار عدل را می‌کرد آباد　　بنای ظلم را می‌کند بنیاد
چو پرویز از غم دل شاد می‌زیست　　چو نوشروان به‌عدل و داد می‌زیست
ستم را عدل او برباد می‌داد　　زمانش از سلیمان یاد می‌داد
به‌شاهی کرد کار مملکت راست　　به‌شادی تخت شاهی را بر آراست
کهن ایوان هستی را نوی داد　　در این اقلیم داد خسروی داد
فراز چرخ نام از احترامش　　قلم رطب اللسان از ذکر نامش

الواثق الی جوار رحمة الله الملك المنان حضرت سلیم‌خان غفرالله له وا سکنه الله فرادیس الجنان رسید که از این سرای فانی هوای فضای ریاض جاودانی در سر به‌مأوای مغفرت انتمای والآخرة خیروابقی[۱] ارتحال نموده از مرحلهٔ بی‌ثبات دون به‌مستقر جنات عدن التی وعدها المتقون[۲] انتقال فرموده

جهان پر کدورت را بپرداخت　　به اقلیم صفا آرامگه ساخت
صفا داد این جهان را و به‌تقدیر　　برون شد آخر از این کوی دل‌گیر
شدا کنون آن جهان را هم صفاده　　که بادا آن جهانش زین جهان به

به‌رسم مرثیه این ابیات از پریشانی جنان جاری شد.

چه می‌شود که هوا را فرو گرفت سحاب　　سیاه گشت جهان پیش دیدهٔ احباب
غمام غم مترشح شده است و نالهٔ رعد　　نهان شده است در ابر آفتاب عالم تاب
عمامه کرده کبود از عزا حمامهٔ دهر　　لباس ابر سیاه است همچو پرغراب
مگر به عزم غروب آفتاب ملك افروز　　به‌طرف بحر فرو رفت همچو شعله در آب
شه سپهرلوا خسرو سلیم النفس　　که بود درگه او ملجأ اولوا الالباب
مگر به باغ جنان نفس مطمئنهٔ[۳] او　　هوای سیر نمود از سریر عرش جناب
به سوی روضهٔ رضوان رجوع کرد مگر　　به امرارجعی[۴] او را مگر رسید خطاب
دریغ و درد که آن آفتاب عالمیان　　پس از طلوع جهان گشت در نقاب سحاب

۱ــ سورة الاعلی ۱۷　　۲ــ آیه درست نقل نشده وصحیح آن چنین است «جنة التی وعدالمتقون» سورهٔ محمد ۱۵، رعد ۳۵　　۳،۴ــ الفجر ۲۷/۲۸

دریغ و درد که آن سرو بوستان جلال | به‌جای سایهٔ خود خفت بربسیط تراب
دریغ و درد که آن خسرو ممالك عهد | گسست رابطه از کلك مالکان رقاب
دریغ و درد که آن بدر آسمان کمال | سپهر پیر به رخ بستش‌ازخسوف نقاب
مه تمـام فـرو رفت تـا برآید مهر | چودرحجاب‌شدآن‌این‌پدیدشد زحجاب
تسلی دل از این است کان کریم الذات | زحسن عهد شدش خانمه به‌حسن‌مآب[1]
جهاد کرد و ره کفر بست براسلام | برای‌مغفرت خویش راست‌کرد اسباب
گشوده بود ره عدل و داد راکه بر او | در بهشت گشاید مفتح الابواب

واین رباعی در اثنای رقم برسرقلم آمد :

رباعی

چون بود بگوای‌فلك بوقلمون | کان ماه زخرگاه نیامد بیرون
این‌ابرچرا چنین همی‌گریدزار | گردون‌زشفق‌چرا نشست‌اندرخون

چون این خبرجان سوز عظیم الاثر بدین محب مخلص جانی که همیشه‌منتظر و مترصد اخبار سلامتی ذات خجسته صفات آن عالی حضرت سلیمان مکان سکندر نشان بود رسید

وقت است که‌ترك خرد وهوش کنیم | عیش و طرب جهان فراموش کنیم
آمد خبری که بی خبر ساخت مرا | کوطاقت آن که این خبرگوش کنیم

روز پرنور پیش‌دیده نمونهٔ شب دیجورگشت وضمیر رقت پذیر از این‌واقعه بی‌واقعه خالی‌از سرورگردید و ابواب تأسف وتلهف بازگشته به‌آه و انین دم‌سازی روی نمود و این واقعهٔ ثانی واقعهٔ خاقانی سلیمان الزمانی[2] بود بنابراین غم برغم والم برالم افزود .

دوستان یك به‌یك سفرکردند | ترك این خانهٔ دو در کردند
زان سفر کرده‌ها چوآید یاد | سیل غم صبر را کند بنیاد

۱ـ اشاره به آیهٔ ۲۹ سورهٔ رعد است : الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب .

۲ـ یعنی مرگ سلطان سلیمان در ۹۷۵ ه.

اما چون با قضای الهی چاره نیست و از این بحر تا متناهی الابه صبر کناره والذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون[۱] ناطق براین معنیاست وفرمان واجب الاذعان وتوکل علیالحی الذی لایموت وسبح بحمده[۲] مشحون بهاین مضمون خاطر فاتر بهوجود باجود آنوارث ملک کیخسروی و آنحارس سلسلهٔ عدل کسروی تسلییافت.

تاجهان را بقاست باقی باد — در کف همتش عنان مراد
که جهانرا به نوحیات ازاوست — رونق سلک کاینات از اوست
جانشین او بود اب وجد را — لایق است او بنای سرمد را

از روی صدق و صفا بیشبههٔ روی و ریا رایات فاتحه سربه فلک برده حسب الامرجهان مطاع جهانیان مطیع وقل رب اغفر و ارحم وانت خیر الراحمین[۳] دست استرحام واستغفار بردامن رجا استوارگردید وبهتضرع و زاری وتشفع و خاکساری ازدرگاه مرحمت پروردگاریطلب مغفرت نمودهشد چندان که آنغفران دستگاه درـ نقاب تراباست انظار الطاف شاهی شامل حال وکافل آمال حضرت اقلیم پناهیپناد که اگر چنان شاهی از سریر برخاست بحمدالله که چنین سلطنت پناهی برجا است واگر برافق سلطنت افول چنان ماهی واقعشد، المنةلله که بدین سانآفتابی بهجایش طالع است .

بهروز ازصبحصادقشدبهیکپای — برآمد آفتاب عالم آرای
زماه بدرگر شد نور مستور — پدید آمد هلالی زاید النور
گراوراصبحپیشآمد دراین‌دهر — جهان افروز بینم غرهٔ بدر
بهمغرب آفتاب ازلنگرانداخت — بهجایش آفتاب نوسرافراخت
اگر بدرمنیری آن چنان کاست — مراد ملکازخورشید شد راست
بقا باد آفتاب گرم رو را — کهخواهدساختروشنروزنورا
طلوع دولت سلطان مرادی — منورساختملک ازعیششادی

فانظر الی آثار رحمةالله کیف یحیی الارض بعدموتها ان ذلک لمحییالموتی و هوعلی کل شیء قدیر[۴] اگر چه خبر نامرضی آن غفران دستگاه مستلزم الم وحزن

۱ـ النحل۴۲ ۲ـ الفرقان۸۵ ۳ـ المؤمنون۱۱۸ ۴ـ الروم۵۰

شد اما مژدهٔ تمکن برمسند خلافت وسلطنت آن سلطان عظیم‌الشأن وآن خاقان‌رفیع القدر منیع المکان خلدملکه و اعزانصاره وضاعف اقتداره مرهم برجراحت دل دوستان جانی نهاده صبر برآن واقعه و شکر براین موهبت لازم و واجب‌گشته این صحیفه به رسم تعازی از زبان خامهٔ مشکین عمامه مرقوم گشت وشکر عطیهٔ جلوس همایون به اسلوب تهانی به‌نامهٔ علی حده مؤدی ومهدی می‌گردد . ان شاءالله صبح دولت شاهنشاهی از افق معدلت وجهانبانی طالع وپرتو آن چون نوردیده‌برسفیدی وسیاهی لامع وساطع باد . *

* نسخهٔ خطی۶۰۶ مجلس شورای‌ملی.

جواب نامهٔ ابراهیم پاشا[1]

بسم‌الله الرحمن الرحیم .

نامه‌ای از طرف آصف ایام رسید حاصل نامه مرادی که دلم می‌طلبید

شعشعهٔ اشراقات‌دولت واجلال که‌ازمطلع انوارمرحمت وافضال‌عالی‌حضرت وزارت و ایالت و نصفت ایاب ، شوکت وجلالت وعظمت قباب ، ابهت و عدالت مناب، نظام‌الحضرة الباهرة، عظام‌الدولة القاهرة، کافل‌مصالح الامور بالفکر الثاقب، ناظم مناظم جمهور بالرای الصائب، منطوقهٔ کریمهٔ وان من شیعته لابراهیم[2] مصدوقهٔ عظمیهٔ اذجاء ربه بقلب‌سلیم[3]، مؤتمن‌السلطنة الرفیعة الخاقانیه، معتمدالمملکة‌الوسیعة السلطانیه، کهف الخافقین ملاذالثقلین ، منظور انظار ظل‌الله، سمی خلیل حضرت‌اله برگزیده‌ای که مهیمن‌مرادبخش‌درجهٔ اورا به‌اوج ورفعناه مکاناعلیا[4] رسانیده‌ونام‌نامی آن صاحب سعادت را برحسب ان ابرهیم‌کان امة قانتاً لله حنیفا[5] مزین گردانیدهٔ وپایهٔ قدر و رفعت آن‌آصف مرتبت را به‌فحوای نرفع درجات من‌نشاء آراسته ومرتبهٔ‌جاه ومنزلت‌آن ذی‌شوکت‌را بمؤدای اذا اراد‌الله لملك خیراً جعل‌له وزیراً صالحاً پیراسته، مستخدم اصحاب السیف والقلم ، مستعبد ارباب الطبل والعلم ، مخدوم معظم مکرم لازال فی‌خلود دولته وشمول نعمته عموماً للاسلام والمسلمین غوثاً لاهل‌الحق‌والیقین

۱ـ عنوان درنسخهٔ ۶۰۶ خطی‌مجلس « صورت‌کتابت نواب مستطاب اقبال پناه اعتماد الدولة العلیه [که] به‌نواب مستطاب ابراهیم پاشا وزیر اعظم روم نوشته شده .»

۲ـ سورة‌الصافات ۸۳ ۳ـ ایضا ۸۴ ۴ـ مریم ۷۵ ۵ـ یوسف ۷۶

طلوع یافته مرصع به‌جواهر زواهر عبارات وموشح به‌غرر دراستعارات گشته بود.

نظم

همایون خطابی چودرخوشـاب رسید از جنـاب وزارت مآب

در مبارکترین سـاعتی و نیکوترین طالعی بر ساحت جنان مخلصان صادق الاخلاص والاعتقاد پرتو انداخت .

نظم

مثال عالی دولت پناه مخدومی رسید وافسر دولت نهاد برسرما

وخادم دولتخواه‌را به‌حکم سلام قولامن‌رب رحیم[1] به‌شرف صدور آن‌مسرور ومبتهج گردانیده بودند، به‌مضمون وننزل‌من‌القرآن ماهوشفاء ورحمة‌للعالمین[2] موجب انکشاف جمال مطلوب وانشراح صدور وقلوب گردید. الحمدلله الذی نزل علی‌عبده الکتاب[3] حقا وکفی به‌شهیداً که ازمطالعهٔ ملاطفهٔ عالی‌ونامهٔ عنبرشمامهٔ سامی که‌مشعر برفتوحات بی‌اندازه ونصرت تازه‌که لشکرظفر فرجام اسلام را توفیقات الهی‌وامداد روح مقدس حضرت رسالت پناهی (ص) واز یمن اقبال بی‌زوال پـادشاه اسلام پناه سلاطین روی زمین خداوندگار اولین وآخرین ، ظل‌الله سمی رسول‌الله حامی‌حوزة الاسلام، ماحی‌آثار کفر وظلام،مروج شرع حضرت خیرالانـام علیه افضل الصلوة والسلام،حافظ المشرقین والمغربین ، خادم‌الحرمین الشریفین ومحاسن تدابیرصائبه وافکار ثاقبه و حسن سعی و اهتمام وجدمالاکلام آن حضرت با رفعت والامقام میسر گشته اهل ایمان‌واسلام را امید امن وامان ونوید یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان[4] روی نموده باعث ابتهاج و استبشـار بندگان نواب کامیاب گردون رکاب مطاع پنـاه خواقین،خاك آستانهٔ خیرالبشر علیه الصلوة والسلام ، غلام با اخلاص امیرالمؤمنین حیدر علیه‌سلام‌الله‌الملك‌الاکبر وجمیع خواص وعوام ممالك محروسهٔ شاهی‌گردید وبندگان نواب‌کامیاب اشرف‌اقدس ارفع جمیع سادات وعلما وفضلا وصلحا و اتقیا و زهاد وعباد راکه درپایهٔ سریر خلافت مصیرمجتمع بودند مقرر فرمودندکه درماه مبارك رمضان که مژدهٔ فتح‌ونصرت‌لشکر اسلام رسیده به‌تلاوت کلام‌ملك‌علام‌وختمات سورهٔ انعام جهت ظفر ونصرت جنود مسلمین ونگونساری کفار بی‌دین ودعاء دولت

۱ــ سورهٔیس۵۸ ۲ــ الاسری۸۲ ۳ــ الکهف۱ ۴ــ التوبه۲۱

و قوام سلطنت پادشاه اسلام پناه متمثل به‌امر لازم الامتثال وجاهدوا فی سبیل‌الله قیام نمایند واحکام مطاعه به‌ممالك محروسه نیز فرستاده مقرر داشتند که در دعا و بقاء دولت پادشاه جهان پناه وقوت وسطوت لشکر فیروزی اثر اسلام تقصیر نکرده درلیالی و ایام متبرکه به‌ادعیهٔ مأثوره وختمات کلام‌الله اقدام نمایند .

غرض که روابط مؤالفت و وداد و قواعد موافقت و اتحاد از جانب بندگان نواب کامیاب همایون اعلی به‌طریق سبعاً شداداً مؤکد و مشید است ومحبت اعلی حضرت پادشاه عالمیان پناه به‌مثابه‌ای درخاطرعاطر نواب کامیاب اشرف راسخ گشته که احتمال خلل و قصور در ارکان آن در ازمنه وتوالی زمان ازقبیل محالات است وچون پیوسته ازواردان آن صوب باصواب ذکر جمیل وسعی جزیل خدام معلی‌مقام فرشته احترام واستحکام مبانی خلت و ولا وضوابط صلح و صلاح جانبین مذکور مجلس بهشت آیین شاهی می‌گردد که به‌مضمون اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا[۱] منظورنظر اصابت اثرداشته فحوای ولاتنقضوا الایمان بعد توکیدها[۲]را ملحوظ خاطر عاطر خیرمآثر می‌دارند .

محبت و التفات پادشاهی‌نسبت بدان رفیع‌مکان لحظه‌به‌لحظه درترقی وتصاعد است و فی‌الحقیقه خدام عالی مقام ذوی الاحترام را از خود دانسته در درگاه معلی پادشاهی نعم الوکیل می‌دانند ومتوقع‌اند که بیشتر ازپیشتر درمقام محبت ویگانگی بوده حفظ الغیب مرعی دارند. مخلص داعی را از جملهٔ خادمان بااخلاص و زمرهٔ مخلصان با اختصاص شمرده به‌رجوع خدمات و اشارات با بشارات مشرف و ممتاز گردانند .

از الطاف عالی مترصد است که به‌ارسال رسل و رسایل رفع حجاب یگانگی فرموده محرك‌سلسلهٔ التفات ویگانگی بوده باشند. زیاده اطناب باعث طول کلام و موجب تصدیع ملازمان وخدام است. ختم به‌دعا نمودن اولی وانسب.

۱ــ سورةالاسری۳۴ ۲ــ النحل۹۱

نظم

تابود در کارگاه عالم کون و فساد چارارکان‌رابهم‌گه‌صلح وگاهی‌داوری
بسته بادا برجهان عمرت به‌مسمار دوام دورعزت‌زان‌که‌عالم‌را تو رکن‌دیگری
پایهٔ گردون مسلم، دارگیتی زیردست سایهٔ یزدان مربی حفظ ایزد برسری *

* نسخه‌خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی ص ۱۳-۹

نامهٔ سلطان سلیمان درپاسخ شاه‌طهماسب[1]

تاهمای همایون فال‌اقبال اوج فضای شرف واجلالده طایر وشهباز بلندپرواز آمال‌جوهوای مجدواعتلاده سایر درمواردحشمت جاودانی دشوار ومکنت‌وکامرانی بروفق مرام دوستان صداقت شعار مطالب ومقاصد صید وشکار اوله دعوات عنبرین فام وتحیات مشکین‌ختام جناح مورد النجاح ورقاء نامهٔمودت اعلام ایله‌انهااولنوب مسامع مجامع ارباب صدق و ولایه افهام و انبنا اولنان بودرکه تیهوی زرین منقار مفاوضهٔ مخالصت شعار اوکار روحه نازل وآشیان سعادت نشانه واصل اولوب آیین خسروان‌کامکار واسلوب خواقین‌ذوی الاقتداراوزره تکمیل‌امورملك وملت‌وترتیب مهمات دین ودولتدن زمان‌فراغ واطمینانده تنزه خاطر وترفه وافر ایچون نمونهٔ رزم وگیرودار صید وشکار عادت باسعادت شهریاران نامدار اوله‌کلمشدر صحایف سیر وآثارده زمرهٔ انبیاءٔ عظام وفرقهٔ اصفیاءکرام علیهم‌الصلوات و السلامدن دخی نقل و اخبار اولنمشدر بناء علیه اول دیار ده بولنان شهباز عنقاشکار وسایرجوارح برق کرداردن گزیده ویرار برنیچه اجنحه قلاید پری پرهماپیکر صواید ارسال اولنمش جمله حسن‌خیر قبوله موصول واقع اولدی بعده اول جناب عالی لازال محفوفاًبالمعا- لینك علم شریف جهان آرالرینه روشن و هویدا درکه مقدما شعار عصیانی آشکار وآثار طغیانی اظهارایدن جماعت وخیمةالعاقبة بقیهٔ وفئة باغیه بالفعل‌اول دیارده‌قرار ایتمشلر درانلردن هربرینك چهرهٔ عبودیتلری داغ رقیتله زیب وزینت بولوب اباًعن جد رعیت اوغلی رعیت ایکن اول شوربختان وحرام نمکان‌کفران نعم طاغی‌وباغی

---

۱ ــ عنوان‌نامه در منشآت فریدون‌بیك : « شاه طهماسبدن کلان طوغانلرك وصولنده یازیلان‌جوابنامهٔ همایونك صورتیدر.»

اولدیلر انك کبی مفسدان کم مقدارو ناکسان برگشته روزگار مادام که اول دیارده‌قرار ایده‌لر فیمابین محرك سلسله مخالفت وشین اولمق محقق در مرافق منافقدن احتراز اهم والزم در لاجرم ثمرهٔ حسن وفاق و نتیجه یمن اتفاق بودرکه اول طایفه بدفعال پرضلال علی ای‌حال بی‌توقف و امهال درگاه سعادت دستگاهمه ارسال‌وایصال‌اولنمق بابنده‌مبادرت‌ومسارعت‌قلنه‌که مؤکد قواعد محبت وممهد ارکان مصادقت‌اولدوغنده اشتباه یوقدر .

باقی ریاض دولت مجلس‌سامی به‌ریاحین امانی وازهار شادمانی ناضرونامی باد ، برب‌العباد.*

*ـ منشآت فریدون بیك ج ۲ ص ۱۴.

نامهٔ شاه اسمعیل‌ثانی به‌محمد حکیم‌میرزا[1]

عالی جناب سلطنت وحشمت مآب، شوکت ونصفت قباب ، عزت وجلالت انتباه، نقاوهٔ اعاظم السلاطین، سلالهٔ افاخم الخواقین، زیبندهٔ سریرفلك نظیرشاهی، فرازندهٔ رایات عزت‌آیات پادشاهی ، مسندنشین اورنگ نصفت وعدالت ، صاحب تمکین‌ایوان‌عظمت وجلالت، دردرج‌دولت وکامرانی، دری برج‌سلطنت وجهانبانی، المختص بعنایةالله الملك الاعلی، معزاً للسلطنة والحشمة والشوکة والابهة و العزة والجلالة والنصفة والاقبال والاجلال محمد حکیم میرزا زین‌الله تعالی سریر السلطنة بمیامن ذاته ونورعیون الدولة بلوامع انوار صفاته،را شرایف تحیات محبت آیات ولطائف تسلیمات‌مودت غایات که طراوت ازهارونضارت‌گلزارش صفابخش‌خواطر اصحاب صدق وصفا وروح افزای ضمایرارباب مودت و ولابوده،از نسایم شمایم و شمایم نسایم‌آن‌مشام جان دوستان‌معطرگردد متحف ومهدی داشته همواره به‌مقتضای بواعث محبت قدیمی‌وپیوسته به‌مؤدای دواعی‌مودت صمیمی برحسب کلام دررنظام الحب یتوارث توجه خاطرعاطرمصروف ازدیاد مواد جاه و جلال و ارتفاع مدارج سلطنت واقبال‌آن شایسته تختگاه عزت واجلال داشته ودارد . انه‌یسمع ویجیب.

۱ــ عنوان نامه‌درمنشآت ایواوغلی: «کتابتی که‌اسماعیل‌میرزا به‌محمدحکیم‌میرزا برادر جلال‌الدین‌اکبر پادشاه نوشته» ودرنسخهٔ خطی ۶۰۶ مجلس شورای ملی : سواد مکتوبی که ازجانب شاه‌اسمعیل ثانی به‌محمدحکیم میرزا برادر جلال‌الدین اکبرشاه هندی‌نوشته‌بود.»

بعدما تصویر رأی ملك‌آرای می‌گرداند که‌درین‌اوقات فرخنده ساعات که به‌یمن توفیقات الهی وحسن تأییدات نامتناهی تختگاه فلك اشتباه پادشاهی و سریر بی‌نظیر سلطنت وجهانبانی به‌عز وجود فایض الجود ماشرف رتبت بی کران و زیب وزینت بی‌پایان یافته همت بلند ونهمت ارجمند بر رفاه حال کافهٔ عباد وحصول امانی‌وآمال سکنهٔ واقطار بلادگماشته لوای فلك فرسای بالعدل قامت السموات و الارض را در عرصهٔ جهان و فضای دوران افراشته‌ایم تا عموم اهل روزگار ازصغار وکبار مقرون به‌حسن‌انتظام بوده جمهور انام ازخواص وعوام درظل دولت خورشید مثال‌السلطان العادل ظل‌الله به‌رفاهیت تمام و فراغت مالاکلام روزگار گذرانیده و بمصدوقهٔ واذن للناس بالحج یأتوك رجالا وعلی کل ضامر یأتین من کل‌فج عمیق[1] طالبان سفرخیراثر حج‌بی‌مانعی‌بدین مطلب اعلی‌ومقصداقصی استسعاد یافته طائف کعبهٔ طاعت وعاکف قبلهٔ[2] عبادت‌گردند .

چون درزمان اعلی حضرت خاقان فریدون شان‌جمشید نشان و پادشاه سکندر جاه سلیمان مکان ، خسرو جنت مقام علیین آشیان ، جد بزرگوارم شاه اسمعیل اسکنه‌الله فرادیس الجنان ، حضرت سلطنت ومغفرت پناه ، عزت و جلالت دستگاه ظهیرالدین‌محمد بابرپادشاه،جد اعلای‌آن مزین مسند شهریاری روی توجه به‌جانب آن عالی حضرت سکندر صولت آورده به‌یامن برکات باطن فیض گستر و امداد و معاونت لشکر فیروزی اثر آن حضرت به‌منتهای مقصود و مرام خود فایز گردید وبعد ازو،والدما جد آن زینت بخش اورنگ‌کامکاری ، سلطنت پناه مغفرت‌دستگاه عمدة الاساطین‌السلاطین فی‌زمانه، زبدة الافاخم الخواقین فی‌اوانه ، معزالدین‌محمد همایون پادشاه عنان عزیمت به‌صوب درگاه اعلی‌حضرت والا رتبت رضوان مرتبت فردوس منزلت فلك جناب صاحب رتبهٔ طوبی لهم و حسن مآب[3] شاه باباام انارالله برهانه منعطف‌ساخته به‌تقویت وتمشیت‌آن اعلی‌حضرت والارتبت براعادی ظفریافته درممالك محروسهٔ خود مستولی‌گشت، اکنون برحسب‌مؤدای حدیث صحیح لاتثنی الاوقد تثلث که به‌قلم‌فصاحت رقم وماینطق عن‌الهوی[4] برصحیفهٔ کریمهٔ ان هوالاوحی

۱ــ سورة‌الحج۲۹ ۲ــ نسخه ۶۰۶ : حرم ۳ــ سورة رعد۲۹ ۴ــ النجم۳

یوحی[1] مسطور و مـزبور وبرالسنه و افـواه خواص‌وعوام مشهور و مذکور است بی‌شبهه کوکبی مسعود از کواکب مرصود آن سلسلهٔ عالیه به‌نظر تثلیث بدین صوب صواب انتساب‌خواهد فرمود وچون اول کسی که از آن طرف مقرون الشرف‌درآغاز طلوع آفتاب دولت همایون برعرصهٔ ربع مسکون به‌استفاضهٔ انوار عواطف شاهانه مستفیض گشت خال رخسار پرتوانوار شاهد دولت روز افزون آن فروزندهٔ سریر سلطنت وفرازندهٔ رایات ابهت، امارت شعار رفعت‌آثار فریدون محمدخان است که بعداز احرازسعادت سفرحجاز به‌درگاه جهان‌پناه‌آمده به‌عزعتبه وبساطبوسی‌سرافراز وبه‌شرف مجالست مجلس بهشت آیین‌ممتازگشت ، این معنی مبشرآن است که‌ثالث مزین غرهٔ غرای جبههٔ والای آن زیبندهٔ تخت‌پادشاهی خواهد بود که انشاءالله‌تعالی به‌یمن‌قدوم مسرت‌لزوم این‌دیار را مشرف ساخته محبت برمحبت و دوستی‌بردوستی خواهندافزود وعن‌قریب به‌نیل‌مطالب رفیعه‌وحصول مراتب منیعه فائزخواهندگشت.

مطلوب آنکه تـاهنگام وصول به‌آن مقصداسنی و حصول بر آن مطلب اعلی همواره شیمهٔ صداقت وشیوهٔ مودت را منظور وابواب مکاتبات ومراسلات مفتوح داشته درباب تأسیس مبانی و قواعد محبت و وداد وتنصیص رسل و رسایل واعلام حالات واظهار مرام ومرادات مخصوص ومنصوص فرمایند.

چون خلوص وداد ظاهرونصوص اتحاد متظاهر است به‌اطناب زیاده محتاج نیست. ظل سلطنت‌واقبال بماناد .*

۱ـ سورةالنجم۴

* منشآت حیدرایواوغلی ، مجموعهٔ ۶۰۶ مجلس شورای ملی، ص۳۶۷ـ۳۶۴

چند فرمانی که بلافاصله پس ازین سطور به‌نظر اهل تحقیق می‌رسد فرمانهائی است ازشاه طهماسب دومین پادشاه دودمان صفوی .

این‌فرمانها به‌صورت سنگ نبشته بردیوارهای مسجد جامع امیر عمادالدین درکاشان هنوز باقی است ونموداری است ازطرز فکرونحوهٔ حکومت وتوجه‌شاه طهماسب نسبت‌به‌مردم زمان یابه‌اصطلاح رعایای خویش .

مسجد میرعماد از ابنیهٔ دوران حکومت جهان شاه قراقوینلوست . جهان شاه پسر قرایوسف است که باشاهرخ تیموری به‌جنگ‌برخاست وپس ازمرگ او فرزند رشیدش‌اسکندر به‌دشمنی باشاهرخ کمربست وشاهرخ درسومین سفرجنگی خود به آذربایجان جهان شاه را علی‌رغم برادرش اسکندرحکومت‌آذربایجان بخشید. جهان‌شاه پس‌ازمرگ شاهرخ، بااستفاده ازنزاع تمام‌نشدنی‌شاهزادگان‌تیموری‌بایکدیگر ،قلمروحکومت خویش‌را توسعه‌ای‌فراوان‌داد تاجائی که‌درسال ۸۶۰ه برهرات‌تختگاه شاهرخ‌نیزدست‌یافت.ولی‌سرانجام این‌امیرقراقوینلو در جنگی که با اوزون حسن‌آق قوینلو نمود به‌تفصیلی که درکتب تاریخ آمده‌است‌کشته شد.

مسجد جامع‌امیرعمادالدین که به‌نامهای‌مسجدامیرعماد،میرعماد عمادی یامسجد میدان خوانده شده شامل دوقسمت‌بوده : یکی مسجدی‌کهن مربوط به‌اوائل‌قرن‌هفتم ودیگرمسجدی جدید یابهتر بگوئیم ابنیه‌ای‌جدید مشتمل‌برخانقاه ، مهمان خانه، حوض خانه ، سقاخانه ، عمارت وقت وساعت، آب انبار ، رباطات میدان بزرگ که در چهار جهت آن دارالشفاء وکاروان سرا وحمام و دکان‌بوده وکلاً به‌مسجدکهن ملحق شده است. امروزه ازآن‌همه‌قسمتی از مسجد و گوشه‌ای از میدان باقی مانده.

خواجه امیرعمادالدین محمودبن امیر معین‌الدین شیخ‌شبلی شیروانی‌از وزرا وامرای جهان شاه بوده‌که در سال ۸۶۸ هجری قمری مسجد ومتوضا وسقایه وخانقاه را بنا نموده

وتاسال۸۷۷ه. میدان سنگ‌فرش وحمام وکاروانسرا ودارالشفا وعمارت وقت وساعت ومدرسهٔ بزرگ‌را به‌پایان رسانده است وکلیهٔ املاك خود را شامل قنات ومزرعهٔ نصرآباد ودولت‌آباد و مهذب‌آباد را برمسجد وخانقاه ودارالشفا وقف کرده وسرانجام درسال ۸۸۲ ه.ق هم در شهر کاشان بدرودحیات گفته ودرجوار دارالشفا، درمقبرهٔ اختصاصی خود، به‌خاك سپرده شده است . رحمةالله علیه رحمة واسعة .

درتنظیم این‌مقدمه وهمچنین درتهیهٔ فرمانها سخت رهین منت آقای مصطفی فیض‌هستم که در سمت ریاست ادارهٔ فرهنگ وهنر کاشان به‌جمع‌آوری مطالب مربوط به‌فرهنگ وهنر زادگاه خویش کوششی فراوان‌دارند . ایشان نه‌تنها متن فرمانها را دراختیار من‌قراردادند بلکه مجموعهٔ دقیق و ارزنده‌ای راکه‌دربارهٔ امیرعمادالدین ومستحدثات وی‌تنظیم‌کرده‌بودند قبل از آن‌که چاپ شود ، بمن عنایت فرمودند. و در این قحط سال کرم، این سماحت وبزرگواری را خود نمی‌دانم چگونه سپاس‌گزارم . این گشاده‌رویی در نشر مطالب علمی وگشاده دستی دردادن اطلاعات تاریخی وفرهنگی‌مسلماً نتیجهٔ تربیت خانوادگی ایشان‌است که ازخاندان دانش وفضیلت واز نوادگان ملامحسن فیض کاشانی دانشمند معروف می‌باشند ونام فیض ازحسن نیت وصفای طویت خاندان ایشان حکایت می‌کند .

فرمان شاه‌طهماسب[1]

باسمه سبحانه الحمدلله الذی امر بالعدل والاحسان ونهی عن الظلم والعدوان والصلوة والسلام علی محمدوآله المهدیین والهادین الی‌اشرف الادیان‌المهدین... الامن والأمان وصلواته وتحیاته الی انقراض الزمان.

وبعد برضمایر [ارباب] بصایر پوشیده نماندکه چون عنایت بی‌غایت شاهانه ومرحمت بی‌نهایت پادشاهانه نواب کامیاب اعلی فرمان فرمائ ... و باسط بساط عدالت، قالع ابواب ستم وبدعت،وحامی‌اهل‌ایمان،وماحی‌آثارظلم وعدوان،المؤید بتأیید الملك‌المنان، ابوالمظفر السلطان بن السلطان بن السلطان شاه طهماسب بهادر خان‌خلدالله تعالی ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین بره وعدله واحسانه به‌مقتضای رفاه حال کافه رعایا و فراغ بال عامهٔ برایا دراین ولاالحکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد وخلاصهٔ مضمون آن‌که امراء عظام و حکام کرام و سادات عالی درجات وقضات کثیرةالبرکات‌وکلانتران‌وکدخدایان‌وارباب ورعایاوجمهورساکنان‌دارالامان کاشان احسن‌الله تعالی احوالهم بدانندکه به موجب آیهٔ کریمهٔ ان‌الله یأمر بالعدل والاحسان[2] همگی همت بلند مصروف برآن است‌که به‌آب رحمت اطفاء نوایرظلم وبدعت‌فرموده اگرصورت‌تعدی درایام‌سابقه معمول‌بوده باشد وبه‌مرور ایام استمرار

---

۱ این‌فرمان‌که برسنگ نوشته‌شده منصوب‌است به‌پایهٔ راست در ورودی مسجدامیر- عمادالدین درکاشان .

۲ـ سورة النحل ۹۰

یافته آن را به‌دستیاری شریعت و عدالت از صفحهٔ ایام محو گردانیم ودراین ولاکه دارالسلطنهٔ تبریز مهبط عزوجلال گشت وبه نفس نفیس متوجه تفتیش احوال ممالك محروسه شدیم چنان به‌موقف‌عرض رسید که درازمنهٔ سابقه درممالك محروسه‌مبلغهای کلی به‌رسم اخراجات می‌گرفته‌اند وموجب پریشانی رعایا می‌شده این معنی به‌غایت نامستحسن افتادکه ابواب ظلم وستم چگونه برجمعی که متحلی به‌حلیهٔ‌اسلام باشند واعتقادایشان‌به‌خاندان‌طیبین‌وطاهرین‌درجهٔ کمال داشته‌باشد توان‌گشود وتجویزطلب خارج و رقم‌خارجی براین‌فرق لازم الاکرام توان نمود. همت عامله از وفورمراحم خسروانه شامل‌حال عموم ساکنان آن دیار فرموده ، از ابتدای بیچین ئیل‌سد ابواب توجیهات و تخصیصات واطلاق وجوهات خصوصاً ده یك رعیتی و وجوه ساوری مقرری و نزول ونزول حال و مبلغ چهل وپنج تومان وچهار هزار دینار تبریزی که اضافه برمبلغ شصت تومان رسم داروغگی سابق شده بود استمرار یافته وده یکی‌از جمله ده یك‌ونیم سیورغالات ارباب مسلمیات کرده مقررفرمودیم که طلب وجوهات مذکوره‌ازآن‌ملك بالکلیه‌مفقود بوده حواله‌کننده وگیرنده‌را مطرود ومردود شناسند واصلاً در آن ملك تعیین خارج نویس ننموده قلع باب خارجی به واجبی بنمایند تاکبار وصغار آن دیار مرفه الحال وفارغ البال بوده به‌دعاگوئی دوام دولت قاهره اشتغال توانند نمود تاکه من بعد یك دینار ویك من‌نار به‌علت اخراجات به هراسم ورسم که باشد سیما مذکورات این فرمان فراوانشان به جائی حواله ندارند ودر استمداد واستمرار این عطیه اهتمام نمایندکه که خلاف‌کننده در لعنت وسخط رب العالمین وانبیاء مرسلین وائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم خواهد بود . فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان‌الله سمیع علیم[1]. من سعی فی‌ابطاله فعلیه لعنة‌الله والملائکة والناس اجمعین تحریراً فی۲۷ شهر رجب سنة ۹۳۲ هجری.

۱ـ سورةالبقرة ۱۸۱

فرمان شاه‌طهماسب[1]

فرمان‌همایون شرف نفاذ یافت آن‌که چون همیشه توجه‌خاطر اشرف‌مصروف آن است که‌کافهٔ برایا وعموم رعایا درمهد امن وامان ومأمن‌فراغت واطمینان آسوده حال وفارغ البال بوده ازروی فراغت به‌عمارت وزراعت وآبادانی قیام نمایند لهذا شفقت پادشاهانه شامل حال وکافل آمال عموم شیعیان دارالمؤمنین‌کاشان فرموده مال و دکاکین و محترفه من دکاکین بقالی وبیع الخل ... ومواشی و مراعی آن جارا عن‌باد وفین ورهق ازابتدای بیچین‌ئیل ، به‌تخفیف وتصدق مقررفرموده ثواب‌آن را به ارواح مطهرحضرات چهارده معصوم صلواةالله علیهم‌اجمعین هدیه نمودم.سادات وارباب واهالی واعیان واعالی وجمهور سکنهٔ دارالمؤمنین من‌کل الوجوه مستظهر ومستمال‌ومستوثق وامیدواربوده درتکثیرعمارت و زراعت و آبادانی ودعاگوئی‌دوام دولت ابد مقرون کوشیده و رقم‌این‌عطیه‌را مؤکد به‌لعنت‌نامه برسنگ‌نقش‌کرده بردر مسجدجامع‌درمحل‌مرتفع که منظورنظرعموم‌خلایق‌باشدنصب‌نمایند.عمال‌ومتصدیان مهمات دیوانی بلدة المؤمنین مذکور براین موجب مقرر دانسته من‌بعد بدین علت اطلاق وحوالتی بررعایا و عجزه ننمایند . حکام وتیولداران و ارباب سیورغال ومسلمیات آن‌جاآنچه ازاین‌ابواب به تیول وسیورغال ایشان مقررباشد باطل دانسته بدان‌علت‌طلبی نکنندوتغییرکننده رااز مردودان درگاه‌شاهی دانند. دراین باب‌غدغن دانند وهرساله‌حکم مجدد نطلبند .تحریراً روز شنبه دهم رمضان‌المبارك قوی‌ئیل‌سنه تسع وسبعین وتسعمائه.

۱ـ سنگ نبشتهٔ این‌فرمان درسمت‌چپ درورودی‌مسجد امیرعماد کاشان نصب‌شده‌است.

فرمان شاه‌طهماسب[1]

حکم جهان مُطاع آفتاب ارتفاع درباب رفع صابون خانه ولوازم آن

فرمان همایون شد. آن که چون از مآثر توفیقات و میامن تأییدات نامتناهی همگی نیت و تمامی همت والا نهمت نواب همایون مصروف ومعطوف بر آن است که دَرجمیع بلاد وامصاروحدود اقطار ممالك محروسه آثار بدعت واعتناف ومراسم جور واعتساف محوومنسی گردیده رقم امثال این امور به‌نوعی ازصفحات ایام به‌زلال معدلت که ثمرشجرهٔ نصرت ودوام نخل سلطنت است شسته گردد که اثری از آثار آنها بر جریدهٔ روزگارباقی نماند تاجمهورمؤمنین وعموم متوطنین ممالك محروسه خوشحال وفارغ‌البال به‌دعاگوئی دولت ابد الاتصال اشتغال نمایند و چون عمل صابون خانه ممالك مبتنی بربدعتها وستمهای کلی بوده از ابتدای تخاقوی ئیل شفقت و مرحمت دربارهٔ تمامی رعایا وکافه برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار الهی جل شأنه وعظم سلطانه اندفرموده تمامی صابون‌خانه ممالك‌را عموماً ودارالمؤمنین کاشان را خصوصاً برطرف ساخته رفع بدعتها وستمهای مذکور نمودیم وفوآید و منافع آن را ضمیمهٔ سایر موهبات وعطیات که از بدو اختر دولت روزافزون تاحال نسبت به جمیع خلق به‌منصهٔ ظهور رسیده دانسته به‌فرق انام از خواص وعوام بخشیدیم تاهرکه خواهد بروفق ارادهٔ خود صابون پزد وفروشد هیچ آفریده‌را مجال تعرض براو نباشد وثواب

۱ــ این فرمان به‌صورت سنگ نبشته برطرف‌داست‌در ورودی‌مسجدمیر عماد در کاشان نصب‌شده.

رفع بدعتها وستمهای لازم آن را به‌ارواح طیبات مقدسات با برکات عالی حضرات چهارده معصوم‌صلواةالله‌علیهم‌اجمعین‌هدیه کردیم. بناء علیه حکام کرام وسادات‌عظام کلانتر[ان] ووزیر[ان]...صابون‌خانه آن‌جارا به‌طریق‌مابقی‌ممالک‌محروسه برطرف ساخته‌بدعتهاوستمهای‌لازمه‌بکلی‌مرفوع دانند ومن‌بعد پیرامون بدعتهاوستمها که‌لازم لعنت‌است‌نگردند تاهرکس‌خواهدصابون به‌عمل‌آورده‌منتفع گردد وبهیچ‌وجه‌احدی را مجال مزاحمت برفعلش نباشد و تغییر دهنده و خلاف‌کننده را به لعنت وسخط گرفتاردانند. تحریراً روزدوشنبه دوم‌شهرمحرم‌الحرام تخاقوی‌ئیل‌سنة‌احدی‌وثمانین وتسعمایه.

فرمان شاه‌طهماسب[1]

الحمدلله الذی امر بالمعروف ونهی عن‌المنکر و الصلوة والسلام علی سید البشر والائمة اثنی‌عشر المبعوثین لترویج الشرع الاطهر وصلواةالله الی یوم‌المحشر.

وبعد برضمیرانور... کبریا گوهر مخفی نماند که همگی توجه خاطر فیض گستر نواب کامیاب حامی اهل ایمان، ماحی آثار فسق وعصیان، المؤیداعلی همایونفرمانفرمای ربع مسکون بتأیید الهالملک المنان ابوالمظفر السلطان شاه طهماسب بهادرخان خلدالله تعالی ملکه وسلطانه وافاض علی‌العالمین بره وعدله واحسانه که شجرهٔ اقبالش لایزال ازجویبار شریعت سیدالمرسلین وطریقت ائمةالمعصومین نشوونما پذیرفته مصروف ومعطوف به‌ترویج دین مبین وشرع مستبین است در این ولا به‌میامن توقیعات ازلیه وتبرکات تقبیل عتبهٔ علیهٔ رضیهٔ رضویه و باقتضای عنایت نامتناهی که ندای دلگشای الصلوة والسلام والتحیه مبشر هدایت التی توبوا الی الله توبة نصوحا[2]را به مسامع اعزاز رسانیده ازروی اخلاص استماع نموده از مناهی ومنکرات توبهٔ نصوح وقوع یافته به‌مقتضای کریمهٔ کنتم‌خیر امة اخرجت‌للناس تأمرون‌بالمعروف وتنهون‌عن‌المنکر[3] حکم‌مطاع واجب‌الاتباع صادر گشته که ازممالك محروسه شرابخانه وبنگ‌خانه ومعجون خانه وبوزه[4]خانه وقوال‌خانه[5] وبیت‌اللطف[6]وقمارخانه و کبوتر بازی نباشد. مستوفیان

۱ـ این فرمان که برسنگ نوشته شده طرف راست سردر بالای مغازه مربوط به‌مسجد میرعماد کاشان نصب شده. ۲ـ سورةالتحریم ۸ ۳ـ آل عمران ۱۱۰.

۴ـ شراب برنج (فرهنگ رشیدی) ۵ـ جایگاه خوانندگان ونوازندگان.

۶ـ جایگاه زنان‌روسپی.

کرام ماهانه ومقرری آن رااز دفاتر اخراج نموده وداخل جمع و دفترنسازند وامور مذکوره را از جمیع ممالك خصوصاً دارالایمان کاشان برطرف ساخته نگذارندکه من‌بعدکسی مرتکب این‌مناهی شود وسایرنامشروعات را مثل ریش‌تراشیدن‌وطنبور- زدن ودیگر آلات لهو، رفع‌نمایند وهرکس مرتکب‌این‌امورشود زجر وسیاست بلیغ نموده آنچه مقتضی‌شرع‌شریف‌باشدمرتب دارندومنع‌نقاره زدن‌واجتماع کردن‌دربقاع خیر نمایند . احدی به‌علت مروا طلبی نکند ومنع‌امارد نمایندکه درحمامات‌خدمت نکنند وغازیان عظام‌وعساکرظفر فرجام وجمهور سکنه وعموم متوطنهٔ آن‌جاحسب- المسطور مقرر دانسته هرکس متصدی امری ازامور مذکور شود از مردودان‌شناخته تغییرکننده را درلعنت وسخط الهی دانند . فمن‌بدله بعدما سمعه فانما اثمه‌علی‌الذین یبدلونه[1]وقدباء بغضب من‌الله وماویه جهنم‌وبئس‌المصیر[2]وعلیه لعنةالله ولعنة اللاعنین من الملائکة والانس والجن اجمعین وکان ذلك فی السابع من شهر ربیع الاول سنة احدی واربعین وتسعمایه هجریه .

نگنجد کرمهای حق در قیاس — چه خدمت‌گزارد زبان درسپاس
خدایا تواین شاه با داد و دین — که او کند بنیاد فسق از زمین
بسی برسرخلق پاینده دار — به توفیق طاعت دلش زنده‌دار

آمین یا رب‌العالمین .

۱ــ سورة البقرة ۱۸۱ ۲ــ الانفال ۱۶

فهرست ها

اعلام

«آ»

آدم صفی(ع) ۴۱-۲۱۸-۳۲۱

آرمانوس ۴۸۹

آصف بن برخیا ۲۶۰-۲۶۳

آقارستم روزافزون ۱۱۶

آقاسلمان طهرانی ۶۷-۶۸-۷۱

آقامحمد روزافزون ۱۷۳

آقاسیف الدین ۳۷۲-۳۷۷

آققوینلویان ۵۹

آل ابراهیم ۲۲۰

آل پادوسپان ۱۷۳

آل برامکه ۲۲۹

آل زیاد ۲۰۴

آل سفیان ۲۲۹

آل عبا ۲۰۸

آل عباس ۲۲۹

آل عثمان ۱۵۵-۱۷۰-۲۰۴-۳۸۳-۴۸۳

آل علی ۳۲

آل محمد ۷۱-۷۳-۲۲۳-۲۲۵-۲۲۸-
۲۲۹

آل مروان ۲۰۴-۲۰۵-۲۲۹

آل معاویه ۳۰۲

آلمانها ۱۴۴

آناخانم ۱۶

آنتونیودوگووه آ ۱۷

آندره دوریا ۱۴۵-۱۴۹

«الف»

اباذرغفاری ۴۳-۲۱۷-۲۲۷

ابراهیم(ص) ۸۸-۲۲۱-۲۲۸-۴۹۷

ابراهیم (امیر-) ۳

ابراهیم(میرزا-) ۷

ابراهیم پاشا ۱۴۵-۱۵۴-۱۵۸-۱۶۶
۲۵۳-۲۹۳-۳۴۱-۴۹۷

ابراهیم خان (حاکم همدان) ۱۶۹

ابراهیم خواجه ۲۵۴

ابراهیم عادلشاه ۸۱-۸۸-۸۹

ابراهیم خان کنگرلو (ظهیرالدین -)
۱۷۷-۱۷۸-۱۸۵

ابراهیم یوزباشی قرخلو ۱۸۳

ابن ضحاك الحبشیة (=عمر بن الخطاب)
۲۲۲

ابن عثمان ۳۰۳

ابن مسعود صحابی ۴۳

ابوالحسن زیدی (مؤیدبالله) ۱۰۸

ابوالخیرخان اوزبك ۲۷-۱۹۴-۳۱۴

ابوایوب انصاری ۲۱۷-۲۲۷

ابوبکر بن ابی قحافه ۱۱-۳۸-۴۲-۴۳
۲۰۷-۲۱۷-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۸

ابوحنیفه نعمان بن ثابت (امام اعظم -) ۱۶۳

ابومسعود مفتی ۴۴۸

ابوسعیداوزبك ۲۷-۱۹۴
ابوطالب‌میرزا ۱۳۹
ابوعبیدهٔ‌جراح ۲۲۲
ابولهب ۴۰
ابوهریره صحابی ۲۲۵
ابی‌رکب‌بن‌ملجم ۲۲۰
ابی‌کعب ۲۱۷-۲۲۷
احمدالاکبرعقیقی‌کوکبی ۱۰۲
احمدپاشا ۱۸۳-۱۹۲-۲۰۶تا۲۰۸-۲۵۴
۳۴۲-۳۵۰
احمدپاشا (وزیردوم) ۴۸۳
احمدچاوش ۱۹۶
احمدالحسینی ۱۱۷-۱۲۷
(رك: خان‌احمدگیلانی)
احمدسلطان‌بیه‌پس ۱۲۹
احمدسلطان‌شاملو ۴۵
احمدسلطان‌صوفی ۱۵۷
احمدطبسی (مولانا -) ۱۵۵
احمدگیلانی (رك: خان احمدگیلانی)
احمدمختار(رك: محمدمصطفی‌ص) ۴۹
احمدنظام‌الملك ۸۰
ادهم‌بیك‌روملو ۸۲
ارامنه ۲۱۴
ارسطو ۸۸
ارشتی‌آغا (سیف‌الدین-) ۳۵۱-۴۰۶
اروپائیان ۳۵۰
اروج (ملاح‌ترك) ۱۵۰
اروج‌علی‌پاشا ۴۴۹-۴۵۰
ازبکان (رك : ازوبکان،اوزبکیه)
اسپانیائیها ۴۵۰
استاجلو ۶۲-۱۵۴
اسدملاح‌تبریزی ۷
اسطفن (=اتین) ۱۴۶
اسفندیار ۱۱۷
اسفندیاربیك ۱۸۳
اسکندرپاشا (حاکم ارض‌روم) ۱۶۷-۱۹۷-
۱۹۸
اسکندرپاشا (وزیر) ۲۴۰-۲۴۲-۲۷۵
۳۰۱-۳۰۳
اسکندرپاشا (بیگلربیکی بغداد) ۴۶۵
اسکندر قراقویونلو ۵۰۶
اسکندرمقدونی ۲۹۳
اسماعیل (ص) ۱۳۶
اسماعیل‌اول (شاه -) ۲۸-۵۴-۶۲-۶۵-
۶۷-۶۸-۷۵-۸۱-۸۸-۹۸-۱۰۳-
۱۲۸-۱۴۲-۱۶۹-۲۹۵-۵۰۴
اسماعیل‌ثانی (شاه-) ۱۶-۱۰۵-۱۳۵
۱۶۶-۱۶۷-۱۸۱-۱۹۷-۲۰۵-۲۰۶
۲۴۱-۲۵۹-۵۰۳
اسماعیل‌دفتردار ۱۱
اسماعیل‌عادلشاه ۸۱
اسماعیلیان مصر ۶۵
اشاعره ۲۳۶
اشرف‌چوپانی (ملك -) ۷
اصحاب‌کبار (=صحابه) ۳۳
اطریشیان ۱۴۸-۱۴۹-۴۸۴
اعتمادالدوله ۶۴-۴۱۷
اعراب ۱۴۲-۱۸۴
افراسیاب ۲۹۳
افشار (طایفهٔ -) ۱۵۴
افلاطون(میرزا -) ۱۱۵
اقرع‌بن‌حابس ۲۲۰

اکبرشاه گورکانی ۴۶-۸۱-۱۴۲-۵۰۳

اکراد، کردان ۱۸۴-۱۸۶-۱۹۱-۱۹۸

اکراد ارومی ۴۶۵

اکراد اوشنی ۴۶۵

اکراد برادوست ۳۲۳-۳۲۸

اکراد سلماس ۴۶۵

الغ بیك گورکان ۱۹۴

القاس میرزا ۱۵۵-۱۶۱-۱۶۵-۱۶۶تا۱۷۲
۱۷۵-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۴-۱۸۵
۱۸۹-۱۹۱-۲۳۲-۲۳۴-۲۳۵-۲۹۳
۲۹۴-۳۴۱

الله قلی سلطان تکلو ۱۳۳

الله وردی خان (بیگلربیگی فارس) ۱۶

الله وردی مهماندارباشی ۲۹۲

الوار ۱۸۴-۱۸۶

الوس بختیاری ۱۸۶

الیاس سنجاق بیك (قراحصار) ۳۵۴-۴۱۸

الیزابت اول ۴۸۳

امام اعظم (ابوحنیفه نعمان بن ثابت) ۱۶۳

امام رضا(ع) = علی بن موسی ۱۰۸

امامیه ۲۴۳

امپراطوران گورکان هند ۸۱

امرای اکراد ۱۹۲

امرای جغتای ۲۳۰

امرای کیان ۱۲۹

امیربیك مهردار ۳-۷-۹-۱۱

امیرخان (حاکم همدان) ۱۲۲

امیرخان قاجار ۱۸۵

امیرخان موصلو ۱۷۸

امیرسلطان روملو ۴-۱۵۵-۱۵۶

امیرمدباج ۱۰۲-۱۰۳

امیربیاسان ۱۰۴-۱۳۳

امیره کسگری ۱۲۹

امین سلطان ۳۱۳

انس قولی ۳۸۱

انس بن مالك ۲۲۵

انصار ۳۰

انگلیسیها ۴۸۳

انوشیروان عادل ۱۷۳

اوخیالی (= اروجعلی پاشا) ۴۵۰

اورخان (پسر سلطان بایزید) ۳۵۲

اورنگ زیب ۸۱

اوزبك، اوزبکیه، ازبکان ۷-۲۷-۲۹-۲۱۰
۲۱۲-۳۱۴-۴۸۴

اوزدمر عثمان پاشا ۴۸۳-۴۸۴

اوزون حسن آق قویونلو ۵۰۶

اولاد جانی بیك سلطان ۳۱۳

اولاد علی(ع) ۲۲۷

اولاد فولادسلطان ۳۱۳

اولامه تکلو ۱۵۴تا۱۵۶-۱۶۶-۱۶۷-۱۸۲
۲۱۵

اهل بیت ۱۷۶-۲۰۷-۲۲۳-۲۲۸-۲۲۹
۲۳۲-۲۳۴

ایاس پاشا ۱۴۲-۲۰۶-۲۲۵-۳۴۱

ایرانیان ۱۹۸-۲۵۴-۳۴۲-۳۵۳-۴۸۳-
۴۸۴

ایزابل (ملکه -) ۱۴۶-۱۴۷

ایلدرم بایزید (= بایزید اول) ۱۴۵-۲۳۶

ائمهٔ اثنی عشر (= ائمهٔ اطهار = ائمهٔ معصومین)
۱۰۹-۱۱۸-۱۱۹-۱۶۳-۱۷۵-۱۸۰
۲۰۴-۲۱۱-۲۱۵-۲۲۰-۲۲۵-۲۳۷
۲۹۵-۲۹۶-۳۶۵

«ب»
باباسلطان ۳۱۳
باباشیخ ۱۹۵
بابر (ظهیرالدین‌محمد) ۸۱
باتوری (امیرترانسیلوانی) ۴۸۲
بادوسپان ۱۷۳
باربروس (رك: خیرالدین‌پاشابحری)
بارباریگو ۴۵۰
بافا (بافو = صفیه‌سلطان) ۴۸۳
بایزید (شاهزادهٔ ترك) ۱۲۲-۳۵۰ وسراسر فصل ۲۴
بایزیدثانی (سلطان ـ) ۳۰۴
بایندرخان ۱۲۱
بحری‌خان ۹۶
بدرخان‌استاجلو ۱۶۵-۱۶۶-۱۷۷-۱۷۸-۲۴۰-۲۵۶
براقخان ۳۱۳-۳۱۸
براگادینو (مارکوآنتونیو ـ) ۴۴۹
برامکه ۲۱۴
برهان‌نظام‌شاه ۶۵-۶۷-۶۸-۷۶-۷۸-۸۰-۲۸۲
برید ۹۱
بریدشاهیان ۸۱
بنی‌امیه ۲۱۴-۲۲۳-۲۲۴-۲۳۶
بنی‌عباس ۲۱۴-۲۲۳-۲۲۴
بنی‌مروان ۲۱۴-۲۲۴-۲۳۶
بنی‌هاشم ۲۲۲-۲۲۳
بوداغ‌خان‌قاجار ۴۵-۴۶
بوذرجمهر ۲۶۰
بوف (= القاص‌میرزا) ۱۷۷-۱۷۸-۱۸۵-۱۸۷
بوی‌نوکران‌شاهسون ۱۸۲-۱۸۵
بهاءالدین‌عاملی (شیخ ـ) ۱۳
بهادرشاه (حکمران‌گجرات) ۱۴۶
بهادرنظام‌شاه ۸۱
بهرام‌چاوش ۱۴۲
بهرام‌میرزا ۴-۱۰۲-۱۰۳-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۴-۱۵۵-۱۵۷-۱۶۱-۱۶۵-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۷-۱۸۲-۱۸۴-۱۸۵-۲۳۵
بهمن (ملك ـ) ۱۱۶-۱۷۳
بیرام‌خواجه ۳۸۱
بیغوش‌خواجه ۱۲۲
«پ»
پاینده محمد ۲۳۸
پرتغالی، پرتغالیها ۳۰۴-۳۰۵
پرتوپاشا ۱۴۹-۳۵۴-۴۳۷-۴۵۴
پروتستانها ۱۸۸
پی V (پاپ ـ) ۴۴۹-۴۵۰
پیاده‌های اصفهان ۱۸۵
پیاده‌های فراهان ۱۸۵
پیاله‌پاشا ۱۴۸-۳۰۴-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۸
پیرمحمدخان (حاکم‌بلخ) ۳۵۴-۴۱۴
پیرمحمد سلطان ۳۱۴
«ت»
تاتار، تتار ۱۴۴-۲۱۰-۲۱۱-۴۴۸
تاجیك ۳۳۴
تبت‌آقا (کمال‌الدین ـ) ۱۷۸-۲۵۶-۲۶۳-۳۳۶-۳۴۴
تبرائی، تبرائیان ۳۱-۶۵-۲۱۴-۲۳۶-۲۴۸
تبریزیان ۱۶۷
ترسا (کفار ـ) ۲۲۶
ترك، ترکان ۱۴۲-۱۴۶-۱۴۸-۱۴۹-

۱۶۶-۱۶۸-۱۹۸-۳۳۴-۳۴۲-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۷-۴۵۹-۴۸۳-۴۸۴
ترکان‌جوانْ (= ژون ترک) ۱۵۰
تکلو، تکلویان ۵۸-۶۲-۱۵۴-۱۵۶-۲۱۵
تور ۲۹۳
تورغود (= طرغود = دراگوت) ۳۰۴
توشمال اسحق ۱۸۶
تیمور گورکان (امیر-) ۱۰۲-۲۳۶
تیموریان ۵۹
تی‌تی (زن‌خان احمد) ۱۰۴
« ث »
ثمود (قوم-) ۲۱۰
« ج »
جابر ثمره ۲۲۰
جالوت ۲۰۶
جاماسب‌ساسانی ۱۷۳
جامی (مولانا عبدالرحمن-) ۴۰
جان‌بردی غزالی ۱۴۲
جانی‌بیك‌سلطان ۳۱۳
جعفر بیك کنکرلو ۳۵۳-۴۱۱
جعفر پاشا ۴۸۴
جعفر سلطان‌تکلو ۵۵
جغاله (= سیکالا) ۴۸۲-۴۸۴
جلال‌الدین‌احمدشاه جیلانی ۱۰۵ (رك خان احمد گیلانی)
جلال‌الدین محمدتبریزی ۶۲
جلال‌الدین محمد یزدی منجم ۱۰۶
جلوهٔ قدوس
جلیل‌قاری (امیر-) ۱۰۷-۱۰۹
جم ۲۹۶
جمال (مهتر-) ۱۱
جمال‌چراغچی (مهتر-) = آقاسلمان ۶۷-۶۸-۷۱
جمال‌الدین‌صدراسترآبادی ۶۷
جمشیدخان ۱۰۵-۱۲۱-۱۳۳
جورجی‌آغا ۱۹۲
جهانشاه قراقویونلو ۵۰۶
جهانگیر (شاهزادهٔ ترك) ۱۹۸-۲۵۳-۲۵۴-۳۴۲
جیل (= گاوباره) ۱۷۳
« چ »
چپنی (طائفه) ۲۱۵
چراغ سلطان‌استاجلو ۱۵۶
چراغ‌سلطان‌بختیاری ۱۸۵
چرکس (اقوام-) ۱۶۵-۲۱۰
چغال‌اوغلی ۱۶
چگنی (طائفهٔ-) ۱۸۴-۱۸۷
چهارده معصوم ۲۰-۲۹۶
چهاریار ۱۵۸-۱۶۰-۲۰۰-۲۵۱-۲۸۵
چوهه‌سلطان‌تکلو ۱۵۴
« ح »
حاجی بیك دنبلی ۱۹۷
حاجی زین‌العابدین شیروانی ۱۵۹
حاجی سلطان دنبلی ۱۷۷
حافظ‌دوست محمدخوافی ۵۹
حافظ شیرازی (شمس‌الدین محمد-) ۴-۵
حافظ صابردقاق ۵۹
حافظ کربلائی ۵
حبیب‌الله ساوجی ۹۸
حسام‌الدین فومنی (امیر-) ۱۰۳
حسن بن‌علی (ع) ۲۱۷-۲۲۵-۲۹۲
حسن بیك ۱۱
حسن‌پاشا ۴۴۹

حسن‌الرشید ۱۴۵
حسن‌صباح ۶۵
حسن آقاقاپوچی ۳۵۲-۳۵۳-۳۸۱-۴۲۴
۴۴۶
حسن‌پاشا (پسر صقلی) ۴۸۳
حسن‌پاشا ۴۸۳
حسن کانگوافغانی (علاءالدین—) ۸۰
حسن مذهب بغدادی (ملا—) ۲۴-۲۶
حسن‌بیك یوزباشی ۱۶۹-۳۵۲
حسن‌پاشا (حاکم‌بسنی) ۴۸۴
حسنین ۲۲۱
حسین بن‌علی(ع) ۲۴-۲۵-۱۶۳-۲۱۳-
۲۱۴-۲۱۷-۲۲۳-۲۲۵-۲۹۲
حسین‌بیك ۱۸۶-۱۸۷
حسین‌جان‌سلطان‌روملو ۱۶۶-۱۷۷-۱۷۸
حسین‌خان ۱۹۳
حسین‌خان شاملو ۱۵۴-۲۵۹
حسین سلطان‌تکلو ۱۵۵
حسین کلانتر(معزالدین—) ۶۱
حسینعلی‌بیك قوریساول‌باشی ۱۲۰
حسینقلی‌یساول‌باشی ۱۲۸
حصاربیك آقامیراخور ۲۸۶
حضرت پیغمبر، حضرت خیرالانام، حضرت
ختمی مرتبت حضرت رسالت پناهی(رك
محمد مصطفی ص)
حضرت سیدةالنساء ۲۹۶
حمزه‌سلطان ۳۲۳-۳۲۸
حمزه میرزا ۱۳۹-۴۸۴
حوری‌خانم گرجی ۱۳-۱۶
حیدرایواوغلی ۷۸
حیدرپاشا ۴۸۳
حیدر کرار ۴۹-۲۰۴-۲۱۷-۲۲۳-۲۲۹
(= علی مرتضی)
حیدرمیرزا ۴۸۳-۴۸۴
«خ»
خاتم انبیا ۲۱۸ (رك محمد مصطفی)
خادم سلیمان‌پاشا ۱۴۶
خادم علی‌پاشا ۱۴۸
خارجی، خارجیان (= سنی) ۲۰۸-۲۱۳
۲۲۷-۲۲۸-۲۳۶
خاصکی سلطان ۳۴۱ (رك:خرم سلطان)
خان احمد گیلانی ۱۳-۱۰۲-۱۲۱-۳۰۲
۳۵۵
خانان ماوراءالنهر ۲۰۹
خان‌بکی‌خانم ۱۶۵
خاندان بنی‌حفص ۱۴۵
خاندان حیدر ۲۲۷
خاندان رسول(= خاندان مصطفی) ۲۳۲
۲۹۰
خانش‌خانم ۱۴۸
خدیجه سلطان ۱۰۵
خرم سلطان ۱۹۸-۲۵۳-۲۵۴-۳۲۹-
۳۴۱-۳۴۳
خزرج(قوم—) ۲۱۷
خسروپاشا (حاکم‌وان) ۳۵۳-۴۰۹-۴۱۱
خضرسلطان‌روملو ۱۸۵-۳۷۸
خفری (رك: شمس‌الدین محمد)
خلفای راشدین ۳۸-۶۷
خواجه‌رضوان ۱۵
خواجه‌شاهقلی ۱۵۵

خواجه‌عنبر ۳۵۲
خوارج نهروان ۱۰۹ آ
خوارزمشاه سلطان ۳۱۳
خوارزمشاهیان ۵۹
خواندگار، خواندگار روم (= سلطان سلیمان) ۱۰۳-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۳-۳۵۳-۳۵۴
خوندیه (= خواندیه = خواندیان) ۶۵
خیربیك ۱۴۲
خیرالبشر (رك محمدمصطفی‌ص)
خیرالدین بیك (حاکم ملاطیه) ۱۹۷
خیرالدین‌پاشا (= باربروس) ۱۴۵-۱۴۸-۱۵۰-۴۴۹
خیرالنسابیگم ۱۰۳

«د»

دابویه ۱۷۳
دانیال
داودنبی(ع) ۴۹۲
دائم‌الخمر کاولی (رك استاد زیتون) ۱۲۳
دباج (امیرــ) ۱۰۲-۱۰۳
دراگوت (= قپودان طــرغود، تورغود) ۱۴۸
دروزیها ۱۴۲
درویش سلطان ۳۱۳
درویش محمد ۴۲۰
دودمان کارکیا ۱۰۳
دوراق سلطان (= طوراق‌آغا) ۳۵۸-۳۸۸
دورمیش‌خان شاملو ۳۱
دوست محمد (نظام‌الدینــ) ۳۱۷
دوك دانگین ۱۲۷
دولت‌گرای‌خان ۴۴۸
دون ژوان ۴۴۹-۴۵۰
دوندالو ۴۴۹
دیان دوپواتیه ۱۸۸
دیوسلطان ۱۱-۶۲
دیوقدوز ۳۵۱

«ذ»

ذوالقدر (طایفهــ) ۱۵۴
ذوالقدر سلطان ۱۵۶

«ر»

رابینو ۱۰۷-۱۱۴-۱۱۷
دافنی ۲۲۷-۲۲۸
رجب‌رئیس ۳۰۵
رستم (پهلوان‌افسانه‌ای) ۱۲۱
رستم پاشا ۱۴۸-۱۶۷-۱۹۰-۱۹۸-۲۵۳-۲۵۶-۲۶۰-۲۶۵-۲۶۶-۲۷۲-۳۴۱-۳۴۲-۴۳۷-۴۳۸
رستم (آقاــ) ۱۱۶
رسول(رسول قرشی، حضرت‌رسول = محمد مصطفی‌ص) ۳۸-۴۰-۴۴-۲۱۹-۴۸۵-۴۸۸
رضوان (خواجهــ) ۱۵
رکابزن (سیدــ) ۱۰۲
رکسلان ۳۴۱ (رك خرم‌سلطان)
رمضان‌بیك (برادراسکندرپاشا) ۱۹۷
رودلف(امپراطور) ۴۸۳
روزافزون (آقامحمدــ) ۱۷۳
روملو (طایفهــ) ۱۴۵
رومیـان، رومیه ۸۷-۱۸۱-۱۸۶-۲۰۵-۲۳۰

رئیس رجب ۳۰۵
رئیس صالح ۳۰۴
«ز»
زاپولیا (ژان‌ـ) ۱۴۴-۱۴۷
زاپولیا (سیگیسموند‌ـ) ۱۴۶-۱۴۷
زبیر بن‌العوام ۲۱۷
زکریا (امیرشمس‌الدین‌ـ) ۳
زلیخا ۴۹۲
زنادقه ۲۲۶
زیتون (استاد‌ـ) ۱۱۰-۱۲۳
زیدیه ۱۰۷-۱۰۹
زین‌العابدین شیروانی (حاج‌ـ) ۱۵۹
زینب‌بیگم ۱۶-۱۸
زینل‌آغا ۳۳۸
زینل‌بیك ۳۲۳-۳۲۸
«ژ»
ژان ژاپولیا ۱۴۴-۱۴۶
ژوزف یهودی ۴۴۸
ژون ترکها ۱۵۰
«س»
سادات بنی‌هاشم ۲۲۹
سادات سیفی ۶۲
سارولو (طائفه) ۱۸۷
ساسان(امیر‌ـ) ۱۰۴
سالدات ۴۴۸
سالم مولی بنی‌حذیفه ۲۲۲
سام میرزا ۶۷-۱۶۵-۱۶۹
سربیانو ۴۴۸
سرخاب‌کرد ۱۶۹
سرعسکرسلطان (= ابراهیم‌پاشا) ۱۵۸
۱۶۳-۳۴۱
سروانتس (میگل‌ـ) ۴۵۰
سرورکاینات(= محمدمصطفی) ۲۸۵-۲۸۶
سعدبن عباده ۲۱۷
سعدی‌شیرازی(شیخ‌مصلح‌الدین)۳۶۸-۴۰۶
سلاطین آق‌قوینلو ۳
سلاطین اوزبکیه ۳۵۴
سلاطین بهمنی ۸۰
سلاطین بیه‌پس ۱۰۵
سلاطین توران ۲۰۹-۲۱۱
سلاطین تغلقی‌هند ۸۰
سلاطین سمرقند ۳۱۴
سلاطین عثمانی ۳۹۴
سلاطین ماوراءالنهر ۳۱۷
سلسلهٔ بوربون ۱۸۸
سلسلهٔ نظام شاهی (رك نظام‌شاهیان)
سلطان احمدخان ۱۷۳
سلطان بیگم ۴۵
سلطان‌حسن کارکیا ۱۰۲
سلطان‌حسن (پسرخان‌احمد) ۱۰۴
سلطان‌حسین بایقرا ۳۱-۱۰۹
سلطان‌خرم ۱۶۶
سلطان روم (= سلطان سلیمان) ۱۵۴
سلطان سعید (حاکم‌سمرقند) ۳۵۴
سلطان سلیم اول (یاور) ۱۴۲-۱۵۱
۲۸۱-۳۲۹-۳۶۳-۴۵۱
سلطان سلیم‌ثانی (سلطان عثمانی) ۱۴۵-
۲۵۳-۳۴۱-۳۴۲-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۴-
۳۵۹-۳۶۰-۳۸۳-۳۸۷-۳۹۰-۳۹۹-
۴۰۱-۴۰۳-۴۰۹-۴۱۰-۴۴۶-۴۵۲-
۴۵۷-۴۶۵-۴۷۲-۴۷۶-۴۸۲

سلطان‌سلیمان‌خان‌قانونی ۱۲۲-۱۴۲-۱۵۱-۱۵۴-۱۶۰-۱۹۶-۲۳۶-۲۳۸-۲۴۰-۲۴۵-۲۵۳-۲۵۴-۲۶۱-۲۷۳-۲۷۷-۲۸۱-۲۸۴-۳۰۰-۳۰۶-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۲-۳۲۰-۳۴۱-۳۴۳-۳۵۰-۳۵۵-۴۲۵-۴۲۹-۴۳۵-۴۴۷-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۹-۴۶۲
سلطان عبدالله (پسر بایزید) ۳۵۲
سلطان محمد (پسر بایزید) ۳۵۲
سلطان محمد خدابنده ۱۰۳-۱۰۴ (رک ایضاً محمدمیرزا پسر شاه‌طهماسب)
سلطان مراد سوم (پادشاه عثمانی) ۴۵۱-۴۷۲-۴۷۶-۴۸۲-۴۸۴
سلطان مرادچهارم (پادشاه عثمانی)
سلطانان هزاره ۱۳۳
سلطانم (رک: مهین‌بانو) ۶۷-۷۵-۷۷
سلم ۲۹۳
سلمان‌رئیس ۳۰۵
سلمان طهرانی (آقا ـ) ۶۸-۷۱
سلمان فارسی ۲۱۷-۲۲۷
سلیمان (ملا ـ) ۱۰۷-۱۰۹
سلیمان‌پیغمبر ۴۰-۸۶-۲۴۱-۲۷۳-۲۸۱-۲۹۳-۴۶۲
سلیمان‌خان‌قانونی (رک: سلطان سلیمان)
سنان‌بیك ۱۹۸
سنان‌پاشا ۱۵۷، ۴۵۱
سنان‌چاشنیگیر (سنجاق‌بیك‌اردهان) ۳۵۱-۳۵۳-۴۰۵
سنان‌معمار ۳۲۹
سنان‌میراخور ۳۵۲
سنی، سنیان ۲۲۸-۲۲۹-۲۳۶
سودی (ادیب ترك) ۲۵۴
سونجك‌سلطان ۳۱۳
سوندك اوزبك ۲۳۸
سوندك‌بیك قورچی‌باشی ۱۶۵-۱۶۷-۱۸۴-۲۴۰-۲۵۶-۳۵۱-۴۴۲
سوهورودسکی ۴۴۷
سیدابرار (= محمدبن‌عبدالله ص) ۳۷
سیدانبیا (= محمدبن‌عبدالله ص)
سیدبیك کمونه (رك: سیدمحمد کمونه)
سیدکابزن ۱۰۲
سیدعلی‌قپودان ۳۰۵-۳۱۲
سیدکاینات ۲۰۴- ۲۲۷- ۲۷۳ (رك: محمد بن‌عبدالله‌ص)
سیدمحمدکمونه ۱۶۵-۳۵۱
سیدالانام ۳۳۹ (رك: محمدبن‌عبدالله ص)
سیدالشهداء (رك: حسین‌بن‌علی ع)
سیدالمرسلین ۳۵- ۲۰۰- ۲۱۴ - ۲۲۹- ۲۸۶ - ۳۴۹- ۴۵۵ - ۴۶۷ (رك: محمد بن‌عبدالله ص)
سیدةالنساء (= فاطمةالزهراء) ۲۲۵- ۲۹۶
سیکلا (= جغاله) ۴۸۲
سیگیسموند زاپولیا (امیر ترانسیلوانی) ۱۴۶- ۴۴۷
سیمون گوگودی ۱۴۲

«ش»

شارل نهم ۱۸۸ - ۴۴۷
شارلکن ۱۴۲-۱۴۷-۱۸۸-۴۴۹
شاه دین‌پناه (= شاه‌طهماسب) ۱۵۴
شاه‌بابا (= شاه‌اسمعیل اول) ۲۰۹

شاه‌بابا (= شاه‌طهماسب) ۱۴۰
شاه تقی‌الدین‌محمد ۱۶۸
شاه حسین‌اصفهانی ۶۲- ۶۵
شاه‌حیدر ۶۷- ۶۸- ۷۶
شاهرخ شروانشاه ۱۶۵
شاه‌صفی ۱۶- ۱۵۷
شاه طاهر اسمعیلی ۶۵- ۶۷-۶۹- ۷۳- ۷۶-۷۸ - ۹۸ -۱۰۱
شاه‌عباس‌صفوی ۱۳- ۱۶- ۱۷- ۱۰۵-۱۰۶- ۲۵۹
شاه‌علی‌چینی ۱۶۷
شاه‌قبادتکلو ۱۵۴
شاهقلی (خواجه) ۱۵۵
شاهقلی (غلام‌ترك) ۶۷
شاهقلی‌سلطان استاجلو ۳۵۱- ۳۵۷
شاهقلی‌سلطان افشار ۴۵- ۱۷۷- ۱۸۱
شاهقلی ذوالقدر ۱۲۲
شاهقلی رکابدار (مهتر) ۶۲
شاهقلی‌بیك‌شاملو ۵۳
شاهقلی‌بیك قاجار ۱۹۸- ۲۰۶- ۲۷۵- ۲۸۱- ۲۸۴ - ۳۰۰- ۴۵۷- ۴۵۹
شاهقلی خلیفه‌مهردار ۱۶۵- ۲۴۰- ۲۵۶- ۳۵۱- ۴۴۲
شاه قولی ۳۰۰
شاه محمد سریانی ۵۹
شاه‌منصورلاهیجی ۱۰۴-۱۲۲
شاه‌نورالدین نعمة‌الله ۱۶۹
شاهوردی‌بیك‌چاوشلو ۱۷۸
شاهوردی سلطان زیاداوغلی ۱۶۶-۱۷۷
شرف‌خان کردشتاقی ۱۵۵-۱۷۷
شرف‌خان کنگرلو ۱۳۳
شروانشاهان ۱۶۵
شمخال‌خان‌چرکس ۱۰۲
شمس‌الدین‌محمدحافظ (رك: حافظ‌شیرازی)
شمس‌الدین محمد خفری ۶۷-۹۸-۱۰۱
شمس‌الدین کردشتاقی ۱۵۵- ۱۷۷
شوالیه‌های سن‌ژان ۱۴۳-۱۴۸
شهسوار اوغلی ذوالقدر ۱۴۲
شیبك‌خان (= خاقان شهید) ۲۷-۲۸
شیخ‌الاسلام‌هرات (= تفتازانی) ۲۲۰
شیخ‌سعدی شیرازی (= سعدی شیرازی) ۴۰۶
شیخ صفی‌الدین اردبیلی ۳۳-۲۴۲
شیخ‌علی‌منتشا ۳۵۲
شیخین (= ابوبکر و عمر) ۳۲-۲۰۰
شیرخان‌سوری ۴۵- ۲۳۱
شیطان بایزید (= سلطان بایزید شاهزاده ترك) ۱۲۳-۳۵۵
شیعهٔ آل‌محمد ۲۲۹

«ص»

صاحب‌الامر ۲۲- ۲۳- ۱۷۶
صاحب‌الزمان ۱۱۹- ۱۳۲- ۲۱۱
صاحب‌گرای‌خان ۱۴۴
صادق‌بیك‌افشار ۳-۴۶
صدراصفهانی (جمال‌الدین) ۶۷
صدرالدین‌خان صفوی ۱۲۱
صدرالدین محمددشتکی ۹۸
صفی (شاه) ۱۶-۱۵۷
صفی‌خان ۱۴-۱۸
صفی‌میرزا (پسرشاه‌عباس) ۱۳-۱۰۶

صفویه ۵۹- ۸۱- ۲۴۰
صقلی (محمد) ۴۴۸- ۴۵۰
صوفیان ۱۴۰
صیدی‌بیك ایشیك آقاسی ۱۸۵
«ط»
طائفه مروانی ۲۳۴
طرغود (= دراگوت) ۱۴۸-۱۴۹
طلاکوبان (جماعت) ۲۵
طلحه (صحابی) ۲۱۷
طوراق آغا (= دوراق آغا میراخورباشی) ۳۸۶-۴۰۳-۴۰۶
طورسون ۳۷۲-۳۷۷
طهماسب (شاه) غالب صفحات کتاب
«ظ»
ظفرخان ۸۰
ظهیرالدین محمد بابر ۴۵
«ع»
عادلشاهیان ۸۱
عایشه (زن پیغمبر) ۲۲۳-۲۲۵
عباس (عموی پیغمبر) ۲۱۷
عباس اول (رك: شاه عباس)
عباس سپهسالار (امیر-) ۱۰۲
عباس میرزا (رك: شاه عباس)
عباسیه (طائفه -) ۲۲۳
عبدالرزاق ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۳۰
عبدالرسول خیام‌پور ۱۳ - ۱۵
عبدالصمد شیرازی شیرین‌قلم ۴۶
عبدالعظیم بابلکانی (امیر-) ۱۶۸ - ۱۸۷
عبدالغنی اوغلی ۳۷۲ - ۳۷۳
عبدالفتاح فومنی ۱۰۳ - ۱۰۵
عبدالقادر بداونی ۴۶
عبداللطیف‌خان اوزبك ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۸
عبدالواحد بن حفص (ابومحمد) ۱۲۵
عبدالواسع منشی ۱۱۱
عبدالله‌خان (حاکم بخارا) ۳۵۴
عبدالله‌خان استاجلو ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۷
عبدالله خان اوزبك ۱۹۴
عبدالله‌خان کرد جهانبگلو ۱۷۷
عبدالله بن عباس ۲۱۷ - ۲۲۷
عبدالله بن مسعود ۲۱۷
عبدود ۳۶
عبیدالله اوزبك ۴ - ۲۷ - ۴۴ - ۱۵۵-۱۹۴- ۳۱۶
عبیدالله زیاد ۲۱۴
عثمان‌پاشا ۱۸۳
عثمان چلبی ۱۶۷ - ۱۸۱
عثمان بن عفان ۱۱ - ۳۸ - ۴۲ - ۴۳ - ۲۰۷ - ۲۲۸
عثمانیان ۴ - ۱۰۳ - ۱۰۶ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۹۷ - ۳۵۳
عدنان (جد پیغمبر) ۲۰۳
عرب محمد طرابوزانی ۳۵۲
عزی ۲۱۷
عسکر ملاحده (= ترکان عثمانی) ۲۱۶
عسکری (میرزا -) ۴۵
عطاءالله وزیر (-خواجه غیاثا) ۲۵۷
علاءالدوله ذوالقدر ۱۵۵
علاءالدین حسن کانکو ۸۰ (- حسن کانکو)
علاءالدین خطاط ۲۳

علی (کارکیا سید-) ۱۰۲
علی آقا آقچه صقل ۳۵۱ - ۳۶۸ - ۳۷۱ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۴۰۵
علی‌آقا چاوش ۳۵۳ - ۴۰۹
علی‌آقا قورچی ۱۲۲
علی‌بیك (برادرزن اسکندرپاشا) ۱۹۸
علی‌بیك ذوالقدر (- علی‌پاشا) ۱۶۷ - ۱۸۱ - ۳۵۰ - ۳۸۱ - ۴۲۴
علی‌بیك قاجار (امیرزاده) ۱۸۵
علی‌پاشا وزیر ۴۳۷
علی‌پاشا (حاکم ارض روم) ۴۶۴
علی‌پاشا (حاکم مرعش ۳۵۲ - ۳۵۳
علی‌ثانی ۸۱
علی‌سلطان قاتی‌اوغلی ۱۸۲
علی‌سلطان تکلو ۱۶۶ - ۱۷۷
علی‌عادلشاه ۸۱
علی‌قاری (عمادالدین-) ۴۶۵
علی‌کیا ۱۰۲
علی‌بن ابی‌طالب ۲۲-۳۱-۳۳-۳۶-۳۸-۴۰- ۴۵-۶۷- ۱۰۹ - ۱۳۰ - ۱۶۳ - ۱۶۹-۲۰۳- ۲۰۸-۲۱۳-۲۱۸-۲۲۹-۲۴۳-۲۵۰- ۲۷۹-۲۸۶-۲۹۰-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۶- ۴۵۵-۴۵۸-۴۶۱-۴۶۷-۴۷۴
علی‌بن‌حسین(ع) ۱۰۲ -۱۰۸
علی‌بن عبدالعالی ۹۸
علی‌بن‌موسی‌الرضا ۵۱ - ۵۲ - ۲۱۰
علیشیر (امیر-) ۲۲۰
علیقلی‌خان شاملو ۱۶
عماد شاهیان ۸۰ - ۸۱
عماریاسر ۴۳ - ۲۱۷ - ۲۲۷
عمر (امیر-) ۳۲۳ - ۳۲۸
عمربن‌الخطاب ۱۱- ۳۸- ۴۳- ۴۲ - ۱۰۹ - ۱۲۰ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۲۹
عمرو عاص ۲۲۵
عمروبن عبدود ۲۲۲
عمرو عنتر ۲۲۲
عمه(= مریم‌سلطان) ۱۰۶
عنایةالله شیرازی (خواجه-) ۸۱۲
عنبرحبشی (ملك-) ۸۱
عودبیك‌لر ۱۸۷
عیسی (ص) ۲۱۶ - ۲۲۱
عیسی‌بیك (حاکم مرعش) ۱۹۷
عیسی‌بیك موصلو ۱۶۰
عیسی چاشنیگیر ۳۵۲

«غ»

غازیان ۲۳۶
غازی‌خان تکلو ۴- ۷ - ۱۱ - ۱۵۵ - ۱۵۶
غرا اغورلو ۳۵۲
غلام رومی ۲۱۳
غلام فرنگی ۲۱۳
غیاثا (خواجه عطاءالله وزیر) ۳۵۷
غیاث‌الدین شیرازی ۱۰۴
غیاث‌الدین‌علی ۴
غیاث‌الدین محمدکججی ۳
غیب‌بیك (امیر-) ۱۷۸

«ف»

فاطمه زهرا ۴۳ - ۴۴ - ۲۲۱ -۲۲۳
فتح‌الله شیرازی (ملا) ۸۱
فتح‌الله عمادالملك ۸۰

فرانسوای اول ۱۴۲-۱۴۳-۱۴۶-۱۴۸-۱۸۸
فرانسویان ۱۸۸
فرخ بیك ۳۵۲-۳۷۲-۳۷۷
فرخ شروان شاه ۱۶۵
فرخزاد بیك ایشیك آقاسی ۱۹۸-۲۸۲-۲۸۵
فردینانددوتریش ۱۴۴-۱۴۹
فضه ۲۲۱
فرعون ۱۵۳-۱۵۸
فرنگی (کفار-) ۲۲۶
فرنگیان بی‌ایمان (ترکان عثمانی) ۲۰۵
فرهاد پاشا ۱۴۲-۳۵۰-۴۳۶
فرهاد قندوز ۳۵۲
فریدون (پادشاه باستانی) ۴۰۶
فولاد سلطان ۳۱۳
فیروز ساسانی ۱۷۳
فیل پاشا ۱۵۵

«ق»

قاپودان پاشا اروج علی ۴۴۹-۴۵۰
قاپودان پاشا علی مؤذن زاده ۴۴۹-۴۵۰
قاسطین ۲۲۳
قاسم پاشا (سردار ترك) ۱۴۴
قاسم پاشا چرکس دفتردار ۴۴۷
قاسم قانونی (مولانا-) ۵۹
قاضی احمد غفاری ۱۰۳-۱۷۳-۳۵۱-۳۵۴
قاضی بیضاوی ۷۸
قاضی جهان قزوینی ۴۵-۶۲-۷۵
قاضی محمدکاشی ۶۲
قاضی محمود ۱۱۱
قایتمش خان خنلو ۱۷۷
قباد ساسانی ۱۷۳
قپودان طرغود ۱۴۸
قتلق فولاد خان ۳۱۹
قدری ۲۲۸
قراالوس ۱۸۴-۱۸۸
قراخلیفه ۱۸۷
قرا سلطان شاملو ۵۳
قراقوینلویان ۵۹
قرا محمد چیك ۱۰۴
قرال فرانجه ۴۵۴
قرال فرنگ ۱۸۸
قرال نمچه ۴۵۵
قرچقای خان ۱۶
قریش (قبیلهٔ-) ۲۲۰
قزاق سلطان ۵۵-۵۸
قزلباش ۲۷-۲۹-۴۵-۴۶-۱۰۴-۱۳۹-۱۵۴-
۱۵۹-۱۶۶-۱۶۸-۱۸۹-۱۹۳-۱۹۷-
۱۹۸-۲۲۵-۲۲۶-۲۳۵-۲۳۸-۲۳۹-
۳۱۶-۴۵۸-۴۵۹
قطب‌الدین رازی ۱۰۰
قطب شاهیان ۸۰-۸۱
قلماق (طوایف-) ۲۱۰
قلندران ۲۱۴
قلیج ۴۵۰ (-اروج علی)
قمربیك ۱۸۳
قوام‌الدین بغدادی (استاد-) ۲۶
قوام‌الدین مرعشی (سید-) ۱۰۲
قوم لوط ۲۲۶
قیاسلطان ذوالقدر ۱۵۵
قیتماس ۱۹۳
قیس‌بن‌سعد ۲۱۷
قیصر (سلطان سلیمان) ۱۶۹

«ك»

کاپلو ۱۴۶
کاتبی (=سیدعلی قپودان) ۳۰۵
کاتبی رومی (=سیدعلی قپودان)
کاتبان (جماعت ـ) ۲۵
کاترین دومدیسی ۱۸۸
کاتولیکها ۱۸۸
کارکیا (دودمان ـ) ۱۰۲
کارکیا سلطان‌حسن ۱۰۲
کارکیا سید علی ۱۰۲
کاس خواجه ۱۱۵
کاشفه (دخترسلطان سلیمان) ۲۵۳ـ۳۴۱
کاغذ فروشان (جماعت ـ) ۲۵
کامران ۱۰۵
کامران (میرزا ـ) ۴۵ـ۲۳۱ـ۲۳۲
کاوس (حاکم کجور) ۱۷۳
کرار غیرفرار ۳۸ (=علی بن ابی طالب)
کرد، کردان ۱۵۹ـ۱۹۸
کسکن قراسلطان ۲۷
کفار انگروس ۱۵۲
کفار چرکس ۱۷۱
کفار گرجی، کفرهٔ گرجستان ۱۳۰ـ۱۹۱
کلود دوفرانس ۱۸۸
کلهر (ایلات ـ) ۱۸۴
کلیم‌الله شاه ۸۰
کمال رئیس ۳۰۴
کمال‌الدین مرعشی (سید ـ) ۱۰۲
کمربیك افشار ۱۳۴
کوچم خان ۲۱۰
کوچونجی ۲۷ـ۱۹۴
کورحسن یساول‌باشی ۱۲۱ـ۱۲۹
کورشاهرخ ۱۵۵
کورشاه علی قوریساول ۱۲۱
کولونا (مارکوآنتوان) ۴۴۹ـ۴۵۰
کیاجلال‌متمیر ۱۰۲
کیاخورکیاطالقانی ۱۰۲ـ۱۰۳
کیارستم ۱۲۱ـ۱۲۳ـ۱۳۰
کیومرث پسر بهمن ۱۷۳
کیومرث پسر بیستون (ملك‌جلال‌الدوله) ۱۷۳
کیومرث پسر کاوس ۱۷۳ـ۱۷۵ـ۲۴۱

«گ»

گاوباره (=جبل) ۱۷۳
گرجیان ۱۹۷
گودرز ۲۹۳
گوکجه سلطان قاجار ۱۸۱

«ل»

لات ۲۱۷
لالامصطفی‌پاشا ۳۵۲ـ۴۰۱ـ۴۴۸ـ۴۴۹
لاوالت ۱۴۸
لشکرخوارج (= ترکان عثمانی) ۲۱۶
لشکرعثمانی ۲۳۴
لوتر (مارتین ـ) ۱۴۳
لوسین‌بووا ۴۶
لوط (قوم ـ) ۲۲۶
لوئی دوم ۱۴۳ـ۱۴۴
لئون دهم (پاپ ـ) ۱۴۲ـ۱۴۳

«م»

ماتیاس‌کورون ۱۴۴

مارتین‌لوتر ۱۴۳
مارتینوزی ۱۴۷ـ۱۴۸
مارقین ۲۲۳
مارکوآنتوان‌کولونا ۴۴۹
مارکوآنتونیوبراگادینو ۴۴۹
مارگریت دومدیسی ۱۸۸ـ۴۴۷
ماکسی‌میلین ۱۴۹
مالك اشتر ۲۱۷ـ۲۲۷
مالك‌بن‌زهیر ۲۱۷
مجلدان (جماعت ـ) ۲۵
محمد (پسر سلطان‌سلیمان) ۱۴۵ـ۳۴۱
محمد (نوهٔ سلطان سلیمان) ۱۹۸ـ۳۴۲
محمدآقا (مهماندار) ۳۵۱،۳۵۷
محمدا (امیر ـ) ۱۸۷
محمدبیك (سفیر ترك) ۴۴۷
محمدبیك (حاجی ـ) ۹
محمد باقر (امام ـ) ۱۰۸
محمدپاشا ۱۶۹
محمد پاشا وزیر ۳۸۴ـ۳۹۸ـ۴۰۱ـ۴۳۷
محمدخان تکلو (شرف‌الدین‌اوغلی) ۵۳ـ۵۵ـ
۵۷ـ۵۹ـ۱۵۶ـ۲۱۵ـ۲۱۶ـ۲۵۹
محمدشاه بهمنی ۸۰
محمدمیرزا (پسر شاه‌طهماسب) ۵۹ـ۶۱ـ۲۵۹ـ
۲۷۲
محمد اصفهانی (مولانا ـ) ۶۴
محمد تبریزی (جلال‌الدین ـ) ۶۲
محمد خفری (شمس‌الدین ـ) ۶۷
محمدخدابنده (ـ شاه‌محمدصفوی) ۱۳ـ۱۶ـ
۵۹ـ۶۱ـ ۲۵۹ـ ۲۷۲ (رك :
محمد میرزا)
محمدبیك ذوالقدر ۱۳۶
محمد ذوالقدر اوغلی ۱۵۵ـ۱۶۳ـ۱۶۷ـ
۱۶۸ـ۱۸۱
محمدبیك شاملو ۱۴۰
محمد شیرازی (مولانا ـ) ۱۰۴
محمد صقلی (صدراعظم عثمانی ـ) ۱۴۹ـ
۴۴۸ـ۴۵۰
محمد سلطان طالش ۱۷۷
محمد بن‌عبدالله (ص) ـ محمد مصطفی ۲۲ـ
۲۹ـ۳۳ـ۱۰۹ـ۱۱۵ـ۱۱۸ـ[illegible]ـ
ـ۱۴۰ـ۲۰۳ـ۲۰۷ـ ۲۰۸ـ۴۱۳ـ
۲۱۸ـ۲۲۰ـ ۲۲۶ ـ۲۳۴ـ ۲۴۸ـ
۲۶۴ ـ۲۶۵ـ۲۷۸ ـ۲۸۲ ـ۲۹۵ـ
۲۹۶ـ۳۰۸ـ۳۴۰ـ۳۵۶ـ ۳۶۶ـ
۴۶۱
محمد بن‌عبدالله‌المهدی ۶۵
محمدکججی (غیاث‌الدین ـ) ۳ـ۵
محمدالمهدی صاحب‌الزمان ۲۰۳
محمدبیك موصلو ۲۷۸
محمد باقرمیرزا ۱۰۵
محمد بیرام خان ۵۶
محمد حیدر ۲۲۰
محمد مفید مستوفی ۱۷
محمد مهدیا (سید ـ) ۲۹۵
محمد یوسف (میر ـ) ۷
محمود (ملا ـ) ۱۰۹
محمود آقا قاپوچی ۳۵۴
محمودبیك ۲۹۵
محمود خان افشار ۱۸۶ـ۱۸۱ـ۱۷۷
محمود سلطان اوزبك ۲۷
محمود چرکس ۳۵۲
مخلصی ۲۵۴ (ـ مصطفی پسر سلطان سلیمان)

مذهبان (جماعت‌ـ) ۲۵
مرادچهارم (سلطان عثمانی) ۱۵۷
مرادسوم۴۵۱-۴۷۲-۴۷۶-۴۸۲تا۴۸۶-۴۹۱
مراد رئیس ۳۰۴-۳۰۵
مرتضی (= علی‌بن‌ابی‌طالب)
مرتضی ثانی ۸۱
مروان‌الحکم ۲۰۷
مروانی ۲۲۸
مریم بیگم ۱۳-۱۵-۱۸-۱۰۵-۱۰۶
مستعصم خلیفه ۶۸
مسیح (خواجه‌ـ) ۱۰۵
مسیحیان ۴۵۰
مصطفی (پسرسلطان سلیمان‌خان) ۱۹۸-
۲۵۳-۲۵۴-۲۶۱-۳۴۱-۳۴۲-۳۶۴-
۳۶۵-۴۰۵
مصطفی‌بیك (والی طرابوزان) ۱۹۷
مصطفی پاشا ۱۴۸-۳۵۰-۴۲۷-۴۸۳
مصطفی فیض ۵۰۷
مصلح‌الدین سعدی شیرازی ۳۶۸
مطهر زیدی ۴۴۸
مظفرسلطان ۶۲-۱۰۳-۱۶۱
معاویه ۲۰۷-۲۲۳-۲۲۵-۲۲۸-۲۳۳
معصوم بیك‌صفوی ۱۰۴-۱۲۲-۱۳۳-۱۶۵-
۱۸۲-۲۴۰-۲۵۶-۳۵۱-۴۴۲
معصومه=فاطمة الزهراء (حضرت‌ـ) ۷۵
معین‌الدین شیخ شبلی ۵۰۶
مغولان ۵۹
مقداد اسود ۲۱۷-۲۲۷
مقصود بیك قورچی ۷۱
ملاحده ۲۳۶
ملك‌اشرف ۱۱۶
ملك‌بهمن ۱۱۶-۱۷۳
ملك‌بیستون ۱۱۶
ملك‌جمشید ۱۰۴
ملك‌جهانگیر ۱۱۳
ملك دیوانه (=ملك محمدرستمداری)
ملك‌سلطان بوسعید ۱۱۳-۱۱۵-۱۱۶
ملك‌عنبرحبشی ۸۱
ملك‌کاوس ۱۱۶
ملك‌کیومرث بیستون ۱۱۳-۱۷۳
ملك‌کیومرث (حاکم‌کجور) ۱۷۳-۱۷۵
ملك‌کیومرث (حاکم‌نور) ۱۷۳
ملك‌محمد رستمداری ۱۱۳
ملاعبدالله ۱۱۱
ملوك رستمدار ۱۱۶
ممالیك ۱۴۲
منصورعباسی (خلیفه‌ـ) ۲۲۹
منصورلاهیجی ۱۰۴-۱۲۲
منصور ۳۰۰
منگلی‌گرای‌خان ۱۵۸
موالیان ۲۳۶
موسی پیغمبر ۴۲-۲۲۱-۴۸۷
موسی سلطان ۱۵۵-۱۵۹-۱۶۰
مولای‌حسن ۱۴۵
مونتگومری (کنت‌دو-) ۱۸۸
مؤیدبالله ۱۰۸
مهاجر ۳۰
مهترجمال ۱۱
مهدویه ۶۷
مهدی‌کیا (سید-) ۱۰۲
مهین‌بانو (=سلطانم) ۶۷-۷۵-۷۷-۳۴۳
میرابوتراب ۲۳۸
میرسید شریف ۳۵۲
میرسیدعلی تبریزی ۴۶

میرطوطی ۲۳۸
میرمیران ۱۶۸
میرزاکافی ۳۸۷

«ن»

ناصبی ۲۲۸-۲۳۴
ناکثین ۲۲۳
نجم‌ثانی (= یاراحمد خوزانی) ۲۷
نرسی (پسرجاماسب) ۱۷۳
نصرالله‌فلسفی ۱۷
نصرانی ۲۲۸
نصوح ۲۴۲
نظام‌شاه (نظام‌الدین برهان شاه) ۱۷۸
نظام شاهیان ۶۷-۸۰-۸۱
نظرسلطان ۱۹۳
نعمان بن‌ثابت (رك: امام‌اعظم ابوحنیفه)
نقاشان (جماعت‌ـ) ۲۵
نکودری ۵۷
نمرود ۱۵۳-۱۵۸
نواب‌اعلی (= شاه‌طهماسب)
نواب علیین‌آشیانی (= شاه‌طهماسب)
نوح (ص) ۲۱۰-۲۲۰-۲۲۱
نوزیلزوف ۴۴۸
نیکلازرینی ۱۴۹

«و»

وامبری (مستشرق) ۳۰۵
ورزه گرجی ۲۹۹
وصفی دواتدار (ملا‌ـ) ۷
ولی‌بیك‌یساول باشی ۳۵۳-۴۰۹
ولیقلی بیك‌شاملو
ونیرو ۴۴۹-۴۵۰
ونیزیان ۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۸۳
ویلیه دولیل‌آدام ۱۴۳

«هـ»

هاشم (جد پیغمبر) ۲۰۳
هامرپورگشتال ۳۵۳-۳۵۴-۴۵۰-۴۵۷
هارون (برادر موسی‌پیغمبر) ۴۲
هانری دوم ۱۴۸-۱۸۸-۱۹۳
هانری سوم ۱۸۸
هانری چهارم ۱۸۸ (= هانری‌دوناوار)
هانری هشتم ۱۴۲
هراتیان ۲۷
هربارت ۴۸۲
هزاره ۵۷
هلالی‌جغتایی ۲۷
همایون‌شاه (معزالدین‌محمد‌ـ) ۴۵-۴۷-
۴۹-۵۱- ۵۳-۶۰- ۶۳-۶۸- ۷۵-
۸۲-۲۳۰-۲۳۲-۳۰۵- ۳۰۶-۵۰۴
هندال (میرزا‌ـ) ۴۵۲
هندیان ۴۶
هود ۲۱۰

«ی»

یاجوج ۴۰۱
یاراحمدخوزانی (= نجم‌ثانی) ۲۷
یتیمان تبریز ۱۶۷
یحیی ۱۰۸
یحیی (شاعرترك) ۲۵۴
یحیی اوغلی‌تکلو ۱۵۴
یحیی محمد سیاح ۴۸۴
یزدان بخش ۱۱۶
یزیدبن معاویه ۹۱-۲۰۷-۲۱۴-۲۳۳
ینی‌چری، اینگیچریان ۱۴۴-۱۴۹-۳۱۴-
۳۴۲-۳۵۰-۳۶۰-۳۸۴-۳۹۹-۴۰۱
۴۵۹-۴۷۷-۴۸۴-۴۹۰
یولقلی‌سلطان ذوالقدر ۱۰۴-۱۲۲-۱۲۳
یوسف‌پیغمبر (ص) ۳۰-۴۱-۴۶۸-۴۹۲
یوسف عادلشاه ۸۰
یوسف مودود (استاد‌ـ) ۵۹
یهودیه، یهود ۲۱۳-۲۱۴-۲۲۶

فهرست اماکن

«آ»

آب (= بسفر) ۴۴۰

آب (= جیحون) ۳۱۵

آب آمویه ۲۱۰

آب شوشتر ۱۸۶

آب فرات ۲۳۳

آب کر ۱۶۷

آب گنگ ۴۵

آذربایجان ۳-۲۳-۱۵۲-۱۵۴ تا ۱۵۶-
۱۵۹-۱۶۰-۱۷۵-۱۷۷-۱۸۴-۱۸۹-
۱۹۰-۱۹۳-۱۹۵-۲۰۵-۲۱۰-۲۱۴-
۲۳۴-۲۳۵-۲۴۶-۲۶۲-۳۵۷-۴۸۴
-۵۰۶

آزوف (بندر) ۱۶۶-۴۴۸

آستانه ۱۵۴

آستانهٔ رضوی ۴-۱۱-۱۶۸

آستانهٔ علیه (= باب‌عالی) ۳،۱۲

آستراخان ۴۴۸

آقشهر ۱۸۴

آقچه‌قلعه ۱۹۳

آلبانی ۴۵۰

آلتون قلعه ۲۵۸

آلمان ۱۴۲-۴۸۲

آمد ۱۸۳

آناطولی ۱۶۲-۲۵۴-۳۴۲-۳۵۰-۳۶۰-
۳۸۴-۳۹۹-۴۰۲-۴۴۰

ابهر ۴۵-۱۵۵-۱۶۲

احد (کوه) ۲۹

احمدنگر ۶۵-۶۷-۸۰-۸۱

اخلاط ۱۵۶-۱۶۷-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۴-
۱۹۷-۱۹۸

ادرنه ۳۰۵-۳۱۸-۴۵۱-۴۵۷-۴۵۸

اراک ۱۵۴

ارجیش ۱۵۷-۱۸۱-۱۸۴-۱۹۷-۲۷۵

اردبیل ۱۰۳-۱۶۵-۱۶۷-۲۵۰-۲۵۲

اردکان ۴۵۸

اردهان ۲۹۹-۳۶۰

ارزنجان ۱۶۷-۱۷۵-۱۸۳-۱۸۴-۲۴۱

ارض روم (ارزروم) ۲۳-۱۸۲-۱۸۴-
۱۹۲-۱۹۷-۱۹۸-۲۴۱-۲۴۵-۲۵۵-
۲۷۵-۲۸۴-۳۰۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۹۳-
۳۹۹-۴۲۳-۴۵۷-۴۶۴

ارگلی ۲۵۳-۳۴۲

ارلو ۱۴۹

ارم ۲۶۵

اروپا ۱۴۲-۱۴۶-۱۴۸-۱۸۸-۴۵۰
ارومی ۴۶۵
اسپانیا ۱۴۲-۱۴۳-۱۴۷-۴۴۸-۴۵۰-۴۸۳
استانبول (= استنبول = اسلامبول) ۱۴۸-۱۵۴-۱۵۷-۱۸۳-۲۰۵-۲۳۴-۲۳۵-۴۴۵-۴۴۷-۴۵۸-۴۸۴
استراباد ۲۷
استنبول (رك: استانبول)
استیری ۱۴۴
اسلامبول ۲۰۵-۲۱۲ (رك: استنبول ، استانبول)
اسلاوی ۴۵۲
اشکنبر (ییلاقی) ۱۶۶-۱۷۷
اشکور ۱۰۳
اصطنبل ۲۰۷-۲۳۶ (رك: استنبول ، استانبول ، اسلامبول)
اصفهان ۱۰-۵۸-۱۶۸-۱۷۵-۱۸۵-۱۸۶-۱۹۱
اطریش ۱۴۳-۱۴۴تا۱۴۸-۱۵۷-۴۴۷-۴۵۷-۴۵۸-۴۸۴
افرنج ۱۵۲
افریقا ۴۵۰
افغان ۲۳۲
افغانستان ۳۰۵
اقلیم پارس ۹۸
اقیانوس‌هند ۱۴۹-۳۰۴
الباق ۱۹۷
الجزیره ۱۴۳-۱۴۷تا۱۵۰-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱
اماسیه ۲۵۶-۲۹۸-۳۷۰-۳۷۲-۳۷۴-۳۷۷-۳۸۳-۳۸۵-۳۹۵-۴۰۱
امامزاده سهل‌علی ۱۵۴
اموك ۱۹۷
انجان ۳۴
انگروس (= هنگری = مجارستان) ۱۵۲-۴۵۵
انگلستان ۱۴۲-۱۸۸
اوجان ۱۶۱
اوچ کلیسا ۱۶۷
اودرا (رود) ۴۸۴
اورانا ۱۴۶
اوشنی ۴۶۵
اولنگ‌جام ۲۱۰
اهر ۱۸۰
ایاصوفیه ۳۲۹-۴۵۱
ایران ۴۶-۵۰-۶۵-۶۷-۶۸-۷۹-۱۰۲-۱۰۳-۱۲۲-۱۴۲-۱۴۵-۱۴۷-۱۵۲-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۷-۱۶۶-۱۶۸-۱۷۲-۱۹۴-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۴-۲۱۰-۲۲۶-۲۳۰-۲۳۳-۲۵۳-۲۵۹-۳۰۵-۳۱۴-۳۱۶-۳۳۴-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۶-۳۵۳-۳۵۴-۴۴۷-۴۵۷تا۴۵۹-۴۶۵-۴۸۳
ایروان (= چخورسعد) ۱۵۷-۱۹۷-۳۵۱-۳۵۲-۳۸۵-۴۸۴
ایطالیا ۱۴۳-۱۴۵تا۱۴۷-۱۸۸
ایطالیای جنوبی ۱۴۳

«ب»

باب‌سفر ۱۴۷
باب‌عالی ۱۴۵-۱۶۶
باخرز ۶۱
بارگیری ۱۹۷
بازار امیرچقماق ۱۷
بازارچای (ییلاقی) ۱۹۸

باش‌آچق ۲۹۹
باش سرخان ۱۶۱
باغ چهارباغ ۶۰
باغ‌سعادت‌آباد ۳۵۲-۳۵۳
باغ‌شاهی ۶۰
باغ عیدگاه ۵۸-۶۰
باغ‌عیش‌آباد ۱۶۸-۱۸۰
بافا ۴۴۸
بای‌بورد ۱۸۲-۸۴-۳۸۴
بتلیس (= بدلیس) ۱۵۵-۱۵۸-۱۸۲-
۱۸۴
بج (ولایت-) ۴۶۹-۴۷۰
بحراژه ۱۴۵-۱۴۶
بحراحمر ۱۴۶-۳۰۴-۴۸۳
بحیرهٔوان (رك: دریاچهٔوان)
بخارا ۵-۲۷-۳۱۳-۳۱۵-۳۵۴
بخارست ۴۸۵
بدخشان ۱۶۸-۳۰۷
برار ۸۰
بردع ۱۸۴
بسفر ۱۴۷
بشیك‌تاش ۱۴۷
بصره ۱۵۶-۲۴۱-۳۰۲-۳۰۴-۳۰۵
بطایح ۳۰۲
بغداد ۴-۱۱-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۳-۱۶۸-
۱۸۴-۱۸۶-۲۱۵-۲۲۹-۲۳۵-۲۵۷-
۳۰۳-۳۸۰-۴۶۵
بقعهٔ اردبیل ۱۶۵
بقیع ۲۹۵
بلانق ۱۸۴
بلخ ۲۷-۳۳-۳۱۵-۳۵۴
بلغراد ۱۵۲ (رك: بلگراد)
بلگراد (= بلغراد) ۱۴۲-۱۴۴-۱۵۲-
۴۴۷-۴۸۴
بمبئی ۹۸
بندرسوئز ۳۰۴
بندماهی ۱۹۷
بود ۱۴۴-۱۴۶-۱۴۹
بورسا ۲۵۴-۳۴۲
بولونی ۱۸۸
بهبهان ۱۶۸
بیت‌العتیق ۳۰۳
بیت‌الله‌الحرام ۱۹۵-۱۹۶-۲۶۴-۲۸۳-
۲۹۵-۳۳۵-۳۴۶-۴۶۵
بیت معظم (رك: بیت‌الله‌الحرام) ۴۲۰
بیجاپور ۸۰-۸۱
بیه‌پس ۱۰۲-۱۰۵-۱۲۰-۱۲۲
بیه‌پیش ۱۰۲-۱۰۳-۱۲۰-۱۲۵-۱۵۶

«پ»

پاتراس ۱۴۵
پادو ۴۵۰
پاریس ۱۸۸-۴۴۷
پاسین ۱۶۷-۱۸۱-۱۸۴-۱۹۷
پالاتا ۴۸۴
پاوی ۱۴۳
پشت ۱۴۶
پیه مونت ۱۸۸

«ت»

تاشکند ۳۳-۲۳۰-۳۱۳
تبریز ۳-۱۹-۲۰-۲۳-۳۰-۱۵۲-۱۵۵-
۱۵۶-۱۵۹-۱۶۱تا۱۶۵-۱۶۸تا۱۷۷-تا
۱۸۰- ۱۸۴-۱۸۵-۱۸۹-۲۰۳-۲۳۲-
۲۳۴-۲۳۵-۲۵۰-۲۵۲-۳۵۷-۴۸۴
ترانسیلوانی ۱۴۶تا۱۴۸-۴۴۷-۴۸۲-۴۸۴

تربت خیرالبشر (قبر پیغمبر) ۳۰۳
ترجان ۱۶۷-۱۸۴-۳۸۴
ترشیز ۶۱
ترکستان ۳۳-۳۹-۵۰
ترکیه ۱۴۵
تفلیس ۵۰۶
تعز ۴۴۸
تلمسان ۱۵۰
تمسوار ۱۴۷-۱۴۸
تنکابن ۱۰۲-۱۱۳-۱۱۵
توپخانه ۲۵۴
توران ۵۰-۱۵۲-۱۷۲-۲۰۹-۲۱۲
تول ۱۸۸
تولم ۱۱۰-۱۲۴
تولون ۱۴۷
تونس ۱۴۵-۱۵۰

«ج»

جام ۲۷-۶۱-۱۹۴-۲۱۰
جبال عجم ۲۵۱
جبیر ۸۰
جرون ۶۵
جزایر ۳۰۲
جزایر میورك ۱۴۳
جزیرۀ هرمز ۳۰۴
جیلان ۳۰۱

«چ»

چالدران ۱۸۱
چخورسعد (=ایروان) ۱۸۴-۱۹۳-۳۵۱
چراکسه (بلاد) ۲۱۰
چرنداب ۱۷۸
چلدر ۴۸۳
چمن‌وان ۱۵۷
چهل‌ستون قزوین ۱۰۵
چین ۳۶۲-۴۰۶

«ح»

حاجی‌ترخان ۴۴۸
حامری ۱۸۴
حبش ۲۷۵
حجاز ۱۰۷-۱۶۶-۵۰۵
حرمین مکرمین (=حرمین‌شریفین) ۲۵۷-۴۳۹-۴۸۹-۴۹۸
حصارشادمان ۳۳
حصن‌کیفا ۴۸۴
حلب ۱۴۲-۱۸۳-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۵-۲۳۸-۳۰۵
حلق‌الوادی (=گولت) ۱۴۵-۴۵۱
حمام چهارباغ ۶۰

«خ»

خاندرسك ۱۸۴
خانقاه سلطان‌حسین بایقرا ۳۱
ختن ۲۰۹-۲۱۰
خراسان ۴-۱۱-۱۶-۲۳-۲۷تا۲۹-۳۵-۱۲۴-۱۵۵-۱۵۹-۱۶۰-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۴-۲۱۶-۲۳۱تا۲۳۴-۲۳۸-۲۵۱-۲۵۹-۲۶۲-۳۰۵-۳۱۴-۳۱۵-۴۵۸-۴۸۴
خرستیان (ولایت) ۴۵۵
خروات (ولایت) ۴۴۹-۴۵۲
خطا (ختا = چین) ۲۰۹-۲۱۰-۲۳۱-۳۳۲-۴۲۸
خلخال ۶۳-۱۶۷
خلیج‌فارس ۳۰۴
خلیج‌لپانت ۴۵۰
خواجه‌خوشنام ۱۷۸
خوارزم ۲۱۰-۳۰۵
خواف ۶۱
خوشاب ۱۹۷

خوند ۶۵
خوی ۱۶۷-۱۸۱-۱۹۷
خیابان ۶۰
خیبو (قلعه‌ـ) ۲۲۲

«د»

دارالسلطنهٔ تبریز (رك: تبریز) ۱۹-۲۰
دارالکفراسلامبول ۲۳۴ (رك: استانبول)
دارالمرز ۱۱۶
داویلی ۱۹۷
دربند ۱۶۵
دردان ۱۹۳
درگزین (=درجزین) ۱۶۳-۴۵۸
دریا (= بسفر) ۴۴۳
دریای آدریاتیك ۱۴۵
دریای‌مدیترانه ۳۰۴
دریاچهٔ وان ۱۵۶-۱۵۹-۱۹۷
دزفول ۱۵۶-۱۶۸-۱۸۵
دشت رشت ۳۰۱
دشت قبچاق ۲۱۰
دکن ۸۰
دمن (؟) ۳۰۵
دن (رود ـ)۴۴۷
دنزیق ۱۸۴
دولت‌آباد ۸۱
دولت‌خانه ۳۵۲-۳۵۷
دولت‌خانهٔ قدیم ۳۵۱
دهلی ۸۰-۳۰۵-۳۰۷
دهنده ۱۰۴
دیاربکر ۱۵۸-۱۶۲-۱۷۵-۱۷۹-۱۹۰-
۱۹۱-۲۰۵-۲۵۷-۳۹۹
دیار شرق ۱۵۲-۱۹۵-۲۳۹-۲۵۰-۲۷۵
۳۱۸-۳۶۰-۳۷۵-۴۱۴
دیار عجم ۲۲۶-۲۲۹-۲۳۵-۴۱۴-۴۲۰-
۴۴۳
دیارعرب ۲۲۹
دیلمان ۱۱۶-۱۲۵-۱۲۸
دیو ۱۴۶-۳۰۵

«ذ»

ذوالقدریه (دیار) ۱۶۲-۱۷۹-۱۹۲

«ر»

راگوز ۴۴۷
رستمدار ۱۷۳-۱۷۵
رشت ۱۰۲-۱۰۵-۱۱۰-۱۲۲-۳۰۱
رودس ۱۴۳-۱۵۲
رودسر ۱۳۳
روسیه ۱۴۲
روضهٔ حسین بن‌علی ۲۵
روضهٔ سیدالا‌نام ۱۹۶
روم ۸۲-۱۵۲-۱۵۴-۱۷۵-۲۰۲-۲۱۲-
۲۲۹-۲۳۰-۲۵۷-۳۳۲-۳۵۲-۳۵۳-
۳۶۲-۳۹۹
رومانی ۱۶۶
روم‌ایلی ۱۶۲-۲۵۴-۳۶۰-۳۸۴-۴۰۲
رویان ۱۷۳
ری ۱۵۵-۱۶۸

«ز»

زابل ۳۰۵
زاوه ۶۱
زیرآباد ۲۷

«س»

ساری ۱۰۲

ساعت‌چقوری (= چخورسعد) ۱۹۳-۳۸۵-۳۹۳
ساووا ۱۸۸
ساوه ۱۶
سبا ۴۰۸
سبزوار ۵۴
سجستان ۲۰۹
سرای‌فرهاد ۶۱
سربستان ۱۴۴
سرحدظلمات ۲۷۵
سرخیابان ۶۰
سعیدآباد ۱۶۱
سقسین ۲۹۲
سقیفه‌بنی‌ساعده ۲۲۲
سکت(= سکتوار) ۱۴۸-۱۴۹-۴۴۷-۴۵۴
سلطانیه ۴۵-۶۵-۱۵۵-۱۵۶-۱۶۲-۲۴۱
سلماس ۴۸۴
سلیمانیه ۳۲۹-۳۳۰
سلیمیه (مسجد) ۴۵۱۰
سلیمیه(مسجد) ۱۴۲
سمرقند ۳۳-۱۹۵-۲۵۱-۲۹۲
سن‌المو ۱۴۸
سند ۲۷۵-۳۰۷-۳۱۱
سن‌صوفی ۳۲۹
سوخوم ۴۸۳
سوریه ۱۴۲
سوئز (بندر) ۳۰۴
سیاه‌رود ۱۰۴
سیستان ۴۶-۵۷
سی‌سك ۴۸۴
سیسیل ۱۴۳-۱۴۸
سیواس ۱۸۲-۱۸۴

«ش»

شاباکس ۱۴۲
شام ۳۰-۱۶۲-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۹-۲۱۳-۲۵۷-۴۹۰
شبرغان ۳۳
شبستر ۱۷۹
شرق (= ایران) ۲۰۰-۲۰۱
شروان ۱۳-۲۳-۱۰۶-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۹۰-۴۸۳-۴۸۴
شکی ۱۶۷-۱۸۴-۲۱۵
شم‌غازان ۱۶۰-۱۶۶-۴۸۴
شوشتر ۱۶۸-۱۸۶
شهرزور ۱۵۵-۱۶۹-۴۸۴
شهرسبز ۳۱۳
شهرهرمز ۳۰۴
شهسوار ۱۱۳
شیراز ۱۰۴-۱۵۶-۱۶۸-۱۸۵
شیروانات ۱۸۴

«ص»

صنعا ۲۱۵-۲۱۶-۲۷۵-۴۴۸

«ط»

طارم ۱۶۳
طبرستان ۱۷۳-۲۱۰
طرابزون ۱۹۷
طرابلس غرب ۱۴۸-۲۱۵-۴۸۳
طسوج (قصبه) ۲۲۳
طمسوار (= تمسوار) ۴۵۲
طوس ۲۷

«ع»

عامل‌جواز ۱۵۹-۱۶۷-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۴-۱۹۷
عجم (دیار) ۲۷۵
عدن ۱۴۶-۲۷۵-۴۹۰

عـراق ۲۳ـ۱۲۴ـ۱۶۳ـ۱۶۴ـ۱۶۶ـ
۱۶۷ـ۱۸۴ـ۱۸۶ـ۲۱۰ـ۲۱۴ـ۲۳۴ـ
۲۶۲ـ۳۲۳ـ۳۲۸
عراق (کشور ـ) ۱۸۷
عراق عجم ۱۶۱ـ۱۶۲
عراق عرب ۱۵۶ـ۱۶۳ـ۲۹۵
عراقین ۱۵۸
عربستان ۱۴۶ـ۳۰۵
عمان ۳۰۴
عین‌طاب ۱۶۷ـ۱۷۹

«غ»

غرجستان ۲۱۶
غزنین ۴۶ـ۲۳۲
غور (ناحیه ـ) ۲۱۶
غوریان ۶۱

«ف»

فـارس ۲۳ـ۱۲۴ـ۱۶۶ـ۱۶۸ـ۱۷۸ـ
۱۸۴ـ۱۸۵ـ۱۸۶ـ۲۰۹ـ۳۳۴
فاماگوستا ۴۴۹
فدك ۴۳ـ۲۲۳
فرات (شط ـ) ۱۸۴
فرانچه (= فرانسه) ۴۵۲
فرانسه ۱۴۲ـ۱۴۸ـ۱۸۸ـ۱۸۹ـ۳۴۱ـ
۴۴۷ـ۴۵۲ـ۴۸۲ـ۴۸۳
فرنگ ، فرنگستان ۱۸۸ـ۱۸۹ـ۲۲۶ـ
۲۳۰ـ۳۵۲ـ۴۶۴
فوشنج ۶۱
فومن ۱۰۴
فیروزکوه ۱۰۲

«ق»

قات ۱۴۶
قارص ۱۶۷ـ۲۰۰ـ۲۹۹
قاقزان ۱۸۵

قانلوچمنی ۱۹۸
قبرس ۴۴۸ـ۴۵۰
قپلان‌کوه (گدوك ـ) ۱۶۱
قراباغ ۱۶۵ـ۱۶۹ـ۱۸۴ـ۴۸۴
قرامان ۱۶۲ـ۱۶۶ـ۱۸۲ـ۱۹۲ـ۳۵۰ـ
۳۶۰ـ۳۸۳ـ۳۸۴ـ۳۹۹ـ۴۰۱ـ۴۰۲
قرشی ۳۱۳
قرم (= کریمه) ۴۴۸
قرون (= کورون) ۱۴۵
قره بغدان (= ملداوی) ۱۴۶
قره حصارشرقی ۴۱۸
قزلدیه ۱۹۱
قزوین ۱۶ـ۴۷ـ۶۲ـ۱۰۲ـ۱۰۳ـ۱۰۵ـ
۱۳۷ـ۱۵۵ـ۱۶۱ـ۱۶۲ـ۱۶۷ـ۱۷۵ـ
۱۸۵ـ۱۹۱ـ۲۵۹ـ۳۵۱ـ۳۵۵ـ۳۷۱
قسطنطنیه ۱۴۴ـ۱۴۵ـ۱۴۷ـ۱۵۰ـ۱۹۶ـ
۴۴۰ـ۴۴۷ـ۴۴۹ـ۴۵۱ـ۴۸۲تا۴۸۴
قصبهٔ‌طسوج ۳۲۳ـ۳۲۸
قطیف ۳۰۴
قلعه احتمور ۱۵۹
قلعهٔ‌اخلاط ۱۹۷ـ۱۹۸ـ۲۷۵
قلعهٔ ارجیش ۱۵۷ـ۱۵۹ـ۱۹۸
قلعهٔ ارلو ۱۴۸
قلعهٔ‌اصطخر ۱۳۵ـ۱۳۶
قلعهٔ‌ارض روم ۱۸۲ـ۱۹۲
قلعهٔ‌الموت ۴ـ۸ـ۱۶۹
قلعهٔ امك ۱۵۹
قلعهٔ اینك ۱۵۹
قلعهٔ بارگیری ۱۹۸
قلعهٔ‌بای‌برد ۱۵۹ـ۱۸۳
قلعهٔ‌بدلیس ۱۵۹

قلعهٔ بیات ۱۶۸
قلعهٔ بیدار ۹۲
قعلهٔ بیدکار ۱۵۹
قلعهٔ تاتا (= دوتیس) ۱۴۸
قلعهٔ توان ۱۵۹
قلعهٔ توتوم ۱۹۲
قلعهٔ جات ۱۸۶
قلعهٔ حرم ۱۵۹
قلعهٔ حله ۱۵۹
قلعهٔ خزار ۳۱۴
قلعهٔ خیبر ۲۲۲
قلعهٔ دیوسی ۳۱۴
قلعهٔ دزکوه بختیاری ۱۸۶
قلعهٔ دمهٔ درگزین ۱۵۶
قلعهٔ دوتیس (= تاتا)
قلعهٔ دون‌ژوان ۴۵۱
قلعهٔ دیونی ۴۸۲
قلعهٔ رسنی ۱۵۹
قلعهٔ ستوره ۱۵۹
قلعهٔ سرلکان ۱۹۱
قلعهٔ سماوات ۱۵۹
قلعهٔ سن‌المو ۱۴۸
قلعهٔ سولاپور ۸۸–۹۱
قلعهٔ سوموسکو ۴۸۲
قلعهٔ شوشتر ۱۸۶
قلعهٔ فونیود ۴۸۲
قلعهٔ فارس ۱۶۷–۱۸۱–۱۸۲–۲۹۹
قلعهٔ قرشی ۳۱۴
قلعهٔ قهقهه ۴–۸–۱۰۴–۱۰۵–۱۳۶–۱۶۹
قلعهٔ کالو ۴۸۲
قلعهٔ کجور ۱۷۳
قلعهٔ کرمنه ۳۱۴
قلعهٔ کش ۳۱۴
قلعهٔ کوفین ۳۱۴
قلعهٔ کوکبان ۴۴۸
قلعهٔ که‌کو ۴۸۲
قلعهٔ مریوان ۱۶۹
قلعهٔ نور ۱۷۳
قلعهٔ وان ۱۴۷–۱۵۴–۱۵۷–۱۵۹–۱۶۶–
۱۶۷–۱۸۹–۱۹۰–۱۹۷–۲۱۵–۴۳۳
قلعهٔ هفت‌برج ۲۵۴
قلعهٔ یزدخواست ۱۶۸
قلماق (کشور) ۲۱۰
قم ۷۵–۱۶۸–۱۸۵–۱۹۱
قندهار ۴۶–۲۳۱–۲۳۲
قوقه ۱۴۶
قونیه ۳۵۰–۳۵۱–۳۶۹
قیصریه ۱۴۲

«ک»

کابل ۴۶–۲۳۲–۳۱۱
کاتوکامبرزیس ۱۸۸
کارنیول ۴۸۲
کاروانسرای بیگم ۱۶
کاشان ۶۵–۹۸–۱۶۸–۱۹۱
کالابریا ۱۴۸–۴۵۰
کاله (بندر) ۱۸۸
کبودترجان ۱۸۲
کبودگنبد ۱۵۵
کجج (= کجوجان) ۳
کجور ۱۱۳–۱۱۶–۱۷۳
کربلا ۶۷–۳۲۳
کردستان ۱۵۸–۱۶۷–۱۶۸–۱۹۱–۲۳۵

کرشو ۶،۱
کرمان ۴-۵۷-۱۲۴-۱۶۶-۱۸۱-۱۸۴-
۲۳۴
کره (= کرج) ۱۵۵
کسگر ۱۰۴-۱۲۰-۱۲۱
کعبه ۷۳-۲۲۳-۲۳۲-۲۳۸-۳۰۷-۳۴۵
کفه (= کافا) ۱۶۶
کلستاق ۱۱۳
کلکیت ۱۸۴
کماخ ۱۸۴
کنمان ۳۰
کواش ۱۹۷
کوتاهیه ۳۵۰
کوچسفهان ۱۰۳-۱۰۴-۱۲۱-۱۲۲
کورس ۱۴۸
کوفه ۲۱۳
کولپا (رود-) ۴۸۴
کوه‌گیلویه ۱۶۶-۱۸۱-۱۸۶
کیسم ۱۲۱-۱۲۲
کیغی ۱۸۲-۱۸۴

«گ»

گازرگاه ۶۰
گجرات ۱۴۶-۳۰۵-۳۰۷
گرجستان ۱۶۵-۱۶۷-۱۸۴-۱۹۱ تا
۱۹۵-۱۹۷-۱۹۸-۲۱۶-۴۸۳
گزلدره ۱۶۷-۱۸۲-۱۹۷
گلبرگه ۸۰
گلکنده ۸۰
گنجه ۴۸۴
گوراب اشکور ۱۳۳
گوراب‌تنکابن ۱۳۳
گورابدرانکوه ۱۳۳
گوراب‌لاهیجان ۱۳۳
گولت (= حلق‌الوادی) ۱۴۵
گووه (بندر-) ۶۵
گیلان ۱۳-۲۳-۶۲-۶۵-۱۰۲تا۱۰۵-
۱۰۷-۱۱۳تا۱۱۶-۱۱۸-۱۲۰تا۱۲۵-
۱۲۸-۱۳۰-۱۳۳-۱۶۱-۱۷۳
گیلانات ۱۰۵
گیلان بیه‌پس ۱۰۲-۱۲۸-۱۲۹
گیلان بیه‌پیش ۱۰۲-۱۰۵
گیورگیو ۴۸۵
گیولا ۱۴۹

«ل»

لار (سواحل-) ۳۰۵
لارناکا ۴۴۸
لاغوش ۴۵۴
لاهیجان ۱۰۲-۱۰۶-۱۲۱-۱۲۵-۳۰۱
لپانت (خلیج-) ۴۵۰
لرستان ۴۸۴
لندن ۳۰۵
لنکا ۱۰۸
لهستان ۴۴۷-۴۵۸-۴۸۲
لیماسول ۴۴۸

«م»

مارسی (بندر-) ۱۴۷
مارکیمی ۱۸۱
مازندران ۱۱۳-۲۰۹-۳۵۲
مالت ۱۴۳-۱۴۸-۱۴۹
مالواری ۱۴۶
ماوراءالنهر ۲۷-۱۵۵-۱۹۴-۲۰۹-۲۱۰-
۲۲۹-۲۳۰-۳۰۵-۳۰۷-۳۱۱-۳۱۴
۳۱۵
متز ۱۸۸
مجارستان ۱۴۲-۱۴۹-۴۸۴(= انکروس)
محلهٔ خراب شام ۱۰۷

محولات ۶۱
مدرسهٔ سلطان‌حسین‌بایقرا ۳۱
مدللی (جزیرهٔ ـ) ۱۵۰
مدیترانه (دریای ـ) ۱۵۰
مدینه ۲۲۳-۲۶۴-۲۸۳-۳۱۶-۳۴۶-۴۶۵
مرعش ۱۶۷-۱۹۷-۳۵۲-۳۶۰-۳۸۴-۳۹۹-۴۰۲
مرقد امام ابوحنیفه ۱۶۳
مرقد احمدجام ۴۶
مرقد پیغمبراکرم(ص) ۲۸۶
مرقد حسین‌بن‌علی(ع) ۱۶۳
مرند ۱۶۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰
مرو ۳۰-۳۳
مریوان ۱۶۹
مزارشاهزاده‌حسین قزوین ۶۲
مسجد اقصی ۲۶۴-۳۴۵
مسجد امیرعماد (= مسجدمیرعماد = مسجد میدان)
مسجدجامع استانبول (= سلیمانیه) ۳۳۰
مسجد جامع کاشان ۵۰۶
مسجدسلیمیه ۱۴۲
مسجد سلیمیه ۴۵۱
مسجدشاهزادگان ۲۵۴
مسجدشریف ۴۵۱
مسجد میرعماد ۵۰۶
مسجد میدان ۵۰۶
مسجدنصریه ۶۲
مسقط ۳۰۴
مسکا (= مسکو) ۲۱۰
مسین ۴۲۹
مشکین (اتومان ـ) ۱۸۰
مشهد ۱۳-۱۶-۲۷-۵۱-۶۱-۱۵۱
مشهدعلی (ع) ۱۶۳
مصر ۶۵-۱۴۲-۱۶۶-۲۵۴-۲۵۷-۳۰۴-۳۰۷-۳۱۰-۴۹۰
مغرب زمین ۴۶۶
مغنیسیا ۴۸۲
مکه ۲۴۰-۳۱۶-۴۵۱-۴۶۷
ملازگرد ۱۸۴
ملاطیه ۱۸۳-۱۹۷
ملتان ۲۳۲
ملداوی (= قره‌بغدان) ۱۴۶-۴۸۴
ممالك شرق ۱۵۸-۲۴۶-۲۷۵
مندلی (= مندلیج) ۱۸۷
موش ۱۸۱-۱۸۲-۱۹۷
موصل ۱۵۶
موهاکس ۱۴۳-۱۴۴
مهران‌رود (محال ـ) ۳
مه‌رویان ۴۵۸
میانه ۱۵۵-۱۶۱

«ن»

ناپولی دی رومانی ۱۴۶
نادین ۱۴۶
ناکسون (جزیرهٔ ـ) ۴۴۸
نجف‌اشرف ۲۹۵
نخجوان ۱۹۳-۱۹۸-۲۰۳-۲۰۵-۲۵۷
نطنز ۳
نمچه (= اطریش) ۴۵۳-۴۵۵
نور ۱۱۶-۱۷۳
نهرشاه اسماعیل ۲۹۵
نیس ۱۴۷

نیش ۱۴۴
نیکوزیا ۴۴۸

«و»

والاشی ۴۸۴
والونا ۱۴۵
وان ۱۹۰–۱۹۳–۱۹۷–۲۳۳–۲۳۵ – ۲۴۱–۴۰۹
وردن ۱۸۸
وسپریم ۴۸۴
وسطان ۱۵۶–۱۵۹–۱۹۷
ولایت بج ۴۶۹
ولایت جیلان ۳۰۱
ولایت عجم ۲۴۸
ولایت عرب ۲۳۸
ولایت میانکال ۳۱۳
ولکا ۴۴۷
ونیز ۱۴۵-۱۴۶-۴۴۷تا۴۵۰-۴۵۸-۴۸۲ ۴۸۳
وین ۱۴۴–۱۵۷

«ه»

هرات ۴–۷–۱۶–۲۷–۳۰–۳۱-۵۳-۵۶- ۹۸ - ۱۵۵ - ۲۱۶ - ۲۵۹–۵۰۶
هرمز (جزیره–) ۳۰۴
هرمز (شهر–) ۳۰۴
هری ۳۰
هلاند ۱۴۳
همدان ۱۲۲ - ۱۶۳- ۱۶۸- ۱۸۴- ۱۸۵- ۱۹۱–۴۵۸
هند ، هندوستان ۹ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۰-۶۵ ۶۷ - ۶۸ - ۷۸ - ۸۲ - ۹۴ - ۱۴۲ – ۱۶۸ - ۲۲۹ - ۲۳۲ - ۲۷۵ - ۳۰۴ – ۳۰۵ - ۳۰۷ - ۳۱۱ - ۴۲۸
هنگری(=مجارستان) ۱۴۴-۱۴۶-۱۴۶–۱۶۶ ۴۸۴

«ی»

یانوه ۴۵۴
یثرب ۳۰ - ۴۰ - ۴۶۷ (= مدینه)
یدی‌قلعه ۲۵۴
یزد ۱۷
یمن ۱۴۶- ۱۶۶- ۲۱۵-۲۱۶-۴۴۸–۴۹۰
ییلاق بازارچای ۱۹۸
ییلاق قیدارنبی ۴۵

فهرست کتب

احسن التواریخ حسن روملو ۳۱۳-۳۵۴
احسن التواریخ محمدفریدبیك ۵-۷-۱۰-
۳۱-۳۴-۴۶-۷۵-۱۹۷
اشارات ۱۰۰
اکبرنامه ۴۶
امپراطوری‌دوم مغول ۴۶
برهان قاطع ۴-۱۰
بوستان سعدی ۲۵۴-۳۶۸
تاریخ ایران (تالیف سایکس) ۴۶
تاریخ‌ایران (تألیف سرجان ملکم) ۴۶
تاریخ ادبیات‌ایران ۴۶
تاریخ‌جهان‌آرا ۵-۴۶-۷۵-۱۶۰-۱۷۴-
۳۱۳-۳۵۲-۳۵۳
تاریخ‌دیلم ودیلمستان ۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰-
۱۱۴-۱۱۷-۱۳۴-۱۳۷-۱۴۱
تاریخ‌طبرستان (ابن اسفندیار) ۱۷۴
تاریخ طبرستان (اردشیر برزگر) ۱۷۴
تاریخ طبقات‌سلاطین اسلام ۸۱
تاریخ عباسی ۱۰۶
تاریخ‌عثمانی(هامرپورگشتال) ۳۵۲-۳۵۴
تاریخ فرشته ۴۶-۶۵-۶۷-۶۸-۸۱
تاریخ گیلان ۱۰۵
تاریخ مازندران (تألیف‌مهجوری) ۱۷۴
تحفهٔ‌سامی ۵-۴۶
ترجمهٔ هیئت قوشجی ۳۰۵
تذکرهٔ شاه‌طهماسب ۳۵۳-۳۵۵
تذکرهٔ دولتشاه ۵-۶۷
تفسیر بیضاوی ۷۸
تفسیر فاتحة‌الکتاب ۹۸
تکملة الاخبارعبدی ۵
جامع‌مفیدی ۱۷
جمع بین‌الصحاح ۲۲۰
جهان‌آرا (تألیف قاضی احمدغفـاری) رك
تاریخ جهان‌آرا
جهانگیری (فرهنگ-) ۲۴۱
حاشیه برالهیات ۶۷
حاشیه برتفسیر قاضی بیضاوی ۶۷
حبیب‌السیر ۹۸
خطبهٔ شقشقیه ۲۲۲
دانشمندان‌آذربایجان ۵
رجال حبیب‌السیر ۹۸
رسالهٔ انموذج‌العلوم ۶۷
رسالهٔ چهل‌حدیث ۹۸
رسالهٔ وهیله ۲۲۰
رساله دراحوال معاد ۶۷
رساله درانشا ۶۷

روضات‌الجنات ۹۸
روضات‌الجنان ۵
روضة‌الاحباب ۲۲۰
ریاض‌السیاحة ۱۵۹
ریحانة‌الادب ۹۸
شرح‌اشارات (ازامام فخررازی) ۱۰۰
شرح‌اشارات(ازخواجه نصیرطوسی) ۱۰۰
شرح باب‌حادی‌عشردرکلام ۶۷
شرح تهذیب اصول ۶۷
شرح رسالهٔ جعفریه درفقه ۶۷
شرح سودی بر بوستان ۲۵۴
شرح سودی بر گلستان ۲۵۴
شرحین ۱۰۰
صحف اربعه ۱۴۳
صحیح‌بخاری ۲۲۵
عالم‌آرای عباسی ۱۷–۴۶–۴۸
فارسنامهٔ ناصری ۱۶۹
فرهنگ جهانگیری (رك: جهانگیری)
فهرست زمباور ۸۱
قرآن ۳۷–۴۵–۲۰۳–۲۲۳–۲۲۴–۲۲۸–
۲۵۴
قصص الخاقانية ۱۰۵–۳۵۴
کشاف ۲۲۱
گلستان ۲۵۴
لغت فارسی سودی ۲۵۴
مازندران واسترآباد(تألیف رابینو) ۱۷۴
مجالس‌المؤمنین ۶۷–۹۸–۱۷۴
مجلهٔ دانشکده ادبیات تبریز ۲۳
مجلهٔ‌یادگار ۴۶–۴۸–۵۲
مجمع‌الخواص ۳–۵–۲۶–۴۶
مجمع‌الفصحاء ۴۶
مجموعهٔ فارسی شارل شفر ۳۱۲–۳۴۷
محاکمات ۱۰۰
محیط ۳۰۵
مرآت ۳۰۵
مرآت الموجودات ۳۰۵
منتخب‌التواریخ ۴۶
منتظم ناصری ۳۴–۶۷–۸۱–۸۲–۴۲۴–
۳۳۷–۳۵۲–۳۵۸–۳۷۳–۳۷۷
منشآت‌حیدرایواوغلی ۱۴–۱۵–۱۸–۶۴–
۶۹–۷۲–۷۹–۱۰۱–۲۴۰–۲۴۴–
۵۰۳–۵۰۵
منشآت فریدون‌بیك ۱۵۳–۱۹۳–۱۹۶–
۲۰۲–۲۳۹–۲۴۶–۲۴۹–۲۵۲–۲۵۸–
۲۷۰–۲۷۲–۲۸۳–۲۸۷–۳۰۰–۳۰۳–
۳۰۶–۳۰۸–۳۱۲–۳۱۵–۳۱۸–۳۱۹–
۳۲۴–۳۳۷–۳۴۰–۳۴۷–۳۴۹–۳۵۸–
۳۶۰–۳۷۳–۳۸۲–۳۸۶–۳۹۷–۴۰۰–
۴۰۲–۴۰۶–۴۱۱–۴۱۳–۴۱۵–۴۲۱–
۴۲۴–۴۴۵–۵۰۱–۵۰۲
نسخهٔ‌خطی شمارهٔ ۱۳۵۲ کتابخانهٔ‌ملی
پاریس ۷۳–۷۷–۷۹–۹۷
نسخهٔ‌خطی شماره ۱۸۳۸ کتابخانهٔ ملی
پاریس ۳۴–۲۷۶–۲۸۳–۳۶۸–۳۸۹
نسخهٔ‌خطی‌شمارهٔ ۶۰۶ مجلس شورای‌ملی
۱۹–۲۱–۲۶–۳۴–۱۱۲–۱۷۲–۱۸۷–
۲۰۳–۲۳۷–۲۴۳–۳۰۱–۳۰۳–۴۸۶
۴۹۶–۵۰۰–۵۰۵
نهج‌البلاغة ۲۲۲–۲۲۳

منابع

تاریخ و جغرافیای ایران

۲۶

شاه طهماسب صفوی

انتشارات

بنیاد فرهنگ ایران

۱۰۵